متن ابی شجاع
شرح و تحقیق

خورشید تابان

شرح و تحقیق التقریب
(متن فتح القریب)

در

مذهب امام شافعی

شرح و تحقیق:
عبدالله عبدالعزیز هرتلی

ترجمه:
محمّد مهدی چوری



بسم الله الرحمن الرحيم

خورشید تابان
شرح و تحقیق التقریب
(متن فتح القریب)

سرشناسه :	هرتلی، عبدالله عبدالعزیز
عنوان قراردادی :	روژی پرشنگدار روونکردنەوەی (غایه الاختصار) ناسراو به متن فتح القریب... .فارسی التقریب .کردی .شرح
عنوان و نام پدیدآور :	خورشید تابان تحقیق و شرح التقریب (متن فتح‌القریب) در مذهب امام شافعی/ تالیف عبدالله عبدالعزیز هرتلی؛ ترجمه مهدی چوری.
مشخصات نشر :	سنندج: انتشارات کردستان، ۱۳۸۹.
مشخصات ظاهری :	۵۲۵ ص.
شابک :	9789649800608
وضعیت فهرست نویسی :	فیپا
یادداشت :	این کتاب ترجمه ایست از کتاب "روژی پرشنگدار روونکردنه وەی (غایه الاختصار) ناسراو به متن فتح القریب..." که خود شرحی بر " التقریب" تالیف احمدبن حسین ابوشجاع اصفهانی است.
موضوع :	ابوشجاع اصفهانی، احمدبن حسین، ٤٣٤ -٥٠٠؟ق. . التقریب -- نقد و تفسیر
موضوع :	فقه شافعی -- رساله عملیه
شناسه افزوده :	چوری، محمدمهدی، ١٣٥٦ - ، مترجم
شناسه افزوده :	ابوشجاع اصفهانی، احمدبن حسین، ٤٣٤ -٥٠٠؟ق. . التقریب. شرح
رده بندی کنگره :	BP۱۷۵/۵/الف۲ت۲۲ ۷۰۴۷۲۲ ۱۳۸۹
رده بندی دیویی :	۲۹۷/۳۳۳
شماره کتابشناسی ملی :	۷۱۳۷۲۰۲

خورشید تابان

شرح و تحقیق التقریب
(متن فتح القریب)
در مذهب امام شافعی رحمه‌الله

مؤلّف:
قاضی احمد بن حسین ابوشجاع اصفهانی

شرح و تحقیق:
عبدالله عبدالعزیز هَرتَلی

مترجم:
محمد مهدی چوری



انتشارات کردستان
سنندج



انتشارات کردستان

Kurdistan Publication

سنندج - پاساژ عزتی - تلفن: ۲۲۶۵۳۸۲

خورشید تابان

✓ نام کتاب:	خورشید تابان
✓ مؤلف:	احمد بن حسین ابوشجاع اصفهانی
✓ شرح و تحقیق:	عبدالله عبدالعزیز هرتلی
✓ مترجم:	محمد مهدی چوری
✓ نوبت چاپ:	اول؛ ۱۳۹۰
✓ تیراژ:	۲۰۰۰ جلد
✓ تعداد صفحه و قطع:	۵۲۴ صفحه‌ی وزیری
✓ ناشر:	انتشارات کردستان

قیمت:
۷۵۰۰ تومان

شابک: ۸ ـ ۰۶۰ ـ ۹۸۰ ـ ۹۶۴ ـ ۹۷۸

ISBN: 978 - 964 - 980 - 060 - 8

مقدمه‌ی شارح



یا ربنا لك الحمد كما ينبغي لجلال وجهك و لعظيم سلطانك، لا أحصي ثناءً عليك، أنت كما أثنيت على نفسك، و أصلي و أسلم علىٰ سيدنا محمد خاتم أنبيائك، و علىٰ آله و أصحابه إلىٰ يوم لقائك.

بعد از ستایش خداوند و روانه‌کردن سلام به روان پاک حضرت محمد مصطفی ﷺ بدانکه خداوند متعال در قرآن مجید فرموده است:

«وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» (ذاریات/۵۶):

«من جن و آدمی را تنها برای پرستش خودم آفریده‌ام.»

که باید تنها من را حاکم و رب بدانند. و مقصود از این آیه این است که امور دینی، اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و تمام احکام در زیر قانونی باشد که از جانب خداوند به پیامبر اسلام ﷺ رسیده است و ایشان به ما ابلاغ کرده‌اند. فرقی نیست لفظ و معنای این قانون از طرف خداوند باشد؛ مانند قرآن مجید یا تنها معنایش از سوی خداوند آمده و پیامبر ﷺ برای آن معنا لفظ نهاده باشد مثل حدیث؛ زیرا خداوند متعال فرموده است:

«وَ ما يَنْطِقُ عَنِ الْهَوىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحىٰ» (نجم/۳) :

«پیامبر ﷺ از روی هوا و هوس چیزی نمی‌گوید و هر چه را می‌گوید وحی است که به سوی او روانه شده است»؛

بنابراین، قانون اسلام در هر زمینه از دو منبع سرچشمه می‌گیرد که هر شخصی از این دو منبع بهره بگیرد هیچ گاه گمراه نخواهد شد؛ اما گاهی اوقات برای بهره گرفتن از آن دو منبع، به چیزهایی از قبیل ظرف، آب دهنده و راهنما نیاز است؛ یعنی اگر شخصی راه رسیدن به این دو منبع را بلد نباشد باید از راهنما کمک بگیرد و به

همین علت خداوند متعال فرموده است:

«فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ» (نحل/۴۳):

«اگر بلد نیستید از انسان‌های آگاه بپرسید.»

بدیهی است که در این جهان، تمام انسان‌ها باسواد نیستند و هر باسوادی عالم نیست و هر عالمی در درجه‌ای نیست که بتواند زبان عربی را -که زبان قرآن و حدیث است - تجزیه و بررسی کند؛ پس به ناچار باید دستور این آیه را عملی کرده و از گنجینه‌ای که علمای محل اعتماد برای ما به جا گذاشته‌اند بهره‌مند شویم که عبارت از توضیحات قرآن و حدیث بر طبق فرمول مخصوص یعنی اصول فقه است که اصول فقه مبنای علم فقه می باشد؛ پیامبرﷺ فرموده است:

«مَن يُرِدِ اللّٰهُ بِهِ خَيراً يُفَقِّهْهُ فِي الدِّينِ» بخاری و مسلم روایت کرده‌اند:

«هر کسی که خداوند به او اراده‌ی خیر داشته باشد او را از دین آگاه می کند.»

کسی که برای رسیدن به این مقام علمی سعی و تلاش می کند او را مجتهد (تلاش کننده) و فقیه می‌نامند و این سعی و تلاش را اجتهاد، و روش اجتهاد و استنباط احکام از قرآن و حدیث را مذهب نامیده‌اند.

و بدانکه علما در برداشت از قرآن و حدیث و بررسی آن‌ها، با هم اختلاف نظر دارند و به همین علت، در بین مذاهب اسلامی اختلافاتی وجود دارد که این اختلافات رحمت خداوند به مسلمانان است و به دین اسلام ضرری وارد نمی کند و دلیل این موضوع این حدیث شریف است:

«عَنِ ابْنِ عُمَرَ - رضي الله عنهما- : أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ قال يَوْمَ الْأَحْزابِ: أَلا لا يُصَلِّيَنَّ أَحَدٌ الْعَصْرَ إلّا فِي بَنِي قُرَيْظَةَ فَأَدْرَكَ بَعْضُهُمُ الْعَصْرَ فِي الطَّرِيقِ فَقالَ بَعْضُهُمْ: لا نُصَلِّي حَتّىٰ نَأْتِيَها، وَ قالَ بَعْضُهُمْ بَلْ نُصَلِّي، لَمْ يُرِدْ مِنّا ذٰلِكَ النَّبِيُّ ﷺ فَلَمْ يُعَنِّفْ واحِداً مِنْهُمْ» بخاری و مسلم روایت کرده‌اند:

«پیامبرﷺ در روز [جنگ] احزاب فرمود: نباید هیچ شخصی جز در میان خانه‌های بنی قریظه نماز عصر بخواند و سپس اصحاب به راه افتادند و در میان راه وقت نماز

عصر فرا رسید دسته‌ای گفتند: ما نماز نمی‌خوانیم [زیرا لفظ حدیث این معنا را می‌رساند در نتیجه نمازشان فوت شده و بعد از مغرب آن را قضا کردند] تا به بنی‌قریظه می‌رسیم و دسته‌ی دیگری گفتند: ما نماز می‌خوانیم؛ زیرا منظور پیامبرﷺ این نیست که نماز را ترک کنیم بلکه مقصود او عجله کردن است و وقتی که این موضوع در خدمت پیامبرﷺ بیان شد پیامبرﷺ هیچ یک از آن‌ها را سرزنش نکرد»؛ زیرا اختلافات نظر و برداشت، منشأ این اختلاف بود.

ای مسلمانان ارجمند! در اینجا برایت روشن شد که اختلافات میان امام ابوحنیفه، مالک، شافعی و احمد - رحمهم الله- مانند اختلافات میان این دو دسته از اصحاب پیامبرﷺ فعل صحیحی است و هیچ انسانی نمی‌تواند اختلافاتِ نظر در میان مردم را بردارد و آنان را در دایره‌ی کوچک قرار داده و زندان کند؛ ولی به خاطر جلوگیری از تفرق و قطع کردن دست حیله‌گر از خدا نترس از نفوذ به قانون اسلام، علمای دین، مهر تأیید را تنها بر این چهار مذهب نهاده‌اند؛ بنابراین، تنها این چهار مذهب، محل اعتماد هستند و ما اگر با برداشت هر یک از آن‌ها پیرو قرآن و حدیث شویم مورد قبول خداوند متعال واقع می‌شود؛ زیرا مطابق آیه‌ی «فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ» رفتار کرده‌ایم. و با پیروی از این آیه، مسلمانان از زمان این چهار امام تا امروز اینگونه عمل کرده و هر مسلمانی از یکی از آن چهار مذهب پیروی کرده است؛ پس ممکن نیست تمام این مسلمانان، گمراه محسوب شوند؛ زیرا پیغمبرﷺ فرموده است:

«إِنَّ اللّٰهَ لا يَجْمَعُ أُمَّتِي عَلىٰ ضَلالَةٍ، وَ يَدُ اللهِ مَعَ الْجَماعَةِ، وَ مَنْ شَذَّ شَذَّ إِلَى النّارِ» ترمذی روایت کرده است:

«خداوند امتم را بر هیچ گمراهی و ضلالتی جمع نمی‌کند دست خداوند همراه جماعت است و هر کسی که از جماعت خارج شود رو به آتش می‌کند.»

بدانکه در هر یک از این چهار مذهب کتاب‌های گوناگونی در فقه تألیف شده است تا مردم از آن‌ها بهره‌مند شوند و کوتاه‌ترین کتاب فقهیِ مذهب امام شافعی

کتاب «غایة الاختصار» است که دانشمند نامی «ابو شجاع» اصفهانی - رحمه الله - آن را تألیف کرده است و در این کتاب ارزشمند تمام مسائل فقهی اسلامی جمع‌آوری شده است و مؤلف آن، مسائل را به خوبی تقسیم بندی کرده است به شیوه‌ای که شاگرد و استاد از آن بهره‌مند خواهند شد. خداوند مؤلفش را مأجور فرماید!

این از یک طرف ، و از طرف دیگری هم مشاهده می‌کنم حس بیداری جوانان کردستان عزیزمان به حرکت افتاده و به مساجد روی می‌آورند و برای فراگیری مسائل عبادی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و... بسیار حریص هستند و این کتاب کوچک، جامع این موضوعات بود و به همین علت با توکل بر خداوند برای ترجمه و شرح آن به زبان کردی اقدام کرده و چیزهای سودمندی را در آن درج کردم و در بیشتر موارد دلیل احکام را از قرآن و حدیث نوشتم. و برای این که نسبت به احادیث مذکور و مسائل فقهی دچار شک و تردید نشوی و مطمئن شوی به این منابع مراجعه کن:

۱. «تحفة المحتاج شرح المنهاج» از ابن حجر هیتمی و حاشیه‌ی شروانی که همراه آن چاپ شده است.

۲. «الإقناع فی حل ألفاظ أبی شجاع» از خطیب شربینی.

و اگر بخشی از آیه یا حدیث را مشاهده کردی اعتراض وارد مکن؛ زیرا هدفم از این کار کوتاه کردن بوده است؛ بنابراین این مسأله نمی‌تواند جای نقد و رخنه باشد.

اگر بعد از حدیثی نوشته باشم: «شیخان روایت کرده‌اند» منظور امام بخاری و مسلم است. و اگر نوشته باشم: «اصحاب سنن روایت کرده‌اند» منظور امام ابوداود، ترمذی و نسائی است. خداوند از ایشان خشنود باشد!

ای مسلمان عزیز! به تو اطمینان می‌دهم که من در این کار هیچ خیانتی نکرده به میزان توفیقی که خداوند به من داده است سعی کرده‌ام و به این امر اعتراف می‌کنم که من سوار کار این میدان نیستم؛ ولی تا به حال چنین کتابی را ندیده‌ام که با زبان کردی تألیف شده باشد و جوان کرد مسلمان را با دلیل، مطمئن کند؛ بنابراین برخود

لازم دانستم که این کتاب را به این شیوه به شما تقدیم کنم که آن را با عنوان «روژی پرشنگدار، روونکردنه‌وه‌ی «غایة الاختصار» نامگزاری کردم. و اگر اشتباهي را مشاهده کردی از تو می‌خواهم آن را تصحیح و اگر نواقصی داشت از من چشم پوشی کن!

و در پایان از خواننده‌ی محترم التماس دعا دارم؛ بنابراین دعا بکن که خداوند متعال آن را از من قبول فرماید و من و شما و پدر و مادرانمان را عفو کرده و همه‌ی ما را از آتش جهنم آزاد کرده و وارد بهشت کند. آمین!

عبدالله عبدالعزیز هرتلی - هولیر- کردستان - رمضان ۱۴۱۳ ه. ق.

بیوگرافی ابو شجاع مؤلف این کتاب

همانگونه که گذشت این کتاب «غایة الاختصار» نام دارد که «متن التقریب» هم نامیده می‌شود؛ ولی در کردستان به «متن فتح القریب» شهرت یا فته است. و مؤلفش هم به «ابو شجاع» مشهور است که اسمش احمد پسر حسین پسر احمد است اهل شهرستان اصفهان ایران می‌باشد. این انسان محترم مرد خوب و عابد و نیکوکار بوده است. در میان مسلمانان به عنوان عالم دین‌پرور و عارف شهرت داشته است البته قاضی بوده و سپس وزیر شده است و بعد از آن از تعلقات دنیوی دست کشیده و به مدینه رفته و خادم مسجد نبوی شده و «۱۶۰» سال عمر کرده است و با وجود این عمر طولانی تا حین وفات هیچ یک از اعضایش از کار نیفتاده است. در سال «۴۸۸» ه. ق. فوت کرده و در مدینه‌ی منوره در نزدیکی اتاق پیامبرﷺ دفن شده است. رحمت خداوند بر تربتش باد و خداوند ایشان و ما را به بهشت شاد فرماید!

بسم اللهِ الرَّحمٰن الرَّحيم

الحمدُ للهِ ربِّ العالمين، و صَلَّى اللهِ عَلىٰ سيِّدِنا محمّدٍ و آلِهِ و صَحْبِهِ أجمعِين.

أَمّا بَعْدُ قَالَ الْقاضِي أَبُوشُجاعٍ سَأَلَنِي بَعْضُ الْأَصْدِقاءِ - حَفِظَهُمُ اللهِ - أَنْ أَعْمَلَ مُخْتَصَراً فِي الْفِقْهِ عَلىٰ مَذْهَبِ الْإمامِ الشّافِعِيِّ - رحمة اللهِ تعالى عليه و رِضْوانُه- فِي غايَةِ الْاِخْتِصارِ وَ نِهايَةِ الْإيجازِ، لِيَقْرُبَ عَلَى الْمُتَعَلِّمِ دَرْسُهُ،

مقدمه‌ی ابوشجاع

﴿بسم اللهِ الرَّحمٰن الرَّحيم﴾ به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان تألیف این کتاب را شروع می‌کنم ﴿الحمدُ لِلهِ ربِّ العالمينَ﴾ حمد وستایش، مخصوص پروردگاری است که جهانیان را آفریده است ﴿و صَلَّى اللهُ علىٰ سيِّدِنا محمّدٍ و آلِهِ و صَحْبِهِ أجمعِين﴾ رحمت خداوند بر بزرگ ما حضرت محمد و بر تمام آل (بستگان مسلمان پیامبر) و اصحابش باد. اصحاب به کسانی گفته می‌شود که همراه ایمان به پیامبرﷺ او را دیده‌اند و یا پیامبرﷺ ایشان را دیده است و بر اسلام فوت کرده‌اند.

﴿أَمّا بَعْدُ﴾ بعد از این‌ها بدانکه ﴿قَالَ الْقاضِي أَبُوشُجاعٍ﴾ ابو شجاع که احمد بن حسین بن احمد اصفهانی نام دارد فرموده است: ﴿سَأَلَنِي بَعْضُ الْأَصْدِقاءِ - حَفِظَهُمُ اللهِ-﴾ بعضی از دوستان - خداوند ایشان را حفظ کند- از من خواستند ﴿أَنْ أَعْمَلَ مُخْتَصَراً فِي الْفِقْهِ عَلىٰ مَذْهَبِ الْإمامِ الشّافِعِيِّ - رحمة اللهِ تعالى عليه و رِضْوانُه -﴾ که جزوه‌ی مختصری را در فقه بر مذهب امام شافعی - رحمت و رضوان خدا بر او باد- بنویسیم.

«فقه»، فهم و برداشت مجتهد از آیات و احادیث احکام است که آن را در اختیار حُکّام قرار می‌دهد تا بر طبق آن حکم کنند. و هر یک از چهار امام اهل سنت: حنفی، مالکی، شافعی و حنبلی در بیان و توضیح قرآن و سنت فهم خاصی دارند. و مذهب عبارت از کیفیت و نوع برداشت مجتهد است. ﴿فِي غايَةِ الْاِخْتِصارِ وَ نِهايَةِ الْإيجازِ﴾ که در نهایت کوتاهی الفاظ باشد ﴿لِيَقْرُبَ عَلَى الْمُتَعَلِّمِ دَرْسُهُ﴾ تا خواندن

وَ يَسْهُلَ عَلَى الْمُبْتَدِي حِفْظُهُ، وَ أَنْ أُكْثِرَ فِيهِ مِنَ التَّقْسِيماتِ وَ حَصْرِ الْخِصالِ، فَأَجَبْتُهُ إِلىٰ ذٰلِكَ طالِباً لِلثَّوابِ راغِباً إِلَى اللهِ تَعالىٰ فِي التَّوْفِيقِ لِلصَّوابِ، إِنَّهُ عَلىٰ ما يَشاءُ قَدِيرٌ، وَ بِعِبادِهِ لَطِيفٌ خَبِيرٌ

آن برای دانش آموز راحت ﴿وَ يَسْهُلَ عَلَى الْمُبْتَدِي حِفْظُهُ﴾ و حفظش برای مبتدی آسان باشد ﴿وَ أَنْ أُكْثِرَ فِيهِ مِنَ التَّقْسِيماتِ وَ حَصْرِ الْخِصالِ﴾ و از من خواستند که تقسیمات زیادی را در آن قرار دهم و شامل مسائل لازم باشد ﴿فَأَجَبْتُهُ إِلىٰ ذٰلِكَ﴾ ومن در خواستش را قبول کرده ﴿طالِباً لِلثَّوابِ﴾ به امید این که مأجور شوم ﴿راغِباً إِلَى اللهِ تَعالىٰ فِي التَّوْفِيقِ لِلصَّوابِ ﴾ و از خدا می‌خواهم که توفیق درستْ نوشتن را به من عطا کند و مرا از غلط دور نماید ﴿إِنَّهُ عَلىٰ ما يَشاءُ قَدِيرٌ﴾ زیرا خداوند بر چیزی که اراده کند تواناست ﴿وَ بِعِبادِهِ لَطِيفٌ خَبِيرٌ﴾ و نسبت به بندگانش آرام و از ایشان آگاه است.

كِتابُ الطَّهارَةِ

﴿كِتابُ الطَّهارَةِ﴾ کتاب طهارت

طهارت به معنای کنار بردن چیزهای کثیف و بی وضویی و جنابت است.

مقدمه: چند چیز سودمندی وجود دارد که لازم است هر دانش‌آموز مسلمان از آن‌ها آگاه باشد:

الف) احکام شریعت اسلام که بر گرفته از قرآن و حدیث و اجماع (اتفاق مجتهدین بر حکمی از احکام شریعت) هستند هفت قسم می‌باشند:

۱. واجب یا فرض، آن است که مکلف، با انجام‌دادن آن مأجور و با ترک آن معذَّب خواهد شد؛ مانند نماز. و بدانکه واجب ، دو نوع است: اول «فرض عین» که لازم است هر کسی آن را انجام دهد و ثواب و عقاب آن به خود او می‌رسد؛ یعنی با انجام‌دادن آن از جانب یک نفر، حکم وجوب آن، از دیگر مکلفین ساقط نمی‌شود؛ مانند نماز و روزه و ... دوم «فرض کفایه» که اگر یک نفر یا یک دسته آن را به صورت صحیح انجام دهند ثواب آن به انجام دهنده می‌رسد و عقاب ترک، از دیگر مسلمان‌ها ساقط می‌شود؛ مانند دفن مرده و ...

۲. سنت یا مندوب و یا مستحب، آن است که انسان با انجام‌دادن آن ، مأجور می‌شود و در برابر ترک آن معذب نخواهد شد؛ مانند مسواک کردن و ...

۳. حرام (ممنوع)، آن است که با انجام‌دادن آن، انسان تعذیب می‌شود و با ترکش مأجور خواهد شد؛ مانند: دزدی، زنا و ...

۴. مکروه (ناپسند) ، آن است که با انجام دادنش معذب نخواهد شد. و اگر به خاطر رضای خداوند آن را ترک نماید مأجور خواهد بود، مانند خوردن با دست چپ و ...

....

---

۵. حلال یا جایز، آن است که انجام‌دادن و ترکش مساوی است؛ مانند خوابیدن، خوردن و ... ولی اگر انسان به نیت نیرومندشدن برای عبادت، آن را انجام دهد مأجور خواهد بود؛ مانند خوابیدن در روز به قصد انجام‌دادن نماز شب.

۶. صحیح، فعلی است که دستورات و شروط خدا و پیامبرﷺ در آن رعایت شود؛ مانند نمازِ با وضو و ...

۷. باطل یا فاسد، فعلی است که دستورات و شروط شرعی در آن رعایت نشود؛ مانند نماز بدون وضو و ...

ب) احکام شرعی از قرآن، حدیث صحیح و حدیث حسن اخذ می‌شوند؛ زیرا امام شافعی در مورد حدیث ضعیف فرموده است: «اگر مردم یعنی علمای دین به آن راضی شدند وآن را قبول کردند دلیل خواهد شد و برای احکام شرعی مناسب خواهد بود»؛ یعنی به این علت که اجماع خواهد شد. و امام احمد فرموده است: «شرط عمل کردن به حدیث ضعیف این است که با قرآن و حدیث صحیح مخالفت نداشته باشد.» «المدابغی» را مطالعه کن!. امام نواوی می‌فرماید: «عمل کردن به حدیث ضعیف در کارهای خیر جایز است؛ یعنی به شرطی که بسیار ضعیف نباشد. «الأذکار» را مطالعه کن!

ج) در علوم الحدیث قاعده‌ای وجود دارد و آن این است که اگر سند حدیثی ضعیف بود اما متن آن موافق متن حدیث صحیح دیگری بود این حدیث صحیح، شاهد آن حدیث ضعیف خواهد شد وآن را به درجه‌ی حدیث «حَسَنٌ لغیره» ارتقا می‌دهد و همانند حدیث «حَسَنٌ لذاته» به آن رفتار می‌شود. و بدانکه در کتاب‌های فقهی، این نوع حدیث (نوع دوم و سوم) زیاد وجود دارد و با شروطی که بیان شد به آن‌ها رفتار خواهد شد؛ ولی این کار، در وسعت مجتهد است، همانگونه که قبلاً بیان شد.

اَلْمِياهُ الَّتِي يَجُوزُ بِهَا التَّطْهِيرُ سَبْعُ مِياهٍ: ماءُ السَّماءِ، وَ ماءُ الْبَحْرِ، وَ ماءُ النَّهْرِ، وَ ماءُ الْبِئْرِ، وَ ماءُ الْعَيْنِ، وَ ماءُ الثَّلْجِ، وَ ماءُ الْبَرَدِ.

منبع سوم احکام اجماع است؛ یعنی بعد از قرآن و حدیث؛ بنابراین اگر دسته‌ای از مجتهدین اسلام بر حکمی‌شرعی اتفاق نظر داشتند واجب است به آن رفتار شود. سوره‌ی نساء آیه‌ی «۵۹» را مطالعه کن!

انواع آب

﴿اَلْمِياهُ الَّتِي يَجُوزُ بِهَا التَّطْهِيرُ سَبْعُ مِياهٍ﴾ آب‌هایی که با آن‌ها پاک کردن و وضو گرفتن درست باشد هفت آب است: اول، ﴿ماءُ السَّماءِ﴾ آب آسمان است؛ یعنی باران؛ خداوند متعال فرموده است:

«وَ يُنَزِّلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّماءِ ماءً لِيُطَهِّرَكُمْ بِهِ» (أنفال/۱۱)

«خداوند از آسمان آب را برای شما فرود می‌آورد تا به وسیله‌ی آن شما را پاک کند.»

دوم، ﴿وَ ماءُ الْبَحْرِ﴾ آب دریاست (هر نوع باشد)؛

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قالَ النَّبِيُّ ﷺ فِي الْبَحْرِ: هُوَ الطَّهُورُ ماؤُهُ، اَلْحِلُّ مَيْتَتُهُ» ترمذی روایت کرده است:

«آب دریا پاک کننده و مردارش حلال است.»

سوم، چهارم و پنجم، ﴿وَ ماءُ النَّهْرِ، وَ ماءُ الْبِئْرِ، وَ ماءُ الْعَيْنِ﴾ آب جویبار، چاه و چشمه است که این سه به یک شیوه از زمین خارج می‌شوند و دلیل آن‌ها این حدیث است:

«عَنْ أَبِي سَعِيدِ الْخُدْرِيِّ ﷺ: قالَ النَّبِيُّ ﷺ فِي بِئْرِ بُضاعَةَ: إِنَّ الْماءَ طَهُورٌ لا يُنَجِّسُهُ شَيْءٌ» اصحاب سنن روایت کرده‌اند:

«آب این چاه، پاک کننده است و هیچ چیزی آن را کثیف نمی‌کند.»

ششم و هفتم، ﴿وَ ماءُ الثَّلْجِ، وَ ماءُ الْبَرَدِ﴾ آب برف و تگرگ است؛

ثُمَّ الْمِياهُ عَلىٰ أَرْبَعَةِ أَقْسامٍ: طاهِرٍ مُطَهِّرٍ غَيْرِ مَكْرُوهٍ اسْتِعْمالُهُ، وَ هُوَ الْماءُ الْمُسْتَعْمَلُ؛ وَ طاهِرٍ مُطَهِّرٍ مَكْرُوهٍ اسْتِعْمالُهُ، وَ هُوَ الْماءُ الْمُشَمَّسُ؛

«عَنْ عائِشَةَ - رضي اللهِ عنها- قالَ النَّبِيُّ ﷺ اَللّٰهُمَّ اغْسِلْ عَنِّي خَطاياي بِماءِ الثَّلْجِ وَ الْبَرَدِ» شیخان روایت کرده‌اند:

«پیامبرﷺ فرمود: خدایا گناهانم را با آب برف و تگرگ بشوی.»

و در عبارتی کوتاه می‌توان گفت: این هفت نوع آب، یا آب آسمان هستند یا آب زمین.

﴿ثُمَّ﴾ و بعد از آن که انواع آب را شناختی بدانکه ﴿اَلْمِياهُ عَلىٰ أَرْبَعَةِ أَقْسامٍ﴾ این هفت نوع آب، چهار قسم خواهند بود: اول، ﴿طاهِرٍ مُطَهِّرٍ﴾ پاک و پاک کننده است ﴿غَيْرِ مَكْرُوهٍ اسْتِعْمالُهُ﴾ و به کار گرفتنش مکروه نیست ﴿وَ هُوَ الْماءُ الْمُطْلَقُ﴾ که این آب، آب مطلق است؛ یعنی دارای قید نیست و تنها لفظ آب، بر آن اطلاق می‌شود؛

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: بالَ أَعْرابِيٌّ فِي الْمَسْجِدِ فَتَناوَلَهُ النّاسُ، فَقالَ لَهُمُ النَّبِيُّ ﷺ: دَعُوهُ وَ هَرِيقُوا عَلىٰ بَوْلِهِ سَجْلاً مِنْ ماءٍ» شیخان روایت کرده‌اند:

«مردی در مسجد ادرار کرد و مردم بر او فریاد زدند پیامبرﷺ فرمود: از او دست بردارید و بر ادرارش سطل آبی بریزید.»

دوم، ﴿وَ طاهِرٍ مُطَهِّرٍ﴾ آب پاک و پاک‌کننده است ﴿مَكْرُوهٍ اسْتِعْمالُهُ﴾ و استعمالش مکروه می‌باشد؛ زیرا ممکن است انسان را دچار پیسگی کند، همانگونه که حضرت عمرﷺ فرموده است ﴿وَ هُوَ الْماءُ الْمُشَمَّسُ﴾ و این قسم، آبی است که در منطقه‌ی گرمسیر با نور آفتاب در ظرف آهنی گرم شده باشد. (۱)

---

(۱) استعمال این قسم از آب با این شرائط مکروه است: ۱. در منطقه‌ی گرمسیر آب با تابش نور آفتاب گرم شود؛ فرقی نیست نور آفتاب مستقیماً به آب برخورد کند یا نه مثلاً آب در گالن سرپوشیده‌ای باشد؛ بنابراین اگر آب در منطقه‌ی سردسیر یا معتدل گرم شد استعمالش مکروه نیست. ☜

وَ طاهِرٍ غَيْرِ مُطَهِّرٍ، وَ هُوَ الْماءُ الْمُطْلَقُ، وَ الْمُتَغَيِّرُ بِما خالَطَهُ مِنَ الطّاهِراتِ؛

سوم، ﴿وَ طاهِرٍ غَيْرِ مُطَهِّرٍ﴾ آب پاکی است که پاک‌کننده نیست؛ یعنی با آن، هیچ چیز کثیف‌شده‌ای پاک نخواهد شد و وضو گرفتن با آن صحیح نخواهد بود ﴿وَ هُوَ الْماءُ الْمُسْتَعْمَلُ﴾ و این آب، عبارت از آب استعمال‌شده می‌باشد؛ یعنی آبی که برای [فرض] وضو و [غسل] (۱) و یا شستن چیزی به کار گرفته شده باشد؛

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قالَ: لا يَغْتَسِلْ أَحَدُكُمْ فِي الْماءِ الدّائِمِ وَ هُوَ جُنُبٌ» مسلم روایت کرده است:

«پیامبرﷺ فرمود: هرگاه جنب بودید در آب ایستاده غسل نکنید»؛

زیرا با این استعمال‌کردن، قدرت پاک‌کردن را از دست داده و استعمال آن برای بار دوم جایز نخواهد بود ﴿وَ الْمُتَغَيِّرُ بِما خالَطَهُ مِنَ الطّاهِراتِ﴾ و نیز آبی که با چیز پاکی که قاطیِ آب شده تغیر یافته است پاک است؛ ولی پاک‌کننده نیست؛ (۲)

---

۲. ظرفی که آب در آن گرم شده است فلزی باشد غیر از طلا و نقره؛ پس اگر در ظرف طلایی و نقره‌ای و یا در ظرف چوبی و گلی و سنگی، گرم شود استعمالش مکروه نخواهد بود.

۳. در حین گرم‌بودن استعمال شود.

۴. در بدن به کار گرفته شود؛ یعنی برای وضو گرفتن، غسل‌کردن، پختن غذای غیر جامد و نوشیدن؛ بنابراین اگر برای شستن لباس و ظروف و پختن غذای جامد؛ مانند خمیرکردن آرد استعمال شود مکروه نخواهد بود. همچنین به کار گرفتن آب بسیار گرم و بسیار سرد برای غسل‌کردن و وضوگرفتن مکروه است. (بر گرفته از نهایه، مغنی و إقناع). (مترجم)

(۱) مقصود از فرض وضو و غسل، شستنِ بار اول است؛ بنابراین آبی که برای شستن دوم و سوم وضو و غسل استعمال شده است مستعَمَل محسوب نمی‌شود. (مترجم)

(۲) در شرایطی آب مخلوط‌شده با چیز پاک، پاک‌کننده نخواهد بود که چیز پاک به حدی رنگ یا طعم و یا بوی آب را تغییر دهد که اسم آب بر آن اطلاق نشود و آب از چیز پاکی که در آن ریخته شده است بی‌نیاز باشد؛ مانند: شیر و دوغ؛ بنابراین اگر آب به چیزی که در آن ریخته می‌شود نیازمند باشد؛ مانند کلر، آن آبْ پاک‌کننده خواهد بود. و اگر آب به سبب برگ‌های درخت که در آن ریخته و در آن پوسیده می‌شوند رنگ یا طعم و یا بویش تغییر یافت ضرری

وَ ماءٍ نَجِسٍ وَ هُوَ الَّذي حَلَّتْ فِيهِ نَجاسَةٌ، وَ هُوَ دُونَ الْقُلَّتَينِ أَوْ كانَ قُلَّتَينِ فَتَغَيَّرَ، وَ الْقُلَّتانِ خَمْسُمِأَةِ رِطْلٍ بَغْدادِيٍّ تَقْرِيباً فِي الْأَصَحِّ

مانند شکر، ماست، چای و... و منظور از تغیریافتن آب این است که طعم یا بو و یا رنگش عوض شود؛ زیرا با این قاطی‌شدن اسم آب، بر آن اطلاق نخواهد شد و در نتیجه پاک‌کننده نخواهد بود.

تغیریافتن آب به سبب ماندن زیاد یا به سبب محل قرارگرفتن یا محل عبور و یا به سبب گل و خزه ضرری نخواهد داشت.

چهارم، ﴿وَ ماءٍ نَجِسٍ﴾ آب نجس است ﴿وَ هُوَ الَّذي حَلَّتْ فِيهِ نَجاسَةٌ﴾ و آن، آبی است که چیز نجسی در آن افتاده باشد ﴿وَ هُوَ دُونَ الْقُلَّتَيْنِ﴾ و آن آب، کمتر از قلتین باشد؛ فرقی نیست چیز کثیف آب را تغییر داده باشد یا نه؛

«عَنِ ابْنِ عُمَرَ - رضي اللّهِ عنهما - عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: إذا كانَ الْماءُ قُلَّتَيْنِ لَمْ يَحْمَلِ الْخَبَثَ» اصحاب سنن روایت کرده‌اند:

«پیامبرﷺ فرمود: هرگاه آب، قلتین باشد کثیف نخواهد شد.»

﴿أَوْ كانَ قُلَّتَيْنِ فَتَغَيَّرَ﴾ یا این که آن آب، قلتین باشد؛ ولی رنگ یا طعم و یا بویش تغییر یافته باشد و دلیل این حکم، اجماع علماست.

بدانکه اگر آب قلتین کثیف شد و خود به خود یا با افزودن آب [هر چند که آب افزوده شده کثیف باشد] تغییرش کنار رفت دوباره پاک می‌شود. و در فتوای قدیم امام شافعی رضی الله عنه آب جاری جز با تغییریافتن، کثیف نخواهد شد. و نزد امام مالک رضی الله عنه هیچ آبی تا بعد از تغییر یافتن، نجس نخواهد شد.

﴿وَ الْقُلَّتانِ خَمْسُمِأَةِ رِطْلٍ بَغْدادِيٍّ تَقْرِيباً فِي الْأَصَحِّ﴾ و در فتوای اصح، قلتین، تقریباً پانصد رطل بغدادی است؛ زیرا پیامبرﷺ می‌فرماید:

«إذا بَلَغَ الْماءُ قُلَّتَيْنِ بِقِلالِ هَجَرَ لَمْ يَنْجُسْ» ترمذی و بیهقی روایت کرده‌اند:

☜ نخواهد داشت و شرایط دیگر، آن‌هایی است که شارح بیان کرده است. (مترجم)

«هرگاه آب با قله‌های «هَجَر» به قلتین برسد کثیف نخواهد شد.»

امام شافعی فرموده است: این مقدار، عبارت از پنج کنده است که با پیمانه‌ی امروزی «۱۲» حلب یعنی «۱۹۲» لیتر خواهد بود.

(خاتمه) بدانکه دهان هر حیوانی جز سگ و خوک آب را کثیف نمی‌کند؛ یعنی اگر جز آن دو حیوان هر حیوانی دهانش را در آب نهاد آن را کثیف نخواهد کرد و استعمال چنین آبی درست است؛

«عَنْ جابِرٍ ﷺ: سُئِلَ النَّبِيُّ ﷺ: أَنَتَوَضَّؤُ بِما أَفْضَلَتِ الْحُمُرُ؟ قالَ: نَعَمْ، وَ بِما أَفْضَلَتِ السِّباعُ كُلُّها» بیهقی روایت کرده است:

«از پیامبرﷺ سوال شد: آیا با آب پسمانده‌ی خرها یعنی آبی که خرها از آن نوشیده‌اند وضو بگیریم؟ فرمود: بله و با آب پسمانده‌ی تمام درنده‌ها.»

﴿فَصْلٌ﴾ پاک کردن پوست مردار

تعریف، مردار، حیوان یا پرنده‌ای است که بدون ذبح شرعی نزع روح شده باشد؛ مانند: خر و استر؛ زیرا شرع ذبحی را برای آن‌ها وضع نکرده است؛ پس اگر با ذبح هم نزع روح بشوند مردار محسوب می‌شوند؛ یا گوسفند و بز و مرغ بمیرند یا ذبح غیر شرعی بشوند.

﴿وَ جُلُودُ الْمَيْتَةِ﴾ پوست مردارها ﴿تَطْهُرُ بِالدِّباغِ﴾ با دباغ پاک می‌شوند. و دباغ عبارت است از: کنار بردن چربی و گوشت زائد پوست با چیزی که مزه‌ی تند داشته باشد؛ مانند مازو و پوست انار؛ به شیوه‌ای که اگر پوست در آب انداخته شود بوی بد نداشته باشد؛

«عَنِ ابْنِ عَبّاسٍ - رضي اللّهِ عنهما- عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: أَيُّما إِهابٍ دُبِغَ فَقَدْ طَهُرَ» مسلم روایت کرده است:

«هر پوستی که دباغی شود پاک است.»

إِلَّا جِلْدَ الْكَلْبِ وَ الْخِنْزِيرِ وَ ما تَوَلَّدَ مِنْهُما أَوْ مِنْ أَحَدِهِما، وَ عَظْمُ الْمَيْتَةِ وَ شَعَرُها نَجِسٌ إِلَّا الْآدَمِيَّ

﴿إِلَّا جِلْدَ الْكَلْبِ وَ الْخِنْزِيرِ﴾ جز پوست سگ و خوک؛ زیرا در حال زنده‌بودن هم کثیف هستند و به هیچ وجه پوستشان پاک نخواهد شد ﴿وَ ما تَوَلَّدَ مِنْهُما﴾ و نیز حیوانی که از آن‌ها متولد شده باشد؛ یعنی حیوانی که پدرش سگ و مادرش خوک یا عکس آن باشد ﴿أَوْ مِنْ أَحَدِهِما﴾ یا از یکی از آن‌ها متولد شده باشد مثلاً پدرش حیوانی پاک و مادرش سگ باشد که پوست هیچ یک از آن‌ها پاک نخواهد شد.

﴿وَ عَظْمُ الْمَيْتَةِ وَ شَعَرُها نَجِسٌ إِلَّا الْآدَمِيَّ﴾ و استخوان و موی تمام حیوانات مرده جز انسان کثیف است؛ ولی استخوان و مو و بدن انسان چه در حال حیات و چه پس از مرگ پاک است؛ زیرا خداوند متعال فرموده است:

«وَ لَقَدْ كَرَّمْنا بَنِي آدَمَ» (إسراء/۷۰):

«ما آدمی را محترم کرده‌ایم»؛

یعنی اگر کثیف باشد محترم نخواهد بود. و نیز پشم و پر حیوانات مرده کثیف است و به هیچ وجه پاک نخواهد شد؛ خداوند متعال فرموده است:

«حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ» (مائده/۳):

«مردارها بر شما حرام شده‌اند.»

و بدیهی است حرام‌کردنشان به علت کثیف‌بودنشان است.

(خاتمه) پشم و موی حیوان حلالْ گوشت و پر و موی پرنده‌ی حلال گوشت چه در حال حیات و چه پس از مرگ پاک است؛ اما اگر موی حیوان یا پرنده‌ای که گوشتشان حلال نیست از آن‌ها جدا شد کثیف است و همانند پوست مردار خواهد بود.

فَصْلٌ، وَ لا يَجُوزُ اسْتِعْمالُ أَواني الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ، وَ يَحِلُّ اسْتِعْمالُ غَيْرِهِما مِنَ الْأَواني

﴿فَصْلٌ﴾ ظروف غذا

﴿وَ لا يَجُوزُ اسْتِعْمالُ أَواني الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ﴾ استعمال ظروف طلا و نقره برای مرد و زن درست نیست؛

«عَنْ حُذَيْفَةَ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قال: لا تَشْرَبُوا فِي آنِيَةِ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ، وَ لا تَأْكُلُوا فِي صِحافِهِما» شیخان روایت کرده‌اند:

«پیامبر ﷺ فرمود: در ظروف طلا و نقره ننوشید و نخورید.»

و همانگونه که به کارگرفتن ظروف طلا و نقره برای نوشیدن و خوردن منع شده است استعمال آن‌ها برای کارهای دیگر هم حرام است. و در میان قاشق، قابلمه، تشت و دیگر ظروف طلا و نقره تفاوتی وجود ندارد؛ فرقی نیست ظروف غذا باشند یا غیر آن. همچنین نهادن و نگهداری ظروف طلا و نقره در رف و دیوار و جاهای دیگر خانه حرام است ﴿وَ يَحِلُّ اسْتِعْمالُ غَيْرِهِما مِنَ الْأَواني﴾ و استعمال ظروف غیر طلا و نقره؛ مانند شیشه، چینی، استیل، مس، آلومنیوم و ... حلال است؛ هر چند که بسیار قیمتی باشد.

(خاتمه) پیامبرﷺ امر فرموده است: بر ظروف غذا چیزی نهاده شود. و در حین خوابیدن درب، قفل و چراغ و آتش خاموش شوند ودر حین انجام‌دادن این کارها گفته شود: بسم الله. بخاری و مسلم و ترمذی این مسائل را روایت کرده‌اند.

فـصـل، وَ السِّواكُ مُـسْـتَحَبٌ فِي كُلِّ حالٍ إلّا بَعْدَ الزَّوالِ لِلصّـائِمِ، وَ هُوَ فِي ثَلاثَـةِ مَواضِعَ أَشَـدُّ اسْتِحْباباً: عِنْدَ تَغَيُّرِ الْفَمِ مِنْ أَزْمٍ أَوْ غَيْرِهِ، وَ عِنْدَ الْقِيامِ مِنَ النَّوْمِ،

﴿فَصْلٌ﴾ مسواک‌زدن

تعریف، مسواک عبارت از هر چیز خشنی است که جرم دندان را کنار ببرد ﴿وَ السِّواكُ مُسْتَحَبٌ فِي كُلِّ حالٍ إلّا بَعْدَ الزَّوالِ لِلصّائِمِ﴾ مسواک‌کردن در هر موقع جز برای انسان روزه‌دار بعد از ظهر، سنت است؛ زیرا بیشتر از یکصد حدیث در مورد آن روایت شده است. و با وجود نفع دنیوی و دینی آن متأسفانه بسیاری از مسلمانان آن را استعمال نمی‌کنند؛

«عَنْ أبي‌هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ لَخُلُوفُ فَمِ الصّائِمِ أَطْيَبُ عِنْدَ اللّٰهِ مِنْ رِيحِ الْمِسْكِ» شیخان روایت کرده‌اند:

«نزد خداوند بوی دهان روزه‌دار، از بوی مسک خوش‌تر است.»

و با سواک‌کردن این بو کنار می‌رود؛ ولی امام نواوی این فتوا را اختیار کرده است که سواک‌کردن در هیچ موقعی مکروه نیست ﴿وَ هُوَ فِي ثَلاثَةِ مَواضِعَ أَشَدُّ اسْتِحْباباً﴾ سواک‌کردن در سه وقت، بسیار سنت است:

اول، ﴿عِنْدَ تَغَيُّرِ الْفَمِ﴾ در وقت تغییر یافتن بوی دهان؛ زیرا پیامبر ﷺ می‌فرماید:

«اَلسِّواكُ مَطْهَرَةٌ لِلْفَمِ مَرْضاةٌ لِلرَّبِّ» بخاری روایت کرده است:

«سواک، پاک‌کردن دهان و سبب رضایت پروردگار است.»

﴿مِنْ أَزْمٍ أَوْ غَيْرِهِ﴾ فرقی نیست تغییر یافتن بوی دهان به سبب سکوت باشد یا نخوردن یا خوردن چیز بدبو؛ مانند سیر و پیاز.

دوم، ﴿وَ عِنْدَ الْقِيامِ مِنَ النَّوْمِ﴾ و در وقت برخاستن از خواب؛

﴿عَنْ حُذَيْفَةَ ﷺ: كانَ النَّبِيُّ ﷺ إذا قامَ لِيَتَهَجَّدَ يَشُوصُ فاهُ بِالسِّواكِ﴾ شیخان روایت کرده‌اند:

«هرگاه پیامبر ﷺ برای نماز تهجد (نماز شب بعد از مقداری خواب) برمی‌خیزید

سواک می کرد.»

﴿وَ عَنْدَ الْقِيامِ إلَى الصَّلاةِ﴾ و در حین برخاستن برای نماز؛

«**عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال: لَوْ لا أَنْ أَشُقَّ عَلىٰ أُمَّتِي لَأَمَرْتُهُمْ بِالسِّواكِ مَعَ كُلِّ صَلاةٍ**» شیخان روایت کرده‌اند:

«اگر موجب اذیت و آزار نمی‌شد به امتم امر می کردم که در وقت هر نماز سواک بکنند.»

(خاتمه) سواک کردن قبل از وضو گرفتن هم سنت مؤکد است؛

«**عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ : لَو لا أَنْ أَشُقَّ عَلىٰ أُمَّتِي لَأَمَرْتُهُمْ بِالسِّواكِ مَعَ كُلِّ وُضُوءٍ**» امام مالک روایت کرده است:

«اگر موجب اذیت و آزار نمی‌شد به امتم امر می کردم که در حین هر وضویی سواک بکنند.»

همچنین قبل از قراءت قرآن و حدیث و فقه و ذکر خداوند و در موقع رفتن به خانه سنت است.

سنت است سواک از درخت اراک باشد و از وجبی درازتر نباشد و با آب، خیس و چرک آن برداشته شود.

ابوداود روایت کرده است که حضرت عائشه - رضی الله عنها - فرموده است: «پیامبر ﷺ سواک را به من می‌داد تا آن را بشویم.»

پیامبر ﷺ فرموده است:

«**عَشْرٌ مِنَ الْفِطْرَةِ: قَصُّ الشّارِبِ، وَ إعْفاءُ اللِّحْيَةِ، وَ السِّواكُ، وَ اسْتِنْشاقُ الْماءِ، وَ قَصُّ الْأَظْفارِ، وَ غَسْلُ الْبَراجِمِ، وَ نَتْفُ الإبْطِ، وَ حَلْقُ الْعانَةِ، وَ انْتِقاصُ الْماءِ**» شیخان روایت کرده‌اند:

«ده خصلت هستند که از خصلت‌های دین اسلام می‌باشند: کوتاه کردن سبیل تا

....

حدی که قرمزی لب ظاهر شود، فرو گزاردن ریش، سواک کردن، وارد کردن آب به بینی، (تمیز کردن بینی)، کندن ناخن، (هر هفته یک بار، در روز جمعه)، شستن مفاصل دست و انگشتان، تراشیدن موی زیر بغل (هر چهل روز یک بار)، تراشیدن موی زهار (هر چهل روز یک بار)، طهارت کردن با آب و وارد کردن آب به دهان یا ختنه کردن پسر و دختر»؛ زیرا راوی در پایان حدیث می‌فرماید: «وَ نَسِيتُ الْعاشِرَةَ إلّا أَنْ تَكُونَ الْمَضْمَضَةَ» «و دهمین خصلت از یادم رفته است که شاید وارد کردن آب به دهان باشد»

منافع سواک: رضایت خداوند، پاک کردن دهان، سفید کردن دندان، استحکام لثه، زیادشدن هوش، تأخیر سفیدشدن مو.

سنت است انسان با دست راست سواک کرده و از طرف راست دهان رو به طرف چپ مسواک کند و آن را بر عرض دندان‌ها و طول زبانش بمالد.

فَصْلٌ، وَ فُرُوضُ الْوُضُوءِ سِتَّةٌ: اَلنِّيَّةُ عِنْدَ غَسْلِ الْوَجْهِ، وَ غَسْلُ الْوَجْهِ، وَ غَسْلُ الْيَدَيْنِ إِلَى الْمِـرْفَقَيْنِ، وَ مَسْحُ بَعْضِ الرَّأْسِ، وَ غَسْلُ الرِّجْلَيْنِ إِلَى الْكَعْبَيْنِ،

«فَصْلٌ» وضو گرفتن

﴿وَ فُرُوضُ الْوُضُوءِ سِتَّةٌ﴾ فرض‌های وضو شش فرض است: اول، ﴿اَلنِّيَّةُ عِنْدَ غَسْلِ الْوَجْهِ﴾ نیت‌کردن در حین شستن صورت است؛ یعنی قصد برداشتن بی وضویی یا نیت انجام‌دادن فرض وضوء. محل نیت، دل است؛ بنابراین گفتن آن با زبان لازم نیست؛

«**عَنْ عُمَرَ** ﷺ **عَنِ النَّبِيِّ** ﷺ **قال: إِنَّمَا الْأَعْمالُ بِالنِّيَّاتِ**» شیخان روایت کرده‌اند: «صحت هر عمل شرعی با نیت است.»

دوم، ﴿وَ غَسْلُ الْوَجْهِ﴾ شستن صورت است. عرض صورت عبارت است از فاصله‌ی میان دو گوش و طول آن عبارت است از محل روییدن موی سر تا انتهای فک پایینی؛ بنابراین شستن هر دو گیسو واجب است؛ هر چند که دراز باشند.

سوم، ﴿وَ غَسْلُ الْيَدَيْنِ إِلَى الْمِرْفَقَيْنِ﴾ شستن دست همراه دو آرنج است. و اگر بخشی از دستش قطع شده بود واجب است بقیه‌ی آن شسته شود. و اگر از آرنجش قطع شده بود سر آرنجش را می‌شوید.

چهارم، ﴿وَ مَسْحُ بَعْضِ الرَّأْسِ﴾ مسح بعضی از سر است؛ یعنی کشیدن دست که دوباره خیس شده باشد بر مقداری از پوست یا موی سرش؛ البته لازم است موی مسح شده در حد و مرز سر باشد.

پنجم، ﴿وَ غَسْلُ الرِّجْلَيْنِ إِلَى الْكَعْبَيْنِ﴾ شستن دو پا با دو قوزک است؛ خداوند متعال فرموده است:

«**إذا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرافِقِ وَ امْسَحُوا بِرُؤُوسِكُمْ وَ أَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ**» (مائده/۶):

«هرگاه اراده‌ی خواندن نماز کردید صورت و دستانتان را همراه آرنج‌هایتان

وَ التَّرْتِيبُ عَلىٰ ما ذَكَرْنا. وَ سُنَنُهُ عَشَرَةُ أَشْياءَ: اَلتَّسْمِيَةُ، وَ غَسْلُ الْكَفِينِ قَبْلَ إِدْخالِهِمَا الْإِناءَ،

بشوييد و سرتان را مسح كنيد و پاهايتان را با دو قوزک بشوييد.»

(نكته) شستن عبارت از جاری‌شدن آب بر پوست و مو است و نبايد چيزی كه مانع از رسيدن آب به پوست و مو است بر آن‌ها باشد؛ مانند موم، رنگ، خمير و ...

ششم، ﴿وَ التَّرْتِيبُ عَلىٰ ما ذَكَرْنا﴾ ترتيب است بر طبق آنچه بيان كرديم و در آيه‌ی مذكور بيان شده است؛ زيرا پيامبر ﷺ اينگونه وضو گرفته است. «بخاری و مسلم را مطالعه كن!» بنابراين اگر شخصی يكی از اعضای وضو را نشست يا يكی از اعضا را قبل از اولی شست يا بر بخشی از عضوی آب جاری نشد و عضو بعد از آن را شست بايد به عضو اولی برگشته و آن را بشويد و عضو يا اعضايی كه قبل از اين عضو شسته شده‌اند دوباره شسته شوند تا ترتيب مذكور رعايت شود؛

«عَنْ عُمَرَ ؓ: أَنَّ رَجُلاً تَوَضَّأَ فَتَرَكَ مَوْضِعَ ظُفْرٍ عَلىٰ قَدَمِهِ فَأَبْصَرَهُ النَّبِيُّ ﷺ فَقالَ: اِرْجِعْ فَأَحْسِنْ وُضُوءَكَ» مسلم روايت كرده است:

«پيامبرﷺ مردی را كه وضو گرفته بود ديد و مشاهده كرد به مقدار يک ناخن، پايش را خيس نكرده است فرمود: برگرد و وضويت را خوب بگير.»

﴿وَ سُنَنُهُ عَشَرَةُ أَشْياءَ﴾ سنت‌های وضو ده چيز است: اول، ﴿اَلتَّسْمِيَةُ﴾ گفتن بسم الله الرحمن الرحيم در حين شروع وضو؛ پيامبر فرموده است:

«تَوَضَّؤُوا بِاسْمِ اللّٰهِ» نسائی روايت كرده است:

«با نام خدا وضو بگيرد.»

و اگر در ابتدای وضويش فراموش كرد و در اثنای آن به‌يادش آمد بگويد: «بسم اللّه أَوَّلَهُ و آخِرَهُ».

دوم، ﴿وَ غَسْلُ الْكَفَّينِ قَبْلَ إِدْخالِهِمَا الْإِناءَ﴾ شستن دو كف دست قبل از فروبردن آن‌ها به داخل ظرف آب. و بعد از آن مسواک بكند همانگونه كه

وَ الْمَضْمَضَةُ، وَ الْاِسْتِنْشاقُ، وَ مَسْحُ جَمِيعِ الرَّأْسِ، وَ مَسْحُ الْأُذُنَيْنِ ظاهِرِهِما وَ باطِنِهِما بِماءٍ جَدِيدٍ، وَ تَخْلِيلُ اللِّحْيَةِ الْكُثَّةِ، وَ تَخْلِيلُ أَصابِعِ الْيَدَيْنِ وَ الرِّجْلَيْنِ،

توضیح دادیم.

سوم، ﴿وَ الْمَضْمَضَةُ﴾ واردکردن آب به دهان.

چهارم، ﴿وَ الْاِسْتِنْشاقُ﴾ واردکردن آب در بینی؛ حضرت عثمان این سه کار را انجام داد و فرمود:

«رَأَيْتُ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ تَوَضَّأَ نَحْوَ وُضُوئِي هٰذا» شیخان روایت کرده‌اند:

«پیامبر ﷺ را دیدم همانند این وضوی من وضو گرفت.»

پنجم، ﴿وَ مَسْحُ جَمِيعِ الرَّأْسِ﴾ مسح تمام سر.

ششم، ﴿وَ مَسْحُ الْأُذُنَيْنِ ظاهِرِهِما وَ باطِنِهِما بِماءٍ جَدِيدٍ﴾ مسح ظاهر و باطن هر دو گوش با آب تازه؛ نه با آبی که سر با آن مسح شده است؛

«عَنِ ابْنِ‌عَبّاسٍ - رضي اللّٰهِ عنهما - : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ مَسَحَ بِرَأْسِهِ وَ أُذُنَيْهِ ظاهِرِهِما وَ باطِنِهِما» ابوداود و ترمذی روایت کرده‌اند:

«پیامبر ﷺ سر و ظاهر و باطن هر دو گوشش را مسح کرد.»

هفتم، ﴿وَ تَخْلِيلُ اللِّحْيَةِ الْكُثَّةِ﴾ واردکردن انگشتان دست به میان ریش پر. و نیز سنت است یک جرعه‌ی آب را بر زیر فک پایینی‌اش بریزد؛

«عَنْ أَنَسٍ ﷺ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كانَ إِذا تَوَضَّأَ أَخَذَ كَفّاً مِنْ ماءٍ فَأَدْخَلَهُ تَحْتَ حَنَكِهِ فَخَلَّلَ بِهِ لِحْيَتَهُ» ترمذی روایت کرده است:

«پیامبر در حین وضو گرفتن آب را در کف دستش کرده و بر زیر فک پایینی‌اش می‌ریخت و سپس انگشتانش را به میان ریشش وارد می‌کرد.» ﴿وَ تَخْلِيلُ أَصابِعِ الْيَدَيْنِ وَ الرِّجْلَيْنِ﴾ و نیز واردکردن انگشت به میان انگشتان دو دست و دو پا است؛

«عَنْ أَنَسٍ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: إِذا تَوَضَّأْتَ فَخَلِّلْ بَيْنَ أَصابِعِ يَدَيْكَ وَ رِجْلَيْكَ» ترمذی روایت کرده است:

وَ تَقْدِیمُ الْیُمْنیٰ عَلَی الْیُسْریٰ، وَ الطَّهارَةُ ثَلاثاً ثَلاثاً، وَ الْمُوالاةُ.

«پیامبرﷺ می‌فرمود: هرگاه وضو گرفتی انگشتت را به میان انگشتان دو دست و پایت وارد کن.»

هشتم، ﴿وَ تَقْدِیمُ الْیُمْنیٰ عَلَی الْیُسْریٰ﴾ جلو انداختن عضو راست بر عضو چپ در شستن؛

«عَنْ عائِشَةَ - رضي اللهِ عنها - إنْ کانَ النَّبِيُّ ﷺ لَیُحِبُّ التَّیَمُّنَ فِي طُهُورِهِ، وَ فِي تَرَجُّلِهِ، وَ فِي انْتِعالِهِ» شیخان روایت کرده‌اند:

«پیامبر ﷺ در وضوگرفتن و شانه‌کردن سر و پوشیدن کفش، جلوانداختن طرف راست بر طرف چپ را دوست می‌داشت.»

نهم، ﴿وَ الطَّهارَةُ ثَلاثاً ثَلاثاً﴾ شستن‌ها و مسح کردن‌ها سه بار باشند؛

«جاءَ أَعْرابِيٌّ إِلَی النَّبِيِّ ﷺ یَسْأَلُهُ عَنْ الْوُضُوءِ فَأَراهُ ثَلاثاً ثَلاثاً، ثُمَّ قالَ: هٰکَذا الْوُضُوءُ، فَمَنْ زادَ عَلیٰ هٰذا فَقَدْ أَساءَ وَ تَعَدّیٰ وَ ظَلَمَ» ابوداود و نسائی روایت کرده‌اند:

«پیامبر ﷺ به عربی صحرانشین فرمود: اعضای وضویت را سه بار بشوی و هر کسی که بر این سه بار بیفزاید کار بد و تعدی و ظلم کرده است.»

دهم، ﴿وَ الْمُوالاةُ﴾ پی در پی شستن اعضای وضو است؛ یعنی قبل از خشک‌شدن عضو شروع به شستن عضو دیگر بکند.

(خاتمه) سنت است انسان کمی بیشتر از محل فرض را بشوید مثلاً بخشی از بازو، کمی بالاتر از دو قوزک پا و کمی بیشتر از ظاهر صورت؛ زیرا پیغمبرﷺ فرموده است:

«إِنَّ أُمَّتِي یُدْعَوْنَ یَوْمَ الْقِیامَةِ غُرًّا مُحَجَّلِینَ مِنْ آثارِ الْوُضُوءِ فَمَنِ اسْتَطاعَ مِنْکُمْ أَنْ یُطِیلَ غُرَّتَهُ فَلْیَفْعَلْ» شیخان روایت کرده‌اند:

«در روز قیامت امتم در حالی که صورت و دست و پاهایشان سفید است

....

فراخوانده می‌شوند و این سفیدی، اثر وضو است و هر کسی که می‌تواند این سفیدی‌اش را زیاد کند بیشتر از محل فرض را بشوید»؛

«و عَنْ أَنَسٍ ﷺ كانَ النَّبِيُّ ﷺ يَتَوَضَّؤُ عِنْدَ كُلِّ صَلاةٍ وَ قالَ: يُجْزِئُ أَحَدَنَا الْوُضُوءُ ما لَمْ يُحْدِثْ» بخاری روایت کرده است:

«پیامبر ﷺ برای هر نمازی وضو می‌گرفت اما یک وضو تا حین نقض آن، برای ما کافی بود.»؛ یعنی تجدید وضو واجب نیست بلکه سنت است و تمام نمازها با یک وضو صحیح خواهند بود. و سنت است بعد از وضو رو به قبله کرده و دستانت را بلند کرده و بگویی:

«أَشْهَدُ أَنْ لا إله إِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ، و أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ، اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنِي مِنَ التَّوّابِينَ، وَ اجْعَلْنِي مِنَ الْمُتَطَهِّرِينَ، سُبْحانَكَ اللّٰهُمَّ وَ بِحَمْدِكَ، أَشْهَدُ أَنْ لا إِلَهَ إِلّا أَنْتَ أَسْتَغْفِرُكَ وَ أَتُوبُ إِلَيْكَ» ترمذی و حاکم روایت کرده‌اند.

فصلٌ، وَ الْاِسْتِنْجاءُ واجِبٌ مِنَ الْبَوْلِ وَ الْغائِطِ، وَ الْأَفْضَلُ أَنْ يَسْتَنْجِيَ بِالْأَحْجارِ ثُمَّ يُتْبِعُها بِالْماءِ، وَ يَجُوزُ أَنْ يَقْتَصِرَ عَلَى الْماءِ أَوْ عَلىٰ ثَلاثَةِ أَحْجارٍ يُنْقِي بِهِنَّ الْمَحَلَّ، فَإذا أَرادَ الْاِقْتِصارَ عَلىٰ أَحَدِهِما فَالْماءُ أَفْضَلُ

﴿فصلٌ﴾ طهارت کردن

طهارت به معنای پاک کردن آلت تناسلی و مقعد است ﴿وَ الْاِسْتِنْجاءُ واجِبٌ مِنَ الْبَوْلِ وَ الْغائِطِ﴾ پاک کردن خود از ادرار و مدفوع واجب است؛

«عَنْ أَنَسٍ رضي الله عنه كانَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ يَدْخُلُ الْخَلاءَ فَأَحْمِلُ أَنا وَ غُلامٌ نَحْوِي إداوَةً مِنْ ماءٍ وَ عَنَزَةً فَيَسْتَنْجِي بِالْماءِ» مسلم روایت کرده است:

«هنگامی که پیامبر به محل دفع حاجت می‌رفت من و بچه‌ای همانند من ظرف آبی و چوبی را حمل می‌کردیم و پیامبر با آب طهارت می‌کرد.» ﴿وَ الْأَفْضَلُ أَنْ يَسْتَنْجِيَ بِالْأَحْجارِ ثُمَّ يُتْبِعُها بِالْماءِ﴾ بهتر آن است که ابتدا با سه سنگ و سپس با آب طهارت کند؛ زیرا سنگ‌ها نجاست و آب هم بوی بد را کنار می‌برد. ﴿وَ يَجُوزُ أَنْ يَقْتَصِرَ عَلَى الْماءِ أَوْ عَلىٰ ثَلاثَةِ أَحْجارٍ يُنْقِي بِهِنَّ الْمَحَلَّ﴾ درست است با آب یا سه سنگ که با آن‌ها محل نجاست را پاک کند بسنده کند. و دلیل صحت طهارت با آب، حدیث سابق و دلیل صحت طهارت با سنگ این حدیث است:

«عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ رضي الله عنه: أَتَى النَّبِيُّ ﷺ الْغائِطَ فَأَمَرَنِي أَنْ آتِيَهُ بِثَلاثَةِ أَحْجارٍ» بخاری روایت کرده است:

«ابن‌مسعود فرمود پیامبر ﷺ به محل دفع حاجت رفت به من دستور داد که سه سنگ را برای ایشان ببرم.»

بدانکه هر چیز جامدی که نجاست را کنار ببرد و پاک باشد و محترم نباشد همانند سنگ خواهد بود؛ یعنی طهارت کردن با آن صحیح خواهد بود

﴿فَإذا أَرادَ الْاِقْتِصارَ عَلىٰ أَحَدِهِما فَالْماءُ أَفْضَلُ﴾ و اگر به‌یکی از آن‌ها اکتفا کند بهتر است با آب طهارت بکند؛ زیرا آب بهتر از سنگ نجاست را کنار می‌برد.

وَ يَجْتَنِبُ اسْتِقْبالَ الْقِبْلَةِ وَ اسْتِدْبارَها في الصَّحْراءِ، وَ يَجْتَنِبُ الْبَوْلَ وَ الْغائِطَ في الْماءِ الرّاكِدِ،

کیفیت دفع حاجت

سنت است در حین ورود به محل دفع حاجت بگویی:

«بسم اللّهِ اَللّٰهُمَّ إنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْخُبُثِ وَ الْخَبائِثِ» شیخان و ابن منصور روایت کرده‌اند.

و بعد از خروج بگویی:

«غُفْرانَكَ اَلْحَمْدُ لِلهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنِّي الْأَذىٰ وَ عافاني» اصحاب سنن و ابن‌ماجه روایت کرده‌اند.

و نباید قرآن و هر چیزی که اسم خدا و پیامبر ﷺ بر آن نوشته شده باشد به محل دفع حاجت برده شود؛

«عَنْ أَنَسٍ كانَ النَّبِيُّ ﷺ إذا دَخَلَ الْخَلاءَ نَزَعَ خاتَمَهُ» ترمذی روایت کرده است: «هرگاه پیامبر ﷺ وارد محل دفع حاجت می‌شد انگشترش را بیرون می‌آورد»؛ زیرا بر روی آن نوشته شده بود «محمد رَسُول‌اللّه» و اگر این اسماء به قصد احترام نوشته نشده باشند مانند اسم کارت شناسایی، نهادن آن در بیرون خلاء لازم نیست.

﴿وَ يَجْتَنِبُ اسْتِقْبالَ الْقِبْلَةِ وَ اسْتِدْبارَها في الصَّحْراءِ﴾ و در بیابان از روکردن و پشت‌کردن به قبله اجتناب خواهد کرد؛ ولی اگر سرویس بهداشتی رو به جهت قبله یا پشت به آن بنا شده بود ضرری نخواهد داشت؛

«عَنْ أَبي أَيُّوبِ الْأَنْصارِيِّ ؓ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال: إذا أَتىٰ أَحَدُكُمُ الْغائِطَ فَلا يَسْتَقْبِلِ الْقِبْلَةَ وَ لا يُوَلِّها ظَهْرَهُ» شیخان روایت کرده‌اند:

«پیامبر ﷺ فرمود: هرگاه یکی از شما به محل دفع حاجت رفت نباید رو و پشت به قبله کند»؛ پس اگر شخصی در بیابان برای دفع حاجت نشست باید در میان خود و قبله پرده و مانعی را قرار دهد.

﴿وَ يَجْتَنِبُ الْبَوْلَ وَ الْغائِطَ في الْماءِ الرّاكِدِ﴾ و از ریختن ادرار و مدفوع در آب راکد

وَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ الْمُثْمِرَةِ، وَ في الطَّرِيقِ وَ الظِّلِّ، وَ الثَّقْبِ، وَ لا يَتَكَلَّمُ عَلَى الْبَوْلِ وَ الْغائِطِ،

(= ایستاده) اجتناب خواهد کرد؛

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: لا يَبُولَنَّ أَحَدُكُمْ فِي الْماءِ الدّائِمِ الَّذِي لا يَجْرِي» شیخان روایت کرده‌اند:

«پیامبر ﷺ فرمود: نباید هیچ یک از شما در آب ایستاده ادرار بریزید.»

﴿وَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ الْمُثْمِرَةِ، وَ في الطَّرِيقِ وَ الظِّلِّ﴾ و از ریختن ادرار و مدفوع در زیر درخت ثمردهنده و در راه و سایه دوری می‌گزنید؛ زیرا میوه را کثیف می‌کنند [و باعث اذیت مردم می‌شوند]؛

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: اِتَّقُوا اللّاعِنَيْنِ: اَلَّذِي يَتَخَلّى فِي طَرِيقِ النّاسِ أَوْ ظِلِّهِمْ» مسلم روایت کرده‌است:

«از دو رفتاری که باعث لعن‌کردن بر شما می‌شوند بپرهیزید: ادرار و مدفوع‌کردن در راه مردم و در سایه‌ای که مردم می‌ایستند.»

و محل آفتابی که مردم در زمستان در آن توقف می‌کنند حکم سایه خواهد داشت.

﴿وَ الثَّقْبِ﴾ و از ریختن ادرار و مدفوع در شکاف و درز زمین اجتناب خواهد کرد؛

«عَنْ عبدِاللّٰهِ بْنِ سَرْجَسَ ﷺ : نَهَى النَّبِيُّ ﷺ أَنْ يُبالَ فِي الْجُحْرِ» ابوداود روایت کرده است:

«پیامبر ﷺ ریختن ادرار در شکاف زمین را منع کرد»؛

زیرا ممکن است در آن شکاف جانداری وجود داشته باشد و ادرار باعث اذیت او شود.

﴿وَ لا يَتَكَلَّمُ عَلَى الْبَوْلِ وَ الْغائِطِ﴾ و در حین دفع حاجت (ادرار یا مدفوع) حرف نمی‌زند [یعنی این عمل مکروه است]؛

وَ لا يَسْتَقْبِلُ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ وَ لا يَسْتَدْبِرُهُما

«عَنْ جابِرٍ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: إذا تَغَوَّطَ الرَّجُلانِ فَلْيَتَوارَ كُلُّ واحِدٍ مِنْهُما عَنْ صاحِبِهِ وَ لا يَتَحَدَّثا فَإنَّ اللّٰهِ يمْقُتُ عَلىٰ ذٰلِكَ» احمد روايت كرده است:

«هرگاه دو نفر به محل دفع حاجت بروند هر يک از آنان خودش را از رفيقش بپوشاند و حرف نزنند؛ زيرا خداوند از اين عمل خشمگين خواهد شد.»

﴿وَ لا يَسْتَقْبِلُ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ وَ لا يَسْتَدْبِرُهُما﴾ و به خورشيد و ماه رو و پشت نمی‌كند؛ زيرا بی احترامی و بی ادبی است.

(خاتمه) سلمان ﷺ فرموده است:

«نَهانَا النَّبِيُّ أَنْ نَسْتَنْجِيَ بِالْيَمِينِ» مسلم روايت كرده است:

«پيامبر ﷺ ما را از طهارت كردن با دست راست منع كرد.»

فصلٌ، وَ الَّذي يَنْقُضُ الْوُضُوءَ سِتَّةُ أَشْياءَ: ما خَرَجَ مِنَ السَّبِيلَيْنِ، وَ النَّوْمُ عَلىٰ غَيْرِ هَيْأَةِ الْمُتَمَكِّنِ،

﴿فَصْلٌ﴾ اسباب نقص وضو

﴿وَ الَّذي يَنْقُضُ الْوُضُوءَ سِتَّةُ أَشْياءَ﴾ چیزهای که وضو را باطل می‌کنند شش چیز هستند: اول، ﴿ما خَرَجَ مِنَ السَّبِيلَيْنِ﴾ چیزی است که از دو راه خروجی نجاست خارج می‌شود. فرقی نیست خارج شده کم باشد یا زیاد، مایع باشد یا جامد، ادرار و مدفوع باشد یا چیز دیگر؛ زیرا خداوند متعال می‌فرماید:

«**أَوْ جاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغائِطِ...**» (مائده/۳):

«و اگر یکی از شما از محل دفع حاجت برگشت وضویش نقض خواهد شد»؛

«**وَ عَنْ أَبي‌هريرةَ** ؓ **قال: اَلْحَدَثُ فُساءٌ أَوْ ضُراطٌ**» بخاری روایت کرده است:

«با خارج‌شدن باد از مقعد وضو باطل می‌شود»؛

«**وَ عَنْ عَلِيٍّ - كَرّم اللّٰهُ وجهه - كُنْتُ رَجُلاً مَذّاءً فَأَمَرْتُ الْمِقْدادَ أَنْ يَسْأَلَ النَّبِيَّ فَقالَ: يَغْسِلُ ذَكَرَهُ وَ يَتَوَضَّؤُ**» شیخان روایت کرده‌اند:

«حضرت علی فرمود: من مذی زیاد داشتم به مقداد دستور دادم که این موضوع را از پیامبر سوال کند پیامبر فرمود: آلت تناسلی‌اش را بشوید و وضو بگیرد.»

دوم، ﴿وَ النَّوْمُ﴾ خوابیدن است؛

«**عَنْ عَلِيٍّ - كرّم اللّه وجهه - عَنِ النَّبِيِّ** ﷺ **: اَلْعَيْنانِ وِكاءُ السَّهِ فَمَنْ نامَ فَلْيَتَوَضَّأْ**» ابوداود روایت کرده و ترمذی آن را حَسَن دانسته است:

«چشم، بند مقعد است؛ پس کسی که بخوابد باید وضو بگیرد.»

﴿عَلىٰ غَيْرِ هَيْأَةِ الْمُتَمَكِّنِ﴾ به شرطی وضو با خوابیدن باطل می‌شود که انسان مقعدش را به شیوه‌ای محکم نکند که چیزی از آن خارج نشود؛ یعنی اگر در حال نشستن پاشنه‌ی پایش را بر سوراخ مقعدش نهاد و برآن خوابید وضویش باطل نخواهد شد؛

«**عَنْ أَنَسٍ** ؓ **كانَ أَصْحابُ رَسُولِ اللّٰهِ** ﷺ **يَنْتَظِرُونَ الْعِشاءَ حَتّىٰ تَخْفِقَ رُؤُوسُهُمْ ثُمَّ يُصَلُّونَ وَ لا يَتَوَضَّؤُونَ**» ابوداود روایت کرده است:

وَ زَوالُ الْعَقْلِ بِسُكْرٍ أَوْ مَرَضٍ، وَ لَمْسُ الرَّجُلِ الْمَرْأَةَ الْأَجْنَبِيَّةَ مِنْ غَيْرِ حائِلٍ، وَ مَسُّ فَرْجِ الْآدَمِيِّ بِباطِنِ الْكَفِّ، وَ مَسُّ حَلْقَةِ دُبُرِه.

«اصحاب پیامبر ﷺ منتظر نماز عشا می‌شدند و خواب آن‌ها را به حدی می‌گرفت که سرشان پایین می‌آمد بعد نماز می‌خواندند و وضو نمی‌گرفتند»؛

زیرا در حال نشستن می‌خوابیدند. همچنین وضو با پینکی باطل نخواهد شد.

سوم، ﴿وَ زَوالُ الْعَقْلِ﴾ کنار رفتن عقل است ﴿بِسُكْرٍ أَوْ مَرَضٍ﴾ فرقی نیست به سبب مستی باشد یا بیماری؛ زیرا بی هوشی ازخوابیدن قوی‌تر است.

چهارم، ﴿وَ لَمْسُ الرَّجُلِ الْمَرْأَةَ الْأَجْنَبِيَّةَ مِنْ غَيْرِ حائِلٍ﴾ این است که پوست مرد بدون مانع و حجابی به پوست زن بیگانه برسد؛ یعنی زنی که نکاحش برای آن مرد جایز باشد؛ فرقی نمی‌کند هم اکنون نکاحش درست باشد یا در آینده، مانند خواهر زن؛ خداوند متعال فرموده است:

«أَوْ لامَسْتُمُ النِّساءَ» (مائده/۳):

«یا این که زنان را لمس کنید»؛

یعنی این امر موجب نقص وضو خواهد شد. و بدانکه لمس پوست بچه‌ای که به سن اشتها [یعنی به حدی که مرد متوسط به او میل جنسی داشته باشد] نرسیده است وضو را نقض نمی‌کند. و اگر لمس زن و مرد با اراده‌ی خودشان نباشد در این صورت هم وضوی هر دوی آن‌ها باطل می‌شود اما لمس مو وضو را نقض نخواهد کرد.

پنجم، ﴿وَ مَسُّ فَرْجِ الْآدَمِيِّ بِباطِنِ الْكَفِّ﴾ لمس آلت ادرار با کف دست بدون پوشش است؛

«عَنْ أَبِي‌هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قالَ: إذا أَفْضىٰ أَحَدُكُمْ بِيَدِهِ إِلىٰ فَرْجِهِ وَ لَيْسَ بَيْنَهُما سِتْرٌ وَ لا حِجابٌ فَلْيَتَوَضَّأْ﴾ شافعی و احمد روایت کرده‌اند:

«هر گاه یکی از شما بدون پوشش و حجاب به آلت ادرارش دست زد باید وضو

....

بگیرد.»

فرقی نیست انسان به آلت خودش دست بزند یا به آلت انسان دیگر و شخصی که آلتش لمس شده است بزرگ باشد یا کوچک.

ششم، ﴿وَ مَسُّ حَلْقَةِ دُبُرِهِ﴾ دست زدن به دایره‌ی مقعد است که این حکم، بنا بر

فتوای جدید امام شافعی است و دلیل این فتوا حدیث سابق است.

این، بی وضویی کوچک نامیده می‌شود.

فصلٌ، وَ الَّذي يُوجِبُ الْغُسْلَ سِتَّةُ أَشْياءَ: ثَلاثَةٌ تَشْتَرِكُ فِيهَا الرِّجالُ وَ النِّساءُ وَ هِيَ اِلْتِقاءُ الْخِتانَيْنِ، وَ إنْزالُ الْمَنِيِّ

﴿فَصلٌ﴾ اسباب واجب‌شدن غسل

﴿وَ الَّذي يُوجِبُ الْغُسْلَ﴾ چیزهایی که غسل را واجب می‌کنند ﴿سِتَّةُ أَشْياءَ﴾ شش چیز است ﴿ثَلاثَةٌ تَشْتَرِكُ فِيهَا الرِّجالُ وَ النِّساءُ﴾ در سه تای آن‌ها مردان و زنان با هم اشتراک دارند: ﴿وَ هِيَ﴾ و آن‌ها عبارتند از:

اول، ﴿اِلْتِقاءُ الْخِتانَيْنِ﴾ رسیدن محل ختنه‌کردن زن و مرد به‌یکدیگر؛ یعنی مرد از آلت تناسلی‌اش را در شرمگاه زن یا مقعد انسان یا در شرمگاه و یا مقعد حیوان وارد کند؛ فرقی نیست منی آنان خارج شود یا نه؛

«**عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ: إذا جَلَسَ بَيْنَ شُعَبِهَا الْأَرْبَعِ ثُمَّ اجْتَهَدَ وَجَبَ الْغُسْلُ وَ إنْ لَمْ يُنْزِلْ**» مسلم روایت کرده است:

«پیامبر ﷺ فرمود: هرگاه مرد در بین پاهای زن نشست و سر آلتش را وارد شرمگاه او کرد غسل بر هر دوی آنان واجب می‌شود گر چه منی خارج نشود.»

دوم، ﴿وَ إنْزالُ الْمَنِيِّ﴾ خارج‌شدن منی است؛ فرقی نیست در حین خوابیدن خارج شود یا در بیداری، با دست خودش بیرون بیاید یا غیر؛ خداوند متعال می‌فرماید:

«**وَ إنْ كُنْتُمْ جُنُباً فَاطَّهَّرُوا**» (مائده/۳):

«و اگر جُنُب بودید غسل کنید.»

و زنی از پیامبر ﷺ سؤال کرد:

«**هَلْ عَلَى الْمَرْأَةِ مِنْ غُسْلٍ إذَا احْتَلَمَتْ؟ فَقالَ: نَعَمْ إذا رَأَتِ الْماءَ**» شیخان روایت کرده‌اند:

«آیا اگر زن احتلام شود غسل بر او واجب می‌شود؟ فرمود: آری به شرطی که منی را مشاهده کند.»

(نکته) علامت خروج منی مرد و زن این است که راحت شوند و لذت ببرند؛ پس

وَ الْمَوْتُ؛ وَ ثَلاثَةٌ تَخْتَصُّ بِهَا النِّساءُ وَ هِيَ اَلْحَيْض، وَ النِّفاسُ، وَ الْوِلادَةُ

اگر زن و مرد جماع کردند و هر دوی آن‌ها راحت شدند و بعد از غسل، از شرمگاه زن منی خارج شد واجب است زن دوباره غسل کند؛ زیرا منی‌اش با منی شوهرش قاطی شده و بیرون آمده است؛ ولی اگر زن راحت نشده بود لازم نیست دوباره غسل کند؛ زیرا منی خودش خارج نشده است .

بدانکه در اثر شوخی و انبساطِ آلت مرد آبی لیز و زرد رنگ یا سفید رنگ خارج می‌شود که آن را «مذی» نامیده‌اند و زنان بیشتر از مردان دارای این آب هستند که خروج این آب موجب غسل نیست؛ ولی کثیف است؛

«عَنْ عَلِيٍّ ﵁ سُئِلَ النَّبِيُّ ﷺ عَنِ الْمَذْيِ فَقالَ: يَغْسِلُ ذَكَرَهُ وَ يَتَوَضَّؤُ» شیخان روایت کرده‌اند:

«در مورد مذی از پیامبر ﷺ سؤال شد فرمود ذکرش را می‌شوید و وضو می گیرد.»

و نیز در حین ادرارکردن آب دیگری همانند شیر خارج می‌شود که «ودی» نامیده می‌شود این آب هم کثیف است و موجب غسل نیست.

(نکته) اگر بعد از غسل در حین ادرارکردن منی خارج شد واجب است دوباره غسل شود.

سوم، ﴿وَ الْمَوْتُ﴾ مردن است؛ یعنی هر شخصی فوت کند واجب است شسته شود، همانگونه که در جای خود بیان خواهد شد إن شاء اللّه تعالی.

﴿وَ ثَلاثَةٌ تَخْتَصُّ بِهَا النِّساءُ﴾ و سه سبب از اسباب غسل به زنان اختصاص دارد ﴿وَ هِيَ﴾ که عبارتند از:

اول، ﴿اَلْحَيْضُ﴾ پاک‌شدن از حیض.

دوم، ﴿وَ النِّفاسُ﴾ پاک‌شدن از نفاس(= خون بعد از زایمان) که لازم است زن بعد از پایان آن‌ها در اسرع وقت غسل کند. و إن شاء اللّه تعالی توضیح آن خواهد آمد.

سوم، ﴿وَ الْوِلادَةُ﴾ زایمان است؛ فرقی نیست بچه به صورت طبیعی به دنیا

....

بیاید یا به صورت سزارین، مرده متولد بشود یا زنده، تصویرش کشیده شده‌یا قطعه خونی باشد. و دلیل این موضوع این است که بچه از منی مرد و زن پیدا می‌شود و منی به هر شیوه‌ای خارج شود موجب غسل خواهد بود.

جنابت، بی‌وضویی بزرگ نامیده شده است.

و بدانکه گاهی اوقات بدون این که زن شوخی کرده باشد جز مذی آب سفید دیگری از او خارج می‌شود که این آب پاک است اما وضو را نقض می‌کند.

فصلٌ، وَ فَرائِضُ الْغُسْلِ ثَلاثَةُ أَشْياءَ: اَلنِّيَّةُ، وَ إزالَةُ النَّجاسَةِ إنْ كانَتْ عَلىٰ بَدَنِهِ،وَ إيصالُ الْماءِ إلىٰ جَمِيعِ الشَّعَرِ وَ الْبَشَرَةِ. وَ سُنَنُهُ خَمْسَةُ أَشْياءَ: اَلتَّسْمِيَةُ،

﴿فصلٌ﴾ كيفيت غسل

﴿وَ فَرائِضُ الْغُسْلِ﴾ فرض‌های غسل ﴿ثَلاثَةُ أَشْياءَ﴾ سه چیز است: اول، ﴿اَلنِّيَّةُ﴾ نیت است؛ یعنی قصد و نیت برداشتن جنابت یا نیت انجام‌دادن فرض غسل. این نیت برای مرد و زن یکسان است؛ هر چند که زن غسل حیض و نفاس بکند. و هنگامی که آب بر بدنت جاری می‌شود نیت بکن؛ پیغمبر ﷺ فرمود:

«**إِنَّمَا الْأَعْمالُ بِالنِّيّاتِ**» شیخان روایت کرده‌اند:

«صحت هر عمل شرعی با نیت است.»

دوم، ﴿وَ إزالَةُ النَّجاسَةِ﴾ کنار بردن نجاست است ﴿إنْ كانَتْ عَلىٰ بَدَنِهِ﴾ اگر بر بدنش موجود باشد. همچنین لازم است چیزهایی که مانع از رسیدن آب به پوست و مو هستند کنار برده شوند، مانند خون، رنگ، آدامس و ...

سوم، ﴿وَ إيصالُ الْماءِ إلىٰ جَمِيعِ الشَّعَرِ وَ الْبَشَرَةِ﴾ رسانیدن آب به تمام موها و پوست است؛ یعنی واجب است بر سر و ریش و زیر بغل و سوراخ گوش و بین هر دو باسن، آب جاری شود. همچنین اگر گیسوهای زن سفت بودند و آب به موها نمی‌رسید باید آن‌ها را باز کند و اگر شل بودند و آب بر موها جاری می‌شد نیازی به بازکردنشان نیست؛

«**عَنْ عَلِيٍّ** ؓ **عَنِ النَّبِيِّ** ﷺ **قالَ: مَنْ تَرَكَ مَوْضِعَ شَعَرَةٍ مِنْ جَنابَةٍ لَمْ يَغْسِلْها فُعِلَ بِهِ كَذا وَ كَذا مِنَ النّارِ**» قرطبی و ابن حجر عسقلانی آن را صحیح دانسته‌اند:

«کسی که در حین غسل‌کردن محل یک مو را نشوید در جهنم اینگونه و آنگونه عذاب خواهد شد.»

﴿وَ سُنَنُهُ خَمْسَةُ أَشْياءَ﴾ سنت‌های غسل پنج چیز است: اول، ﴿اَلتَّسْمِيَةُ﴾ گفتن بسم الله الرحمن الرحیم قبل از شروع غسل.

وَ الْوُضُوءُ قَبْلَهُ، وَ إمْرارُ الْيَدِ عَلَى الْجَسَدِ، وَ الْمُـوالاةُ، وَ تَقْدِيمُ الْيُمْنىٰ عَلَى الْيُسْرىٰ

دوم، ﴿وَ الْوُضُوءُ قَبْلَهُ﴾ وضو گرفتن قبل از غسل.

سوم، ﴿وَ إمْرارُ الْيَدِ عَلَى الْجَسَدِ﴾ کشیدن دست بر بدن تا خوب خیس شود.

چهارم، ﴿وَ الْمُـوالاةُ﴾ پی‌درپی بودن است. این سنت‌ها از این حدیث گرفته شده‌اند:

«عَنْ عائِشَةَ - رضي اللّٰهِ عنها- : كـانَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ إذَا اغْتَسَلَ مِنَ الْجَنابَةِ يَبْدَأُ فَيَغْسِلُ يَدَيْهِ ثُمَّ يُفْرِغُ بِيَمِينِهِ عَلىٰ شِمالِهِ فَيَغْسِلُ فَرْجَهُ، ثُمَّ يَتَوَضَّؤُ وُضوءَهُ لِلصَّلاةِ، ثُمَّ يَأْخُذُ الْماءَ فَيُدْخِلُ أَصابِعَهُ فِي أُصُولِ الشَّعَرِ، ثُمَّ حَفَنَ عَلىٰ رَأْسِهِ ثَلاثَ حَفَناتٍ، ثُمَّ أَفاضَ عَلىٰ سائِرِ جَسَدِهِ، ثُمَّ غَسَلَ رِجْلَيْهِ» شیخان روایت کرده‌اند:

«پیامبر ﷺ هرگاه غسل جنابت می‌کرد ابتدا دستانش را می‌شست و سپس با دست راستش بر عورتش آب می‌ریخت و آن را می‌شست و بعد از آن همانند وضوی نماز وضو می‌گرفت و سپس آب را بر می‌داشت و انگشتانش را به میان موهایش وارد کرده و موهایش را می‌فشرد و بر سرش سه بار آب می‌ریخت و بعد از آن بر بقیه‌ی بدنش آب می‌ریخت و سپس پاهایش را می‌شست.»

پنجم، ﴿وَ تَقْدِيمُ الْيُمْنىٰ عَلَى الْيُسْرىٰ﴾ جلوانداختن طرف راست بر طرف چپ است؛

«عَنْ عائِشَةَ - رضي اللّٰهِ عنها - كانَ رَسُولُاللّٰهِ ﷺ يُحِبُّ التَّيَمُّنَ فِي طُهُورِهِ إذا تَطَهَّرَ» شیخان روایت کرده‌اند:

«پیامبر در وضو و غسل دوست می‌داشت که طرف راستش را بر طرف چپش جلو بیندازد.»

فَصْلٌ، وَ الْاِغْتِسالاتُ الْمَسْنُونَةُ سَبْعَةَ عَشَرَ غُسْلاً: غُسْلُ الْجُمُعَةِ، وَ الْعِيدَيْنِ، وَ الْاِسْتِسْقاءِ، وَ الْخُسُوفِ، وَ الْكُسُوفِ، وَ الْغُسْلُ مِنْ غُسْلِ الْمَيِّتِ، وَ الْكافِرِ إذا أَسْلَمَ، وَ الْمَجْنُونِ وَ الْمُغْمىٰعَلَيْهِ إذا أَفاقا،

﴿فَصْلٌ﴾ غسل‌های سنت

﴿وَ الْاِغْتِسالاتُ الْمَسْنُونَةُ سَبْعَةَ عَشَرَ غُسْلاً﴾ غسل‌های سنت هفده غسل هستند: اول و دوم و سوم، ﴿غُسْلُ الْجُمُعَةِ، وَ الْعِيدَيْنِ﴾ غسل جمعه، عید رمضان و عید قربان است که در جای خود، آن‌ها را توضیح خواهیم داد.

چهارم و پنجم و ششم، ﴿وَ الْاِسْتِسْقاءِ، وَ الْخُسُوفِ، وَ الْكُسُوفِ﴾ غسل طلب باران، ماه گرفتگی و خورشید گرفتگی است. که إن شاء اللّه تعالی این سه نماز را در جای خود توضیح خواهیم داد.

هفتم، ﴿وَ الْغُسْلُ مِنْ غُسْلِ الْمَيِّتِ﴾ غسل به خاطر غسل مرده است؛

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: مَنْ غَسَّلَ مَيِّتاً فَلْيَغْتَسِلْ» ترمذی آن را حَسَن دانسته است:

«کسی که مرده‌ای را بشوید خودش را هم بشوید.»

هشتم، ﴿وَ الْكافِرِ إذا أَسْلَمَ﴾ غسل کافر در وقت مسلمان‌شدن است؛

«أَسْلَمَ قَيْسُ بْنِ عاصِمٍ فَأَمَرَهُ النَّبِيُّ ﷺ أَنْ يَغْتَسِلَ» اصحاب سنن روایت کرده‌اند:

«قیس بن عاصم مسلمان شد پیامبر ﷺ به او دستور داد خودش رابشوید.»

و نیز سنت است سرش را هم بتراشد.

نهم و دهم، ﴿وَ الْمَجْنُونِ وَ الْمُغْمىٰعَلَيْهِ إذا أَفاقا﴾ غسل دیوانه و بیهوش بعد از بهبودیشان است؛

«عَنْ عائِشَةَ - رضي اللّهُ عنها- كانَ ﷺ يُغْمىٰ عَلَيْهِ مِنْ مَرَضِ مَوْتِهِ ثُمَّ يُفِيقُ فَيَغْتَسِلُ» شیخان روایت کرده‌اند:

«پیامبر ﷺ در بیماری مرگش بیهوش می‌شد بعد از به هوش آمدن، غسل می‌کرد.»

وَ الْغُسْلُ عِنْدَ الْإِحْرامِ، وَ لِدُخُولِ مَكَّةَ، وَ لِلْوُقُوفِ بِعَرَفَةَ، وَ لِلْمَبِيتِ بِمُزْدَلِفَةَ، وَ لِرَمْيِ الْجِمارِ الثَّلاثِ، وَ لِلطَّوافِ، وَ لِلسَّعْيِ، وَ لِدُخُولِ مَدِينَةِ رَسُولِ اللهِ ﷺ.

یازدهم، ﴿وَ الْغُسْلُ عِنْدَ الْإِحْرامِ﴾ غسل کردن در وقت احرام حج یا عمره است.

دوازدهم، ﴿وَ لِدُخُولِ مَكَّةَ﴾ غسل کردن برای واردشدن به مکه است.

سیزدهم، چهاردهم، پانزدهم، شانزدهم و هیفدهم، ﴿وَ لِلْوُقُوفِ بِعَرَفَةَ، وَ لِلْمَبِيتِ بِمُزْدَلِفَةَ، وَ لِرَمْيِ الْجِمارِ الثَّلاثِ، وَ لِلطَّوافِ، وَ لِلسَّعْيِ، وَ لِدُخُولِ مَدِينَةِ رَسُولِ اللهِ ﷺ﴾ غسل کردن برای ایستادن در عرفه، سپری کردن شب در مزدلفه، رمی سه گانه، طواف خانه‌ی خدا، سعی میان صفا و مروه و واردشدن به مدینه‌ی منوره و زیارت کردن پیامبر ﷺ است.

فصلٌ، وَ الْمَسْحُ عَلَى الْخُفَّيْنِ جائِزٌ بِثلاثَةِ شَرائِطَ: أَنْ يَبْتَدِئَ لُبْسَهُما بَعْدَ كَمالِ الطَّهارةِ، وَ أَنْ يَكُونا ساتِرَيْنِ لِمَحَلِّ غُسْلِ الْفَرْضِ مِنَ الْقَدَمَيْنِ، وَ أَنْ يَكُونا مِمّا يُمْكِنُ تَتابُعُ الْمَشْيِ عَلَيْهِما، وَ يَمْسَحُ الْمُقِيمُ يَوْماً وَ لَيْلَةً، وَ الْمُسافِرُ ثَلاثَةَ أَيّامٍ بِلَيالِيهِنَّ؛

﴿فَصْلٌ﴾ مسح خف

(تعریف) خف جورابی است که از پوست یا چیز دیگری ساخته شده و مانع از رسیدن آب به پوست پاست.

﴿وَ الْمَسْحُ عَلَى الْخُفَّيْنِ جائِزٌ بِثَلاثَةِ شَرائِطَ﴾ مسح بر دو خف با سه شرط درست است: اول، ﴿أَنْ يَبْتَدِئَ لُبْسَهُما بَعْدَ كَمالِ الطَّهارةِ﴾ بعد از اتمام وضو، دو خف را بپوشد.

دوم، ﴿وَ أَنْ يَكُونا ساتِرَيْنِ لِمَحَلِّ غُسْلِ الْفَرْضِ مِنَ الْقَدَمَيْنِ﴾ دو خف، محل شستن فرض دو پا (پاها و دو قوزک) را بپوشانند.

سوم، ﴿وَ أَنْ يَكُونا مِمّا يُمْكِنُ تَتابُعُ الْمَشْيِ عَلَيْهِما﴾ از جنسی باشند که ممکن باشد انسان بر روی آن‌ها حرکت کند؛ یعنی مسافر بتواند در حین پایین آمدن از مرکب برای انجام‌دادن کارهایش بر آن‌ها حرکت کند. و نیز لازم است خف‌ها پاک باشند؛ زیرا اگر نانمازی باشند نمازخواندن با آن‌ها درست نخواهد بود.

حضرت علی رضی الله عنه فرموده است:

«رَأَيْتُ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ يَمْسَحُ عَلىٰ ظاهِرِ خُفَّيْهِ» ابوداود روایت کرده است:

«پیامبر ﷺ را دیدم که ظاهر خف‌هایش را مسح می‌کرد»؛

یعنی واجب است روی پا مسح شود.

﴿وَ يَمْسَحُ الْمُقِيمُ يَوْماً وَ لَيْلَةً﴾ مقیم (= خانه نشین) به جای شستن پا یک شبانه‌روز ﴿وَ الْمُسافِرُ ثَلاثَةَ أَيّامٍ بِلَيالِيهِنَّ﴾ و مسافر سه شبانه‌روز بر خف‌هایش مسح می‌کند و باید مقصد مسافر «۸۰» کیلومتر باشد؛

«عَنْ أَبي بَكْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ رَخَّصَ لِلْمُسافِرِ ثَلاثَةَ أَيّامٍ و لَيالِيَهُنَّ، وَ

وَ ابْتِداءُ الْمُدَّةِ مِنْ حِينِ يُحْدِثُ بَعْدَ لُبْسِ الْخُفَّيْنِ، فَإِنْ مَسَحَ فِي الْحَضَرِ ثُمَّ سافَرَ أَوْ مَسَحَ فِي السَّفَرِ ثُمَّ أَقامَ أَتَمَّ مَسْحَ مُقِيمٍ، وَ يَبْطُلُ الْمَسْحُ بِثَلاثَةِ أَشْياءَ: بِخَلْعِهِما، وَ انْقِضاءِ الْمُدَّةِ، وَ ما يُوجِبُ الْغُسْلَ.

لِلْمُقِيمِ يَوْماً و لَيْلَةً، إذا تَطَهَّرَ فَلَبِسَ خُفَّيْهِ أَنَ يَمْسَحَ عَلَيْهِما» دارقطنی اخراج کرده و ابن خزیمه صحیح دانسته است:

«پیامبر ﷺ به مسافر سه شبانه‌روز و به مقیم یک شبانه‌روز اجازه داد که به جای شستن پا بر خف مسح کنند؛ به شرطی که بعد از وضو گرفتن خف را بپوشند.»

﴿وَ ابْتِداءُ الْمُدَّةِ مِنْ حِينِ يُحْدِثُ بَعْدَ لُبْسِ الْخُفَّيْنِ﴾ ابتدای شروع‌شدن زمان مسح از وقت باطل‌شدن وضو، بعد از پوشیدن خف‌هاست؛ یعنی اگر شخصی در ساعت چهار بعد از ظهر وضو گرفت و خف‌ها را پوشید و سپس در ساعت یازده وضویش نقض شد زمان خف (یک شبانه روز یا سه شبانه روز) از ساعت یازده شروع می‌شود.

﴿فَإِنْ مَسَحَ فِي الْحَضَرِ ثُمَّ سافَرَ أَوْ مَسَحَ فِي السَّفَرِ ثُمَّ أَقامَ أَتَمَّ مَسْحَ مُقِيمٍ﴾ اگر در خانه مسح کرد و سپس به مسافرت رفت یا در مسافرت مسح کرد و سپس مقیم شد، در هر دو مورد مسح مقیم (یک شبانه روز) را به پایان می‌رساند؛ زیرا در صورت اول، به نیت اقامه در خانه خف پوشیده و در صورت دوم سفرش به پایان رسیده است.

﴿وَ يَبْطُلُ الْمَسْحُ بِثَلاثَةِ أَشْياءَ﴾ مسح با سه چیز باطل می‌شود: ﴿بِخَلْعِهِما﴾ اول، با درآوردنشان. و اگر وضو داشت تنها پاهایش را می‌شوید و خف‌هایش را دوباره می‌پوشد و اگر وضو نداشت وضوی کاملی می‌گیرد.

دوم، ﴿وَ انْقِضاءِ الْمُدَّةِ﴾ با انقضای مدت خف؛ یعنی بعد از پایان مدت (یک یا سه شبانه‌روز) خف‌ها را بیرون آورده و وضوی دیگری می‌گیرد و سپس آن‌ها را می‌پوشد.

سوم، ﴿وَ ما يُوجِبُ الْغُسْلَ﴾ با چیزی که غسل را واجب می‌کند؛

....

«عَنْ صَفْوانَ ﷺ كانَ النَّبِيُّ ﷺ يَأْمُرُنا إذا كُنّا سَفْراً أَلّا نَنْزِعَ خِفافَنا ثَلاثَةَ أَيّامٍ وَ لَيالِيَهُنَّ إِلّا مِنْ جَنابَةٍ» ترمذی روایت کرده است:

«در وقتی که ما مسافر بودیم پیامبر ﷺ به ما دستور می‌داد که جز به سبب جنابت خف‌هایمان راسه شبانه‌روز بیرون نیاوریم.»

فصلٌ، وَ شَرائِطُ التَّيَمُّمِ خَمْسَةُ أَشْياءَ: وُجُودُ الْعُذْرِ بِسَفَرٍ أَوْ مَرَضٍ، وَ دُخُولُ وَقْتِ الصَّلاةِ، وَ طَلَبُ الْماءِ،

﴿فصلٌ﴾ تیمم

(تعریف:) تیمم، عبارت از این است که انسان در وضو یا غسل، به جای به کارگرفتن آب غبار پاکی را بر صورت و دستانش بمالد.

﴿وَ شَرائِطُ التَّيَمُّمِ خَمْسَةُ أَشْياءَ﴾ شرائط تیمم پنج چیز است: اول، ﴿وُجُودُ الْعُذْرِ بِسَفَرٍ أَوْ مَرَضٍ﴾ عذر داشتن در به کارنگرفتن آب، به سبب سفر یا بیماری است؛ خداوند متعل فرموده است:

«وَ إِنْ كُنْتُمْ مَرْضىٰ أَوْ عَلىٰ سَفَرٍ» تا آخر آیه (مائده/ ۶):

«اگر بیمار یا مسافر بودید تیمم بکنید.»

و اگر کسی می‌دانست در محل قرارگرفتنش آب وجود ندارد باید تیمم بکند؛ فرقی نیست در خانه باشد یا در مسافرت. و اگر ظن وجود آب داشت یا از محل قرارگرفتنش بی خبر بود باید به دور و برخورد بگردد و برای دیدن آب به جاهای بلند برود و بعد از آن، اگر آب را نیافت تیمم بکند و قضاکردن بر او واجب نیست. و نیز اگر آب نوبتی باشد و بداند در وقت نماز نوبتش فرا نمی‌رسد واجب است تیمم بکند و قضاکردن بر او واجب نیست.

همچنین اگر شخصی بیمار باشد و با استعمال آب از زیادشدن بیماری‌اش بیم داشته باشد یا بهبودی‌اش به تأخیر بیفتد یا با استعمال آب دچار ضرر دیگری بشود، تیمم می‌کند و قضاکردن بر او واجب نیست؛ فرقی نیست در خانه باشد یا در مسافرت.

دوم، ﴿وَ دُخُولُ وَقْتِ الصَّلاةِ﴾ فرا رسیدن وقت نمار است؛ یعنی نباید قبل از فرارسیدن وقت نماز، تیمم بکند.

سوم، ﴿وَ طَلَبُ الْماءِ﴾ جستجوکردن برای یافتن آب است؛ یعنی باید بعد از

وَ تَعَذُّرُ اسْتِعْمالِهِ، وَ إعْوازُهُ بَعْدَ الطَّلَبِ،

جستجو و نیافتن آب، تیمم بکند؛ زیرا خداوند متعال فرموده است:

«فَلَمْ تَجِدُوا ماءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيداً طَيِّباً» (مائده/۶):

«اگر آب را نیافتنید به دنبال خاک پاکی بروید.»

(نکته) کسی که به خاطر نبودن آب در محلی که غالباً در آن جا آب وجود دارد و گاه‌گاهی نیست، تیمم بکند و نماز بخواند و واجب است آن را قضا کند. و در این قضیه فرقی نیست آن شخص در آبادی باشد یا در بیابان، مسافر باشد یا مقیم.

چهارم، ﴿وَ تَعَذُّرُ اسْتِعْمالِهِ﴾ عذرداشتن در استعمال آب؛ یعنی به خاطر ترس از دشمن یا دزد و یا وجود سرما به کارگرفتن آب ممکن نباشد؛

«عَنْ عَمْرِو بْنِ الْعاصِ ﷺ أَنَّهُ أَجْنَبَ فَتَيَمَّمَ مِنْ شِدَّةِ الْبَرْدِ وَ صَلّىٰ، فَأَقَرَّهُ النَّبِيُّ ﷺ» بخاری روایت کرده است:

«عمرو پسر عاص جُنُب شد و به خاطر شدت سرما تیمم کرد و نماز خواند و پیامبر ﷺ او را منع نکرد.»

کسی که از ترس سرما تیمم می‌کند و نماز می‌خواند واجب است نمازش را قضا کند؛ فرقی نیست در مسافرت باشد یا در خانه. و در فتوای دیگری از امام شافعی و در فتوای امام احمد قضاکردن بر او واجب نیست. و نیز اگر گرم‌کردن آب ممکن بود واجب است آن را گرم کند و نباید تیمم بکند؛ هر چند که وقت نمازش سپری شود.

پنجم، ﴿وَ إعْوازُهُ بَعْدَ الطَّلَبِ﴾ آن است که بعد از جستجوکردن آب و یافتن آن، نیاز دیگری به این آب پیدا شود؛ فرقی نیست خودش به آن آب نیاز داشته باشد یا جاندار محترم دیگری؛ یعنی نباید آن جاندار، انسان تارک نماز یا دشمن جنگجو با اسلام و یا مرتد باشد؛ بنابراین در این صورت، آب موجود را برای رفع آن نیاز به کار می‌گیرد و تیمم می‌کند و نیازی به قضاکردن آن نماز نیست؛ به شرطی که

وَ التُّرابُ الطّاهِرُ لَهُ غُبارٌ، فَإِنْ خالَطَهُ جِصٌّ أَوْ رَمْلٌ لَمْ يَجُزْ،وَ فَرائِضُهُ أَرْبَعَةُ أَشْياء: اَلنِّيَّـةُ، وَ مَسْحُ الْوَجْهِ، وَ مَسْحُ الْيَدَيْنِ مَعَ الْمِرْفَقَيْنِ،

مسافرتش گناه نباشد.

﴿وَ التُّرابُ الطّاهِرُ لَهُ غُبارٌ﴾ خاکی که با آن تیمم می‌کند باید پاک و دارای غبار باشد؛ خداوند متعال فرموده است:

«فَتَيَمَّمُوا صَعِيداً طَيِّباً» (مائده/۶) :

«خاک پاکی را به دست آورید.» ﴿فَإِنْ خالَطَهُ جِصٌّ أَوْ رَمْلٌ لَمْ يَجُزْ﴾ اگر گچ یا شن با خاک مخلوط شدند تیمم‌کردن با آن خاک درست نخواهد بود؛ زیرا گچ و شن خاک نیستند؛ ولی اگر شن موجود، غبار داشت تیمم با آن درست خواهد بود.

﴿وَ فَرائِضُهُ أَرْبَعَةُ أَشْياءَ﴾ فرض‌های تیمم چهار چیز است: اول، ﴿اَلنِّيَّةُ﴾ نیت است؛ یعنی در دل قصد بکند که نمازخواندن را بر خود حلال می‌کند؛ زیرا با تیمم‌کردن، بی‌وضویی و جنابت کنار نمی‌روند؛

«عَنْ أبي‌ذَرٍّ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال: اَلصَّعِيدُ الطَّيِّبُ وَضُوءُ الْمُسْلِمِ وَ إِنْ لَمْ يَجِدْ الْماءَ عَشْرَ سِنِينَ، فَإِذا وَجَدَ الْماءَ فَلْيُمِسَّهُ بَشَرَتَهُ» اصحاب سنن روایت کرده‌اند:

«پیامبر ﷺ فرمود: خاک پاک، وضوکننده‌ی مسلمان است؛ هر چند که ده سال آب را نیابد؛ بعد هرگاه آب را یافت با آب خودش را از بی‌وضویی و جنابت پاک کند.»

دوم، ﴿وَ مَسْحُ الْوَجْهِ﴾ مسح کردن صورت با غبار است.

سوم، ﴿وَ مَسْحُ الْيَدَيْنِ مَعَ الْمِرْفَقَيْنِ﴾ مسح کردن دو دست همراه دو آرنج با غبار است؛ خداوند متعال می‌فرماید: «فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَ أَيْدِيكُمْ مِنْهُ» (نساء/۴۳):

«صورت‌ها و دستانتان را با غبار خاک پاک مسح کنید»؛

یعنی به خاطر این که تیمم همانند وضو است و خداوند در بحث وضو فرموده است: دستانتان را همراه، آرنج‌هایتان بشویید در تیمم نیز لازم است دستان همراه آرنج‌ها

وَ التَّرتِيبُ. وَ سُنَنُهُ ثَلاثَةُ أَشياءَ: اَلتَّسمِيَةُ، وَ تَقْدِيمُ الْيُمْنىٰ عَلَى الْيُسْرىٰ، وَالْمُـوالاةُ، وَ الَّـذِي يُبْطِـلُ التَّيَمُّمَ ثلاثَةُ أَشْياءَ: ما أَبْطَلَ الْوُضُوءَ، وَ رُؤْيَـةِ الْـماءِ فِي غَـيْرِ وَقْتِ الـصَّلاةِ، وَ الـرِّدَّةُ؛ وَ صاحِـبُ الْجَـبائِـرِ يَـمْسَحُ عَلَيْها، وَ يَتَيَمَّمُ، وَ يُصَلِّي، و لا إعادَةَ عَلَيْهِ إنْ كانَ وَضْعُها عَلىٰ طُهْرٍ،

تیمم شوند.

چهارم، ﴿وَ التَّرتِيبُ﴾ رعایت کردن ترتیبی است که در آیه‌ی مذکور بیان شده است.

﴿وَ سُنَنُهُ﴾ سنت‌های تیمم ﴿ثَلاثَةُ أَشياءَ﴾ سه چیز هستند: اول، ﴿اَلتَّسمِيَةُ﴾ گفتن بسم الله الرحمن الرحيم است.

دوم، ﴿وَ تَقْدِيمُ الْيُمْنىٰ عَلَى الْيُسْرىٰ﴾ جلوانداختن طرف راست بر طرف چپ است.

﴿وَالْمُـوالاةُ﴾ سوم، پی‌درپی بودن است، همانگونه که در بحث وضو این سنت‌ها بیان شدند.

﴿وَ الَّذِي يُبْطِلُ التَّيَمُّمَ ثلاثَةُ أَشْياءَ﴾ باطل کننده‌های تیمم سه چیز هستند:

اول، ﴿ما أَبْطَلَ الْوُضُوءَ﴾ شش چیزی که وضو را باطل می کنند.

دوم، ﴿وَ رُؤْيَةِ الْماءِ فِي غَيْرِ وَقْتِ الصَّلاةِ﴾ دیدن آب در غیر وقت نماز؛ یعنی قبل از شروع کردن نماز؛ پس اگر بعد از شروع نماز آب را دید نمازش را به پایان برساند. و اگر به نیت وضو گرفتن، نمازش را قطع کند این عمل، بهتر خواهد بود.

سوم، ﴿وَ الرِّدَّةُ﴾ رده است؛ یعنی با انجام‌دادن گفتار یا رفتاری که کفر باشد تیمم باطل می‌شود.

﴿وَ صاحِبُ الْجَبائِرِ﴾ کسی که بر روی زخم یا شکستگی‌اش باندی وجود دارد که کناربردن آن ممکن نیست ﴿يَمْسَحُ عَلَيْها﴾ با دست خیس باند را مسح می کند؛ ولی باید ابتدا اعضای سالم را بشوید و در حین فرا رسیدن نوبت شستن عضو زخمی یا شکسته آن را مسح نماید ﴿وَ يَتَيَمَّمُ﴾ و وقتی که آن را مسح کرد تیمم می کند تا ترتیب مذکور رعایت شود ﴿وَ يُصَلِّي وَ لا إعادَةَ عَلَيْهِ إنْ كانَ وَضْعُها عَلىٰ

وَ يَتَيَمَّمُ لِكُلِّ فَرِيضَةٍ، وَ يُصَلِّي بِتَيَمُّمٍ واحِدٍ ما شاءَ مِنَ النَّوافِلِ.

طُهْرٍ﴾ و اگر در حین بستن باند وضو داشت نمازش را می‌خواند و قضای آن بر او واجب نخواهد بود؛ زیرا باند همانند خف است که بحث آن گذشت؛ پس اگر در حین بستن باند وضو نداشت باید نمازش را قضا کند. و اگر باند بر اعضای تیمم (دست و صورت) بود، واجب است در هر صورت نمازش را قضا کند؛ زیرا نه آب به اعضای تیمم می‌رسد و نه غبار خاک؛ پیامبر ﷺ فرموده است:

«إِذا أَمَرْتُكُمْ بِشَيْءٍ فَأْتُوا مِنْهُ مَا اسْتَطَعْتُمْ» شیخان روایت کرده‌اند:

«هرگاه شما را به انجام‌دادن چیزی مأمور کردم به اندازه‌ی توانایی خود آن را انجام دهید.» و این نوع از تیمم به خاطر پیروی از دستور خدا و پیامبر ﷺ است.

و اگر کناربردن باند ممکن بود و برداشتنش ضرری نداشت واجب است برای وضو و تیمم آن را کنار ببرد.

﴿وَ يَتَيَمَّمُ لِكُلِّ فَرِيضَةٍ﴾ واجب است برای هر نماز واجبی، تیممی را انجام دهد. و هر فرض دیگری هم که نیازمند وضو باشد همانند نماز واجب است، مثل جمعه، طواف و...؛

«عَنِ ابْنِ عُمَرَ - رضي اللّٰهُ عنهما - قال: يُتَيَمَّمُ لِكُلِّ فَرِيضَةٍ وَ إِنْ لَمْ يُحْدِثْ» بیهقی روایت کرده است:

«عبدالله بن عمر فرمود: برای هر نماز واجبی تیمم انجام می‌شود هر چند که بی‌وضو نشده باشد.»

﴿وَ يُصَلِّي بِتَيَمُّمٍ واحِدٍ ما شاءَ مِنَ النَّوافِلِ﴾ و با یک تیمم هر آنچه را که میل دارد از نمازهای سنت انجام می‌دهد.

(نکته) تیمم، برای بی‌وضویی و جنابت مرد و زن (فرقی نیست جنابت زن با حیض باشد یا نفاس) و برای زنده و مرده بی‌فرق است؛ یعنی در هر صورت، تنها صورت و

....

دو دست مسح خواهند شد.

اگر مرده‌ای تیمم و بر او نماز خوانده شد و قبل از دفنش آب پیدا شد واجب است شسته و دوباره بر او نماز خوانده شود. و إن شاءالله تعالی این موضوع را در بحث نماز مرده توضیح خواهیم داد.

(خاتمه) اگر آب و خاک یافت نشدند و شخصی بی‌وضو یاجنب شد واجب است نمازهای واجب را انجام دهد و بعداً آن‌ها را قضا کند و چنین شخصی را «فاقد الطهورین.» می‌نامند؛ یعنی کسی که هیچ یک از دو پاک‌کننده (آب و خاک) را نیافته است.

فصلٌ، وَ كُلُّ مائعٍ خَرَجَ مِنَ السَّبِيلَيْنِ نَجِسٌ إلَّا الْمَنِيَّ؛ وَ غَسْلُ جَمِيعِ الْأَبْوالِ وَ الْأَرْواثِ واجِبٌ،

﴿فَصْلٌ﴾ نجاست و کناربردن آن

(تعریف) نجاست چیز کثیفی است که با بودن آن نماز صحیح نخواهد بود.

﴿وَ كُلُّ مائعٍ خَرَجَ مِنَ السَّبِيلَيْنِ نَجِسٌ﴾ هر مایعی که از دو راه خروج (مقعد و عورت) خارج شود نجس است و در این مسأله در بین انسان و پرنده و دیگر حیوانات تفاوتی وجود ندارد و نیز فرقی نیست حیوان، حلال‌ْگوشت باشد یا نه ﴿إلَّا الْمَنِيَّ﴾ جز منی؛ یعنی منی نر و ماده پاک است؛

«عَنْ عائِشَةَ - رضي الله عنها- كُنْتُ أَفْرُكُ الْمَنِيَّ مِنْ ثَوْبِ رَسُولِ‌اللّٰهِ ﷺ فَيُصَلِّي فِيهِ» مسلم

روایت کرده است:

«حضرت عائشه فرمود: من منی را از لباس پیامبر ﷺ می‌خاراندم و سپس با آن لباس نماز می‌خواند»؛

یعنی به علت این که منی پاک است آن را نمی‌شست.

﴿وَ غَسْلُ جَمِيعِ الْأَبْوالِ وَ الْأَرْواثِ واجِبٌ﴾ شستن تمام ادرارها و مدفوع‌ها واجب است؛ فرقی نیست از انسان باشند یا حیوان یا پرنده. و هر چند که یک قطره باشند مورد عفو قرار نگرفته‌اند؛ مردی در مسجد ادرار کرد پیامبر ﷺ فرمود:

«دَعُوهُ وَ هَرِيقُوا عَلىٰ بَوْلِهِ سَجْلاً مِنْ ماءٍ» شیخان روایت کرده‌اند:

«او را ترک کنید و بر ادرارش یک سطل آب بریزید.»

و عبدالله پسر مسعود رضی الله عنه فرمود:

«أَتَى النَّبِيُّ الْغائِطَ فَأَمَرَنِي أَنْ آتِيَهُ بِثَلاثَةِ أَحْجارٍ فَأَتَيْتُهُ بِرَوْثَةٍ وَ حَجَرَيْنِ فَأَخَذَهُما وَ أَلْقَى الرَّوْثَةَ وَ قالَ: إنَّها رِكْسٌ» بخاری روایت کرده است:

«پیامبر ﷺ به محل دفع حاجت رفت و به من دستور داد که سه سنگ را برای او ببرم بعد یک سرگین و دو سنگ را برای او آوردم سنگ‌ها را گرفت و سرگین را

إلّا بَوْلَ الصَّبِيِّ الَّذِي لَمْ يَأْكُلِ الطَّعامَ فَإِنَّهُ يطْهُرُ بِرَشِّ الْماءِ عَلَيْهِ، وَ لا يُعْفىٰ عَنْ شَيْءٍ مِنَ النَّجاساتِ إلَّا الْيَسِيرَ مِنَ الدَّمِ وَ الْقَيْحِ؛

پرت کرد و فرمود: این کثیف است.»

استفراغ شده هم کثیف است و شستنش واجب می‌باشد. ﴿إلّا بَوْلَ الصَّبِيِّ الَّذِي لَمْ يَأْكُلِ الطَّعامَ﴾ جز ادرار پسربچه‌ای که جز شیر مادر خوراک نخورده باشد و سنش بیشتر از دو سال نباشد ﴿فَإِنَّهُ يَطْهُرُ بِرَشِّ الْماءِ عَلَيْهِ﴾ که ادرار او با پاشیدن آب بر آن پاک می‌شود؛ یعنی به مقدار ادرار، با آب خیس شود؛

«عَنْ أُمِّ قَيْسٍ - رضي الله عنها- : أَنَّها جاءَتْ بِابْنٍ لَها صَغِيرٍ لَمْ يَأْكُلِ الطَّعامَ فَأَجْلَسَهُ النَّبِيُّ ﷺ فِي حِجْرِهِ فَبالَ عَلىٰ ثَوْبِهِ فَدَعا بِماءٍ فَنَضَحَهُ وَ لَمْ يَغْسِلْهُ» شیخان روایت کرده‌اند:

«ام قیس پسر کوچکش را که خوراک نخورده بود نزد پیامبرﷺ آورد پیغمبر ﷺ او را در دامنش نهاد و بر لباس حضرت ادرار کرد بعد حضرتﷺ آبی را خواست و بر لباسش پاشید و آن را شست.» و اگر پسربچه بیشتر از دو سال سن داشت یا خوراک خورده بود یا بچه، پسر نبود بلکه دختر بود باید ادرار شسته شود؛

«عَنْ أَبِي السَّمْحِ ؓ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ يُغْسَلُ مِنْ بَوْلِ الْجارِيَةِ، وَ يُرَشُّ مِنْ بَوْلِ الْغُلامِ» نسائی روایت کرده است:

«پیامبر ﷺ فرمود: ادرار دختربچه شسته و بر ادرار پسربچه آب پاشیده می‌شود.»

﴿وَ لا يُعْفىٰ عَنْ شَيْءٍ مِنَ النَّجاساتِ إلَّا الْيَسِيرَ مِنَ الدَّمِ وَ الْقَيْحِ﴾ و جز خون و ریم کم هیچ چیز از نجاست‌ها مورد عفو قرار نمی‌گیرند؛ یعنی باید غیر آن دو شسته شوند. فرقی نیست خون موجود، از خود شخص باشد یا جاندار دیگرِ جز سگ وخوک و فرقی نیست ریم با عرق پخش شده باشد یا نه. و نیز خون کک و شپش و پشه که بر لباس باقی می‌مانند و در فصل بارندگی پشنگ گِل و خود گل کوچه و راه و چکه‌ی بام تا حین زانو مورد عفو قرار گرفته‌اند.

وَ ما لا نَفْسَ لَهُ سائِلَةٌ إذا وَقَعَ فِي الْإناءِ وَ ماتَ فِيهِ فَإنَّهُ لا يُنَجِّسُهُ؛ وَ الْحَيَوانُ كُلُّهُ طاهِرٌ إلَّا الْكَلْبَ وَ الْخِنْزِيرَ وَ ما تَوَلَّدَ مِنْها أَوْ مِنْ أَحَدِهِما؛ وَ الْمَيْتَةُ كُلُّها نَجِسَةٌ إلَّا السَّمَكَ وَ الْجَرادَ وَ الْآدَمِيَّ.

﴿وَ ما لا نَفْسَ لَهُ سائِلَةٌ إذا وَقَعَ فِي الْإناءِ وَ ماتَ فِيهِ فَإنَّهُ لا يُنَجِّسُهُ﴾ و جانداری که اگر در حال حیات عضوی از بدنش جدا شود خونش جاری نشود، مانند مگس، زنبورسرخ، سوسک و ... هرگاه در ظرفی که مایعی در آن وجود دارد بیفتد و در آن بمیرد آن مایع را کثیف نخواهد کرد؛

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قالَ النَّبِيُّ ﷺ: إذا وَقَعَ الذُّبابُ فِي شَرابِ أَحَدِكُمْ فَلْيَغْمِسْهُ كُلَّهُ، ثُمَّ لِيَطْرَحْهُ فَإنَّ فِي أَحَدِ جَناحَيْهِ شِفاءً وَ فِي الْآخِرِ داءً» بخاری روایت کرده است:

«پیامبر ﷺ فرمود: هرگاه در نوشیدنی یکی از شما مگسی افتاد آن را در نوشیدنی فرو برد و سپس آن را پرت کند؛ زیرا در یکی از بال‌های آن شفاء و در بال دیگرش بیماری است»؛

یعنی مایع کثیف نخواهد شد.

﴿وَ الْحَيَوانُ كُلُّهُ طاهِرٌ إلَّا الْكَلْبَ وَ الْخِنْزِيرَ وَ ما تَوَلَّدَ مِنْها أَوْ مِنْ أَحَدِهِما﴾ و تمام حیوانات جز سگ و خوک و آنچه از هر دوی آن‌ها یا از یکی از آن‌ها متولد شده است پاک هستند؛

«عَنْ جابِرٍ ﷺ سُئِلَ النَّبِيُّ ﷺ: أَنَتَوَضَّؤُ بِما أَفْضَلَتِ الْحُمُرُ؟ قالَ: نَعَمْ، وَ بِما أَفْضَلَتِ السِّباعُ كُلُّها» بیهقی روایت کرده است:

«از پیامبر ﷺ سئوال شد: آیا با آبی که از جلوی دهان خرها باقی می‌ماند وضو بگیریم؟ فرمود آری و با پس‌مانده‌ی تمام درنده‌ها هم وضو بگیرید»؛

یعنی درنده پاک است و آب را کثیف نمی‌کند.

بدانکه سگ شکاری و تازی سگ محسوب می‌شوند و نجس می‌باشند.

﴿وَ الْمَيْتَةُ كُلُّها نَجِسَةٌ إلَّا السَّمَكَ وَ الْجَرادَ وَ الْآدَمِيَّ﴾ تمام مرده‌ها جز ماهی، ملخ و

وَ يُغَسَّلُ الإناءُ مِنْ وُلُوغِ الْكَلْبِ وَ الْخِنْزِيرِ سَبْعَ مَرّاتٍ إحْداهُنَّ بِالتُّرابِ؛ وَ يُغَسَّلُ مِنْ سائِرِ النَّجاساتِ مَرَّةً واحِدَةً يَأْتِي عَلَيْهِ،

انسان کثیف هستند؛ خداوند متعال فرموده است:

«حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ» (مائده/۳):

«مرده‌ها بر شما حرام شده‌اند»؛

«عَنِ ابْنِ عُمَرَ - رضي الله عنهما- عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: أُحِلَّتْ لَنا مَيْتَتانِ وَ دَمانِ فَأَمَّا الْمَيْتَتانِ فَالْحُوتُ وَ الْجَرادُ، وَ أَمَّا الدَّمانِ فَالْكَبِدُ وَ الطِّحالُ» حاکم و غیر او روایت کرده‌اند:

«دو مرده و دو خون برای ما حلال شده‌اند: دو مرده عبارتند از: ماهی و ملخ و دو خون عبارتند از: کبد و طحال.»

و خداوند متعال می‌فرماید:

«وَ لَقَدْ كَرَّمْنا بَنِي آدَمَ» (إسراء/۷۰):

«به درستی ما انسان را محترم کرده‌ایم.»

و به خاطر محترم‌بودنش، با مردن کثیف نخواهد شد.

﴿وَ يُغَسَّلُ الإناءُ مِنْ وُلُوغِ الْكَلْبِ وَ الْخِنْزِيرِ سَبْعَ مَرّاتٍ إحْداهُنَّ بِالتُّرابِ﴾ اگر سگ و خوک ظرفی را لیسیدند و یا بدن خیسشان به چیز خشکی یا بدن خشکشان به چیز خیسی برخورد کرد آن ظرف یا چیز دیگر با نجاست غلیظ کثیف می‌شود و باید هفت بار شسته شود که‌یک بار آن‌ها با خاک پاک خواهد بود؛ یعنی خاک در آب حل شود که در زبان کردی این نوع شستن را «گلاوکردنه‌وه» می‌نامند؛ پیامبر ﷺ فرموده است:

«إذا وَلَغَ الْكَلْبُ فِي إناءِ أَحَدِكُمْ فَلْيُرِقْهُ، ثُمَّ لْيَغْسِلْهُ سَبْعَ مَرّاتٍ إحْداهُنَّ بِالتُّرابِ» مسلم روایت کرده است:

«هرگاه سگ ظرف یکی از شما را لیسید محتوای ظرف را بریزد و ظرف را هفت بار بشوید و یکی از شستن‌ها با خاک و آب باشد.»

﴿وَ يُغَسَّلُ مِنْ سائِرِ النَّجاساتِ مَرَّةً واحِدَةً يَأْتِي عَلَيْهِ﴾ و بقیه‌ی نجاست‌ها یک بار

وَ الثّلاثَةُ أَفْضَلُ. وَ إذا تَخَلَّلَتِ الْخَمْرَةُ بِنَفْسِها طَهُرَتْ، وَ إنْ خُلِّلَتْ بِطَرْحِ شَيْءٍ فِيها لَمْ تَطْهُرْ.

شسته خواهند شد که لازم است آب بر تمام آن چیز جاری شود ﴿وَ الثّلاثَةُ أَفْضَلُ﴾ و سه بار شستن بهتر است.

(نکته) در حین شستن شیء کثیف‌شده لازم است خود نجاست کنار برده شود پس اگر کنار نرفت یا رنگ و بوی آن نجاست با هم باقی بود آن چیز، پاک نشده است؛ اما اگر بعد از شستن خوب، رنگ نجاست به تنهایی یا بوی آن به تنهایی باقی بود ضرری نخواهد داشت.

بدانکه لازم است در حین شستن چیز کثیف‌شده آب بر آن چیز جاری شود نه این که آن چیز در آب فرو برده شود؛ زیرا آب را کثیف خواهد کرد.

﴿وَ إذا تَخَلَّلَتِ الْخَمْرَةُ بِنَفْسِها طَهُرَتْ﴾ هرگاه مشروب خود به خود سرکه شد پاک خواهد شد و نوشیدنش حلال خواهد بود ﴿وَ إنْ خُلِّلَتْ بِطَرْحِ شَيْءٍ فِيها لَمْ تَطْهُرْ﴾ و اگر با انداختن چیزی در آن، سرکه شد پاک نخواهد شد و نوشیدنش حرام خواهد بود؛ **«عَنْ أَنَسٍ ﷺ سُئِلَ النَّبِيُّ ﷺ عَنِ الْخَمْرِ تُتَّخَذُ خَلّاً فَقالَ: لا»** مسلم روایت کرده است:

«از پیامبر ﷺ در مورد مشروبی که سرکه شود سؤال شد که آیا پاک است یا نه؟ فرمود: پاک نیست.»

(نکته) هر چیزی که در اصل، کثیف باشد (نجس العین) پاک نخواهد شد. و اگر نجس‌العین در حال خیس‌بودن به چیز خشکی یا در حال خشکی به چیز تری برخورد کند آن چیز را کثیف خواهد کرد؛ ولی اگر نجس‌العین و چیزی که به آن برخورد کرده است هر دو خشک باشند آن چیز کثیف نخواهد شد؛ هر چند که نجس‌العین، سگ یا خوک باشد.

فَصْلٌ، وَ يَخْرُجُ مِنَ الْفَرْجِ ثَلاثَةُ دِماءٍ: دَمُ الْحَيْضِ وَ النِّفاسِ وَ الْاِسْتِحاضَةِ. فَالْحَيْضُ هُوَ الدَّمُ الْخارِجُ مِنَ فَرْجِ الْمَرْأَةِ عَلىٰ سَبِيلِ الصِّحَّةِ مِنْ غَيْرِ سَبَبِ الْوِلادَةِ، وَ لَوْنُهُ أَسْوَدُ مُحْتَدِمٌ لَذّاعٌ، وَ النِّفاسُ هُوَ الدَّمُ الْخارِجُ عَقِبَ الْوِلادَةِ، وَ الْاِسْتِحاضَةُ هُوَ الدَّمُ الْخارِجُ فِي غَيْرِ أَيّامِ الْحَيْضِ وَ النِّفاسِ،

﴿فَصْلٌ﴾ انواع خونی که از شرمگاه زن بیرون می‌آیند

﴿وَ يَخْرُجُ مِنَ الْفَرْجِ ثَلاثَةُ دِماءٍ﴾ از شرمگاه زن سه خون خارج می‌شود: ﴿دَمُ الْحَيْضِ وَ النِّفاسِ وَ الْاِسْتِحاضَةِ﴾ خون حیض، نفاس (خون بعد از زایمان) و استحاضه (خون دائم).

﴿فَالْحَيْضُ هُوَ الدَّمُ الْخارِجُ مِنَ فَرْجِ الْمَرْأَةِ عَلىٰ سَبِيلِ الصِّحَّةِ مِنْ غَيْرِ سَبَبِ الْوِلادَةِ﴾ حیض خونی است که در زمان مشخص و در حین صحت و سلامتی زن بدون سبب زایمان، از رحم پایین آمده و خارج می‌شود؛ پیامبر ﷺ فرموده است:

«هٰذا شَيْءٌ كَتَبَهُ اللّٰهُ عَلىٰ بَناتِ آدَمَ» شیخان روایت کرده‌اند:

«این چیزی است که خداوند بر دختران آدم قرار داده است.» ﴿وَ لَوْنُهُ أَسْوَدُ مُحْتَدِمٌ لَذّاعٌ﴾ رنگش سیاه است و خودش گرم و سوزان است. و گاهی اوقات رنگ این خون سرخ، کم رنگ، زرد رنگ و کدر خواهد بود و بدبو هم هست.

﴿وَ النِّفاسُ هُوَ الدَّمُ الْخارِجُ عَقِبَ الْوِلادَةِ﴾ نفاس خونی است که بعد از زایمان از شرمگاه خارج می‌شود. فرقی نیست حمل وضع شده‌ی زن بچه‌ی کامل باشد یا قطعه‌ای خون. و زایمان به طریق معمولی صورت بگیرد یا به شیوه‌ی سزارین.

(نکته) این خون هم در واقع همان خون حیض است که به سبب حاملگی در رحم جمع شده است. و گاهی اوقات از زن حامله این خون بیرون می‌آید که حیض محسوب می‌شود؛ به شرطی که شرایط حیض در آن وجود داشته باشد؛ ولی غالباً بعد از زایمان این خون خارج می‌شود؛ یعنی بیشتر زنان در حین حاملگی خون ندارند.

﴿وَ الْاِسْتِحاضَةُ هُوَ الدَّمُ الْخارِجُ فِي غَيْرِ أَيّامِ الْحَيْضِ وَ النِّفاسِ﴾ استحاضه خون

وَ أَقَلُّ الْحَيْضِ يَوْمٌ وَ لَيْلَةٌ وَ أَكْثَرُهُ خَمْسَةَعَشَرَ يَوْماً بِلَيالِيها، وَ غالِبُهُ سِتٌّ أَوْ سَبْعٌ، وَ أَقَلُّ النِّفاسِ لَحْظَةٌ، وَ أَكْثَرُهُ سِتُّونَ يَوْماً، وَ غالِبُهُ أَرْبَعُونَ يَوْماً.

دائمی است که در غیر از ایام حیض و نفاس از شرمگاه خارج می‌شود؛

«عَنْ حَمْنَةَ بِنْتِ جَحَشٍ - رضي الله عنها- : قالَ النَّبِيُّ ﷺ: إِنَّما هٰذِهِ رَكْضَةٌ مِنْ رَكَضاتِ الشَّيْطانِ» أصحاب سنن روایت کرده‌اند:

«این استحاضه، لگدی از لگدهای شیطان است که یکی از رگ‌های رحم را قطع کرده است.»؛ بنابراین این خون، بی‌وضویی دائم است و مانع نماز و روزه نیست.

﴿وَ أَقَلُّ الْحَيْضِ يَوْمٌ وَ لَيْلَةٌ وَ أَكْثَرُهُ خَمْسَةَعَشَرَ يَوْماً بِلَيالِيها﴾ کم‌ترین زمان حیض یک شبانه‌روز و حدأکثر آن پانزده شبانه‌روز است. لازم نیست خون بدون قطع‌شدن و فاصله خارج شود؛ زیرا بعضی از زنان در شبانه روز یک بار حیض را مشاهده می‌کنند؛ پس اگر از یکشبانه روز گذشت تا پانزده روز، حیض محسوب می‌شود؛ بنابراین در میان این دو وقت، زمان معینی وجود ندارد ﴿وَ غالِبُهُ سِتٌّ أَوْ سَبْعٌ﴾ زمان حیض غالباً شش یا هفت روز است که در این مدت هم لازم نیست خون بلا فاصله و همیشه جاری باشد؛ پیامبر ﷺ به زنی فرمود:

«فَتَحَيَّضِي سِتَّةَ أَيّامٍ أَوْ سَبْعَةَ أَيّامٍ ثُمَّ اغْتَسِلِي» اصحاب سنن روایت کرده‌اند:

«شش یا هفت روز در حیض بمان بعد غسل بکن.»

﴿وَ أَقَلُّ النِّفاسِ لَحْظَةٌ وَ أَكْثَرُهُ سِتُّونَ يَوْماً وَ غالِبُهُ أَرْبَعُونَ يَوْماً﴾ حدأقل زمان نفاس، بعد از وضع حمل یک لحظه، حدأکثر آن شصت روز و غالبش چهل روز است. و گاهی اوقات زن وضع حمل می‌کند و نفاس نخواهد داشت؛ پس در این صورت واجب است بلا فاصله غسل بکند و نماز بخواند؛

«عَنْ أَنَسٍ رضي الله عنه: وَقَّتَ النَّبِيُّ ﷺ لِلنُّفَساءِ أَرْبَعِينَ يَوْماً إِلّا أَنْ تَرَى الطُّهْرَ قَبْلَ ذٰلِكَ» ابن ماجه روایت کرده است:

«پیامبر ﷺ برای زن دارای نفاس چهل روز را قرار داد مگر این که قبل از آن پاکی

وَ أَقَلُّ الطُّهْرِ بَيْنَ الْحَيْضَتَيْنِ خَمْسَةَعَشَرَ يَوْماً

را مشاهده کند.»

بنابراین مدت نفاس معین نیست؛ یعنی ممکن است یک لحظه باشد و ممکن است تا شصت روز ادامه داشته باشد؛ پس اگر بعد از یک هفته مثلاً پاک شد واجب است غسل بکند و نماز بخواند.

﴿وَ أَقَلُّ الطُّهْرِ بَيْنَ الْحَيْضَتَيْنِ خَمْسَةَعَشَرَ يَوْماً﴾ حدأقل پاکی در بین دو حیض پانزده روز است؛ یعنی باید فاصله‌ی میان دو حیض حدأقل پانزده روز باشد ﴿وَ لا حَدَّ لِأَكْثَرِهِ﴾ و حداکثر پاکی در میان دو حیض مشخص نیست؛ زیرا ممکن است زن، یکبار دچار حیض شود.

بدانکه سن و زندگی و شادی و اندوه زن در تقدیم و تأخیر حیض مؤثر خواهد بود.

استحاضه (چکیدن خون به سبب بیماری)

گفتیم: خون حیض از پانزده روز نمی‌گذرد؛ پس اگر زنی بیشتر از پانزده روز خون را مشاهده کرد اینگونه عمل می‌کند: اولاً اگر قبلاً خون و پاکی را مشاهده کرده بود و خون این بار یک گونه بود همانند عادت قبل عمل می‌کند و به مقدار مدت حیض سابق، برای این بار هم حیض محسوب می‌شود و بقیه پاکی به حساب می‌آید؛ پیامبر ﷺ به زنی که دچار این وضع شده بود فرمود:

«**اُمْكُثِي قَدْرَ ما كانَتْ تَحْبِسُكِ حَيْضَتُكِ ثُمَّ اغتَسِلِي وَ تَوَضَّئِي لِكُلِّ صَلاةٍ**» شیخان روایت کرده‌اند:

«به میزان قبل در حیضت بمان بعد غسل بکن و برای هر نماز وضو بگیر.»

ثانیاً، اگر زن خونش در رنگ متفاوت بود مثلاً سیاه و قرمز یا قرمز و کم رنگ بود خون قوی، حیض و خون ضعیف، پاکی محسوب می‌شود؛ به شرطی که خون ضعیف از پانزده روز کمتر نباشد و خون قوی از پانزده روز بیشتر نباشد؛ پیامبر به

وَ أَقَلُّ زَمَنٍ تَحِيضُ فِيهِ الْمَرْأَةُ تِسْعُ سِنِينَ،

زنی که دچار این وضع بود فرمود:

«إِنَّ دَمَ الْحَيْضِ دَمٌ أَسْوَدُ يُعْرَفُ فَإِذا كانَ ذٰلِكِ فَأَمْسِكِي عَنِ الصَّلاةِ وَ إِذا كانَ الْآخَرُ فَتَوَضَّئِي وَ صَلِّي» نسائی روایت کرده است:

«خون حیض سیاه و بدبو است اگر چنین خونی را مشاهده کردی نماز نخوان و هرگاه خون دیگر را مشاهده کردی وضو بگیر و نماز بخوان.»

و اگر شرط مذکور تحقیق نیافت باید همانند شیوه‌ی قبل عمل بکند.

ثالثاً، اگر این زن، برای بار اول، خون حیض را مشاهده می‌کرد در این صورت اگر با رنگ، خون‌ها را از همدیگر جدا می‌کرد همانند نوع دوم عمل خواهد کرد و گر نه برای او یک شبانه روز، حیض و بیست و نه روز پاکی محسوب می‌شود.

(نکته) این زن در مدتی که حیض محسوب شده است همانند زن حائض عمل می‌کند و در مدتی که پاکی به حساب آمده است باید نماز بخواند و روزه بگیرد و واجب است برای هر نمازی طهارت بکند و مقداری پنبه را در بر شرمگاه نهاده و آن راببندد و سپس وضو گرفته و نماز بخواند و می‌تواند قرآن را تلاوت کرده و جماع بکند. و بدانکه جز این سه نوع انواع دیگری وجود دارد که در کتاب‌های طولانی بیان شده‌اند.

﴿وَ أَقَلُّ زَمَنٍ تَحِيضُ فِيهِ الْمَرْأَةُ تِسْعُ سِنِينَ﴾ حدأقل زمانی که ممکن است زن در آن دچار حیض شود نه سال قمری است که هر سال «۳۵۴» روز است؛ یعنی اگر دختری در سن نه سالگی و بالاتر از آن، خون را مشاهده کرد حیض است و دلیل بر بلوغ اوست. و نیز ممکن است پسر در سن نه سالگی بالغ شده و منی از او خارج شود. و اگر از دختر، خون و از پسر، منی خارج نشد با رسیدن به سن پانزده سالگی (با سال قمری) بالغ محسوب می‌شوند؛ یعنی از سن بچگی به سن بلوغ می‌رسند؛

«عَنِ ابْنِ عُمَرَ - رضي الله عنهما- قال: عَرَضَنِي رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ يَوْمَ أُحُدٍ وَ أَنَا ابْنُ

وَ أَقَلُّ الْحَمْلِ سِتَّةُ أَشْهُرٍ، وَ أَكْثَرُهُ أَرْبَعُ سِنِينَ وَ غالِبُهُ تِسْعَةُ أَشْهُرٍ؛ وَ يَحْرُمُ بِالحَيْضِ وَ النِّفاسِ ثَمانِيَةُ أَشْياءَ: اَلصَّلاةُ، وَ الصَّوْمُ،

أَرْبَعَ‌عَشْرَةَ فَلَمْ يُجِزْنِي وَ عَرَضَنِي يَوْمَ الْخَنْدَقِ وَ أَنَا ابْنُ خَمْسَ‌عَشْرَةَ فَأَجازَنِي» شیخان روایت کرده‌اند:

«ابن‌عمر فرمود: در روز اُحُد در حالی که چهارده سال سن داشتم پیامبر ﷺ به من اجازه نداد به جنگ بروم؛ ولی در روز خندق که سنم پانزده سال بود به من اجازه داد.»

﴿وَ أَقَلُّ الْحَمْلِ سِتَّةُ أَشْهُرٍ﴾ حدأقل زمان بارداری جنین شش ماه است؛ زیرا خداوند متعال می‌فرماید:

«وَ حَمْلُهُ وَ فِصالُهُ ثَلاثُونَ شَهْراً» (أحقاف/۱۵):

«زمان حمل و شیر خوراکی سی ماه است.»

و درآیت دیگری فرموده است:

«وَ الْوالِداتُ يُرْضِعْنَ أَوْلادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كامِلَيْنِ» (بقره /۲۳۳):

«مادران دو سال کامل به بچه‌هایشان شیر می‌دهند»؛

یعنی دو سال را از سی ماه مذکور کم کن شش ماه باقی می‌ماند؛ بنابراین اگر زن شش ماه بعد از ازدواج، بچه را به دنیا آورد نباید مورد تهمت قرار گیرد. ﴿وَ أَكْثَرُهُ أَرْبَعُ سِنِينَ وَ غالِبُهُ تِسْعَةُ أَشْهُرٍ﴾ و حدأکثر مدت حمل چهار سال و غالبش نه ماه است.

کارهایی که با بودن حیض و نفاس حرام هستند

﴿وَ يَحْرُمُ بِالحَيْضِ وَ النِّفاسِ ثَمانِيَةُ أَشْياءَ﴾ با بودن حیض و نفاس هشت چیز حرام است؛ یعنی زن تا پایان حیض و غسل کردن نباید هیچ یک از این کارها را انجام دهد: اول و دوم، ﴿اَلصَّلاةُ وَ الصَّوْمُ﴾ نماز و روزه هستند که نماز را قضا نمی‌کند ولی واجب است روزه را قضا کند؛

وَ قِراءَةُ الْقُرْآنِ، وَ مَسُّ الْمُصْحَفِ وَ حَمْلُهُ، وَ دُخُولُ الْمَسْجِدِ،

«سُئِلَتْ عائِشَةُ - رضي الله عنها-: ما بالُ الْحائِضِ تَقْضِي الصَّوْمَ وَ لا تَقْضِي الصَّلاةَ؟ قالَتْ: كانَ يُصِيبُنا ذٰلِكَ فَنُؤْمَرُ بِقَضاءِ الصَّومِ وَ لا نُؤْمَرُ بِقَضاءِ الصَّلاةِ» شیخان روایت کرده‌اند:

«حضرت عائشه - خداوند از او راضی باشد- فرمود: ما دچار حیض می‌شدیم به ما امر می‌شد (پیامبر دستور می‌داد) که روزه را قضا کنیم اما قضاکردن نماز به ما امر نمی‌شد»؛ زیرا نماز، زیاد تکرار می‌شود و قضاکردنش سخت است ولی روزه در هر سال یک بار است.

سوم، ﴿وَ قِراءَةُ الْقُرْآنِ﴾ قراءت قرآن است؛

«عَنِ ابْنِ عُمَرَ - رضي الله عنهما - عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: لا يَقْرَؤُ الْجُنُبُ وَ لَا الْحائِضُ شَيْئاً مِنَ الْقُرْآن» ترمذی روایت کرده است:

«نباید جنب و حائض هیچ چیزی از قرآن را قراءت کنند.»

(نکته) نزد امام «کرخی» و «طَحاوی» درست است زن حائض قرآن را تدریس کند؛ به شرطی که کلمه کلمه آن را برای دانش‌آموزان تلاوت کند؛ یعنی کلمه‌ای بگوید و دانش‌آموز به دنبال او آن را بگوید.

چهارم، ﴿وَ مَسُّ الْمُصْحَفِ وَ حَمْلُهُ﴾ لمس قرآن و حمل آن است؛ خداوند متعال می‌فرماید:

«لا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» (واقعه/۷۹)

«جز کسانی که دارای وضو هستند نباید کسی قرآن را لمس کند.»

پنجم، ﴿وَ دُخُولُ الْمَسْجِدِ﴾ ورود به مسجد است؛

«عَنْ عائِشَةَ - رضي الله عنها- عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: إِنِّي لا أُحِلُّ الْمَسْجِدَ لِحائِضٍ وَ لا جُنُبٍ» ابن خزیمه آن را صحیح دانسته است:

«پیامبرﷺ فرمود: من ورود به مسجد را برای زن دارای حیض و شخص دارای

وَ الطَّوافُ، وَ الْوَطْءُ، وَ الْاِسْتِمْتاعُ بِما بَيْنَ السُّرَّةِ وَ الرُّكْبَةِ؛

جنابت حلال نمی‌کنم.»

ششم، ﴿وَ الطَّوافُ﴾ طواف خانه‌ی کعبه است؛

«عَنْ عائِشَةَ - رضي الله عنهما- : **حِضْتُ فَقالَ النَّبِيُّ ﷺ: اِفْعَلي ما يَفْعَلُ الْحاجُّ غَيْرَ أَنْ لا تَطُوفي بِالْبَيْتِ»** شیخان روایت کرده‌اند:

«عائشه فرمود: در موسم حج دچار حیض شدم پیامبرﷺ فرمود: جز طواف، تمام کارهایی را که حجاج انجام می‌دهند انجام بده.»

هفتم،﴿وَ الْوَطْءُ﴾ جماع کردن است؛

«عَنْ أَنَسٍ ﷺ قالَ النَّبِيُّ ﷺ: اِصْنَعُوا كُلَّ شَيْءٍ إِلَّا النِّكاحَ» مسلم روایت کرده است:

«در حین حیض جز جماع هر کاری را با زنان انجام دهید.»

هشتم، ﴿وَ الْاِسْتِمْتاعُ بِما بَيْنَ السُّرَّةِ وَ الرُّكْبَةِ﴾ لذت گرفتن از ما بین ناف و زانوی زن بدون پوشش است که مبادا این کار منجر به جماع بشود؛ ولی اگر پوششی وجود داشت این عمل حرام نخواهد بود؛

«عَنْ عائِشَةَ - رضي الله عنها- : **قالَتْ كانَ النَّبِيُّ ﷺ يَأْمُرُني فَأَتَّزِرُ فَيُباشِرُني وَ أَنا حائِضٌ»** شیخان روایت کرده‌اند:

«عائشه فرمود: پیامبر ﷺ به من دستور می‌داد در وقت حیض حوله‌ای را به ما بین ناف و زانو می‌بستم و به من نزدیک می‌شد و از من لذت می‌گرفت»؛

بنابراین جز جماع هر نوع شوخی دیگر مانند بوسه‌زدن، در کنار هم خوابیدن، با هم خوردن و ... درست است.

(نکته) این چند فعلی که در حین حیض و نفاس حرام هستند بعد از پاک‌شدن از حیض و نفاس هم تا بعد از غسل حرام می‌باشند؛ ولی قبل از غسل‌کردن روزه گرفتن صحیح است. و اگر زن در وقت نماز عصر یا عشاء از حیض و نفاس پاک شد باید

وَ يَحْرُمُ عَلَى الْجُنُبِ خَمْسَةُ أَشْياءَ: اَلصَّلاةُ، وَ قِراءَةُ الْقُرْآنِ، وَ مَسُّ الْمُصْحَفِ وَ حَمْلُهُ، وَ الطَّوافُ، وَ اللُّبْثُ بِمَسْجِدٍ؛ وَ يَحْرُمُ عَلَى الْمُحْدِثِ ثَلاثَةُ أَشْياءَ: اَلصَّلاةُ، وَ الطَّوافُ، وَ مَسُّ الْمُصْحَفِ وَ حَمْلُهُ

نماز ظهر و یا مغرب آن روز را نیز قضا کند.

﴿وَ يَحْرُمُ عَلَى الْجُنُبِ خَمْسَةُ أَشْياءَ﴾ بر جنابت‌دار پنج چیز حرام است: اول، ﴿اَلصَّلاةُ﴾ نماز؛ پیامبر ﷺ فرموده است:

«لا يَقْبَلُ اللّٰهُ صَلاةً بِغَيْرِ طُهُورٍ» مسلم روایت کرده است:

«خداوند، بدون پاکی از جنابت، نماز را قبول نمی‌کند.»

دوم، ﴿وَ قِراءَةُ الْقُرْآنِ﴾ قراءت قرآن.

سوم، ﴿وَ مَسُّ الْمُصْحَفِ وَ حَمْلُهُ﴾ لمس و حمل قرآن.

چهارم و پنجم، ﴿وَ الطَّوافُ، وَ اللُّبْثُ بِمَسْجِدٍ﴾ طواف خانه‌ی کعبه و ماندن در مسجد. و دلیل این‌ها از دلیل حیض گرفته شده‌اند.

﴿وَ يَحْرُمُ عَلَى الْمُحْدِثِ ثَلاثَةُ أَشْياءَ﴾ بر بی‌وضو سه چیز حرام است: اول، ﴿اَلصَّلاةُ﴾ نماز؛

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال: لا تُقْبَلُ اللّٰهُ صَلاةَ مَنْ أَحْدَثَ حَتّىٰ يَتَوَضَّأَ» شیخان روایت کرده‌اند:

«نماز انسان بی‌وضو را قبول نمی‌شود.»

دوم، ﴿وَ الطَّوافُ﴾ طواف؛

«عَنِ ابْنِ عَبّاسٍ - رضي الله عنهما- : اَلطَّوافُ بِمَنْزِلَةِ الصَّلاةِ» حاکم روایت کرده است:

«طواف همانند نماز است.»

سوم، ﴿وَ مَسُّ الْمُصْحَفِ وَ حَمْلُهُ﴾ لمس مصحف قرآن و حمل آن؛ خداوند متعال فرموده است:

«لا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» (واقعه/۷۹) :

....

«جز صاحبان وضو نباید هیچ کسی قرآن را لمس کند.»

ولی خواندن قرآن بی‌وضو درست است. و نباید بچه‌ی بی‌وضو از لمس قرآن منع شود. و بدانکه اگر بر تخته سیاه قرآن نوشته شده بود لمسش همانند لمس قرآن حرام است.

(خاتمه) خواندن ذکر و دعا برای زن حائض و انسان جنب درست است؛ هر چند که آن ذکر و دعا در قرآن موجود باشند؛ البته نباید بـه قـصد تـلاوت قـرآن خوانـده شوند؛ به عنوان مثال: به نفری خبر داده شود که فلانی فوت کرده است و او بگوید:

«إِنَّا لِلهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ» (بقره/۱۵۶).

یا در حین سوارشدن بر مرکب یا ماشین بگوید:

«سُبْحانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنا هٰذا وَ ما كُنّا لَهُ مُقْرِنِينَ» (زخرف/۱۳).

یا در حین خوردن و آشامیدن بگوید: «بسم الله الرحمن الرحيم» و ...

و نیز درست در حین جنابت و بی‌وضویی قرآنی را که در ساک لباس‌هایش است همراه آن‌ها حمل کند. و بر خاستن به احترام قرآن و عالم دینی سنت است؛

«وَ صَحَّ أَنَّهُ قامَ لِلتَّوْراةِ» در تحفه نقل کرده است:

«در حدیث صحیح وارد است که پیامبر به احترام تورات برخاسته است.»

خداوند متعال می‌فرماید:

«وَ إِذا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ أَنْصِتُوا» (أعراف/۲۰۴) :

«هرگاه قرآن تلاوت شد گوش دهید و ساکت شوید!»

و پیامبر ﷺ هم می‌فرماید:

«اِقْرَؤُوا الْقُرْآنَ مَا ائْتَلَفَتْ عَلَيْهِ قُلُوبُكُمْ فَإِذَا اخْتَلَفْتُمْ فَقُومُوا عَنْهُ» شیخان روایت کرده‌اند:

«تا زمانی که دل‌هایتان به قرآن الفت دارد آن را تلاوت کنید و هرگاه خسته شدید

....

بر خیزید و آن را تلاوت نکنید.»

که مبادا دچار اشتباه شوید. و نیز پیغمبر ﷺ فرموده است:

«عُرِضَتْ عَلَيَّ ذُنُوبُ أُمَّتِي فَلَمْ أَرَ ذَنْباً أَعْظَمَ مِنْ سُورَةٍ مِنَ الْقُرْآنِ أَوْ آيَةٍ أُوتِيها رَجُلٌ ثُمَّ نَسِيَها» ترمذی روایت کرده است:

«گناه امتم به من نشان داده شد و گناهی را بزرگ‌تر از این ندیدم که شخصی سوره‌یا آیتی از قرآن را فرا گیرد و سپس آن را از یاد ببرد.»

خداوندا به خاطر قرآن از گناهانمان در گذر، آمین!

كِتابُ الصَّلاةِ

اَلصَّلاةُ الْمَفْرُوضَةُ خَمْسٌ:

﴿كِتابُ الصَّلاةِ﴾ کتاب نماز

﴿اَلصَّلاةُ الْمَفْرُوضَةُ خَمْسٌ﴾ نمازهایی را که خداوند متعال بر مسلمانان فرض کرده است در شبانه روز پنج نماز هستند، همانگونه که می‌فرماید:

«**فَأَقِيمُوا الصَّلاةَ إِنَّ الصَّلاةَ كانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتاباً مَوْقُوتاً**» (نساء/۱۰۳):

«نماز را اقامه کنید به درستی که نماز بر مؤمنان در اوقات معین واجب است.»

«**عَنْ مالِكِ بْنِ صَعْصَعَةَ** ﷺ **: قالَ النَّبِيُّ** ﷺ**: فَرَضَ اللّٰهُ عَلَىٰ أُمَّتِي لَيْلَةَ الْإِسْراءِ خَمْسِينَ صَلاةً فَلَمْ أَزَلْ أُراجِعُهُ وَ أَسْأَلُهُ التَّخْفِيفَ حَتّىٰ جَعَلَها خَمْساً فِي كُلِّ يَوْمٍ وَ لَيْلَةٍ**» شیخان روایت کرده‌اند:

«خداوند در شب معراج بر امتم پنجاه نماز، فرض کرد و من همواره به او مراجعه کرده و از او درخواست کم‌کردن می‌کردم تا آن‌ها را در شبانه روز پنج نماز کرد»؛ بنابراین نماز، در مکه‌ی مکرمه بیست و هفتم ماه رجب، یک سال و شش ماه قبل از هجرت واجب شده است و رکن دوم اسلام می‌باشد.

زمان و اسامی نمازها

خداوند متعال فرموده است:

«**فَسُبْحانَ اللّٰهِ حِينَ تُمْسُونَ وَ حِينَ تُصْبِحُونَ وَ لَهُ الْحَمْدُ فِي السَّمٰواتِ وَ الْأَرْضِ وَ عَشِيّاً وَ حِينَ تُظْهِرُونَ**» (روم/۱۷):

«خداوند را مقدس و منزه بدانید و در حین آمدن شب، نماز مغرب و عشا و در حین صبح، نماز صبح و در وقت عصر، نماز عصر و در وقت ظهر نماز ظهر را برای

اَلظُّهْرُ، وَ أَوَّلُ وَقْتِها زَوالُ الشَّمْسِ، وَ آخِرُهُ إذا صارَ ظِلُّ كُلِّ شَيْءٍ مِثْلَهُ بَعْدَ ظِلِّ الزَّوالِ؛ وَ الْعَصْرُ، وَ أَوَّلُ وَقْتِهَا الزِّيادَةُ عَلىٰ ظِلِّ الْمِثْلِ، وَ آخِرُهُ فِي الْاِخْتِيارِ إلىٰ ظِلِّ الْمِثْلَيْنِ، وَ فِي الْجَوازِ إلىٰ غُرُوبِ الشَّمْسِ؛ وَ الْمَغْرِبُ، وَ وَقْتُها واحِدٌ، وَ هُوَ غُرُوبُ الشَّمْسِ، وَ بِمِقْدارِ ما يُؤَذِّنُ وَ يَتَوَضَّؤُ وَ يَسْتُرُ الْعَوْرَةَ وَ يُقِيمُ الصَّلاةَ وَ يُصَلِّي خَمْسَ رَكَعاتٍ؛

او اقامه کنید.»

﴿اَلظُّهْرُ﴾ اولین نماز از نمازهای پنجگانه نماز ظهر است؛ زیرا این نمار، اولین نمازی بود که حضرت جبرئیل در روز بعد از معراج، به پیامبر ﷺ آموزش داد؛ یعنی نماز صبح آن روز خوانده نشد ﴿وَ أَوَّلُ وَقْتِها زَوالُ الشَّمْسِ﴾ و ابتدای وقت آن، عدول خورشید از وسط آسمان به طرف مغرب است ﴿وَ آخِرُهُ إذا صارَ ظِلُّ كُلِّ شَيْءٍ مِثْلَهُ﴾ و انتهای وقت آن هنگامی‌است که سایه‌ی هر چیز به اندازه‌ی آن چیز خواهد شد ﴿بَعْدَ ظِلِّ الزَّوالِ﴾ البته بعد از سایه‌ی زوال؛ یعنی هنگامی که خورشید به وسط آسمان رسیده و سایه‌ی هر چیز به حدأقل می‌رسد.

دوم، ﴿وَ الْعَصْرُ﴾ نماز عصر است ﴿وَ أَوَّلُ وَقْتِهَا الزِّيادَةُ عَلىٰ ظِلِّ الْمِثْلِ﴾ و ابتدای وقت آن زیادشدن سایه از مقدار هر چیز است ﴿وَ آخِرُهُ فِي الْاِخْتِيارِ إلىٰ ظِلِّ الْمِثْلَيْنِ﴾ و انتهای وقت آن با وقت اختیارشده آن است که سایه‌ی هر چیز دو برابر آن چیز بشود ﴿وَ فِي الْجَوازِ إلىٰ غُرُوبِ الشَّمْسِ﴾ و با وقت جایز تا زمان غروب خورشید است؛ یعنی اگر شخصی بخواهد ثواب بیشتر نماز عصر به او برسد باید در وقت اختیارشده آن را بخواند.

سوم، ﴿وَ الْمَغْرِبُ﴾ نماز مغرب است ﴿وَ وَقْتُها واحِدٌ﴾ و وقت آن یکی است ﴿وَ هُوَ غُرُوبُ الشَّمْسِ﴾ که عبارت از غروب خورشید می‌باشد ﴿وَ بِمِقْدارِ ما يُؤَذِّنُ وَ يَتَوَضَّؤُ وَ يَسْتُرُ الْعَوْرَةَ وَ يُقِيمُ الصَّلاةَ وَ يُصَلِّي خَمْسَ رَكَعاتٍ﴾ و وقت آن به مقدار این که شخص معتدلی اذانی داده و وضویی گرفته و عورتی ستر کرده و اقامه‌ای گفته و پنج رکعات را بخواند باقی خواهد بود؛ یعنی سه رکعت نماز مغرب و دو رکعت سنت

وَ الْعِشاءُ، وَ أَوَّلُ وَقْتِها إذا غابَ الشَّفَقُ الْأَحْمَرُ، وَ آخِرُهُ فِي الْاِخْتِيارِ إلیٰ ثُلُثِ اللَّيْلِ، وَ فِي الْجَوازِ إلیٰ طُلُوعِ الْفَجْرِ الثّاني؛ وَ الصُّبْحُ، وَ أَوَّلُ وَقْتِها طُلُوعُ الْفَجْرِ الثّاني، وَ آخِرُهُ فِي الْاِخْتِيارِ إلیٰ الْإِسْفارِ، وَ فِي الْجَوازِ إلیٰ طُلُوعِ الشَّمْسِ.

بعد از آن این فتوا، قول جدید امام شافعی است؛ ولی در این جا فتوای قدیمش قوی‌تر است؛ زیرا حدیث آتی تأییدکننده‌ی آن است که می‌فرماید: تا حین آمدن وقت عشا نماز مغرب باقی است.

چهارم، ﴿وَ الْعِشاءُ﴾ نماز عشاءاست ﴿وَ أَوَّلُ وَقْتِها إذا غابَ الشَّفَقُ الْأَحْمَرُ﴾ و ابتدای وقت آن هنگامی است که شفق احمر گم می‌شود؛ یعنی سرخی‌ای که بعد از غروب خورشید در طرف مغرب ظاهر می‌شود ﴿وَ آخِرُهُ فِي الْاِخْتِيارِ إلیٰ ثُلُثِ اللَّيْلِ﴾ و انتهای آن با زمان اختیارشده تا یک سوم شب است ﴿وَ فِي الْجَوازِ إلیٰ طُلُوعِ الْفَجْرِ الثّاني﴾ و با قول درست تا حین طلوع فجر دوم باقی است.

پنجم، ﴿وَ الصُّبْحُ﴾ نماز صبح است ﴿وَ أَوَّلُ وَقْتِها طُلُوعُ الْفَجْرِ الثّاني﴾ و ابتدای وقت آن طلوع فجر دوم است که فجر صادق نامیده‌شده است؛ یعنی سپیده‌ای که از محل طلوع خورشید به صورت افقی ظاهر شده و تا حین طلوع خورشید به تدریج زیاد می‌شود ﴿وَ آخِرُهُ فِي الْاِخْتِيارِ إلیٰ الْإِسْفارِ﴾ و انتهای آن با وقت اختیارشده تا حین روشن‌شدن زمین است ﴿وَ فِي الْجَوازِ إلیٰ طُلُوعِ الشَّمْسِ﴾ و با وقت جایز، تا حین تابش نور آفتاب به جاهای بلند ادامه دارد؛

«عَنْ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ عَمْرٍو - رضي الله عنهما- قالَ النَّبِيُّ ﷺ: وَقْتُ الظُّهْرِ إذا زالَتِ الشَّمْسُ وَ كانَ ظِلُّ الرَّجُلِ كَطُولِهِ ما لَمْ يَحْضُرِ الْعَصْرُ، وَ وَقْتُ الْعَصْرِ ما لَمْ تَصْفَرَّ الشَّمْسُ، وَ وَقْتُ صَلاةِ الْمَغْرِبِ ما لَمْ يَغِبِ الشَّفَقُ، وَ وَقْتُ صَلاةِ الْعِشاءِ إلیٰ نِصْفِ اللَّيْلِ الْأَوْسَطِ، وَ وَقْتُ صَلاةِ الصُّبْحِ مِنْ طُلُوعِ الْفَجْرِ ما لَمْ تَطْلُعِ الشَّمْسُ» مسلم روایت کرده است:

«پیامبرﷺ فرمود: وقت ظهر هنگامی است که خورشید از وسط آسمان به طرف

....

مغرب مایل می‌شود و تا زمانی که سایه‌ی مرد به اندازه‌ی خودش می‌شود ادامه خواهد داشت و در این وقت زمان نماز عصر فرا می‌رسد و تا حین غروب آفتاب ادامه خواهد داشت و وقت نماز مغرب تا حین گم‌شدن شفق قرمز است و این زمان، وقت نماز عشاست که عشا تا نیمه شب اول ادامه خواهد داشت و نماز صبح از حین طلوع فجر صادق شروع می‌شود و تا هنگام طلوع خورشید ادامه خواهد داشت.»

و پیامبر ﷺ فرموده است:

«أَحَبُّ الْأَعْمالِ الصَّلاةُ فِي أَوَّلِ وَقْتِها» شیخان روایت کرده‌اند:

«محبوب‌ترین اعمال، نمازخواندن در اول وقتش است.»

و نیز می‌فرماید: «مَنْ أَدْرَكَ رَكْعَةً مِنَ الصَّلاةِ فَقَدْ أَدْرَكَ الصَّلاةَ» شیخان روایت کرده‌اند:

«کسی که یک رکعت از نماز را در وقت خود ادا کند نمازش ادا محسوب می‌شود.»

فصلٌ، وَ شَرائِطُ وُجُوبِ الصَّلاةِ ثَلاثَهُ أَشْياءَ: اَلْإِسْلامُ، وَ الْبُلُوغُ، وَ الْعَقْلُ، وَ هُوَ حَدُّ التَّكْلِيفِ

﴿فَصْلٌ﴾ اشخاص مکلف به نماز

﴿وَ شَرائِطُ وُجُوبِ الصَّلاةِ ثَلاثَهُ أَشْياءَ﴾ شرط‌های وجوب نماز سه چیز است: اول، ﴿اَلْإِسْلامُ﴾ اسلام؛ بنابراین نماز بر کافر واجب نیست؛ خداوند متعال می‌فرماید:

«**قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ ما قَدْ سَلَفَ**» (أنفال/۳۸):

«به کفار بگو: اگر دست بردارند گذشته‌ی ایشان مورد عفو قرار می‌گیرد.»

ولی کسی که از اسلام برگشته باشد یعنی مرتد شده باشد بعد به اسلام برگردد باید تمام نمازها و روزه‌های زمان رده را قضا کند.

دوم، ﴿وَ الْبُلُوغُ﴾ بلوغ است به شیوه‌ای که در بحث حیض بیان کردیم.

سوم، ﴿وَ الْعَقْلُ﴾ عقل است ﴿وَ هُوَ حَدُّ التَّكْلِيفِ﴾ که عقل حد تکلیف می‌باشد؛

«**عَنْ عائِشَةَ - رضي الله عنها- عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: رُفِعَ الْقَلَمُ عَنْ ثَلاثَةٍ: عَنِ النّائِمِ حَتّىٰ يَسْتَيْقِظَ، وَ عَنِ الصَّبِيِّ حَتّىٰ يَحْتَلِمَ، وَ عَنِ الْمَجْنُونِ حَتّىٰ يَعْقِلَ**» احمد و نسائی روایت کرده‌اند:

«نوشتن گناه از سه نفر برداشته شده است: از خوابیده تا هنگامی که بیدار می‌شود، از بچه تا وقتی که بالغ می‌شود و از دیوانه تا زمانی که عاقل می‌گردد.»

بنابراین قضاکردن نماز بر بچه و دیوانه و بی‌هوش و زن دارای حیض و نفاس واجب نیست؛ ولی شخص خوابیده‌ای که به سبب خواب نمازش فوت شده باشد تنها گناه بر او نیست؛ یعنی قضاکردن نماز بر او واجب است؛ زیرا پیامبر ﷺ فرموده است:

«**إذا رَقَدَ أَحَدُكُمْ عَنِ الصَّلاةِ أَوْ غَفَلَ عَنْها فَلْيُصَلِّها إذا ذَكَرَها**» مسلم روایت کرده است:

«هرگاه یکی از شما به سبب خوابیدن یا فراموشی، نمازش فوت شد باید بعد از بیدارشدن و به‌یادآمدن آن را بخواند.»

و کسی که به کلی تارک نماز بوده‌یا چند نماز را نخوانده باشد یا نماز خوانده

....

است اما نمازهایش باطل بوده‌اند واجب است آن‌ها را قضا کند؛

«عَنْ عَلِيٍّ ﷺ : أَنَّهُ شُغِلَ النَّبِيُّ ﷺ عَنْ صَلاةِ الْعَصْرِ يَوْمَ الْأَحْزابِ ثُمَّ صَلّاها بَينَ الْمَغْرِبِ وَ الْعِشاءِ» شیخان روایت کرده‌اند:

«پیامبر ﷺ در جنگ احزاب نماز عصرش فوت شد بعد در بین مغرب و عشا آن را قضا کرد.»

تربیت بچه

پیامبر ﷺ در مورد تربیت بچه‌ها فرموده است:

«مُرُوا الصَّبِيَّ بِالصَّلاةِ إذا بَلَغَ سَبْعَ سِنِينَ،وَ إذا بَلَغَ عَشْرَ سِنِينَ فَاضْرِبُوهُ عَلَيْها، وَ فَرِّقُوا بَيْنَهُمْ فِي الْمَضاجِعِ» ابوداود و ترمذی روایت کرده‌اند:

«هرگاه بچه‌هایتان به سن هفت سالگی رسیدند به آنان دستور دهید که نماز بخوانند و در سن ده سالگی بر ترک نماز آنان را بزنید و جای خواب ایشان را از همدیگر جدا کنید.»

زیرا ممکن است دچار عمل خلاف بشوند. و نیز لازم است پدر و مادر در سن هفت سالگی به بچه‌هایشان، آداب اسلامی و دو کلمه‌ی شهادت و ارکان ایمان و اسلام را بیاموزند و به ایشان بگویند: یک خدا وجود دارد که اسم او الله است و تمام موجودات را او خلق کرده است و اسم پیامبرﷺ محمد می‌باشد که در مکه‌ی مکرمه متولد شده و در مدینه‌ی منوره فوت کرده و در سن چهل سالگی پیامبر شده و در سن شصت و سه سالگی از دنیا رفته است و بعد از او پیامبری مبعوث نخواهد شد و دین ما اسلام نام دارد؛ خداوند متعال فرموده است:

«يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ ناراً» (تحریم/۶):

«ای اهل ایمان خودتان و خانوادهایتان را از آتش بپرهیزید.»

وَ الصَّلَواتُ الْمَسْنُوناتُ خَمْسٌ: اَلْعِيدانِ وَ الْكُسُوفانِ وَ الْإِسْتِسْقاءُ. وَ السُّنَنُ التّابِعَةُ لِلْفَرائِضِ سَبْعَ عَشْرَةَ رَكْعَةً: رَكْعَتَا الْفَجْرِ، وَ أَرْبَعٌ قَبْلَ الظُّهْرِ، وَ رَكْعَتانِ بَعْدَها،

نماز سنت

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: يَقُولُ اللّٰهُ تَعالىٰ يَوْمَ الْقِيامَةِ: أُنْظُرُوا هَلْ لِعَبْدِي مِنْ تَطَوُّعٍ؟ فَإِنْ كانَ لَهُ تَطَوُّعٌ قالَ: أَتِمُّوا لِعَبْدِي فَرِيضَتَهُ مِنْ تَطَوُّعِهِ» ابوداود روایت کرده است:

«خداوند در روز قیامت در مورد بنده‌اش به ملائکه می‌فرماید: ببینید آیا بنده‌ام نماز سنت دارد بعد اگر داشته باشد می‌فرماید: از نماز سنتش نماز فرضش را تکمیل کنید»؛

یعنی چیزهایی را که فراموش کرده است.

بدانکه ثواب واجب هفتاد برابر سنت است.

﴿وَ الصَّلَواتُ الْمَسْنُوناتُ خَمْسٌ﴾ نمازهای سنتی که با جماعت خوانده می‌شوند پنج نماز هستند: ﴿اَلْعِيدانِ وَ الْكُسُوفانِ وَ الْإِسْتِسْقاءُ﴾ دو عید و خورشید و ماه گرفتگی و طلب باران.

﴿وَ السُّنَنُ التّابِعَةُ لِلْفَرائِضِ سَبْعَ عَشْرَةَ رَكْعَةً﴾ نمازهای سنتی که با جماعت خوانده نمی‌شوند و همراه نمازهای فرض هستند هفده رکعت هستند: ﴿رَكْعَتَا الْفَجْرِ﴾ دو رکعت قبل از نماز صبح با نیت نماز سنت قبل از صبح که سنت است در رکعت اول آن، بعد از فاتحه سوره‌ی کافرون و در رکعت دوم بعد از فاتحه سوره‌ی اخلاص خوانده شود؛

«عَنْ عائِشَةَ - رضي الله عنها- : قالَ النَّبِيُّ ﷺ: رَكْعَتَا الْفَجْرِ خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيا وَ ما فِيها» مسلم روایت کرده است:

«دو رکعت قبل از نماز صبح از دنیا و هر آنچه که در آن است بهتر است.»

﴿وَ أَرْبَعٌ قَبْلَ الظُّهْرِ، وَ رَكْعَتانِ بَعْدَها﴾ چهار رکعت قبل از ظهر و دو رکعت بعد از

وَ أَرْبَعٌ قَبْلَ الْعَصْرِ، وَ رَكْعَتانِ بَعْدَ الْمَغْرِبِ، وَ ثَلاثٌ بَعْدَ الْعِشاءِ يُوتِرُ بِواحِدَةٍ مِنْهُنَّ،

آن؛

«عَنْ أُمِّحَبِيبَةَ - رضي الله عنها- : قالَ النَّبِيُّ ﷺ: مَنْ حافَظَ عَلىٰ أَرْبَعٍ قَبْلَ الظُّهْرِ وَ أَرْبَعٍ بَعْدَها حَرَّمَهُ اللّٰهُ تَعالىٰ عَلَى النّارِ» اصحاب سنن روایت کرده‌اند:

«کسی که بر چهار رکعت قبل از ظهر و چهار رکعت بعد از آن محافظت داشته باشد خداوند او را از آتش جهنم باز می‌دارد.»

و این دو نماز با نیت سنت قبل از ظهر و بعد از آن اقامه می‌شوند.

(نکته) قبل از جمعه دو یا چهار رکعت و بعد از آن، چهار رکعت سنت هستند (با نیت سنت قبل و بعد از جمعه)

﴿وَ أَرْبَعٌ قَبْلَ الْعَصْرِ﴾ چهار رکعت قبل از عصر، با نیت سنت قبل از عصر؛

«عَنِ ابْنِ‌عُمَرَ - رضي الله عنهما- : قالَ النَّبِيُّ ﷺ: رَحِمَ اللّٰهُ امْرَءً صَلّىٰ قَبْلَ الْعَصْرِ أَرْبَعاً» ترمذی روایت کرده‌است:

«خدا به انسانی رحم بکند که قبل از عصر چهار رکعت می‌خواند»

و دو رکعت هم سنت است؛

«عَنْ عَلِيٍّ ؓ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كانَ يُصَلِّي قَبْلَ الْعَصْرِ رَكْعَتَيْنِ» ابوداود روابت کرده است:

«پیامبرﷺ قبل از عصر دو رکعت می‌خواند.»

﴿وَ رَكْعَتانِ بَعْدَ الْمَغْرِبِ﴾ دو رکعت بعد از مغرب با نیت سنت بعد از مغرب.

﴿وَ ثَلاثٌ بَعْدَ الْعِشاءِ﴾ سه رکعت بعد از عشاء ﴿يُوتِرُ بِواحِدَةٍ مِنهُنَّ﴾ که‌یک رکعت از آن‌ها جداگانه خوانده می‌شود، همانگونه که آن را توضیح خواهیم داد. و دو رکعت قبل از این رکعت، با نیت سنت بعد از عشا خوانده می‌شود. و از این هفده رکعت ده رکعت،سنت مؤکَّد هستند؛ یعنی پیامبر همیشه آن‌ها را ادا کرده است؛

«عَنِ ابْنِ‌عُمَرَ - رضي الله عنهما- قال: حَفِظْتُ مِنْ رَسُولِ‌اللّٰهِ ﷺ عَشْرَ رَكَعاتٍ:

....

رَكْعَتَيْنِ قَبْلَ الظُّهْرِ، وَ رَكْعَتَيْنِ بَعْدَها، وَ رَكْعَتَيْنِ بَعْدَ الْمَغْرِبِ فِي بَيْتِهِ، وَ رَكْعَتَيْنِ بَعْدَ الْعِشاءِ فِي بَيْتِهِ،وَ رَكْعَتَيْنِ قَبْلَ صَلاةِ الصُّبْحِ» شیخان روایت کرده‌اند:

«ابن‌عمر فرمود از پیامبر ﷺ ده رکعت سنت را حفظ کرده‌ام که پیامبر همیشه آن‌ها را می‌خواند دو رکعت قبل از ظهر، دو رکعت بعد از آن، دو رکعت بعد از مغرب که آن‌ها را در خانه می‌خواند، دو رکعت بعد از عشاء که آن‌ها را در خانه اقامه می‌کرد و دو رکعت قبل از صبح.»

نماز وتر

وتر نمازی است که به تنهایی خوانده می‌شود حد اقلش یک و حد اکثرش یازده رکعت است و حدأقل وتر کامل سه رکعت می‌باشد که با نیت نماز وتر خوانده می‌شود که در رکعت اول بعد از فاتحه سوره‌ی أعلی و در رکعت دوم بعد از فاتحه سوره‌ی کافرون خوانده می‌شود. و سنت است بعد از تشهد سلام داده و رکعت سوم به تنهایی خوانده شود که بعد از فاتحه‌ی آن، سوره‌ی اخلاص، فلق و ناس تلاوت شوند و بعد از فاتحه سلام داده شود؛

«عَنْ خارِجَةَ ﷺ: قالَ النَّبِيُّ ﷺ: إنَّ اللّٰهِ أَمَدَّكُمْ بِصَلاةٍ هِيَ خَيْرٌ لَكُمْ مِنْ حُمْرِ النَّعَمِ وَ هِيَ الْوَتْرُ فِي ما بَيْنَ الْعِشاءِ إِلَى طُلُوعِ الْفَجْرِ» حاکم روایت کرده‌است:

«خداوند نماز دیگری را به شما داده است که برایتان از شتر سرخ ارزشمندتر است که عبارت از نماز وتر است و در بین نماز عشاء و طلوع فجر خوانده می‌شود.»

(خاتمه) قبل از نماز مغرب و نماز عشا دو رکعت سنت وجود دارد؛

«عَنْ عبدِاللّٰهِ بْنِ مُغَفَّلٍ ﷺ: قالَ النَّبِيُّ ﷺ: بَيْنَ كُلِّ أَذانَيْنِ صَلاةٌ» شیخان روایت کرده‌اند:

«در بین هر اذان و اقامتی نماز سنتی وجود دارد.»

وَ ثَلاثُ نَوافِلَ مُؤَكَّداتٌ: صَلاةُ اللَّيْلِ، وَ صَلاةُ الضُّحىٰ،

نماز شب و چاشت

﴿وَ ثَلاثُ نَوافِلَ مُؤَكَّداتٌ﴾ سه نماز سنت هستند که سنت مؤکد می‌باشند؛ یعنی پیامبر همیشه آن‌ها را انجام داده است: ﴿صَلاةُ اللَّيْلِ﴾ نماز شب با نیت سنت شب؛ پیامبر ﷺ فرموده است:

«أَفْضَلُ الصَّلاةِ بَعْدَ الْفَرِيضَةِ صَلاةُ اللَّيْلِ» مسلم روایت کرده است:

«بزرگترین نماز بعد از نماز فرض، نماز شب است.»

اگر این نماز قبل از خوابیدن انجام شود نماز شب و اگر بعد از خوابیدن خوانده شود نماز تهجد نامیده می‌شود که دومی از اولی مهمتر است. حد اقل نمازی که در شب خوانده می‌شود دو رکعت و حد اکثر آن تعیین نشده است.

برای کسی که در شب نماز سنت می‌خواند سنت است نماز وتر را بعد از تمام نمازها بخواند؛ زیرا پیغمبر ﷺ اینگونه فرموده است و نیز فرموده است:

«مَنْ خافَ أَلَّا يَقُومَ آخِرَ اللَّيْلِ فَلْيُوتِرْ أَوَّلَهُ، وَ مَنْ طَمَعَ أَنْ يَقُومَ آخِرَهُ فَلْيُوتِرْ آخِرَ اللَّيْلِ، فَإِنَّ صَلاةَ آخِرِ اللَّيْلِ مَشْهُودَةٌ، وَ ذٰلِكَ أَفْضَلُ» مسلم روایت کرده‌است:

«اگر کسی بترسد که در آخر شب بیدار نشود در اول شب (قبل از خوابیدن)، نماز وتر بخواند و اگر کسی امید داشته باشد که در آخر شب بلند می‌شود در آخر شب نماز وتر بخواند؛ زیرا ثواب نماز شب و نماز تهجد به او می‌رسد و اینگونه بهتر است.»

﴿وَ صَلاةُ الضُّحىٰ﴾ دوم، نماز چاشت است که حدأقل آن دو رکعت و حدأکثرش هشت رکعت و حدأقل کمال آن چهار رکعت می‌باشد. و وقت آن از هنگامی که خورشید به اندازه‌ی نیزه‌ای بلند می‌شود شروع خواهد شد و تا حین نماز ظهر ادامه خواهد داشت؛

«عَنْ نَعِيمِ بْنِ هَمّارٍ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: قالَ اللّٰهُ تَعالىٰ: يَا ابْنَ آدَمَ لا تُعْجِزْنِي مِنْ أَرْبَعِ رَكَعاتٍ فِي أَوَّلِ نَهارِكَ أَكْفِكَ آخِرَهُ» احمد و ترمذی روایت کرده‌اند:

«خداوند متعال فرمود: ای انسان از خواندن چهار رکعت در اول روز ناتوان نباش که اگر خواندی از بلاهای آخرِ روز تو را محفوظ خواهم کرد.»

و این نماز با نیت سنت چاشت خوانده می‌شود.

نماز تراویح

﴿وَ صَلاةُ التَّراوِيحِ﴾ سوم، نماز تراویح است که در شب‌های ماه رمضان بعد از عشا خوانده می‌شود و زمانش تا حین طلوع فجر ادامه خواهد داشت؛

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ : قالَ النَّبِيُّ ﷺ: مَنْ قامَ رَمَضانَ إيماناً وَ احْتِساباً غُفِرَ لَهُ ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ» شیخان روایت کرده‌اند:

«کسی که با ایمان و اعتماد، در شب‌های ماه رمضان عبادت بکند خداوند گناهان انجام‌شده‌ی او را عفو خواهد کرد.»

تراویح، در هر چهار مذهب بیست رکعت است؛

«عَنْ يَزِيدَ بْنِ رَوْمانَ ﷺ: كانَ النّاسُ فِي زَمَنِ عُمَرَ بْنِ الْخَطّابِ يَقُومُونَ فِي رَمَضانَ بِثَلاثٍ وَ عِشْرِينَ رَكْعَةً» امام مالک روایت کرده است:

«در زمان حضرت عمر، مسلمانان در شب‌های رمضان بیست و سه رکعت می‌خواندند»؛

یعنی با سه رکعت وتر. و یاران پیامبر ﷺ به این کار عمر رضایت داشتند. و هشت رکعت تراویح هم درست است و حدیث اثبات‌کننده‌ی آن قوی است؛

«عَنْ جابِرٍ ﷺ: صَلّىٰ بِنا رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ فِي رَمَضانَ ثَمانِ رَكَعاتٍ ثُمَّ أَوْتَرَ» ابن‌خزیمه و ابن‌حبان در صحیح خود روایت کرده‌اند:

«جابر فرمود: پیامبر ﷺ در شب‌های رمضان با امامت برای ما هشت رکعت نماز می‌خواند و سپس نماز وتر را اقامه می‌کرد.»

و روایت بخاری و مسلم از حضرت عائشه به این حدیث نزدیک است.

....

واجب است در هر دو رکعت سلام داده شود و با نیت تراویح خوانده شوند. و خواندن تراویح با جماعت سنت است.

(نکته) اگر سنت‌های مذکور فوت شدند یعنی در وقت خود خوانده نشدند قضای آن‌ها سنت خواهد بود؛ زیرا پیامبر ﷺ فرموده است:

«مَنْ نامَ عَنِ الْوِتْرِ أَوْ نَسِيَهُ فَلْيُصَلِّ إذا ذَكَرَ وَ إذَا اسْتَيْقَظَ» ترمذی روایت کرده است:

«هر کسی قبل از نماز وتر بخوابد یا آن را فراموش کند هرگاه به‌یادش آمد یا بیدار شد آن را بخواند.»

و تأخیر نمازهای قبل از نماز فرض به بعد از آن جایز است؛

«كانَ النَّبِيّ ﷺ إذا فاتَتْهُ الْأَرْبَعُ قَبْلَ الظُّهْرِ صَلَّاهُنَّ بَعْدَ الرَّكْعَتَيْنِ بَعْدَ الظُّهْرِ» ترمذی روایت کرده است:

«هرگاه پیامبر نمی‌توانست چهار رکعت قبل از ظهر را بخواند بعد از دو رکعت بعد از ظهر آن‌ها را می‌خواند.»

(خاتمه) «قالَ النَّبِيُّ ﷺ: صَلاةُ اللَّيْلِ وَ النَّهارِ مَثْنىٰ مَثْنىٰ» ابوداود روایت کرده است:

«نمازهای سنت شب و روز دو رکعت دو رکعت است»؛ یعنی بعد از هر دو رکعت تشهد خوانده و سلام داده می‌شود.

فصلٌ، وَ شَرائِطُ الصَّلاةِ قَبْلَ الدُّخُولِ فِيها خَمْسَةُ أَشْياءَ: طَهارَةُ الْأَعْضاءِ مِنَ الْحَدَثِ وَ النَّجَسِ،

﴿فَصْلٌ﴾ شرائط صحت نماز

﴿وَ شَرائِطُ الصَّلاةِ قَبْلَ الدُّخُولِ فِيها خَمْسَةُ أَشْياءَ﴾ شرائط نماز قبل از واردشدن در آن، پنج چیز است: اول، ﴿طَهارَةُ الْأَعْضاءِ مِنَ الْحَدَثِ﴾ پاکی اعضا از بی‌وضویی و جنابت است؛

«عَنِ ابْنِ عُمَرَ - رضي الله عنهما- : قالَ النَّبِيُّ ﷺ: لا يَقْبَلُ اللّٰهُ صَلاةً بِغَيْرِ طُهُورٍ» اصحاب سنن روایت کرده‌اند:

«خداوند هیچ نمازی را با بی‌وضویی و جنابت قبول نمی‌کند»؛

پس اگر کسی با بی‌وضویی یا جنابت نماز خواند یا در اثنای نماز بی‌وضو شد، باید نمازش را دوباره بخواند؛

«عَنْ عَلِيِّ بْنِ طَلْقٍ ﷺقالَ النَّبِيُّ ﷺ: إذا فَسا أَحَدُكُمْ فِي الصَّلاةِ فَلْيَنْصَرِفْ وَ لْيَتَوَضَّأْ وَ لْيُعِدِ الصَّلاةَ» اصحاب سنن روایت کرده‌اند:

«هرگاه در اثنای نماز از یکی از شما باد خارج شد باید برگردد و وضو بگیرد و نمازش را دوباره از سر بگیرد.»

﴿وَ النَّجَسِ﴾ و نیز باید اعضا و لباسش از هر چیز کثیفی پاک باشد؛ پیامبر ﷺ به زنی فرمود:

«إذا أَقْبَلَتِ الْحَيْضَةُ فَدَعِي الصَّلاةَ، وَ إذا أَدْبَرَتْ فَاغْسِلِي عَنْكِ الدَّمَ وَ صَلِّي» شیخان روایت کرده‌اند:

«هرگاه خون حیضت آمد نماز را ترک کن و وقتی که به پایان رسید خونی را که به لباس و بدنت رسیده است بشوی و نماز بخوان»؛

بنابراین اگر در اثنای نماز لباس یا بدنش کثیف شد نمازش را قطع کرده و دوباره آن را از ابتدا می‌خواند. و اگر قبل از نماز، چیز کثیفی بر بدن یا لباسش بود و این موضوع را فراموش کرد و با آن چیز کثیف نماز خواند در این صورت هم باید

وَ سَتْرُ الْعَوْرَةِ بِلِباسٍ طاهِرٍ، وَ الْوُقُوفُ عَلىٰ مَكانَ طاهِرٍ،

نمازش را دوباره بخواند.

دوم، ﴿وَ سَتْرُ الْعَوْرَةِ بِلِباسٍ طاهِرٍ﴾ پوشاندن عورت با لباس پاک است. و لازم است این لباسِ پوشاننده آن قدر ضخیم باشد که رنگ پوست در زیر آن معلوم نباشد.

بدانکه عورت زن عبارت از غیر صورت و دستانش است؛

« عَنْ أُمِّسَلَمَةَ - رضي الله عنها- **أَنَّها سَأَلَتِ النَّبِيَّ: أَتُصَلِّي الْمَرْأَةُ فِي دِرْعٍ وَ خِمارٍ؟ قال : إذا كانَ الدِّرْعُ سابِغاً يُغَطِّي ظُهُورَ قَدَمَيْها»** ابوداود روایت کرده است و حاکم بر شرط بخاری، آن را صحیح دانسته است:

«آیا درست است زن در سرپوشی که سر و گردن او را بپوشاند و در پیراهنی نماز بخواند؟ پیامبر ﷺ فرمود: آری، به شرطی که پیراهن به حدی دراز باشد که پشت پاهایش را بپوشاند»؛

بنابراین نباید هیچ عضوی از اعضای زن حتی جلوی پاها و موهای سرش آشکار باشد؛ زیرا اگر چنان باشد نمازش صحیح نخواهد بود. و عورت مرد عبارت از فاصله‌ی میان زانوها و نافش است؛

«عَنْ جابِرٍ رضی الله عنه **قالَ النَّبِيُّ ﷺ: إذا كانَ الثَّوْبُ واسِعاً فَخالِفْ بَيْنَ طَرَفَيْهِ وَ إنْ كانَ ضَيِّقاً فَاتَّزِرْ بِهِ»** شیخان روایت کرده‌اند:

«پیغمبر ﷺ فرمود: اگر لباست پهن بود آن را به دور خودت بپیچ و اگر کوچک بود مانند حوله قسمت پایینی بدنت را با آن بپوشان.»

و بدیهی است که منظور از قسمت پایینی بدن فاصله‌ی میان ناف و زانو است.

سوم، ﴿وَ الْوُقُوفُ عَلىٰ مَكانَ طاهِرٍ﴾ ایستادن بر مکان پاک است؛

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: **بالَ أَعْرابِيٌّ فِي الْمَسْجِدِ... فَقالَ النَّبِيُّ ﷺ: دَعُوهُ وَ هَرِيقُوا عَلىٰ بَوْلِهِ سَجْلاً مِنْ ماءٍ»** شیخان روایت کرده‌اند:

«مردی بادیه‌نشین در مسجد ادرار کرد ... بعد پیامبر ﷺ فرمود: او را به حال خود

وَ الْعِلْمُ بِدُخُولِ الْوَقْتِ، وَ اسْتِقْبالُ الْقِبْلَةِ. وَ يَجُوزُ تَرْكُ الْقِبْلَةِ فِي حالَتَيْنِ: فِي شِدَّةِ الْخَوْفِ،

واگزارید و بر ادرارش سطل آبی بریزید»؛

زیرا مسجد، محل خواندن نماز است که باید پاک باشد.

چهارم، ﴿وَ الْعِلْمُ بِدُخُولِ الْوَقْتِ﴾ علم به دخول وقت نماز است؛ خداوند متعال فرموده است:

«إِنَّ الصَّلاةَ كانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتاباً مَوْقُوتاً» (نساء/۱۰۳):

«به درستی، نماز بر مؤمنان فریضه‌ی دارای وقت معین است»؛

بنابراین درست نیست قبل از ورود وقت، نماز خوانده شود.

پنجم، ﴿وَ اسْتِقْبالُ الْقِبْلَةِ﴾ روکردن به قبله است؛ خداوند متعال فرموده است:

«فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ» (بقره/۱۴۴):

«در نماز رو به مسجد الحرام کن»

منظور خانه‌ی خدا در مکه‌ی مکرمه است.

رو نکردن به قبله و نمازِ داخل ماشین

﴿وَ يَجُوزُ تَرْكُ الْقِبْلَةِ فِي حالَتَيْنِ﴾ در دو حالت، ترک روکردن به قبله جایز است: اول، ﴿فِي شِدَّةِ الْخَوْفِ﴾ در حین شدت ترس؛ فرقی نیست ترس از دشمن باشد یا چیز دیگر؛ خداوند متعال می‌فرماید:

«فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجالاً أَوْ رُكْباناً» (بقره/۲۳۹):

« اگر ترسیدید بر پاها یا سواره نماز بگزارید.»

فرقی نیست رو به قبله باشید یا نه؛ بنابراین در این حالت، نمازگزار در راه رفتن و دویدن نماز فرض را به جای می‌آورد. و اگر قادر به انجام‌دادن رکوع و سجده نبود آن‌ها را به صورت اشاره انجام می‌دهد. و اعاده‌ی این نوع نماز، لازم نیست، همانگونه که در بحث نماز خوف، این موضوع را بیشتر توضیح خواهیم داد. إن شاء الله تعالی.

وَ فِي النّافِلَةِ فِي السَّفَرِ عَلَى الرّاحِلَةِ

دوم، ﴿وَ فِي النّافِلَةِ فِي السَّفَرِ عَلَى الرّاحِلَةِ﴾ در نماز سنتی که در سفر و بر مرکب خوانده می‌شود ترک روکردن به قبله جایز است؛ یعنی در صورتی که مرکب راه می‌رود؛ هر چند که ترس از چیزی نباشد. اما خواندن نماز فرض در این حالت بدون بودن خوف جایز نیست؛

«عَنْ جابِرٍ ﷺ : كانَ النَّبِيُّ ﷺ يُصَلِّي عَلىٰ راحِلَتِهِ حَيْثُ تَوَجَّهَتْ بِهِ فَإِذا أَرادَ الْفَرِيضَةَ نَزَلَ فَاسْتَقْبَلَ الْقِبْلَةَ» شیخان روایت کرده‌اند:

«پیامبر ﷺ بر مرکبش رو به جهتی که مرکب حرکت می‌کرد نماز سنت می‌خواند و هرگاه اراده‌ی نماز فرض می‌کرد از مرکب پیاده می‌شد و رو به قبله می‌کرد.»

بدانکه مسافر پیاده و سوار باید در حین شروع نماز (اَللهُ أَكْبَر احرام) رو به قبله باشند و مسافر پیاده در رکوع و سجده رو به قبله کند وآن‌ها را به صورت کامل انجام دهد اما مسافر سوار، آن‌ها را تنها با اشاره انجام می‌دهد و لازم نیست در حین اشاره‌کردن به آن‌ها رو به قبله باشد.

(خاتمه) از حدیث سابق، معلوم شد که صحیح است نماز فرض در هواپیما، کشتی و ماشین انجام شود؛ به شرطی که نمازگزار رو به قبله کرده و رکوع و سجده را به صورت کامل انجام دهد. و اگر از جهت قبله منصرف شد واجب است در اسرع وقت خود را رو به قبله برگرداند. و اگر روکردن به قبله و انجام‌دادن ارکان دیگر ممکن نبود واجب است پیاده شود و نمازش را انجام دهد. و اگر پیاده‌شدنش هم ممکن نبود واجب است به هر کیفیت ممکن نمازش را بخواند و بعداً آن را قضا کند؛

«عَنْ جابِرٍ ﷺ: كانَ النَّبِيُّ ﷺ يُسَبِّحُ عَلَى الرّاحِلَةِ غَيْرَ أَنَّهُ لا يُصَلِّي عَلَيْهَا الْمَكْتُوبَةَ» شیخان روایت کرده‌اند:

«پیامبر ﷺ جز نماز فرض، دیگر نمازها را بر مرکب انجام می‌داد»

و این کار به این علت بود که انجام‌دادن رکوع و سجده بر مرکب ممکن نیست.

فصلٌ، وَ أَرْكانُ الصَّلاةِ ثَمانِيَةَ عَشَرَ رُكْناً: اَلنِّيَّةُ، وَ الْقِيامُ مَعَ الْقُدْرَةِ،

﴿فَصْلٌ﴾ کیفیت و ارکان نماز

﴿وَ أَرْكانُ الصَّلاةِ ثَمانِيَةَ عَشَرَ رُكْناً﴾ ارکان نماز هیجده رکن است (۱) : اول، ﴿اَلنِّيَّةُ﴾ نیت است؛

«عَنْ عُمَرَ ﷺ : قالَ النَّبِيُّ ﷺ: إِنَّمَا الْأَعْمالُ بِالنِّيّاتِ» شیخان روایت کرده‌اند:

«صحت هر عمل شرعی به نیت است.»

لازم است با نیت، هر نمازی را از دیگر نمازها جدا کنیم؛ یعنی فرض را از سنت متمایز کرده و نماز را تعیین کنیم که آیا نماز صبح است یا ظهر و یا ...؛ به عنوان مثال: نمازگزار در دل می‌گوید: نیت دارم نماز فرض ظهر را به جای می‌آورم، یا سنت قبل از ظهر را انجام می‌دهم. و تعیین رکعت‌ها و نسبت دادن آن به خدا فرض نیست؛ یعنی بگوید چهار رکعت ظهر را برای خداوند می‌خوانم؛ البته این دو امر، سنت هستند. و نیز گفتن نیت با زبان قبل از اَللهُ أَكْبَر احرام سنت می‌باشد تا با این عمل به دل کمک بکند.

دوم، ﴿وَ الْقِيامُ مَعَ الْقُدْرَةِ﴾ ایستادن بر پاها در حین خواندن فاتحه است برای نمازگزاری که قادر به ایستادن بر پاهاست و نماز فرض را به جای می‌آورد. و در حین قیام، سنت است پاها به مقدار یک وجب از همدیگر فاصله داشته باشند؛

«عَنْ عِمْرانَ ﷺ: قالَ النَّبِيُّ ﷺ: صَلِّ قائِماً فَإِنْ لَمْ تَسْتَطِعْ فَقاعِداً» بخاری روایت کرده است:

«بر پا نماز بخوان و اگر توانایی نداشتی نشسته نماز بگذار.»

---

(۱) بسیاری از کتاب‌های فقهی ارکان نماز را سیزده رکن دانسته‌اند و دلیل آن این است که در رکوع و اعتدال و سجده و نشستن میان دو سجده، طمأنینه (ساکن‌شدن و آرام گرفتن) رکن محسوب نشده؛ بلکه شرط رکن است. و نیت خروج از نماز نیز رکن به حساب نیامده است. (مترجم)

وَ تَكْبِيرَةُ الْإِحْرامِ، وَ قِراءَةُ الْفاتِحَةِ، وَ بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ آيَةٌ مِنْها، وَ الرُّكُوعُ، وَ الطُّمَأْنِينَةُ فِيهِ، وَ الرَّفْعُ وَ الْاِعْتِدالُ، وَ الطُّمَأْنِينَةُ فِيهِ،

سوم، ﴿وَ تَكْبِيرَةُ الْإِحْرامِ﴾ گفتن اَللّٰهُ أَكْبَر احرام است؛

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قالَ النَّبِيُّ ﷺ: إذا قُمْتَ إِلَى الصَّلاةِ فَكَبِّرْ» شیخان روایت کرده‌اند:

«هرگاه اراده‌ی خواندن نماز کردی اَللّٰهُ أَكْبَر بگو.»

(نکته) لازم است نیت نماز همراه اَللّٰهُ أَكبَرِ احرام باشد؛ ولی جمع زیادی از علما فرموده‌اند: نیت‌کردن قبل از اَللّٰهُ أَكبَر احرام درست است.

چهارم، ﴿وَ قِراءَةُ الْفاتِحَةِ﴾ قراءت فاتحه در هر رکعت است؛

«عَنْ عُبادَةَ بْنِ الصّامِتِ ﷺ قالَ النَّبِيُّ ﷺ: لا صَلاةَ لِمَنْ لَمْ يَقْرَأْ بِأُمِّ الْقُرْءانِ» شیخان روایت کرده‌اند:

«کسی که در نماز فاتحه نخواند نمازش درست نخواهد بود.» ﴿وَ بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ آيَةٌ مِنْها﴾ و بسم الله الرحمن الرحيم، آیتی از فاتحه است؛ بنابراین خواندن آن واجب است؛

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قالَ: بسم اللّٰهِ الرّحمٰن الرّحيم إِحْدىٰ آياتِها» دار قطنی روایت کرده است:

«بسم الله الرحمن الرحيم آیه‌ای از فاتحه است.»

پنجم و ششم، ﴿وَ الرُّكُوعُ وَ الطُّمَأْنِينَةُ فِيهِ﴾ رکوع و ساکن‌شدن در آن است. و رکوع آن است که پشت و گردن نمازگزار مسطح شود و با هر دو دستش زانوهایش را بگیرد و انگشتان دستش رو به قبله باشد. (۱)

هفتم و هشتم ﴿وَ الرَّفْعُ وَ الْاِعْتِدالُ وَ الطُّمَأْنِينَةُ فِيهِ﴾ بلندشدن از رکوع و اعتدال و

---

(۱) این سه چیز سنت هستند و حد واجب رکوع آن است که نماز گزار به حدی خم شود که کف دستانش به زانوهایش برسد همانگونه که در کتاب‌های دیگر فقهی بیان شده است. (مترجم)

وَ السُّجُودُ، وَ الطُّمَأْنِينَةُ فِيهِ،

ساکن‌شدن در آن است. و اعتدال آن است که دنده‌های سینه بر هم قرار گیرند و شخص، راست بایستد؛

«عَنْ أَبِي‌هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: قالَ النَّبِيُّ ﷺ: ثُمَّ ارْكَعْ حَتّىٰ تَطْمَئِنَّ راكِعاً، ثُمَّ ارْفَعْ حَتّىٰ تَعْتَدِلَ قائِماً» شیخان روایت کرده‌اند:

«بعد از خواندن فاتحه رکوع کن و در آن ساکن شو و سپس بلند شو تا جایی که در حالت قیام راست می‌شوی.»

نهم، ﴿وَ السُّجُودُ﴾ دوبار سجده‌کردن در هر رکعت است؛ به شیوه‌ای که پیامبر ﷺ بیان فرموده است:

«أُمِرْتُ أَنْ أَسْجُدَ عَلىٰ سَبْعَةِ أَعْظُمٍ: عَلَى الْجَبْهَةِ وَ أَشارَ بِيَدِهِ إِلىٰ أَنْفِهِ، وَ الْيَدَيْنِ، وَ الرُّكْبَتَيْنِ، وَ أَطْرافِ الْقَدَمَيْنِ» شیخان روایت کرده‌اند:

«به من امر شده است که در سجده هفت استخوان را بر زمین بنهم: پیشانی و با دستش به بینی‌اش اشاره کرد، دو دست، دو زانو و انگشتان پاها.» (۱)

لازم است سجده بر چیزی انجام شود که با بلندشدن نمازگزار آن چیز بلند نشود و باید پشت نمازگزار کمی از محل سجده‌اش بلندتر باشد؛ پس اگر پارچه‌ای یا عمامه‌اش بر پیشانی‌اش بود سجداش درست نخواهد بود.

دهم، ﴿وَ الطُّمَأْنِينَةُ فِيهِ﴾ ساکن‌شدن در سجده است؛ یعنی باید وزن سر بر محل سجده نهاده شود [و در بین پایین‌رفتن و بلندشدن فاصله‌ی زمانی کوتاهی باشد و اعضا از حرکت بیفتند]؛ پیغمبر ﷺ فرموده است:

«ثُمَّ اسْجُدْ حَتّىٰ تَطْمَئِنَّ ساجِداً» شیخان روایت کرده‌اند:

«بعد به سجده برو و در آن ساکن شو.»

---

(۱) لازم است قسمت زیرین پنجه‌ها بر زمین نهاده شود. (مترجم)

وَ الْجُلُوسُ بَيْنَ السَّجْدَتَيْنِ، وَ الطُّمَأْنِينَةُ فِيهِ، وَ الْجُلُوسُ الْأَخِيرُ، وَ التَّشَهُّدُ فِيهِ، وَ الصَّلاةُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ فِيهِ،

یازدهم و دوازدهم، ﴿وَ الْجُلُوسُ بَيْنَ السَّجْدَتَيْنِ، وَ الطُّمَأْنِينَةُ فِيهِ﴾ نشستن در بین دو سجده و ساکن‌شدن در آن است؛ یعنی لازم است پشتش به تمامی راست شود. و سنت است دستانش را بر دو رانش نهاده و سر انگشتانش را در نزدیکی دو زانویش قرار دهد؛ پیغمبر ﷺ فرموده است:

«ثُمَّ ارْفَعْ حَتّىٰ تَطْمَئِنَّ جالِساً» شیخان روایت کرده‌اند:

«بعد بلند شو تا در حین نشستن اعضایت از حرکت می‌افتند.»

سیزدهم و چهاردهم ﴿وَ الْجُلُوسُ الْأَخِيرُ، وَ التَّشَهُّدُ فِيهِ﴾ نشستن آخر و خواندن تشهد درآن است. و نص تشهدی که ابن عباس –رضی الله عنهما– از پیامبر ﷺ روایت کرده است: این است:

«اَلتَّحِيّاتُ الْمُبارَكاتُ الصَّلَواتُ الطَّيِّباتُ لِلهِ، اَلسَّلامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَ رَحْمَةُ اللّٰهِ وَ بَرَكاتُهُ، اَلسَّلامُ عَلَيْنا وَ عَلىٰ عِبادِ اللّٰهِ الصّالِحِينَ، أَشْهَدُ أَنْ لا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ، وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللّٰهِ» مسلم روایت کرده است.

پانزدهم، ﴿وَ الصَّلاةُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ فِيهِ﴾ فرستادن صلوات بر پیامبر ﷺ در تشهد آخر است. و حدأقل صلوات این است:

«اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلىٰ مُحَمَّدٍ» ولی بعد از خواندن تشهد سنت است قبل از سلام این صلوات خوانده شود:

« اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَ عَلىٰ آلِ مُحَمَّدٍ، كَما صَلَّيْتَ عَلىٰ إِبْراهِيمَ، وَ بارِكْ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَ عَلىٰ آلِ مُحَمَّدٍ، كَما بارَكْتَ عَلىٰ إِبْراهِيمَ فِي الْعالَمِينَ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ» مسلم از ابومسعود روایت کرده است.

و خواندن این دعا هم بعد از این صلوات سنت می‌باشد:

«اَللّٰهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذابِ جَهَنَّمَ، وَ مِنْ عَذابِ الْقَبْرِ، وَ مِنْ فِتْنَةِ الْمَحْيا وَ

وَ التَّسْلِمَيةُ الْأُولـىٰ، وَ نِيَّةُ الْخُرُوجِ مِنَ الصَّلاة، وَ تَرْتِيبُ الْأَرْكانِ عَلىٰ ما ذَكَرْناهُ،

الْمَماتِ، وَ مِنَ فِتْنَةِ الْمَسِيحِ الدَّجّالِ» شیخان روایت کرده‌اند.

شانزدهم، ﴿وَ التَّسْلِمَيةُ الْأُولىٰ﴾ سلام‌دادن اول است؛ زیرا پیامبر ﷺ فرموده است:

«تَحْرِيمُهَا التَّكْبِيرُ وَ تَحْلِيلُهَا السَّلامُ» اصحاب سنن روایت کرده‌اند:

«نماز با اَللّهُ أكْبَر شروع می‌شود و با سلام پایان می‌یابد.»

و حدأقل سلام، «السلام علیکم» و حد أکمل آن «السلام علیکم و رحمة الله» می‌باشد.

هفدهم، ﴿وَ نِيَّةُ الْخُرُوجِ مِنَ الصَّلاةِ﴾ نیت خارج‌شدن از نماز است؛ ولی بنا بر فتوای اصح، این نیت، رکن نیست

هجدهم، ﴿وَ تَرْتِيبُ الْأَرْكانِ عَلىٰ ما ذَكَرْناهُ﴾ ترتیب ارکان به طریق مذکور است. این ترتیب از پیامبرﷺ گرفته شده و فرموده است:

«صَلُّوا كَما رَأَيْتُمُونِي أُصَلِّي» بخاری روایت کرده است:

«همانند من نماز بخوانید»؛

پس اگر شخصی بر خلاف ترتیب مذکور نماز خواند مثلاً قبل از رکوع، عمداً به سجده رفت نمازش باطل می‌شود و باید دوباره آن را بخواند؛ ولی اگر این کارش از روی عمد نبود یعنی از روی سهو، قبل از رکوع سجده کرد یا قبل از خواندن فاتحه تشهد خواند، نمازش باطل نمی‌شود؛ بلکه هر آنچه را که بعد از رکن متروک انجام داده لغو است و باید به آن رکن برگردد. و اگر از اشتباه صورت گرفته آگاه نشد تا در رکعت بعدی به همان رکن ترک‌شده رسید نمازش را ادامه می‌دهد واین رکنی که در این رکعت انجام داده است به جای رکن متروک محسوب می‌شود و آنچه را که سهواً انجام داده بود دوباره انجام می‌دهد[پس در این صورت اگر نمازش چهار رکعتی باشد پنج رکعت را انجام می‌دهد که در یکی از رکعت‌ها یک رکن ترک شده است] و سنت است قبل از سلام سجده‌ی سهو بکند.

وَ سُنَنُها قَبْلَ الدُّخُولِ فِيها شَيْئانِ: اَلْأَذانُ، وَ الْإقامَـةُ.

اذان و اقامت

﴿وَ سُنَنُها قَبْلَ الدُّخُولِ فِيها شَيْئانِ﴾ سنت‌های نماز قبل از ورود به آن دو چیز است: اول، ﴿اَلْأَذانُ﴾ اذان است برای هر پنج نماز فرض. فرقی نیست نمازگزار به تنهایی نماز بخواند یا با جماعت؛ در خلوت باشد یا آبادانی؛ به شرطی که زمان نماز فرا رسیده باشد؛ پیامبر ﷺ فرموده است:

«إذا حَضَرَتِ الصَّلاةُ فَلْيُؤَذِّنْ لَكُمْ أَحَدُكُمْ» شیخان روایت کرده‌اند:

«هرگاه وقت نماز فرا رسید یکی از شما برایتان اذان بگوید.»

با استناد به این حدیث، چند نفر از علما فرموده‌اند: اذان فرض کفایه است؛ یعنی باید در هر روستا و محله‌ای اذان گفته شود و گر نه تمام ساکنان آنجا گناهکار خواهند شد. و لازم است مؤذن، مذکر، مسلمانان، رو به قبله و ایستاده بر پاها باشد. و این، نص اذان است که از پیامبر ﷺ به ما رسیده است:

«اَللّٰهُ أَكْبَرُ، اَللّٰهُ أَكْبَرُ، اَللّٰهُ أَكْبَرُ، اَللّٰهُ أَكْبَرُ، أَشْهَدُ أَنْ لا إلٰهَ إلَّا اللّٰهُ، أَشْهَدُ أَنْ لا إلٰهَ إلَّا اللّٰهُ، أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُاللّٰهِ، أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُاللّٰهِ، حَيَّ عَلَى الصَّلاةِ، حَيَّ عَلَى الصَّلاةِ، حَيَّ عَلَى الْفَلاحِ، حَيَّ عَلَى الْفَلاحِ، اللّٰهِ أكبر اَللّٰهُ أَكْبَرُ، لا إلٰهَ إلَّا اللّٰهُ» و اگر اذان، برای نماز صبح بود بعد از حیَّ علی الفلاح گفته می‌شود:

«اَلصَّلاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ، اَلصَّلاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ» اصحاب سنن این حدیث را از أبی‌محذوره روایت کرده‌اند.

سنت دوم، ﴿وَ الْإقامَةُ﴾ اقامه گفتن برای هر پنج نماز فرض است. فرقی نیست نمازگزار به تنهایی نماز بخواند یا با جماعت که قبل از نماز بر پاها می‌ایستد و این کلمات را می‌گوید:

«اَللّٰهُ أَكْبَرُ اَللّٰهُ أَكْبَرُ، أَشْهَدُ أَنْ لا إلٰهَ إلَّا اللّٰهُ ، أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُاللّٰهِ، حَيَّ عَلَى الصَّلاةِ حَيَّ عَلَى الْفَلاحِ، اَللّٰهُ أَكْبَرُ اَللّٰهُ أَكْبَرُ، لا إلٰهَ إلَّا اللّٰهُ» اصحاب سنن از

....

عبدالله بن زید انصاری روایت کرده‌اند.

جواب دادن اذان

برای کسی که صدای اذان و اقامت را می‌شنود سنت است کلمات مؤذن را تکرار کند جز در «حی علی الصلاة» و «حی علی الفلاح» که در آن موقع می گوید «لا حول و لاقوة إلا بالله.» مسلم این حدیث را روایت کرده است. همچنین برای مؤذن و کسی که صدای اذان و اقامت را می‌شنود سنت است بعد از اذان و اقامت بر پیامبر ﷺ صلوات بفرستند؛ پیغمبر ﷺ فرموده است:

«إذا سَمِعْتُمُ النِّداءَ فقُولُوا مِثْلَ ما يَقُولُ الْمُؤَذِّنُ، ثُمَّ صَلُّوا عَلَيَّ فَإِنَّهُ مَنْ صَلّىٰ عَلَيَّ صَلاةً صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ بِها عَشْراً» مسلم و اصحاب سنن روایت کرده‌اند:

«هرگاه صدای اذان و اقامه را شنیدید کلماتی را که مؤذن و اقامه‌گو می گویند بگویید؛ بعد بر من صلوات بفرستید؛ زیرا کسی که بر من صلوات بفرستد خداوند در پاداش آن بر او ده صلوات می‌فرستد.»

و سنت است بعد از اقامه این دعا را بخوانند:

«اللّٰهُمَّ رَبَّ هٰذِهِ الدَّعْوَةِ التّامَّةِ وَ الصَّلاةِ الْقائِمَةِ آتِ مُحَمَّداً الْوَسِيلَةَ وَ الْفَضِيلَةَ، وَ ابْعَثْهُ مَقاماً مَحْمُوداً الَّذِي وَعَدْتَهُ» بخاری روایت کرده است.

«وَ عَنْ أَبِي‌هُرَيْرَةَ ﷺ أَنَّهُ إذا كانَ سَمِعَ الْمُؤَذِّنَ يُقِيمُ الصَّلاةَ يَقُولُ: اَللّٰهُمَّ رَبَّ هٰذِهِ الدَّعْوَةِ التّامَّةِ وَ الصَّلاةِ الْقائِمَةِ صَلِّ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَ آتِ سُؤْلَهُ يَوْمَ الْقِيامَةِ» ابن‌سنی روایت کرده است:

«هنگامی که مؤذن اقامت می کرد و ابوهریره آن را می‌شنید با کلمات سابق «اَللّٰهُمَّ ربّ...» بر پیامبر ﷺ صلوات می‌فرستاد.»

سنت است نمازگزار بعد از اتمام اقامه برای نماز برخیزد.

قنوت و سنت‌های داخل نماز

وَ بَعْدَ الدُّخُولِ فِيها شَيْئانِ: اَلتَّشَهُّدُ الْأَوَّلُ، وَ الْقُنُوتُ في الصُّبْحِ، وَ في الْوَتْرِ في النِّصْفِ الثّاني مِنْ شَهْرِ رَمَضانَ،

﴿وَ بَعْدَ الدُّخُولِ فِيها شَيْئانِ﴾ و سنت‌هایی که بخشی از نماز و در نماز هستند[سنت‌های مؤکد] دو چیز می‌باشند: ﴿اَلتَّشَهُّدُ الْأَوَّلُ﴾ اول، تشهد اول است که تا «اَللّهُمَّ صلِّ علی محمد» خوانده می‌شود؛

«عَنْ عبدِاللّٰهِ بْنِ بُجَيْنَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ‌اللّٰهِ ﷺ قامَ مِنَ اثْنَيْنِ مِنَ الظُّهْرِ لَمْ يَجْلِسْ بَيْنَهُما فَلَمّا قَضىٰ صَلاتَهُ سَجَدَ سَجْدَتَيْنِ ثُمَّ سَلَّمَ» شیخان روایت کرده‌اند:

«پیامبر ﷺ بعد از رکعت دوم نماز ظهر قبل از خواندن تشهد اول برخاست و هنگامی که به پایان نماز رسید قبل از سلام دو سجده‌ی سهو را انجام داد.»

دوم، ﴿وَ الْقُنُوتُ﴾ خواندن قنوت در سه جاست: اول، ﴿في الصُّبْحِ﴾ در نماز صبح بعد از اعتدال رکعت دوم؛

«عَنْ أَنَسٍ ﷺ: ما زالَ رَسُولُ‌اللّٰهِ ﷺ يَقْنُتُ فِي صَلاةِ الصُّبْحِ حَتّىٰ فارَقَ الدُّنْيا» حاکم و دارقطنی روایت کرده‌اند:

«پیامبر ﷺ تا حین فوت همیشه در نماز صبح قنوت می‌خواند.»

دوم، در حین نزول بلا بر مسلمانان سنت است در هر پنج نماز فرض شبانه روز بعد از اعتدال رکعت آخر قنوت خوانده شود؛

«عَنْ أَنَسٍ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ‌اللّٰهِ ﷺ كانَ لا يَقْنُتُ إِلّا إِذا دَعا لِقَوْمٍ أَوْ دَعا عَلىٰ قَوْمٍ» ابن‌خزیمه آن را صحیح دانسته است:

«پیامبر ﷺ در نمازهای فرض قنوت نمی‌خواند مگر این که برای قومی یا بر قومی دعا کند.»؛

یعنی تنها در این صورت قنوت می‌خواند.

سوم، ﴿وَ في الْوَتْرِ فِي النِّصْفِ الثّاني مِنْ شَهْرِ رَمَضانَ﴾ در نماز وتر در نصف دوم از ماه رمضان.

وَ هَيئاتُها خَمسَ‌عَشْرَةَ خَصْلَةً: رَفْعُ الْيَدَيْنِ عِنْدَ تَكْبِيرَةِ الْإِحْرامِ وَ عِنْدَ الرُّكُوعِ وَ الرَّفْعِ مِنْهُ؛

(نکته) بعضی از علما فرموده‌اند: خواندن قنوت در نماز وتر در تمام سال سنت است.

بهترین کلمات قنوت این‌ها هستند:

«عَنِ الْحَسَنِ ﷺ قالَ: عَلَّمَنِي النَّبِيُّ ﷺ كَلِماتٍ أَقُولُهُنَّ فِي قُنُوتِ الْوِتْرِ» حضرت حسن فرمود پیامبر ﷺ کلماتی را به من آموخت که در قنوت وتر بخوانم که این هاست:

«اَللّٰهُمَّ اهْدِني فِي مَنْ هَدَيْتَ، وَ عافِنِي فِي مَنْ عافَيْتَ، وَ تَوَلَّنِي فِي مَنْ تَوَلَّيْتَ، وَ بارِكْ لِي فِي ما أَعْطَيْتَ، وَ قِنِي شَرَّ ما قَضَيْتَ، فَإِنَّكَ تَقْضِي وَ لا يُقْضىٰ عَلَيْكَ، وَ إِنَّهُ لا يَذِلُّ مَنْ والَيْتَ، وَ لا يَعِزُّ مَنْ عادَيْتَ، تَبارَكْتَ رَبَّنا وَ تَعالَيْتَ، وَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَى النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ» بیهقی و ترمذی و نسائی روایت کرده‌اند.

و نیز سنت است قبل از صلوات و بعد از تعالیت بگوید: «فَلَكَ الْحَمْدُ عَلىٰ ما قَضَيْتَ أَسْتَغْفِرُكَ وَ أَتُوبُ إِلَيْكَ.» همچنین سنت است هر دو دست را بلند کرده و اگر امام بود صدایش را بلند کند و ضمیرهای مفرد را جمع کند؛ یعنی بگوید «اِهْدِنا، عافِنا، تَوَلَّنا، بارِكْ لَنا، قِنا.» و اگر مأموم بود بعد از پایان جمله‌های دعا بگوید: آمین. و در بین قنوت صبح و وتر و بلا تفاوتی وجود ندارد. و خواندن هر دعا به جای قنوت و نیز بعد از آن درست است.

﴿وَ هَيئاتُها خَمسَ‌عَشْرَةَ خَصْلَةً﴾ و هیأت‌های نماز [سنت‌های غیر مؤکد] پانزده سنت هستند: اول، ﴿رَفْعُ الْيَدَيْنِ﴾ بلندکردن دو دست به حدی که سر انگشتان به قسمت بالایی گوش برسند و کف دستان در برابر شانه‌ها قرار گیرند ﴿عِنْدَ تَكْبِيرَةِ الْإِحْرامِ وَ عِنْدَ الرُّكُوعِ وَ الرَّفْعِ مِنْهُ﴾ و این عمل در وقت اَللّٰهُ أَكْبَر احرام و رفتن به رکوع و بلندشدن از آن و نیز در بعد از برخاستن از تشهد اول و قبل از شروع کردن فاتحه‌ی رکعت سوم سنت است؛

وَ وَضْعُ الْيَمِينِ عَلَى الشِّمالِ؛ وَ التَّوَجُّهُ؛ وَ الْاِسْتِعاذَةُ؛

«عَنِ ابْنِ‌عُمَرَ - رضي الله عنهما- قال: رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ اِفْتَتَحَ التَّكْبِيرَ لِلصَّلاةِ فَرَفَعَ يَدَيْهِ حِينَ يُكَبِّرُ حَتىٰ يَجْعَلَهُما حَذْوَ مَنْكِبَيْهِ، وَ إذا كَبَّرَ لِلرُّكُوعِ فَعَلَ مِثْلَهُ، وَ إذا قالَ: سَمِعَ اللّٰهُ لِمَنْ حَمِدَهُ فَعَلَ مِثْلَهُ، وَ إذا قامَ مِنَ الرَّكْعَتَيْنِ رَفَعَ يَدَيْهِ» شیخان روایت کرده‌اند:

«ابن‌عمر- رضی الله عنهما- فرمود: پیامبر ﷺ را دیدم که در حین اَللّٰهُ أَكْبَر احرام و رفتن به رکوع و بلندشدن از آن و بعد از بلندشدن از تشهد اول دستانش را تا برابر شانه‌هایش بلند کرد.»

دوم، ﴿وَ وَضْعُ الْيَمِينِ عَلَى الشِّمالِ﴾ نهادن دست راست بر دست چپ در حین قراءت فاتحه [و سوره‌ی بعد از آن] است که دو دستش را بر بالای ناف و در زیر سینه قرار می‌دهد؛

«عَنْ وائِلِ بْنِ حُجْرٍ ؓ : وَضَعَ رَسُولُ‌اللّٰهِ ﷺ يَدَهُ الْيُمْنىٰ عَلىٰ ظَهْرِ كَفِّهِ الْيُسْرىٰ وَ الرُّسْغِ وَ السّاعِدِ» ابوداود و نسائی روایت کرده‌اند:

«پیامبرﷺ دست راستش را بر پشت کف دست راست و بر مچ و ساعد آن نهاد.»

سوم، ﴿وَ التَّوَجُّهُ﴾ خواندن دعای توجه (افتتاح) با صدای خفیف بعد از اَللّٰهُ أَكْبَر احرام است؛

«عن عَلِيٍّ ؓ: كانَ رَسُولُ‌اللّٰهِ ﷺ إذا قامَ إِلَى الصَّلاةِ كَبَّرَ، ثُمَّ قالَ: وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمٰواتِ وَ الْأَرْضَ حَنِيفاً مُسْلِماً، وَ ما أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ، إِنَّ صَلاتِي وَ نُسُكِي وَ مَحْيايَ وَ مَماتِي لِلهِ رَبِّ الْعالَمِينَ، لا شَرِيكَ لَهُ، وَ بِذٰلِكَ أُمِرْتُ وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ» مسلم روایت کرده است:

«هنگامی که پیامبر ﷺ برای نماز برمی‌خاست اَللّٰهُ أَكْبَر احرام می گفت بعد این دعا را تلاوت می کرد: وجهت وجهی للذی...» تا آخر آن.

﴿وَ الْاِسْتِعاذَةُ﴾ چهارم، گفتن «أعوذ بالله من الشیطان الرجیم» با صدای خفیف قبل از شروع بسم الله الرحمن الرحیم در هر رکعت است؛ خداوند متعال فرموده است:

وَ الْجَهْرُ فِي مَوْضِعِهِ وَ الْإِسْرارُ فِي مَوْضِعِهِ؛ وَ التَّأْمِينُ؛ وَ قِراءَةُ السُّورَةِ بَعْدَ الْفاتِحَةِ؛

«فَإِذا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطانِ الرَّجِيمِ» (نحل/۹۸):

«هرگاه اراده‌ی تلاوت قرآن کردی از شیطان رانده‌شده به خدا پناه ببر.»

پنجم، ﴿وَ الْجَهْرُ فِي مَوْضِعِهِ وَ الْإِسْرارُ فِي مَوْضِعِهِ﴾ بلندکردن صدا در جای خود و کم‌کردن آن در جای خود است؛ یعنی اگر امام باشد در نماز صبح و جمعه و رکعت اول و دوم نماز مغرب و عشا و در نماز هر دو عید و ماه گرفتگی و تراویح در حین خواندن فاتحه و سوره‌ی بعد از آن صدا را بلند می‌کند. و در غیر این موارد یعنی در نماز ظهر و عصر و رکعت سوم مغرب و سوم و چهارم عشا صدا را خفیف و کم می‌کند.

ششم، ﴿وَ التَّأْمِينُ﴾ گفتن آمین بعد از فاتحه است. فرقی نیست نماز گزار به تنهایی نماز بخواند یا با جماعت؛

«عَنْ أَبِي‌هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قالَ النَّبِيُّ ﷺ: إذا أَمَّنَ الْإمامُ فَأَمِّنُوا، فَإِنَّهُ مَنْ وافَقَ تَأْمِينُهُ تَأْمِينَ الْمَلائِكَةِ غُفِرَ لَهُ ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ» شیخان روایت کرده‌اند:

«هرگاه امام آمین گفت شما هم آمین بگویید؛ زیرا کسی که آمین گفتنش با آمین گفتن ملائکه همزمان شود تمام گناهان سابقش عفو خواهند شد.»

هفتم، ﴿وَ قِراءَةُ السُّورَةِ بَعْدَ الْفاتِحَةِ﴾ قراءت یک سوره بعد از فاتحه در رکعت اول و دوم است.

خواندن یک آیه به جای سوره درست است؛ اما یک سوره‌ی کامل از آیه‌ای که به اندازه‌ی آن باشد بهتر است. و اگر نمازگزار هیچ سوره‌ای را تلاوت نکرد، حدأقل سه آیه بخواند؛

«عَنْ أَبِي‌هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قالَ النَّبِيُّ ﷺ: ثَلاثُ آياتٍ يَقْرَأُ بِهِنَّ أَحَدُكُمْ فِي صَلاتِهِ خَيْرٌ لَهُ مِنْ ثَلاثِ خَلِفاتٍ عِظامٍ سِمانٍ» مسلم روایت کرده است:

«سه آیه‌ای را که یکی از شما در نمازش بعد از فاتحه تلاوت می کند برای او از سه

وَ التَّکْبِیراتُ عِنْدَ الْخَفْضِ وَ الرَّفْعِ؛

شتر حامله‌ی بزرگ چاق بهتر است.»

و اگر مأموم سوره‌ی بعد از فاتحه‌ی امام را می‌شنید سنت است گوش بگیرد و سوره‌ی دیگر را تلاوت نکند؛

«عَنْ عُبادَةَ بْنِ الصّامِتِ ﷺ : قالَ النَّبِيُّ ﷺ: لَعَلَّکُمْ تَقْرَؤُونَ خَلْفَ إمامِکُمْ؟ قُلْنا: نَعَمْ، قالَ: لا تَفْعَلُوا إلّا بِفاتِحَةِ الْکِتابِ فَإنَّهُ لا صَلاةَ لِمَنْ لَمْ یَقْرَأْ بِها» اصحاب سنن روایت کرده‌اند:

«پیامبر ﷺ فرمود: چنان ظاهر می‌شود که شما در پشت سر امامتان تلاوت می‌کنید گفتیم: آری، فرمود جز سوره‌ی فاتحه چیز دیگری را تلاوت نکنید؛ زیرا کسی که فاتحه را نخواند نمازش درست نخواهد بود.»

و اگر نماز، سری بود یا مأموم قراءت امام را نمی‌شنید بعد از فاتحه سوره‌ی دیگر را تلاوت کند.

(نکته) سنت است خواندن سوره یا آیه‌ی بعد از فاتحه به ترتیب قرآن باشد. و سوره‌یا آیه‌ای که در رکعت اول خوانده می‌شود از سوره و آیه‌ی رکعت دوم طولانی‌تر باشد. و نیز برای امام سنت است بعد از فاتحه با صدای کم مقداری از قرآن را تلاوت کند تا مأموم‌ها سوره‌ی فاتحه را بخوانند و بعد از آن صدایش را بلند کند.

هشتم، ﴿وَ التَّکْبِیراتُ عِنْدَ الْخَفْضِ وَ الرَّفْعِ﴾ گفتن اَللّٰهُ أکْبَر در حین پایین رفتن به رکوع و سجده و بلندشدن از آن‌ها و تشهد است؛

«عن عبدِاللّٰهِ ﷺ : کانَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ یُکَبِّرُ فِي کُلِّ خَفْضٍ وَ رَفْعٍ وَ قِیامٍ وَ قُعُودٍ» ترمذی روایت کرده است:

«پیامبر ﷺ برای هر پایین رفتن و بلندشدن و برخاستن و نشستنی اَللّٰهُ أکْبَر می گفت.»

وَ قَوْلُ سَمِعَ اللهُ لِمَنْ حَمِدَهُ رَبَّنا لَكَ الْحَمْدُ؛ وَ التَّسْبِيحُ فِي الرُّكُوعِ وَ السُّجُودِ؛ وَ وَضْعُ الْيَدَيْنِ عَلَى الْفَخِذَيْنِ فِي الْجُلُوسِ، يَبْسُطُ الْيُسْرىٰ، وَ يَقْبِضُ الْيُمْنىٰ إلَّا الْمُسَبِّحَةَ، فَإنَّهُ يُشِيرُ بِها مُتَشَهِّداً؛

نهم، ﴿وَ قَوْلُ سَمِعَ اللهُ لِمَنْ حَمِدَهُ رَبَّنا لَكَ الْحَمْدُ﴾ گفتن «سمع الله لمن حمده ربنا لک الحمد» در حین برخاستن از رکوع است. این حکم را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند.

امام با صدای بلند «سمع الله لمن حمده» و با صدای آهسته «ربنا لک الحمد» را می‌گوید. و نیز خواندن این دعا بعد از «ربنا لک الحمد» سنت است:

«حَمْداً كَثِيراً طَيِّباً مُبارَكاً فِيهِ مِلْأَ السَّماواتِ وَ مِلْأَ الْأَرْضِ وَ مِلْأَ ما بَيْنَهُما وَ مْلْأَ ما شِئْتَ مِنْ شَيْءٍ بَعْدُ» مسلم روایت کرده است.

دهم، ﴿وَ التَّسْبِيحُ فِي الرُّكُوعِ وَ السُّجُودِ﴾ گفتن «**سبحان ربي العظيم**» در رکوع و گفتن «**سبحان ربي الأعلىٰ**» در سجده است که هر یک از این ذکرها را سه بار می‌خواند. این حکم را ترمذی روایت کرده است.

یازدهم، در نشستن میان دو سجده می‌گوید: «**اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِي وَ ارْحَمْنِي وَ عافِنِي وَ اهْدِنِي وَ ارْزُقْنِي**» ابوداود روایت کرده و حاکم آن را صحیح دانسته است.

دوازدهم، ﴿وَ وَضْعُ الْيَدَيْنِ عَلَى الْفَخِذَيْنِ فِي الْجُلُوسِ﴾ نهادن دو دست بر دو ران در حین نشستن میان دو سجده و نشستن تشهدهاست ﴿يَبْسُطُ الْيُسْرىٰ وَ يَقْبِضُ الْيُمْنىٰ إلَّا الْمُسَبِّحَةَ﴾ که انگشتان دست چپ را باز و جز انگشت شهادت دست راست انگشت‌های دیگر را می‌بندد ﴿فَإنَّهُ يُشِيرُ بِها مُتَشَهِّداً﴾ زیرا در حین گفتن «إلا الله» انگشت شهادت دست راست را کمی بلند کرده و آن را تا پایان تشهد بدون حرکت نگه می‌دارد؛

«**عَنِ ابْنِ الزُّبَيْرِ** رضي الله عنه: **أَنَّ النَّبِيَّ** ﷺ **كانَ يُشِيرُ بِالسَّبّابَةِ وَ لا يُحَرِّكُها**» احمد و ابوداود و نسائی روایت کرده‌اند:

وَ الْإفْتِراشُ في جَمِيعِ الْجَلَساتِ؛ وَ التَّوَرُّكُ في الْجَلْسَةِ الْأَخِيرَةِ؛ وَ التَّسْلِيمَةُ الثّانِيَةُ

«پیامبر ﷺ با انگشت شهادت اشاره می‌کرد و آن را حرکت نمی‌داد.»

و انگشت ابهام دست راست رو به قبله به انگشت شهادت چسبانده می‌شود؛

«عَنِ ابْنِ عُمَرَ- رضي الله عنهما- : کانَ النَّبِيُّ ﷺ إذا جَلَسَ فِي الصَّلاةِ وَضَعَ كَفَّهُ الْيُمْنىٰ عَلىٰ فَخِذِهِ الْيُمْنىٰ، وَ قَبَضَ أصابِعَهُ كُلَّها، وَ أشارَ بِأَصْبُعِهِ الَّتِي تَلِي الْإبْهامَ، وَ وَضَعَ كَفَّهُ الْيُسْرىٰ عَلَىٰ فَخِذِهِ الْيُسْرىٰ» مسلم روایت کرده است:

«پیامبر ﷺ در حین نشستن برای تشهد کف دست راستش را بر ران راستش می‌نهاد و تمام انگشتانش را می‌بست و با انگشت شهادتش اشاره می‌کرد و دست چپش را بر ران چپش می‌نهاد.»

سیزدهم، ﴿وَ الْإفْتِراشُ فِي جَمِيعِ الْجَلَساتِ﴾ نشستن بر پای چپ در تمام نشستن‌ها جز نشستن آخر است؛ یعنی بر قوزک پای چپ می‌نشیند و پای راستش را بر زمین نصب می‌کند.

چهاردهم، ﴿وَ التَّوَرُّكُ فِي الْجَلْسَةِ الْأَخِيرَةِ﴾ نشستن آخر به صورت تورک است؛ یعنی پای راستش را بر زمین نصب کرده و پای چپش را از زیر ساق پای راست بیرون برده و باسن چپ را بر زمین می‌نهد؛

«عَنْ أَبِي حُمَيْدٍ السّاعِدِيِّ رضی الله عنه فِي صِفَةِ صَلاةِ النَّبِيِّ ﷺ: إذا جَلَسَ فِي الرَّكْعَتَيْنِ جَلَسَ عَلىٰ رِجْلِهِ الْيُسْرىٰ وَ نَصَبَ الْيُمْنىٰ، وَ إذا جَلَسَ فِي الرَّكْعَةِ الْآخِرَةِ قَدَّمَ رِجْلَهُ الْيُسْرىٰ، وَ نَصَبَ الْأُخْرىٰ، وَ قَعَدَ عَلىٰ مَقْعَدَتِهِ» بخاری روایت کرده است:

«پیامبر ﷺ در نشستن تشهد اول بر پای چپش می‌نشست و پای راستش را بر زمین نصب می‌کرد و در نشستن تشهد آخر پای چپش را از طرف راستش رد و پای دیگرش را نصب کرده و بر باسن چپش می‌نشست.»

﴿وَ التَّسْلِيمَةُ الثّانِيَةُ﴾ پانزدهم، سلام دادن دوم است؛

«عَنْ وائِلِ بْنِ حُجْرٍ رضی الله عنه: کانَ النَّبِيُّ ﷺ يُسَلِّمُ عَنْ يَمِينِهِ: اَلسَّلامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ

....

اللّٰهِ وَ بَرَكاتُهُ،وَ عَنْ شِمالِهِ: اَلسَّلامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ وَ بَرَكاتُهُ» ابوداود روایت کرده است:

«پیامبر ﷺ در سلام‌دادن طرف راست و چپ می‌فرمود «السلام علیکم و رحمة الله و برکاته.»

اذکار قبل و بعد از نماز

اذکار قبل از نماز

«عن أُمِّرافِعٍ - رضي الله عنها- : أَنَّها قالَتْ: يا رَسُولَاللّٰهِ دُلَّني عَلىٰ عَمَلٍ يَأْجُرُني اللّٰهُ تَعالىٰ عَلَيْهِ، قالَ: يا أُمَّرافِعٍ إذا قُمْتِ إلَى الصَّلاةِ فَسَبِّحِي اللّٰهِ تَعالىٰ عَشْراً، وَ هَلِّلِيهِ عَشْراً، وَ احْمَدِيهِ عَشْراً، وَ كَبِّرِيهِ عَشْراً، وَ اسْتَغْفِرِيهِ عَشْراً» ابن‌سنی روایت کرده است:

«ام‌رافع در خدمت پیامبرﷺ عرض کرد عملی را به من بیاموز که خداوند در برابر انجام‌دادن آن به من پاداش بدهد، حضرت ﷺ فرمود: هرگاه اراده‌ی خواندن نماز کردی ده بار بگو: سبحان الله، ده بار لا إله إلا الله، ده بار الحمد الله، ده بار اَللّهُ أكبَر و ده بار استغفر الله.»

ذکر مخصوص بعد از نماز صبح و مغرب

بعد از پایان نماز صبح و مغرب و قبل از نقل مکان و هر سخنی ده بار این ذکر را بخوان:

«لا إلٰهَ إلّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَ لَهُ الْحَمْدُ، يُحْيِي وَ يُمِيتُ، وَ هُوَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» ترمذی از ابوذر و ابوعماره روایت کرده است.

و سپس سه بار این ذکر را بخوان:

«رَضِينا بِاللّٰهِ رَبّاً، وَ بِالْإسْلامِ دِيناً وَ بِمُحَمَّدٍ رَسُولاً» اصحاب سنن روایت کرده‌اند.

....

و بعد از آن هفت بار بگو: «اَللّٰهُمَّ أَجِرْنِي مِنَ النَّارِ» ابوداود روایت کرده است.

اذکار هر پنج نماز

اول، «عن ثَوْبانَ ﷺ كانَ رَسُولُ‌اللّٰهِ ﷺ إِذَا انْصَرَفَ مِنَ صَلاتِهِ اسْتَغْفَرَ اللّٰهَ ثَلاثاً فَقالَ: اَللّٰهُمَّ أَنْتَ السَّلامُ، وَ مِنْكَ السَّلامُ، تَبارَكْتَ يا ذَا الْجَلالِ وَ الْإِكْرامِ» مسلم روایت کرده است:

«وقتی که پیامبر ﷺ از نماز فارغ می‌شد بعد از نماز سه بار استغفر الله می‌گفت بعد می‌فرمود:

«اَللّٰهُمَّ أَنْتَ السَّلامُ، وَ مِنْكَ السَّلامُ، تَبارَكْتَ يا ذَا الْجَلالِ وَ الْإِكْرامِ»

دوم، آیة الکرسی «عَنْ أَبِي‌أُمامَةَ ﷺ : قالَ النَّبِيُّ ﷺ: مَنْ قَرَأَ آيَةَ الْكُرْسِيِّ دُبُرَ كُلِّ صَلاةٍ مَكْتُوبَةٍ لَمْ يَمْنَعْهُ مِنْ دُخُولِ الْجَنَّةِ إِلَّا الْمَوْتُ» ابن‌حبان آن را صحیح دانسته است:

«هر کسی که بعد از هر نماز فرضی آیة الکرسی بخواند جز مرگ چیز دیگری او را از ورود به بهشت منع نمی‌کند.»

سوم، پیامبر ﷺ بعد از نماز می‌فرمود: «لا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَ لَهُ الْحَمْدُ، وَ هُوَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، اَللّٰهُمَّ لامانِعَ لِما أَعْطَيْتَ وَ لا مُعْطِيَ لِما مَنَعْتَ، وَ لا يَنْفَعُ ذَا الْجَدِّ مِنْكَ الْجَدُّ» شیخان روایت کرده‌اند.

چهارم، «عَنْ أَبِي‌هُرَيْرَةَ ﷺ قالَ النَّبِيُّ ﷺ: مَنْ سَبَّحَ دُبُرَ كُلِّ صَلاةٍ ثَلاثاً وَ ثَلاثِينَ، وَ حَمِدَ اللّٰهَ ثَلاثاً وَ ثَلاثِينَ، وَ كَبَّرَ اللّٰهَ ثَلاثاً وَ ثَلاثِينَ، فَتِلْكَ تِسْعُونَ وَ قالَ تَمامَ الْمِأَةِ: لا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَ لَهُ الْحَمْدُ، وَ هُوَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، غُفِرَتْ خَطاياهُ وَ لَوْكانَ مِثْلَ زَبَدِ الْبَحْرِ» مسلم روایت کرده است:

«کسی که بعد از هر نماز سی و سه بار بگوید: سبحان الله، سی و سه بار الحمد لله و سی و سه بار اَللّهُ أَکْبَر که نود و نه ذکر خواهد شد و با خواندن این ذکر عدد صد را کامل کند «لا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَ لَهُ الْحَمْدُ، وَ هُوَ عَلىٰ كُلِّ

....

شَيْءٍ قَدِيرٌ» گناهانش عفو می‌شوند هر چند که همانند کف دریا باشند.»

پنجم، ده بار بگوید: «لا إله إلا الله» که این موضوع را ترمذی روایت کرده است.

ششم، «عَنِ ابْنِ‌عَبّاسٍ - رضي الله عنهما -: أَنَّ رَفْعَ الصَّوْتِ بِالذِّكْرِ حِينَ يَنْصَرِفُ النّاسُ مِنَ الْمَكْتُوبَةِ كانَ عَلىٰ عَهْدِ رَسُولِ‌اللّٰهِ ﷺ» شیخان روایت کرده‌اند:

«در زمان پیامبر ﷺ عادت این بود که مردم بعد از نماز فرض با صدای بلند ذکر می‌خواندند.»

امام شافعی فرموده است: اگر امام با بلندکردن صدا در اذکار، قصد آموزش داشت تا حین فراگیری مأموم‌ها صدا را بلند کند و بعد از آن با صدای خفیف اذکار بخواند.

دعاکردن بعد از نماز

«عَنْ أَبِي‌أُمامَةَ ﷺ قِيلَ: يا رَسُولَ‌اللّٰهِ أَيُّ الدُّعاءِ أَسْمَعُ؟ قال: جَوْفَ اللَّيْلِ الْآخِرَ وَ دُبُرَ الصَّلَواتِ الْمَكْتُوباتِ» ترمذی روایت کرده است:

«از پیامبر ﷺ سؤال شد کدام دعا زودتر اجابت می‌شود؟ فرمود: دعایی که در نصف دوم شب و دعایی که بعد از نمازهای فرض خوانده می‌شود.»

بدانکه حمد و ستایش خداوند و فرستادن صلوات بر پیامبر ﷺ قبل از دعاکردن سنت است؛

«عن فُضالَةَ ﷺ: دَخَلَ رَجُلٌ فَصَلّىٰ فَقال: اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لي وَ ارْحَمْني، فَقالَ النَّبِيُّ ﷺ: عَجِلْتَ أَيُّها الْمُصَلّي، إذا صَلَّيْتَ فَقَعَدْتَ فَاحْمَدِ اللّٰهَ بِما هُوَ أَهْلُهُ، وَ صَلِّ عَلَيَّ ثُمَّ ادْعُهُ» ترمذی روایت کرده است:

«مردی وارد مسجد شد و نماز خواند و سپس گفت: خدایا مرا ببخش و به من رحم کن؛ پیامبر ﷺ فرمود: ای نمازگزار عجله کردی، هرگاه نماز خواندی و نشستی به شیوه‌ای که لایق خداوند است او را ستایش کن و بر من صلوات بفرست و سپس دعا کن.»

فصلٌ، وَ الْمَرْأَةُ تُخالِفُ الرَّجُلَ في خَمْسَةِ أَشْياءَ: فَالرَّجُلُ يُجافي مِرْفَقَيْهِ عَنْ جَنْبَيْهِ وَ يُقِلُّ بَطْنَهُ عَنْ فَخِذَيْهِ فِي الرُّكُوعِ وَ السُّجُودِ، وَ يَجْهَرُ في مَوْضِعِ الْجَهْرِ، وَ إذا نابَهُ شَيْءٌ في الصَّلاةِ سَبَّحَ،

﴿فَصْلٌ﴾ تفاوت‌های زن و مرد در نماز

﴿وَ الْمَرْأَةُ تُخالِفُ الرَّجُلَ في خَمْسَةِ أَشْياءَ﴾ در نماز، زن با مرد در پنج چیز مخالف است: اول و دوم، ﴿فَالرَّجُلُ يُجافي مِرْفَقَيْهِ عَنْ جَنْبَيْهِ وَ يُقِلُّ بَطْنَهُ عَنْ فَخِذَيْهِ فِي الرُّكُوعِ وَ السُّجُودِ﴾ سنت است مرد در رکوع و سجود دو آرنجش را از کمرش دور و به میزان یک وجب شکمش را از دو رانش بلند کند؛

«عن عبدِاللّٰهِ بْنِ بُحَيْنَةَ ﷺ: كانَ النَّبِيُّ ﷺ **إذا صَلّىٰ فَرَّجَ بَيْنَ يَدَيْهِ حَتّىٰ يَبْدُوَ بَياضُ إِبْطَيْهِ»** شیخان روایت کرده‌اند:

«پیامبر ﷺ در حین سجده دو دستش را به حدی از کمرش دور می‌کرد که سفیدی زیر بغلش ظاهر می‌شد.»

«وَ عَنْ أَنَسٍ ﷺ **قالَ النَّبِيُّ** ﷺ: **اِعْتَدِلُوا فِي السُّجُودِ وَ لا يَنْبَسِطْ أَحَدُكُمْ ذِراعَيْهِ انْبِساطَ الْكَلْبِ»** شیخان روایت کرده‌اند:

«در سجده خود را راست کنید و همانند سگ ساعدتان را بر زمین ننهید.»

سوم، ﴿وَ يَجْهَرُ في مَوْضِعِ الْجَهْرِ﴾ مرد در جاهای بلندکردن صدا نمازش را با صدای بلند می‌خواند که آن‌ها را در فَصْلٌ قبل بیان کردیم.

چهارم، ﴿وَ إذا نابَهُ شَيْءٌ في الصَّلاةِ سَبَّحَ﴾ هرگاه در نماز برای مرد چیزی رخ بدهد مانند آگاه‌کردن امام یا شخص دیگر، سنت است بگوید: سبحان الله؛

«عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ ﷺ **عَنِ النَّبِيِّ** ﷺ: **مَنْ نابَهُ شَيْءٌ فِي صَلاتِهِ فَلْيُسَبِّحْ وَ إِنَّمَا التَّصْفِيقُ لِلنِّساءِ»** شیخان روایت کرده‌اند:

«کسی که در اثنای نماز واقعه‌ای برایش رخ بدهد بگوید: سبحان الله و کف زدن برای زنان است»؛

یعنی زنان با کف دست راست بر پشت کف دست چپ می‌زنند.

وَ عَوْرَةُ الرَّجُلِ ما بَيْنَ سُرَّتِهِ وَ رُكْبَتِهِ؛ وَ الْمَرْأَةُ تَضُمُّ بَعْضَها إِلَىٰ بَعْضٍ، وَ تَخْفِضُ صَوْتَها بِحَضْرَةِ الرِّجالِ الْأَجانِبِ، وَ إذا نابَها شَيْءٌ فِي الصَّلاةِ صَفَّقَتْ، وَ جَمِيعُ بَدَنِ الْحُرَّةِ عَوْرَةٌ إلّا وَجْهَها وَ كَفَّيْها؛

پنجم، ﴿وَ عَوْرَةُ الرَّجُلِ ما بَيْنَ سُرَّتِهِ وَ رُكْبَتِهِ﴾ عورت مرد (بزرگ و کوچک) ما بین ناف و زانویش است؛

«عَنْ جابِرٍ ﷺ قالَ النَّبِيُّ ﷺ: إذا كانَ الثَّوْبُ واسِعاً فَالْتَحِفْ بِهِ - يَعْنِي فِي الصَّلاةِ- وَ إِنْ كانَ ضَيِّقاً فَاتَّزِرْ بِهِ» شیخان روایت کرده‌اند:

«اگر لباست وسیع بود آن را بپوش و اگر کوچک بود مانند حوله قسمت پایینی بدنت را با آن بپوشان.»

و کلمه‌ی «ازار» به معنای حوله‌ای است که با آن، فاصله‌ی میان ناف و زانو ستر می‌شود.

﴿وَ الْمَرْأَةُ تَضُمُّ بَعْضَها إِلَىٰ بَعْضٍ﴾ ولی زن (بزرگ وکوچک) در رکوع و سجود آرنج‌هایش را به کمر و در سجود آرنج‌هایش رابه ران‌هایش متصل می‌کند؛ زیرا با این عمل، بهتر ستر می‌شود. و درحدیث معتبری آمده است:

«مَرَّ النَّبِيُّ ﷺ عَلَى امْرَأَتَيْنِ تُصَلِّيانِ فَقالَ: إذا سَجَدْتُما فَضُمّا بَعْضَ اللَّحْمِ إِلَى الْأَرْضِ فَإِنَّ الْمَرْأَةَ لَيْسَتْ فِي ذٰلِكَ كَالرَّجُلِ» ابوداود و بیهقی به صورت مرسل روایت کرده‌اند:

«پیامبر ﷺ از کنار دو زن که نماز می‌خواندند عبور کرد فرمود: هرگاه سجده کردید بعضی از بدنتان را بر زمین بنهید؛ زیرا در سجده زن مانند مرد نیست.»

﴿وَ تَخْفِضُ صَوْتَها بِحَضْرَةِ الرِّجالِ الْأَجانِبِ﴾ زن با حضور مردان بیگانه نماز را با صدای آهسته می‌خواند که مبادا کاری خلاف شرع رخ بدهد.

﴿وَ إذا نابَها شَيْءٌ فِي الصَّلاةِ صَفَّقَتْ﴾ و هرگاه در نماز چیزی برای او اتفاق بیفتد با شیوه‌ی مذکور کف می‌زند.

﴿وَ جَمِيعُ بَدَنِ الْحُرَّةِ عَوْرَةٌ إلّا وَجْهَها وَ كَفَّيْها﴾ و در نماز، تمام بدن زن آزاد جز

وَ الْأَمَةُ کَالرَّجُلِ.

صورت و دو دستش تا مچ عورت است؛ خداوند متعال فرموده است:

«وَ لا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلّا ما ظَهَرَ مِنْها» (نور/۳۱):

«نباید زنان زینت خود را آشکار کنند جز بخشی که در حین کارکردن ظاهر می‌شود.»

و منظور از آن صورت و دو دست است

﴿وَ الْأَمَةُ کَالرَّجُلِ﴾ زن برده همانند مرد است؛ یعنی در نماز عورتش همانند عورت مرد است.

(نکته) این عورتی که برای زن برده بیان شده عورت در اثنای نماز است؛ اما در مورد تماشاکردن مرد بیگانه به زن برده تمام بدن او عورت است و در بین زن آزاد و برده تفاوتی وجود ندارند، همانگونه که در کتاب نکاح توضیح خواهیم داد. إن شاء الله تعالی.

فصلٌ، وَ الَّذي يُبْطِلُ الصَّلاةَ أَحَدَ عَشَرَ شَيْئاً: اَلْكَلامُ الْعَمْدُ، وَ الْعَمَلُ الْكَثيرُ، وَ الْحَدَثُ،

﴿فَصلٌ﴾ باطل کننده‌های نماز

﴿وَ الَّذي يُبْطِلُ الصَّلاةَ أَحَدَ عَشَرَ شَيْئاً﴾ چیزهای که نماز را باطل می‌کنند یازده چیز هستند: اول، ﴿اَلْكَلامُ الْعَمْدُ﴾ کلام عمد است؛ هر چند که تنها دو حرف باشد مثلاً بگوید: نا، با و نأ؛ پیامبر ﷺ فرموده است:

«**إِنَّ هٰذِهِ الصَّلاةَ لا يَصْلُحُ فِيها شَيْءٌ مِنْ كَلامِ النّاسِ إِنَّما هُوَ التَّسْبِيحُ وَ التَّكْبِيرُ وَ قِراءَةُ الْقُرْآنِ**» مسلم روایت کرده است:

«در نماز شایسته نیست که سخن مردم در آن گفته شود؛ بلکه نماز عبارت از تسبیح و تکبیر و قراءت قرآن است.»

و اگر کلامش عمدی نبود؛ یعنی از روی سهو یک یا دو کلمه‌یا به خاطر سرفه، خنده و یا گریه‌ی اجباری دو یا سه کلمه بر زبانش جاری شد، نمازش باطل نخواهد شد.

دوم، ﴿وَ الْعَمَلُ الْكَثِيرُ﴾ کار زیاد، مثلاً دو قدم یا دو حرکت دیگر با هر عضو، کم محسوب می‌شود؛ ولی سه حرکت زیاد است و نماز را باطل می‌کند؛ به شرطی که به دنبال هم باشند؛

«**عَنْ أَبِي قَتادَةَ** ﷺ **كانَ رَسُولُ اللّٰهِ** ﷺ **يُصَلّي وَ هُوَ حامِلٌ أُمامَةَ بِنْتَ زَيْنَبَ فَإِذا سَجَدَ وَضَعَها وَ إِذا قامَ حَمَلَها**» شیخان روایت کرده‌اند:

«پیامبر ﷺ در حین خواندن نماز اُمامه‌ی دختر زینب را حمل کرده بود هرگاه به سجده می‌رفت او را می‌نهاد و هرگاه بلند می‌شد او را بر می‌داشت.»

منظور این است که این حرکات پیامبر ﷺ کم بوده‌اند؛ زیرا به دنبال هم نبوده‌اند.

سوم، ﴿وَ الْحَدَثُ﴾ بی‌وضویی است؛

«**عَنْ عَلِيِّ بْنِ طَلْقٍ** ﷺ: **قالَ النَّبِيُّ** ﷺ: **إِذا فَسا أَحَدُكُمْ فِي الصَّلاةِ فَلْيَنْصَرِفْ وَ لْيَتَوَضَّأْ وَ لْيُعِدِ الصَّلاةَ**» اصحاب سنن روایت کرده‌اند:

وَ حُدُوثُ النَّجاسَةِ، وَ انْكِشافُ الْعَوْرَةِ، وَ تَغْيِيرُ النِّيَّةِ، وَ اسْتِدْبارُ الْقِبْلَةِ،

«هرگاه در اثنای نماز از یکی از شما بادی خارج شد برود وضو بگیرد و نمازش را از اول بخواند.»

چهارم، ﴿وَ حُدُوثُ النَّجاسَةِ﴾ پیداشدن نجاست بر لباس و اعضاست؛ خداوند متعال فرموده است:

«وَ ثِيابَكَ فَطَهِّرْ» (مدثر/۴):

«لباست را پاک کن)؛

«عَنْ عائِشَةَ - رضي الله عنها- **قالَ النَّبِيُّ ﷺ لِامْرَأَةٍ: فَاغْسِلِي عَنْكِ الدَّمَ وَ صَلِّي»** شیخان روایت کرده‌اند:

«پیامبر ﷺ به زنی فرمود: خونی را که به لباست برخورد کرده است بشوی و نماز بخوان.»

پنجم، ﴿وَ انْكِشافُ الْعَوْرَةِ﴾ ظاهرشدن عورت است. و اگر زود آن را پوشاند، نمازش باطل نمی‌شود. و دلیل این حکم در فَصْلُ شروط نماز بیان شد.

(نکته) اگر مرد یا زن هیچ چیزی را نیافتند که با آن عورتشان را بپوشانند واجب است نمازشان را انجام دهند و نیازی به قضاکردن آن نیست.

ششم، ﴿وَ تَغْيِيرُ النِّيَّةِ﴾ تغییر نیتِ نماز شروع‌شده به نماز دیگر است؛ یعنی نمازی که در آن نیت را تغییر داده و نیز نمازی که برای آن نیت کرده است هر دو باطل هستند؛ زیرا هر دوی آن‌ها ناقص می‌باشند.

هفتم، ﴿وَ اسْتِدْبارُ الْقِبْلَةِ﴾ روگرداندن از جهت قبله است. و اگر زمان انصراف کم بود و زود به جهت قبله برگشت، نمازش باطل نخواهد شد. و اگر زیاد بود باطل خواهد شد.

(نکته) در فصل شروط نماز، مواردی که انصراف از جهت قبله باعث باطل نشدن نماز است بیان گردید.

وَ الْأَكْلُ، وَ الشُّرْبُ، وَ الْقَهْقَهَةُ، وَ الرِّدَّةُ

هشتم و نهم، ﴿وَ الْأَكْلُ وَ الشُّرْبُ﴾ خوردن و آشامیدن عمدی است؛ هر چند که کم باشد. و اگر شخصی چیزِ شیرینی را خورد و در نماز آن چیز را بلعید، نمازش باطل می‌شود؛ زیرا این چیزها با نماز بسیار تضاد دارند.

دهم، ﴿وَ الْقَهْقَهَةُ﴾ قهقهه است؛ یعنی خندیدن با صدای بلند؛ زیرا با انجام‌دادن آن، حرف ظاهر می‌شود و همانند حرف‌زدن است، همانگونه که به تازگی گذشت.

یازدهم، ﴿وَ الرِّدَّةُ﴾ مرتدشدن است؛ زیرا رده مخالف عبادت است.

(خاتمه) اول، عبورکردن از جلو نمازگزاری که محدوده‌ی سجده‌ی خود را مشخص کرده حرام است (یعنی عابر از بین آن علامت و نمازگزار عبور کند) اما نماز را باطل نمی‌کند؛ پیامبر ﷺ فرموده است:

«لَأَنْ يَقِفَ أَحَدُكُمْ مِأَةَ عامٍ خَيْرٌ لَهُ مِنْ أَنْ يَمُرَّ بَيْنَ يَدَيْ أَخِيهِ وَ هُوَ يُصَلِّي» ترمذی روایت کرده است:

«یکی از شما صد سال بایستد از این که از جلو برادر نمازگزارش عبور کند برای او بهتر است.»

دوم، برگرداندن سر در نماز مکروه است و نماز را باطل نمی‌کند؛ پیغمبر ﷺ می‌فرماید:

«لا يَزالُ اللّٰهُ مُقْبِلاً عَلَى الْعَبْدِ وَ هُوَ فِي صَلاتِهِ ما لَمْ يَلْتَفِتْ فَإِذَا الْتَفَتَ انْصَرَفَ عَنْهُ» نسائی روایت کرده است:

«تا هنگامی که بنده در نماز است و سرش را بر نگردانده است خداوند متوجه اوست و هرگاه سرش را برگرداند خداوند هم از او رو بر می‌گرداند.»

سوم، پیامبر ﷺ فرموده است:

«لا صَلاةَ بِحَضْرَةِ الطَّعامِ وَ لا هُوَ يُدافِعُهُ الْأَخْبَثانِ» مسلم روایت کرده است:

«خواندن نماز با بودن غذا و آمدن ادرار و مدفوع مکروه است.»

....

چهارم، سنت است انسان در حین ورود به مسجد بگوید:

«اَللّٰهُمَّ صَلِّ وَ سَلِّمْ عَلىٰ مُحَمَّدٍ، رَبِّ اغفِرْ لي ذُنُوبِي وَ افْتَحْ لِي أَبْوابَ رَحْمَتِكَ» ترمذی روایت کرده است. بعد با گفتن بسم الله پای راستش را وارد مسجد کند؛ پیغمبر ﷺ فرموده است:

«إذا دَخَلَ أَحَدُكُمُ الْمَسْجِدَ فَلا يَجْلِسْ حَتّىٰ يُصَلِّيَ رَكْعَتَيْنِ» شیخان روایت کرده‌اند:

«هرگاه یکی از شما وارد مسجد شد ننشیند تا دو رکعت نماز می‌خواند.» و این دو رکعت، تحیة المسجد نامیده می‌شود. و در حین خروج از مسجد پای چپش را جلو می‌اندازد و می‌گوید:

«اَللّٰهُمَّ صَلِّ وَ سَلِّمْ عَلىٰ مُحَمَّدٍ، رَبِّ اغفِرْ لي ذُنُوبِي وَ افْتَحْ لِي أَبْوابَ فَضْلِكَ» ترمذی از فاطمه -رضی الله عنها- روایت کرده است.

فصلٌ، وَ رَكَعاتُ الْفَرائِضِ سَبْعَ‌عَشْرَةَ رَكْعَةً، فِيها أَرْبَعٌ وَ ثَلاثُونَ سَجْدَةً، وَ أَرْبَعٌ وَ تِسْعُونَ تَكْبِيرَةً، وَ تِسْعُ تَشَهُّداتٍ وَ عَشْرُ تَسْليماتٍ، وَ مِأَةٌ وَ ثَلاثٌ وَ خَمْسُونَ تَسْبِيحَةً؛ وَ جُمْلَةُ الْأَرْكانِ في الصَّلاةِ مِأَةٌ وَ سِتَّةٌ وَ عِشْرُونَ رُكْناً:

﴿فَصْلٌ﴾ تعداد رکعات نماز

﴿وَ رَكَعاتُ الْفَرائِضِ سَبْعَ‌عَشْرَةَ رَكْعَةً﴾ نمازهای فرض شبانه روز هفده رکعت هستند: ظهر چهار رکعت، عصر چهار رکعت، مغرب سه، عشا چهار، و صبح دو؛ ولی در روز جمعه پانزده رکعت می‌باشند. و اگر انسان در سفر باشد نمازهای فرض یازده رکعت هستند، همانطوری که بعداً بیان خواهیم کرد؛

«عَنْ عائِشَةَ - رضي الله عنها - : أَوَّلُ ما فُرِضَتِ الصَّلاةُ رَكْعَتانِ إِلَّا الْمَغْرِبَ فَإِنَّها وَتْرُ النَّهارِ» احمد روایت کرده است: «ثُمَّ هاجَرَ النَّبِيُّ ﷺ فَفُرِضَتْ أَرْبَعاً وَ أُقِرَّتْ صَلاةُ السَّفَرِ عَلَى الْأَوَّلِ» بخاری روایت کرده است:

«حضرت عائشه فرمود: ابتدا نماز به صورت دو رکعتی واجب شد جز نماز مغرب و بعد از هجرت پیامبر ﷺ به مدینه نمازها جز نماز مغرب و صبح چهار رکعتی شدند و نماز سفر به حال خود ابقا گردید.»

﴿فِيها أَرْبَعٌ وَ ثَلاثُونَ سَجْدَةً﴾ در این هفده رکعت سی و چهار سجده وجود دارد؛ زیرا هر رکعت مشتمل بر دو سجده است ﴿وَ أَرْبَعٌ وَ تِسْعُونَ تَكْبِيرَةً﴾ نود و چهار الله أکبر وجود دارد در نماز ظهر و عصر و عشاء، هر یک بیست و دو اَللّٰهُ أَکْبَر در صبح یازده و در مغرب هفده الله أکبر که مجموع آن‌ها نود و چهار اَللّٰهُ أَکْبَر است ﴿وَ تِسْعُ تَشَهُّداتٍ وَ عَشْرُ تَسْليماتٍ﴾ نه تشهد و ده سلام موجود است؛ زیرا در نماز صبح یک تشهد و در هر یک از چهار نماز دیگر دو تشهد و در هر نماز دو سلام وجود دارد ﴿وَ مِأَةٌ وَ ثَلاثٌ وَ خَمْسُونَ تَسْبِيحَةً﴾ و مشتمل بر یکصد و پنجاه و سه تسبیح هستند؛ زیرا در هر رکعت نه «سبحان ربی» وجود دارد و نه در هفده ضرب خواهد شد که حاصل آن یکصد و پنجاه و سه خواهد شد.

﴿وَ جُمْلَةُ الْأَرْكانِ في الصَّلاةِ مِأَةٌ وَ سِتَّةٌ وَ عِشْرُونَ رُكْناً﴾ مجموع ارکان به صورت مجمل

فِي الصُّبْحِ ثَـلاثُونَ رُكْناً، وَ فِي الْمَغْرِبِ اثْنانِ وَ أَرْبَعُونَ رُكْناً، وَ فِي الرُّباعِيَّةِ أَرْبَعَةٌ وَ خَمْسُونَ رُكْناً.

وَ مَنْ عَجَزَ عَنِ الْقِيامِ فِي الْفَرِيضَةِ صَلّىٰ جالِساً؛ وَ مَنْ عَجَزَ عَنِ الْجُلُوسِ صَلّىٰ مُضْطَجِعاً؛ وَ مَنْ عَجَزَ عَنْهُ، صَلَّىٰ مُسْتَلْقِياً

در نمازهای فرض شبانه روز یکصد و بیست و شش رکن است: ﴿فِي الصُّبْحِ ثَـلاثُونَ رُكْناً، وَ فِي الْمَغْرِبِ اثْنانِ وَ أَرْبَعُونَ رُكْناً، وَ فِي الرُّباعِيَّةِ أَرْبَعَةٌ وَ خَمْسُونَ رُكْناً﴾ در صبح سی، در مغرب چهل و دو و در نمازهای چهار رکعتی پنجاه و چهار رکن. خواننده‌ی محترم! به جای من رکن‌ها را به تفصیل برای خود بشمار!

نماز در حالت نشستن

﴿وَ مَنْ عَجَزَ عَنِ الْقِيامِ فِي الْفَرِيضَةِ صَلّىٰ جالِساً﴾ کسی که از خواندن نماز فرض بر پاها قادر نباشد نشسته نماز می‌خواند؛ فرقی نیست به علت بیماری قادر به ایستادن بر پاها نباشد یا سقف محلی که نمازگزار در آنجاست به حدی کم ارتفاع باشد که در حالت نشستن گنجایش او را نداشته باشد یا به خاطر ترس از دشمن نتواند بلند شود مثلاً در کمین یا نگهبان باشد. و در حالتی که نشسته نماز می‌خواند برای رکوع به حدی خم می‌شود که پیشانی‌اش در برابر محل سجده‌اش قرار گیرد و سجده را به صورت کامل انجام می‌دهد.

(نکته) اگر شخصی به سبب بیماری پشتش خم شده بود ولی می‌توانست بر پا نماز بخواند یا سقف محلی که شخص در آنجاست کم ارتفاع بود؛ یعنی در حالت نیم‌خیز گنجایش او را داشت باید در حالت خم‌شدن نماز را انجام دهد که برای رکوع کمی بیشتر خم می‌شود و سجده را به صورت کامل انجام می‌دهد.

﴿وَ مَنْ عَجَزَ عَنِ الْجُلُوسِ صَلّىٰ مُضْطَجِعاً؛ وَ مَنْ عَجَزَ عَنْهُ، صَلَّىٰ مُسْتَلْقِياً﴾ و کسی که به خاطر مریضی یا بستنِ دست و پا نتواند بنشیند بر پهلوی راستش رو به قبله نماز می‌خواند. و کسی که از درازکشیدن بر پهلوی راست ناتوان باشد بر پشت خوابیده و زیر پاهایش رو به قبله کرده می‌شوند و در زیر سرش متکایی نهاده می‌شود و درآن

....

حالت نماز را انجام می‌دهد. و این دو نفر به هر طریقی که برایشان ممکن شود رکوع و سجده می کنند. و اگر برای انسانی هیچ یک از این کارهای مذکور ممکن نبود باید با دل نماز بخواند؛ یعنی تا زمانی که انسان زنده است نباید نماز را ترک کند؛

«عَنْ عِمْرانَ بْنِ حُصَيْنٍ ؓ **:قال لِيَ النَّبِيُّ** ﷺ**: صَلِّ قائِماً فَإِنْ لَمْ تَسْتَطِعْ فَقاعِداً، فَإِنْ لَمْ تَسْتَطِعْ فَعَلىٰ جَنْبٍ»** بخاری روایت کرده و نسائی افزوده است: **«فَإِنْ لَمْ تَسْتَطِعْ فَمُسْتَلْقِياً»**:

«پیامبر ﷺ فرمود: در حال قیام نماز بخوان، اگر قادر به قیام نبودی نشسته و اگر توانایی نشستن را نداشتی بر پهلو و اگر قادر به این هم نبودی در حالت درازکشیدن بر پشت نماز را انجام بده.»

(نکته) جز نگهبان و شخصی که در کمین است بر اشخاص مذکور قضای نماز واجب نیست.

(خاتمه) آنچه گفته شد برای نماز فرض بود؛ اما خواندن نماز سنت با هر کیفیتی درست است؛ زیرا پیامبر ﷺ فرموده است:

«مَنْ صَلّىٰ قاعِداً فَلَهُ نِصْفُ أَجْرِ الْقائِمِ، وَ مَنْ صَلّىٰ نائِماً فَلَهُ نِصْفُ أَجْرِ الْقاعِدِ» اصحاب سنن روایت کرده‌اند:

«کسی که درحالت نشسته نماز سنت را انجام دهد پاداش او نصف اجر کسی است که بر پا نماز می‌خواند و کسی که در حالت درازکشیدن نماز سنت بخواند اجرش نصف اجر کسی است که نشسته نماز می‌خواند.»

و در صورتی که انسان در حالت دراز کشیدن نماز می‌خواند باید برای انجام‌دادن رکوع و سجود بنشیند. قراءت قرآن و خواندن هر ذکری در حالت نشستن و دراز کشیدن درست است و دارای اجرا می‌باشد.

فصلٌ، وَ الْمَتْرُوكُ مِنَ الصَّلاةِ ثَلاثَةُ أَشْياءَ: فَرْضٌ وَ سُنَّةٌ وَ هَيْأَةٌ، فَالْفَرْضُ لا يَنُوبُ عَنْهُ سُجُودُ سَهْوٍ بَلْ إنْ ذَكَرَهُ وَ الزَّمانُ قَرِيبٌ أَتىٰ بِهِ وَ بَنىٰ عَلَيْهِ، وَ سَجَدَ لِلسَّهْوِ؛

﴿فَصْلٌ﴾ سجده‌ی سهو

﴿وَ الْمَتْرُوكُ مِنَ الصَّلاةِ ثَلاثَةُ أَشْياءَ: فَرْضٌ وَ سُنَّةٌ وَ هَيْأَةٌ﴾ آنچه از نماز ترک می‌شود سه چیز است: واجب، مانند ارکان؛ سنت، مانند تشهد و هیأت، مانند تسبیح رکوع.

﴿فَالْفَرْضُ لا يَنُوبُ عَنْهُ سُجُودُ سَهْوٍ﴾ سجده سهو به جای فرض ترک‌شده نمی‌نشیند ﴿بَلْ إنْ ذَكَرَهُ وَ الزَّمانُ قَرِيبٌ أَتىٰ بِهِ وَ بَنىٰ عَلَيْهِ﴾ بلکه اگر بعد از سلام در فاصله‌ی کمی به یادش آمد به نماز بر می‌گردد و فرض ترک‌شده را انجام داده و تا پایان، نمازش را ادامه می‌دهد. و شرط برگشتن به نماز این است که نمازگزار بعد از سلام، حرف زیاد نزده و بی‌وضو نشده باشد ﴿وَ سَجَدَ لِلسَّهْوِ﴾ و سنت است به خاطر این سهو سجده‌ی سهو را انجام دهد؛

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: صَلّىٰ لَنا رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ صَلاةَ الْعَصْرِ فَسَلَّمَ فِي رَكْعَتَيْنِ، فَقالَ ذُوالْيَدَيْنِ: أَقُصِرَتِ الصَّلاةُ أَمْ نَسِيتَ يا رَسُولَ اللّٰهِ؟ فقال: كُلُّ ذٰلِكَ لَمْ يَكُنْ فَقالَ: قَدْ كانَ بَعْضُ ذٰلِكَ، فقالَ: أَصَدَقَ ذُوالْيَدَيْنِ؟ فَقالُوا: نَعَمْ، فَأَتَمَّ النَّبِيُّ ﷺ ما بَقِيَ مِنَ الصَّلاةِ ثُمَّ سَجَدَ سَجْدَتَيْنِ بَعْدَ التَّسْلِيمِ» شیخان روایت کرده‌اند:

«پیامبر ﷺ نماز عصر را با امامت برای ما خواند بعد از دو رکعت سلام داد ذوالیدین عرض کرد: ای پیامبر خدا نماز کوتاه شده است یا اشتباه کردی؟ فرمود: هیچ یک از این‌ها نبوده است ! عرض کرد: بی‌تردید یکی از این دو امر رخ داده است؛ حضرت ﷺ فرمود: آیا ذوالدین راست می گوید؟ عرض کردند: آری؛ بعد پیامبر ﷺ به نماز برگشت و دو رکعت باقی‌مانده را به پایان رسانید و سجده‌ی سهو کرد.»

و اگر نمازگزاری قبل از سلام به‌یادش آمد که واجبی را ترک کرده است نباید قبل از انجام‌دادن آن سلام بدهد. و کیفیت این را در پایان ارکان نماز توضیح دادیم.

وَ السُّنَّةُ لا يَعُودُ إِلَيْها بَعْدَ التَّلَبُّسِ بِالْفَرْضِ، لٰكِنَّهُ يَسْجُدُ لِلسَّهْوِ عَنْها، وَ الْهَيْأَةُ لا يَعُودُ إِلَيْها بَعْدَ تَرْكِها، وَ لا يَسْجُدُ لِلسَّهْوِ عَنْها. وَ إذا شَكَّ فِي عَدَدِ ما أَتىٰ بِهِ مِنَ الرَّكَعاتِ بَنىٰ عَلَى الْيَقِينِ وَ هُوَ الْأَقَلُّ، وَ سَجَدَ لِلسَّهْوِ؛

﴿وَ السُّنَّةُ لا يَعُودُ إِلَيْها بَعْدَ التَّلَبُّسِ بِالْفَرْضِ﴾ و اگر نمازگزاری سنتی را ترک کرد مانند قنوت نماز صبح و تشهد اول و واجبی را شروع نمود نباید به سنت ترک‌شده برگردد؛ به عنوان مثال: اگر تشهد اول را ترک نمود و برای خواندن فاتحه به صورت کامل قیام کرد و یا قنوت را نخواند و به سجده رسید نباید برگردد ﴿لٰكِنَّهُ يَسْجُدُ لِلسَّهْوِ عَنْها﴾ ولی سنت است برای ارتکاب این سهو سجده‌ی سهو را انجام دهد؛

«عَنّ عبدِاللّٰهِ بّنِ بُجَيْنَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ‌اللّٰهِ ﷺ قامَ مِنَ اثْنَتَيْنِ مِنَ الظُّهْرِ لَمْ يَجْلِسْ بَيْنَهُما، فَلَمّا قَضىٰ صَلاتَهُ سَجَدَ سَجْدَتَيْنِ ثُمَّ سَلَّمَ» شیخان روایت کرده‌اند:

«پیامبر قبل از انجام‌دادن تشهد اولِ نماز ظهر برخاست وقتی که نمازش را به پایان رساند دو سجده کرد و سپس سلام داد.»

(نکته) اگر نمازگزاری قبل از انجام‌دادن تشهد اول بر خاست اما از حد رکوع بلندتر نشد و یا قبل از خواندن قنوت به پایین رفت ولی به سجده نرسید، سنت است به تشهد و قنوت برگردد و آن‌ها را انجام دهد.

﴿وَ الْهَيْأَةُ لا يَعُودُ إِلَيْها بَعْدَ تَرْكِها، وَ لا يَسْجُدُ لِلسَّهْوِ عَنْها﴾ و پانزده هیأتی که بیان شدند اگر نمازگزاری آن‌ها را ترک کرد نباید به آن‌ها برگردد و در برابر ترکشان سجده‌ی سهو را انجام دهد.

﴿وَ إذا شَكَّ فِي عَدَدِ ما أَتىٰ بِهِ مِنَ الرَّكَعاتِ بَنىٰ عَلَى الْيَقِينِ وَ هُوَ الْأَقَلُّ﴾ و اگر در تعداد رکعت‌های خوانده‌شده شک کرد بر یقین بنا می‌کند که عبارت از کمترین است؛ مثلاً در حین خواندن نماز ظهر شک کرد که آیا سه رکعت خوانده است یا چهار، بر حدأقل آن دو، نمازش را بنا می‌کند؛ یعنی چنان حساب می‌کند که سه رکعت خوانده است؛ پس بر می‌خیزد و رکعت دیگری را انجام می‌دهد ﴿وَ سَجَدَ لِلسَّهْوِ﴾

وَ سُجُودُ السَّهْوِ سُنَّةٌ، وَ مَحَلُّهُ قَبْلَ السَّلامِ،

و سنت است به خاطر این سهو، سجده بکند؛

«عن عبدِالرَّحْمٰنِ بْنِ عَوْفٍ ﷺ: قالَ النَّبِيُّ ﷺ: إذا سَها أَحَدُكُمْ في صَلاتِهِ فَلَمْ يَدْرِ واحِدَةً صَلّىٰ أَوِ اثْنَتَيْنِ فَلْيَبْنِ عَلىٰ واحِدَةٍ، فَإنْ لَمْ يَدْرِ ثِنْتَيْنِ صَلّىٰ أَوْ ثَلاثاً فَلْيَبْنِ عَلىٰ ثِنْتَيْنِ، وَ إنْ لَمْ يَدْرِ ثَلاثاً صَلّىٰ أَوْ أَرْبَعاً فَلْيَبْنِ عَلىٰ ثَلاثٍ، وَ لْيَسْجُدْ سَجْدَتَيْنِ قَبْلَ أَنْ يُسَلِّمَ» ترمذی روایت کرده است:

«هرگاه یکی از شما در نمازش اشتباه کرد و ندانست یک رکعت خوانده است یا دو رکعت، بر یک رکعت بنا کند و اگر ندانست دو رکعت خوانده است یا سه رکعت، بر دو رکعت و اگر ندانست سه رکعت خوانده است یا چهار، بر سه رکعت نمازش را بنا کند و قبل از سلام دو سجده‌ی سهو را انجام دهد.»

(نکته) اگر شخصی به صورت یقین دانست که رکعتی که مشغول انجام‌دادن آن است رکعت پنجم است باید از آن دست بردارد و با عجله به تشهد برود و تشهد بخواند و سلام بدهد. و نیز اگر بعد از تشهد آخر از روی سهو برخاست باید زود برگردد و سلام بدهد و گر نه در هر دو صورت نمازش باطل می‌شود. و سنت است در هر دو مورد، قبل از سلام سجده‌ی سهو بکند.

﴿وَ سُجُودُ السَّهْوِ سُنَّةٌ، وَ مَحَلُّهُ قَبْلَ السَّلامِ﴾ دو سجده‌ی سهو سنت هستند و محل آن‌ها قبل از سلام می‌باشد. و سنت است در هر دو سجده این ذکر خوانده شود: «سُبْحانَ مَنْ لا يَنامُ وَ لا يَسْهُو»

سجده‌ی تلاوت

بدانکه در چهارده آیه‌ی قرآن لفظ سجده آمده است که برای قاری و کسی که قراءت را می‌شنود سنت است بعد از اتمام آن آیه‌ها سجده بکنند؛

«عَنِ ابْنِ عُمَرَ - رضي الله عنهما- قال: كانَ النَّبِيُّ ﷺ يَقْرَأُ السُّورَةَ الَّتِي فِيهَا السَّجْدَةُ، فَيَسْجُدُ وَ نَسْجُدُ مَعَهُ حَتّىٰ ما يَجِدُ أَحَدُنا مَكاناً لِمَوْضِعِ جَبْهَتِهِ» شیخان روایت کرده‌اند:

....

«پیامبر سوره‌ی مشتمل بر سجده را قراءت می‌کرد بعد او سجده می‌کرد و ما نیز به سجده می‌رفتیم تا جایی که بعضی از ما جایی را نمی‌یافت که پیشانی‌اش را بر آن بنهد.»

و این چهارده سجده در این سوره‌ها قرار دارند: حج یک آیه، اعراف دو آیه و در هر یک از این سوره‌ها یک آیه: رعد، نحل، إسراء، مریم، فرقان، نمل، الم سجده، حم سجده، نجم، انشقاق و علق.

کسی که اراده‌ی سجده‌ی تلاوت دارد همراه گفتن الله أکبر نیت سجده‌ی تلاوت می‌کند و همزمان با پایین‌رفتن به سجده الله أکبر دیگر و با بلندشدن از سجده الله أکبر دیگری هم می‌گوید بعد سلام می‌دهد.

سجده‌ی تلاوت یک سجده است. و سنت است سجده‌کننده در سجده این ذکر را بخواند:

«سَجَدَ وَجْهِي لِلَّذِي خَلَقَهُ وَ صَوَّرَهُ وَ شَقَّ سَمْعَهُ وَ بَصَرَهُ بِحَوْلِهِ وَ قُوَّتِهِ فَتَبارَكَ اللّٰهُ أَحْسَنُ الْخالِقِينَ» اصحاب سنن روایت کرده‌اند.

لازم است در سجده‌ی تلاوت شروط نماز تحقق بیابد.

سجده‌ی شکر

هرگاه از انسانی بلایی دفع شود یا به او چیزی برسد که مایه‌ی سرورش باشد، سنت است سجده‌ی شکر بکند؛

«عن أَبِي بَكْرَةَ ﷺ: أَتَى النَّبِيَّ أَمْرٌ فَسُرَّ بِهِ فَخَرَّ لِلهِ ساجِداً» ابوداود و ترمذی روایت کرده‌اند:

«به پیامبر خبری رسید که با آن مسرور شد بعد سجده‌ی شکری به جای آورد.»

سجده‌ی شکر همانند سجده‌ی تلاوت یک سجده است و باید شروط نماز در آن تحقق یابد.

فَـصْلٌ وَ خَـمْـسَـةُ أَوْقـاتٍ لا يُـصَـلّىٰ فِيهـا إلّا صـلاةً لَهـا سَـبَبٌ: بَعْـدَ صَـلاةِ الـصُّبْحِ حَتّـىٰ تَطْلُـعَ الشَّمْسُ، وَ عِنْدَ طُلُوعِها حَتّىٰ تَتكامَلَ وَ تَرْتَفِعَ قَدْرَ رُمْحٍ، وَ عِنْدَ الْاِسْتِواءِ حَتّىٰ تَـزُولَ وَ بَعْـدَ صَـلاةِ الْعَصْرِ حَتّىٰ تَغْرُبَ الشَّمْسُ،

﴿فَصْلٌ﴾ اوقاتی که خواندن نماز در آن‌ها حرام است

﴿وَ خَمْسَةُ أَوْقاتٍ لا يُصَلّىٰ فِيها إلّا صلاةً لَها سَبَبٌ﴾ پنج وقت موجود است که نباید نماز سنت در آن‌ها خوانده شود؛ مگر نمازی که دارای سبب قبلی باشد، مانند نماز قضا، نماز مرده، تحیة المسجد و سنت وضو که خواندن این نمازها در آن پنج وقت هم جایز است؛ اما خواندن نماز سنت مطلق [سنتی که دارای سبب و وقت معین نیست]، استخاره، و سنت احرام در آن اوقات درست نیست: اول، ﴿بَعْدَ صَلاةِ الصُّبْحِ حَتّىٰ تَطْلُعَ الشَّمْسُ﴾ بعد از نماز صبح تا وقتی که خورشید طلوع می کند.

دوم، ﴿وَ عِنْدَ طُلُوعِها حَتّىٰ تَتكامَلَ وَ تَرْتَفِعَ قَدْرَ رُمْحٍ﴾ در حین طلوع خورشید تا هنگامی که طلوعش کامل و به اندازه‌ی نیزه‌ای بلند می‌شود.

سوم، ﴿وَ عِنْدَ الْاِسْتِواءِ حَتّىٰ تَزُولَ﴾ در وقتی که خورشید در وسط آسمان است تا هنگامی که به طرف مغرب مایل می‌شود؛ ولی روز جمعه از این حکم استثنا شده است؛ یعنی در روز جمعه خواندن نماز سنت در آن وقت درست است؛

«عن عُقْبَةَ ﷺ ثَلاثُ ساعاتٍ كانَ رَسُولُ‌اللّهِ ﷺ يَنْهانا أَنْ نُصَلِّيَ فِيهِنَّ وَ أَنْ نُقْبِرَ فِيهِنَّ مَوْتانا: حِينَ تَطْلُعُ الشَّمْسُ بازِغَةً حَتّىٰ تَرْتَفِعَ، وَ حِينَ يَقُومُ قائِمُ الظَّهِيرَةِ حَتّىٰ تَزُولَ الشَّمْسُ، وَ حِينَ تَتَضَيَّفُ الشَّمْسُ لِلْغُرُوبِ» مسلم روایت کرده است:

«عقبه می‌فرماید: پیامبر ﷺ ما را از خواندن نماز و تدفین مرده‌ها در سه وقت منع کرد: در وقتی که خورشید طلوع می کند تا هنگامی که به تمامی بلند می‌شود، در هنگامی که خورشید در وسط آسمان قرار می گیرد تا وقتی که رو به مغرب مایل می‌شود و در حین غروب تا زمانی که به تمامی غروب می کند.»

چهارم، ﴿وَ بَعْدَ صَلاةِ الْعَصْرِ حَتّىٰ تَغْرُبَ الشَّمْسُ﴾ بعد از نماز عصر تا وقتی که

وَ عِنْدَ الْغُرُوبِ حَتّیٰ یَتَکامَلَ غُرُوبُها.

خورشید غروب می کند؛

«عَنْ أبي‌سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ: قالَ النَّبِيُّ ﷺ: لا صَلاةَ بَعْدَ الصُّبْحِ حَتّیٰ تَطْلُعَ الشَّمْسُ، وَ لاصَلاةَ بَعْدَ الْعَصْرِ حَتّیٰ تَغِيبَ الشَّمْسُ» شیخان روایت کرده‌اند:

«بعد از نماز صبح تا حین طلوع خورشید و بعد از نماز عصر تا غروب نمازی وجود ندارد.»

پنجم، ﴿وَ عِنْدَ الْغُرُوبِ حَتّیٰ یَتَکامَلَ غُرُوبُها﴾ در وقت غروب آفتاب تا هنگامی که غروبش کامل می‌شود.

(خاتمه) در پنج وقت مذکور، در مکه‌ی مکرمه طواف و نماز درست هستند؛

«عن جُبَیْرِ بْنِ مُطْعَمٍ ﷺ قالَ النَّبِيُّ ﷺ یا بَنِي عَبْدِمَنافٍ لا تَمْنَعُوا أَحَداً طافَ بِهٰذَا الْبَیْتِ وَ صَلّیٰ أَیَّةَ ساعَةٍ شاءَ: مِنْ لَیْلٍ أَوْ نَهارٍ» اصحاب سنن روایت کرده‌اند:

«ای پسران عبدمناف هیچ کسی را که تصمیم طواف این خانه‌یا تصمیم خواندن نماز در هر ساعت از شب و روز دارد را منع نکنید.»

فَصْلٌ، وَ صَلاةُ الْجَماعَةِ سُنَّةٌ مُؤَكَّدَةٌ؛ وَ عَلَى الْمَأْمُومِ أَنْ يَنْوِيَ الْإِيْـتِمامَ، دُونَ الْإمامِ،

﴿فَصْلٌ﴾، نماز جماعت

(تعریف:) جماعت آن است که نمازگزار حرکات نمازش را به حرکات نماز شخص دیگری مرتبط کند که آن شخص دیگر امام نامیده می‌شود.

﴿وَ صَلاةُ الْجَماعَةِ سُنَّةٌ مُؤَكَّدَةٌ﴾ نماز جماعت در هر پنج نمازِ فرض سنت مؤکد است؛ «عَنِ ابْنِ عُمَرَ - رضي الله عنهما- : قالَ النَّبِيُّ ﷺ: **صَلاةُ الْجَماعَةِ تَفْضُلُ صَلاةَ الْفَذِّ بِسَبْعٍ وَ عِشْرِينَ دَرَجَةً**» شیخان روایت کرده‌اند:

«اجر نمازی که با جماعت خوانده می‌شود بیست و هفت برابر اجر نمازی است که به تنهایی انجام می‌شود.»

امام نووی فرموده است: نماز جماعت فرض کفایه است؛ بنابراین واجب است در هر روستا و محله‌ای جماعت آشکاری انجام شود تا مردم از آن مطلع شوند و برای نمازهای پنجگانه به آنجا بروند؛ هر چند که تمام مردم در آن شرکت نکنند؛زیرا پیامبرﷺ فرموده است:

«ما مِنْ ثَلاثَةٍ فِي قَرْيَةٍ وَ لا بَدْوٍ لا تُقامُ فِيهِمُ الصَّلاةُ إِلَّا اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطانُ» نسائی روایت کرده است:

«هر سه مردی که در روستا یا بادیه باشند و نماز جماعت در میان ایشان اقامه نشود شیطان بر آنان چیره می‌شود.»

﴿وَ عَلَى الْمَأْمُومِ أَنْ يَنْوِيَ الْإِيْـتِمامَ﴾ بر مأموم واجب است همراه گفتن الله أکبر احرام نیت ائتمام (جماعت) بکند؛ یعنی در دل بگوید: این نماز را با جماعت می‌خوانم یا در پشت این امام نماز می‌خوانم؛ پس اگر نیت جماعت نکند جماعتش درست نخواهد بود ﴿دُونَ الْإمامِ﴾ ولی نیت جماعت یا امامت بر امام واجب نیست؛ بلکه سنت است نیت امامت بکند تا ثواب جماعت به او برسد؛

«قالَ النَّبِيُّ ﷺ: **إِنَّمَا الْأَعْمالُ بِالنِّيَّاتِ**» شیخان روایت کرده‌اند:

وَ يَجُوزُ أَنْ يَأْتَمَّ الْحُرُّ بِالْعَبْدِ وَ الْبالِغُ بِالْمُراهِقِ؛ وَ لا تَصِحُّ قُدْوَةُ رَجُلٍ بِامْرَأَةٍ،

«صحت هر عمل شرعی با نیت است.»

(نکته) اگر کسی به تنهایی نماز را شروع کرده بود بعد نفری آمد و به او اقتدا کرد این عمل درست خواهد بود. و بهتر است که امام هم در آن موقع نیت امامت بکند.

بر امام جمعه واجب است نیت امامت بکند و گر نه نماز جمعه‌اش درست نخواهد بود.

﴿وَ يَجُوزُ أَنْ يَأْتَمَّ الْحُرُّ بِالْعَبْدِ وَ الْبالِغُ بِالْمُراهِقِ﴾ درست است انسان آزاد به برده، و بالغ به بچه‌ای که به سن تمیز رسیده است اقتدا کند. سن تمیز آن است که بچه خوبی و بدی را از همدیگر تشخیص دهد؛

«كانَ عَمْرُو بْنُ سَلَمَةَ يَؤُمُّ قَوْمَهُ عَلىٰ عَهْدِ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ وَ هُوَ ابْنُ سِتٍّ أَوْ سَبْعٍ» بخاری روایت کرده است:

«عمرو بن سلمه در سن شش یا هفت سالگی در زمان پیامبر ﷺ برای قومش امامت می‌کرد.»

درست است انسان کور امام بشود؛

«عَنْ أَنَسٍ رضي الله عنه: إِسْتَخْلَفَ النَّبِيُّ ﷺ إِبْنَ أُمِّ مَكْتُومٍ رضي الله عنه يَؤُمُّ النّاسَ وَ هُوَ أَعْمىٰ» ابوداود روایت کرده است:

«پیامبر ﷺ عبدالله پسر ام‌مکتوم را که کور بود به جای خود نشاند تا برای مردم مدینه امامت کند.»

و اقتدا به مرد گناهکار و فاسق هم جایز است؛

«كانَ ابْنُ عُمَرَ - رضي الله عنهما- يُصَلِّي خَلْفَ الْحَجّاجِ» بخاری روایت کرده است: «ابن عمر در پشت حجاج ثقفی نماز می‌خواند» در حالی که بسیار گناهکار بود.

﴿وَ لا تَصِحُّ قُدْوَةُ رَجُلٍ بِامْرَأَةٍ﴾ اقتدای مرد به زن درست نیست؛

وَ لا قارِئٌ بِأُمِّيٍّ،

«عَنْ أبي‌بَكْرَةَ ﷺ: قالَ النَّبِيُّ ﷺ لَنْ يُفْلِحَ قَوْمٌ وَلَّوْا أَمْرَهُمُ امْرَأَةً» بخاری روایت کرده است:

«هیچ قومی رستگار نمی‌شود که کارشان را به زن بسپارند.»

﴿وَ لا قارِئٌ بِأُمِّيٍّ﴾ و نیز اقتدای باسواد به بی‌سواد صحیح نیست. منظور از باسواد کسی است که فاتحه را به درستی قراءت می‌کند و مقصود از بی‌سواد کسی است که فاتحه را به درستی تلاوت نمی‌کند مثلاً حرفی را جایگزین حرف دیگر می‌کند؛ به عنوان مثال به جای أنعمت می‌گوید أنحمت، به جای صراط الذین می‌گوید: سرات الزین و به جای و لا الضالین و لا الظالین می‌خواند و یا حرف مشدد را بدون تشدید می‌خواند مثلاً به جای إيّاك می‌گوید إياك؛

«عَنِ أَبِي‌مَسْعُودٍ ﷺ قالَ النَّبِيُّ ﷺ: يَؤُمُّ الْقَوْمَ أَقْرَؤُهُمْ لِكِتابِ اللّٰهِ تَعالىٰ، فَإِنْ كانُوا فِي الْقِراءَةِ سَواءً فَأَعْلَمُهُمْ بِالسُّنَّةِ، فَإِنْ كانُوا فِي السُّنَّةِ سَواءً فَأَقْدَمُهُمْ هِجْرَةً، فَإِنْ كانُوا فِي الْهِجْرَةِ سَواءً فَأَقْدَمُهُمْ سِنّاً، وَ لا يَؤُمَّنَّ الرَّجُلُ الرَّجُلَ فِي سُلْطانِهِ، وَ لا يَقْعُدْ فِي بَيْتِهِ عَلىٰ تَكْرِمَتِهِ إِلّا بِإِذْنِهِ» مسلم روایت کرده است:

«کسی که بیشتر از دیگران به کتاب خدا آشناست و بیشتر آن را تلاوت کرده است برای قوم امامت کند؛ پس اگر همه‌ی آنان در این چیز مساوی بودند نفری که بیشتر از دیگران به سنت من آشناست امامت بکند. و اگر در آشنایی با سنت مساوی بودند کسی که زودتر هجرت کرده باشد و اگر در هجرت هم مساوی بودند کسی که سنش بیشتر است برای دیگران امامت کند و نباید مرد در محل سلطه‌ی انسان دیگری بدون اجازه‌ی سلطان برای او امامت بکند و نباید در خانه‌ی نفر دیگر بدون اجازه‌ی صاحب خانه در محل نشستن او بنشیند»؛

بنابراین صاحب خانه و امام مسجد برای امامت اولویت دارند؛ هر چند که کم‌سواد باشند؛ اما اگر ایشان نفر دیگری را اختیار کردند آن شخص اختیارشده برای امامت

وَ أَيُّ مَوْضِعٍ صَلّىٰ فِي الْمَسْجِدِ بِصَلاةِ الإمامِ وَ هُوَ عالِمٌ بِصَلاتِهِ أَجْزَأَهُ ما لَمْ يَتَقَدَّمْ عَلَيْهِ،

اولویت دارد.

اقتدا به انسان بی‌وضو و به انسانی که نجس آشکاری بر لباس یا بدنش است یا چنان تیممی کرده که نیاز به قضای نماز دارد درست نیست؛ ولی اقتدا به شخصی که بر لباس یا بدنش نجاست هست اما آن نجاست ظاهر نیست و به شخصی که در حین اقتدای مأموم بی‌وضویی‌اش برای مأموم معلوم نیست بلکه بعد از اتمام نماز بی‌وضویی‌اش آشکار می‌شود، درست است. و تکرار نماز بر مأموم واجب نیست.

﴿وَ أَيُّ مَوْضِعٍ صَلّىٰ فِي الْمَسْجِدِ بِصَلاةِ الإمامِ وَ هُوَ عالِمٌ بِصَلاتِهِ أَجْزَأَهُ ما لَمْ يَتَقَدَّمْ عَلَيْهِ﴾

اگر مأموم در مسجد به امامی که او هم در مسجد است اقتدا کند اقتدایش صحیح خواهد بود؛ هر چند که مسجد بسیار بزرگ باشد و امام و مأموم از یکدیگر بسیار دور باشند و یکی از ایشان در بلندی و دیگری در پستی و یا در بین آنان پرده‌ای باشد؛ به شرطی که مأموم از حرکات امام آگاه باشد و در جلو او قرار نگیرد. و سنت است حداقل با پاشنه‌ی پا از امام عقب باشد و در طرف راست امام بایستد؛ بعد اگر نفر دیگری حاضر شد در طرف چپ امام بایستد و بعد از اقتدا هر دو مأموم به پشت امام بروند یا امام به جلو حرکت کند تا هر دو مأموم در کنار یکدیگر قرار گیرند وصفی را تشکیل بدهند؛ زیرا سنت است مأموم‌ها شانه‌هایشان را به‌یکدیگر متصل کنند و در میان ایشان فاصله‌ای نباشد؛

«عَنْ أَنَسٍ ﷺ: قالَ النَّبِيُّ ﷺ: أَقِيمُوا صُفُوفَكُمْ، وَ كانَ أَحَدُنا يُلْزِقُ مَنْكِبَهُ بِمَنْكِبِ صاحِبِهِ وَ قَدَمَهُ بِقَدَمِهِ» بخاری روایت کرده است:

«پیامبر ﷺ در حین نماز به ما می‌فرمود: صف‌هایتان را راست کنید و هر یک از ما شانه‌هایش را به شانه‌های همکناری‌اش و پاهایش را به پاهای او می‌چسباند.»

سنت است در جماعت بچه‌ها در پشت سر مردان صف را تشکیل بدهند و این در صورتی است که مردان و بچه‌ها با هم به مسجد آمده باشند؛ ولی اگر ابتدا بچه‌ها

وَ إنْ صَلّىٰ فِي الْمَسْجِدِ وَ الْمَأْمُومُ خارِجَ الْمَسْجِدِ قَرِيباً مِنْهُ وَ هُوَ عالِمٌ بِصَلاتِهِ وَ لا حائِلَ هُناكَ جازَ

آمدند و در صف اول ایستادند نباید به عقب برده شوند. و نیز لازم است زنان در پشت سر بچه‌ها بایستند؛

«عَنْ أَنَسٍ ﷺ: صَلَّى النَّبِيُّ ﷺ فَقُمْتُ وَ يَتِيمٌ خَلْفَهُ وَ أُمُّسُلَيْمٍ خَلْفَنا» شیخان روایت کرده‌اند:

«پیامبر ﷺ برای ما امامت کرد که من و بچه یتیمی‌در پشت سر او ایستادیم و أم‌سلیم (مادر أنس راوی) در پشت سرما ایستاد.»

﴿وَ إنْ صَلّىٰ فِي الْمَسْجِدِ وَ الْمَأْمُومُ خارِجَ الْمَسْجِدِ قَرِيباً مِنْهُ وَ هُوَ عالِمٌ بِصَلاتِهِ وَ لا حائِلَ هُناكَ جازَ﴾ و اگر امام در مسجد و مأموم در خارج مسجد بود و به امام نزدیک و از حرکات او آگاه بود و در بین امام و مأموم پرده‌ای نبود اقتدا درست خواهد بود. و منظور از نزدیک‌بودن این است که امام بیشتر از یکصد و پنجاه متر از مأموم فاصله نداشته باشد.

لازم است در هر نوع از جماعت‌ها مأموم از حرکات امام آگاه باشد و در جلو امام قرار نگیرد و تمام ارکان را بعد از امام انجام دهد؛

«عَنْ أَنَسٍ ﷺ قالَ النَّبِيُّ ﷺ: أَيُّهَا النّاسُ إنِّي إمامُكُمْ فَلا تَسْبَقُونِي بِالرُّكُوعِ وَ لا بِالسُّجُودِ وَ لا بِالْقِيامِ وَ لا بِالْإنْصِرافِ» شیخان روایت کرده‌اند:

«ای مردم من امام شما هستم پس با رکوع و سجود و قیام و سلام از من سبقت نگیرید.»

(خاتمه) اگر کسی به تنهایی نماز خواند بعد جماعتی انجام گرفت سنت است با جماعت نمازش را تکرار کند. همچنین اقتدا به نمازگزاری که نوع دیگری از نماز را می‌خواند درست است؛ هر چند که نماز سنت بخواند، مثلاً شخصی که می‌خواهد نماز ظهر بخواند به نفری که نماز صبح یا مغرب یا تراویح می‌خواند اقتدا بکند.

....

(نکته) اگر شخصی دیر به جماعت رسید به امام اقتدا کند و بر طبق نماز امام نماز بخواند و بعد از سلام امام برخیزد و نمازش را به پایان برساند؛

«عَنْ أَبِي‌قَتادَةَ رضی الله عنه قالَ النَّبِيُّ ﷺ: إذا أَتَيْتُمْ إِلَى الصَّلاةِ فَعَلَيْكُمْ بِالسَّكِينَةِ فَما أَدْرَكْتُمْ فَصَلُّوا وَ ما فاتَكُمْ فَأَتِمُّوا» شیخان روایت کرده‌اند:

«هرگاه به نماز می‌آیید با آرامش بیایید و هر مقدار از نماز جماعت باقی بود همراه امام بخوانید و بعد از سلام او برخیزید و بقیه را به پایان برسانید.»

و اگر مأموم به رکوع امام رسید؛ یعنی قبل از برخاستن امام از رکوع به رکوع رفت آن رکعت برایش محسوب می‌شود؛ یعنی هر چند که فاتحه نخوانده است؛ زیرا امام متحمل فاتحه‌ی او شده است؛ پیغمبر ﷺ فرموده است:

«إذا جِئْتُمْ إِلَى الصَّلاةِ وَ نَحْنُ سُجُودٌ فَاسْجُدُوا وَ لا تَعُدُّوها شَيْئاً، وَ مَنْ أَدْرَكَ الرَّكْعَةَ فَقَدْ أَدْرَكَ الصَّلاةَ» دارقطنی روایت کرده است:

«هرگاه به نماز آمدید و ما در سجده بودیم به سجده بروید و آن را چیزی به حساب نیاورید و کسی که به رکوع برسد به نماز رسیده است.»

و اگر امام در رکوع یا تشهد اخیرش دانست که نفری می‌خواهد به او اقتدا کند سنت است مدت کمی منتظر او شود.

(نکته) اگر امام در اثنای نمازش مرتکب اشتباهی شد سنت است مأمومِ مرد با گفتن سبحان الله و مأمومِ زن با زدن کفِ دست راست بر پشت دستِ چپ او را از اشتباهش آگاه کند. و اگر امام در خواندن سوره‌ی فاتحه‌یا سوره‌ی بعد از آن گیر کرد و از یادش رفت، سنت است مأموم آن را به او بگوید؛

«عَنِ ابْنِ‌عُمَرَ - رضي الله عنهما-: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ صَلَّىٰ صَلاةً فَلُبِسَ عَلَيْهِ، فَلَمَّا انْصَرَفَ قال لِأُبَيِّ بْنِ كَعْبٍ: أَصَلَّيْتَ مَعَنا؟ قال نَعَمْ، قال: فَما مَنَعَكَ أَنْ تَفْتَحَ عَلَيَّ؟» بن‌حبان روایت کرده است:

....

«پیامبر ﷺ در یکی از نمازهایشان در قراءت گیر کرد و از یادش رفت و بعد از نماز به اُبی بن کعب فرمود: با ما نماز خواندی؟ عرض کرد: آری؛ فرمود: پس چرا مرا آگاه نکردی؟»

و اگر امام در اثنای نماز بی‌وضو شد یا عارضه‌ی دیگری برایش رخ داد باید از نمازش خارج شود و شخص دیگری جانشین او گردد تا جماعت مختل نشود. و در این حکم، در میان نماز جمعه و دیگر جماعت‌ها تفاوتی وجود ندارد. و دلیل آن، عمل حضرت عمرؓ است که در حین زخمی‌شدنش در محراب عبدالرحمن بن عوف را جانشین خود کرد و عبدالرحمن با امامت نماز صبح را تمام کرد.»

فصلٌ، وَ يَجُوزُ لِلْمُسافِرِ قَصْرُ الصَّلاةِ الرُّباعِيَّةِ بِخَمْسَةِ شَرائِطَ: أَنْ تَكُونَ سَفَرُهُ فِي غَيْرِ مَعْصِيَةٍ، وَ أَنْ يَكُونَ مَسافَتُهُ سِتَّةَ عَشَرَ فَرْسَخاً،

﴿فصلٌ﴾ قصر و جمع نماز در سفر

﴿وَ يَجُوزُ لِلْمُسافِرِ قَصْرُ الصَّلاةِ الرُّباعِيَّةِ بِخَمْسَةِ شَرائِطَ﴾ با پنج شرط، برای مسافر درست است نماز چهار رکعتی را قصر یعنی دو رکعت کند؛ بنابراین نماز صبح و مغرب قصر نخواهند شد؛

«عَنْ أَنَسٍ ﷺ قال: خَرَجْنا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ مِنَ الْمَدِينَةِ إِلىٰ مَكَّةَ فَكانَ يُصَلِّي رَكْعَتَيْنِ رَكْعَتَيْنِ» شیخان روایت کرده‌اند:

انس فرمود همراه پیامبر ﷺ از مدینه به مکه رفتیم که پیامبر نمازهای چهار رکعتی را به صورت دو رکعتی می‌خواند.»

اولین شرط این است که ﴿أَنْ يَكُونَ سَفَرُهُ فِي غَيْرِ مَعْصِيَةٍ﴾ نباید سفرش گناه باشد؛ بنابراین اگر زن بی‌اجازه‌ی شوهرش یا کسی برای انجام‌دادن زنا یا کشتن شخصی به ناحق و ... به مسافرت برود قصر و جمع برای آنان درست نخواهد بود. و اگر بدهکاری زمان پرداخت بدهی‌اش فرا رسیده و بی‌اجازه‌ی صاحب قرض به مسافرت برود نمی‌تواند قصر و جمع بکند.

دوم، ﴿وَ أَنْ تَكُونَ مَسافَتُهُ سِتَّةَ عَشَرَ فَرْسَخاً﴾ باید مسافت سفرش شانزده فرسخ باشد؛ یعنی هشتاد کیلومتر. و دلیل این حکم اجماع چهار مذهب اهل سنت و این روایت است:

«وَ كانَ ابْنُ عُمَرَ وَ ابْنُ عَبّاسٍ ﷺ يَقْصُرانِ وَ يُفْطِرانِ فِي أَرْبَعَةِ بُرُدٍ، وَ هِيَ سِتَّةَ عَشَرَ فَرْسَخاً» بخاری روایت کرده است:

«ابن عمر و ابن عباس در سفری که چهار برید یعنی شانزده فرسخ بود نماز را قصر کرده و روزه نمی گرفتند.»

و اگر این مسافت با هواپیما، و یا ماشین در کمتر از یک ساعت یا در یک ساعت

وَ أَنْ يَكُونَ مُؤَدِّياً لِلصَّلاةِ الرُّباعِيَّةِ، وَ أَنْ يَنْوِيَ الْقَصْرَ مَعَ الْإِحْرامِ، وَ أَنْ لا يَأْتَمَّ بِمُقِيمٍ.

طی شود قصر و جمع درست خواهند بود.

(نکته) اگر مسافر تصمیم داشت در محلی که به آن می‌رود چهار شبانه روز بماند به محض رسیدن به آنجا سفرش به پایان می‌رسد و نباید در آنجا قصر و جمع بکند. و اگر چنین تصمیمی نداشت؛ یعنی منتظر کاری بود که به محض انجام‌گرفتن آن آن محل را ترک می‌کرد و برمی‌گشت و نمی‌دانست آن کار چند روز طول می‌کشد، می‌تواند تا هیجده شبانه روز در آنجا قصر و جمع بکند؛ البته روز رفتن و برگشتن بر این هیجده روز حساب نمی‌شود؛

«عَنِ ابْنِ‌عَبّاسٍ - رضي الله عنهما- : أَقامَ النَّبِيُّ ﷺ بِمَكَّةَ تِسْعَةَ عَشَرَ يَوْماً يَقْصُرُ» بخاری روایت کرده است:

«پیامبر ﷺ در مکه نوزده روز ماند قصر می‌کرد.»

و اگر مسافری نمی‌دانست به کجا می‌رود نمی‌تواند قصر و جمع بکند.

سوم، ﴿وَ أَنْ يَكُونَ مُؤَدِّياً لِلصَّلاةِ الرُّباعِيَّةِ﴾ باید نمازی که قصر می‌شود ادا و چهار رکعتی باشد؛ بنابراین نماز چهار رکعتی قضایی که در خانه بر انسان واجب شده است نباید در مسافرت به صورت دو رکعتی قضا شود؛ زیرا به صورت اتمام (چهار رکعتی) بر او واجب شده‌است.

چهارم، ﴿وَ أَنْ يَنْوِيَ الْقَصْرَ مَعَ الْإِحْرامِ﴾ باید در حین گفتن الله أکبر احرام نیت قصر بکنند.

پنجم، ﴿وَ أَنْ لا يَأْتَمَّ بِمُقِيمٍ﴾ نباید به مقیم اقتدا کند؛ یعنی شخصی که نمازش را به صورت اتمام می‌خواند. فرقی نیست این شخص مسافر باشد یا نه؛ پس اگر به مقدار گفتن اَللّٰهُ أَكْبَرى به اتمام‌کننده‌ای اقتدا کرد باید نمازش را به صورت کامل (چهار رکعتی) بخواند؛

«قِيلَ لِابْنِ‌عَبّاسٍ - رضي الله عنهما-: ما بالُ الْمُسافِرِ يُصَلِّي رَكْعَتَيْنِ إِذَا انْفَرَدَ وَ

وَ يَجُوزُ لِلْمُسافِرِ أَنْ يَجْمَعَ بَيْنَ الظُّهْرِ وَ الْعَصْرِ فِي وَقْتِ أَيِّهِما شاءَ، وَ بَيْنَ الْمَغْرِبِ وَ الْعِشاءِ فِي وَقْتِ أَيِّهِما شاءَ،

أَرْبَعاً إِذَا ائْتَمَّ بِمُقِيمٍ؟ قالَ: تِلْكَ السُّنَّةُ» امام احمد روایت کرده است:

«به ابن‌عباس گفته شد: چرا وقتی مسافر نماز می‌خواند دو رکعت می‌خواند و وقتی که به مقیم اقتدا می‌نماید چهار رکعت انجام می‌دهد؟ فرمود: این، سنت پیامبر ﷺ است.

(نکته) اگر برای شخصی معلوم بود که امام، مسافر است ولی در نیتش شک داشت با نیت قصر به او اقتدا کند بعد اگر امام نمازش را با قصر خواند او هم قصر می‌کند و اگر امام به صورت اتمام خواند او هم اتمام می‌کند.

جمع دو نماز در یک وقت

﴿وَ يَجُوزُ لِلْمُسافِرِ أَنْ يَجْمَعَ بَيْنَ الظُّهْرِ وَ الْعَصْرِ فِي وَقْتِ أَيِّهِما شاءَ، وَ بَيْنَ الْمَغْرِبِ وَ الْعِشاءِ فِي وَقْتِ أَيِّهِما شاءَ﴾ برای مسافر درست است نماز ظهر و عصر را با هم در وقت هر کدام از آن‌ها که میل دارد جمع کند. و نیز می‌تواند نماز مغرب و عشا را در کنار هم در وقت هر کدام از آن‌ها که اراده دارد بخواند که اگر عصر به وقت ظهر و عشا به وقت مغرب آورده شود جمع تقدیم و اگر خلاف آن باشد جمع تأخیر نامیده می‌شود. و برای صحت جمع لازم است مسافت سفر هشتاد کیلومتر باشد و سفر گناه نباشد؛

«عن مُعاذٍ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ‌اللّٰهِ ﷺ كانَ فِي غَزْوَةِ تَبُوكَ إذا زاغَتِ الشَّمْسُ قَبْلَ أَنْ يَرْحَلَ جَمَعَ بَيْنَ الظُّهْرِ وَ الْعَصْرِ، وَ إِنْ يَرْتَحِلْ قَبْلَ أَنْ تَزِيغَ الشَّمْسُ أَخَّرَ الظُّهْرَ حَتّىٰ يَنْزِلَ لِلْعَصْرِ، وَ فِي الْمَغْرِبِ مِثْلَ ذٰلِكَ» ترمذی روایت کرده و بخشی از آن در بخاری نیز آمده است:

«پیامبر ﷺ در غزوه‌ی تبوک در وقت ظهر قبل از کوچ کردن نماز ظهر و عصر را با هم می‌خواند. و اگر قبل از آمدن وقت ظهر کوچ می‌کرد نماز ظهر را در وقت عصر می‌خواند. و در نماز مغرب هم اینگونه عمل می‌کرد.»

وَ يَجُوزُ لِلْحاضِرِ فِي الْمَطَرِ أَنْ يَجْمَعَ بَيْنَهُما في وَقْتِ الْأُولىٰ مِنْهُما

(نکته) در جمع تقدیم (جلوانداختن) لازم است نمازگزار ابتدا نماز اول را بخواند و در نماز اول نیت کند که نماز دوم را بعد از این نماز می‌خواند و بعد از سلام نماز اول بلا فاصله نماز دوم را شروع کند. و در جمع تأخیر (عقب‌انداختن) باید در وقت نماز اول نیت بکند که آن را در وقت نماز دوم می‌خواند تا گناهکار نشود. و انجام‌دادن قصر و جمع با هم درست است.

﴿وَ يَجُوزُ لِلْحاضِرِ فِي الْمَطَرِ أَنْ يَجْمَعَ بَيْنَهُما في وَقْتِ الْأُولىٰ مِنْهُما﴾ برای کسی که در خانه است (مسافر نیست) درست است در وقت بارش باران دو نماز را در وقت اولین آن‌ها جمع کند؛ به شرطی که نمازها را با جماعت بخواند و مسجد دور باشد و با رفتن به مسجد لباس‌هایش خیس شوند و در حین [سلام] نماز اول باران ببارد؛

«عَنِ ابْنِ عَبّاسٍ - رضي الله عنهما- : صَلّىٰ رَسُولُ‌اللّٰهِ ﷺ بِالْمَدِينَةِ سَبْعاً وَ ثَمانِياً اَلظُّهْرَ وَ الْعَصْرَ وَ الْمَغْرِبَ وَ الْعِشاءَ» بخاری روایت کرده است:

«پیامبر ﷺ هفت هشت روز در مدینه نماز ظهر و عصر و نیز مغرب و عشا را با جمع خواند.»

» امام مالک و شافعی فرموده‌اند: این جمع کردن به سبب باران بوده است.

(خاتمه) جمع زیادی از فقها فرموده‌اند: مریض می‌تواند دو نماز را جمع کند و اگر در وقت نماز اول بیماری‌اش بیشتر بود آن را تأخیر کند. و اگر در وقت نماز دوم مریض‌تر می‌شد آن را تقدیم کند؛ با شرایطی که در جمع نماز سفر بیان کردیم

فَصْلٌ، وَ شَرائِطُ وُجُوبِ الْجُمُعَةِ سَبْعَةُ أَشْياءَ: اَلْإِسْلامُ، وَ الْبُلُوغُ، وَ الْعَقْلُ، وَ الْحُرِّيَّةُ، وَ الذُّكُورِيَّةُ، وَ الصِّحَّةُ،

﴿فَصْلٌ﴾ نماز جمعه

نماز جمعه دو رکعت است و واجب است در وقت ظهر روز جمعه با جماعت خوانده شود.

﴿وَ شَرائِطُ وُجُوبِ الْجُمُعَةِ سَبْعَةُ أَشْياءَ﴾ شرائط واجب‌شدن جمعه هفت چیز است:

اول، ﴿اَلْإِسْلامُ﴾، اسلام است؛ خداوند متعال فرموده است:

«يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذا نُودِيَ لِلصَّلاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلىٰ ذِكْرِ اللّٰهِ وَ ذَرُوا الْبَيْعَ ذٰلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ» (جمعه/۹):

«ای اهل ایمان هرگاه در روز جمعه اذان ظهر [اذان دوم] داده شد به ذکر خدا بروید و معامله را ترک کنید که اگر بدانید این کار برای شما بهتر است»؛

پس معامله‌کردن بعد از اذان جمعه حرام است.

دوم، ﴿وَ الْبُلُوغُ﴾ بلوغ است؛ بنابراین جمعه بر بچه واجب نیست.

سوم، ﴿وَ الْعَقْلُ﴾ عقل است؛ پس بر دیوانه واجب نیست.

چهارم، ﴿وَ الْحُرِّيَّةُ﴾ آزادبودن است؛ پس بر برده واجب نیست.

پنجم، ﴿وَ الذُّكُورِيَّةُ﴾ نربودن است؛ بنابراین بر مؤنث واجب نیست؛ ولی اگر زن جمعه کرد نمازش صحیح است و نماز ظهر از او ساقط می‌شود.

ششم، ﴿وَ الصِّحَّةُ﴾ سلامتی است؛ بنابراین بر کسی که به خاطر بیماری قادر به رفتن به جمعه نیست یا قادر به ماندن در مسجد نیست، واجب نخواهد بود؛

«عَنْ طارِقِ بْنِ شَهابٍ رضي الله عنه: قالَ النَّبِيُّ ﷺ اَلْجُمُعَةُ حَقٌّ واجِبٌ عَلىٰ كُلِّ مُسْلِمٍ فِي جَماعَةٍ إِلَّا أَرْبَعَةً: مَمْلُوكٌ وَ امْرَأَةٌ وَ صَبِيٌّ وَ مَرِيضٌ» ابوداود و حاکم روایت کرده‌اند:

«بر هر مسلمانی واجب است نماز جمعه را با جماعت بخواند جز چهار نفر: برده، زن، بچه و بیمار.»

وَ الْاِسْتِيطانُ، وَ شَرائِطُ فِعْلِها ثَلاثَةٌ: أَنْ تَكُونَ الْبَلَدُ مِصْراً أَوْ قَرْيَةً

شرط هفتم ﴿وَ الْاِسْتِيطانُ﴾، این است که نمازگزار، مقیم محل برگزاری جمعه باشد یا مسافری باشد که تصمیم داشته باشد چهارشبانه روز در محل برگزاری جمعه بماند واجب نیست؛

«عَنْ جابِرٍ ﷺ صَلَّى النَّبِيُّ ﷺ الظُّهْرَ وَ الْعَصْرَ جَمْعاً بِعَرَفَةَ فِي حَجَّةِ الْوَداعِ» مسلم روایت کرده است:

«پیغمبر ﷺ در حجة الوداع نماز ظهر و عصر را در عرفه به صورت جمع خواند.» یعنی آن روز، جمعه بود ولی حضرت ﷺ نماز جمعه نخواند.

اگر دانشجو، سرباز، تاجر و ... تصمیم داشته باشند چهار شبانه روز یا بیشتر از آن، در محل کارشان بمانند باید در نماز جمعه شرکت کنند. و مسافرت کردن در روز جمعه اگر باعث ترک جمعه شود حرام خواهد بود.

﴿وَ شَرائِطُ فِعْلِها ثَلاثَةٌ﴾ شرائط صحت نماز جمعه سه چیز است: ﴿أَنْ تَكُونَ الْبَلَدُ مِصْراً أَوْ قَرْيَةً﴾ اول این است که محل برگزاری جمعه شهر یا روستا باشد؛ یعنی محل اقامت همیشگی باشد؛

«لأن النَّبِيَّ ﷺ لَمْ يُقِمِ الْجُمُعَةَ فِي حَجَّةِ الْوَداعِ بِعَرَفَةَ»: همانگونه که مسلم لز جابر روایت کرده است.

«زیرا پیامبر ﷺ در حجة الوداع جمعه نکرد هر چند که مردم مکه در آنجا حاظر بودند.»

بنابراین برگزاری جمعه در میان چادرنشینان و ییلاق‌نشینان درست نیست. ولی اگر صدای اذان روستا یا شهری را می‌شنیدند باید برای ادای نماز جمعه به آنجا بروند.

(نکته) اگر شخصی با زور ساکنان محلی را به محل دیگری منتقل کرد و آن مردم تصمیم داشتند به محض امکان برگشتن، به محل اولی برگردند نمی‌توانند جمعه بخوانند زیرا مقیم همیشگی نیستند هر چند که در آنجا خانه را ساخته باشند. و اگر

وَ أَنْ يَكُونَ الْعَدَدُ أَرْبَعِينَ مِنْ أَهْلِ الْجُمُعَةِ، وَ أَنْ يَكُونَ الْوَقْتُ باقِياً، فَإِنْ خَرَجَ الْوَقْتُ أَوْ عُدِمَتِ الشُّرُوطُ صُلِّيَتْ ظُهْراً

جمعه کردند باید نماز ظهر را هم بخوانند.

﴿ وَ أَنْ يَكُونَ الْعَدَدُ أَرْبَعِينَ مِنْ أَهْلِ الْجُمُعَةِ﴾ شرط دوم این است که عدد نمازگزاران از میان مکلفین به نماز جمعه چهل نفر باشند؛

«**عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ** ﷺ: **قالَ: جَمَعَ النَّبِيُّ** ﷺ **بِالْمَدِينَةِ وَ نَحْنُ أَرْبَعُونَ رَجُلاً**» بیهقی روایت کرده است:

«پیامبر ﷺ در مدینه با حضور چهل نفر جمعه خواند»؛

پس اگر در روستایی چهل مرد نبود جمعه بر آن‌ها واجب نخواهد بود ولی اگر صدای اذان روستا یا شهری را می‌شنیدند باید برای ادای نماز جمعه به آنجا بروند.

در مذهب امام حنفی با بودن چهار مرد و در مذهب امام مالک با دوازده مرد نماز جمعه درست است.

﴿وَ أَنْ يَكُونَ الْوَقْتُ باقِياً﴾ شرط سوم این است که وقت جمعه -که همان وقت ظهر است- تا پایان آن باقی باشد؛

«**عَنْ أَنَسٍ** ﷺ: **كانَ النَّبِيُّ** ﷺ **يُصَلِّي الْجُمُعَةَ حِينَ تَمِيلُ الشَّمْسُ**» بخاری روایت کرده است. و از سلمه نقل است:

«**كُنّا نُصَلِّي الْجُمُعَةَ مَعَ النَّبِيِّ فَنَرْجِعُ وَ ما نَجِدُ لِلْحِيطانِ فَيْئاً نَسْتَظِلُّ بِهِ**» شیخان روایت کرده‌اند:

«انس فرمود پیامبر در حین مایل‌شدن خورشید به طرف مغرب نماز جمعه می‌خواند.» و سلمه فرمود همراه پیامبر نماز جمعه می‌خواندیم در وقت برگشتن، دیوارها چنان سایه‌ای نیفکنده بودند که در آن حرکت کنیم ﴿فَإِنْ خَرَجَ الْوَقْتُ أَوْ عُدِمَتِ الشُّرُوطُ صُلِّيَتْ ظُهْراً﴾ پس اگر به مقدار خواندن دو خطبه و نماز جمعه زمان باقی نبود، یا حدأقل یکی از شرایط مذکور تحقیق نیافته بود باید با نیت ظهر، چهار

وَ فَرائِضُها ثَلاثَةٌ: خُطْبَتانِ يَقُومُ فِيهِما وَ يَجْلِسُ بَيْنَهُما، وَ أَنْ تُصَلّىٰ رَكْعَتَيْنِ في جَماعَةٍ

رکعت خوانده شود؛ زیرا جمعه قضا نخواهد شد و اگر جمعه درست نباشد نباید نماز ظهر از دست داده شود

﴿وَ فَرائِضُها ثَلاثَةٌ﴾ فرائض جمعه سه چیز است: ﴿خُطْبَتانِ يَقُومُ فِيهِما وَ يَجْلِسُ بَيْنَهُما﴾ اول، دو خطبه است که امام در حین خواندن آن‌ها قیام می‌کند و در بین آن‌ها به مقدار نشستن بین دو سجده می‌نشیند؛

«عَنِ ابْنِ عُمَرَ - رضي الله عنهما- : كانَ النَّبِيُّ ﷺ يَخْطُبُ قائِماً ثُمَّ يَقْعُدُ، ثُمَّ يَقُومُ كَما تَفْعَلُونَ الْآنَ» شیخان روایت کرده‌اند:

«پیامبر ﷺ ایستاده خطبه می‌خواند بعد می‌نشست و سپس برمی‌خواست همانگونه که شما الآن انجام می‌دهید»

لازم است خطیب جمعه مرد باشد. و حدأقل چهل نفر خطبه‌ی او را بشنوند. و نیز واجب است در دو خطبه پنج رکن آن‌ها با عربی گفته شوند که عبارتند از: اول، گفتن الحمد لله؛ دوم، فرستادن صلوات بر پیامبر «اَللّٰهُمَّ صل علی محمد»؛ سوم، نصیحت‌کردن مردم با ترساندن آنان از خداوند «أوصیکم بتقوی الله»؛ چهارم، تلاوت آیه‌ای از قرآن کریم در یکی از خطبه‌ها؛ پنجم، دعاکردن برای مسلمانان در خطبه‌ی دوم که حدأقل آن این است:

«اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُسْلِمِينَ وَ الْمُسْلِماتِ.» و جز این پنج چیز لازم نیست بقیه‌ی خطبه‌ها عربی باشند.

برای خطیب سنت است در حین خطبه رو به حاضرین مسجد کرده و به آن‌ها سلام کند. و بعد از پایان دو خطبه قامت گفته می‌شود و نماز جمعه شروع خواهد شد.

دوم و سوم، ﴿وَ أَنْ تُصَلّىٰ رَكْعَتَيْنِ في جَماعَةٍ﴾ دو رکعت با جماعت خوانده شود که بر امام و مأموم واجب است نیت جماعت بکنند؛ پیامبر ﷺ فرموده است:

وَ هَيْئاتُها أَرْبَعُ خِصالٍ: اَلْغُسْلُ وَ تَنْظِيفُ الْجَسَدِ، وَ لُبْسُ الثِّيابِ الْبِيضِ، وَ أَخْذُ الظُّفْرِ، وَ الطِّيبُ، وَ يُسْتَحَبُّ الْإِنْصاتُ فِي الْخُطْبَةِ

«مَنْ أَدْرَكَ مِنْ صَلاةِ الْجُمُعَةِ رَكْعَةً فَلْيُضِفْ إِلَيْها أُخْرىٰ وَ قَدْ تَمَّتْ صَلاتُهُ، وَ مَنْ فاتَتْهُ الرَّكْعَتانِ فَلْيُصَلِّ أَرْبَعاً» دار قطنی روایت کرده است:

«کسی که به یک رکعت از نماز جمعه برسد «رکوع رکعت دوم» بعد از سلام امام یک رکعت دیگر را به آن اضافه کند و نمازش کامل بوده است و کسی که هر دو رکعت را از دست بدهد یعنی بعد از رکوع دوم به نماز برسد باید چهار رکعت بخواند.»

و این چهار رکعت را با نیت نماز جمعه می‌خواند.

﴿وَ هَيْئاتُها أَرْبَعُ خِصالٍ﴾ سنت‌های جمعه چهار چیز هستند: ﴿اَلْغُسْلُ وَ تَنْظِيفُ الْجَسَدِ﴾ اول، غسل کردن با نیت غسل جمعه و پاک کردن بدن از چرک و بوی بد.

دوم، ﴿وَ لُبْسُ الثِّيابِ الْبِيضِ﴾ پوشیدن لباس زیبای سفید.

سوم، ﴿وَ أَخْذُ الظُّفْرِ﴾ کندن ناخن

چهارم، ﴿وَ الطِّيبُ﴾ خوشبو کردن خود

﴿وَ يُسْتَحَبُّ الْإِنْصاتُ فِي الْخُطْبَةِ﴾ گوش‌دادن و سکوت در حین خواندن خطبه‌ها سنت است؛

«عَنْ أَبِي‌هُرَيْرَةَ ﷺ قالَ النَّبِيُّ ﷺ مَنِ اغْتَسَلَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَ لَبِسَ مِنْ أَحْسَنِ ثِيابِهِ، وَ مَسَّ مِنْ طِيبٍ إِنْ كانَ عِنْدَهُ ثُمَّ أَتَى الْجُمُعَةَ فَلَمْ يَتَخَطَّ أَعْناقَ النّاسِ، ثُمَّ صَلّىٰ ما كَتَبَ اللّٰهُ لَهُ، ثُمَّ أَنْصَتَ إِذا خَرَجَ إِمامُهُ حَتّىٰ يَفْرُغَ مِنْ صَلاتِهِ كانَتْ كَفّارَةً لِما بَيْنَها وَ بَيْنَ الْجُمُعَةِ الَّتِي قَبْلَها» أبوداود روایت کرده است:

«کسی که در روز جمعه غسل کند و از بهترین لباس‌هایش بپوشد و اگر وسیله‌ی خوشبوکننده داشت خود را خوشبو کند بعد به جمعه بیاید و بر گردن مردم گام ننهد بعد نمازی را که خداوند بر او قرار داده است بخواند و درحین خطبه‌ی امام ساکت

وَ مَنْ دَخَلَ وَ الْإِمامُ يَخْطُبُ صَلّىٰ رَكْعَتَيْنِ خَفِيفَتَيْنِ ثُمَّ يَجْلِسُ

شود این اعمال، کفاره‌ی گناهان میان این جمعه و جمعه‌ی قبل از آن می‌شوند.»

﴿وَ مَنْ دَخَلَ وَ الْإِمامُ يَخْطُبُ صَلّىٰ رَكْعَتَيْنِ خَفِيفَتَيْنِ ثُمَّ يَجْلِسُ﴾ کسی که در اثنای خطبه‌ی امام وارد مسجد شود دو رکعت کوتاه با نیت تحیة المسجد یا سنت قبل از جمعه می‌خواند و سپس می‌نشیند. و اگر قبل از خواندن این دو رکعت نشست حرام است برای خواندن آن برخیزد؛

«عَنْ جابِرٍ ﷛: قالَ النَّبِيُّ ﷺ: إذا جاءَ أَحَدُكُمْ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَ الْإمامُ يَخْطُبُ فَلْيَرْكَعْ رَكْعَتَيْنِ وَ لْيَتَجَوَّزْ فِيهِما» شیخان روایت کرده‌اند:

«هرگاه یکی از شما در روز جمعه در اثنای خطبه‌ی امام وارد مسجد شد دو رکعت کوتاه بخواند و سپس بنشیند.»

(نکته) قبل از خطبه‌ی جمعه دو رکعت نماز سنت جمعه وجود دارد؛

«عَنْ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ مُغَفَّلٍ ﷛قالَ النَّبِيُّ ﷺ: بَيْنَ كُلِّ أَذانَيْنِ صَلاةٌ» شیخان روایت کرده‌اند:

«در میان هر اذان و اقامتی نماز [سنتی] وجود دارد.»

و بعد از جمعه هم دو یا چهار رکعت موجود است؛

«قالَ النَّبِيُّ ﷺ: إذا صَلّىٰ أَحَدُكُمُ الْجُمُعَةَ فَلْيُصَلِّ بَعْدَها أَرْبَعاً» مسلم روایت کرده است: «وَ كانَ ﷺ يُصَلِّي بَعْدَ الْجُمُعَةِ رَكْعَتَيْنِ فِي بَيْتِهِ» شیخان روایت کرده‌اند:

«هرگاه یکی از شما نماز جمعه خواند بعد از آن چهار رکعت بخواند.» و پیامبرﷺ بعد از نماز جمعه، در خانه دو رکعت می‌خواند.»

(خاتمه) ثواب فرستادن صلوات در شب و روز جمعه بسیار زیاد است «عَنْ أَوْسِ بْنِ أَوْسٍ: قالَ النَّبِيُّ ﷺ: إنَّ مِنْ أَفْضَلِ أَيّامِكُمْ يَوْمَ الْجُمُعَةِ فَأَكْثِرُوا عَلَيَّ مِنَ الصَّلاةِ فِيهِ، فَإنَّ صَلاتَكُمْ مَعْرُوضَةٌ عَلَيَّ، قالُوا: يا رَسُولَ اللّٰهِ وَ كَيْفَ تُعْرَضُ عَلَيْكَ صَلاتُنا وَ قَدْ أَرِمْتَ؟ قال: إنَّ اللّٰهَ حَرَّمَ عَلَى الْأَرْضِ أَنْ تَأْكُلَ أَجْسادَ الْأَنْبِياءِ» نسائی روایت کرده

....

است:

«یکی از روزهای بزرگ‌تر شما روز جمعه است پس در روز جمعه بر من صلوات زیاد بفرستید؛ زیرا صلوات شما بر من عرضه می‌شود؛ گفتند: ای فرستاده‌ی خدا چگونه صلوات ما به شما عرضه می‌شود در حالی که شما پوسیده‌ای؟! فرمود: خداوند بر زمین حرام کرده است که اجساد پیامبران را بخورد.»

«وَ عَنْ أَبِي‌سَعِيدٍ ﷺ قالَ النَّبِيُّ ﷺ: مَنْ قَرأَ سُورَةَ الْكَهْفِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ أَضاءَ لَهُ مِنَ النُّورِ ما بَيْنَ الْجُمُعَتَيْنِ» حاکم روایت کرده است:

«کسی که در روز جمعه سوره‌ی کهف را تلاوت کند میان دو جمعه برایش روشن می‌شود.»

امام نواوی فرموده است: خواندن این سوره در شب جمعه هم خوب است.

فصلٌ، وَ صَلاةُ الْعِيدَيْنِ سُنَّةٌ مُؤَكَّدَةٌ،وَ هِيَ رَكْعَتانِ يُكَبِّرُ في الْأُولىٰ سَبْعاً سِوىٰ تَكْبِيرَةَ الْإِحْـرامِ، وَ في الثّانِيَةِ خَمْساً سِوىٰ تَكْبِيرَةِ الْقِيامِ

﴿فصلٌ﴾ نماز عید

﴿وَ صَلاةُ الْعِيدَيْنِ سُنَّةٌ مُؤَكَّدَةٌ﴾ نماز دو عید رمضان و قربان برای تمام اشخاص سنت مؤکد است؛ زیرا پیامبرﷺ آن را انجام داده است ﴿وَ هِيَ رَكْعَتانِ يُكَبِّرُ فِي الْأُولىٰ سَبْعاً سِوىٰ تَكْبِيرَةَ الْإِحْرامِ﴾ که دو رکعت است و با نیت نماز عید رمضان یا قربان خوانده می‌شود و در رکعت اول بعد از دعای افتتاح جز الله أکبر احرام هفت بار الله أکبر می گوید ﴿وَ فِي الثّانِيَةِ خَمْساً سِوىٰ تَكْبِيرَةِ الْقِيامِ﴾ و در رکعت دوم جز الله أکبر برخاستن پنج بار الله أکبر می گوید؛

«عَنْ عائِشَةَ - رضي الله عنها-: كانَ النَّبِيُّ ﷺ يُكَبِّرُ فِي الْعِيدَيْنِ فِي الْأُولىٰ سَبْعاً قَبْلَ الْقِراءَةِ، وَ فِي الْآخِرَةِ خَمْساً قَبْلَ الْقِراءَةِ» ترمذی روایت کرده است:

«پیامبرﷺ در نماز دو عید در رکعت اول، قبل از قراءت فاتحه هفت بار و در رکعت دوم، قبل از قراءت فاتحه پنج بار الله أکبر می گفت.»

سنت است با گفتن هر اَللّٰهُ أَكْبَرُی دو دستش را بلند کند و در بین اَللّٰهُ أَكْبَرها این ذکر را بخواند: «سُبْحانَ اللّٰهِ وَ الْحَمْدُ لِلهِ وَ لا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَ اَللّٰهُ أَكْبَرُ» و بعد از الله أکبر هفتم در رکعت اول و بعد از الله أکبرپنجم در رکعت دوم بلا فاصله أعوذ بالله من الشیطان الرجیم بگوید و سوره‌ی فاتحه را تلاوت کند.

(نکته) اول، زمان نماز هر دو عید از حین ارتفاع آفتاب به اندازه‌ی یک نیزه شروع شده و تا مایل‌شدن خورشید از طرف آسمان به طرف مغرب ادامه خواهد داشت.

دوم، نماز دو عید به تنهایی هم خوانده می‌شود اما سنت است با جماعت خوانده شود

سوم، «كانَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ يَأْمُرُ الْمُؤَذِّنَ فِي الْعِيدِ أَنْ يَقُولَ: اَلصَّلاةُ جامِعَةٌ» شافعی از زهری به صورت مرسل روایت کرده است:

وَ يَخْطُبُ بَعْدَها خُطْبَتَيْنِ،وَ يُكَبِّرُ في الأُولىٰ تِسْعاً وَ في الثّانِيَةِ سَبْعاً، وَ يُكَبِّرُ مِنْ غُرُوبِ الشَّمْسِ مِنْ لَيْلَةِ الْعِيدِ إلىٰ أَنْ يَدْخُلَ الْإمامُ فِي الصَّلاةِ، وَ في الْأَضْحىٰ خَلْفَ الصَّلَواتِ الْمَفْرُوضاتِ مِنْ صُبْحِ يَوْمِ عَرَفَةَ إلَى الْعَصْرِ مِنْ آخِرِ أَيّامِ التَّشْرِيقِ

«پیامبر در روز عید به مؤذن دستوری داد به جای قامت بگوید: اَلصَّلاةُ جامِعَةٌ.»

﴿وَ يَخْطُبُ بَعْدَها خُطْبَتَيْنِ﴾ سنت است بعد از نماز جمعه امام دو خطبه را همانند خطبه‌های جمعه ایراد کند که در عید رمضان بحث زکات فطر و در عید قربان بحث قربانی کند ﴿وَ يُكَبِّرُ في الأُولىٰ تِسْعاً وَ فِي الثّانِيَةِ سَبْعاً﴾ قبل از شروع خطبه‌ی اول نه بار پیاپی می گوید الله أکبر و در خطبه‌ی دوم هفت بار؛

«عَنِ ابْنِ عُمَرَ - رضي الله عنهما-: كانَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ وَ أَبُوبَكْرٍ وَ عُمَرَ - رضي الله عنهما- يُصَلُّونَ الْعِيدَيْنِ قَبْلَ الْخُطْبَةِ» شیخان روایت کرده‌اند:

«پیامبرﷺ و حضرت ابوبکر و عمر در هر دو عید قبل از خطبه نماز می‌خواندند.»

﴿وَ يُكَبِّرُ مِنْ غُرُوبِ الشَّمْسِ مِنْ لَيْلَةِ الْعِيدِ إلىٰ أَنْ يَدْخُلَ الْإمامُ فِي الصَّلاةِ﴾ سنت است از غروب آفتاب شب عید تا وقت ورود امام به نماز عید هر شخصی الله أکبر بگوید؛ خداوند متعال فرموده است:

«وَ لِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ وَ لِتُكَبِّرُوا اللّٰهَ عَلىٰ ما هَداكُمْ» (بقره/۱۸۵):

«برای این که عدد روزه‌هایتان را به اتمام برسانید و بعد از اتمام آن‌ها الله أکبر بگویید؛ زیرا خداوند شما را هدایت کرده است.»

این تکبیرهای شب در همه‌ی اوقات شب و در تمام اماکن گفته می‌شوند نه تنها بعد از نمازها و کیفیت تکبیر این است که این الفاظ سه بار گفته شوند: »اَللّٰهُ أَكْبَرَ اَللّٰهُ أَكْبَرَ اَللّٰهُ أَكْبَر، لا إلهَ إلَّا اللّٰهُ، وَ اَللّٰهُ أَكْبَر، وَ لِلّٰهِ الْحَمْدُ«

﴿وَ في الْأَضْحىٰ خَلْفَ الصَّلَواتِ الْمَفْرُوضاتِ مِنْ صُبْحِ يَوْمِ عَرَفَةَ إلَى الْعَصْرِ مِنْ آخِرِ أَيّامِ التَّشْرِيقِ﴾ در عید قربان جز تکبیرهای شب از صبح روز عرفه تا عصر روز آخر از ایام التشریق، بعد از نمازهای فرض و سنت گفتن این الفاظ سنت است. و ایام

....

التشریق عبارت از سه روز بعد از روز عید قربان است؛ ولی در عید رمضان تنها بعد از نماز مغرب و عشا و صبح روز عید سنت است.

(خاتمه) سنت است انسان برای روز عید قربان و رمضان غسل بکند و لباس زیبا و پاک بپوشد و خود را خوشبو کند و برای نماز عید از راهی به مسجد برود و از راه دیگری برگردد و تبریک عید هم درست است.

فَصْلٌ، وَ صَلاةُ الْكُسُوفِ سُنَّةٌ مُؤَكَّدَةٌ، فَإِنْ فاتَتْ لَمْ تُقْضَ، وَ يُصَلِّي لِكُسُوفِ الشَّمْسِ وَ خُسُوفِ الْقَمَرِ رَكْعَتَيْنِ،فِي كُلِّ رَكْعَةٍ قِيامانِ، يُطِيلُ الْقِراءَةَ فِيهِما، وَ رُكُوعانِ يُطِيلُ التَّسْبِيحَ فِيهِما، دُونَ السُّجُودِ

﴿فَصْلٌ﴾ نماز خورشید و ماه گرفتگی

﴿وَ صَلاةُ الْكُسُوفِ سُنَّةٌ مُؤَكَّدَةٌ﴾ نماز خورشید و ماه‌گرفتگی سنت مؤکد است؛ زیرا پیامبرﷺ آن را انجام داده است ﴿فَإِنْ فاتَتْ لَمْ تُقْضَ﴾ و اگر فوت شد یعنی زمانش سپری شد قضا نخواهد شد.

با ماه‌گرفتگی یا خورشیدگرفتگی، زمان این نماز فرا می‌رسد و با ظاهرشدن آفتاب یا ماه و یا غروب‌کردن خورشید در حالت گرفتگی و یا طلوع خورشید در صورت ماه‌گرفتگی، زمان این نماز سپری می‌شود.

﴿وَ يُصَلِّي لِكُسُوفِ الشَّمْسِ وَ خُسُوفِ الْقَمَرِ رَكْعَتَيْنِ﴾ برای خورشید و ماه‌گرفتگی برای هر شخص سنت است دو رکعت نماز را با نیت خورشید یا ماه‌گرفتگی بخواند. حداقل این نماز، دو رکعت همانند نماز سنت صبح است و انجام‌دادن آن به تنهایی درست و با جماعت سنت است. و شیوه‌ی بهتر آن این است ﴿فِي كُلِّ رَكْعَةٍ قِيامانِ يُطِيلُ الْقِراءَةَ فِيهِما﴾ در هر رکعت از دو رکعت آن دو قیام وجود دارد که نمازگزار در آن‌ها قراءت را طولانی می‌کند؛ یعنی بعد از رکوع به سجده نمی‌رود بلکه دوباره فاتحه می‌خواند ﴿وَ رُكُوعانِ يُطِيلُ التَّسْبِيحَ فِيهِما﴾ و نیز در هر رکعت دو رکوع وجود دارد که در آن‌ها «سبحان ربی العظیم و بحمده» را زیاد می‌گوید در رکوع اول به اندازه‌ی خواندن صد آیه، در رکوع دوم به اندازه‌ی هشتاد، در سوم به اندازه‌ی هفتاد و در چهارم به اندازه‌ی پنجاه آیه ﴿دُونَ السُّجُودِ﴾ ولی سجده را طول نمی‌دهد. امام نووی فرموده است: سنت است سجده‌ها همانند رکوع‌های قبلشان طولانی شوند؛

«عَنْ عائِشَةَ قالَتْ: خَسَفَتِ الشَّمْسُ فِي عَهْدِ رَسُولِ‌اللّٰهِ ﷺ فَقامَ فَصَلّٰى بِالنّاسِ، فَأَطالَ الْقِيامَ، ثُمَّ رَكَعَ فَأَطالَ الرُّكُوعَ، ثُمَّ قامَ فَأَطالَ الْقِيامَ، وَ هُوَ دُونَ الْقِيامِ الْأَوَّلِ،

وَ يَخْطُبُ بَعْدَها خُطْبَتَيْنِ، وَ يُسِرُّ في كُسُوفِ الشَّمْسِ وَ يَجْهَرُ في خُسُوفِ الْقَمَرِ

ثُمَّ رَكَعَ فَأَطالَ الرُّكُوعَ وَ هُوَ دُونَ الرُّكُوعِ الْأَوَّلِ، ثُمَّ سَجَدَ فَأَطالَ السُّجُودَ، ثُمَّ فَعَلَ فِي الرَّكْعَةِ الثّانِيَةِ مِثْلَ ما فَعَلَ فِي الرَّكْعَةِ الْأُولىٰ، ثُمَّ انْصَرَفَ وَ قَدِ انْجَلَتِ الشَّمْسُ فَخَطَبَ النّاسَ» شیخان روایت کرده‌اند:

«در زمان پیامبر ﷺ خورشید گرفت بعد پیامبر ﷺ نماز خورشیدگرفتگی را با امامت خواند و قیام را طولانی کرد بعد به رکوع رفت و رکوع را هم طول داد، بعد برخاست و قیام را کمتر از قیام اول طول داد و سپس به رکوع رفت و رکوع را کمتر از رکوع اول طولانی نمود بعد به سجده رفت و سجده را طول داد و رکعت دوم را هم همانند رکعت اول انجام داد و بعد از سلام در حالی که خورشید آشکار شده بود برای مردم سخنرانی کرد.»

﴿وَ يَخْطُبُ بَعْدَها خُطْبَتَيْنِ﴾ سنت است امام بعد از پایان نماز دو خطبه را ایراد کند و دلیل این حکم، حدیث مذکور است. و شروط این دو خطبه همان شروط خطبه‌ی نماز جمعه است ﴿وَ يُسِرُّ في كُسُوفِ الشَّمْسِ وَ يَجْهَرُ في خُسُوفِ الْقَمَرِ﴾ امام، در خورشیدگرفتگی نمازش را با صدای خفیف و در ماه‌گرفتگی با صدای بلند می‌خواند.

(خاتمه) با تاریک‌شدن دنیا و حدوث گرد و غبار و گردباد و سیل و زلزله برای هر انسانی سنت است به تنهایی دو رکعت نماز را همانند سنت قبل از ظهر بخواند؛

«عَنْ أَبِي مُوسىٰ: قالَ النَّبِيُّ ﷺ: إِنَّ هٰذِهِ الْآياتِ الَّتِي يُرْسِلُ اللّٰهُ تَعالىٰ لا تَكُونُ لِمَوْتِ أَحَدٍ وَ لا لِحَياتِهِ، وَ لٰكِنَّ اللّٰهَ يُرْسِلُها يُخَوِّفُ بِها عِبادَهُ، فَإِذا رَأَيْتُمْ مِنْها شَيْئاً فَافْزَعُوا إِلىٰ ذِكْرِ اللّٰهِ وَ دُعائِهِ وَ اسْتِغْفارِهِ» شیخان روایت کرده‌اند:

«این نشانه‌هایی را که خداوند می‌فرستد به خاطر مرگ یا حیات هیچ شخصی نیست بلکه خداوند با فرستادن آن‌ها بندگانش را می‌ترساند پس هرگاه یکی از آن‌ها را دیدید به ذکر و یاد و دعا و استغفار خدا روی آورید.»

فَصْلٌ، وَ صَلاةُ الْاِسْتِسْقاءِ مَسْنُونَةٌ، فَيَأْمُرُهُمُ الإمامُ بِالتَّوْبَةِ وَ الصَّدَقَةِ وَ الْخُرُوجِ مِنَ الْمَظالِمِ وَ مُصالَحَةِ الْأَعْداءِ وَ صِيامُ ثَلاثَةِ أَيّامٍ، ثُمَّ يَخْرُجُ بِهِمْ فِي الْيَوْمِ الرّابِعِ فِي ثِيابِ بِذْلَةٍ وَ اسْتِكانَةٍ وَ تَضَرُّعٍ، وَ يُصَلِّي بِهِمْ رَكْعَتَيْنِ كَصَلاةِ الْعِيدَيْنِ

﴿فَصْلٌ﴾ نماز طلب باران

﴿وَ صَلاةُ الْاِسْتِسْقاءِ مَسْنُونَةٌ﴾ نماز طلب باران سنت مؤکد است و خواندن آن به تنهایی درست و با جماعت سنت است.

با نباریدن باران یا کم‌شدن آب و یا خشک‌شدن آن، خواندن این نماز سنت است ﴿فَيَأْمُرُهُمُ الإمامُ بِالتَّوْبَةِ وَ الصَّدَقَةِ وَ الْخُرُوجِ مِنَ الْمَظالِمِ وَ مُصالَحَةِ الْأَعْداءِ﴾ که در این هنگام حاکم به مردم دستور می‌دهد که توبه و صدقه کنند و از ظلم‌ها دست برداشته و همدیگر را حلال کرده و با دشمنان صلح کرده و یکدیگر را آزاد و با هم سخن بگویند ﴿وَ صِيامُ ثَلاثَةِ أَيّامٍ﴾ و نیز به مردم امر می کند که سه روز پی در پی روزه بگیرند ﴿ثُمَّ يَخْرُجُ بِهِمْ فِي الْيَوْمِ الرّابِعِ فِي ثِيابِ بِذْلَةٍ وَ اسْتِكانَةٍ وَ تَضَرُّعٍ﴾ بعد در روز چهارم در حالی که حاکم و مردم روزه هستند امام، مردم را در لباس کهنه و با خوف و تضرع به بیابان می‌برد.

(نکته) در صورتی که حاکم به مردم دستور روزه بدهد این چهار روز روزه بر مردم واجب می‌شود؛ یعنی کسی که روزه نگیرد گناهکار می‌شود.

و مردم، سالمندان، بچه‌ها، حیوانات و بچه‌ی حیوانات را با خود به بیابان می‌برند ﴿وَ يُصَلِّي بِهِمْ رَكْعَتَيْنِ كَصَلاةِ الْعِيدَيْنِ﴾ و با امامت حاکم با نیت طلب باران دو رکعت نماز را همانند نماز دو عید اقامه می کنند؛ یعنی امام با صدای بلند می‌خواند و در رکعت اول هفت تکبیر و دو رکعت دوم پنج تکبیر می گوید (به شیوه‌ای که در فَصْلٌ نماز دو عید بیان گردید)؛

«عَنِ ابْنِ عَبّاسٍ - رضي الله عنهما-: خَرَجَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ مُتَبَذِّلاً مُتَواضِعاً حَتّىٰ أَتَى الْمُصَلّىٰ فَرَقِيَ الْمِنْبَرَ فَلَمْ يَخْطُبْ خُطَبَكُمْ هٰذِهِ، وَ لٰكِنْ لَمْ يَزَلْ فِي الدُّعاءِ وَ التَّضَرُّعِ

ثُمَّ يَخْطُبُ بَعْدَهُما وَ يُحَوِّلُ رِداءَهُ، وَ يُكْثِرُ مِنَ الدُّعاءِ وَ الْاِسْتِغْفارِ

وَ التَّكْبِيرِ حَتّىٰ صَلّىٰ رَكْعَتَيْنِ كَما يُصَلِّي فِي الْعِيدِ» اصحاب سنن روایت کرده‌اند:

«پیامبر ﷺ با لباس کهنه و با تضرع برای نماز باران از مدینه خارج شد و به محل رسیدن نماز رسید بعد بر منبر رفت و خطبه‌ی همانند این خطبه‌های شما را ایراد نکرد ولی تا حین خواندن نماز از دعا و تضرع وتکبیر دست برنداشت بعد همانند نماز عید دو رکعت نماز را با امامت خواند»

﴿ثُمَّ يَخْطُبُ بَعْدَهُما وَ يُحَوِّلُ رِداءَهُ﴾ و بعد از نماز، سنت است امام دو خطبه ایراد کند بعد از شروع خطبه‌ی دوم رو به قبله کرده و عبا یا لباس دیگرش را برمی‌گرداند یعنی طرف زیرین را ظاهر کرده و طرف پایین را به بالا می‌آورد ﴿وَ يُكْثِرُ مِنَ الدُّعاءِ وَ الْاِسْتِغْفارِ﴾ و در هر دو خطبه به مقدار زیاد از خدا طلب نزول باران و دفع بلا کرده و قبل از شروع خطبه‌ی اول نه بار و قبل از شروع خطبه‌ی دوم هفت بار این ذکر را این ذکر را می‌خواند «أَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ الْعَظِيمَ الَّذِي لا إِلٰهَ إِلّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ وَ أَتُوبُ إِلَيْهِ»

(نکته) سنت است هر دو خطبه بعد از ادای نماز ایراد شوند؛ «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه: خَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ لِلْاِسْتِسْقاءِ وَ صَلّىٰ رَكْعَتَيْنِ ثُمَّ خَطَبَ» احمد، ابن‌ماجه و بیهقی روایت کرده‌اند:

«پیامبر ﷺ برای نماز طلب باران از مدینه بیرون رفت ابتدا نماز خوانده و سپس خطبه را ایراد فرمود.»

و خواندن آن‌ها قبل از نماز هم درست است؛

«عَنْ عَبّادٍ عَنْ عَمِّهِ رضي الله عنه خَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ يَسْتَسْقِي فَحَوَّلَ إِلَى النّاسِ ظَهْرَهُ وَ اسْتَقْبَلَ الْقِبْلَةَ يَدْعُو، ثُمَّ حَوَّلَ رِداءَهُ ثُمَّ صَلّىٰ رَكْعَتَيْنِ جَهَرَ فِيهِما بِالْقِراءَةِ» شیخان روایت کرده‌اند:

«پیامبر ﷺ برای خواندن نماز باران از مدینه خارج شد در حین خطبه پشت به مردم و رو به قبله کرده و دعا خواند بعد عبایش را برگرداند وسپس با صدای بلند دو

وَ يَدْعُو بِدُعاءِ رَسُولِاللهِ ﷺ وَ هُوَ: اَللّٰهُمَّ اجْعَلْها سُقْيا رَحْمَةٍ وَ لا تَجْعَلْها سُقْيا عَذابٍ وَ لا مَحْقٍ وَ لا بَلاءٍ وَ لا هَدْمٍ وَ لا غَرَقٍ، اَللّٰهُمَّ عَلَى الظِّرابِ وَ الْآكامِ وَ مَنابِتِ الشَّجَرِ وَ بُطُونِ الْأَوْدِيَةِ، اَللّٰهُمَّ حَوالَيْنا وَ لا عَلَيْنا، اَللّٰهُمَّ أَسْقِنا غَيْثاً مُغِيثاً هَنِيئاً مَرِيئاً مَرِيعاً سَحّاً عامّاً غَدَقاً طَبَقاً مُجَلِّلاً دائِماً إِلىٰ يَوْمِ الدِّينِ، اَللّٰهُمَّ أَسْقِنَا الْغَيْثَ وَ لا تَجْعَلْنا مِنَ الْقانِطِينَ، اَللّٰهُمَّ إِنَّ بِالْعِبادِ وَ الْبِلادِ مِنَ الْجَهْدِ وَ الْجُوعِ وَ الضَّنْكِ ما لا نَشْكُو إِلّا إِلَيْكَ، اَللّٰهُمَّ أَنْبِتْ لَنَا الزَّرْعَ، وَ أَدِرَّ لَنَا الضَّرْعَ، وَ أَنْزِلْ عَلَيْنا مِنْ بَرَكاتِ السَّماءِ، وَ أَنْبِتْ لَنا مِنْ بَرَكاتِ الْأَرْضِ، وَ اكْشِفْ عَنّا مِنَ الْبَلاءِ ما لا يَكْشِفُهُ غَيْرُكَ، اَللّٰهُمَّ إِنّا نَسْتَغْفِرُكَ إِنَّكَ كُنْتَ غَفّاراً فَأَرْسِلِ السَّماءَ عَلَيْنا مِدْراراً، وَ يَغْتَسِلُ فِي الْوادِي إِذا سالَ

رکعت نماز را با امامت ادا کرد.»

﴿وَ يَدْعُو بِدُعاءِ رَسُولِاللهِ ﷺ وَ هُوَ﴾ سنت است در خطبه‌ی اول این دعای پیامبر ﷺ را بخواند. ﴿اَللّٰهُمَّ اجْعَلْها سُقْيا رَحْمَةٍ وَ لا تَجْعَلْها سُقْيا عَذابٍ وَ لا مَحْقٍ وَ لا بَلاءٍ وَ لا هَدْمٍ وَ لا غَرَقٍ، اَللّٰهُمَّ عَلَى الظِّرابِ وَ الْآكامِ وَ مَنابِتِ الشَّجَرِ وَ بُطُونِ الْأَوْدِيَةِ، اَللّٰهُمَّ حَوالَيْنا وَ لا عَلَيْنا، اَللّٰهُمَّ أَسْقِنا غَيْثاً مُغِيثاً هَنِيئاً مَرِيئاً مَرِيعاً سَحّاً عامّاً غَدَقاً طَبَقاً مُجَلِّلاً دائِماً إِلىٰ يَوْمِ الدِّينِ، اَللّٰهُمَّ أَسْقِنَا الْغَيْثَ وَ لا تَجْعَلْنا مِنَ الْقانِطِينَ، اَللّٰهُمَّ إِنَّ بِالْعِبادِ وَ الْبِلادِ مِنَ الْجَهْدِ وَ الْجُوعِ وَ الضَّنْكِ ما لا نَشْكُو إِلّا إِلَيْكَ، اَللّٰهُمَّ أَنْبِتِ لَنَا الزَّرْعَ، وَ أَدِرَّ لَنَا الضَّرْعَ، وَ أَنْزِلْ عَلَيْنا مِنْ بَرَكاتِ السَّماءِ، وَ أَنْبِتْ لَنا مِنْ بَرَكاتِ الْأَرْضِ، وَ اكْشِفْ عَنّا مِنَ الْبَلاءِ ما لا يَكْشِفُهُ غَيْرُكَ، اَللّٰهُمَّ إِنّا نَسْتَغْفِرُكَ إِنَّكَ كُنْتَ غَفّاراً فَأَرْسِلِ السَّماءَ عَلَيْنا مِدْراراً﴾ امام شافعی در مختصر روایت کرده است.

﴿وَ يَغْتَسِلُ فِي الْوادِي إِذا سالَ﴾ هرگاه سیل آمد سنت است در دره‌ها غسل کند یا وضو بگیرد. و همچنین سنت است در حین نزول باران لباس‌هایش را بیرون بیاورد تا باران تازه بدنش را خیس بکند؛

«عَنْ أَنَسٍ قال: حَسَرَ النَّبِيُّ ﷺ ثَوْبَهُ حَتّىٰ أَصابَهُ مِنَ الْمَطَرِ، وَ قالَ: إِنَّهُ حَدِيثُ عَهْدٍ بِرَبِّهِ» مسلم روایت کرده است:

وَ يُسَبِّحُ لِلرَّعْدِ وَ الْبَرْقِ.

«پیامبرﷺ در حین نزول باران لباسش را بیرون آورد تا باران به بدنش رسید و فرمود: این باران، به تازگی از طرف پروردگارش آمده است.»

﴿وَ يُسَبِّحُ لِلرَّعْدِ وَ الْبَرْقِ﴾ سنت است در حین رعد بگوید: «**سُبْحانَ مَنْ يُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَ الْمَلائِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ**» امام مالك روایت کرده است. و درحین برق بگوید «**سُبْحانَ مَنْ يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفاً وَ طَمَعاً**» و به برق ننگرد.

فصلٌ، وَ صَلاةُ الْخَوْفِ عَلىٰ ثَلاثَةِ أَضْرُبٍ: أَحَدُها أَنَ يَكُونَ الْعَدُوُّ فِي غَيْرِ جِهَةِ الْقِبْلَةِ، فَيُفَرِّقُهُمْ الْإِمامُ فِرْقَتَيْنِ: فِرْقَةٌ تَقِفُ فِي وَجْهِ الْعَدُوِّ، وَ فِرْقَةٌ خَلْفَهُ، فَيُصَلّي بِالْفِرْقَةِ الَّتِي خَلْفَهُ رَكْعَةً، ثُمَّ تُتِمُّ لِنَفْسِها وَ تَمْضِي لِوَجْهِ الْعَدُوِّ، وَ تَأْتِي الطّائِفَةُ الْأُخْرىٰ فَيُصَلّي بِها رَكْعَةً،وَ تُتِمُّ لِنَفْسِها، وَ سَلَّمَ مَعَهُمْ

﴿فصلٌ﴾ ، نماز خوف

﴿وَ صَلاةُ الْخَوْفِ عَلىٰ ثَلاثَةِ أَضْرُبٍ﴾ نماز ترس سه نوع است: ﴿أَحَدُها أَنَ يَكُونَ الْعَدُوُّ فِي غَيْرِ جِهَةِ الْقِبْلَةِ﴾ اول آن است که دشمن در غیر جهت قبله قرار دارد ﴿فَيُفَرِّقُهُمْ الْإِمامُ فِرْقَتَيْنِ﴾ که امام، لشکر را به دو دسته تقسیم می کند ﴿فِرْقَةٌ تَقِفُ فِي وَجْهِ الْعَدُوِّ﴾ یکی از دسته‌ها رو به جهت دشمن می‌ایستد و نگهبانی می‌دهد ﴿وَ فِرْقَةٌ خَلْفَهُ﴾ و دسته‌ی دیگری در پشت امام در جایی که سلاح دشمن به ایشان نرسد می‌ایستد ﴿فَيُصَلّي بِالْفِرْقَةِ الَّتِي خَلْفَهُ رَكْعَةً﴾ بعد در صورتی که نماز فرارسیده‌یک رکعتی باشد با دسته‌ای که در پشت او هستند یک رکعت را با امامت می‌خواند و اگر نماز فرارسیده سه یا چهار رکعتی باشد همراه این دسته دو رکعت می‌خواند ﴿ثُمَّ تُتِمُّ لِنَفْسِها وَ تَمْضِي لِوَجْهِ الْعَدُوِّ﴾ و بعد از این که امام برای رکعت دوم برخاست (در صورتی که نماز، دو رکعتی باشد) این دسته با نیت جداشدن از امام برمی‌خیزد دو رکعت نمازش را به پایان می‌رساند و به جهت دشمن می‌رود. و امام در رکعت دوم منتظر می‌شود و قراءت بعد از فاتحه را طول می‌دهد ﴿وَ تَأْتِي الطّائِفَةُ الْأُخْرىٰ فَيُصَلّي بِها رَكْعَةً﴾ و دسته‌ی دیگر می‌آید و به امام اقتدا کرده و امام با آنان رکعت باقی‌مانده را می‌خواند. این در صورتی است که نماز فرارسیده دو رکعتی باشد. و اگر دو رکعتی نبود با ایشان رکعت سوم و چهارم را می‌خواند. ﴿وَ تُتِمُّ لِنَفْسِها﴾ و هنگامی که امام برای تشهد می‌نشیند مأموم‌ها برمی‌خیزند و نمازشان را به پایان می‌رسانند ﴿وَ سَلَّمَ مَعَهُمْ﴾ و امام تشهد را ادامه می‌دهد تا ایشان به او رسیده و با هم سلام بدهند. این نوع را پیامبرﷺ در جنگ «ذات الرقاع» انجام داده است و بخاری و مسلم آن را روایت کرده‌اند.

وَ الثّاني أنْ يَكُونَ في جِهَةِ الْقِبْلَهِ، فَيَصُفُّهُمُ الإمامُ صَفَّيْنِ وَ يُحْرِمُ بِهِمْ، فَإذا سَجَدَ سَجَدَ مَعَهُ أَحَدُ الصَّفَّيْنِ، وَ وَقَفَ الصَّفُّ الْآخَرُ يَحْرُسُهُمْ، فَإذا رَفَعَ سَجَدُوا وَ لَحِقُوهُ. وَ الثّالِثُ أَنْ يَكُونَ في شِدَّةِ الْخَوْفِ وَ الْتِحامِ الْحَرْبِ، فَيُصَلّي كَيْفَ أَمْكَنَهُ راجِلاً أَوْ أَوْ راكِباً مُسْتَقْبِلَ الْقِبْلَةِ وَ غَيْرَ مُسْتَقْبِلٍ لَها.

﴿وَ الثّاني أنْ يَكُونَ في جِهَةِ الْقِبْلَهِ﴾ نوع دوم آن است که دشمن در جهت قبله قرار دارد ﴿فَيَصُفُّهُمُ الإمامُ صَفَّيْنِ وَ يُحْرِمُ بِهِمْ﴾ که امام لشکر را دو صف کرده و همراه آنان نماز را شروع می کند و باهم به رکوع می‌روند ﴿فَإذا سَجَدَ سَجَدَ مَعَهُ أَحَدُ الصَّفَّيْنِ﴾ و هر گاه امام به سجده رفت یکی از دو صف؛ همراه او به سجده می‌رود ﴿وَ وَقَفَ الصَّفُّ الْآخَرُ يَحْرُسُهُمْ﴾ و صف دیگر می‌ایستد و نگهبانی می‌دهد ﴿فَإذا رَفَعَ سَجَدُوا وَ لَحِقُوهُ﴾ و وقتی که امام و صف برخاستند این صف نگهبان به سجده می‌رود و در رکعت دوم به امام می‌پیوندند. پیامبرﷺ این نوع را در «عسفان» انجام داده که مسلم آن را روایت کرده است.

﴿وَ الثّالِثُ أَنْ يَكُونَ فِي شِدَّةِ الْخَوْفِ وَ الْتِحامِ الْحَرْبِ﴾ نوع سوم آن است که خوف زیاد است و لشکر با دشمن دستاویز شده است ﴿فَيُصَلّي كَيْفَ أَمْكَنَهُ راجِلاً أَوْ راكِباً مُسْتَقْبِلَ الْقِبْلَةِ وَ غَيْرَ مُسْتَقْبِلٍ لَها﴾ که در این صورت به هر شیوه‌ای که برای مجاهد ممکن شود نماز می‌خواند. فرقی نیست پیاده باشد یا سواره رو به قبله باشد یا نه؛ یعنی درست نیست در این موقع هم نماز ترک شود. و اگر انجام‌دادن رکوع و سجده ممکن نبود برای رکوع کمی و برای سجده کمی بیشتر از آن خم شود. و فرارکردن و به کارگرفتن سلاح و ضربه‌زدن و برگشتن، به نماز ضرری نمی‌رساند و اگر فریاد و حرف نزند نیازی به قضای آن نیست.

این نوع از نماز در وقت حادث‌شدن هر ترسی درست است مثلاً از ترس دشمن، سیل، آتش و یا درنده فرار بکند و نیازی به تکرار آن نیست؛ خداوند متعال می‌فرماید:

«فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجالاً أَوْ رُكْباناً» (بقره/۲۳۹):

«اگر ترس داشتید پیاده یا سواره نماز بخوانید.»

فرقی نیست رو به قبله باشید یا نه.

فصلٌ، وَ يَحْرُمُ عَلَى الرِّجالِ لُبْسُ الْحَرِيرِ وَ التَّخَتُّمُ بِالذَّهَبِ، وَ يَحِلُّ لِلنِّساءِ، وَ قَلِيلُ الذَّهَبِ وَ كَثِيرُهُ فِي التَّحْرِيمِ سَواءٌ، وَ إذا كانَ بَعْضُ الثَّوْبِ إبْرِيسَماً وَ بَعْضُهُ قُطْناً أَوْكَتّاناً جازَ لُبْسُهُ ما لَمْ يَكُنِ الْإبْرِيسَمُ غالِباً

﴿فَصْلٌ﴾ لباس

﴿وَ يَحْرُمُ عَلَى الرِّجالِ لُبْسُ الْحَرِيرِ وَ التَّخَتُّمُ بِالذَّهَبِ﴾ بر مردان پوشیدن و فرش کردن لباس ابریشمی و انگشتر طلایی حرام است ﴿وَ يَحِلُّ لِلنِّساءِ﴾ و برای زنان حلال هستند؛

«عَنْ عَلِيٍّ ﷺ أَنَّهُ ﷺ أَخَذَ حَرِيراً فَجَعَلَهُ فِي يَمِينِهِ، وَ أَخَذَ ذَهَباً فَجَعَلَهُ فِي شِمالِهِ ثُمَّ قالَ: إنَّ هٰذَيْنِ حَرامٌ عَلىٰ ذُكُورِ أُمَّتِي، وَ فِي رِوايَةٍ: وَ حِلٌّ لِإناثِهِمْ» اصحاب سنن روایت کرده‌اند:

«پیامبرﷺ ابریشمی را در دست راست و طلایی را دست چپ گرفت بعد فرمود: این دو چیز بر مردان امتم حرام و بر زنان امتم حلال هستند.»

﴿وَ قَلِيلُ الذَّهَبِ وَ كَثِيرُهُ فِي التَّحْرِيمِ سَواءٌ﴾ و کم و زیادبودن طلا در حرام‌بودن مساوی هستند. ﴿وَ إذا كانَ بَعْضُ الثَّوْبِ إبْرِيسَماً وَ بَعْضُهُ قُطْناً أَوْكَتّاناً جازَ لُبْسُهُ﴾ هرگاه بخشی از لباس، ابریشم و بخش دیگرش پنبه یا کتان بود پوشیدن آن درست خواهد بود ﴿ما لَمْ يَكُنِ الْإبْرِيسَمُ غالِباً﴾ به شرطی که ابریشم بیشتر نباشد؛

«عَنْ أَسْماءَ - رضي الله عنها-: **كانَتْ جُبَّةُ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ مَكْفُوفَةَ الْجَيْبِ وَ الْكُمَّيْنِ وَ الْفَرْجَيْنِ بِالدِّيباجِ»** مسلم و ابوداود روایت کرده‌اند:

«یقه و آستین و کناره‌های جبه‌ی پیامبرﷺ ابریشم بود.»

(خاتمه) درست‌کردن دندان طلایی و روپوش‌کردن آن با طلا برای مرد و زن درست است؛

«عَنْ مُعاوِيَةَ: نَهىٰ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ عَنْ لُبْسِ الذَّهَبِ إلّا مُقَطَّعاً» نسائی روایت کرده است:

....

«پیامبرﷺ پوشیدن طلا جز برای قطعه‌ی کوچک و برای نیاز را منع کرده است.»

برای مرد سنت است یک انگشتر نقره را در انگشت کوچکش بکند. فرقی نیست در دست راست باشد یا چپ؛ «عَنْ أَنَسٍ ﷺ لَبِسَ النَّبِيُّ ﷺ خَاتَمَ فِضَّةٍ فِي يَمِينِهِ؛ وَ عَنْهُ أَيْضاً كانَ خاتَمُ النَّبِيِّ فِي الْخِنْصَرِ مِنَ الْيُسْرىٰ» مسلم هر دوی آن‌ها را روایت کرده است:

«انس فرمود پیامبر ﷺ انگشتری نقره‌ای را در دست راست پوشیده بود و نیز فرمود انگشتر حضرتﷺ در انگشت کوچک دست چپش بود.»

یعنی گاهی اوقات آن را در دست راست و گاهی در دست چپ نهاده است.

برای زن و مرد سنت است هر هفته حمام بکنند و برای مرد سنت است ریشش را شانه کند و زن و مرد لباس پاک و به مقدار توانایی لباس تازه بپوشند. وبرای مرد سنت است خود را خوشبو کرده و عمامه بر سر بنهد و گوشه‌ای از آن را از میان دو شانه‌هایش دراز کند. و در مورد تمام این‌ها حدیث روایت شده است.

فَصْلٌ، وَ يَلْزَمُ فِي الْمَيِّتِ أَرْبَعَةُ أَشْياءَ: غُسْلُهُ وَ تَكْفِينُهُ وَ الصَّلاةُ عَلَيْهِ وَ دَفْنُهُ؛ وَ اثْنانِ لا يُغَسَّلانِ وَ لا يُصَلّىٰ عَلَيْهِما: اَلشَّهِيدُ فِي مَعْرَكَةِ الْمُشْرِكِينَ

﴿فَصْلٌ﴾ نیازهای مرده

﴿وَ يَلْزَمُ فِي الْمَيِّتِ أَرْبَعَةُ أَشْياءَ﴾ به صورت کفایه واجب است در حق مرده‌ی مسلمان چهار کار را انجام دهند یعنی بر اشخاص مسلمانی که از فوت مرده باخبر باشند؛ پس اگر نفری این اعمال را انجام داد ثواب آن‌ها برای اوست و گناه ترک از دیگر مسلمآن‌ها ساقط می‌شود و اگر هیچ‌کسی این اعمال را انجام نداد تمام مسلمانان گناه‌کار خواهند شد. و این چهار چیز عبارتند از: ﴿غُسْلُهُ وَ تَكْفِينُهُ وَ الصَّلاةُ عَلَيْهِ وَ دَفْنُهُ﴾ شستن، تکفین، خواندن نماز بر او و دفن او.

(نکته) اگر زن حامله‌ای فوت کرد و بچه داخل شکمس حرکت می‌کرد واجب است شکمش شکافته و بچه بیرون آورده شود؛ به شرطی که حمل شش ماه داشته باشد؛ خداوند متعال فرموده است:

«وَ مَنْ أَحْياها فَكَأَنَّما أَحْيَا النّاسَ جَمِيعاً» (مائده/۳۲):

«کسی که انسانی را از مرگ برهاند همانند آن است که تمام مردم را از مرگ نجات بدهد.»

﴿وَ اثْنانِ لا يُغَسَّلانِ وَ لا يُصَلّىٰ عَلَيْهِما﴾ دو نفر شسته نخواهند شد و بر آن‌ها نماز خوانده نمی‌شود: ﴿اَلشَّهِيدُ فِي مَعْرَكَةِ الْمُشْرِكِينَ﴾ اول، کسی است که در جنگ با مشرکان شهید شود؛ به شرطی که با جنگ و در حین جنگ فوت کند نه به سبب عارضه‌ی دیگر مانند بیماری؛

«عَنْ جابِرٍ ﷺ: **أَمَرَ النَّبِيُّ ﷺ فِي قَتْلىٰ أُحُدٍ بِدَفْنِهِمْ فِي دِمائِهِمْ وَ لَمْ يُغَسَّلُوا وَ لَمْ يُصَلِّ عَلَيْهِمْ**» بخاری روایت کرده است:

«پیامبرﷺ در جنگ احد دستور داد که شهیدان با خونشان دفن شوند و شسته نشدند و بر آن‌ها نماز خوانده نشد.»

وَ السِّقْطُ الَّذِي لَمْ يَسْتَهِلَّ صارِخاً؛ وَ يُغَسَّلُ الْمَيِّتُ وِتْراً

این حدیث دلیل بر این است که سنت است شهید در لباس‌های خونی‌اش و اگر امکان داشت در محل شهادت دفن شود.

(نکته) در مورد مجاهدی که در جنگ با کفار زخمی می‌شود و بعد از آن فوت می‌کند و نیز در مورد مسلمانی که در جنگ با مسلمانانی که با حکم خداوند حکم نمی‌کند شهید می‌شود دو فتوا وجود دارد که در فتوای اول، این دو شهید هم همانند مجاهدی که در جنگ با کفار شهید می‌شود شسته نخواهد شد و بر آن‌ها نماز خوانده نمی‌شود و در فتوای دوم، باید شسته شوند و بر آن‌ها نماز خوانده شود مانند اشخاصی که شهید قیامت محسوب می‌شوند و فتوای دوم قوی‌تر است.

﴿وَ السِّقْطُ الَّذِي لَمْ يَسْتَهِلَّ صارِخاً﴾ دومین شخصی که شسته نمی‌شود و بر او نماز خوانده نمی‌شود سقطی است که بدون گریه و حرکت‌کردن به دنیا بیاید؛ زیرا خلقتش در شکم کامل نشده است که پارچه‌ای به دورش پیچیده و دفن می‌شود. و اگر بچه‌ی کاملی مرده به دنیا آمد از میان چهار عمل مذکور، تنها نمازخواندن بر او واجب نیست؛ یعنی شستن و تکفین و تدفینش واجب است؛ پیغمبرﷺ فرموده است:

«اَلطِّفْلُ لا يُصَلّىٰ عَلَيْهِ وَ لا يَرِثُ وَ لا يُورَثُ حَتّىٰ يَسْتَهِلَّ» ترمذی روایت کرده است:

«بر حمل سقط‌شده نماز خوانده نمی‌شود و ارث نمی‌گیرد و از او ارث گرفته نخواهد شد مگر این که در حین تولد گریه کند.»

از این حدیث چنان درک می‌شود: اگر بچه‌ای در حین تولد گریه یا حرکت کرد و سپس مرد باید همانند بزرگ در حق او عمل کرد.

شستن مرده

﴿وَ يُغَسَّلُ الْمَيِّتُ﴾ بعد از نزع روح، واجب است مرده به تمامی شسته شود هر چند که در آب غرق شده باشد ﴿وِتْراً﴾ و سنت است شستن، فرد باشد و مقدار واجب آن

وَ يَكُونُ فِي أَوَّلِ غُسْلِهِ سِدْرٌ، وَ فِي آخِرِهِ شَيْءٌ مِنْ كافُورٍ

است که همانند غسل جنابت یک بار شسته شود ولی سنت است سه بار شسته شود ﴿وَ يَكُونُ فِي أَوَّلِ غُسْلِهِ سِدْرٌ﴾ و در شستن اول سدر و یا صابون و ... به کار گرفته شود؛ یعنی چیزی که چرک را کنار ببرد.

﴿وَ فِي آخِرِهِ شَيْءٌ مِنْ كافُورٍ﴾ سنت است در شستن آخر کمی کافور در آب ریخته شود تا بدن مرده خوشبو و سفت شود و بعد از این کارها خوب خشک شده و کفن می‌شود.

لازم است مرد مرد و زن زن را بشوید ولی درست است زن و مرد بچه‌ی کوچک را بشویند و نیز صحیح است زن شوهرش و شوهر زنش را بشوید؛

«**قالَ النَّبِيُّ ﷺ لِعائِشَةَ** - رضي الله عنها-: **لَوْ مِتِّ قَبْلِي لَغَسَّلْتُكِ وَ كَفَّنْتُكِ**» احمد و ابن‌ماجه روایت کرده‌اند:

«پیامبرﷺ به حضرت عائشهٔ فرمود: اگر قبل از من می‌مردی تو را می‌شستم و کفن می‌کردم.»

سنت است مرده‌شور با فشار دستش بر سر و شکم مرده بمالد و واجب است برای شستن جلو و عقب مرده کیسه‌یا لیفه‌ای را به دست کند و نجاست‌ها را کنار ببرد و نباید به عورت مرده بنگرد و سپس با پارچه‌ی دیگری دهان و بینی مرده را پاک می‌کند و برای مرده وضو می‌گیرد و سر و ریشش را شانه می‌کند و بعد از آن، طرف راست و سپس طرف چپ را می‌شوید و بعد از کناربردن کف دو بار دیگر او را می‌شوید؛ پیامبرﷺ در حین فوت دخترش به مرده شورها فرمود:

«**اِبْدَأْنَ بِمَيامِينِها وَ مَواضِعِ الْوُضُوءِ مِنْها**» شیخان روایت کرده‌اند:

«ابتدا طرف راست و اعضای وضویش را بشویید.»

(نکته) اگر مردی فوت کرد و برای شستن او مردی یافت نشد یا زنی فوت کرد و برای شستن او زنی پیدا نشد در این صورت اگر امکان داشته باشد که در لباس خود

وَ يُكَفَّنُ فِي ثَلاثَةِ أَثْوابٍ بِيضٍ، لَيْسَ فِيها قَمِيصٌ وَ لا عِمامَةٌ

در آب فرو برده شوند یا بدون بیرون آوردن لباس در لباسشان شسته شوند شستنشان واجب است و گر نه باید تیمم شوند؛

«عَنْ عائِشَةَ - رضي الله عنها-: غَسَّلُوا النَّبِيَّ ﷺ وَ عَلَيْهِ قَمِيصُهُ» رواه احمد:

«در حالی که پیراهن بر تن پیامبر بود مرده شورها او را شستند.»

اگر در آبادی به علت نبودن آب مرده‌ای تیمم شد و سپس قبل از دفن کردنش آب پیدا شد واجب است شسته و دوباره بر او نماز خوانده شود. و اگر در آبادی، با تیمم بر مرده نماز خوانده شد بعد آب پیدا شد واجب است دوباره با داشتن وضو، بر او نماز خوانده شود. و اگر دفن شده بود و سپس آب پیدا شد واجب است نمازگزار وضو گرفته و با وضو بر قبرش نماز جنازه‌ی او را بخواند؛ پس اگر با تیمم دفن شد نباید برای شستن و خواندن نماز بر او از قبر بیرون آورده شود.

کفن‌کردن

اگر مرده مال نداشت تنها یک برگ کفن واجب است که باید تمام بدنش را بپوشاند. فرقی نیست فامیلش آن را برای او تهیه کند یا بیگانه؛ ولی بهتر است برای او سه برگ تهیه شود.

﴿وَ يُكَفَّنُ فِي ثَلاثَةِ أَثْوابٍ﴾ و اگر مرده مال داشت واجب است در سه برگ کفن شود ﴿بِيضٍ﴾ و سنت است هر سه‌ی آن‌ها سفید باشند ﴿لَيْسَ فِيها قَمِيصٌ وَ لا عِمامَةٌ﴾ و در میان این سه برگ پیراهن و عمامه و یا سرپوش نیست؛ بلکه هر سه‌ی آن‌ها به دور مرده پیچیده می شوند؛

«عَنْ عائِشَةَ - رضی الله عنهما-: كُفِّنَ رَسُولُاللّٰهِ ﷺ فِي ثَلاثَةِ أَثْوابٍ بِيضٍ لَيْسَ فِيها قَمِيصٌ وَ لا عِمامَةٌ» شیخان روایت کرده‌اند:

«پیامبرﷺ در سه پارچه ی سفید کفن شد که در میان آن‌ها پیراهن و عمامه نبود.»

و اگر مرده وارث یتیم و دیوانه نداشت درست است پنج برگ برای او کفن شود

....

بعد اگر مرده مرد بود برگ چهارم عمامه و پنجم پیراهنی می‌شود که از شانه‌ها تا پاهایش را بپوشاند. و اگر زن بود برگ سوم سرپوش، چهارم دامن میان ناف و زانو و پنجم پیراهن می‌شود.

(نکته) اگر کسی در احرام حج و عمره فوت کرد اگر مرد بود نباید سرش و اگر زن بود نباید صورتش پوشیده شود. درست است هر لباس با هر رنگی کفن شود و اگر پارچه یافت نشد صحیح پلاستیک و چیزهای همانند پوست کفن شود و اگر این‌ها هم پیدا نشدند واجب است با پوش و گیاه کفن شود وگر نه باید به بدنش گِل زده شود؛

«عَنْ خَبّابٍ ﷺ: أُسْتُشْهِدَ مُصْعَبٌ وَ لَمْ يَتْرُكْ إلّا ثَوْباً كانُوا إذا غَطَّوْا بِهِ رَأْسَهُ خَرَجَتْ رِجْلاهُ وَ إذا غُطِّيَ بِهِ رِجْلاهُ خَرَجَ رَأْسُهُ، فَقالَ ﷺ: غُطُّوا رَأْسَهُ وَ اجْعَلُوا عَلىٰ رِجْلَيْهِ الْإِذْخِرَ» ترمذی روایت کرده است:

«مصعب بن عمیر در غزوه ی احد شهید شد تنها یک لباس داشت وقتی که با آن سرش را می پوشاند پاهایش ظاهر می‌شد و اگر پاهایش را ستر می‌کردند سرش آشکار می‌شد بعد پیامبرﷺ فرمود سرش را بپوشید و بر پاهایش گیاه اذخر بنهید.»

نماز مرده

این نماز در حال قیام و بدون رکوع و سجده انجام می‌شود و شروط این نماز جز شرطهای دیگر نماز این‌هاست:

۱. باید مرده شسته و یا تیمم شده باشد؛ یعنی اگر شستن یا تیمم کردنش ممکن نباشد نباید بر او نماز خوانده شود.

۲. باید بدن و کفنش پاک باشند ولی اگر خونش متوقف نمی‌شد به حکم ضرورت بر او نماز خوانده می‌شود.

۳. باید مرده در جهت قبله در جلو نمازگزار قرار داده شود؛ ولی اگر مرده در

وَ یُكَبِّرُ عَلَیْهِ أَرْبَعَ تَكْبِیراتٍ، یَقْرَأُ الْفاتِحَةَ بَعْدَ الْأُولیٰ، وَ یُصَلِّي عَلَی النَّبِيِّ ﷺ بَعْدَ الثّانِیَةِ، وَ یَدْعُو لِلْمَیِّتِ بَعْدَ الثّالِثَةِ، فَیَقُولُ: اَللّٰهُمَّ هٰذا عَبْدُكَ وَ ابْنُ عَبْدَیْكَ،خَرَجَ مِنْ رَوْحِ الدُّنْیا وَ سَعَتِها، وَ مَحْبُوبُهُ وَ أَحِبّاؤُهُ فِیها إِلیٰ ظُلْمَةِ الْقَبْرِ وَ ما هُوَ لاقِیهِ، كانَ یَشْهَدُ أَنْ لا إِلٰهَ إِلّا أَنْتَ وَحْدَكَ لا شَرِیكَ لَكَ وَ أَنَّ مُحَمَّداً

شهر یا روستای دیگری بود لازم نیست در جلو نمازگزار قرار گیرد؛

«عَنْ جابِرٍ﵁ صَلَّی النَّبِيُّ ﷺ عَلَی النَّجاشِيِّ فِي الْیَوْمِ الَّذِي ماتَ فِیهِ» شیخان روایت کرده‌اند:

«پیامبر ﷺ در مدینه در روز وفات نجاشی بر او در حبشه نماز جنازه‌ی خواند.»

۴. باید نمازگزار، مذکر باشد هر چند که غیر بالغ باشد. و اگر مذکر یافت نشد واجب است مؤنث بر او نماز بخواند. سنت است نماز جنازه با جماعت خوانده شود؛ بنابراین خواندن آن به تنهایی هم درست است.

﴿وَ یُكَبِّرُ عَلَیْهِ أَرْبَعَ تَكْبِیراتٍ﴾ واجب است نمازگزار، بر مرده چهار الله اکبر بگوید به این شیوه: ابتدا در دل می‌گوید نیت دارم نماز فرض کفایه‌ی این مرده را به جای آورم و همزمان با این نیت الله اکبر احرام می‌گوید ﴿یَقْرَأُ الْفاتِحَةَ بَعْدَ الْأُولیٰ﴾ و بعد از این الله اکبر اول، سوره‌ی فاتحه را تلاوت می‌کند و الله اکبر دوم می‌گوید ﴿وَ یُصَلِّي عَلَی النَّبِيِّ ﷺ بَعْدَ الثّانِیَةِ﴾ و بعد از الله اکبر دوم بر پیامبرﷺ صلوات می‌فرستد یعنی می‌گوید: اللهم صل علی محمد و علی آله و صحبه و سلم

و بهتر است صلوات تشهد را بخواند و سپس الله اکبر می‌گوید ﴿وَ یَدْعُو لِلْمَیِّتِ بَعْدَ الثّالِثَةِ﴾ و بعد از این الله اکبر سوم برای مرده دعای خیر می‌کند که حداقل آن برای هر مرده‌ای یعنی زن و مرد، کوچک و بزرگ این است: «اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لَهُ وَ ارْحَمْهُ» ولی سنت است جز این دعا دعای ذیل را هم بخواند: ﴿فَیَقُولُ: اَللّٰهُمَّ هٰذا عَبْدُكَ وَ ابْنُ عَبْدَیْكَ،خَرَجَ مِنْ رَوْحِ الدُّنْیا وَ سَعَتِها، وَ مَحْبُوبُهُ وَ أَحِبّاؤُهُ فِیها إِلیٰ ظُلْمَةِ الْقَبْرِ وَ ما هُوَ لاقِیهِ، كانَ یَشْهَدُ أَنْ لا إِلٰهَ إِلّا أَنْتَ وَحْدَكَ لا شَرِیكَ لَكَ وَ أَنَّ مُحَمَّداً

عَبْدُكَ وَ رَسُولُكَ، وَ أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنا، اَللّٰهُمَّ إِنَّهُ نَزَلَ بِكَ وَ أَنْتَ خَيْرُ مَنْزُولٍبِهِ، وَ أَصْبَحَ فَقِيراً إِلىٰ رَحْمَتِكَ وَ أَنْتَ غَنِيٌّ عَنْ عَذابِهِ، وَ قَدْ جِئْناكَ راغِبِينَ إِلَيْكَ شُفَعاءَ لَهُ، اَللّٰهُمَّ إِنْ كانَ مُحْسِناً فَزِدْ في إِحْسانِهِ، وَ إِنْ كانَ مُسِيئاً فَتَجاوَزْ عَنْهُ، وَ لَقِّهِ بِرَحْمَتِكَ رِضاكَ، وَ قِهِ فِتْنَةَ الْقَبْرِ وَ عَذابَهَ، وَ افْسَحْ لَهُ في قَبْرِهِ وَ جافِ الْأَرْضَ عَنْ جَنْبَيْهِ، وَ لَقِّهِ بِرَحْمَتِكَ الْأَمْنَ مِنْ عَذابِكَ حَتّىٰ تَبْعَثَهُ آمِناً إِلىٰ جَنَّتِكَ بِرَحْمَتِكَ يا أَرْحَمَ الرّاحِمِينَ، وَ يَقُولُ فِي الرّابِعَةِ: اَللّٰهُمَّ لا تَحْرِمْنا أَجْرَهُ وَ لا تَفْتِنّا بَعْدَهُ وَ اغْفِرْ لَنا وَ لَهُ، وَ يُسَلِّمُ بَعْدَ الرّابِعَةِ

عَبْدُكَ وَ رَسُولُكَ وَ أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنّا، اَللّٰهُمَّ إِنَّهُ نَزَلَ بِكَ وَ أَنْتَ خَيْرُ مَنْزُولٍبِهِ، وَ أَصْبَحَ فَقِيراً إِلىٰ رَحْمَتِكَ وَ أَنْتَ غَنِيٌّ عَنْ عَذابِهِ، وَ قَدْ جِئْناكَ راغِبِينَ إِلَيْكَ شُفَعاءَ لَهُ، اَللّٰهُمَّ إِنْ كانَ مُحْسِناً فَزِدْ في إِحْسانِهِ، وَ إِنْ كانَ مُسِيئاً فَتَجاوَزْ عَنْهُ، وَ لَقِّهِ بِرَحْمَتِكَ رِضاكَ، وَ قِهِ فِتْنَةَ الْقَبْرِ وَ عَذابَهَ، وَ افْسَحْ لَهُ فِي قَبْرِهِ وَ جافِ الْأَرْضَ عَنْ جَنْبَيْهِ، وَ لَقِّهِ بِرَحْمَتِكَ الْأَمْنَ مِنْ عَذابِكَ حَتّىٰ تَبْعَثَهُ آمِناً إِلىٰ جَنَّتِكَ بِرَحْمَتِكَ يا أَرْحَمَ الرّاحِمِينَ﴾ وبعد از این دعا الله اکبر چهارم می گوید ﴿وَ يَقُولُ فِي الرّابِعَةِ﴾ و بعد از این الله اکبر چهارم می گوید: ﴿اَللّٰهُمَّ لا تَحْرِمْنا أَجْرَهُ وَ لا تَفْتِنّا بَعْدَهُ وَ اغْفِرْ لَنا وَ لَهُ﴾ و گفتن این دعا واجب نیست ﴿وَ يُسَلِّمُ بَعْدَ الرّابِعَةِ﴾ و بعد از آن سلام می‌دهد.

(نکته) دعاهای مذکور، از چند حدیث جمع آوری شده‌اند و دعاهای دیگری هم وجود دارد که به خاطر به دراز کشیدن، از نوشتن آن‌ها امتناع کردیم.

سنت است این نماز در هر وقت با صدای آهسته خوانده شود و نمازگزار با گفتن هر الله اکبری دو دستش را بلند کند و اگر با جماعت خوانده شد سنت است مأموم‌ها سه صف شوند؛

«عَنْ مالِكِ بْنِ هُبَيْرَةَ ﷺ: قالَ النَّبِيُّ ﷺ: ما مِنْ مَيِّتٍ يَمُوتُ فَيُصَلِّي عَلَيْهِ ثَلاثَةُ صُفُوفٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ إِلّا أَوْجَبَ» ترمذی روایت کرده است:

«هر شخصی بمیرد و سه صف از مسلمانان بر او بخوانند وارد بهشت می‌شود.»

و نیز فرموده است:

وَ يُدْفَنُ فِي لَحْدٍ مُسْتَقْبِلَ الْقِبْلَةِ، وَ يُسَلُّ مِنْ قِبَلِ رَأْسِهِ بِرِفْقٍ، وَ يَقُولُ الَّذِي يُلْحِدُهُ: بِسْمِ اللهِ وَ عَلىٰ مِلَّةِ رَسُولِ اللهِ ﷺ

«اَلطِّفْلُ يُصَلّیٰ عَلَيْهِ وَ يُدْعىٰ لِوالِدَيْهِ» ابوداود روایت کرده است:

«بر بچه نماز خوانده و برای پدر و مادرش دعا کرده می‌شود.»

و سنت است نمازگزار در این دعا بگوید: «اَللّٰهُمَّ اجْعَلْهُ فَرَطاً لِأَبَوَيْهِ وَ سَلَفاً وَ ذُخْراً وَ اعْتِباراً وَ شَفِيعاً، وَ ثَقِّلْ بِهِ مَوازِينَهُما، وَ أَفْرِغِ الصَّبْرَ عَلىٰ قُلُوبِهِما»

(نکته) صحیح است بر جمعی از مرده‌ها یک نماز خوانده شود به شرطی که بستگانشان راضی باشند. و خواندن نماز جنازه بعد از دفن هم درست است؛

«عَنْ أَبِي‌هُرَيْرَةَ ؓ: أَنَّ امْرَأَةً كانَتْ تَقُمُّ الْمَسْجِدَ فَماتَتْ فَسَأَلَ عَنْهَا النَّبِيُّ ﷺ فَدَلُّوهُ عَلىٰ قَبْرِها فَصَلّیٰ عَلَيْها» شیخان روایت کرده‌اند:

«زنی مسجد را نظافت می‌کرد بعد فوت کرد پیامبرﷺ در مورد او سؤال کرد بعد قبر او را به پیامبر نشان دادند و حضرت بر او نماز جنازه خواند.»

اگر عضوی از اعضای مرده‌ی مسلمان پیدا شد باید شسته و در پارچه‌ای نهاده و بر آن نماز خوانده و دفن شود.

دفن‌کردن مرده

﴿وَ يُدْفَنُ﴾ واجب است مرده به گونه‌ای در زیر خاک دفن شود که بویش بیرون نیاید و درنده بیرونش نیاورد. ﴿فِي لَحْدٍ﴾ و سنت است مرده در لحد نهاده شود (شکافی است طولی که در یک طرف قبر برای جسد حفر می‌شود) و اگر لحد ممکن نبود از وسط کنده و دو طرف آن دیوار شود ﴿مُسْتَقْبِلَ الْقِبْلَةِ﴾ و واجب است مرده رو به قبله در قبر نهاده و با چوب، آجر، سنگ و ... سقفی برای آن درست شود ﴿وَ يُسَلُّ مِنْ قِبَلِ رَأْسِهِ بِرِفْقٍ﴾ سنت است مرده از طرف پایینی قبر، با آرامش سرش به داخل قبر برده شود ﴿وَ يَقُولُ الَّذِي يُلْحِدُهُ﴾ و سنت است کسی که او را وارد قبر می‌کند بگوید: ﴿بِسْمِ اللهِ وَ عَلىٰ مِلَّةِ رَسُولِ اللهِ ﷺ﴾ أصحاب سنن روایت کرده‌اند.

وَ يُضْجَعُ فِي الْقَبْرِ بَعْدَ أَنْ يُعَمَّقَ قامَةً وَ بَسْطَةً، وَ يُسَطَّحُ الْقَبْرُ، وَ لا يُبْنىٰ عَلَيْهِ، وَ لا يُجَصَّصُ، وَ

﴿وَ يُضْجَعُ فِي الْقَبْرِ بَعْدَ أَنْ يُعَمَّقَ قامَةً وَ بَسْطَةً﴾ بعد از این که قبر به اندازه‌ی قد یک مرد معتدل و یک ساعد عمیق می‌شود مرده بر طرف راستش دراز کشیده می‌شود و صورتش بدون مانع بر خاک یا آجری نهاده می‌شود. این مقدار عمیق کردن، سنت است. و بعد از سقف گرفتن قبر، خاک کنده‌شده در قبر ریخته می‌شود ﴿وَ يُسَطَّحُ الْقَبْرُ﴾ و سنت است قبر، مسطح شده و به اندازه‌ی وجبی بلند شود. و سنت است در طرف بالایی قبر سنگ مزاری نهاده شود و بستگان در یک جا دفن شوند؛

«عَنِ الْمُطَّلِبِ بْنِ أَبِي‌وَداعَةَ ﷺ: قال: لَمّا ماتَ عُثْمانُ بْنُ مَظْعُونٍ وَضَعَ النَّبِيُّ ﷺ حَجَراً عِنْدَ رَأْسِ الْقَبْرِ، وَ قالَ: أَتَعَلَّمُ بِها قَبْرَ أَخِي وَ أَدْفِنُ إِلَيْهِ مَنْ ماتَ مِنْ أَهْلِي» ابوداود روایت کرده است:

«هنگامی که عثمان بن مظعون فوت کرد پیامبرﷺ در طرف بالایی قبر سنگ مزاری نهاد و فرمود: با این سنگ قبر برادرم را می‌دانم و هر شخصی از خانواده‌ام فوت کند او را در کنار ایشان دفن می کنم.»

﴿وَ لا يُبْنىٰ عَلَيْهِ﴾ حرام است در قبرستان عمومی بر قبر خانه درست شود. و اگر قبرستان، ملک مرده بود این کار مکروه خواهد بود ﴿وَ لا يُجَصَّصُ﴾ مکروه است ظاهر و باطن قبر گچکاری و سیمان کاری شود؛

«عَنْ جابِرٍ ﷺ: نَهىٰ رَسُولُ اللهِ ﷺ أَنْ يُجَصَّصَ الْقَبْرُ، وَ أَنْ يُقْعَدَ عَلَيْهِ، وَ أَنْ يُبْنىٰ عَلَيْهِ» مسلم روایت کرده است:

«پیامبرﷺ گچکاری قبر، نشستن بر آن و ساختن خانه بر آن را منع کرد.»

(نکته) اگر در حین کندن قبر قبر دیگری ظاهر شد اگر به تمامی کنده نشده بود واجب است پر و از آن دست برداشته شود؛ ولی اگر بعد از کنده‌شدن کامل قبر، قبر دیگری آشکار شد استخوان‌ها در گوشه‌ای از قبر و مرده در آن قبر نهاده می‌شود ﴿وَ

لا بَأْسَ بِالْبُکاءِ عَلَی الْمَیِّتِ، مِنْ غَیْرِ نَوْحٍ وَ لا شِقِّ جَیْبٍ، وَ یُعَزّیٰ أَهْلُهُ إلیٰ ثَلاثَةِ أَیّامٍ مِنْ دَفْنِهِ

﴿لا بَأْسَ بِالْبُکاءِ عَلَی الْمَیِّتِ﴾ گریه‌کردن بر مرده اشکالی ندارد؛ پیامبر ﷺ فرموده است:

«إنَّ اللّٰهَ لا یُعَذِّبُ بِدَمْعِ الْعَیْنِ وَ لا بِحُزْنِ الْقَلْبِ، وَ لٰکِنْ یُعَذِّبُ بِهٰذا أَوْ یَرْحَمُ» شیخان روایت کرده‌اند:

«خداوند با اشک چشم و حزن قلب عذاب نمی‌دهد؛ بلکه به سبب این زبان عذاب می دهد یا رحم می کند.»

یعنی اگر در گریه‌کردن صدا بر آورد کناهکار می‌شود و اگر با زبانش دعای خیر کرد مورد مهربانی قرار می گیرد ﴿مِنْ غَیْرِ نَوْحٍ وَ لا شِقِّ جَیْبٍ﴾ گریه‌کردن بر مرده در صورتی درست است که گریه‌کننده ناله نکند و یقیه را پاره ننماید و گیسوهایش را ظاهر نکرده و صورتش را زخمی نکند؛ یعنی این اعمال حرام هستند؛ پیامبر ﷺ فرموده است:

«لَیْسَ مِنّا مَنْ ضَرَبَ الْخُدُودَ وَ شَقَّ الْجُیُوبَ وَ دَعا بِدَعْوَی الْجاهِلِیَّةِ» شیخان روایت کرده‌اند:

«کسی که صورتش را می کوبد و یقیه‌اش را پاره می کند و همانند دوران جاهلیت با صدای بلند گریه می کند از ما نیست.»

﴿وَ یُعَزّیٰ أَهْلُهُ إلیٰ ثَلاثَةِ أَیّامٍ مِنْ دَفْنِهِ﴾ از وقت دفن مرده تا سه روز به خانواده‌ی او تسلیت و تعزیت گفته می‌شود یعنی خانواده و بستگان مرده دلداری شده و برای مرده دعای خیر کرده می‌شود؛ پیغمبر ﷺ می‌فرماید:

«ما مِنْ مُسْلِمٍ یُعَزّي أَخاهُ بِمُصِیبَةٍ إلّا کَساهُ اللّٰهُ مِنْ حُلَلِ الْکَرامَةِ یَوْمَ الْقِیامَةِ» ابن‌ماجه روایت کرده است:

«کسی که به خاطر واردشدن مصیبتی به برادرش به او تسلیت بگوید خداوند متعال در روز قیامت او را با پوشش کرامت می‌پوشاند.»

(نکته) ۱. مکروه است بستگان مرده در جایی بنشینند تا مردم برای گفتن تسلیت به

ایشان به آنجا بروند؛ بلکه باید اقوام مرده به دنبال کار و کسب خود بروند و مردم در هر جا ایشان را دیدند به آن‌ها تسلیت بگویند.

۲. سنت است همسایه‌ها و اقوام دورِ مرده، یکشبانه روز برای خانواده‌ی او غذا را آماده کنند؛

«عَنْ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ جَعْفَرٍ - رضی الله عنهما-: لَمّا جاءَ نَعْيُ جَعْفَرٍ ﷺ قالَ النَّبِيُّ ﷺ: إِصْنَعُوا لِأَهْلِ جَعْفَرٍ طَعاماً فَإِنَّهُ قَدْ جاءَهُمْ ما يَشْغَلُهُمْ» ترمذی روایت کرده:

«وقتی که خبر شهادت حضرت جعفر به مدینه رسید پیامبرﷺ فرمود: برای خانواده‌ی جعفر غذایی را تهیه کنید؛ زیرا این مصیبت ایشان را مشغول کرده است.»

﴿وَ لا يُدْفَنُ اثْنانِ فِي قَبْرٍ إلّا لِحاجَةٍ﴾ جز برای مورد نیاز، دو مرده در یک قبر دفن نخواهند شد، مثلاً مرده‌ها زیاد باشند یا محل دفن‌کردن کم باشد یا کفن کافی وجود نداشته باشد و در این موارد سنت است در میان مرده‌ها با خاک یا چیز دیگری حجابی درست شود؛

«عَنْ هِشامٍ ﷺ: قالَ النَّبِيُّ ﷺ يَوْمَ أُحُدٍ: إِجْعَلُوا الرَّجُلَيْنِ وَ الثَّلاثَةَ فِي الْقَبْرِ، قِيلَ: فَأَيُّهُمْ يُقَدَّمُ؟ قالَ: أَكْثَرُهُمْ قُرْآناً» اصحاب سنن روایت کرده‌اند:

«پیامبرﷺ در روز احد فرمود: دو مرد و سه مرد را در یک قبر بنهید، عرض شد کدام یک از آن‌ها در جلو قرار داده شود؟ فرمود: آن که بیشتر قرآن را تلاوت کرده است.»

(نکته) کرایه‌ی شستن و کفن‌کردن و خواندن نماز و دفن‌کردن از مال مرده پرداخت می‌شود؛ ولی بر شوهرش واجب است کرایه‌ی این اعمال را برای زنش پرداخت نماید. و اگر بیت المال هم نبود از مال مسلمانان ثروتمند پرداخت می‌گردد.

(خاتمه) ۱. سنت است شخصی که در حال احتضار است رو به قبله گردد و در

....

کنارش لا إله إلا الله گفته شود؛ ولی نباید به او گفت: بگو لا إله إلا الله؛

«عَنْ أَبِی‌سَعِیدٍ وَ عَنْ مُعاذٍ - رضی الله عنهما -: قالَ النَّبِیُّ ﷺ: لَقِّنُوا مَوْتاکُمْ لا إِلَهَ إِلَّا اللّٰهُ؛ وَ قالَ: مَنْ کانَ آخِرُ کَلامِهِ لا إِلَهَ إِلَّا اللّٰهُ دَخَلَ الْجَنَّةَ» ترمذی هر دوی آن‌ها را روایت کرده است:

«در کنار اشخاصی که در حین احتضار هستند بگویید لا إله إلا الله؛. کسی که آخرین سخنش لا إله إلا الله باشد وارد بهشت می‌شود.»

۲. وقتی که انسان نزع روح شد واجب است در اسرع وقت چهار فعل مذکور، در حق او انجام شوند و نباید دفنش تأخیر شود؛

«عَنْ عَلِیٍّ ؓ: قالَ النَّبِیُّ ﷺ: یا عَلِیُّ ثَلاثٌ لا تُؤَخِّرْها: اَلصَّلاةُ إِذا أَتَتْ،وَ الْجَنازَةُ إِذا حَضَرَتْ، و الأَیِّمُ إِذا وَجَدْتَ لَها کُفْئاً» ترمذی روایت کرده است:

«پیامبرﷺ به حضرت علی فرمود: یا علی سه چیز را تأخیر نکن: نماز هرگاه وقتش رسید، جنازه وقتی حاضر شد، و هرگاه برای بیوه زن مرد همطراز یافتی او را برای آن مرد نکاح کن.»

۳. سنت است مُرده‌ی مسلمان در قبرستان عمومی دفن شود؛ زیرا پیامبرﷺ و اصحاب اینگونه کرده‌اند. و درست نیست بر مرده‌ی کافر نماز خوانده و در قبرستان مسلمانان دفن شود. و در بین کافر اصلی و مرتد تفاوتی وجود ندارد؛ زیرا خداوند متعال می‌فرماید:

«وَ لا تُصَلِّ عَلیٰ أَحَدٍ مِنْهُمْ ماتَ أَبَداً وَ لا تَقُمْ عَلیٰ قَبْرِهِ» (توبه/۸۴) :

«نباید هیچوقت بر هیچ یک از مردگان کفار منافق نماز بخوانی وبر قبرش حاضر شوی»

یعنی نباید در تشییع جنازه‌ی آنان شرکت کنی.

۴. شرکت در چهار عملی که برای مرده واجب است دارای اجر زیاد است؛

....

«عَنْ أَبِي‌هُرَيْرَةَ ﷺ قالَ النَّبِيُّ :ﷺ مَنْ شَهِدَ الْجَنازَةَ حَتّیٰ يُصَلّیٰ عَلَيْها فَلَهُ قِيراطٌ، وَ مَنْ شَهِدَها حَتّیٰ تُدْفَنَ كانَ لَهُ قِيراطانِ» شیخان روایت کرده‌اند:

«کسی که تا حین نماز خواندن جنازه در کنار مرده حاضر شود یک قیراط می گیرد و کسی که تا حین دفن مرده در کنار او آماده شود دو قیراط خواهد داشت.»

قیراط به اندازه ی کوه احد است.

۵. واجب است در اسرع وقت قرض‌های مرده پرداخت شوند. فرقی نیست مرده بدهکار خدا باشد، مانند زکات یا بدهکار مردم. و لازم است بستگان مرده تلاش کنند که مردم او را آزاد و حلال کنند بالاخص اشخاصی که مرده در قید حیات به ایشان ظلم کرده باشد؛

«قالَ النَّبِيُّ ﷺ: نَفْسُ الْمُؤْمِنِ مُعَلَّقَةٌ بِدَيْنِهِ حَتّیٰ يُقْضیٰ عَنْهُ» ترمذی روایت کرده است:

«روح مؤمن به سبب قرضش از ورود به بهشت محروم است تا وقتی که قرض‌هایش پرداخت می شوند.»

بنابراین باید در سریع‌ترین وقت، بدهی زکات و کفاره‌ی او - که از این به بعد بیان خواهد شد- پرداخت گردند.

۶. صدقه‌کردن برای مرده سنت است؛ زیرا نفع آن به او می رسد؛

«عَنِ ابْنِ‌عَبّاسٍ - رضی الله عهنما- قالَ سَعْدُ بْنُ عُبادَةَ: يا رَسُولَ‌اللّٰهِ ﷺ إنَّ أُمِّي‌تُوُفِّيَتْ أَيَنْفَعُها شَيْءٌ إنْ تَصَدَّقْتُ بِهِ عَنْها؟ قالَ: نَعَمْ، قالَ: فَإنِّي أُشْهِدُكَ أَنَّ حائِطِي الْمِخْرافَ صَدَقَةٌ عَنْها» بخاری روایت کرده است:

«سعد بن عباده در خدمت پیامبرﷺ عرض کرد: مادرم فوت کرده است آیا اگر چیزی را برای او صدقه کنم به او نفعی می‌رسد؟ حضرت ﷺ فرمود: آری، سعد عرض کرد من تو را شاهد می کنم که باغم برای او صدقه باشد.»

....

و دعاکردن هم به مرده سود می‌رساند؛

«عن أَبِي‌هُرَيْرَةَ رضي الله عنه : قالَ النَّبِيُّ ﷺ: إذا ماتَ ابْنُ آدَمَ انْقَطَعَ عَمَلُهُ إلّا مِنْ ثَلاثٍ: صَدَقَةٍ جارِيَةٍ، أَوْ عِلْمٍ يُنْتَفَعُ بِهِ، أَوْ وَلَدٍ صالِحٍ يَدْعُو لَهُ» مسلم روایت کرده است:

«هرگاه انسان فوت کند جز از سه طریق عملش قطع می‌شود: صدقه‌ی جاری[مانند ساختن مسجد، کتابخانه‌ی دینی، بیمارستان چاه، و ...]، علمی که از آن بهره‌برداری شود، [تدریس تا تألیف] بچه‌ی صالحی که برای او دعا کند»

یعنی او را درست تربیت کرده باشد یا خود به خود بچه‌ی صالح باشد.

۷. رفتن به زیارت مرده‌ها برای مردان سنت است؛ زیرا پیغمبر ﷺ فرموده است:

«كُنْتُ نَهَيْتُكُمْ عَنْ زِيارَةِ الْقُبُورِ، أَلا فَزُورُوها فَإِنَّها تُذَكِّرُكُمُ الْآخِرَةَ» مسلم روایت کرده است:

«من شما را از زیارت قبور منع می‌کردم، ولی از این به بعد به زیارت آن‌ها بروید زیرا آخرت را به یاد شما می‌آورند.»

سنت است زائر در حین ورود به قبرستان بگوید:

«اَلسَّلامُ عَلَيْكُمْ دارَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ، وَ إنّا إنْ شاءَ اللّٰهُ بِكُمْ لاحِقُونَ» مسلم روایت کرده است.

«يَغْفِرُاللّٰهُ لَنا وَ لَكُمْ، أَنْتُمْ سَلَفُنا وَ نَحْنُ بِالْأَثَرِ» ترمذی روایت کرده است.

و بعد از آن برای مرده دعای خیر می‌کند. و زیارت قبرستان برای زن مکروه و حتی نزد بعضی از علما حرام است؛ زیرا پیامبر ﷺ فرموده است:

«لَعَنَ اللّٰهُ زائِراتِ الْقُبُورِ، وَ الْمُتَّخِذِينَ عَلَيْهَا الْمَساجِدَ وَ السُّرُجَ» اصحاب سنن روایت کرده‌اند:

«لعنت خدا بر زنان زائر قبور و کسانی باد که بر قبرها مساجد می‌سازند و چراغ روشن می کنند.»

زیرا این عمل، اسراف مال است.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله و صحبه وسلم.

کتاب الزكاة

تَجِبُ الزَّكاةُ في خَمْسَةِ أَشْياءَ: وَ هِيَ الْمَواشِي وَ الْأَثْـمانُ وَ الـزُّرُوعُ وَ الـثِّمارُ وَ عُـرُوضُ التِّجـارَةِ، فَأَمَّا الْمَواشِي فَتَجِبُ الزَّكاةُ فِي ثَلاثَةِ أَجْناسٍ مِنْها:

﴿كتاب الزكاة﴾ كتاب زكات

زکات در دین اسلام این است که مسلمان با شرایط آتی بخشی از مالش را به مسلمان دیگر بدهد. زکات رکن سوم اسلام است که در ماه شوال سال دوم هجری واجب شده و انکارِ وجوب آن کفر است. و کسی که زکات را پرداخت نمی‌کند باید حاکم با زور آن را از او بگیرد و اگر در این صورت هم پرداخت نکرد با او جنگ خواهد شد؛ خداوند متعال فرموده است:

«وَ أَقِيمُوا الصَّلاةَ وَ آتُوا الزَّكاةَ» (بقره/۴۳):

«نماز را اقامه کنید و زکات را برداخت نمایید.»

«عَنِ ابْنِ عَبّاسٍ ـ رضي الله عنهما ـ: **قالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ لِمُعاذٍ لَمّا بَعَثَهُ إِلَى الْيَمَنِ: أَخْبِرْهُمْ أَنَّ اللّٰهَ قَدْ فَرَضَ عَلَيْهِمْ صَدَقَةً تُؤْخَذُ مِنْ أَغْنِيائِهِمْ فَتُرَدُّ عَلىٰ فُقَرائِهِمْ»** شیخان روایت کرده‌اند:

«پیامبرﷺ در حین فرستادن معاذ به یمن به او فرمود: به مردم یمن بگو: خداوند زکات را برآنان واجب کرده است که از ثروتمندانشان گرفته و به فقرایشان داده می‌شود.»

﴿تَجِبُ الزَّكاةُ في خَمْسَةِ أَشْياءَ﴾ زکات در پنج چیز واجب است: ﴿وَ هِيَ الْمَواشِي وَ الْأَثْمانُ وَ الزُّرُوعُ وَ الثِّمارُ وَ عُرُوضُ التِّجارَةِ﴾ که عبارتند از: حیوان، پول، کشت، میوه و کالای تجاری. ﴿فَأَمَّا الْمَواشِي فَتَجِبُ الزَّكاةُ فِي ثَلاثَةِ أَجْناسٍ مِنْها﴾ اما حیوانات،

وَ هِيَ الْإِبِلُ وَ الْبَقَرُ وَ الْغَنَمُ، وَ شَرائِطُ وُجُوبِها سِتَّةُ أَشْياءَ: اَلْإِسْلامُ، وَ الْحُرِّيَّةُ، وَ الْمِلْكُ التّامُّ، وَ النِّصابُ، وَ الْحَوْلُ، وَ السَّومُ

در سه جنس آن‌ها زکات واجب است ﴿وَ هِيَ الْإِبِلُ وَ الْبَقَرُ وَ الْغَنَمُ﴾ که عبارتند از: شتر،گاو، گوسفند و بز. ﴿وَ شَرائِطُ وُجُوبِها سِتَّةُ أَشْياءَ﴾ شرایط وجوب زکات شش چیز است:

اول، ﴿اَلْإِسْلامُ﴾ باید مالک، مسلمان باشد. فرقی نیست بچه باشد یا بزرگ، دیوانه باشد یا عاقل.

دوم، ﴿وَ الْحُرِّيَّةُ﴾ آزادبودن (غیر برده‌بودن) مالک.

سوم، ﴿وَ الْمِلْكُ التّامُّ« ملک تام است؛ یعنی حیوان، به تمامی ملک مالک باشد.

چهارم، ﴿وَ النِّصابُ﴾ نصاب است؛ یعنی حیوان‌ها به حد زکات برسند که این موضوع را توضیح خواهیم داد.

پنجم، ﴿وَ الْحَوْلُ﴾ این است که حیوان‌ها یک سال قمری ملک مالک باشند.

ششم، ﴿وَ السَّومُ﴾ این است که حیوان‌ها از گیاه عمومی چرا شوند؛ پس اگر مالک، حیوان‌ها را مدتی از علف ذخیره‌شده تغذیه کرد یا با پول برگ و علف را برای آن‌ها خرید بررسی می‌شود: اگر قیمت برگ و علف از ثمرات حیوان‌ها یا از خود آن‌ها (در صورتی که ثمرات نداشته باشند) بیشتر یا یکسان بود واجب است زکات بدهد و اگر قیمت برگ و علف بیشتر بود زکات بر او واجب نیست. منظور از ثمرات بچه، شیر، پشم وموی آن‌هاست.

(نکته) حیوانی که در زکات پرداخت می‌شود نباید مریض و ناقص و نر باشد؛ مگر این که همه‌ی حیواناتش اینگونه باشند. دریافت کننده‌ی زکات نباید درخواست حیوان دارای بچه و حامله و پروار و بهتر از همه بکند؛

«عَنِ ابْنِ‌عَبّاسٍ - رضي الله عنهما-: قالَ النَّبِيُّ ﷺ لِمُعاذٍ:إِيّاكَ وَ كَرائِمَ أَمْوالِهِمْ» شیخان روایت کرده‌اند:

وَ أَمَّا الْأَثْمانُ فَشَيْئانِ: اَلذَّهَبُ وَ الْفِضَّةُ، وَ شَرائِطُ وُجُوبِ الزَّكاةِ فِيها خَمْسَةُ أَشْياءَ: الْإِسْلامُ، وَ الْحُرِّيَّةُ، وَ الْمِلْكُ التّامُّ، وَ النِّصابُ، وَ الْحَوْلُ. وَ أَمَّا الزُّرُوعُ فَتَجِبُ الزَّكاةُ فِيهَا بِثَلاثَةِ شَرائِطَ: أَنْ يَكُونَ مِمّا يَزْرَعُهُ الْآدَمِيُّونَ، وَ أَنْ يَكُونَ قُوتاً مُدَّخَراً، وَ أَنْ يَكُونَ نِصاباً وَ هُوَ خَمْسَةُ أَوْسُقٍ لا

«مال بهتر ایشان را درخواست نکن.»

و اگر مالک با رضایت خود چنین حیوانی را پرداخت کند درست است.

﴿وَ أَمَّا الْأَثْمانُ فَشَيْئانِ﴾ زکات در دو نوع پول ارزشمند واجب است [یعنی پولی که به نسبت خود ارزشمند باشد نه ارزشش اعتباری باشد مانند پول‌هایی این عصر]: ﴿اَلذَّهَبُ وَ الْفِضَّةُ﴾ طلا و نقره که در این دو فلز زکات واجب است، هر چند که پول نشده باشند ﴿وَ شَرائِطُ وُجُوبِ الزَّكاةِ فِيها خَمْسَةُ أَشْياءَ﴾ شرط واجب‌بودن، زکات در طلا ونقره در هر سال پنج چیز است: ﴿الْإِسْلامُ، وَ الْحُرِّيَّةُ، وَ الْمِلْكُ التّامُّ، وَ النِّصابُ، وَ الْحَوْلُ﴾ اسلام، آزادبودن، ملک تام، رسیدن به حد زکات و سپری‌شدن یک سال؛

«قالَ النَّبِيُّ ﷺ: مَنِ اسْتَفادَ مالاً فَلا زَكاةَ عَلَيْهِ حَتّىٰ يَحُولَ عَلَيْهِ الْحَوْلُ عِنْدَ رَبِّهِ» ترمذی روایت کرده است:

«کسی که مالی را بدست بیاورد زکاتی بر او واجب نیست تا این که در ملک او بر آن مال یک سال سپری می‌شود.»

﴿وَ أَمَّا الزُّرُوعُ فَتَجِبُ الزَّكاةُ فِيهَا بِثَلاثَةِ شَرائِطَ﴾ در حین دروکردن دانه‌ها با سه شرط یک دفعه زکات واجب است:

اول، ﴿أَنْ يَكُونَ مِمّا يَزْرَعُهُ الْآدَمِيُّونَ﴾ از دانه‌هایی باشد که انسان آن‌ها را برای خوردن کشت می‌کند، هر چند که در زمان ارزانی خورده نشوند مانند جو، و ارزن.

دوم، ﴿وَ أَنْ يَكُونَ قُوتاً﴾ قوت انسان باشد یعنی همانند آفتاب‌پرست نباشد ﴿مُدَّخَراً﴾ و قابل ذخیره‌کردن باشد، مثل گندم، ماش، عدس، نخود، جو، برنج، ذرات، لوبیا و ...؛پس در خیار و خربزه و هندوانه زکات واجب نیست.

سوم، ﴿وَ أَنْ يَكُونَ نِصاباً﴾ باید در حد زکات باشد ﴿وَ هُوَ خَمْسَةُ أَوْسُقٍ لا

قِشْرَ عَلَيْها؛ وَ أَمَّا الثِّمارُ فَتَجِبُ الزَّكاةُ في شَيْئَيْنِ مِنْها: ثَمَرَةُ النَّخْلِ وَ ثَمَرَةُ الْكَرْمِ. وَ شَرائِطُ وُجُوبِ الزَّكاةِ فِيها أَرْبَعَةُ أَشْياءَ: اَلْإِسْلامُ، وَ الْحُرِّيَّةُ، وَ الْمِلْكُ التامُّ، وَ النِّصابُ.

وَ أَمّا عُرُوضُ التِّجارَةِ فَتَجِبُ الزَّكاةُ فِيها بِالشَّرائِطِ الْمَذْكُورَةِ في الْأَثْمانِ

قِشْرَ عَلَيْها﴾ که اگر پوسته بر دانه نباشد مانند برنج، حد زکات آن پنج بار است؛ یعنی چهل حلب؛

«عَنْ أَبِي‌سَعِيدٍ: قالَ النَّبِيُّ ﷺ: لَيْسَ فِي ما دُونَ خَمْسَةِ أَوْسُقٍ صَدَقَةٌ» شیخان روایت کرده‌اند:

«در کمتر از پنج بار زکات واجب نیست.»

و اگر بر دانه پوسته بود مانند شلتوک، حد زکات، ده بار خواهد بود.

﴿وَ أَمَّا الثِّمارُ فَتَجِبُ الزَّكاةُ في شَيْئَيْنِ مِنْها﴾ از میان میوه‌ها زکات در دو نوع آن‌ها واجب است: ﴿ثَمَرَةُ النَّخْلِ وَ ثَمَرَةُ الْكَرْمِ﴾ میوه‌ی درخت خرما و انگور؛ زیرا این دو، قوت هستند و ذخیره خواهند شد. ﴿وَ شَرائِطُ وُجُوبِ الزَّكاةِ فِيها﴾ شرایط وجوب زکات در میوه ﴿أَرْبَعَةُ أَشْياءَ﴾ چهار چیز است: »اَلْإِسْلامُ، وَ الْحُرِّيَّةُ، وَ الْمِلْكُ التّامُّ وَ النِّصابُ﴾ اسلام، آزادبودن، ملک تام و رسیدن به حد زکات که عبارت از پنج بار در حالت خشک‌بودن است.

(نکته) برای وجوب زکات در میوه و دانه لازم نیست یک سال بر آن‌ها سپری شود؛ زیرا خداوند متعال فرموده است:

«وَ آتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصادِهِ» (انعام/۱۴۱):

«حق آن را در روز برداشت بدهید.»

پس اگر یک بار زکات میوه و دانه پرداخت شد بعد یک سال در ملک مالک ماندند، واجب نیست دوباره زکاتشان پرداخت شود.

﴿وَ أَمّا عُرُوضُ التِّجارَةِ فَتَجِبُ الزَّكاةُ فِيها بِالشَّرائِطِ الْمَذْكُورَةِ في الْأَثْمانِ﴾ در کالاهای تجاری، زکات واجب است با پنج شرطی که در زکات پول بیان گردید و

....

در هر سال یک بار زکات آن پرداخت می‌شود

(توضیح) ۱. علت واجب نبودن زکات بر کافر این است که زکات رکن سوم اسلام است و نیازمند نیت می باشد؛ پس اگر مسلمان شد زکات زمان کفر واجب نیست.

۲. علت واجب نبودن زکات بر برده این است که برده مالک نیست بلکه خود او و مالش ملک سید هستند.

۳. سبب عدم وجوب زکات در موقوفات مسجد و کتابخانه‌ها و بیت المال این است که مالک مشخص ندارد و ملک تام هیچ کسی نیستند.

۴. زکات به ملک بچه و دیوانه تعلق می گیرد؛ زیرا مسلمان محسوب می شوند و زکات اموال ایشان از جانب سرپرستشان پرداخت می‌شود؛

«عَنِ ابْنِ عَبّاسٍ - رضي الله عنهما قالَ النَّبِيُّ ﷺ: أَخْبِرْهُمْ أَنَّ اللّٰهَ قَدْ فَرَضَ عَلَيْهِمْ صَدَقَةً تُؤْخَذُ مِنْ أَغْنِيائِهِمْ» شیخان روایت کرده‌اند:

«خداوند بر ثروتمندان ایشان زکات واجب کرده است.»

این حدیث، در بین بزرگ و کوچک و دیوانه و عاقل تفاوتی قرار نداده است.

۵. مالی که از مالک غصب شده است یا مالک به صورت قرض آن را به شخصی داده و بدهکار، گم شده یا به خاطر فقر یا با زور آن را پس نمی‌دهد تا حین به دست آوردن این مال، بر مالک زکات واجب نیست؛ ولی بعد از به دست آوردن آن، واجب است زکات سال‌های قبل را هم پرداخت نماید. و اگر مهریه‌ی زن به حد زکات رسید، بر زن واجب است همانند مال مذکور زکات آن را پرداخت نماید.

فصلٌ، وَ أَوَّلُ نِصابِ الْإِبِلِ خَمْسٌ، وَ فِيها شاةٌ، وَ فِي عَشْرٍ شاتانِ، وَ فِي خَمْسَ‌عَشْرَةَ ثَلاثُ شِياهٍ، وَ فِي عِشْرِينَ أَرْبَعُ شِياهٍ، وَ فِي خَمْسٍ وَ عِشْرِينَ بِنْتُ مَخاضٍ، وَ فِي سِتٍّ وَ ثَلاثِينَ بِنْتُ لَبُونٍ، وَ فِي سِتٍّ وَ أَرْبَعِينَ حِقَّةٌ، وَ فِي إِحْدىٰ وَ سِتِّينَ جَذَعَةٌ، وَ فِي سِتٍّ وَ سَبْعِينَ بِنْتا لَبُونٍ، وَ فِي إِحْدىٰ وَ تِسْعِينَ حِقَّتانِ،

﴿فصلٌ﴾ زکات شتر

﴿وَ أَوَّلُ نِصابِ الْإِبِلِ خَمْسٌ﴾ اولین حد زکات شتر پنج نفر است و در بین نر و ماده تفاوتی وجود ندارد؛

«عَنْ جابِرٍ رضی الله عنه : قالَ النَّبِيُّ ﷺ: لَيْسَ فِي ما دُونَ خَمْسٍ ذَوْدٍ مِنَ الْإِبِلِ صَدَقَةٌ» مسلم روایت کرده است:

«در کمتر از پنج نفر شتر زکات واجب نیست.»

﴿وَ فِيها شاةٌ﴾ در پنج نفر شتر یک گوسفند ماده‌ی یک ساله یا بز دو ساله در زکات پرداخت می‌شود﴿وَ فِي عَشْرٍ شاتانِ، وَ فِي خَمْسَ‌عَشْرَةَ ثَلاثُ شِياهٍ، وَ فِي عِشْرِينَ أَرْبَعُ شِياهٍ﴾ در ده شتر دو گوسفند یا یک بز، در پانزده سه گوسفند یا بز و در بیست شتر چهار گوسفند یا بز واجب است؛

«عَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه أَنَّ أَبابَكْرٍ رضی الله عنه كَتَبَ لَهُ هٰذَا الْكِتابَ وَ فِيهِ: فَرَضَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ عَلَى الْمُسْلِمِينَ فِي أَرْبَعٍ وَ عِشْرِينَ مِنَ الْإِبِلِ فَما دُونَها مِنْ كُلِّ خَمْسٍ شاةٌ» بخاری روایت کرده است:

«حضرت ابوبکر در نامه‌ای به حضرت انس نوشت: پیامبر ﷺ در بیست و چهار نفر شتر و کمتر از آن در هر پنج نفر یک رأس گوسفند یا بز را واجب کرد.»

﴿وَ فِي خَمْسٍ وَ عِشْرِينَ بِنْتُ مَخاضٍ﴾ در بیست و پنج نفر یک شتر ماده‌ی یک ساله ﴿وَ فِي سِتٍّ وَ ثَلاثِينَ بِنْتُ لَبُونٍ﴾ و در سی وشش شتر یک شتر ماده‌ی دو ساله ﴿وَ فِي سِتٍّ وَ أَرْبَعِينَ حِقَّةٌ﴾ و در چهل و شش، یک شتر ماده‌ی سه ساله ﴿وَ فِي إِحْدىٰ وَ سِتِّينَ جَذَعَةٌ﴾ در شصت و یک، یک شتر ماده‌ی چهار ساله ﴿وَ فِي سِتٍّ وَ سَبْعِينَ بِنْتا لَبُونٍ﴾ در هفتاد و شش، دو شتر ماده‌ی دو ساله ﴿وَ فِي إِحْدىٰ وَ تِسْعِينَ حِقَّتانِ﴾ در نود

وَ فِي مِأَةٍ وَ إِحْدىٰ وَ عِشْرِينَ ثَلاثُ بَناتِ لَبُونٍ، ثُمَّ فِي كُلِّ أَرْبَعِينَ بِنْتُ لَبُونٍ، وَ فِي كُلِّ خَمْسِينَ حِقَّةٌ

و یک، دو شتر مادهٔ سه ساله ﴿وَ فِي مِأَةٍ وَ إِحْدىٰ وَ عِشْرِينَ ثَلاثُ بَناتِ لَبُونٍ﴾ در یکصد و بیست و یک، سه شتر مادهٔ دو ساله واجب است؛

«عَنْ أَنَسٍ ﷺ: أَنَّ أَبابَكْرٍ كَتَبَ لَهُ هٰذَا الْكِتابَ لَمَّا وَجَّهَهُ إِلَى الْبَحْرَيْنِ» بخاری روایت کرده است:

«انس فرمود: حضرت ابوبکر در وقتی که او را به بحرین فرستاد این کتاب را برای او نوشت.» تا آخر این حدیث.

﴿ثُمَّ فِي كُلِّ أَرْبَعِينَ بِنْتُ لَبُونٍ، وَ فِي كُلِّ خَمْسِينَ حِقَّةٌ﴾ و از یکصد و بیست و یک به بعد تا یکصد و سی شتر، چیزی واجب نیست و وقتی که به یکصد و سی نفر رسیدند از هر چهل نفر یک شتر دو سالهٔ ماده و از هر پنجاه نفر یک شتر مادهٔ سه ساله پرداخت می‌شود و چون در یکصد و سی، دو چهل تایی و یک پنجاه تایی وجود دارد، دو شتر دو سالهٔ ماده و یک شتر سه سالهٔ ماده واجب است؛

«عَنْ أَنَسٍ ﷺ: فَإِذا زَادَتْ عَلىٰ عِشْرِينَ وَ مِأَةٍ فَفِي كُلِّ أَرْبَعِينَ بِنْتُ لَبُونٍ، وَ فِي كُلِّ خَمْسِينَ حِقَّةٌ» بخاری روایت کرده است:

«و وقتی که از صد و بیست نفر گذشت از هر چهل نفر یک شتر دو ساله و از هر پنجاه نفر یک شتر سه ساله واجب است.»

فَصْلٌ،وَ أَوَّلُ نِصابِ الْبَقَرِ ثَلاثُونَ، وَ فِيها تَبيعٌ، وَ في أَرْبَعِينَ مُسِنَّةٌ، وَ عَلىٰ هٰذَا أَبَدًا فَقِسْ

﴿فَصْلٌ﴾ زکات گاو

﴿وَ أَوَّلُ نِصابِ الْبَقَرِ ثَلاثُونَ« ابتدای زکات گاو سی رأس است. فرقی نیست نر باشند یا ماده ﴿وَ فِيها تَبيعٌ﴾ که در این مقدار، یک گوسالهٔی نر یا ماده پرداخت می‌شود ﴿وَ في أَرْبَعِينَ مُسِنَّةٌ﴾ و در چهل رأس، یک گوسالهٔی مادهٔی دو ساله یا دو گوسالهٔی نر یک ساله داده می‌شود »﴿وَ عَلىٰ هٰذَا أَبَدًا فَقِسْ﴾ و همواره بر این عدد، قیاس کن؛ یعنی در هفتاد رأس یک گوسالهٔی یک ساله و یک گوسالهٔی دو ساله واجب است؛

«عَنْ مُعاذٍ ﷺ: أَمَرَني رَسُولُاللّٰهِ ﷺ أَنْ آخُذَ مِنْ كُلِّ ثَلاثِينَ بَقَرَةً تَبِيعاً أَوْ تَبِيعَةً، وَ مِنْ كُلِّ أَرْبَعِينَ مُسِنَّةً» اصحاب سنن روایت کرده‌اند:

«معاذ فرمود: پیامبرﷺ به من دستور داد که از هر سی رأس گاو یک گوسالهٔی یک سالهٔی نر یا ماده و از هر چهل رأس یک گوسالهٔی مادهٔی دو ساله بگیرم.»

فَصْلٌ، وَ أَوَّلُ نِصابِ الْغَنَمِ أَرْبَعُونَ، وَ فِيها شاةٌ جَذَعَةٌ مِنَ الضَّأْنِ أَوْ ثَنِيَّةٌ مِنَ الْمَعْزِ، وَ في مِأَةٍ وَ إِحْدىٰ وَ عِشْرِينَ شاتانِ، وَ في مِأَتَيْنِ وَ واحِدَةٍ ثَلاثُ شِياهٍ، وَ في أَرْبَعِمِأَةٍ أَرْبَعُ شِياهٍ، ثُمَّ في كُلِّ مِأَةٍ شاةٌ

﴿فَصْلٌ﴾ زکات گوسفند و بز

﴿وَ أَوَّلُ نِصابِ الْغَنَمِ أَرْبَعُونَ﴾ ابتدای حد زکات گوسفند و بز چهل رأس است ﴿وَ فِيها شاةٌ جَذَعَةٌ مِنَ الضَّأْنِ أَوْ ثَنِيَّةٌ مِنَ الْمَعْزِ﴾ که در این مقدار، یک شاة واجب است که عبارت از یک گوسفندیک سالهی ماده یا یک بز مادهی دو ساله است ﴿وَ في مِأَةٍ وَ إِحْدىٰ وَ عِشْرِينَ شاتانِ﴾ و در یکصد و بیست و یک رأس دو شاة ﴿وَ في مِأَتَيْنِ وَ واحِدَةٍ ثَلاثُ شِياهٍ﴾ و در دویست و یک رأس سه شاة ﴿وَ في أَرْبَعِمِأَةٍ أَرْبَعُ شِياهٍ﴾ و در چهار صد رأس چهار شاة واجب است ﴿ثُمَّ في كُلِّ مِأَةٍ شاةٌ﴾ و از این عدد به بالا از هر یکصد رأس یک شاة واجب می باشد؛

«عَنْ أَبِي بَكْرٍ ﷺ: فَرَضَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ في صَدَقَةِ الْغَنَمِ في سائِمَتِها إِذا كانَتْ أَرْبَعِينَ إِلىٰ عِشْرِينَ وَ مِأَةٍ شاةٌ، فَإِذا زادَتْ عَلىٰ عِشْرِينَ وَ مِأَةٍ إِلىٰ مِأَتَيْنِ شاتانِ، فَإِذا زادَتْ عَلىٰ مِأَتَيْنِ إِلىٰ ثَلاثِمِأَةٍ فَفِيها ثَلاثٌ، فَإِذا زادَتْ عَلىٰ ثَلاثِ مِأَةٍ فَفِي كُلِّ مِأَةٍ شاةٌ»
بخاری روایت کرده است:

«پیامبرﷺ زکات گوسفند و بزی را که همیشه چرا می کنند این گونه تعیین کرده است: در چهل رأس تا یکصد و بیست یک شاة (یک گوسفند یک سالهی ماده یا دو بز مادهی دو ساله) در بیشتر از یکصد و بیست تا دویست رأس دو شاة، در بیشتر از دویست تا سیصد سه شاة و هر گاه بیشتر از سیصد رأس شدند در هر یکصد رأس یک شاة واجب است.»

در وجوب زکات فرقی نیست حیوانات کوچک همه گوسفند باشند یا بز یا مخلوطی از هر دوی آنها یعنی اگر مجموع هر دو به حد زکات رسید واجب است زکاتشان پرداخت شود. و گاو نر و ماده هم همانند بز و گوسفند هستند.

....

(نکته) صحیح است به جای بز گوسفند و به جای گوسفند بـز پرداخت شـود؛ بـه شرطی که قیمت آن‌ها در نظر گرفته شود. در مذهب امـام حنفـی درسـت اسـت بـه جای حیوان پولش در زکات داده شود.

و بدانکه عددی که در بین دو حد زکات واقع می‌شود مانند عدد میان پنج و ده در زکات شتر و اعداد میان چهل و صد و بیست و یک در زکات گوسفند و بز و اعداد میان سی و چهل در زکات گاو تمام این‌ها مورد عفو است و در آن‌ها زکات واجب نیست.

(خاتمه) جز دو مورد، زکات به بچه‌ی حیوانات زکوی تعلق نمـی‌گیـرد: اول، اگـر قبل از اتمام سال، تمام مادران یـا بعـضی از آن‌هـا بمیرنـد بچـه‌هـا بـه جـای مـادران محسوب می‌شوند؛ به عنوان مثال: اگر سی گاو مردند و سی گوساله از آن‌هـا بـه جـا ماند یا از چهل گوسفند پانزده رأس مردند و از آن پانزده رأس پانزده بره به جا مانـد بچه‌ها به جای مادران شمرده می‌شوند و باید مالک زکات را پرداخت کند.

دوم، برای کامل‌کردن حد دوم زکات و بالاتر از حد دوم، بچه‌ها شمرده می‌شوند؛ به عنوان مثـال: اگـر شخـصی صـد گوسـفند و بیـست و یـک بـره داشـت بـره‌هـا بـا گوسفندها حساب می‌شوند تا به حد دوم زکات برسند؛

«عَنْ عُمَرَ ﷺ أَنَّهُ قالَ لِساعِیهِ: اِعْتَدَّ عَلَيْهِمْ بِالسَّخْلَةِ» امام مالـک روایـت کـرده است:

«حضرت عمر به جمع‌کننده‌ی زکات فرمود: بره را هم حساب کن.»

ولی حد اول زکات با بچه‌ها کامل نمی‌شود؛ به عنوان مثال: اگـر نفـری سـی رأس گوسفند و سی رأس بره که کمتر از یک سال سن داشته باشند داشـت زکـات بـر او واجب نخواهد بود

فَصْلٌ، وَ الْخَلِيطانِ يُزَكِّيانِ زَكاةَ الْواحِدِ بِسَبْعَةِ شَرائِطَ: إذا كانَ الْمَراحُ واحِداً، وَ الْمَسْرَحُ واحِداً، وَ الْمَرْعىٰ واحِداً، وَ الْفَحْلُ واحِداً، وَ الْمَشْرَبُ واحِداً، وَ الْحالِبُ واحِداً، وَ مَوْضِعُ الْحَلْبِ واحِداً

﴿فَصلٌ﴾ زکات حیوان و مال قاطی‌شده

﴿وَ الْخَلِيطانِ يُزَكِّيانِ زَكاةَ الْواحِدِ بِسَبْعَةِ شَرائِطَ﴾ دو مالک که حیوان‌های خود را قاطی کرده‌اند و با این قاطی کردن به حد زکات رسیده‌اند با هفت شرط، همانند یک نفر زکات را پرداخت می‌کنند که عبارتند از: ﴿إذا كانَ الْمَراحُ واحِداً﴾ محل استراحتشان در شب ﴿وَ الْمَسْرَحُ واحِداً﴾ محل جمع‌شدنشان در روز ﴿وَ الْمَرْعىٰ واحِداً﴾ محل چرایشان ﴿وَ الْفَحْلُ واحِداً﴾ حیوان جهنده‌ی آن‌ها یکی باشد؛ البته این در صورتی است که حیوان‌ها از یک نوع باشند؛ یعنی تمام آن‌ها گوسفند یا بز باشند﴿وَ الْمَشْرَبُ واحِداً، وَ الْحالِبُ واحِداً﴾ محل نوشیدن آن‌ها و شخص دوشنده‌ی آن‌ها نیز یکی باشد؛ البته این شرط آخر، بنا بر فتوای ضعیف است؛ پس اگر دوشنده‌ی حیوانات یکی از مالک‌ها نفری و دوشنده‌ی حیوانات مالک دیگر دوشنده‌ی دیگری بود، مشکلی نخواهد داشت ﴿وَ مَوْضِعُ الْحَلْبِ واحِداً﴾ شرط هفتم این است که محل دوشیدن حیوان‌ها یکی باشد.

لازم است این شروط یک سال ادامه داشته باشند؛ پس اگر دو مالک، حیواناتشان را تنها در زمستان یا تابستان قاطی می‌کردند لازم است هر مالکی زکات حیواناتش را به صورت خصوصی بپردازد.

(نکته) در بعضی مواقع، این قاطی‌کردن برای مالک‌ها نافع است مثلاً هر یک از دو مالک، چهل رأس گوسفند داشته باشد که با قاطی‌کردن هشتاد رأس خواهند شد و یک زکات در آن‌ها واجب است. و گاهی اوقات به ضرر مالک‌هاست، مثلاً هر یک از آنان بیست رأس گوسفند داشته باشد که با قاطی‌کردن چهل رأس خواهند شد و باید یک زکات را بپردازند؛

«عَنْ أَبِي بَكْرٍ ﵁ فِي كِتابِهِ لِأَنَسٍ ﵁: عَنْ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ لا يُجْمَعُ بَيْنَ مُتَفَرِّقٍ وَ لا

....

يُفْرَقُ بَيْنَ مُجْتَمِعٍ خَشْيَةَ الصَّدَقَةِ، وَ ما كانَ مِنَ خَليطَيْنِ فَإِنَّهُما يَتَراجَعانِ بِالسَّوِيَّةِ»
بخاری روایت کرده است:

«نباید به خاطر ترس از دادن زکات حیوانات قاطی شوند یا از هم جدا شوند و دو مالکی که حیواناتشان را قاطی کرده‌اند زکات می‌دهند و به هر یک از ایشان به مقدار مال قاطی شده زکات تعلق می گیرد.»

(خاتمه) این حدیث دلیل وجوب زکات در مال قاطی‌شده است. فرقی نیست حبوبات باشد یا کالای تجاری یا حیوان و یا هر چیزی که زکات به آن تعلق می گیرد. و اگر این چیزها یک سال قاطی شوند هر دو مالک همانند یک مالک زکات آن‌ها را پرداخت می کنند البته اگر مال قاطی شده حبوبات باشد لازم است خرمن و درو و بذرافشانی و شخم‌زدنشان یکی باشد. و اگر کالای تجاری بود باید ترازو، نگهبان، فروشنده و مغازه‌ی آن‌ها جدا نباشند. و در زکات مال مخلوط لازم نیست یکی از مالک‌ها به دیگری اجازه‌ی پرداخت زکات بدهد؛ بلکه یکی از آن‌ها با نیت پرداخت زکات خود و شریکش زکات را پرداخت می‌نماید.

فصلٌ، وَ نِصابُ الذَهَبِ عِشْرُونَ مِثْقالاً، وَ فِيهِ رُبُعُ الْعُشْرِ، وَ هُوَ نِصْفُ مِثْقالٍ، وَ فِي ما زادَ بِحِسابِهِ، وَ نِصابُ الْوَرِقِ مِأتا دِرْهَمٍ، وَ فِيهِ رُبُعُ الْعُشْرِ، وَ هُوَ خَمْسَةُ دَراهِمَ، وَ فِي ما زادَ بِحِسابِهِ

﴿فصلٌ﴾ زکات طلا و نقره و پول

﴿وَ نِصابُ الذَهَبِ عِشْرُونَ مِثْقالاً﴾ حد زکات طلا بیست مثقال است و وزن مثقال هفتاد و دو دانه جو است؛ به شرطی که دو طرف باریک دانه‌ها قطع شده باشند﴿وَ فِيهِ رُبُعُ الْعُشْرِ، وَ هُوَ نِصْفُ مِثْقالٍ﴾ در بیست مثقال یک چهارم یک دهم (یک چهلم) یعنی نیم مثقال واجب است ﴿وَ فِي ما زادَ بِحِسابِهِ﴾ و در بیشتر از بیست مثقال با این حساب، زکات داده می‌شود﴿وَ نِصابُ الْوَرِقِ مِأتا دِرْهَمٍ﴾ و حد زکات نقره دویست درهم است که یکصد و چهل مثقال خواهد شد ﴿وَ فِيهِ رُبُعُ الْعُشْرِ، وَ هُوَ خَمْسَةُ دَراهِمَ﴾ که در این مقدار، یک چهارم یک دهم؛ یعنی پنج درهم واجب است ﴿وَ فِي ما زادَ بِحِسابِهِ﴾ و در بیشتر از دویست درهم با این حساب، زکات پرداخت می‌شود؛

«عَنْ عَلِيٍّ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: فَإذا كانَتْ لَكَ مِأتا دِرْهَمٍ وَ حالَ عَلَيْهَا الْحَوْلُ فَفِيها خَمْسَةُ دَراهِمَ، وَ لَيْسَ عَلَيْكَ شَيْءٌ حَتّىٰ يَكُونَ لَكَ عِشْرُونَ دِيناراً فَإذا كانَ لَكَ عِشْرُونَ دِيناراً وَ حالَ عَلَيْهَا الْحَوْلُ فَفِيها نِصْفُ دِينارٍ، فَما زادَ فَبِحِسابِ ذٰلِكَ»
ابوداود روایت کرده و بخاری آن را صحیح دانسته است:

«پیامبرﷺ فرمود: هر گاه دویست درهم داشتی و بر آن، یک سال سپری شد در آن، پنج درهم زکات واجب می‌شود و اگر طلا به بیست مثقال رسید و یک سال بر آن گذشت نیم مثقال واجب می‌شود و اگر بیشتر از آن داشتی با این حساب زکات آن را پرداخت می کنی هر چند که کمی بیشتر از حد زکات باشد.»

(نکته) برای پرداخت زکات، پول این عصر با نقره بر آورده می‌شود نه با طلا؛ زیرا زکات برای نفع فقرا قرار داده شده است و برآورد کردن پول با نقره زودتر به حد زکات می‌رسد و پیامبرﷺ در چند حدیثی برای قیمت گزاری طلا نقره را پول مستقل به حساب آورده است؛ به عنوان مثال:

وَ لا تَجِبُ فِي الْحُلِيِّ الْمُباحِ زَكاةٌ

«عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ ﷺ: قِيلَ يا رَسُولَ‌اللّٰهِ ﷺ ما يُغْنِيهِ؟ قالَ: خَمْسُونَ دِرْهَماً أَوْ قِيمَتُها مِنَ الذَّهَبِ» اصحاب سنن اخراج کرده‌اند:

«در خدمت پیامبرﷺ عرض شد: چه چیز انسان را بی نیاز می کند؟ فرمود: پنجاه درهم یا قیمت آن از طلا»؛

پس اگر شخصی به مقدار قیمت یکصد و چهل مثقال نقره پول داشت زکات بر او واجب می‌شود و یک چهلم از آن را در زکات پرداخت می‌نماید؛ یعنی از یکصد، دو و نیم و از هزار بیست و پنج.

«وَ لا تَجِبُ فِي الْحُلِيِّ الْمُباحِ زَكاةٌ» در طلا و نقره‌ی زینتی حلال، زکات واجب نیست؛

«عَنِ ابْنِ عُمَرَ - رضي الله عنهما-: أَنَّهُ كانَ يُحَلِّي بَناتِهِ بِالذَّهَبِ ثُمَّ لا يُخْرِجُ مِنْهُ الزَّكاةَ» امام مالک و شافعی روایت کرده‌اند:

«ابن عمر دخترها و جاریه‌هایش را با طلا می‌آراست و زکات آن را پرداخت نمی کرد.»

و اگر حرام بودند مانند طلا و نقره‌ای که مرد آن را بپوشد یا طلا و نقره‌ای که زن به تن می کند اما از حد معمولی بیشتر است و به حد اسراف رسیده زکات در آن‌ها واجب خواهد بود؛

«عَنْ عَمْرِو بْنِ شُعَيْبٍ ﷺ: أَتَتِ امْرَأَةٌ النَّبِيَّ ﷺ وَ مَعَها بِنْتٌ لَها فِي يَدِها مَسْكَتانِ غَلِيظَتانِ مِنَ الذَّهَبِ، فَقالَ لَها: أَتُعْطِينَ زَكاةَ هٰذا؟ قالَتْ: لا، قالَ: أَيَسُرُّكِ أَنْ يُسَوِّرَكِ اللّٰهُ بِهِما يَوْمَ الْقِيامَةِ سِوارَيْنِ مِنْ نارٍ؟» اصحاب سنن روایت کرده‌اند:

«زنی همراه دخترش به خدمت پیامبرﷺ آمد که در دست دختر دو النگوی بزرگ‌تر از حد معمول بود، حضرتﷺ فرمود: زکات این‌ها را پرداخت می کنی؟ عرض کرد: نه؛ پیامبرﷺ فرمود: آیا دوست داری به خاطر این دو النگو خداوند متعال

....

دو النگوی آتشین را در دست بکند؟»

یعنی به این علت که زکاتشان پرداخت نشده است.

(نکته) اگر مرد طلا و نقره‌ی زینتی را بخرد و به نیت این که آن را بر تن زنش یا زن دیگری بکند این کار حرام نیست و در طلا و نقره‌ی موجود زکات واجب نخواهد بود.

فَصْلٌ، وَ نِصابُ الزُّرُوعِ وَ الثِّمارِ خَمْسَةُ أَوْسُقٍ، وَ هِيَ أَلْفٌ وَ سِتُّمِأَةِ رِطْلٍ بِالْعِراقِيِّ، وَ ما زادَ فَبِحِسابِهِ، وَ فِيها إنْ سُقِيَتْ بِماءِ السَّماءِ أَوِ السَّيْحِ الْعُشْرُ، وَ إنْ سُقِيَتْ بِدُولابٍ أَوْ نَضْحٍ، نِصْفُ الْعُشْرِ

﴿فَصْلٌ﴾ زکات دانه‌ها و میوه

﴿وَ نِصابُ الزُّرُوعِ وَ الثِّمارِ خَمْسَةُ أَوْسُقٍ﴾ حد زکات دانه‌ها و میوه‌ها پنج بار است و هر بار، عبارت از هشت حلب نفت سر پر می‌باشد که مجموعاً چهل حلب سر پر خواهد شد. و اگر درب حلب‌ها صاف شوند یعنی دانه و میوه از درب حلب بلندتر نشوند چهل و پنج حلب خواهد شد ﴿وَ هِيَ أَلْفٌ وَ سِتُّمِأَةِ رِطْلٍ بِالْعِراقِيِّ﴾ و پنج بار یک هزار و ششصد رطل عراقی است ﴿وَ ما زادَ فَبِحِسابِهِ﴾ و در بیشتر از پنج بار، با این حساب زکات داده می‌شود. ﴿وَ فِيها إنْ سُقِيَتْ بِماءِ السَّماءِ أَوِ السَّيْحِ الْعُشْرُ﴾ اگر دانه‌ها و میوه‌ها با آب آسمان یا جویبار آبیاری شوند میزان زکات در آن‌ها یک دهم است؛ یعنی از چهل حلب یک حلب ﴿وَ إنْ سُقِيَتْ بِدُولابٍ أَوْ نَضْحٍ« و اگر با دلوچاه به وسیله‌ی انسان یا حیوان از چاه آب بیرون آورده یا با ماشین از جوی آورده شد یا آب را خرید یا به مالک بخشیده شد و با این آب‌ها حبوبات را آبیاری می‌کرد ﴿نِصْفُ الْعُشْرِ﴾ حد زکات آن نصف یک دهم یعنی یک بیستم است؛ بنابراین از چهل حلب دو حلب واجب است؛

«عَنْ جابِرٍ ﷺقالَ النَّبِيُّ ﷺ: فِي ما سَقَتِ الْأَنْهارُ وَ الْغَيْمُ الْعُشُورُ، وَ فِي ما سُقِيَ بِالسّانِيَةِ نِصْفُ الْعُشْرِ» شیخان روایت کرده‌اند:

«میوه و دانه‌ای که با آب جویبار یا باران آبیاری می‌شود حد زکاتشان یک دهم است و میوه و دانه‌ای که با حیوان آبیاری می‌شود حد زکاتشان یک بیستم است.»

(خاتمه) ۱. زکات میوه در حال ظهور صلاح و زکات دانه در حین سفت‌شدن واجب می‌شود و به همین علت «امام الحرمین» و «امام غزالی» -رحمهما الله تعالی- فرموده‌اند: هر چه را که مالک قبل از پرداختن زکات می‌خورد یا می‌بخشد محسوب

....

می‌شود و باید زکات آن‌ها هم پرداخت گردد.

۲. لازم است خرما خشک شده و انگور مویز گردد و دانه از پوسته و کاه جدا شود و سپس زکاتشان پرداخت گردد.

۳. هزینه‌ی چیدن خرما و انگور و هزینه‌ی خشک‌کردنشان و درو کردن و خرمنکوب کردن و بردن دانه به خانه‌ی فقرا و کرایه‌ی زمین و شخم‌زدن و زارع و کارگرها همه بر عهده‌ی زکات‌دهنده است. و نباید قبل از پرداخت زکات هیچ بخشی از این هزینه‌ها از دانه و میوه داده شود. و اگر چنین کرد یعنی قبل از پرداخت زکات بخشی از این هزینه‌ها را از دانه و میوه داده زکات این مقدار بر او می‌ماند و باید از مال خودش آن را پرداخت نماید.

(نکته) در مذهب امام حنفی درست است به جای میوه و دانه قیمت آن‌ها پرداخت شود.

فصلٌ، وَ تُقَوَّمُ عُرُوضُ التِّجارَةِ عِنْدَ آخِرِ الْحَوْلِ بِمَا اشتُرِيَتْ بِهِ، وَ يُخرِجُ مِنْ ذٰلِكَ رُبُعَ الْعُشْرِ

﴿فَصلٌ﴾ زکات کالای تجاری

تجارت به معنای خرید و فروش به هدف سودکردن است. ﴿وَ تُقَوَّمُ عُرُوضُ التِّجارَةِ عِنْدَ آخِرِ الْحَوْلِ بِمَا اشتُرِيَتْ بِهِ﴾ کالاهای تجاری در آخر سال با پولی که کالاها با آن خریداری شده‌اند برآورده می‌شوند؛ یعنی در آخرِ سال قیمت بازاری آن‌ها برآورده می‌شود و منظور از پایان سال وقتی است که یک سال بر کالاها سپری می‌شود؛ گفتیم با پولی که کالاها با آن خریداری شده‌اند برآورده می‌شود؛ پس اگر با پول ایرانی خریداری شده بودند با پول ایرانی قیمت کالاها و سود آن‌ها را بر آورده می‌کند و اگر با پول عراقی خریده بود با پول عراقی کالاها و سودشان را قیمت گزاری می‌نماید؛ بعد اگر همراه سودشان به حد زکات رسید یعنی به قیمت یکصد و چهل مثقال نقره، زکات را پرداخت می‌کند.

(توضیح) اگر در ماه رمضان چیزی را با هزار دینار خریداری کرد و در پایان سال قیمتش دو هزار دینار شد باید زکات دو هزار دینار را بپردازد.

﴿وَ يُخرِجُ مِنْ ذٰلِكَ رُبُعَ الْعُشْرِ﴾ در کالای تجاری مقدار زکات یک چهارم یک دهم یعنی یک چهلم است؛ بنابراین در صد، دو و نیم خواهد شد؛ البته به شرطی که کالای تجاری ارزش یکصد و چهل مثقال نقره داشته باشد؛

«عَنْ سَمُرَةَ ﷺ: كانَ النَّبِيُّ ﷺ يَأْمُرُنا أَنْ نُخْرِجَ الصَّدَقَةَ فِي ما نُعِدُّهُ لِلْبَيْعِ» ابوداود روایت کرده است:

«سمره فرمود: پیامبرﷺ به ما دستور می‌داد زکات کالایی را که برای فروش آماده می‌کنیم بپردازیم.»

لازم است در زکات کالای تجاری، پول پرداخت شود؛ یعنی درست نیست کالا داده شود.

(نکته) ۱. چیزی را که انسان با نیت تجارت خریداری کرده است و سپس از

وَ مَا اسْتُخْرِجَ مِنْ مَعادِنِ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ يُخْرَجُ مِنْهُ رُبُعُ الْعُشْرِ فِي الْحالِ، وَ ما يُوجَدُ مِنَ الرِّكـازِ فَفِيهِ الْخُمُسُ

فروختن آن پشیمان می‌شود و آن را برای خود برمی‌گیرد، زکات به آن تعلق نمی‌گیرد.

۲. زکات به وسایل خانه‌ی مسکونی مالک که قصد فروش آن‌ها را دارد تعلق نمی‌گیرد؛ ولی اگر تا یک سال، پول نزد انسان بماند واجب است زکاتش را پرداخت کند.

۳. ابزارهای صنعت و وسایل داخل مغازه که برای فروش تهیه نشده‌اند و خانه‌ی کرایه داده شده و ماشین شخصی و مسافرکشی و باری و وسایل شخم‌زدن و دروکردن، به هیچ یک از آن‌ها زکات تعلق نمی‌گیرد. و اگر سودشان به مقدار یک سال پسنداز شد باید زکات سود پرداخت شود.

۴. اگر کسی تجارت سرپایی داشت مثلاً حیوان و ماشین و خانه را خرید و فروش می‌کرد بعد از سپری‌شدن یک سال باید زکات آن‌ها را با قیمت فروش بازار پرداخت نماید.

زکات معدن و دفینه

﴿وَ مَا اسْتُخْرِجَ مِنْ مَعادِنِ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ يُخْرَجُ مِنْهُ رُبُعُ الْعُشْرِ فِي الْحالِ﴾ طلا ونقره‌ای که از معدن استخراج می‌شوند اگر بعد از تمییزکردنشان به حد زکات رسیدند باید بدون تأخیر، یک چهلمشان در زکات پرداخت شود؛ یعنی لازم نیست یک سال بر آن‌ها سپری شود. فرقی نیست معدن در ملک استخراج کننده باشد یا در جایی که مالک ندارد؛

«عَنْ بِلالِ بْنِ الْحَرْثِ ﷺ: أَخَذَ رَسُولُاللّٰهِ ﷺ مِنَ الْمَعادِنِ الْقَبَلِيَّةِ الزَّكاةَ» امام مالک و ابوداود روایت کرده‌اند:

«پیامبرﷺ از معدن قبلیه زکات گرفت.»

﴿وَ ما يُوجَدُ مِنَ الرِّكازِ فَفِيهِ الْخُمُسُ﴾ طلا و نقره‌ای که از دفنه‌های قبل از اسلام

....

یافت می‌شود یک پنجمشان زکات است؛ یعنی در صورتی که به حد زکات برسند و لازم است به محض یافتن، زکاتشان پرداخت شود و لازم نیست یک سال بر آن‌ها سپری شود؛

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قالَ: فِي الرِّكازِ الْخُمْسُ» شیخان روایت کرده‌اند: «مقدار زکات دفینه‌ی یافت‌شده یک پنجم است.»

بنابراین چهار سهم باقیمانده ملک یابنده می‌شود؛ به شرطی که دفینه را در محلی پیدا کند که آن محل ملک هیچ کسی نباشد یا یابنده آن محل را آباد کرده باشد. و اگر در محل عمومی، مانند مسجد آن را یافت یا بر روی طلا و نقره‌ی یافت‌شده نشانه‌ای اسلامی بود، همانند مال گم‌شده خواهد بود؛ یعنی یک سال آن را معرفی می‌کند بعد اگر مالکش پیدا نشد آن را ملک خود می‌کند. و اگر دفینه را در ملک شخص دیگری پیدا کرد در صورتی که مالک آن محل آن را طلب کند متعلق به اوست و اگر آن را طلب نکرد متعلق به مالکی است که این مالک آن محل را از او گرفته است. و اگر مالک طلب‌کننده‌ای وجود نداشت دفینه‌ی یافت‌شده ملک بیت المال خواهد شد نه ملک یابنده؛ یعنی تمام آن در مصالح مسلمان صرف می‌شود و صدقه خواهد شد. و اگر یابنده فقیر بود سهیم فقیری را از آن برمی‌دارد.

(خاتمه) ۱. در پرداخت زکات، نیت لازم است؛

«قالَ النَّبِيُّ ﷺ: إِنَّمَا الْأَعْمالُ بِالنِّيّاتِ» شیخان روایت کرده‌اند: «صحت هر عملی که عبادت باشد با نیت است.»

و نیت این است که مالک در حین پرداختن زکات یا وکیل‌گرفتن یا در حین تعیین‌کردن مقدار زکات در دل بگوید: این زکات است.

۲. پرداختن زکات قبل از تمام‌شدن سال درست است؛ به شرطی که مال موجود در حد زکات باشد و دریافت‌کننده‌ی زکات تا حین پایان سال مستحق دریافت

....

زکات و مسلمان و زنده باشد؛

«عَنْ عَلِيٍّ ﷺ أَنَّ الْعَبَّاسَ ﷺ سَأَلَ النَّبِيَّ ﷺ فِي تَعْجِيلِ صَدَقَتِهِ قَبْلَ أَنْ تَحِلَّ فَرَخَّصَ لَهُ فِي ذٰلِكَ» ترمذی روایت کرده است:

«حضرت عباس در مورد این که آیا می‌تواند قبل از اتمام سال، زکاتش را پرداخت کند از پیامبر ﷺ سؤال کرد حضرت ﷺ به او اجازه‌ی این کار داد.»

فصلٌ، وَ تَجِبُ زَكاةُ الْفِطْرِ بِثَلاثَةِ شَرائِطَ: اَلْإِسْلامِ، وَ بِغُرُوبِ الشَّمْسِ مِنْ آخِرِ يَوْمٍ مِنْ شَهْرِ رَمَضانَ، وَ وُجُودُ الْفَضْلِ عَنْ قُوتِهِ وَ قُوتِ عِيالِهِ فِي ذٰلِكَ الْيَوْمِ وَ لَيْلَتِهِ

﴿فَصْلٌ﴾ زکات، فطر

﴿وَ تَجِبُ زَكاةُ الْفِطْرِ بِثَلاثَةِ شَرائِطَ﴾ زکات فطر با سه شرط واجب است: اول، «اَلْإِسْلامِ﴾ زکات‌دهنده مسلمان باشد؛ بنابراین بر کافر واجب نیست زکات فطر خود را بپردازد؛

«عَنِ ابْنِ عُمَرَ - رضي الله عنهما - قالَ: فَرَضَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ زَكاةَ الْفِطْرِ صاعاً مِنْ تَمْرٍ أَوْ صاعاً مِنْ شَعِيرٍ عَلَى الْعَبْدِ وَ الْحُرِّ وَ الذَّكَرِ وَ الْأُنْثىٰ وَ الصَّغِيرِ وَ الْكَبِيرِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ» شیخان روایت کرده‌اند:

«پیامبر ﷺ در زکات فطر بر برده و آزاد و مذکر و مؤنث و کوچک و بزرگ مسلمانان یک صاع خرما یا جو را واجب کرد.»

شرط دوم، ﴿وَ بِغُرُوبِ الشَّمْسِ مِنْ آخِرِ يَوْمٍ مِنْ شَهْرِ رَمَضانَ﴾ با غروب خورشید از آخرین روز ماه رمضان؛ یعنی از حین شروع شب عید واجب می گردد؛ بنابراین اگر در شب عید شخصی فوت کند واجب است زکات فطرش پرداخت شود و اگر در رمضان یا قبل از غروب روز آخر رمضان بچه‌ای متولد شود واجب است زکات فطرشان پرداخت گردد؛ ولی اگر در شب عید بچه‌ای به دنیا آمد پرداختن زکات فطر برای او واجب نیست.

شرط سوم، ﴿وَ وُجُودُ الْفَضْلِ عَنْ قُوتِهِ وَ قُوتِ عِيالِهِ فِي ذٰلِكَ الْيَوْمِ وَ لَيْلَتِهِ﴾ **لازم است** پرداخت‌کننده بیشتر از قوت خود و خانواده‌اش در روز و شب عید، داشته باشد، پس اگر نفری بیشتر از لباس و خوراکی شب و روز عید خود و بچه‌هایش و بیشتر از مصرف خانه و قرضش نداشت زکات فطر بر او واجب نخواهد بود.

(نکته) پرداخت زکات فطر در روز اول رمضان درست است؛

«كانَ النّاسُ يُعْطُونَها قَبْلَ الْعِيدِ بِالْيَوْمِ أَوْ بِالْيَوْمَيْنِ» بخاری روایت کرده است: «در زمان پیغمبر ﷺ مردم یک یا دو روز قبل از عید زکات فطر را پرداخت می کردند.»

وَ يُزَكِّي عَنْ نَفْسِهِ وَ عَمَّنْ تَلْزَمُهُ نَفَقَتُهُ مِنَ الْمُسْلِمِينَ صاعاً مِنْ قُوتِ بَلَدِهِ، وَ قَدْرُهُ خَمْسَةُ أَرْطالٍ وَ ثُلُثٌ بِالْعِراقِيِّ

و اگر روز عید به پایان رسید و شخصی هنوز زکات فطرش را پرداخت نکرده بود واجب است آن را به صورت قضا پرداخت کند.

﴿وَ يُزَكِّي عَنْ نَفْسِهِ وَ عَمَّنْ تَلْزَمُهُ نَفَقَتُهُ مِنَ الْمُسْلِمِينَ صاعاً مِنْ قُوتِ بَلَدِهِ﴾ واجب است زکات‌دهنده زکات خود و اشخاص مسلمانی را که نفقه‌ی آن‌ها بر او است بپردازد و برای خود و هر یک از آن‌ها یک صاع از قوت غالب شهرش را می‌پردازد و افراد مذکور عبارتند از: همسر زکات‌دهنده بچه‌های کوچک و نیز بچه‌های بزرگ و پدر و مادر در صورتی که فقیر باشند.

﴿وَ قَدْرُهُ خَمْسَةُ أَرْطالٍ وَ ثُلُثٌ بِالْعِراقِيِّ﴾ مقدار صاع، پنج رطل و یک سوم رطل عراقی است و با گرم «۲۴۲۰» گرم خواهد شد؛ یعنی نزدیک دو و نیم کیلو.

(نکته) مقدار مذکور در مورد صاع، مذهب امام شافعی است و در مذهب امام حنفی اگر زکات‌دهنده خرما و جو را در زکات فطر بپردازد یک صاع واجب است؛ ولی اگر مویز یا گندم یا آرد گندم را پرداخت نماید نیم صاع واجب می‌باشد. و بدانکه صاع حنفی با صاع شافعی متفاوت است؛ زیرا صاع حنفی«۳۶۳۰» گرم یعنی سه کیلو و شصد و سی گرم است؛ بنابراین نصف صاع ایشان «۱۸۱۵» گرم؛ یعنی نزدیک دو کیلوگرم خواهد شد. در مذهب امام حنفی درست با قیمت بازار، پول نیم صاعِ قوت را به فقرا بدهد.

(خاتمه) ۱. صحیح است فقیری فطریه‌اش را به فقیر دیگری بدهد و این فقیر هم فطریه‌اش را به او پرداخت کند هرچند که افراد خانواده‌ی آن‌ها باهمدیگر متفاوت باشند؛ یعنی افراد خانواده‌ی یکی از آن‌ها بیشتر از دیگری باشند.

۲. اگر زنی از شوهرش قهر کرده بود یا بدون اجازه‌ی شوهرش از خانه بیرون رفت بر شوهر زکات فطر زن واجب نیست.

....

---

۳. اگر پدر و مادر و پسر و دختر بالغ نتوانستند نفقه‌ی خود راتهیه کنند صحیح نیست بدون اجازه فطریه‌ی ایشان پرداخت شود؛ زیرا زکات عبادت است و نیازمند نیت می‌باشد و اجازه‌دادن نیت محسوب می‌شود. و نیز درست نیست بدون اجازه فطریه‌ی خواهر، برادر، برادر زن، زن پسر،خواهرزن و یا هر بیگانه‌ی دیگری پرداخت شود هر چند که با هم زندگی بکنند.

۴. بر کسی که روزه نمی‌گیرد واجب است فطریه را بپردازد؛

«عَنِ ابْنِ عَبّاسٍ - رضي الله عنهما- : فَرَضَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ زَكاةَ الْفِطْرِ طُهْرَةً لِلصّائِمِ مِنَ اللَّغْوِ وَ الرَّفَثِ وَ طُعْمَةً لِلْمَساكِينِ» حاکم روایت کرده است:

-«پیامبر ﷺ زکات فطر را واجب کرد تا وسیله‌ی پاک‌شدن روزه‌گیر از سخن لهو و بیهوده و طعام مساکین بشود.»

فصلٌ، وَ تُدْفَعُ الزَّكاةُ إلَى الْأَصْنافِ الثَّمانِيَةِ الَّذِينَ ذَكَرَهُمُ اللهُ تَعالىٰ فِى كِتابِهِ الْعَزِيزِ

﴿فَصْلٌ﴾ تقسیم زکات

﴿وَ تُدْفَعُ الزَّكاةُ إلَى الْأَصْنافِ الثَّمانِيَةِ الَّذِينَ ذَكَرَهُمُ اللهُ تَعالىٰ فِى كِتابِهِ الْعَزِيزِ﴾ زکات به هشت صنفی که خداوند متعال در قرآن مجید ذکر کرده است پرداخت می‌شود:

«**إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَسَاكِينِ وَ الْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَ الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَ فِي الرِّقَابِ وَ الْغَارِمِينَ وَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ**» (توبه/۹۰):

«زکات برای فقرا، مساکین، جمع کنندگان زکات، تازه مسلمان شده‌ها، برده، بدهکار، مجاهدین اسلام و مسافر می‌باشد که این زکات فریضه‌ای از جانب خداوند است و خداوند علیم و حکیم است.»

(تعریف) فقیر،کسی است که به مقدار تهیه‌ی نصف مصرفش مال و کار درآمدزا نداشته باشد؛ به عنوان مثال در روز به صد دینار نیاز داشته باشد ولی سی یا چهل دینار را به دست بیاورد.

۲. مسکین، کسی است که مال یا منبع درآمدزایی داشته باشد که بتواند با آن، بیشتر از نصف مصرفش را به دست بیاورد مثلاً در روز به صد دینار نیاز داشته باشد ولی هفتاد یا هشتاد دینار کسب بکند. اگر شخصی قادر به کارکردن بود ولی به خاطر اشتغال به تحصیل فرصت نداشت یا نفری کار حلال را نمی‌یافت یا نمی‌توانست خود را آشکار کند، این اشخاص، فقیر یا مسکین محسوب می‌شوند. و نیز اگر شخصی به زن نیاز داشت می‌تواند به مقدار هزینه‌ی زن گرفتن، زکات را دریافت کند.

(نکته) کسی که نفقه‌اش بر عهده‌ی پدر و مادرش یا بر عهده‌ی بچه‌هایش باشد و نیازهای زندگی‌اش تأمین گردد فقیر و یا مسکین محسوب نمی‌شود هر چند که چیزی نداشته باشد. و نیز شخصی که با اسم عبادت کردن از کارکردن دست

....

می کشد و زنی که از شوهرش دوری گرفته است فقیر و مسکین به حساب نمی‌آیند و نباید زکات را دریافت بکنند.

۳. عامل زکات، کسی است که زکات را جمع‌آوری و آن را تقسیم می کند و اسم دریافت‌کننده‌گان زکات را می نویسد.

۴. تازه مسلمان، شخصی است که تازه مسلمان شده و ایمانش ضعیف است یا ایمانش قوی است ولی صاحب منصب و فامیل و دوست است که اگر با پرداختن زکات، مورد توجه قرار گیرد اشخاص دیگری هم با پیروی از او مسلمان می‌شوند.

۵. برده‌ای که برای او کتابت شده است، برده‌ای است که سیدش به او می گوید: اگر فلان مقدار پول را برایم تهیه بکنی تو را آزاد خواهم کرد که چنین شخصی می‌تواند به میزان نیازش زکات رادریافت کند.

۶. بدهکار، انسانی است که برای انجام‌دادن کارهایش بدهکار شده است، مانند ساختن خانه، زن گرفتن. یا دچار مصیبتی شده باشد مانند قتل سهو که به اندازه‌ی قرضشان به این بدهکاران زکات داده می‌شود؛ به شرطی که خودشان قادر به پرداخت قرضشان نباشند. و اگر برای اصلاح یا خاموش کردن فتنه‌ای بدهکار شده بود زکات به او تعلق می گیرد؛ هر چند که بی نیاز باشد.

۷. مجاهد راه خدا، کسانی هستند که بدون دریافت حقوق در راه خدا جنگ می کنند که این افراد هم به اندازه‌ی مصرف خوردن و لباس خود و بچه‌هایشان تا حین برگشتن از جهاد، زکات را دریافت می کنند. و نیز برای خرید سلاح می‌توانند زکات را دریافت کنند؛ هر چند که بی نیاز باشند.

۸. مسافر، شخصی است که می‌خواهد به جایی برود یا به محل سکونتش برگردد که به این صنف هم به میزان مصرفش زکات تعلق می گیرد؛ به شرطی که هزینه‌ی سفر نداشته باشد و سفرش گناه نباشد.

وَ إلیٰ مَنْ یُوجَدُ مِنْهُمْ، وَ لا یُقْتَصَرُ عَلیٰ أَقَلَّ مِنْ ثَلاثَةٍ إلَّا العامِلَ، وَ خَمْسَةٌ لا یَجُوزُ دَفْعُها إلَیْهِمْ:

اگر این هشت صنف بودند زکات به آنان داده می‌شود ﴿وَ إلیٰ مَنْ یُوجَدُ مِنْهُمْ﴾ و اگر همه‌ی آن‌ها نبودند به اصناف موجود پرداخت می‌شود ﴿وَ لا یُقْتَصَرُ عَلیٰ أَقَلَّ مِنْ ثَلاثَةٍ إلَّا العامِلَ﴾ و نباید مالک از هر صنف به کمتر از سه نفر بدهد جز به عامل (جمع کننده‌ی زکات) یعنی می تواند زکاتش را به یک عامل بدهد.

(نکته) آنچه گفته شد فتوای امام شافعی است؛ ولی بعضی دیگر از علما فرموده اند صحیح است زکات به سه نفر داده شود و حتی در مذهب امام حنفی، درست است به یک نفر هم داده شود. فرقی نیست زکات فطر باشد یا زکات دیگر و بسیاری از علما این فتوا را قبول کرده‌اند.

نقل زکات از محلی که در آن فقرا وجود دارد به محل دیگری درست نیست **«لِأَنَّ النَّبِيَّ ﷺ لَمّا بَعَثَ مُعاذاً إلَی الْیَمَنِ قالَ لَهُ: أَخْبِرْهُمْ أَنَّ اللّٰهَ قَدْ فَرَضَ عَلَیْهِمْ صَدَقَةً تُؤْخَذُ مِنْ أَغْنِیائِهِمْ فَتُرَدُّ عَلیٰ فُقَرائِهِمْ»** شیخان روایت کرده‌اند:

«زیرا پیامبرﷺ وقتی که معاذ را به یمن فرستاد به او فرمود به مردم یمن اعلام بکن که خداوند زکات را بر ایشان واجب کرده که از ثروتمندانشان گرفته و به فقرایشان داده می‌شود.»

ولی در مذهب امام حنفی نقل زکات درست است و اگر فامیل فقیری داشته باشد سنت است زکاتش را برای او ارسال کند.

(نکته) درست نیست قرضی را که به فقیری داده است به عنوان زکات به او بدهد؛ یعنی به فقیر بگوید قرضی را که به تو داده‌ام پس نده آن را به عنوان زکات به تو می‌دهم. و نیز درست نیست مالک به بدهکارش بگوید: به شرطی زکاتم را به تو می‌دهم که تو آن را از بابت قرضم به من پس بدهی.

﴿وَ خَمْسَةٌ لا یَجُوزُ دَفْعُها إلَیْهِمْ﴾ پنج گروه هستند که درست نیست زکات به آن‌ها داده شود:

اَلْغَنِيُّ بِمالٍ أَوْ كَسْبٍ، وَ الْعَبْدُ، وَ بَنُو هاشِمٍ و بَنُو الْمُطَّلِبِ، وَ الْكافِرِ، وَ مَنْ تَلْزَمُ الْمُزَكِّيَ نَفَقَتُهُ لا يَدْفَعُها بِاسْمِ الْفُقَراءِ وَ الْمَساكِينِ

اول، ﴿اَلْغَنِيُّ بِمالٍ أَوْ كَسْبٍ﴾ کسی است که با داشتن مال یا شغل بی‌نیاز باشد؛ زیرا اولی به مقدار مصرفش مال و دومی به مقدار مصرفش درآمد دارد و این دو نفر هر چند که خانه و ملک نداشته باشند زکات به آنان تعلق نمی‌گیرد؛

«عَنْ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ عُمَرَ - رضي الله عنهما - قالَ النَّبِيُّ ﷺ: **لا تَحِلُّ الصَّدَقَةُ لِغَنِيٍّ وَ لا لِذِي مِرَّةٍ سَوِيٍّ**» اصحاب سنن روایت کرده‌اند:

«کسی که به میزان مصرفش مال یا توانایی کارکردن داشته باشد زکات برای او حلال نخواهد بود.»

دوم، ﴿وَ الْعَبْدُ﴾ برده‌ای است که برای او کتابت نشده باشد.

سوم، ﴿وَ بَنُو هاشِمٍ و بَنُو الْمُطَّلِبِ﴾ اولاد هاشم و اولاد مطلب است؛ زیرا آل پیامبرﷺ هستند؛

«عَنْ عَبْدِاللّٰهِبْنِ الْحارِثِ رضي الله عنه: قالَ النَّبِيُّ ﷺ: **إِنَّها لا تَحِلُّ لِمُحَمَّدٍ وَ لا لِآلِ مُحَمَّدٍ**» مسلم روایت کرده است:

«این زکات برای پیامبرﷺ و آل او حلال نیست.»

(نکته) سادات کردستان که اولاد حضرت فاطمه‌ی دختر پیامبرﷺ هستند نباید زکات را دریافت کنند؛ ولی بعضی از علما فرموده‌اند: به علت این که در این زمان بیت المال دایر نیست تا یک پنجم آن به آل پیامبر ﷺ داده شود سادات می‌توانند زکات را دریافت کنند.

چهارم، ﴿وَ الْكافِرِ﴾ کافر است؛ به حدیث سابق معاذ مراجعه کن!

پنجمین صنفی که نمی‌تواند زکات را دریافت کند ﴿وَ مَنْ تَلْزَمُ الْمُزَكِّيَ نَفَقَتُهُ﴾ شخصی است که نفقه‌ی او بر زکات‌دهنده واجب است، مانند زن، پدر، پسر، دختر ﴿لا يَدْفَعُها بِاسْمِ الْفُقَراءِ وَ الْمَساكِينِ﴾ که نباید مالک تحت عنوان فقرا و مساکین

....

به ایشان زکات بدهد؛ زیرا با پرداخت زکات به ایشان نفقه را از خود ساقط می کنند که این کار، حیله خواهد شد اما تحت عنوان بدهکار، مسافر و مجاهد می‌تواند زکاتش را به آنان بدهد.

(نکته) ۱. درست است زن زکاتش را به شوهرش بدهد و نیز پدر می‌تواند زکاتش را به پسری که دارای عیال و بچه‌هاست و نمی‌تواند نفقه‌ی ایشان را تأمین کند بپردازد..

۲. و لازم در حین وجوب زکات، مالک در اسرع وقت زکاتش را پرداخت کند.

۳. مکروه است چیزی را که به عنوان زکات یا صدقه به نفری داده است از او خریداری نماید؛

«عَنْ عُمَرَ ﷺ قالَ: حَمَلْتُ عَلىٰ فَرَسٍ فِي سَبِيلِ اللّٰهِفَظَنَنْتُ أَنَّ صاحِبَهُ بائِعُهُ بِرُخْصٍ فَقالَ النَّبِيُّ ﷺ: لا تَبْتَعْهُ وَ لَوْ أَعْطاكَهُ بِدِرْهَمٍ» شیخان روایت کرده‌اند:

«حضرت عمر فرموده در راه خدا اسبی را به نفری دادم بعد چنان تصور کردم که صاحبش می‌خواهد آن را با قیمتی ارزان بفروشد پیامبرﷺ فرمود: آن را از او خریداری نکن هر چند که با یک درهم به تو بدهد.»

۴. وکیل گرفتن برای پرداخت و دریافت زکات جایز است.

۵. کارکردن با فقرا و مساکین، بحث کردن از زکات در حضور دریافت کننده‌ی زکات و منت کردن بر او پاداش زکات را کم می کند.

(خاتمه) ۱. **«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: قالَ النَّبِيُّ ﷺ: مَنْ سَأَلَ النّاسَ تَكَثُّراً فَإِنَّما يَسْأَلُ جَمْراً فَلْيَسْتَقِلَّ أَوْ يَسْتَكْثِرْ»** مسلم روایت کرده است:

«کسی که با نیت زیادشدن مال تکتدی کرده و زکات را دریافت کند اخگر جهنم را می‌خواهد بعد میل خودش است این کار را کم انجام دهد یا زیاد.»

۲. **«عَنْ أَنَسٍ ﷺ قالَ النَّبِيُّ ﷺ: إِنَّ الصَّدَقَةَ لَتُطْفِئُ غَضَبَ الرَّبِّ وَ تَدْفَعُ مَيْتَةَ**

....

السُّوءِ» ترمذی روایت کرده است:

«صدقه دادن خشم خداوند را خاموش و مردن بد را دفع می‌کند.»

۳. «عَنْ أَبِي‌سَعِيدٍ ﷺ: قالَ النَّبِيُّ ﷺ لِزَيْنَبَ: زَوْجُكِ وَ وَلَدُكِ أَحَقُّ مَنْ تَصَدَّقْتِ بِهِ عَلَيْهِمْ» بخاری روایت کرده است:

«پیغمبرﷺ به زینب فرمود: شوهر و بچه‌ات سزاوارترین کسانی هستند که به آن‌ها صدقه می‌دهی.»

كِتابُ الصِّيامِ

وَ شَرائِطُ وُجُوبِ الصِّيامِ أَرْبَعَةُ أَشْياءَ: اَلْإِسْلامُ

﴿كِتابُ الصِّيامِ﴾ کتاب روزه

روزه در اسلام این است که انسان در حین طلوع فجر تا غروب آفتاب خود را از باطل کننده‌ها منع کند.

روزه‌ی ماه مبارک رمضان، رکن چهارم اسلام است که در ماه شعبان سال دوم هجری واجب شد. و با رؤیت هلال این ماه یا اتمام سی روز شعبان واجب می‌شود؛

«عَنِ ابْنِ عُمَرَ - رضی الله عنهما - : قالَ النَّبِيُّ ﷺ : صُومُوا لِرُؤْيَتِهِ وَ أَفْطِرُوا لِرُؤْيَتِهِ فَإِنْ حالَتْ دُونَهُ غَيابَةٌ فَأَكْمِلُوا ثَلاثِينَ يَوْماً» ترمذی روایت کرده است:

«با دیدن هلال رمضان روزه بگیرید و با رؤیت هلال ماه شوال روزه را باز کنید و اگر هلال دیده نشد سی روز شعبان یا رمضان را به اتمام برسانید.»

رؤیت هلال با شهادت یک مرد عادل که بگوید: «هلال رمضان امسال را مشاهده کردم» ثابت می‌شود. و اگر حاکم مسلمان اعلام کرد شرعاً رؤیت هلال ثابت شده است بر مسلمانان تحت سلطه‌ی او روزه‌ی رمضان واجب می‌شود.

(نکته) جز مذهب شافعی، سه مذهب دیگر فرموده‌اند: اگر در یکی از مناطق اسلام هلال رمضان مشاهده شد برای دیگر مناطق اسلام هم دلیل خواهد بود هر چند که مناطق دیگر از منطقه‌ی رؤیت دور باشند؛ بنابراین بر تمام مسلمانان روزه واجب می‌شود.

﴿وَ شَرائِطُ وُجُوبِ الصِّيامِ أَرْبَعَةُ أَشْياءَ﴾ شرائط وجوب روزه چهار چیز است:

اول، ﴿اَلْإِسْلامُ﴾ مسلمان‌بودن؛ خداوند متعال فرموده است:

«يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيامُ كَما كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ»

وَ الْبُلُوغُ، وَ الْعَقْلُ، وَ الْقُدْرَةُ عَلَى الصَّوْمِ، وَ فَرائِضُ الصَّوْمِ أَرْبَعَةُ أَشْياءَ: اَلنِّيَّةُ

(بقره/۱۸۳):

«ای اهل ایمان روزه بر شما واجب شده است همانگونه که بر امت‌های قبل از شما واجب گردید.»

دوم، ﴿وَ الْبُلُوغُ﴾ بلوغ است، پس بر بچه واجب نیست.

سوم، ﴿وَ الْعَقْلُ﴾ عقل است؛ بنابراین بر دیوانه و بی‌هوش واجب نیست؛

«عَنْ عائِشَةَ ـ رضي الله عنهما ـ **: قالَ النَّبِيُّ ﷺ: رُفِعَ الْقَلَمُ عَنْ ثَلاثَةٍ: عَنِ النّائِمِ حَتّىٰ يَسْتَيْقِظَ، وَ عَنِ الصَّبِيِّ حَتّىٰ يَحْتَلِمَ، وَ عَنِ الْمَجْنُونِ حَتّىٰ يُفِيقَ»** احمد و نسائی روایت کرده‌اند:

«گناه از سه نفر برداشته شده است: از خوابیده تا وقتی که بیدار می‌شود، از بچه تا هنگامی که بالغ می‌شود و از دیوانه تا حینی که بهبود می‌یابد.»

(نکته) اگر بچه توانایی روزه‌گرفتن داشت واجب است در هفت سالگی به او دستور روزه‌گرفتن داده و در ده سالگی در برابر ترک آن زده شود.

چهارم، ﴿وَ الْقُدْرَةُ عَلَى الصَّوْمِ﴾ توانایی روزه‌گرفتن است، که بعداً بیان خواهد شد.

﴿وَ فَرائِضُ الصَّوْمِ أَرْبَعَةُ أَشْياءَ﴾ فرائض روزه چهار چیز است: اول، ﴿اَلنِّيَّةُ﴾ نیت‌کردن در هر شب است؛ یعنی بعد از غروب تا قبل از طلوع می‌تواند در دل نیت بکند که فردا روزه‌ی رمضان امسال را می‌گیرد؛ پس اگر در شب نیت را فراموش کرد روزه‌اش صحیح نخواهد بود و باید آن را قضا کند؛

«عَنْ حَفْصَةَ ـ رضي الله عنها ـ**: قالَ النَّبِيُّ ﷺ: مَنْ لَمْ يُجْمِعِ الصِّيامَ قَبْلَ الْفَجْرِ فَلا صِيامَ لَهُ»** ابن‌خزیمه و ابن‌حبان روایت کرده‌اند:

«کسی که قبل از فجر نیت روزه نکند روزه‌اش صحیح نخواهد بود.»

(نکته) در روزه‌ی سنت روزه‌دار می‌تواند تا قبل از ظهر نیت بکند؛ به شرطی که از طلوع فجر تا حین نیت‌کردن هیچ عملی را که موجب باطل‌شدن روزه هستند انجام

وَ الْإمْساكُ عَنِ الْأَكْلِ وَ الشُّرْبِ وَ الْجِماعِ وَ تَعَمُّدِ الْقَيْءِ. وَ الَّذِي يُفْطِرُ بِهِ الصَّائِمُ عَشْرَةُ أَشْياءَ: ما وَصَلَ عَمْداً إلَى الْجَوْفِ أَوِ الرَّأْسِ

نداده باشد؛

«عَنْ عائِشَةَ ـ رضي الله عنها ـ: دَخَلَ النَّبِيُّ ﷺ ذاتَ يَوْمٍ فَقالَ: هَلْ عِنْدَكُمْ شَيْءٌ؟ قُلْنا: لا، قالَ: فَإِنِّي إذاً صائِمٌ» مسلم روایت کرده است:

«حضرت عائشه فرمود: روزی پیامبر ﷺ به خانه آمد فرمود: چیزی دارید؟ عرض کریم: خیر، فرمود: پس من روزه خواهم بود.»

امام حنفی با استناد به این حدیث فرموده است: از حین غروب آفتاب تا قبل از ظهر، روزه‌دار می‌تواند نیت روزه بکند. و در مذهب امام مالک، روزه‌دار می‌تواند در شب اول رمضان برای تمام رمضان نیت بکند و لازم نیست هر شب نیت را تکرار نماید. این فتوا بسیار نافع است و برای نجات از قضای روزه لازم است از آن پیروی شود. و انسان می‌تواند در روزه‌های کفارت هم در آن‌هایی که پشت سر هم بودن واجب است از این فتوا پیروی کند.

(نکته) واجب است در نیت، نوع روزه تعیین شود؛ یعنی روزه‌ی رمضان، نذر، قضا و کفارت مشخص گردد.

دوم و سوم و چهارم، ﴿وَ الْإمْساكُ عَنِ الْأَكْلِ وَ الشُّرْبِ وَ الْجِماعِ وَ تَعَمُّدِ الْقَيْءِ﴾ منع کردن خود در تمام روز، از خوردن، نوشیدن، جماع کردن واستفراغ عمدی است.

باطل کننده‌های روزه

﴿وَ الَّذِي يُفْطِرُ بِهِ الصَّائِمُ عَشْرَةُ أَشْياءَ﴾ باطل کننده‌های روزه ده چیز هستند؛ یعنی اگر یک چیز از این‌ها رخ دهد باید روزه قضا شود: اول، ﴿ما وَصَلَ عَمْداً إلَى الْجَوْفِ أَوِ الرَّأْسِ﴾ رسیدن عمدی چیزی به داخل سینه، شکم، مثانه، گلو، بینی، گوش، و به مخ سر است. فرقی نیست این چیز، خوردنی باشد یا نوشیدنی یا دارو و یا ... ، مانند

وَ الْحُقْنَةُ، فِي أَحَدِ السَّبِيلَيْنِ، وَ الْقَيْءُ عَمْداً

سینه کش کردن دود سیگار و بلعیدن بلغم و واردکردن انگشت دست و تکه چوب و... به مقعد. و اگر این اعمال را از روی سهو انجام داد یا او را مجبور به انجام‌دادن آن کردند یا از یادش رفته بود که روزه است روزه‌اش باطل نمی‌شود و نیازی به قضاکردن آن نیست؛

«عَنْ أَبِي‌هُرَيْرَةَ ﷺ: قالَ النَّبِيُّ ﷺ: مَنْ نَسِيَ وَ هُوَ صائِمٌ فَأَكَلَ أَوْ شَرِبَ فَلْيُتِمَّ صَوْمَهُ فَإِنَّما أَطْعَمَهُ اللّٰهُ وَ سَقاهُ» شیخان روایت کرده‌اند:

«روزه‌داری که در حین فراموشی چیزی را بخورد یا بنوشد روزه‌اش را به پایان برساند؛ زیرا خداوند به او خوراکی و نوشیدنی داده است.»

(نکته) چیزی که از طریق رگ یا از راه پوست وارد بدن انسان شود و به جوف نرسد روزه را باطل نمی‌کند هر چند که تشنگی و گرسنگی را کنار ببرد، مانند تزریق دارو خون و سرم و چرب کردن بدن؛

«قالَ بَعْضُ أَصْحابِ النَّبِيِّ ﷺ: لَقَدْ رَأَيْتُ رَسُولَ‌اللّٰهِ ﷺ يَصُبُّ عَلىٰ رَأْسِهِ الْماءَ وَ هُوَ صائِمٌ مِنَ الْحَرِّ أَوِ الْعَطَشِ» ابوداود روایت کرده است:

«یکی از یاران پیامبر ﷺ فرمود: من پیامبر ﷺ را در حین روزه‌داری دیدم که از شدت گرما یا تشنگی آب را بر سرش می‌ریخت.»

و نیز با ورود پشه و دود و غبار خاک و آرد و با بوکردن و بلعیدن بزاق و چکاندن قطره به چشم روزه باطل نمی‌شود.

دوم، ﴿وَ الْحُقْنَةُ﴾ واردکردن چیزی با تلمبه ﴿فِي أَحَدِ السَّبِيلَيْنِ﴾ به یکی از دو راه عقبی و جلویی انسان است. فرقی نیست چیز واردشده دارو باشد یا نه، مانند واردکردن انگشت به عقب در حین طهارت کردن.

سوم، ﴿وَ الْقَيْءُ عَمْداً﴾ استفراغ کردن عمدی است؛

«عَنْ أَبِي‌هُرَيْرَةَ ﷺ قالَ النَّبِيُّ ﷺ: مَنْ ذَرَعَهُ الْقَيْءُ وَ هُوَ صائِمٌ فَلَيْسَ عَلَيْهِ قَضاءٌ وَ

وَ الْوَطْءُ عَمْداً فِي الْفَرْجِ، وَ الْإِنْـزالُ عَنْ مُباشَرَةٍ، وَ الْحَيْضُ، وَ النِّفاسُ

إِنِ اسْتَقاءَ فَلْيَقْضِ» اصحاب سنن و حاکم روایت کرده‌اند:

«روزه‌داری که بی اختیار استفراغ کند قضای روزه بر او نیست و اگر عمدی استفراغ کرد باید روزه‌اش را قضا کند.»

چهارم، ﴿وَ الْوَطْءُ عَمْداً فِي الْفَرْجِ﴾ جماع عمدی است؛ یعنی اگر روزه بودنش را فراموش کرده بود یا از حرام‌بودن جماع آگاه نبود روزه‌اش باطل نخواهد شد.

پنجم، ﴿وَ الْإِنْـزالُ عَنْ مُباشَرَةٍ﴾ خارج‌شدن منی به سبب دست بازی استمناست؛

«عَنْ عائِشَةَ- رضي الله عنها- : كانَ النَّبِيُّ ﷺ يُقَبِّلُ وَ يُباشِرُ وَ هُوَ صائِمٌ وَ كانَ أَمْلَكَكُمْ لِإِرْبِهِ» شیخان روایت کرده‌اند:

«حضرت عائشه فرمود: پیامبرﷺ در حین روزه‌داری همسرش را می‌بوسید و با او شوخی می‌کرد و بیشتر از همه‌ی شما احتیاط می‌کرد و جنب نمی‌شد.»

یعنی اگر ترس خارج‌شدن منی می‌داشت این عمل را انجام نمی‌داد.

(نکته) اگر شخصی در شب جماع کرد و تا بعد از اذان صبح غسل نکرد یا در روز خوابید و احتلام شد روزه‌ی او باطل نمی‌شود؛

«عَنْ عائِشَةَ- رضي الله عنها- : كانَ النَّبِيُّ ﷺ يُدْرِكُهُ الْفَجْرُ مِنْ رَمَضانَ مِنْ غَيْرِ حُلُمٍ فَيَغْتَسِلُ وَ يَصُومُ» شیخان روایت کرده‌اند:

«پیامبرﷺ در ماه رمضان در حین جنابت به طلوع می‌رسید بعد غسل می‌کرد و روزه می‌گرفت.»

ششم، ﴿وَ الْحَيْضُ﴾ حیض است؛ هر چند که یک قطره خون باشد.

هفتم، ﴿وَ النِّفاسُ﴾ نفاس و هشتم وضع حمل است؛ هر چند که در حین تولد بچه خون از زن بیرون نیاید؛

«سُئِلَتْ عائِشَةُ- رضي الله عنها – ما بالُ الْحائِضِ تَقْضِي الصَّوْمَ وَ لا تَقْضِي الصَّلاةَ؟ قالَتْ :كان يُصِيبُنا ذٰلِكَ فَنُؤْمَرُ بِقَضاءِ الصَّوْمِ وَ لا نُؤْمَرُ بِقَضاءِ الصَّلاةِ» شیخان روایت

وَ الْجُنُونُ، وَ الرِّدَّةُ. وَ يُسْتَحَبُّ في الصَّوْمِ ثَلاثَةُ أَشْياءَ: تَعْجِيلُ الْفِطْرِ، وَ تَأْخِيرُ السُّحُورِ

کرده‌اند:

«از حضرت عائشه سؤال شد چرا زن حائض روزه را قضا می کند ولی نماز را قضا نمی کند؟ فرمود: ما در زمان پیامبرﷺ دچار حیض می‌شدیم به ما امر می‌شد که روزه را قضا کنیم اما به ما دستور داده نمی‌شد که نماز را قضا کنیم.»

(نکته) اگر زن در شب، از حیض یا نفاس پاک شد واجب است نیت بکند و فردای آن شب روزه بگیرد؛ هر چند که قبل از طلوع فرصت غسل را نداشته باشد.

نهم، ﴿وَ الْجُنُونُ﴾ دیوانگی است؛ یعنی اگر انسان به مدت کمی دیوانه بشود روزه‌اش باطل می‌شود اما قضای آن بر او واجب نیست

(نکته) اگر کسی از طلوع فجر تا غروب آفتاب خوابید یا بیهوش شد ولی مدت کمی به هوش آمد روزه ی هر دوی آن‌ها درست خواهد بود

دهم، ﴿وَ الرِّدَّةُ﴾ مرتدشدن؛ یعنی اگر روزه‌داری در روز مرتکب یک کفر بشود روزه‌اش باطل می‌شود و قضاکردن آن واجب خواهد بود. ولی کافر اصلی بعد از مسلمان‌شدن، لازم نیست روزه‌های دوران کفر را قضا کند.

سنت‌های روزه

﴿وَ يُسْتَحَبُّ في الصَّوْمِ ثَلاثَةُ أَشْياءَ﴾ در روزه سه چیز سنت است: اول، ﴿تَعْجِيلُ الْفِطْرِ﴾ عجله کردن در باز کردن روزه؛ یعنی بعد از غروبِ یقینی آفتاب چیزی بخورد یا بنوشد.

دوم، ﴿وَ تَأْخِيرُ السُّحُورِ﴾ تأخیر سحری؛ به شرطی که نسبت به طلوع فجر شک نداشته باشد؛

«عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ رضی الله عنه قالَ النَّبِيُّ ﷺ: لايَزالُ النّاسُ بِخَيْرٍ ما عَجَّلُوا الْفِطْرَ وَ أَخَّرُوا السُّحُورَ» احمد روایت کرده است:

«تا وقتی که مردم در افطار عجله و در سحری تأخیر کنند بر خیر خواهند بود.»

وَ تَرْكُ الْهُجْرِ مِنَ الْكَلامِ. وَ يَحْرُمُ صِيامُ خَمْسَةِ أَيّامٍ: اَلْعِيدانِ

سنت است روزه‌دار با خرما و اگر خرما نبود با آب افطار کند؛

«عَنْ سَلْمانَ بْنِ عامِرٍ ﷺ قالَ النَّبِيُّ ﷺ: إذا أَفْطَرَ أَحَدُكُمْ فَلْيُفْطِرْ عَلىٰ تَمْرٍ فَإِنَّهُ بَرَكَةٌ فَإِنْ لَمْ يَجِدْ فَلْيُفْطِرْ عَلىٰ ماءٍ فَإِنَّهُ طَهُورٌ» اصحاب سنن روایت کرده‌اند:

«هرگاه یکی از شما افطار کرد با خرما افطار کند؛ زیرا خرما نیرویتان را زیاد می‌کند و اگر خرما را نیافت با آب افطار کند؛ زیرا آبْ پاک‌کننده است.»

و نیز سنت است در حین افطار بگوید

«بِسْمِ اللّٰهِ، اَللّٰهُمَّ لَكَ صُمْتُ وَ عَلىٰ رِزْقِكَ أَفْطَرْتُ» طبرانی روایت کرده است.

(نکته) اگر سحری خورد بعد ظاهر شد خوردنش بعد از طلوع بوده است باید تا غروب روزه باشد و آن را قضا کند. و اگر چنان تصور کرد که آفتاب غروب کرده و افطار کرد بعد ظاهر شد که افطارش قبل از غروب آفتاب بوده است باید روزه‌اش را قضا کند.

سوم، ﴿وَ تَرْكُ الْهُجْرِ مِنَ الْكَلامِ﴾ ترک سخن بد و بیهوده و دشنام و غیبت کردن و دروغ گفتن است؛ زیرا با این اعمال، ثواب روزه کم می‌شود؛

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قالَ النَّبِيُّ ﷺ: إذا أَصْبَحَ أَحَدُكُمْ يَوْماً صائِماً فَلا يَرْفُثْ وَ لا يَجْهَلْ فَإِنِ امْرُؤٌ شاتَمَهُ أَوْ قاتَلَهُ فَلْيَقُلْ: إِنِّي صائِمٌ» شیخان روایت کرده‌اند:

«هرگاه یکی از شما روز را با روزه شروع کرد حرف بد و بیهوده نزند و کار زشت را انجام ندهد و اگر کسی به او دشنام داد یا با او جنگ کرد بگوید: من روزه هستم.»

روزه‌ی منع‌شده

﴿وَ يَحْرُمُ صِيامُ خَمْسَةِ أَيّامٍ﴾ روزه گرفتن در پنج روز حرام است. فرقی نیست سنت باشد یا نذر یا قضا و یا کفاره: ﴿اَلْعِيدانِ﴾ دو عید رمضان و قربان است؛

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: نَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنْ صِيامِ يَوْمِ الْأَضْحىٰ وَ يَوْمِ الْفِطْرِ» شیخان

وَ أَيّامُ التَّشْرِيقِ الثَّلاثَةُ؛ وَ يُكْرَهُ صَوْمُ يَوْمِ الشَّكِّ، إلّا أَنْ يُوافِقَ عادَةً لَهُ

روایت کرده‌اند:

«پیامبر روزه‌ی عید قربان و عید رمضان را منع کرد.»

﴿وَ أَيّامِ التَّشْرِيقِ الثَّلاثَةِ﴾ سه روز ایام التشریق؛ یعنی سه روز بعد از عید قربان؛

«عَنْ نُبَيْشَةَ ﷺ قالَ النَّبِيُّ ﷺ: أَيّامُ التَّشْرِيقِ أَيّامُ أَكْلٍ وَ شُرْبٍ وَ ذِكْرِ اللّٰهِ تَعالىٰ» مسلم روایت کرده است:

«ایام التشریق روزهای خوردن، نوشیدن و یاد خدا هستند.»

﴿وَ يُكْرَهُ صَوْمُ يَوْمِ الشَّكِّ﴾ روزه‌ی روز شک مکروه و بنا بر فتوای اصح، حرام است. روز شک روزی است که در در رمضان بودن و شعبان بودن آن شک است؛ یعنی در روز سی‌ام ماه شعبان شایع می‌شود که ماه رؤیت شده است ولی بر طبق شرع کسی شهادت نداده است؛

«عَنْ عَمّارٍ ﷺ: مَنْ صامَ يَوْمَ الشَّكِّ فَقَدْ عَصىٰ أَبَا الْقاسِمِ» اصحاب سنن روایت کرده‌اند:

«کسی که در روز شک روزه بگیرد به درستی از دستور پیامبرﷺ سرپیچی کرده است»

﴿إلّا أَنْ يُوافِقَ عادَةً لَهُ﴾ مگر این که موافق عادت روزه‌اش باشد؛ مثلاً شخصی عادتاً دوشنبه یا پنجشنبه‌ها روزه باشد و روز شک یکی از این دو روز باشد یا روزه‌ی واجب را قضا کند که روزه‌ی روز شک برای اینگونه افراد حرام نخواهد بود.

(نکته) حرام است در نیمه‌ی دوم ماه شعبان روزه‌ی سنت بگیرد؛ ولی اگر در نیمه‌ی اول هم روزه گرفت یا در نیمه‌ی دوم روزه‌ی واجب را قضا می کرد یا عادتاً دوشنبه‌ها و پنجشنبه‌ها روزه می‌بود برای چنین اشخاصی درست خواهد بود؛

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: قالَ النَّبِيُّ ﷺ: إذَا انْتَصَفَ شَعْبانُ فَلا تَصُومُوا» اصحاب سنن روایت کرده‌اند:

وَ مَنْ وَطِئَ في نَهارِ رَمَضانَ عامِداً في الْفَرْجِ فَعَلَيْهِ الْقَضاءُ وَ الْكَفّارَةُ، وَ هِيَ عِتْقُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَهٍ، فَإِنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيامُ شَهْرَيْنِ مُتَتابِعَيْنِ،

«هر گاه شعبان به نیمه‌ی دوم رسید روزه نگیرید.»

مکروه است انسان، تنها در روزهای جمعه یا شنبه روزه بگیرد؛

«قالَ النَّبِيُّ ﷺ: لا يَصُمْ أَحَدُكُمْ يَوْمَ الْجُمُعَةِ إِلّا أَنْ يَصُومَ قَبْلَهُ أَوْ يَصُومَ بَعْدَهُ» شیخان روایت کرده‌اند:

«نباید هیچ یک از شما در روز جمعه روزه بگیرد مگر این که روز قبل یا بعد آن روزه بگیرد.»

فدیه و کفاره‌ی روزه

﴿وَ مَنْ وَطِئَ في نَهارِ رَمَضانَ عامِداً في الْفَرْجِ فَعَلَيْهِ الْقَضاءُ﴾ کسی که در روز رمضان در حین روزه، جماع عمد بکند باید روزه را قضا بکند؛ و منظور از جماع این است که سر آلت تناسلی‌اش را در شرمگاه یا مقعد وارد کند﴿وَ الْكَفّارَةُ﴾ و کفاره هم بر او واجب است.

(نکته) ۱. این کفاره تنها بر مرد واجب است؛ یعنی بر زن نیست؛ ولی باید زن هم روزه را قضا کند.

۲. کسی که به سبب دوری از علمای دین یا تازه مسلمان‌شدن از حرام‌بودن جماع آگاه نباشد یا به خاطر فراموش‌کردن روزه‌بودن جماع بکند کفاره بر او نخواهد بود.

۳. این کفاره‌ی جماع جز در ماه رمضان در هیچ ماه دیگری واجب نمی‌شود؛ یعنی جماع در ماه‌های دیگر، تنها روزه را باطل می‌کند.

۴. کسی که در رمضان روزه نیست و در روز جماع می‌کند یا روزه است و قبل از جماع به طریق دیگری روزه را باز می‌کند کفاره بر او واجب نخواهد بود.

﴿وَ هِيَ عِتْقُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ﴾ و کفاره‌ی جماع عبارت از آزادکردن برده‌ی مؤمن است ﴿فَإِنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيامُ شَهْرَيْنِ مُتَتابِعَيْنِ﴾ و اگر برده را نیابد روزه گرفتن دو ماه به

فَإنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَإطْعامُ سِتِّينَ مِسْكِيناً لِكُلِّ مِسْكِينٍ مُدٌّ؛ وَ مَنْ ماتَ وَ عَلَيْهِ صِيامٌ مِنْ رَمَضانَ أَطْعَمَ عَنْهُ وَلِيُّهُ لِكُلِّ يَوْمٍ مُدَّ طَعامٍ

صورت متوالی است؛ یعنی نباید در بین روزه‌ها یک روز فاصله بیندازد ﴿فَإنْ لَمْ يَسْتَطِعْ﴾ و اگر به سبب پیری یا مریضی دائم توانایی این روزه‌ها را نداشت ﴿فَإطْعامُ سِتِّينَ مِسْكِيناً لِكُلِّ مِسْكِينٍ مُدٌّ﴾ باید به شصت مسکین یا فقیر طعام بدهد و طعام هر یک از آن‌ها یک مد دانه است؛

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: جاءَ رَجُلٌ إلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقالَ: وَقَعْتُ عَلَى امْرَأَتِي فِي رَمَضانَ، قالَ ﷺ: هَلْ تَجِدُ ما تُعْتِقُ رَقَبَةً؟ قالَ: لا، قالَ: فَهَلْ تَسْتَطِيعُ أَنْ تَصُومَ شَهْرَيْنِ مُتَتابِعَيْنِ؟ قالَ لا: قالَ: فَهَلْ تَجِدُ ما تُطْعِمُ سِتِّينَ مِسْكِيناً؟ قالَ: لا، ثُمَّ جَلَسَ فَأُوتِيَ النَّبِيُّ بِعَرَقٍ فِيهِ تَمْرٌ، فَقالَ ﷺ: تَصَدَّقْ بِهٰذا...» شیخان روایت کرده‌اند:

«مردی به خدمت پیامبر آمد و عرض کرد در روز ماه رمضان با زنم جماع کردم، حضرت ﷺ فرمود: هزینه‌ی آزاد کردن برده‌ای داری؟ عرض کرد: خیر؛ فرمود: می‌توانی دو ماه پشت سر هم روزه بگیری؟ عرض کرد: نه؛ فرمود آیا می‌توانی به شصت مسکین طعام بدهی؟ عرض کرد: خیر؛ بعد این مرد نشست بعضی خرمای خشک به پیامبر ﷺ هدیه شد، حضرت ﷺ فرمود این خرما را صدقه کن!»

از این حدیث چنان درک می‌شود که این کفاره تا حین فوت بر انسان باقی خواهد ماند و با عدم توانایی پرداخت آن از انسان ساقط نمی‌شود.

(نکته) مقدار کفاره در مذهب امام حنفی برای هر فقیری نیم صاع است که «۱۸۱۵» گرم یعنی نزدیک دو کیلو خواهد شد. و نزد ایشان درست است پول این سی صاع به شصت فقیر داده شود؛ یعنی به هر یک از آن‌ها پول نیم صاع.

﴿وَ مَنْ ماتَ وَ عَلَيْهِ صِيامٌ مِنْ رَمَضانَ﴾ مسلمانی که فوت بکند و روزه‌ی ماه رمضان یا کفاره یا نذر بر او باشد ﴿أَطْعَمَ عَنْهُ وَلِيُّهُ لِكُلِّ يَوْمٍ مُدَّ طَعامٍ﴾ فامیلش از مال مرده برای هر روز یک مد طعام را به فقرا می‌دهد.

وَ الشَّيْخُ إنْ عَجَزَ عَنِ الصَّوْمِ يُفْطِرُ وَ يُطْعِمُ عَنْ كُلِّ يَوْمٍ مُدّاً؛ وَ الْحامِلُ وَ الْمُرْضِعُ إنْ خافَتا عَلىٰ أَنْفُسِهِما أَفْطَرَتا، وَ عَلَيْهِمَا الْقَضاءُ،

این فتوای جدید امام شافعی است؛ ولی دلیل آن ضعیف است؛ بنابراین فتوای قدیمش درست‌تر است که می‌فرماید: صحیح است فامیل شخص فوت‌شده یا نفر بیگانه‌ای با اجازه‌ی فامیل مرده به جای مرده روزه‌ها را قضا کنند و نیز می‌توانند به جای آن‌ها به فقرا طعام بدهند و دلیل این فتوای اصح، این حدیث است:

«عَنْ عائِشَةَ- رضي الله عنها- قالَ النَّبِيُّ ﷺ: مَنْ ماتَ وَ عَلَيْهِ صَوْمٌ صامَ عَنْهُ وَلِيُّهُ» شیخان روایت کرده‌اند:

«کسی که فوت بکند و روزه بر او باشد فامیلش به جای او روزه بگیرد.»

کسی که در رمضان بیمار باشد و بعد از رمضان به علت بیماری فرصت قضاکردن روزه‌ها را نداشته باشد یا کمی بعد از رمضان فوت کند بدهکار روزه نخواهد شد؛ یعنی لازم نیست برای او قضا شود. و بنا بر فتوایی از امام شافعی، درست است به جای مرده نماز قضا شود. فرقی نیست فامیل برای او قضا کنند یا بیگانه با اجازه‌ی فامیل

﴿وَ الشَّيْخُ إنْ عَجَزَ عَنِ الصَّوْمِ يُفْطِرُ﴾ پیری که از روزه گرفتن عاجز است و نیز مریضی که امید بهبود بیماری‌اش نیست و نمی‌تواند روزه بگیرد می‌توانند روزه نگیرند ﴿وَ يُطْعِمُ عَنْ كُلِّ يَوْمٍ مُدّاً﴾ و برای هر روز یک مد طعام (دانه) را به فقرا یا مساکین می‌دهند؛ خداوند متعال فرموده است:

«وَ عَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعامُ مِسْكِينٍ» (بقره/۱۸۴): «

و بر کسانی که قادر به گرفتن روزه نیستند فدیه واجب است که به جای هر روز به مسکینی یک مد طعام می‌دهند.»

﴿وَ الْحامِلُ وَ الْمُرْضِعُ إنْ خافَتا عَلىٰ أَنْفُسِهِما أَفْطَرَتا﴾ زن حامله و شیرده اگر از رسیدن زیان به خود بیم داشتند واجب است روزه را باز کنند ﴿وَ عَلَيْهِمَا الْقَضاءُ﴾ و

فَإِنْ خافَتا عَلىٰ أَوْلادِهِما أَفْطَرَتا وَ عَلَيْهِمَا الْقَضاءُ وَ الْكَفّارَةُ عَنْ كُلِّ يَوْمٍ مُدٌّ، وَ هُوَ رِطْلٌ وَ ثُلُثٌ بِالْعِراقِيِّ؛ وَ الْمَرِيضُ وَ الْمُسافِرُ سَفَراً طَوِيلاً يُفْطِرانِ وَ يَقْضِيانِ

قضاکردن بر آن‌ها واجب است؛

«عَن أَبِي‌قَلابَةَ ﷺ عَنْ رَجُلٍ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: إِنَّ اللّٰهَ وَضَعَ عَنِ الْمُسافِرِ نِصْفَ الصَّلاةِ وَ الصَّوْمَ، وَ رَخَّصَ لِلْحُبْلىٰ وَ الْمُرْضِعِ» اصحاب سنن روایت کرده‌اند:

«خداوند از مسافر نصفی از نماز و روزه را برداشته و به زن حامله و شیرده اجازه‌ی روزه نگرفتن داده است.»

﴿فَإِنْ خافَتا عَلىٰ أَوْلادِهِما﴾ و اگر از رسیدن ضرر به بچه‌هایشان بیم داشتند ﴿أَفْطَرَتا وَ عَلَيْهِمَا الْقَضاءُ وَ الْكَفّارَةُ عَنْ كُلِّ يَوْمٍ مُدٌّ﴾ روزه را باز می‌کنند و قضا و کفاره بر آن‌ها واجب است که برای هر روز یک مد طعام را می‌پردازند؛

«عَنِ ابْنِ‌عَبّاسٍ- رضي الله عنهما-: اَلْحُبْلىٰ وَ الْمُرْضِعُ إِذا خافَتا أَفْطَرَتا وَ أَطْعَمَتا» ابوداود روایت کرده است:

«ابن‌عباس فرموده است: حامله و شیر ده هرگاه ترسیدند افطار می‌کنند و به فقرا طعام می دهند.»

(نکته) کسی که برای نجات خود یا مالش روزه را باز کند تنها قضاکردن بر او واجب است؛ ولی اگر برای نجات‌دادن نفری دیگری یا مال شخص دیگری و یا نجات حیوانی روزه را باز کند قضاکردن و فدیه بر او واجب خواهند بود. فرقی نیست حیوان، مال خودش باشد یا ملک نفر دیگری.

﴿وَ هُوَ رِطْلٌ وَ ثُلُثٌ بِالْعِراقِيِّ﴾ مد، یک رطل و یک سوم رطل عراقی است که «۶۰۵» گرم خواهد شد.

(نکته) صحیح است تمام کفاره به یک فقیر یا یک مسکین داده شود.

﴿وَ الْمَرِيضُ وَ الْمُسافِرُ سَفَراً طَوِيلاً يُفْطِرانِ وَ يَقْضِيانِ﴾ بیماری که امید شفایش هست و مسافر سفر طولانی(۸۰کیلومتر) می‌توانند روزه را باز کنند؛ ولی قضاکردن آن

....

بعد از بهبودی و سفر واجب است؛ خداوند متعال می‌فرماید:

«وَ مَنْ كانَ مَرِيضاً أَوْ عَلىٰ سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيّامٍ أُخَرَ» (بقره/ ۱۸۴- ۱۸۵) :

«کسی که بیمار یا مسافر باشد می‌تواند روزه نگیرد و به مقدار روزه‌های ترک‌شده در ماه‌های بعد از رمضان آن‌ها را قضا کند.»

(نکته) کسی که با روزه گرفتن بسیار اذیت بشود مانند کشاورز، باغبان؛ درو کننده، آبیاری کننده و ... - فرقی نیست برای خود کار بکند یا برای نفر دیگر- یا به خاطر شدت گرما و سرما یا شدت تشنگی و گرسنگی روزه او را اذیت کند، هر یک از این‌ها می تواند روزه را باز کند؛ به شرطی که اذیتشان بیشتر از حد توان باشد و از مریض‌شدن بیم داشته باشد و سپس در ماه‌های بعد از رمضان، روزه را قضا می کند و پرداخت فدیه بر او واجب نخواهد بود.

کسی که به خاطر بی توجهی تا آمدن رمضان بعد، روزه‌ی رمضان را قضا نکند جز قضاکردن باید برای هر روز یک مد طعام را پرداخت کند.

روزه ی سنت

روزه گرفتن در این ایام سنت است:

۱. روزهای دوشنبه و پنجشنبه؛

«عَنْ أُسامَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: تُعْرَضُ الْأَعْمالُ يَوْمَ الإِثْنَيْنِ وَ الْخَمِيسِ فَأُحِبُّ أَنْ يُعْرَضَ عَمَلِي وَ أَنَا صائِمٌ» اصحاب سنن روایت کرده‌اند:

«اعمال انسان در روزهای دوشنبه و پنجشنبه به خداوند متعال عرضه می‌شوند؛ بنابراین دوست دارم در وقتی که عملم عرضه می‌شود روزه‌دار باشم.»

۲. روز عرفه یعنی روز نهم ماه ذی الحجه؛ به شرطی که در مراسم حج نباشد؛

«عَنْ أَبِي قَتادَةَ ﷺ قالَ النَّبِيُّ ﷺ: صِيامُ يَوْمِ عَرَفَةَ إِنِّي أَحْتَسِبُ عَلَى اللّٰهِ أَنْ يُكَفِّرَ السَّنَةَ الَّتِي قَبْلَهُ وَ السَّنَةَ الَّتِي بَعْدَهُ» مسلم روایت کرده است:

....

«به خداوند امیدوارم که با روزه‌ی روز عرفه گناه سال قبل و سال بعد از آن را کنار ببرد.»

۳. روز نهم و دهم محرم؛

«عَنِ ابْنِ‌عَبّاسٍ- رضي الله عنهما-: صامَ النَّبِيُّ ﷺ يَوْمَ عاشُوراءَ وَ أَمَرَ بِصِيامِهِ، وَ قالَ: إذا كانَ الْعامُ الْمُقْبِلُ إنْ شاءَ اللّٰهُ صُمْنَا الْيَوْمَ التّاسِعَ» مسلم روایت کرده است:

«پیامبر روز عاشوراء روزه گرفت و دستور داد که در این روز روزه گرفته شود و فرمود: ان شاء الله سال بعد در روز نهم هم روزه می گیریم.»

۴. شش روز از ماه شوال (ماه بعد از رمضان)؛

«عَنْ أَبِي‌أَيُّوبٍ رضي الله عنه قالَ النَّبِيُّ ﷺ: مَنْ صامَ رَمَضانَ وَ أَتْبَعَهُ سِتّاً مِنْ شَوّالٍ فَكَأَنَّما صامَ الدَّهْرَ» مسلم روایت کرده است:

«کسی که روزه‌ی رمضان را بگیرد و به دنبال آن شش روز از شوال هم روزه باشد همانند آن است که تمام سال روزه گرفته باشد.»

۵. در هر ماه سه روز؛

«عَنْ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ عُمَرَ- رضي الله عنهما-: قالَ النَّبِيُّ ﷺ: صُمْ مِنَ الشَّهْرِ ثَلاثَةَ أَيّامٍ فَإنَّ الْحَسَنَةَ بِعَشْرِ أَمْثالِها، وَ ذٰلِكَ مِثْلُ صِيامِ الدَّهْرِ» شیخان روایت کرده‌اند

:«از هر ماه سه روز روزه بگیر؛ زیرا پاداش حسنه ده برابر است و این عمل همانند روزه‌ی تمام سال است.»

و اگر در روزهای سیزده و چهارده و پانزده ماه روزه بگیرد دارای دو اجر خواهد بود. ترمذی را مطالعه کن!

(خاتمه) «عَنْ أَبِي‌هُرَيْرَةَ رضي الله عنه : قالَ النَّبِيُّ ﷺ: لا يَحِلُّ لِلْمَرْأَةِ أَنْ تَصُومَ وَ زَوْجُها شاهِدٌ إلّا بِإذْنِهِ» شیخان روایت کرده‌اند:

«برای زن درست نیست با حضور شوهرش بدون اجازه ی او روزه‌ی سنت بگیرد.»

فَصْلٌ، وَ الِاعْتِكافُ سُنَّةٌ مُسْتَحَبَّةٌ، وَ لَه شَرْطانِ: اَلنِّيَّـةُ وَ اللُّبْثُ فِي الْمَسْجِدِ

﴿فَصْلٌ﴾ اعتکاف

اعتکاف به معنای ماندن در مسجد به نیت عبادت است. ﴿وَ الِاعْتِكافُ سُنَّةٌ مُسْتَحَبَّةٌ﴾ اعتکاف در همه‌ی اوقات سنت مؤکد است؛ ولی پاداش آن در دهه‌ی آخر رمضان بیشتر از دیگر اوقات است؛

«عَنْ عائِشَةَ - رضي الله عنها-: كانَ النَّبِيُّ ﷺ يَعْتَكِفُ الْعَشْرَ الْأَواخِرَ مِنْ رَمَضانَ حَتّىٰ تَوَفّاهُ اللّٰهُ تَعالىٰ» شیخان روایت کرده‌اند:

«پیامبرﷺ تا حین فوت، هر سال دهه‌ی آخر رمضان در مسجد اعتکاف می‌کرد.»

دلیل برتری این ده شب بر دیگر اوقات وقوع شب قدر در این ده شب است؛

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ؓ: قالَ النَّبِيُّ ﷺ: مَنْ قامَ لَيْلَةَ الْقَدْرِ إِيماناً وَ احْتِساباً غُفِرَ لَهُ ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ» شیخان روایت کرده‌اند:

«پیامبرﷺ فرمود: کسی که از روی ایمان و درخواست اجرا از خداوند، در شب قدر عبادت بکند گناهان سابق او عفو خواهند شد.»

میل امام شافعی به این است که لیلة القدر شب بیست و یکم یا بیست و سوم ماه رمضان است: و بعضی دیگر از علما فرموده‌اند شب بیست و هفتم است. و بنابر قول جمع دیگری در شب‌های فرد دهه‌ی آخر رمضان است.

اجر لیلة القدر با اعتکاف در مسجد، قراءت قرآن، خواندن نماز و ذکر در هر محل حاصل می‌شود. و سنت است در شب قدر این ذکر خوانده شود:

«اَللّٰهُمَّ إِنَّكَ عَفُوٌّ تُحِبُّ الْعَفْوَ فَاعْفُ عَنِّي» ترمذی روایت کرده است.

﴿وَ لَه شَرْطانِ﴾ اعتکاف دارای دو شرط است: ﴿اَلنِّيَّـةُ وَ اللُّبْثُ فِي الْمَسْجِدِ﴾ نیت اعتکاف و ماندن در مسجد؛ گر چه زمان ماندن کوتاه باشد؛ یعنی اعتکاف تنها در مسجد درست است؛ زیرا پیامبرﷺ و اصحاب، تنها در مسجد اعتکاف کرده‌اند. و آیه‌ی آتی هم دلیل این موضوع خواهد بود.

وَ لا يَخْرُجُ مِنَ الْاِعْتِكافِ الْمَنْذُورِ إِلّا لِحاجَةِ الْإِنْسانِ أَوْ عُذْرٍ مِنْ حَيْضٍ أَوْ مَرَضٍ لا يُمْكِنُ الْمُقامُ مَعَهُ، وَ يَبْطُلُ بِالْوَطْءِ

اعتکاف، دارای ذکر مخصوص نیست؛ بنابراین اگر شخصی در مسجد با نیت اعتکاف مدتی بماند و هیچ ذکری را نخواند مأجور خواهد شد.

﴿وَ لا يَخْرُجُ مِنَ الْاِعْتِكافِ الْمَنْذُورِ إِلّا لِحاجَةِ الْإِنْسانِ أَوْ عُذْرٍ مِنْ حَيْضٍ أَوْ مَرَضٍ لا يُمْكِنُ الْمُقامُ مَعَهُ﴾ اگر شخصی برای انجام‌دادن اعتکاف نذرشده وارد مسجد شد تا بعد از پایان زمان اعتکاف نباید جز برای دفع حاجت یا غسل و یا وجود عذر، مانند آمدن خون حیض یا وضع حمل و یا مریضی‌ای که با وجود آن نتواند در مسجد بماند از مسجد خارج شود.

﴿وَ يَبْطُلُ بِالْوَطْءِ﴾ اعتکاف با جماع کردن و شوخی کردنی که باعث خروج منی شود باطل می‌شود؛ خداوند متعال فرموده است:

«وَ لا تُباشِرُوهُنَّ وَ أَنْتُمْ عاكِفُونَ فِي الْمَساجِدِ» (بقره/ ۱۸۷):

در وقت اعتکاف در مسجد با زنانتان جماع و شوخی دستبازی نکنید.»

بنابراین اعتکاف با عارض‌شدن بی‌وضویی باطل نمی‌شود.

(خاتمه) صدقه کردن زیاد، در ماه رمضان و کمک کردن به فقرا و طعام‌دادن به مردم در حین افطار و قراءت زیاد قرآن در شب و روز ماه رمضان سنت هستند؛

«عَنِ ابْنِ عَبّاسٍ- رضي الله عنهما-: كانَ النَّبِيُّ ﷺ أَجْوَدَ النّاسِ بِالْخَيْرِ، وَ كانَ أَجْوَدَ ما يَكُونُ فِي رَمَضانَ حِينَ يَلْقاهُ جِبْرِيلُ، وَ كانَ جِبْرِيلُ يَلْقاهُ كُلَّ لَيْلَةٍ فِي رَمَضانَ حَتّىٰ يَنْسَلِخَ يَعْرِضُ عَلَيْهِ النَّبِيُّ ﷺ الْقُرْآنَ» شیخان روایت کرده‌اند:

«پیامبر از همه‌ی مردم سختی‌تر بود و سخاوتش در ماه رمضان که جبریل به ملاقاتش می‌آمد از دیگر اوقات بیشتر بود و جبرئیل در تمام شب‌های رمضان نزد او می‌آمد و پیامبر تا آخر رمضان نزد او قرآن را تلاوت می‌کرد.»

کتاب الحج

وَ شَرائِطُ وُجُوبِ الْحَجِّ سَبْعَةُ أَشْياءَ: اَلْإِسْلامُ، وَ الْبُلُوغُ

﴿کتاب الحج﴾ کتاب حج و عمره

حج و عمره این است که مسلمان برای انجام‌دادن عبادتی که در این کتاب بیان می‌شود به خانه‌ی کعبه در مکه‌ی مکرمه برود؛ خداوند متعال فرموده است:

«وَ للهِ عَلَى النّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطاعَ إِلَيْهِ سَبِيلاً» (آل عمران/۹۷):

«بر کسانی که توانایی راه را دارند حج بیت واجب است.»

حج رکن پنجم اسلام است که در سال ششم هجری واجب شده است و حج و عمره در تمام عمر انسان یک بار واجب هستند؛

«قالَ الْأَقْرَعُ بْنُ حابِسٍ رضي الله عنه: يا رَسُولَ اللهِ اَلْحَجُّ فِي كُلِّ سَنَةٍ أَوْ مَرَّةً واحِدَةً؟ قالَ: بَلْ مَرَّةً واحِدَةً فَمَنْ زادَ فَهُوَ تَطَوُّعٌ» احمد و حاکم و غیر ایشان روایت کرده‌اند:

«اقرع بن حابس در خدمت پیامبر ﷺ عرض کرد: آیا حج هر سال واجب است یا در عمر یک بار؟ حضرت فرمود: یک بار و بیشتر از یک بار سنت است.»

﴿وَ شَرائِطُ وُجُوبِ الْحَجِّ سَبْعَةُ أَشْياءَ﴾ شرایط وجوب حج هفت چیز است:

اول، ﴿اَلْإِسْلامُ﴾ مسلمان‌بودن است؛ زیرا حج کافر درست نیست.

دوم، ﴿وَ الْبُلُوغُ﴾ بلوغ است؛ یعنی حج بر بچه واجب نیست؛ ولی درست است سرپرست بچه بچه را با خود به حج ببرد. و اگر بچه به سن تمیز رسیده بود یعنی خوب و بد را از همدیگر جدا می کرد سرپرست به او می گوید: احرام ببند و همراه سرپرست حج می کند. و اگر بچه کوچک بود سرپرست به جای او نیت احرام می کند و او را در زیر احرام قرار می‌دهد؛ یعنی می گوید: احرام حج این بچه را بستم

وَ الْعَقْلُ، وَ الْحُرِّيَّةُ،

و به بچه دستور حج می دهد؛

«عَنِ ابْنِ عَبّاسٍ- رضي الله عنهما-: رَفَعَتِ امْرَأَةٌ صَبِيّاً إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقالَتْ: أَ لِهٰذا حَجٌّ؟ قالَ: نَعَمْ، وَ لَكِ أَجْرٌ» مسلم روایت کرده است:

«زنی در خدمت پیامبرﷺ بچه‌ای را بلند کرد و عرض کرد:آیا برای این بچه حج هست؟ حضرتﷺ فرمود: آری و ثوابش برای تو است.»

سوم، ﴿وَ الْعَقْلُ﴾ عقل است؛ یعنی حج بر دیوانه واجب نیست؛

«عَنْ عائِشَةَ - رضي الله عنها-: قالَ النَّبِيُّﷺ : رُفِعَ الْقَلَمُ عَنْ ثَلاثَةٍ: عَنِ النّائِمِ حَتّىٰ يَسْتَيْقِظَ، وَ عَنِ الصَّبِيِّ حَتّىٰ يَحْتَلِمَ، وَ عَنِ الْمَجْنُونِ حَتّىٰ يُفِيقَ» أحمد و نسائی روایت کرده‌اند:

«گناه از سه نفر برداشته شده است: از خوابیده تا وقتی که بیدار می‌شود، از بچه تا هنگامی که بالغ می‌شود و از دیوانه تا زمانی که بهبود می یابد.»

بدانکه حج دیوانه همانند حج بچه است.

چهارم، ﴿وَ الْحُرِّيَّةُ﴾ آزادبودن است؛ یعنی حج بر برده واجب نیست.

(نکته) حج بچه و دیوانه و برده مشمول حج رکن اسلام نخواهد بود؛ پس اگر بچه بالغ شد و دیوانه بهبود یافت و برده آزاد گردید و قبلاً حج را انجام داده بودند باید و بعد از بلوغ و بهبودی و آزادشدن توانایی انجام‌دادن حج را داشتند باید حج رکن را انجام بدهند؛

«عَنِ ابْنِ عَبّاسٍ- رضي الله عنهما-: أَيُّما غُلامٍ حَجَّ بِهِ أَهْلُهُ ثُمَّ بَلَغَ فَعَلَيْهِ حَجَةٌ أُخْرىٰ» بیهقی و خطیب روایت کرده‌اند:

«هر بچه‌ای که خانواده‌اش به او حج کرده باشد بعد بالغ بشود بر او حج دیگری واجب است.»

اگر مسکین و فقیر حج کردند حجشان مشمول حج رکن خواهد شد و بعد از

تا حین برگشتن، زن و بچه مصرف داشته باشند. و نیز لازم است توشه‌ی راه حج بر ثروتمندشدن لازم نیست دوباره حج بکنند.

پنجم، ﴿وَ وُجُودُ الزّادِ وَ الرّاحِلَةِ﴾ داشتن توشه‌ی راه و داشتن مرکب برای رفتن و برگشتن است. فرقی نیست مرکب، هواپیما باشد یا ماشین و یا حیوان.

(نکته) لازم است توشه‌ی راه حج، از قرض و مصرف زن و بچه بیشتر باشد؛ یعنی خانه‌ی مسکونی و نیازهای خانه افزون باشد.

ششم، ﴿وَ تَخْلِيَةُ الطَّرِيقِ﴾ خالی‌بودن راه از راهزن و انسان‌های بد رفتار است. و نیز لازم است مأمورین حکومت او را اذیت نکنند و از رفتن به حج باز ندارند.

(نکته) اگر شوهر به زنش اجازه‌ی رفتن به حج نداد یا زن مَحرمی یا جمعی از زنان را نیافت که با او یا با زنان به حج برود مکلف به حج نخواهد بود.

هفتم، ﴿وَ إمْكانُ الْمَسِيرِ﴾ امکان مدت رفتن است؛ یعنی فرصت زمانی باشد که بتواند به ایستادن در عرفه برسد؛ یعنی اگر شرایط تحقق یافتند ولی این قدر فرصت زمانی نبود که به حج برسد مکلف به حج نخواهد بود؛ بنابراین لازم است شرایط مذکور در ماه‌های حج تحقق بیابند.

حج انسان مرده و فرتوت

۱. کسی که قبل از انجام‌دادن حج فوت بکند اگر در زندگی‌اش حج بر او واجب شده باشد واجب است از مال متروکش برای او حج انجام شود؛ یعنی نباید قبل از انجام‌دادن حج، یا تعیین کرایه‌ی حج، مال متروکش تقسیم شود. و اگر مال متروک نداشت یا داشت ولی در زندگی، حج بر او واجب نشده بود برای وارث یا بیگانه سنت است به جای او حج بکند؛

«عَنْ بُرَيْدَةَ ﷺ جاءَتِ امْرَأَةٌ إلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقالَتْ: إنَّ أُمِّي ماتَتْ وَ لَمْ تَحُجَّ أَفَأَحُجُّ عَنْها؟ قالَ: نَعَمْ حُجِّي عَنْها» مسلم روایت کرده است:

وَ أَرْكَانُ الْحَجِّ أَرْبَعَةٌ:

«زنی در خدمت پیامبرﷺ عرض کرد: مادرم فوت کرده و حج نکرده است آیا می‌توانم به جای او حج بکنم؟ حضرتﷺ فرمود: آری به جای او حج بکن.»

۲. انسان فرتوت که به علت پیری یا مریضی دائم نتواند به حج برود اگر شرائط وجوب حج در او تحقق یافتند واجب است انسانی را کرایه کند تا به جای او حج را انجام دهد. همچنین اگر شخصی مجانی برای او حج می‌کرد واجب است به او اجازه بدهد؛

«عَنِ ابْنِ عَبّاسٍ - رضي الله عنهما-: **قالَتِ امْرَأَةٌ: يا رَسُولَ اللّٰهِﷺ إِنَّ فَرِيضَةَ اللّٰهِ عَلىٰ عِبادِهِ فِي الْحَجِّ أَدْرَكَتْ أَبِي شَيْخاً كَبِيراً لا يَثْبُتُ عَلَى الرّاحِلَةِ أَفَأَحُجُّ عَنْهُ؟ قالَ: نَعَمْ»** شیخان روایت کرده‌اند:

«زنی در خدمت پیامبرﷺ عرض کرد فریضه‌ی خداوند که حج است بر پدر پیرم که نمی‌تواند بر مرکب بایستد واجب شده است آیا می‌توانم به جای او حج بکنم؟ فرمود:آری.»

(نکته) کسی که برای خود حج نکرده باشد نمی‌تواند به جای مرده یا فرتوت حج بکند؛

«عَنِ ابْنِ عَبّاسٍ- رضي الله عنهما-: **قالَ: سَمِعَ النَّبِيُّ ﷺ رَجُلاً يَقُولُ: لَبَّيْكَ عَنْ شُبْرُمَةَ، قالَ: مَنْ شُبْرُمَةُ؟ قالَ: أَخٌ لِي أَوْ قَرِيبٌ لِي، قالَ: حَجَجْتَ عَنْ نَفْسِكَ؟ قالَ: لا، قالَ: حُجَّ عَنْ نَفْسِكَ ثُمَّ حُجَّ عَنْ شُبْرُمَةَ»** بیهقی روایت کرده است:

«پیامبرﷺ از مردی شنید می‌گفت: «لبیک به جای شبرمه» حضرتﷺ فرمود: شبرمه کیست؟ گفت: برادر یا فامیلم است؛ فرمود: برای خود حج کرده‌ای؟ عرض کرد: خیر؛ فرمود: ابتدا برای خود و سپس به جای شبرمه حج بکن.»

ارکان حج

﴿وَ أَرْكَانُ الْحَجِّ أَرْبَعَةٌ﴾ ارکان حج چهارده رکن است؛ ولی بنا بر فتوای قوی‌تر، پنج

رکن هستند که اگر یکی از آن‌ها انجام نگیرد حج درست نخواهد بود:

اول، ﴿اَلْإِحْرامُ مَعَ النِّيَّةِ﴾ احرام با نیت است؛ یعنی در حین بستن احرام در دل می گوید: با نیت انجام‌دادن حج و بستن احرام، برای خداوند احرام می‌بندم. و اگر به جای نفر دیگری حج می کرد می گوید: با نیت انجام‌دادن حج و بستن احرام به جای فلان شخص، احرام حج را برای رضای خداوند می‌بندم؛

«عَنْ عُمَرَ رضی الله عنه قالَ النَّبِيُّ ﷺ: إِنَّمَا الْأَعْمالُ بِالنِّيَّاتِ» شیخان روایت کرده‌اند:

«صحت هر عملی که عبادت باشد با نیت است.»

(نکته) واجب است بستن حج در ماه‌های حج باشد که عبارتند از ماه شوال و ذوالقعده و دهه‌ی اول ماه ذی الحجه؛

«عَنِ ابْنِ عُمَرَ- رضي الله عنهما-: أَشْهُرُ اَلْحَجِّ شَوّالٌ وَ ذُوالْقَعِدَةِ وَ عَشْرٌ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ» بخاری روایت کرده است:

«ماه‌های حج عبارتنداز: شوال ذوالقعده و دهه‌ی اول ذی الحجه.»

یعنی احرام‌بستن برای حج جز در این ماه‌ها درست نخواهد بود.

غسل کردن قبل از احرام سنت است؛

«عَنْ زَيْدٍ رضی الله عنه: رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ تَجَرَّدَ لِإِهْلالِهِ وِ اغْتَسَلَ» ترمذی روایت کرده است:

«زید فرمود: پیغمبر ﷺ را دیدم که برای احرام لباس‌هایش را بیرون آورد و غسل کرد.»

و بعد از غسل سنت است دورکعت نماز را با نیت بستن‌احرام بخواند و بعد از سلام به راه می‌افتد و نیت احرام می کند و لبیک می گوید.

(نکته) برای مرد جنب و بی‌وضو و زن دارای حیض و نفاس درست نیت احرام بکنند و احرام ببندند و انجام‌دادن اعمال دیگر حج جز طواف برای ایشان صحیح است.

وَ الْوُقُوفُ بِعَرَفَةَ، وَ الطَّوافُ بِالْبَیْتِ

رکن دوم، ﴿وَ الْوُقُوفُ بِعَرَفَةَ﴾ ایستادن در عرفه است و عرفه، محلی است در مشرق مکه‌ی مکرمه. زمان ایستادن در عرفه از بعد از ظهر روز عرفه یعنی نهم ماه ذی‌الحجه شروع شده وتا صبح روز عید قربان ادامه دارد. و اگر مسافر باشد سنت است نماز ظهر وعصر را در آن‌جا با جمع تقدیم بخواند.و حد واجب این است که انسان در حال بستن احرام یک لحظه در خاک عرفه حاضر شود. و سنت است علی الدوام این ذکر را بخواند:

«لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَ لَهُ الْحَمْدُ وَ هُوَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» ترمذی روایت کرده است. و لازم نیست وضو داشته یا از جنابت پاک باشد یا شب و روز با هم در آن‌جا بماند؛ ولی سنت است بعد از غروب آفتاب، عرفه را ترک کند؛

«قالَ النَّبِيُّ ﷺ: اَلْحَجُّ يَوْمُ عَرَفَةَ مَنْ جاءَ قَبْلَ صَلاةِ الصُّبْحِ مِنْ لَيْلَةِ جَمْعٍ فَتَمَّ حَجُّهُ» اصحاب سنن روایت کرده‌اند:

«حج کردن عبارت از ایستادن عرفه است هر کس که در شب عید قبل از نماز صبح به عرفه بیاید حجش را کامل کرده است.»

رکن سوم حج، ﴿وَ الطَّوافُ بِالْبَيْتِ﴾ طواف (چرخیدن به دور) خانه‌ی کعبه است؛ خداوند متعال فرموده است:

«وَ لْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ» (حج/۲۹):

«باید خانه‌ی خدا را که از هر ظالمی آزاد شده است طواف بکنند.»

این طواف را «طواف الإفاضه» نامیده‌اند؛ زیرا بعد از ایستادن عرفه نوبتش فرا می‌رسد و «طواف الرکن» هم نامیده می‌شود، زیرا رکن حج است. جز این طواف، دو طواف دیگر به نام‌های «طواف القدوم» و «طواف الوداع» وجود دارد که ان شاء الله از این به بعد آن‌ها را توضیح خواهیم داد.

....

برای هر طواف این هشت شرط لازم هستند: اول، ستر عورت با پوشش پاک به شیوه‌ای که در بحث نماز بیان کردیم.

دوم، داشتن وضو و پاک‌بودن از جنایت و حیض و نفاس و هر نوع نجاست؛

« عَنِ ابْنِ‌عَبّاسٍ- رضي الله عنهما- قالَ: اَلطَّوافُ مِثْلُ الصَّلاةِ» ترمذی روایت کرده است:

«طواف همانند نماز است.»

سوم، در حین گردش به دور بیت، بیت در طرف چپ قرار گیرد و باید طواف‌کننده رو به جلو حرکت کند.

چهارم، ابتدای گردش از کنار حجرالأسود شروع شود. و بدانکه دست‌زدن به حجرالاسود و بوسیدن آن واجب نیست؛ بلکه سنت است. و اگر بوسیدن آن ممکن نشد از دور با دست راست یا چپ به آن اشاره می‌کند.

پنجم، هفت بار به دور بیت بگردد که باید انتهای گردش در برابر حجرالاسود باشد. و اگر بیشتر از هفت بار گردید، ضرری نخواهد داشت؛ ولی اگر کمتر از آن بود طوافش صحیح نخواهد بود.

ششم، گردشش در بیرون بیت باشد؛ یعنی اگر وارد حِجْر اسماعیل شد و از کنار آن بیرون رفت طوافش درست نخواهد بود.

هفتم، هر هفت بار گردش با نیت طواف صورت بگیرد؛ یعنی اگر به دنبال کسی یا از ترس کسی دوید طوافش درست نخواهد بود.

هشتم، طواف در داخل مسجد الحرام باشد.

(نکته) به خاطر اختلاط زن و مرد در حین طواف، چنان خوب است مرد و زن از مذهب امام حنفی تقلید بکنند که بنا بر فتوای ایشان لمس پوست نامحرم وضو را باطل نمی‌کند؛ ولی لازم است بر طبق مذهب ایشان وضو بگیرند؛ یعنی یک چهارم

سر را مسح کنند.

اگر در حین «طواف الإفاضه» زن دچار حیض شد و ترس این داشت که از کاروان عقب بیفتد می‌تواند به فتوای امام شافعی عمل کند که می‌فرماید: در مدت حیض روزهایی که خون حیض متوقف می‌شود پاکی محسوب می‌شوند؛ یعنی در این روزها می‌تواند غسل کرده و طواف بکند و طواف رکن محسوب می گردد. این فتوا موافق مذهب امام مالک و امام احمد است که «ابن حجر» در «حاشية الإيضاح» آن را بیان کرده است. و نیز برای زن درست است برای انجام‌دادن طواف، با دارو حیضش را تأخیر یا تقدیم کند.

رکن چهارم، ﴿وَ السَّعْيُ بَيْنَ الصَّفا وَ الْمَرْوَةِ﴾ سعی (آمد و رفت) میان صفا و مروه است؛

«قالَ النَّبِيُّ ﷺ :يا أَيُّهَا النّاسُ اسْعَوْا فَإنَّ اللّٰهَ تَعالىٰ كَتَبَ عَلَيْكُمُ السَّعْيَ» دار قطنی و بیهقی روایت کرده‌اند:

«ای مردم در بین صفا و مروه آمد و رفت بکنند؛ زیرا خداوند این عمل را بر شما واجب کرده است.»

شرایط سعی میان صفا و مروه سه چیز است: اول، از صفا شروع بشود. دوم، هفت بار آمد و رفت بکند. و رفتن از صفا به مروه یک بار و برگشتن هم یک بار محسوب می‌شود. سوم، سعی بعد از طواف انجام شود. و اگر بعد از طواف القدوم سعی را انجام داد لازم نیست بعد از برگشتن از عرفه بعد از طواف الإفاضه دوباره سعی را انجام دهد؛ ولی اگر انجام نداده بود واجب است بعد از برگشتن از عرفه و انجام‌دادن طواف الإفاضه سعی را انجام دهد. داشتن وضو و پاک‌بودن از جنابت شرط سعی نیستند.

رکن پنجم از ارکان حج، تراشیدن یا بریدن بعضی از موی سر است. فرقی نیست

وَ أَرْكانُ الْعُمْرَةِ أَرْبَعَةٌ: اَلْإِحْـرامُ، وَ الطَّوافُ، وَ السَّعْيُ، وَ الْحَلْقُ أَوِ التَّقْصِيرُ فِي أَحَدِ الْقَوْلَيْنِ.

این عمل با تیغ صورت بگیرد یا قیچی. و حدأقل مقدار واجب تراشیدن یا بریدن سه تار است؛ ولی تراشیدن برای مرد و قیچی کردن برای زن است. این عمل در فتوای قوی امام شافعی رکن به شمار آمده است؛

«عَنْ أَنَسٍ﷛: لَمّا رَمىٰ رَسُولُاللّٰهِ ﷺ الْجَمْرَةَ وَ نَحَرَ نُسُكَهُ ناوَلَ الْحَلّاقَ رَأْسَهُ فَحَلَقَهُ فَأَعْطاهُ أَباطَلْحَةَ فَوَزَّعَهُ بَيْنَ النّاسِ» شیخان روایت کرده‌اند:

«پیغمبرﷺ بعد ازرمی شیطان و قربانی کردن، سلمانی موی سرش را برید بعد به ابوطلحه داد و ایشان موها را در میان مردم تقسیم کرد.»

ارکان عمره

﴿وَ أَرْكانُ الْعُمْرَةِ أَرْبَعَةٌ﴾ ارکان عمره چهار چیز رکن است:

اول، ﴿اَلْإِحْـرامُ﴾ بستن احرام با نیت است؛ یعنی در دل بگوید: نیت بستن احرام عمره برای خدا کردم. و اگر به جای نفر دیگری عمره می‌کرد بگوید: نیت بستن احرام عمره به جای فلان شخص کردم برای رضای خدا.

دوم، ﴿وَ الطَّوافُ﴾ طواف کردن، به شیوی مذکور است.

سوم، ﴿وَ السَّعْيُ﴾ سعی میان صفا و مروه به طریق مذکور می‌باشد.

چهارم، ﴿وَ الْحَلْقُ أَوِ التَّقْصِيرُ فِي أَحَدِ الْقَوْلَيْنِ﴾ تراشیدن موی سر یا بریدن آن در یکی از دو فتوای امام شافعی است که بنا بر فتوای ضعیف، این عمل رکن نیست؛ بلکه واجب است.

(نکته) احرام عمره دارای وقت معین نیست؛ یعنی انسان می‌تواند در هر ماهی از ماه‌های سال نیت احرام عمره را ببندد و عمره را انجام دهد. و ایستادن عرفه، رکن عمره نیست و حتی واجب و سنت هم نیست؛ بنابراین عمره با چهار رکن مذکور کامل شده و نیازمند چیز دیگری نیست.

وَ واجِباتُ الْحَجِّ غَيْرُ الْأَرْكانِ ثَلاثَةُ أَشْياءَ: اَلْإِحْرامُ مِنَ الْمِيقاتِ،

واجبات حج

﴿وَ واجِباتُ الْحَجِّ غَيْرُ الْأَرْكانِ ثَلاثَةُ أَشْياءَ﴾ واجبات حج جز ارکان مذکور سه چیز است: که اگر یکی از آن‌ها را ترک کند حجش درست است؛ ولی واجب است حیوانی را ذبح کند و بنا بر فتوای قوی‌تر پنج چیز است:

اول، ﴿اَلْإِحْرامُ مِنَ الْمِيقاتِ﴾ بستن احرام از میقات است؛ یعنی محل تعیین‌شده برای بستن احرام؛

«عَنِ ابْنِ‌عَبّاسٍ- رضي الله عنهما- أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ وَقَّتَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ ذَا الْحُلَيْفَةِ، وَ لِأَهْلِ الشّامِ الْجُحْفَةَ، وَ لِأَهْلِ نَجْدٍ قَرْنَ الْمَنازِلِ، وَ لِأَهْلِ الْيَمَنِ يَلَمْلَمَ؛ وَ قالَ: هُنَّ لَهُمْ، وَ لِكُلِّ آتٍ أَتىٰ عَلَيْهِنَّ مِنْ غَيْرِهِنَّ مِمَّنْ أَرادَ الْحَجَّ وَ الْعُمْرَةَ، وَ مَنْ كانَ دُونَ ذٰلِكَ فَمِنْ حَيْثُ أَنْشَأَ حَتّىٰ أَهْلُ مَكَّةَ مِنْ مَكَّةَ» شیخان روایت کرده‌اند:

«پیامبر ﷺ میقات را اینگونه تعیین کرد: برای اهل مدینه ذوالحلیفه (چاه علی)، برای اهل شام جحفه، برای اهل نجد قرن المنازل برای اهل یمن یلملم. و فرمود و اگر افراد دیگری غیر از اهل این مناطق برای انجام‌دادن حج یا عمره از میقات ایشان آمدند همان میقات، محل بستن احرام آن‌ها نیز خواهد بود و کسی که از جاهای نزدیک‌تر از مناطق مذکور بیاید همان محل سکونتش میقات او خواهد بود؛ بنابراین میقات ساکنان مکه خود شهر مکه است.»

و در حدیث دیگری آمده است: «میقات ساکنان شرق ذات عرق می باشد»

میقات عمره همان میقات حج تمتع است؛ ولی اگر کسی در شهر مکه بود و قصد حج عمره کرد واجب است برای بستن احرام از حرم مکه خارج شود. و در این حکم، در بین اهل مکه و مسافر تفاوتی وجود ندارد.

(نکته) کسی که با نیت حج یا عمره از یکی از میقات‌ها ی مذکور عبور کند ولی احرام نبندد برای بستن احرام باید به آن میقات برگردد. و اگر بر نگردد خونی بر او

واجب می‌شود، همانطوری که بعداً بیان خواهیم کرد. و از این توضیح ظاهر شد که بستن احرام رکن؛ ولی بستن آن در میقات واجب است.

رجم شیطان‌ها

واجب دوم حج، ﴿وَ رَمْيُ الْجِمارِ الثَّلاثِ﴾ سنگباران کردن هر سه شیطان در روز عید قربان و دو روز بعد از آن است؛ خداوند متعال فرموده است:

«فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلا إِثْمَ عَلَيْهِ وَ مَنْ تَأَخَّرَ فَلا إِثْمَ عَلَيْهِ» (بقره/۲۰۳):

«کسی که در دو روز بعد از عید قربان شیطان‌ها را رجم کند و تصمیم ترک منی داشته باشد عملش درست خواهد بود و گناهکار نخواهد شد و کسی که بخواهد تا روز سوم بعد از عید بماند عمل او هم جایز است و گناهکار نخواهد شد.»

رجم این گونه است که در روز عید قربان، تنها شیطان بزرگ را که در کنار مکه‌ی مکرمه واقع است و پایان مرز «منی» است سنگباران کند.

(نکته) اول، زمان رجم و طواف الإفاضه و تراشیدن موی سر از نیمه‌ی دوم شب شروع می‌شود و وقتی که حاج، دو عمل از سه عمل مذکور را انجام داد از زیر احرام خارج می‌شود و لباس خود را به تن می‌کند. و تقدیم هر یک از این سه عمل بر دیگری جایز است؛

«عَنِ ابْنِ عَبّاسٍ-رضي الله عنهما- ما سُئِلَ النَّبِيُّ ﷺ يَوْمَئِذٍ عَنْ شَيْءٍ قُدِّمَ وَ لا أُخِّرَ إِلّا قالَ: اِفْعَلْ وَ لاحَرَجَ» شیخان روایت کرده‌اند:

«در روز عید، در مورد تأخیر و تقدیم هر عملی از پیامبرﷺ سوال شد، فرمود انجام بده گناهی نیست.»

دوم، در روز اول و دومِ بعد از عید، واجب است شیطان‌ها به ترتیب رجم شوند.

سوم، ابتدا شیطان کوچک (آنکه در طرف عرفه واقع است) و سپس شیطان وسطی و در پایان شیطان بزرگ رجم می‌شود.

چهارم، به هر یک از شیطان‌ها هفت سنگ در هفت نوبت زده شود؛ بنابراین اگر کسی در یک بار پرتاب کردن، هفت سنگش را به شیطان زد یک بار محسوب می‌شود.

پنجم، سنگ‌ها به داخل حوض پرتاب شوند؛ ولی ماندنشان در آن‌جا لازم نیست؛ یعنی اگر بعد از پرتاب کردن به داخل حوض از حوض بیرون آمد رجم، درست خواهد بود.

(نکته) زمان رجم شیطان‌ها از بعد از ظهر روزهای بعد از عید شروع می‌شود و تا غروب روز سوم بعد از عید ادامه خواهد داشت؛ یعنی تأخیر رجم روز عید و روز بعد از آن به روز دوم و سومِ بعد از عید درست است.

با پرتاب نکردن یک سنگ یک مد گندم و با پرتاب نکردن دو سنگ دو مد گندم و با پرتاب نکردن سه سنگ و بیشتر از آن یک فدیه‌ی کامل واجب می‌شود.

کسی که در این مدت، به حدی مریض باشد که نتواند ایستاده نماز بخواند و تا پایان روز سوم بعد از عید امید شفایش نباشد یا به حدی سالخورده بود که نمی‌توانست بر پا بایستد می‌تواند برای رجم شیطان‌ها وکیل بگیرد؛ ولی لازم است وکیل بعد از پایان رجم خود به جای او رجم بکند.

بدانکه امام الحرمین و امام رافعی فرموده‌اند: رجم شیطان‌ها قبل از ظهر هم درست است؛ بنابراین مریض و سالخورده می‌توانند از این فتوا پیروی کنند.

واجب سوم حج، ﴿وَ الْحَلْقُ﴾ تراشیدن موی سر است. قبلاً گفته شد: بنابر فتوای قوی‌تر، این عمل رکن حج و عمره است.

واجب چهارم حج، توقف شب در مزدلفه بعد از برگشتن از عرفه است؛ یعنی بعد از نیمه شب عید تا فردا مهلت هست وحد واجب با یک لحظه توقف حاصل می‌شود. و برای مسافر سنت است نماز مغرب و عشا را در آن‌جا به صورت جمع

تأخیر بخواند.

و نیز سنت است در آن‌جا سنگ‌های رجم را برای هر سه روز بردارد.

واجب پنجم حج، توقف شب در منی است. واجب است شب اول و دومِ بعد از عید در منی توقف کند، همانگونه که قبلاً گفتیم. و در روز شیطان‌ها را رجم نماید. و بعد از رجم کردن شیطان‌ها در روز دوم بعد از عید می‌تواند منی را ترک کرده و به مکه برگردد. و اگر تا بعد از غروب نرفت واجب است شب سوم هم درمنی بماند و روز سوم هم شیطان‌ها را رجم کند.

سنت‌های حج

﴿وَ سُنَنُ الْحَجِّ سَبْعٌ﴾ سنت‌های حج هفت سنت هستند:

اول، ﴿اَلْإِفْرادُ وَ هُوَ تَقْدِيمُ الْحَجِّ عَلَى الْعُمْرَةِ﴾ افراد که عبارت از جلوانداختن حج بر عمره است؛ یعنی ابتدا به تنهایی نیت حج بکند و ارکان و اجباتش را به شیوه‌ی مذکور انجام دهد و سپس از حرم خارج شده و در آن‌جا احرام عمره را ببندد و عمره را هم انجام دهد. این، طریق اول حج کردن است که از طریق دوم و سوم بهتر است.

طریق دوم، قِران آن است که حاج همزمان، احرام حج و عمره را ببندد و ارکان و واجبات حج را انجام دهد که حج و عمره برایش نوشته می‌شوند.

راه سوم، تمتع؛ یعنی ابتدا عمره را انجام دهد و سپس در حرم مکه احرام حج را ببندد و حج را انجام دهد؛

«عَنْ عائِشَةَ- رضي الله عنها- قالَ رَسُولُاللّهِ ﷺ فِي حَجَّةِ الْوَداعِ: مَنْ أَرادَ أَنْ يُهِلَّ بِحَجٍّ وَ عُمْرَةٍ فَلْيَفْعَلْ، وَ مَنْ أَرادَ أَنْ يُهِلَّ بِحَجٍّ فَلْيُهِلَّ، وَ مَنْ أَرادَ أَنْ يُهِلَّ بِعُمْرَةٍ فَلْيُهِلَّ، وَ أَهَلَّ رَسُولُاللّهِ ﷺ بِالْحَجِّ» شیخان روایت کرده‌اند:

«پیغمبر ﷺ در حجة الوداع فرمود: کسی که می‌خواهد احرام حج و عمره را با هم

وَ التَّلْبِيَةُ، وَ طَوافُ الْقُدُومِ، وَ الْمَبِيتُ بِمُزْدَلِفَةَ، وَ رَكْعَتَا الطَّوافِ، وَ الْمَبِيتُ بِمِنىٰ،

انجام دهد این عمل را انجام دهد و کسی که می‌خواهد تنها حج بکند حج بکند و شخصی که می‌خواهد تنها عمره بکند عمره بکند. و حضرتﷺ تنها احرام حج را بست.»

(نکته) در شیوه‌ی قِران و تمتع، خون بر حاج واجب می‌شود؛ به شرطی که برای احرام حج به میقات بر نگردد و خانه‌اش از حرم بیشتر از هشتاد کیلومتر دور باشد.

سنت دوم، ﴿وَ التَّلْبِيَةُ﴾ گفتن «لبیک» در زمان احرام است؛ یعنی تا بعد از پایان احرام همواره این ذکر را می خواند:

«لَبَّيْكَ اللهمَّ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ لا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ، إنَّ الْحَمْدَ وَ النِّعْمَةَ لَكَ وَ الْمُلْكَ، لا شَرِيكَ لَكَ» شیخان روایت کرده‌اند.

سنت سوم، ﴿وَ طَوَافُ الْقُدُومِ﴾ طواف القدوم است؛ یعنی به محض رسیدن به مکه وسایلش را منظم کند اگر گرسنه بود غذا بخورد و اگر زمان نماز بود نماز بخواند و سپس بلا فاصله طواف بکند. این، طواف سلام‌کردن به خانه‌ی خداست و شرایطش همانند شرایط مذکور طواف الافاضه است.

چهارم، ﴿وَ الْمَبِيتُ بِمُزْدَلِفَةَ﴾ ماندن شب در مزدلفه است. و بنا بر فتوای اصح، این عمل، واجب است که با ترک آن خون واجب می‌شود، همانطوری که توضیح دادیم.

سنت پنجم، ﴿وَ رَكْعَتَا الطَّوافِ﴾ و دو رکعت طواف با نیت سنت طواف است که بعد از پایان هر طوافی این نماز،سنت می‌باشد؛ خداوند متعال فرموده است:

«وَ اتَّخِذُوا مِنْ مَقامِ إبْراهِيمَ مُصَلىً» (بقره/۱۲۵):

«در مقام ابراهیم نماز بخوانید.»

ششم، ﴿وَ الْمَبِيتُ بِمِنىٰ﴾ ماندن شب در منی است. و بنا بر فتوای اصح، این عمل واجب است که با ترک آن خون واجب می‌شود، همانگونه که بیان گردید.

وَ طَوافُ الْوَداعِ، وَ يَتَجَرَّدُ الرَّجُلُ عِنْدَ الْإحْرامِ عَنِ الْمَخِيطِ، وَ يَلْبَسُ إزاراً أَوْ رِداءً أَبْيَضَيْنِ

هفتم، ﴿وَ طَوافُ الْوَداعِ﴾ هفتم، طواف خداحافظی است. و بنا بر فتوای اصح، این عمل واجب است که در برابر ترک آن خون واجب می‌شود؛

«عَنِ ابْنِ عَبّاسٍ- رضی الله عنهما-: قال: أُمِرَ النّاسُ أَنْ يَكُونَ آخِرَ عَهْدِهِمْ بِالْبَيْتِ إلّا أَنَّهُ خُفِّفَ عَنِ الْمَرْأَةِ الْحائِضِ» شیخان روایت کرده‌اند:

«پیامبر ﷺ به مردم امر کرده است که آخرین عمل آنان در حج طواف الوداع باشد اما زن دارای حیض می‌تواند بدون طواف الوداع از مکه خارج شود.»

و اگر بعد از این طواف مدت زیادی ماند باید دوباره طواف بکند.

لباس احرام

﴿وَ يَتَجَرَّدُ الرَّجُلُ عِنْدَ الْإحْرامِ عَنِ الْمَخِيطِ﴾ واجب است مرد در حین بستن احرام لباس خیاطی‌شده و بافته‌شده‌ای را که به دور بدن بپیچد از تن درآورد ﴿وَ يَلْبَسُ إزاراً أَوْ رِداءً﴾ و نیم تنه‌ای پایینی و نیم تنه‌ای بالایی را می‌پوشد ﴿أَبْيَضَيْنِ﴾ و سنت است هر دو نیم تنه سفید باشند؛ ولی زن با همان لباس خودش احرام می‌بندد.

(خاتمه) نوشیدن آب زمزم سنت است؛

«عَنِ ابْنِ عَبّاسٍ- رضي‌الله عنهما-: شَرِبَ النَّبِيُّ ﷺ مِنْ زَمْزَمَ مِنْ دَلْوٍ مِنْها وَ هُوَ قائِمٌ» مسلم روایت کرده‌است:

«پیامبر ﷺ در حال قیام با سطل چرمی از زمزم نوشید.»

و برای حاج و مسافر سنت است همراه خود آب را به منطقه‌ی خود ببرند؛

«عَنْ عائِشَةَ- رضي‌الله عنها-: كانَ النَّبِيُّ ﷺ يَحْمِلُهُ» ترمذی روایت کرده است:

«پیغمبر ﷺ همراه خود آب زمزم را به مدینه آورد.»

فَصْلٌ، وَ يَحْرُمُ عَلَى الْمُحْرِمِ عَشَرَةُ أَشياءَ: لُبْسُ الْمَخِيطِ، وَ تَغْطِيَةُ الرَّأْسِ مِنَ الرَّجُلِ

﴿فَصْلٌ﴾ اعمال حرام در وقت احرام

﴿وَ يَحْرُمُ عَلَى الْمُحْرِمِ عَشَرَةُ أَشْياءَ﴾ بر احرام‌بند ده چیز حرام است:

اول، ﴿لُبْسُ الْمَخِيطِ﴾ بر مرد حرام است لباس خیاطی‌شده و بافته‌شده‌ای راکه به دور بدن می‌پیچد بر تن کند. و نیز نباید لباس را گره بزند. پوشیدن چنین لباسی به تمام اعضا حرام است؛

«عَنِ ابْنِ عُمَرَ- رضي‌اللّه‌عنهما- قالَ سُئِلَ النَّبِيُّ ﷺ: ما يَلْبِسِ الْمُحْرِمُ مِنَ الثِّيابِ؟ قالَ: لا يَلْبِسُ الْقُمُصَ وَ لَا الْعَمائِمَ وَ لَا السَّراوِيلاتِ وَ لَا الْبَرانِسَ وَ لَا الْخِفافَ» شیخان روایت کرده‌اند:

«از پیامبر ﷺ سؤال شد: احرام‌بند چه لباسی را بر تن کند فرمود: نباید پیراهن و عمامه و شلوار و عبا و جوراب را به تن کند.»

(نکته) بستن کمربند به دور کمر و حمل ساک با شانه‌ها درست است. و نیز می‌تواند نیم تنه‌ی پایینی را با بندی سفت کند و گوشه‌های نیم‌تنه بالایی را در کمربند یا بند قرار دهد. واجب است مرد کفشی را به پا کند که سر انگشتان و پاشنه‌ی پایش ظاهر باشند و گر نه فدیه بر او واجب می‌شود. این اعمال مذکور برای مرد حرام هستند نه برای زن.

دوم، ﴿وَ تَغْطِيَةُ الرَّأْسِ مِنَ الرَّجُلِ﴾ پوشیدن سر برای مرد حرام است؛

«عَنِ ابْنِ عَبّاسٍ- رضي‌اللّه‌عنهما-: قالَ النَّبِيُّ ﷺ فِي الْمُحْرِمِ الَّذِي ماتَ: كَفِّنُوهُ فِي ثَوْبَيْهِ وَ لا تُمِسُّوهُ بِطِيبٍ وَ لا تُخَمِّرُوا رَأْسَهُ فَإِنَّهُ يُبْعَثُ يَوْمَ الْقِيامَةِ مُلَبِّياً» شیخان روایت کرده‌اند:

«پیامبر ﷺ در مورد مرد احرام‌بندی که در حین احرام فوت کرد فرمود: او را در دو لباسش کفن کنید و خوشبوکننده به او نزنید و سرش را مپوشید؛ زیرا در روز قیامت با همین صورت احرام زنده خواهد شد.»

وَ الْوَجْهِ وَ الْكَفَّيْنِ مِنَ الْمَرْأَةِ، وَ تَرْجِيلُ الشَّعَرِ بِالدُّهْنِ، وَ حَلْقُهُ، وَ تَقْلِيمُ الْأَظْفارِ، وَ الطِّيبُ

سوم، ﴿وَ الْوَجْهِ وَ الْكَفَّيْنِ مِنَ الْمَرْأَةِ﴾ پوشیدن صورت و دو دست برای زن حرام است؛

«عَنِ ابْنِ عُمَرَ- رضي‌الله‌عنهما-: نَهَى النَّبِيُّ ﷺ اَلنِّساءَ فِي إِحْرامِهِنَّ عَنِ الْقُفّازَيْنِ وَ النِّقابِ» اصحاب سنن روایت کرده‌اند:

«پیامبر ﷺ زنان احرام‌بند را از پوشیدن دستکش و نقاب منع کرد.»

چهارم، ﴿وَ تَرْجِيلُ الشَّعَرِ بِالدُّهْنِ﴾ شانه‌کردن موی سر با روغن برای زن و مرد حرام است؛

«قالَ النَّبِيُّ ﷺ: اَلْحاجُّ الشَّعِثُ التَّفِلُ» ترمذی و ابن ماجه روایت کرده‌اند:

«پیغمبر ﷺ فرمود: حاجی در حین احرام ژولیده و غبار آلود و چرکین است.» یعنی با چرب‌کردن مو این حالت کنار می‌رود؛ ولی چرب‌کردن دیگر اعضای بدن یعنی غیر از سر و صورت و شان کردن غیر از موهای سر و صورت موجب فدیه نخواهد بود؛ به شرطی که موها کنده نشوند.

پنجم، ﴿وَ حَلْقُهُ﴾ تراشیدن، سوزاندن و کندن مو برای زن و مرد حرام است؛ خداوند متعال می‌فرماید:

«وَ لا تَحْلِقُوا رُؤُوسَكُمْ» (بقره/۱۹۶):

«در حین احرام سرتان را متراشید.»

ششم، ﴿وَ تَقْلِيمُ الْأَظْفارِ﴾ برای مرد وزن کندن ناخن حرام است؛ زیرا در این عمل نیز (همانند تراشیدن مو) زینت وجود دارد.

با کندن یک تار مو یا یک ناخن یک مُد گندم و با کندن دو تار مو یا دو ناخن دو مد گندم به عنوان فدیه واجب می‌شوند. و با کندن سه تار مو یا سه ناخن و بیشتر از آن، یک فدیه‌ی کامل واجب می گردد. و بحث فدیه خواهد آمد.

هفتم، ﴿وَ الطِّيبُ﴾ در مدت احرام خوشبو کردن خود، برای زن و مرد حرام است؛

وَ قَتْلُ الصَّیْدِ، وَ عَقْدُ النِّکاحِ، وَ الْوَطْءُ وَ الْمُباشَرَةُ بِشَهْوَةٍ

«عَنِ ابْنِ عُمَرَ- رضي‌الله عنهما-: **قالَ النَّبِيُّ ﷺ: وَ لا تَلْبَسُوا مِنَ الثِّیابِ ما مَسَّهُ زَعْفَرانٌ أَوْ وَرْسٌ**» شیخان روایت کرده‌اند:

«پیامبرﷺ فرمود: لباس‌هایی را که به آن‌ها زعفران یا ورس(گیاه خوشبو) زده شده است نپوشید.»

هشتم، ﴿وَ قَتْلُ الصَّیْدِ﴾ کشتن شکار یعنی پرنده و حیوان کوهی حلال گوشت، در مدت احرام، برای زن ومرد حرام است؛ خداوند متعال فرموده است:

«**حُرِّمَ عَلَیْکُمْ صَیْدُ الْبَرِّ ما دُمْتُمْ حُرُماً**» (مائده/۹۶):

«تا وقتی که در احرام هستید شکار حیوان کوهی بر شما حرام شده است.»

بنابراین کشتن پرنده و حیوان اهلی مانند مرغ و بز و گوسفند و همچنین کشتن مار، عقرب، موش، زاغچه، جوجه ربا و سگ حمله‌ور در هر مکان و زمانی ثواب دارد.

(نکته‌ی مهم) کسی که به حج می‌رود و در خانه حیوان شکار شده‌ای دارد مانند سنگخواره، کبک، بزکوهی و ... باید آن را بفروشد یا به نفر دیگری بدهد یا آزاد کند؛ هر چند که اهلی شده باشد؛ زیرا اگر بعد از بستن احرام، آن حیوان بمیرد بر او چنان محسوب می‌شود که آن را به قتل رسانیده است و فدیه بر او واجب می گردد

نهم، ﴿وَ عَقْدُ النِّکاحِ﴾ در مدت احرام، نکاح کردن زن حرام است؛

«عَنْ أُبانٍ ﷺ: **قالَ رَسُولُ‌اللّهِﷺ: لا یَنْکِحُ الْمُحْرِمُ وَ لا یُنْکِحُ وَ لا یَخْطُبُ**» مسلم روایت کرده است:

«پیامبرﷺ فرموده است: نباید احرام‌بند برای خود و برای نفر دیگری نکاح و خواستگاری بکند.»

دهم، ﴿وَ الْوَطْءُ وَ الْمُباشَرَةُ بِشَهْوَةٍ﴾ جماع کردن و شوخی کردن با زن و خود، همراه شهوت حرام است؛ خداوند متعال فرموده است:

وَ فِي جَمِيعِ ذٰلِكَ الْفِدْيَةُ إلَّا عَقْدَ النِّكاحِ فَإنَّهُ لا يَنْعَقِدُ؛ وَ لا يُفْسِدُهُ إلَّا الْوَطْءُ فِي الْفَرْجِ؛ وَ لا يَخْرُجُ مِنْهُ بِالْفَسادِ؛ وَ مَنْ فاتَهُ الْوُقُوفُ بِعَرَفَةَ تَحَلَّلَ بِعَمَلِ عُمْرَةٍ

«فَلا رَفَثَ وَ لا فُسُوقَ وَ لا جِدالَ فِي الْحَجِّ» (بقره/۱۹۷)»:

«نباید در حج جماع و دستبازی انجام و حرف بد زده و جدال کرده شود.»

﴿وَ فِي جَمِيعِ ذٰلِكَ الْفِدْيَةُ إلَّا عَقْدَ النِّكاحِ﴾ در برابر انجام‌دادن تمام این اعمال حرامی که بیان شدند جز عقد نکاح فدیه واجب است ﴿فَإنَّهُ لا يَنْعَقِدُ﴾ زیرا نکاح منعقد نمی‌شود؛ یعنی بسته نمی‌شود و زن حلال نخواهد شد.

﴿وَ لا يُفْسِدُهُ إلَّا الْوَطْءُ فِي الْفَرْجِ﴾ و جز جماع در شرمگاه، انجام‌دادن هیچ یک از اعمال مذکور حج و عمره را باطل نمی‌کند. و جماع هم در صورتی حج و عمره را باطل می‌کند که دو طرف از حرام‌بودن آن آگاه باشند و با اختیار و عمد آن را انجام دهند. با جماع، عمره‌ی زن و مرد باطل می‌شود؛ ولی فدیه تنها بر مرد واجب می‌گردد. ﴿وَ لا يَخْرُجُ مِنْهُ بِالْفَسادِ﴾ با باطل‌شدن حج و عمره نباید احرام‌بند از احرام خارج شود؛ بلکه باید آن‌ها را به پایان برساند و سال دیگر قضا کند؛

«سُئِلَ عُمَرُ وَ عَلِيٌّ وَ أَبُوهُرَيْرَةَ ﷺ عَنْ رَجُلٍ أَصابَ أَهْلَهُ وَ هُوَ مُحْرِمٌ بِالْحَجِّ، فَقالُوا يَنْفُذانِ لِوَجْهِهِما حَتّىٰ يُتِمّا حَجَّهُما ثُمَّ عَلَيْهِما حَجٌّ قابِلٌ وَ الْهَدْيُ» امام مالک روایت کرده‌است:

«از حضرت عمر و علی و ابوهریره در مورد احرام‌بندی که باز با زنش جماع کند سؤال شد فرمودند: باید حجشان را به پایان برسانند و سال بعد آن را قضا کرده و فدیه را هم پرداخت نمایند.

ازدست‌دادن عرفات

﴿وَ مَنْ فاتَهُ الْوُقُوفُ بِعَرَفَةَ تَحَلَّلَ بِعَمَلِ عُمْرَةٍ﴾ کسی که ایستادن در عرفه را از دست بدهد واجب است خود را از زیر احرام حج خارج کرده و اعمال عمره را انجام دهد؛ یعنی طواف و سعی میان صفا و مروه را انجام می‌دهد و سرش را می‌تراشد و

وَ عَلَيْهِ الْقَضاءُ وَ الْهَدْيُ، وَ مَنْ تَرَكَ رُكْناً لَمْ يَحِلَّ مِنْ إحْرامِهِ حَتّىٰ يَأْتِيَ بِهِ، وَ مَنْ تَرَكَ واجِباً لَزِمَهُ الدَّمُ

همراه انجام‌دادن این سه عمل نیت خارج‌شدن از احرام می‌کند و رجم شیطان و ماندن در منی لازم نیست ﴿وَ عَلَيْهِ الْقَضاءُ﴾ ولی قضاکردن این حج بر او واجب است. فرقی نیست حجش واجب باشد یا سنت ﴿وَ الْهَدْيُ﴾ و بعد از برگشتن به حج در سال بعد، واجب است فدیه را هم پرداخت نماید؛

«جاءَ هَبّارُ بْنُ الْأَسْوَدِ إلىٰ عُمَرَ ﷺ فَقالَ: أَخْطَأْنَا الْعِدَّةَ: كُنّا نَرىٰ أَنَّ هٰذَا الْيَوْمَ يَوْمُ عَرَفَةَ، فَقالَ عُمَرُ: طُفْ أَنْتَ وَ مَنْ مَعَكَ وَ انْحَرُوا ثُمَّ احْلِقُوا وَ ارْجِعُوا فَإذا كانَ قابِلٌ فَحُجُّوا وَ أَهْدُوا، فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيامُ ثَلاثَةٍ فِي الْحَجِّ وَ سَبْعَةٍ إذا رَجَعَ» امام مالک روایت کرده‌است:

«هبار به حضرت عمر گفت: ما اشتباه کردیم چنان تصور کردیم که امروز عرفه است ولی عید است! حضرت عمر فرمود: بروید طواف بکنید و سر را بتراشید و برگردید و سال بعد حجتان را قضا کنید و اگر یافتید حیوانی را در فدیه ذبح نمایید و اگر نیافتید درحج سه روز و در خانه هفت روز روزه بگیرید.»

(نکته) کسی که احرام ببندد و از رفتن به حج و عمره منع یا در راه برگردانده شود می‌تواند به این شیوه احرامش را بشکند: در جای که از رفتن منع شده است نیت خارج‌شدن از احرام می‌کند و با همان نیت گوسفند یا بزی را ذبح می‌نماید و سپس سرش را می‌تراشد و اگر گوسفند و بز را نیافت به میزان قیمت آن، گندم یا جو را به فقرای آن جا می‌دهد و اگر گندم را هم نیافت به تعداد مدهای آن، روزه می‌گیرد و اگر حج سنت بود قضای آن واجب نخواهد بود.

فرق رکن و واجب

﴿وَ مَنْ تَرَكَ رُكْناً لَمْ يَحِلَّ مِنْ إحْرامِهِ حَتّىٰ يَأْتِيَ بِهِ﴾ کسی که یکی از ارکان حج یا عمره ترک نماید جز ایستادن عرفه، از احرامش خارج نخواهد شد و حج و عمره‌اش تکمیل نمی‌شوند تا آن رکن را انجام می‌دهد ﴿وَ مَنْ تَرَكَ واجِباً لَزِمَهُ الدَّمُ﴾ و کسی

وَ مَنْ تَرَكَ سُنَّةً لَمْ يَلْزَمْهُ بِتَرْكِها شَيْءٌ

که یکی از واجبات حج یا عمره را ترک کند خونی بر او واجب می‌شود و حج و عمره‌اش صحیح خواهند بود و در زیر احرام باقی نخواهد ماند ﴿وَ مَنْ تَرَكَ سُنَّةً لَمْ يَلْزَمْهُ بِتَرْكِها شَيْءٌ﴾ و نفری که یکی از سنت‌های حج یا عمره را ترک کند در برابر ترک آن چیزی بر او واجب نمی‌شود؛ یعنی نه فدیه بر او واجب می‌گردد و نه گناهکار می‌شود.

فصلٌ، وَ الدِّماءُ الْواجِبَةُ فِي الْإِحْرامِ خَمْسَةُ أَشْياءَ: أَحَدُها الدَّمُ الْواجِبُ بِتَرْكِ نُسُكٍ، وَ هُوَ عَلَى التَّرْتِيبِ شاةٌ، فَإِنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيامُ عَشَرَةِ أَيّامٍ ثَلاثَةٍ فِي الْحَجِّ وَ سَبْعَةٍ إِذا رَجَعَ إِلىٰ أَهْلِهِ.

وَ الثّانِي الدَّمُ الْواجِبُ بِالْحَلْقِ وَ التَّرَفُّهِ،

﴿فَصلٌ﴾ خون و فدیه‌ی حج

﴿وَ الدِّماءُ الْواجِبَةُ فِي الْإِحْرامِ خَمْسَةُ أَشْياءَ﴾ خون‌های واجب در احرام پنج نوع هستند:

اول، ﴿أَحَدُها الدَّمُ الْواجِبُ بِتَرْكِ نُسُكٍ﴾ خونی است که در برابر ترک یکی از واجبات واجب می‌شود، مانند رجم شیطان‌ها، ماندن شبانه در منی و مزدلفه، بستن احرام در میقات، طواف الوداع، از دست دادن ایستادن عرفه، جلوانداختن عمره بر حج و جمع کردن حج و عمره ﴿وَ هُوَ عَلَى التَّرْتِيبِ شاةٌ﴾ و این خون، بنا بر ترتیب، عبارت است از: ذبح یک رأس گوسفند یا بز و تقسیم گوشت آن در میان ساکنان حرم مکه ﴿فَإِنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيامُ عَشَرَةِ أَيّامٍ ثَلاثَةٍ فِي الْحَجِّ وَ سَبْعَةٍ إِذا رَجَعَ إِلىٰ أَهْلِهِ﴾ بعد اگر آن را نیافت عبارت است از روزه‌گرفتن ده روز، سه روز در حج و هفت روز بعد از برگشتن به میان خانواده‌اش؛ خداوند متعال فرموده است:

«فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيامُ ثَلاثَةِ أَيّامٍ فِي الْحَجِّ وَ سَبْعَةٍ إِذا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشَرَةٌ كامِلَةٌ» (بقره/۱۹۶):

«کسی که گوسفند را نیابد باید ده روز روزه بگیرد سه روز در حج و هفت روز بعد از برگشتن به میان خانواده که این، ده روز کامل است.»

(نکته) در این خون واجب، فرقی نیست تارک عمده‌ی فعل واجب را ترک کرده باشد یا از روی سهو.

خون دوم، ﴿وَ الثّانِي الدَّمُ الْواجِبُ بِالْحَلْقِ وَ التَّرَفُّهِ﴾ خونی است که با تراشیدن سه تار مو و بیشتر و یا کندن سه ناخن و بیشتر و نیز با رفاه‌طلبی مانند پوشیدن لباس و چرب کردن خود، پوشاندن سر، خوشبو کردن خود و جنابت به علت استمنا یا همسر واجب می‌شود.

وَ هُوَ عَلَى التَّخْيِيرِ شاةٌ أَوْ صَوْمُ ثَلاثَةِ أَيّامٍ أَوِ التَّصَدُّقُ بِثَلاثَةِ آصُعٍ عَلىٰ سِتَّةِ مَساكِينَ.
وَ الثّالِثُ الدَّمُ الْواجِبُ بِالْإِحْصارِ، فَيَتَحَلَّلُ وَ يُهْدِي شاةً.

﴿وَ هُوَ عَلَى التَّخْيِيرِ شاةٌ أَوْ صَوْمُ ثَلاثَةِ أَيّامٍ أَوِ التَّصَدُّقُ بِثَلاثَةِ آصُعٍ عَلىٰ سِتَّةِ مَساكِينَ﴾ واین خون با اختیارداشتن پرداخت‌کننده، یکی از این سه چیز است: ذبح یک رأس گوسفند یا بز و تقسیم گوشت آن در بین ساکنان حرم، گرفتن سه روز روزه در هر مکان و صدقه‌کردن سه صاع دانه به شش مسکین از مساکین حرم؛ خداوند متعال فرموده است:

«فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضاً أَوْ بِهِ أَذىً مِنْ رَأْسِهِ فَفِدْيَةٌ مِنْ صِيامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ» (بقره/۱۹۶):

«هر کسی از شما بیمار باشد و لباس بپوشد یا سرش درد داشته و آن را بتراشد باید اینگونه فدیه بدهد: روزه بگیرد، یا صدقه بکند و یا گوسفندی را ذبح نماید.»

(نکته) در کناربردن مو و کندن ناخن، در بین عالم و غیر عالم و کسی که از یادش می‌رود در احرام است یا عمداً این عمل را انجام می‌دهد تفاوتی وجود ندارد؛ یعنی بر تمام آن‌ها فدیه واجب می‌شود؛ ولی در پوشیدن لباس و خوشبوکردن خود و چرب‌کردن خود و دستبازی فدیه تنها بر کسی واجب می‌شود که از حرام‌بودن این افعال آگاه باشد و عمداً آن‌ها را انجام دهد و فراموش نکرده باشد که در زیر احرام است؛ پس اگر کسی از حرام‌بودن این اعمال آگاه نباشد یا از روی سهو و آن را انجام دهد یا فراموش کرده باشد که در زیر احرام است فدیه بر او واجب نخواهد شد.

خون سوم، ﴿وَ الثّالِثُ الدَّمُ الْواجِبُ بِالْإِحْصارِ﴾ خونی است که به سبب احصار (منع کردن از اتمام حج یا عمره) واجب می‌شود ﴿فَيَتَحَلَّلُ وَ يُهْدِي شاةً﴾ که شخص منع‌شده احرامش را می‌شکند و گوسفند یا بزی را فدیه می‌کند و در محلی که در آن منع شده است، با نیت خارج‌شدن از احرام آن را ذبح کرده و در میان فقرای

وَ الرّابِعُ الدَّمُ الْواجِبُ بِقَتْلِ الصَّیْدِ، وَ هُوَ عَلَی التَّخْییرِ، إنْ کانَ الصَّیْدُ مِمّا لَهُ مِثْلٌ أَخْرَجَ الْمِثْلَ مِنَ النَّعَمِ، أَوْ قَوَّمَهُ وَ اشْتَریٰ بِقیمَتِهِ طَعاماً وَ تَصَدَّقَ بِهِ، أَوْ صامَ عَنْ کُلِّ مُدٍّ یَوْماً؛ وَ إنْ کانَ الصَّیْدُ مِمّا لا مِثْلَ لَهُ أَخْرَجَ بِقیمَتِهِ طَعاماً، أَوْ صامَ عَنْ کُلِّ مُدٍّ یَوْماً

آن‌جا تقسیم می‌نماید و سپس با نیت خروج از احرام سرش را می‌تراشد. و اگر گوسفند یا بز را نیافت به مقدار قیمت آن، دانه را می‌خرد و در میان فقرای آن‌جا تقسیم می‌نماید. و اگر دانه را نیافت یا پول خریدن آن را نداشت به جای هر مدی از آن، یک روز روزه می‌گیرد. فرقی نیست در آن‌جا روزه بگیرد یا در جای دیگر؛ خداوند متعال فرموده است:

«فَإنْ أُحْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَیْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ» (بقره/۱۹۶):

«اگر از تمام‌کردن حج و عمره منع شدید هر فدیه‌ی ممکنی را بپردازید.»

خون چهارم، ﴿وَ الرّابِعُ الدَّمُ الْواجِبُ بِقَتْلِ الصَّیْدِ﴾ خونی است که به سبب کشتن شکار یا قطع درخت حرم مکه‌ی مکرمه واجب می‌شود ﴿وَ هُوَ عَلَی التَّخْییرِ﴾ که مرتکب این فعل در انتخاب‌کردن یکی از سه فعل‌های واجب آتی صاحب اختیار خواهد بود: ﴿إنْ کانَ الصَّیْدُ مِمّا لَهُ مِثْلٌ أَخْرَجَ الْمِثْلَ مِنَ النَّعَمِ﴾ اگر شکارِ مقتول، در بین حیوانات اهلی نمونه داشت نمونه‌ی آن را فدیه می‌کند؛ یعنی از میان بز و گوسفند و شتر و گاو؛ بنابراین در برابر کشتن شتر، یک نفر شتر؛ در برابر کشتن خر وحشی و گاو وحشی، گاوی و در برابر کشتن آهو و کبوتر یک گوسفند را ذبح می‌کند. ﴿أَوْ قَوَّمَهُ وَ اشْتَریٰ بِقیمَتِهِ طَعاماً وَ تَصَدَّقَ بِهِ﴾ یا قیمت آن را بر آورده می‌کند و با قیمت آن، دانه را خریداری کرده و در میان فقرای حرم تقسیم می‌کند ﴿أَوْ صامَ عَنْ کُلِّ مُدٍّ یَوْماً﴾ و یا در برابر هر مدی از آن دانه، یک روز روزه می‌گیرد.

﴿وَ إنْ کانَ الصَّیْدُ مِمّا لا مِثْلَ لَهُ أَخْرَجَ بِقیمَتِهِ طَعاماً﴾ و اگر شکار مقتول، نمونه‌ی اهلی نداشت مانند تمام پرندگان جز کبوتر، با قیمت آن، دانه را خریداری کرده و در میان فقرای حرم تقسیم می‌کند ﴿أَوْ صامَ عَنْ کُلِّ مُدٍّ یَوْماً﴾ یا در برابر هر مدی از آن، یک

وَ الْخامِسُ الدَّمُ الْواجِبُ بِالْوَطْءِ، وَ هُوَ عَلَى التَّرْتِيبِ: بَدَنَةٌ، فَإِنْ لَمْ يَجِدْها فَبَقَرَةٌ، فَإِنْ لَمْ يَجِدْها فَسَبْعٌ مِنَ الْغَنَمِ، فَإِنْ لَمْ يَجِدْها قَوَّمَ الْبَدَنَةَ وَ اشْتَرىٰ بِقِيمَتِها طَعاماً وَ تَصَدَّقَ بِهِ، فَإِنْ لَمْ يَجِدْهُ صامَ عَنْ كُلِّ مُدٍّ يَوْماً، وَ لا يُجْزِئُهُ الْهَدْيُ وَ لَا الْإِطْعامُ إِلّا بِالْحَرَمِ،

روز روزه می گیرد: خداوند متعال فرموده است:

«يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَ أَنْتُمْ حُرُمٌ، وَ مَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمِّداً فَجَزاءٌ مِثْلُ ما قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ يَحْكُمُ بِهِ ذَوا عَدْلٍ مِنْكُمْ هَدْياً بالِغَ الْكَعْبَةِ أَوْ كَفّارَةٌ طَعامُ مَساكِينَ أَوْ عَدْلُ ذٰلِكَ صِياماً» (مائده/۹۵):

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید در وقتی که در احرام هستید هیچ شکاری را نکُشید و کسی که از روی عمد شکاری را بکُشد باید در برابر آن، نمونه‌ی اهلی آن را خریداری کرده و در میان فقرای حرم تقسیم نماید و یا به مقدار مدهای آن دانه، روزه بگیرد.»

خون پنجم، ﴿وَ الْخامِسُ الدَّمُ الْواجِبُ بِالْوَطْءِ﴾ خونی است که به سبب انجام‌دادن جماع واجب می‌شود ﴿وَ هُوَ عَلَى التَّرْتِيبِ﴾ که مرتکب این عمل، باید به ترتیب یکی از سه فعل آتی را انجام دهد: ﴿بَدَنَةٌ، فَإِنْ لَمْ يَجِدْها فَبَقَرَةٌ، فَإِنْ لَمْ يَجِدْها فَسَبْعٌ مِنَ الْغَنَمِ﴾ شتر پنج ساله‌ای را ذبح می کند بعد اگر آن را نیافت یک گاو دو ساله و اگر آن را هم نیافت هفت رأس گوسفند یا بز ذبح می‌نماید ﴿فَإِنْ لَمْ يَجِدْها قَوَّمَ الْبَدَنَةَ وَ اشْتَرىٰ بِقِيمَتِها طَعاماً وَ تَصَدَّقَ بِهِ﴾ و اگر آن را هم نیافت قیمت شتر را برآورده می کند و با قیمتش دانه را خریداری کرده و در میان فقرای حرم تقسیم می نماید ﴿فَإِنْ لَمْ يَجِدْهُ صامَ عَنْ كُلِّ مُدٍّ يَوْماً﴾ بعد اگر آن را هم نیافت یا پول خریدن آن را نداشت در برابر هر مدی از آن دانه، یک روز روزه می گیرد. و دلیل این امر، فتوای مذکور حضرت عمر و علی است.

﴿وَ لا يُجْزِئُهُ الْهَدْيُ وَ لَا الْإِطْعامُ إِلّا بِالْحَرَمِ﴾ ذبح حیوان فدیه و حیوانی که به عنوان هدیه به مکه آورده می‌شود و نیز تقسیم گوشت و دانه‌ی فدیه جز در حرم مکه

وَ يُجْزِئُهُ أَنْ يَصُومَ حَيْثُ شاءَ، وَ لا يَجُوزُ قَتْلُ صَيْدِ الْحَرَمِ وَ لا قَطْعُ شَجَرِهِ، وَ الْمُحِلُّ وَ الْمُحْرِمُ سَواءٌ فِي ذٰلِكَ

درست نیست؛ یعنی باید گوشت و دانه به فقرای حرم داده شود؛ هر چند که اهل مکه نباشد؛ پس صحیح نیست پرداخت‌کننده هیچ بخشی از آن را بخورد و یا به ثروتمندان بدهد.

(نکته) در مذهب امام حنفی تنها ذبح فدیه در مکه واجب است؛ یعنی تقسیم گوشت و دانه در هر جا درست است.

﴿وَ يُجْزِئُهُ أَنْ يَصُومَ حَيْثُ شاءَ﴾ به جای فدیه‌ی حج می‌تواند در هر جایی روزه بگیرد.

﴿وَ لا يَجُوزُ قَتْلُ صَيْدِ الْحَرَمِ وَ لا قَطْعُ شَجَرِهِ﴾ کشتن شکار حرم مکه و قطع و کندن درخت و گیاه آن درست نیست

﴿وَ الْمُحِلُّ وَ الْمُحْرِمُ فِي ذٰلِكَ سَواءٌ﴾ و در این حکم، کسی که در احرام نیست همانند کسی است که در احرام است. فرقی نیست مرتکب این عمل از حرام‌بودن آن آگاه نباشد یا این عمل را از روی سهو انجام دهد و یا فراموش کرده باشد در حرم است؛ یعنی فدیه بر همه‌ی آن‌ها واجب می‌شود.

(نکته) خوردن گوشت شکار مکه و شکاری که حاج در زمان احرام کشته یا ذبح کرده است همانند گوشت مردار حرام است؛ هر چند که شکار، متعلق به مکه نباشد؛ ولی شکار دریا در هر صورت حلال است؛

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قالَ النَّبِيُّ ﷺ: أَلا وَ إِنَّها مِنْ ساعَتِي هٰذِهِ حَرامٌ لا يُخْبَطُ شَوْكُها، وَ لا يُعْضَدُ شَجَرُها، وَ لا يُنَفَّرُ صَيْدُها» شیخان روایت کرده‌اند:

«آگاه باشید که از این به بعد، قطع کردن درخت و گیاه و اذیت کردن و پرواز دادن پرندگان حرم مکه حرام است.»

بدانکه اگر شخصی یک گیاه را بکَند باید قیمتش را بپردازد؛ به شرطی که انسان

....

آن را کِشت نکرده باشد؛ یعنی خود به خود روییده باشد؛ ولی در مورد درخت، فرقی نیست انسان آن را کاشته یا خود به خود روییده باشد؛ یعنی در هر صورت باید تاوان را بپردازد که در تاوان یک درخت بزرگ، یک گاو و در تاوان درخت کوچک، یک گوسفند را ذبح می کند و در برابر قطع درخت بسیار کوچک قیمت آن را پرداخت می کند.

(خاتمه) کسی که تصمیم حج داشته باشد باید توبه صادقانه کرده و حق مردم را ادا کند و از مردم حلالی را طلب نماید و بچه‌هایش را نصیحت کرده و با همسرانش خوش رفتار و خوشرو باشد و با ایشان نزاع و جدال نکند و در مدت بودن در مکه‌ی مکرمه جز عمره‌ی واجب بسیار عمره بکند؛

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قالَ النَّبِيُّ ﷺ: اَلْعُمْرَةُ إِلَى الْعُمْرَةِ كَفّارَةٌ لِما بَيْنَهُما» شیخان روایت کرده‌اند:

«عمره تا عمره‌ی دیگر کفاره‌ی گناهان ما بین آن‌هاست.»

و جز طواف حج وعمره صواف زیاد بکند.

برای کسی که در مکه و مدینه است (فرقی نیست حاج باشد یا مسافر) سنت است وقتش را بیهوده صرف نکند؛ بلکه خود را به اعتکاف و قراءت قرآن و خواندن نماز در مسجد الحرام و مسجد النبی ﷺ مشغول کند؛

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: صَلاةٌ فِي مَسْجِدِي هٰذا أَفْضَلُ مِنْ أَلْفِ صَلاةٍ فِي ما سِواهُ إِلَّا الْمَسْجِدَ الْحَرامَ» شیخان روایت کرده‌اند:

«یک نماز در این مسجد من بر هزار نماز در غیر این مسجد جز مسجد الحرام برتری دارد.» و ابن ماجه افزوده است:

«وَ صَلاةٌ فِي الْمَسْجِدِ الْحَرامِ أَفْضَلُ مِنْ مِأَةِ أَلْفِ صَلاةٍ فِي ما سِواهُ»:

«و یک نماز در مسجد الحرام بر یک صد هزار نماز در غیر آن برتری دارد.»

....

و بیهقی اضافه کرده است:

«وَ صَلاةٌ فِي الْبَيْتِ الْمُقَدَّسِ خَمْسُمِأَةِ صَلاةٍ»:

«یک نماز در بیت المقدس پانصد نماز است.»

زیارت مرقد پیامبرﷺ

برای حاج و غیر حاج سنت است به زیارت قبر پیامبرﷺ بروند و شیوه‌ی زیارت این است: ابتدا در مسجد زمان پیامبرﷺ دو رکعت نماز بخوانند بعد به نزدیکی مرقد حضرتﷺ برود پشت به قبله و رو به قبر ایشان کرده و بگوید: السّلام علیک یا رسول‌الله؛

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه: قالَ النَّبِيُّ ﷺ: ما مِنْ أَحَدٍ يُسَلِّمُ عَلَيَّ إِلّا رَدَّ اللّهُ عَلَيَّ رُوحِي حَتّىٰ أَرُدَّ عَلَيْهِ السَّلامَ» ابوداود و بیهقی روایت کرده‌اند:

«هر کسی که به من سلام بکند خداوند روحم را به من بر می گرداند تا سلام او را جواب بدهم.»

بعد کمی به طرف راست می‌رود و به حضرت ابوبکر سلام می‌کند و سپس کمی دیگر به طرف راست حرکت می‌کند و به حضرت عمر سلام می‌کند؛ زیرا ایشان اینگونه در حجره ی پیامبرﷺ دفن شده‌اند؛ بعد به جای خود برمی‌گردد و رو به قبله کرده و دعا را شروع می‌کند. بدانکه دست زدن به رف و دیوار و بوسه‌زدن به آن‌ها درست نیست.

حضرتﷺ فرموده است:

«مَنْ حَجَّ لِلهِ فَلَمْ يَرْفُثْ وَ لَمْ يَفْسُقْ رَجَعَ كَيَوْمِ وَلَدَتْهُ أُمُّهُ» شیخان روایت کرده‌اند:

«کسی که برای خداوند حج بکند و سخن خلاف شرع نگوید و عمل خلاف شرع نکند همانند روزی که مادرش او را به دنیا آورده است برمی‌گردد.»

پس ای مسلمان! بعد از برگشتن از حج توبه‌ات را نگهدار و از خدا شرم بکن و به گناه و بی‌دینی بر نگرد. و صلی الله علی سید نا محمد و آله و صحبه و سلم.

كِتابُ الْبُيُوع، وَ غَيْرِها مِنَ الْمُعامَلات

اَلْبُيُوعُ ثَلاثَةُ أَشْياءَ: بَيْعُ عَيْنٍ مُشاهَدَةٍ فَجائِزٌ، وَ بَيْعُ شَيْءٍ مَوْصُوفٍ فِي الذِّمَّةِ فَجائِزٌ إذا وُجِدَتِ الصِّفَةُ عَلىٰ ما وُصِفَ بِهِ

﴿كِتابُ الْبُيُوع، وَ غَيْرِها مِنَ الْمُعامَلاتِ﴾ کتاب خرید و فروش

این کتاب از خرید و فروش و دیگر معاملات بحث می‌کند؛ خداوند متعال فرموده است:

«وَ أَحَلَّ اللّٰهُ الْبَيْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبا» (بقره/۲۷۵):

«خداوند خرید و فروش را حلال و ربا را حرام کرده است.»

برای حلال‌بودن خرید و فروش، لازم است در میان خریدار و فروشنده گفتگویی که دلیل بر رضایت آنان باشد صورت بگیرد؛

«قالَ النَّبِيُّ ﷺ: إِنَّمَا الْبَيْعُ عَنْ تَراضٍ» ابن‌ماجه و ابن‌حبان روایت کرده‌اند:

«خرید و فروش با رضایت خواهد بود.»

ولی بعضی از علمای دین این فتوا را اختیار کرده‌اند که در صورتی که دلیل دیگری بر رضایت وجود داشته باشد گفتگو لازم نیست بالاحض در اشیاء ارزان قیمت.

﴿اَلْبُيُوعُ ثَلاثَةُ أَشْياءَ﴾ خرید و فروش سه نوع است:

اول، ﴿بَيْعُ عَيْنٍ مُشاهَدَةٍ فَجائِزٌ﴾ فروختن چیزی است که در بر چشمان خریدار و فروشنده است یا قبلاً آن را دیده‌اند که این نوع فروش، درست است، مثلاً فروشنده بگوید: این کتاب را بایک دینار به تو فروختم و خریدار بگوید: آن را با یک دینار از تو خریدم یا بگوید: راضی هستم.

دوم، ﴿وَ بَيْعُ شَيْءٍ مَوْصُوفٍ فِي الذِّمَّةِ فَجائِزٌ إذا وُجِدَتِ الصِّفَةُ عَلىٰ ما وُصِفَ بِهِ﴾ فروختن

وَ بَيْعُ عَيْنٍ غائِبَةٍ لَمْ تُشاهَدْ فَلا يَجُوزُ؛ وَ يَصِحُّ بَيْعُ كُلِّ طاهِرٍ مُنْتَفَعٍ بِهِ مَمْلُوكٍ وَ لا يَصِحُّ بَيْعُ عَيْنٍ نَجِسَةٍ

چیزی است که در بر چشمان نیست ولی فروشنده کیفیت و مقدار آن را بیان می‌کند که این نوع فروش هم جایز است؛ به شرطی که آن چیز همانند وصف بیان‌شده باشد. این از فروش را «سَلَم» نامیده‌اند که بعداً بیان خواهد شد؛ مثلاً فروشنده بگوید: پنج کیلو گندم قندهاری را با یک دینار به تو فروختم و خریدار بگوید: راضی هستم یا از تو خریدم؛ این پولت است برو آن را برایم بیار.

سوم، ﴿وَ بَيْعُ عَيْنٍ غائِبَةٍ لَمْ تُشاهَدْ فَلا يَجُوزُ﴾ فروختن چیزی است که در بر چشمان نیست و خریدار و فروشنده قبلاً هم آن را ندیده‌اند که این فروش درست نیست؛ زیرا در آن، فریب دادن هست؛

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: نَهىٰ رَسُولُ‌اللّٰهِ ﷺ عَنْ بَيْعِ الْغَرَرِ» مسلم روایت کرده است: «پیامبرﷺ فروش فریبکارانه را منع کرده است.»

بنابراین لازم است پول و کالای فروشی در حین معامله یا قبلاً به شیوه‌ی مناسب دیده شوند و کیفیت و کمیت آن‌ها معلوم باشد.

شروط پول و کالای فروشی

اول، باید پاک باشد ﴿وَ يَصِحُّ بَيْعُ كُلِّ طاهِرٍ﴾ فروختن هر چیزی که در اصل پاک باشد درست است.

دوم، ﴿مُنْتَفَعٍ بِهِ﴾ از آن بهره‌برداری شود هر چند که سودگرفتن از آن در آینده باشد، مانند فروختن بچه استری که تازه به دنیا آمده باشد.

سوم،﴿مَمْلُوكٍ﴾ کالای فروشی ملک فروشنده باشد.

چهارم، فروشنده توانایی پرداخت به خریدار را داشته باشد.

پنجم، از جنس کالای فروشی باخبر باشد؛ پس اگر یکی از این شروط در پول و کالا تحقق نیافت معامله درست نخواهد بود؛ پس ﴿وَ لا يَصِحُّ بَيْعُ عَيْنٍ نَجِسَةٍ﴾

وَ لا ما لا مَنْفَعَةَ فِيهِ

فروختن چیزی که در اصل نجس باشد درست نیست؛ زیرا شرط اول در آن تحقق نیافته است، مانند سگ، خوک، مردار، پشک، پهن، فضولات پرندگان و هر چیزی که پاک نشود؛

«عَنْ جابِرٍ رضي الله عنه عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: إنَّ اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ حَرَّمَ بَيْعَ الْخَمْرِ وَ الْمَيْتَةِ وَ الْخِنْزِيرِ وَ الْأَصْنامِ» شیخان روایت کرده‌اند:

«خدا و رسولش ﷺ فروش شراب و مردار و خوک و بت را منع کرده‌اند.»

﴿وَ لا ما لا مَنْفَعَةَ فِيهِ﴾ و فروش چیزی که در آن منفعتی وجود ندارد درست نیست؛ مانند مار و عقرب و سوسک و مگس و زنبور زرد؛

«عَنِ الْمُغِيرَةِ رضي الله عنه: قالَ النَّبِيُّ ﷺ: إنَّ اللّٰهَ كَرِهَ لَكُمْ قِيلَ وَ قالَ وَ كَثْرَةَ السُّؤالِ وَ إضاعَةَ الْمالِ» شیخان روایت کرده‌اند:

«خداوند متعال، گفته شد و گفت و زیادی سؤال و ضایع کردن مال را برای شما ناپسند کرده است.»

همچنین فروش مال غیر و خریداراری چیزی برای غیر بدون اجازه‌ی او درست نیست؛

«عَنْ عَمْرِ و بْنِ شُعَيْبٍ رضي الله عنه قالَ النَّبِيُّ ﷺ: وَ لا بَيْعَ إلّا فِي ما تَمْلِكُ» ابوداود و ترمذی روایت کرده‌اند:

«پیامبر ﷺ فرمود: تنها فروختن چیزی درست است که ملک خودت است.»

ولی در فتوای قدیم امام شافعی فروختن مال غیر و خرید برای غیر درست است؛ به شرطی که بعداً به آن راضی باشد؛

«عَنْ عُرْوَةَ الْبارِقِيِّ رضي الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ أَعْطاهُ دِيناراً يَشْتَرِي بِهِ شاةً، فَاشْتَرىٰ بِهِ شاتَيْنِ، فَباعَ أَحَدَهُما بِدِينارٍ فَأَتاهُ بِشاةٍ وَ دِينارٍ، فَدَعا لَهُ بِالْبَرَكَةِ فِي بَيْعِهِ» ترمذی روایت کرده است:

....

«پیامبرﷺ به عروه دیناری داد تا با آن گوسفندی را بخرد بعد عروه با آن دو گوسفند را خرید و سپس یکی از آن‌ها را با یک دینار فروخت و یک گوسفند و یک دینار را برای پیامبرﷺ آورد و پیامبر برای او دعای برکت در بَیعش خواند.»

و نیز فروختن چیزی که فروشنده توانایی تسلیم کردن آن به خریدار را ندارد درست نیست مانند چیزی که فروشنده آن را گم کرده یا نفری آن را از او غصب کرده باشد؛ ولی اگر خریدار توانایی دریافت آن را داشته باشد فروش آن درست خواهد بود.

شروط خریدار و فروشنده

نباید خریدار و فروشنده دیوانه و بچه باشند و نباید خرید و فروش با اجبار صورت بگیرد؛ بنابراین خرید و فروش بچه و دیوانه درست نیست؛ ولی در مذهب امام حنفی خرید و فروش بچه درست است؛ به شرطی که سرپرستش به او اجازه دهد و سود و نفع را بداند.

فَصلٌ وَ الرِّبا فِي الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ وَ الْمَطْعُوماتِ؛ وَ لا يَجُوزُ بَيْعُ الذَّهَبِ بِالذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ كَذٰلِكَ إلّا مُتَماثِلاً نَقْداً

﴿فَصلٌ﴾ ربا

ربا این است که پول یا طعام بر خلاف قانون اسلام رد و بدل شود. ربا از گناهان کبیره است؛

«عَنْ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ مَسْعُودٍ ﷺ **قالَ النَّبِيُّ** ﷺ**: اَلرِّبا ثَلاثَةٌ وَ سَبْعُونَ باباً أَيْسَرُها مِثْلُ أَنْ يَنْكِحَ الرَّجُلُ أُمَّهُ»** ابن‌ماجه و حاکم روایت کرده‌اند:

«پیامبر ﷺ فرمود: ربا هفتاد و سه باب است ساده‌ترین آن‌ها مانند این است که مرد مادرش را برای خود نکاح کند.»

﴿وَ الرِّبا فِي الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ وَ الْمَطْعُوماتِ﴾ ربا در طلا و نقره و خوراکی‌ها وجود دارد و در پول این عصر هم موجود است؛ زیرا جایگزین طلا یا نقره است. و منظور از خوراکی‌ها این است که برای ادامه‌ی حیات انسان باشد، مانند دانه و آب یا برای چاشنی غذا، مانند نمک، رب، فلفل، سیاه دانه، کاخلی، چای و سرکه و یا میوه باشد مانند سیب، انار، ریواس، کنگر. و نیز گناه ربا شامل این افراد خواهد بود:

«عَنْ جابِرٍ ﷺ **قالَ لَعَنَ رَسُولُ‌اللّٰهِ** ﷺ **آكِلَ الرِّبا وَ مُوَكِّلَهُ وَ كاتِبَهُ وَ شاهِدَيْهِ، وَ قالَ: هُمْ سَواءٌ»** مسلم روایت کرده است:

«پیامبر ﷺ بر خورنده، وکیل گیرنده، کاتب و دو شاهد ربا لعنت فرستاد و فرمود: همه مساوی هستند.»

﴿وَ لا يَجُوزُ بَيْعُ الذَّهَبِ بِالذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ كَذٰلِكَ إلّا مُتَماثِلاً نَقْداً﴾ فروش طلا به طلا و نقره به نقره و عوض کردن پول کشوری به پول همان کشور درست نیست؛ مگر این که به اندازه‌ی یکدیگر باشند؛ هر چند که یکی از آن‌ها بهتر از دیگری باشد و نیز باید فی المجلس تقدیم شوند؛ یعنی قبل از این که دو طرف معامله از یکدیگر جدا شوند هر یک مال خود را به دیگری بدهد؛

وَ لا بَيْعُ مَا ابْتاعَهُ حَتّیٰ يَقْبِضَهُ، وَ لا بَيْعُ اللَّحْمِ بِالْحَيَوانِ، وَ يَجُوزُ بَيْعُ الذَّهَبِ بِالْفِضَّةِ مُتَفاضِلاً نَقْداً

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قالَ النَّبِيُّ ﷺ : اَلذَّهَبُ بِالذَّهَبِ وَ الْفِضَّةُ بِالْفِضَّةِ وَزْناً بِوَزْنٍ مِثْلاً بِمِثْلٍ، فَمَنْ زادَ أَوِ اسْتَزادَ فَهُوَ رِباً» مسلم روایت کرده است:

«پیغمبر ﷺ فرمود: طلا به طلا و نقره به نقره باید وزن و مقدارشان یکی باشد پس کسی که بیشتر بگیرد کارش ربا خواهد بود.»

فرقی نیست زیاده فی المجلس پرداخت و دریافت شود یا بعد از آن.

شیء فروخته‌شده قبل از دریافت

﴿وَ لا بَيْعُ مَا ابْتاعَهُ حَتّیٰ يَقْبِضَهُ﴾ فروش چیزی که خریدار خریده است قبل از دریافت آن یا نقلش به جای دیگر از جانب فروشنده، صحیح نیست؛

«عَنْ حَكِيمِ بْنِ حِزامٍ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: إِذَا اشْتَرَيْتَ شَيْئاً فَلا تَبِعْهُ حَتّیٰ تَقْبِضَهُ» احمد روایت کرده است:

«پیامبر فرمود: هرگاه چیزی را خریدی قبل از دریافت، آن را مفروش.»

(نکته) کالای فروخته‌شده تا زمانی که خریدار آن را تحویل می‌گیرد بر ضمانت فروشنده است؛ یعنی اگر تلف شد بیع صورت گرفته فسخ خواهد شد و باید فروشنده پول را به خریدار پس بدهد. و منظور از دریافت این است که کالای فروخته‌شده اگر خانه یا زمین یا مال غیر منقول باشد در زیر تصرف خریدار قرار گیرد و اگر منقول باشد از جایی به جای دیگری نقل شود.

﴿وَ لا بَيْعُ اللَّحْمِ بِالْحَيَوانِ﴾ فروش گوشت به حیوان زنده درست نیست. فرقی نیست حیوان زنده حلال گوشت باشد یا نه؛

«نَهَی النَّبِيُّ ﷺ عَنْ بَيْعِ اللَّحْمِ بِالشّاةِ» حاکم روایت کرده است:

«پیامبر ﷺ فروش گوشت به گوسفند را منع کرد.»

﴿وَ يَجُوزُ بَيْعُ الذَّهَبِ بِالْفِضَّةِ مُتَفاضِلاً نَقْداً﴾ فروش طلا به نقره درست است هر چند

وَ كَذٰلِكَ الْمَطْعُوماتُ لا يَجُوزُ بَيْعُ الْجِنْسِ مِنْها بِمِثْلِهِ إلّا مُتَماثِلاً نَقْداً،وَ يَجُوزُ بَيْعُ الجِنْسِ مِنْها بِغَيْرِهِ مُتَفاضِلاً نَقْدا

که یکی از آن‌ها از دیگری بیشتر باشد؛ به شرطی که فی المجلس تقدیم گردند. و نیز فروش پول کشوری به پول کشور دیگر درست است؛ هر چند که یکی از آن‌ها از دیگری بیشتر باشد؛ به شرطی که فی المجلس باشد؛ یعنی خریدار و فروشنده قبل از جداشدن از همدیگر پول را به یکدیگر بدهند؛ زیرا هر یک از آن‌ها نوع مستقل است؛

«عَنْ عُبادَةَ ﷺ قالَ النَّبِيُّ ﷺ: فَإذَا اخْتَلَفَتْ هٰذِهِ الْأَصْنافُ فَبِيعُوا كَيْفَ شِئْتُمْ إذا كانَ يَداً بِيَدٍ» مسلم روایت کرده است:

«هر گاه این اصناف با هم اختلاف داشتند به هر شیوه‌ای که میل دارید معامله کنید؛ به شرطی که فی المجلس آن‌ها را تقدیم یکدیگر کنید.»

﴿وَ كَذٰلِكَ الْمَطْعُوماتُ لا يَجُوزُ بَيْعُ الْجِنْسِ مِنْها بِمِثْلِهِ إلّا مُتَماثِلاً نَقْداً﴾ و خوراکی‌ها هم اگر از یک جنس باشند معامله‌ی آن‌ها جز این که به اندازه‌ی یکدیگر باشند و فی المجلس تقدیم شوند درست نخواهد بود مانند فروش گندم به گندم و جو به جو؛ هر چند که یکی از آن‌ها از دیگری بهتر باشد ﴿وَ يَجُوزُ بَيْعُ الجِنْسِ مِنْها بِغَيْرِهِ مُتَفاضِلاً نَقْداً﴾ و فروش یک جنس از خوراکی‌ها به غیر آن جنس درست است؛ هر چند که یکی از آن‌ها بیشتر از دیگری باشد؛ به شرطی که فی المجلس تقدیم شوند، مانند فروش یک کیلو گندم به دو کیلو جو؛

«عَنْ عُبادَةَ ﷺ قالَ النَّبِيُّ ﷺ: اَلذَّهَبُ بِالذَّهَبِ وَ الْفِضَّةُ بِالْفِضَّةِ وَ الْبُرُّ بِالْبُرِّ وَ الشَّعِيرُ بِالشَّعِيرِ وَ التَّمْرُ بِالتَّمْرِ وَ الْمِلْحُ بِالْمِلْحِ مِثلاً بِمِثْلٍ سَواءً بِسَواءٍ يَداً بِيَدٍ، فَإذَا اخْتَلَفَتْ هٰذِهِ الْأَصْنافُ فَبِيعُوا كَيْفَ شِئْتُمْ إذا كانَ يَداً بِيَدٍ» مسلم روایت کرده است:

«طلا به طلا، نقره به نقره، گندم به گندم، جو به جو، خرما به خرما و نمک به نمک باید به اندازه‌ی یکدیگر باشند و فی المجلس تقدیم شوند و هر گاه این اجناس

وَ لا یَجُوزُ بَیْعُ الْغَرَرِ

با هم اختلاف داشتند به هر شیوه‌ای که میل دارید معامله بکنید؛ به شرطی که فی المجلس تقدیم شوند.»

(نکته) هر چیزی که انسان آن را با این شرط به عنوان قرض به نفری بدهد که بدهکار بیشتر از آن یا بهتر از آن را پس بدهد مشمول ربا خواهد بود و حدیث مذکور «... فَمَنْ زادَ أَوِ اسْتَزادَ فَهُوَ رِباً» دلیل آن خواهد بود. و در صورتی که وام‌دهنده بیشتر از مال قرض را دریافت می‌کند فرقی نیست مال قرض داده شده طلا و نقره و پول باشد یا خوراکی و حیوان و چوب و آهن و ...

﴿وَ لا یَجُوزُ بَیْعُ الْغَرَرِ﴾ فروختن فریبکارانه درست نیست، مثلاً خریدار کالای فروشی را ندیده یا از کمیت و کیفیت آن بی‌خبر باشد، همانطوری که قبلاً بیان گردید.

فَصلٌ وَ الْمُتَبايِعانِ بِالْخِيارِ ما لَمْ يَتَفَرَّقا، وَ لَهُما أَنْ يَشْتَرِطَا الْخِيارَ إلىٰ ثَلاثَةِ أَيّامٍ، وَ إذا وُجِدَ بِالْمَبِيعِ عَيْبٌ فَلِلْمُشْتَرِي رَدُّهُ

﴿فَصلٌ﴾ پشیمان‌شدن در خرید و فروش

پشیمان‌شدن سه نوع است: اول، «خیار المجلس» نامیده شده است؛ یعنی پشیمان‌شدن در مجلس بیع که حکم آن این است ﴿وَ الْمُتَبايِعانِ بِالْخِيارِ ما لَمْ يَتَفَرَّقا﴾ خریدار و فروشنده تا وقت جداشدن از همدیگر حق پشیمان‌شدن خواهند داشت؛ به شرطی که دو طرف نگویند: حق پشیمان‌شدن نخواهیم داشت؛ پس اگر یکی از آن‌ها گفت: حق پشیمان‌شدن نداشته باشیم تنها او این حق را نخواهد داشت؛

«**عَنِ ابْنِ عُمَرَ**- رضي الله عنهما- **قالَ النَّبِيُّ** ﷺ: **اَلْبَيِّعانِ بِالْخِيارِ ما لَمْ يَتَفَرَّقا أَوْ يُخَيِّرُ أَحَدُهُمَا الْآخَرَ**» شیخان روایت کرده‌اند:

«پیغمبرﷺ فرمود خریدار و فروشنده حق پشیمان‌شدن خواهند داشت تا زمانی که از یکدیگر جدا می‌شوند یا یکی از آن‌ها به دیگری می‌گوید پشیمان‌شدن نباشد.»

دوم، «خیار الشرط» نامیده شده است؛ یعنی پشیمان‌شدن شرط که حکم آن این است:﴿وَ لَهُما أَنْ يَشْتَرِطَا الْخِيارَ إلىٰ ثَلاثَةِ أَيّامٍ﴾ خریدار و فروشنده می‌توانند تا سه روز پشیمان‌شدن را شرط قرار دهند؛ ولی بیشتر از سه روز درست نیست؛

«**عَنِ ابْنِ عُمَرَ**- رضي الله عنهما- **قالَ النَّبِيُّ** ﷺ **لِرَجُلٍ: إذا بايَعْتَ فَقُلْ: لا خِلابَةَ، ثُمَّ أَنْتَ بِالْخِيارِ فِي كُلِّ سِلْعَةٍ ابْتَعْتَها ثَلاثَ لَيالٍ**» بیهقی و غیر او روایت کرده‌اند:

«پیامبرﷺ به مردی فرمود: هرگاه چیزی را خریدی بگو: حیله وجود ندارد و تا سه شب حق پشیمان‌شدن خواهی داشت.»

اگر حق پشیمانی برای هر دو طرف بود سود و ضرر کالای فروخته‌شده در مدت این سه روز اینگونه است: اگر کالا ملک خریدار شد برای او است و اگر ملک فروشنده شد برای فروشنده خواهد بود.

سوم، «خیار العیب» است یعنی پشیمان‌شدن به سبب عیب که حکم آن این است: ﴿وَ إذا وُجِدَ بِالْمَبِيعِ عَيْبٌ فَلِلْمُشْتَرِي رَدُّهُ﴾ هرگاه از کالای فروشی یا پول عیبی پیدا

....

شد خریدار می‌تواند آن را بر گرداند؛ به شرطی که این عیب، متعلق به قبل از دریافت باشد و قیمت آن را کم کند. و نیز اگر در کالای فروشی یکی از شروط بیان شده تحقق نیافت مثلاً فروشنده گاوی را به شرط حامله‌بودن به نفری فروخته باشد و حامله نباشد خریدار می‌تواند آن را بر گرداند.

لازم است بر گرداندن کالای فروخته‌شده یا پول فی الفور باشد؛ یعنی اگر خریدار، بر گرداندن را تأخیر کرد یا کالا را به کار گرفت حق بر گرداندنش ساقط می‌شود؛ پس باید بدون تأخیر آن را به مالک یا وکیلش بر گرداند. و اگر هیچ یک از آنان را نیافت آن را به قاضی بدهد و اگر قاضی هم نبود یا امکان نداشت به او داده شود باید نزد دو شاهد بگوید: این خریدن را فسخ کردم و نباید آن را به کار گیرد؛

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قالَ النَّبِيُّ ﷺ: مَنِ اشْتَرىٰ شاةً مُصَّراةً فَهُوَ بِخَيْرِ النَّظَرَيْنِ بَعْدَ أَنْ يَحْلُبَها: إِنْ شاءَ أَمْسَكَها، وَ إِنْ شاءَ رَدَّها وَ صاعاً مِنْ تَمْرٍ» شیخان روایت کرده‌اند:

«پیامبر ﷺ فرمود کسی که گوسفندی را بخرد که شیر را در پستانش نگهداری شده بود می‌تواند یکی از این دو عمل را انجام دهد: اگر خواست آن را نزد خود نگه می‌دارد و قبولش می‌کند و اگر خواست آن را همراه یک صاع خرما به مالکش برمی‌گرداند.»

(نکته) قبل از فسخ معامله نفع و ضرر شیء فروخته‌شده به خریدار و نفع و ضرر پول به فروشنده برمی‌گردد؛

«عَنْ عائِشَةَ- رضي الله عنها- عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: اَلْخَراجُ بِالضَّمانِ» ترمذی صحیح دانسته است:

«پیامبر ﷺ فرمود ثمر شیء فروخته‌شده برای خریدار است؛ زیرا در ضمانت او است.»

هزینه‌ی بر گرداندن شیء فروخته‌شده تا جایی که آن را دریافت کرده بر خریدار

وَ لا يَجُوزُ بَيْعُ الثَّمَرِةِ مُطْلَقاً إلّا بَعْدَ بُدُوِّ صَلاحِها، وَ لا بَيْعُ ما فِيهِ الرِّبا بِجِنْسِهِ رَطْباً

و هزینه‌ی بر گرداندن پول بر فروشنده است.

بدانکه هر طرفی به هر علت پشیمان شود بدون این که شرعاً حق پشیمان‌شدن داشته باشد برای طرف دیگر سنت است به او کمک کند و کالا یا پول را از او پس بگیرد؛

«عَنْ أَبِي‌هُرَيْرَةَ ﷺ قالَ النَّبِيُّ ﷺ: مَنْ أَقالَ مُسْلِماً أَقالَهُ اللّٰهُ عَثْرَتَهُ» ابوداود روایت کرده است:

«پیغمبرﷺ فرمود: کسی که پشیمان‌شدن مسلمانی را بپذیرد خداوند از گناهانش چشم‌پوشی می کند.»

فروختن میوه

﴿وَ لا يَجُوزُ بَيْعُ الثَّمَرِةِ مُطْلَقاً إلّا بَعْدَ بُدُوِّ صَلاحِها﴾ فروختن هیچ میوه‌ای بر درخت جز بعد از ظاهرشدن رسیدن آن درست نیست. فرقی نیست این معامله مشروط به چیدن میوه باشد یا ابقای آن بر درخت؛

«عَنْ أَنَسٍ ﷺ: نَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنْ بَيْعِ الثَّمَرَةِ حَتّىٰ يَبْدُوَ صَلاحُها» شیخان روایت کرده‌اند:

«پیامبرﷺ فروش میوه بر درخت را تا حین آشکارشدن رسیدن آن منع کرده است.»

پس اگر مالک آن را از درخت چید و فروخت یا به خریدار گفت باید آن را بچینی این معامله درست خواهد بود.

﴿وَ لا بَيْعُ ما فِيهِ الرِّبا بِجِنْسِهِ رَطْباً﴾ فروش چیزی که در آن ربا هست با جنس خود، در حالت تری درست نیست، مانند فروختن انگور به انگور یا خرمای تر به خرمای تر یا انگور به مویز یا خرمای تر به خرمای خشک؛ زیرا با خشک کردن کم می‌شوند؛

«عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي‌وَقّاصٍ ﷺ: سُئِلَ النَّبِيُّ ﷺ عَنْ بَيْعِ الرُّطَبِ بِالتَّمْرِ، فَقالَ: أَيَنْقُصُ الرُّطَبُ إذا يَبِسَ؟ قالُوا: نَعَمْ، فَنَهىٰ عَنْ ذٰلِكَ» اصحاب سنن روایت کرده‌اند:

إِلَّا اللَّبَنَ

«در مورد فروختن خرمای تر به خرمای خشک از پیامبرﷺ سؤال شد؛ فرمود: آیا خرمای تر وقتی خشک شود کم می‌شود: عرض کردند:آری؛ بعد آن را نهی کرد.» بنابراین باید مویز به مویز، خرمای خشک به خرمای خشک داده شود؛ زیرا بیشتر از آن کم نمی‌شوند ﴿إِلَّا اللَّبَنَ﴾ جز شیر؛ یعنی فروش شیر به شیر و ماست به ماست درست است.

(خاتمه) فروختن چیزی که باعث گناه شود حرام است، مانند فروختن اسلحه به راهزن یا فروش انگور به کسی که آن را شراب می‌کند یا فروختن داروی بی‌هوشی به انسان بدکار؛ زیرا خداوند متعال فرموده است:

«وَ لا تَعاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوانِ» (مائده/۲):

«یکدیگر را بر گناه و دشمنی یاری نکنید»

فَصْلٌ، وَ يَصِحُّ السَّلَمُ حالاً وَ مُؤَجَّلاً فِي ما تَكامَلَ فِيهِ خَمْسَةُ شَرائِطَ: أَنْ يَكُونَ مَضْبُوطاً بِالصِّفَةِ، وَ أَنْ يَكُونَ جِنْساً لَمْ يَخْتَلِطْ بِهِ غَيْرُهُ، وَ لَمْ تَدْخُلْهُ النّارُ لِإحالَتِهِ

﴿فَصْلٌ﴾ سلم

«سَلَم» یعنی فروختن چیزی که در بر چشمان نیست ولی اوصافش بیان شده است و پول آن فی المجلس تقدیم فروشنده می‌شود، مثلاً خریدار می گوید: این پانزده دینار را به تو دادم در سلم یک حلب گندم قندهاری که در فلان روز و فلان جا به من تحویل بدهی و فروشنده آن را دریافت کند و راضی شود.

﴿وَ يَصِحُّ السَّلَمُ حالاً وَ مُؤَجَّلاً فِي ما تَكامَلَ فِيهِ خَمْسَةُ شَرائِطَ﴾ سلم در چیزی که در آن پنج شرط تحقق یافته باشد برای زمان حال درست است؛ یعنی اگر چیزی که در آن سلم می‌شود فی الحال موجود باشد؛ یعنی فروشنده بتواند بعد از دریافت پول بدون تأخیر برود و آن را بیاورد. و برای زمان آینده هم صحیح است؛ یعنی در زمان آتیِ تعیین‌شده چیز فروخته‌شده به خریدار تحول گردد؛

«عَنِ ابْنِ‌عَبّاسٍ- رضي الله عنهما-: قَدِمَ النَّبِيُّ ﷺ اَلْمَدِينَةَ وَ هُمْ يُسْلِفُونَ فِي الثِّمارِ السَّنَةَ وَ السَّنَتَيْنِ، فَقال ﷺ: مَنْ أَسْلَفَ فِي شَيْءٍ فَلْيُسْلِفْ فِي كَيْلٍ مَعْلُومٍ وَ وَزْنٍ مَعْلُومٍ إِلىٰ أَجَلٍ مَعْلُومٍ» شیخان روایت کرده‌اند:

«پیامبرﷺ وارد مدینه شد اهل مدینه سلم می کردند یعنی پول می‌دادند و میوه‌ی یک سال و دو سال بعد را می گرفتند بعد پیامبرﷺ فرمود: کسی که در چیزی سلم می کند در پیمانه ی معلوم، و وزن معلوم و زمان معلوم سلف کند.»

و پنج شرطی که به آن‌ها اشاره شد عبارتنداز:

اول، ﴿أَنْ يَكُونَ مَضْبُوطاً بِالصِّفَةِ﴾ باید نشانه‌ی آن به صورت کامل بیان شود.

دوم، ﴿وَ أَنْ يَكُونَ جِنْساً لَمْ يَخْتَلِطْ بِهِ غَيْرُهُ﴾ باید جنسی باشد که غیر آن با آن قاطی نشده باشد؛ بنابراین در گندم و جو مخلوط سلم درست نیست.

سوم، ﴿وَ لَمْ تَدْخُلْهُ النّارُ لِإحالَتِهِ﴾ نباید برای تغییردادن آن، آتش در آن تأثیر کرده

وَ أَنْ لا يَكُونَ مُعَيَّناً، وَ لا مِنْ مُعَيَّنٍ، وَ أَنْ يَكُونَ مِمّا يَصِحُّ بَيْعُهُ؛ ثُمَّ لِصِحَّةِ الْمُسْلَمِ فِيهِ ثَمانِيَةُ شَرائِطَ: وَ هُوَ أَنْ يَصِفَهُ بَعْدَ ذِكْرِ جِنْسِهِ وَ نَوْعِهِ بِالصِّفاتِ الَّتِي يَخْتَلِفُ بِها الثَّمَنُ، وَ أَنْ يَذْكُرَ قَدْرَهُ بِما يَنْفِي الْجَهالَةَ عَنْهُ

باشد؛ بنابراین در غذای پخته و بریان‌شده و سرخ‌شده درست نیست. و اگر میزان تأثیر آتش معلوم بود مانند آجر و گچ و بلغور، سلم در آن درست خواهد بود.

چهارم، ﴿وَ أَنْ لا يَكُونَ مُعَيَّناً﴾ چیزی که در آن سلم می‌شود نباید در بر چشمان و معین باشد؛ بلکه باید غائب و قرض باشد؛ بنابراین صحیح نیست خریدار به فروشنده بگوید: این پول را به سلم این گندم به تو دادم.

پنجم، ﴿وَ لا مِنْ مُعَيَّنٍ﴾ نباید چیزی که در آن سلم می‌شود متعلق به جای معینی باشد که خوف پیدانکردن آن باشد؛ مثلاً بگوید: این پول را به سلم گندم فلان زمین به تو دادم؛ ولی اگر بگوید: به سلم گندم فلان شهر، این سلم درست خواهد بود.

﴿وَ أَنْ يَكُونَ مِمّا يَصِحُّ بَيْعُهُ﴾ و نیز لازم است چیزی که در آن سلم می‌شود از چیزهایی باشد که فروش آن‌ها درست است؛ بنابراین در سگ و آشغال سلم درست نیست.

﴿ثُمَّ لِصِحَّةِ الْمُسْلَمِ فِيهِ ثَمانِيَةُ شَرائِطَ﴾ برای صحت چیزی که در آن سلم می‌شود هشت چیز لازم است:

اول، ﴿وَ هُوَ أَنْ يَصِفَهُ بَعْدَ ذِكْرِ جِنْسِهِ وَ نَوْعِهِ بِالصِّفاتِ الَّتِي يَخْتَلِفُ بِها الثَّمَنُ﴾ این است که فروشنده بعد از ذکر جنس و نوع چیزی که در آن سلم می‌شود آن را با صفاتی که با آن‌ها قیمت تفاوت پیدا می‌کند بیان کند، مثلاً بگویید: گندمم گندم بهاری و مهابادی است.

دوم، ﴿وَ أَنْ يَذْكُرَ قَدْرَهُ بِما يَنْفِي الْجَهالَةَ عَنْهُ﴾ مقدارش را به گونه‌ای ذکر کند که نسبت به آن، ناآگاهی و فریب را بردارد، مثلاً بگوید: پنج کیلو یا ده حلب به حلب سوریه است.

وَ إنْ كان مُؤَجَّلاً ذَكَرَ وَقْتَ مَحَلِّهِ، وَ أَنْ يَكُونَ مَوْجُوداً عِنْدَ الِاسْتِحْقاقِ فِي الْغالِبِ، وَ أَنْ يَذْكُرَ مَوْضِعَ قَبْضِهِ، وَ أَنْ يَكُونَ الثَّمَنُ مَعْلُوماً، وَ أَنْ يَتَقابَضا قَبْلَ التَّفَرُّقِ، وَ أَنْ يَكُونَ عَقْدُ السَّلَمِ ناجِزاً لا يَدْخُلُهُ خِيارُ الشَّرْطِ

سوم، ﴿وَ إنْ كان مُؤَجَّلاً ذَكَرَ وَقْتَ مَحَلِّهِ﴾ اگر سلم برای آینده بود باید زمان تحویل سلم بیان شود مثلاً بگوید: در ماه رمضان به من تحویل بده.

چهارم، ﴿وَ أَنْ يَكُونَ مَوْجُوداً عِنْدَ الِاسْتِحْقاقِ فِي الْغالِبِ﴾ باید در زمان تعیین‌شده، غالباً آن چیز موجود باشد، مانند سلم گردو در پاییز.

پنجم، ﴿وَ أَنْ يَذْكُرَ مَوْضِعَ قَبْضِهِ﴾ خریدار مکان تحویل را بیان کند، مثلاً بگوید: آن را به خانه‌ی ما در محله‌ی آزادی بیار.

ششم، ﴿وَ أَنْ يَكُونَ الثَّمَنُ مَعْلُوماً﴾ برای هر دو طرف، پول ظاهر باشد؛ یعنی مقدار و واحد آن.

هفتم، ﴿وَ أَنْ يَتَقابَضا قَبْلَ التَّفَرُّقِ﴾ قبل از جداشدن از یکدیگر، خریدار پول را به فروشنده بدهد و فروشنده آن را دریافت و قبول کند؛ یعنی اگر خریدار گفت: در بابت سلم یک حلب گندم فردا ده دینار را به تو می‌دهم و سپس خریدار رفت این معامله درست نخواهد بود.

هشتم، ﴿وَ أَنْ يَكُونَ عَقْدُ السَّلَمِ ناجِزاً﴾ باید عقد سلم، به تمامی انجام شود؛ یعنی ﴿لا يَدْخُلُهُ خِيارُ الشَّرْطِ﴾ اختیار پشیمان‌شدن در آن نباشد؛ ولی تا حین جداشدن از یکدیگر، هر دو حق پشیمان‌شدن خواهند داشت.

(خاتمه) اول، اگر بهره‌برداری از محل تعیین‌شده ساقط شد یعنی ممکن نبود که شیء سلم‌شده در آن‌جا تحویل داده شود باید فروشنده آن را به محل نزدیک آن‌جا بیاورد.

دوم، اگر قبل از فرارسیدن زمانِ تعیین‌شده مال را آورد بررسی می‌شود: اگر خریدار با دریافت این چیز متحمل ضرر می‌شد دریافت آن واجب نیست و گر نه

....

دریافت آن واجب می‌باشد.

سوم، اگر در زمان تعیین‌شده، آن چیز قطع شد و یافت نشد خریدار می‌تواند معامله‌ی صورت‌گرفته را فسخ کند و پولش را دریافت نماید یا تا حین یافتن منتظر می‌شود.

فَصْلٌ،وَ كُلُّ ما جازَ بَيْعُهُ جازَ رَهْنُهُ فِي الدُّيُونِ إذَا اسْتَقَرَّ ثُبُوتُها فِي الذِّمَّةِ، وَ لِلرّاهِنِ الرُّجُوعُ فِيهِ ما لَمْ يَقْبِضْهُ الْمُرْتَهِنُ

﴿فَصْلٌ﴾ رَهن

«رَهْن» این است که بدهکاری در قبال بدهی‌اش چیزی را به فروشنده بدهد تا اگر بدهی‌اش را ندهد قرض او از آن چیز پرداخت شود؛ خداوند متعال فرموده است:

«وَ إنْ كُنْتُمْ عَلىٰ سَفَرٍ وَ لَمْ تَجِدُوا كاتِباً فَرِهانٌ مَقْبُوضَةٌ» (بقره/ ۲۸۳):

«اگر در مسافرت بودید و از یکدیگر قرض گرفتید و کسی نبود آن را بنویسد چیزی را رهن قرضتان بکنید و آن را بپذیرد.»

﴿وَ كُلُّ ما جازَ بَيْعُهُ جازَ رَهْنُهُ فِي الدُّيُونِ﴾ هر چیزی که فروش آن درست باشد درست است در رهن قرض‌ها قرار داده شود ﴿إذَا اسْتَقَرَّ ثُبُوتُها فِي الذِّمَّةِ﴾ به شرطی که ثبوت قرض بر عهده‌ی بدهکار قرار گرفته باشد؛ یعنی قرض را قبول کرده و سپس رهنش را بنهد.

﴿وَ لِلرّاهِنِ الرُّجُوعُ فِيهِ﴾ برای نهاننده‌ی رهن یعنی بدهکار درست است از رهنش پشیمان شود ﴿ما لَمْ يَقْبِضْهُ الْمُرْتَهِنُ﴾ به شرطی که رهن گیرنده آن را دریافت نکرده باشد؛ یعنی اگر رهن گیرنده قبول و دریافت کرد بدهکار نمی‌تواند پشیمان شود و مال رهن‌شده محبوس می گردد و نباید رهن‌دهنده بدون اجازه‌ی رهنگیر یعنی قرض‌دهنده آن را بفروشد یا ببخشد.

(نکته) به کارگرفتن و تمام منافع مال رهن‌شده برای مالک رهن است و پرورده کردن آن هم بر عهده‌ی او است؛

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قالَ النَّبِيُّ ﷺ: اَلظَّهْرُ يُرْكَبُ بِنَفَقَتِهِ إذا كانَ مَرْهُوناً، وَ لَبَنُ الدَّرِّ يُشْرَبُ بِنَفَقَتِهِ إذا كانَ مَرْهُوناً» بخاری روایت کرده است:

«پیامبرﷺ فرمود: به خاطر نفقه‌ی حیوان رهن‌شده پشت آن برای سواری استعمال می‌شود و شیر حیوان رهن‌شده هم به خاطر نفقه‌ی آن نوشیده می‌شود.»

وَ لا يَضْمَنُهُ الْمُرْتَهِنُ إلّا بِالتَّعَدّي، وَ إذا قَضىٰ بَعْضَ الْحَقِّ لَمْ يَخْرُجْ شَيْءٌ مِنَ الرَّهْنِ حَتّىٰ يَقْضِيَ جَميعَهُ

بنابراین اگر صاحب قرض یعنی رهن‌گیر از شیء رهن‌شده بهره‌برداری کرد این عملش حرام و مشمول ربا است؛ زیرا بیشتر از مالش به او نفع می‌رسد.

﴿وَ لا يَضْمَنُهُ الْمُرْتَهِنُ إلّا بِالتَّعَدّي﴾ رهن‌گیر جز با تجاوزکردن به مال رهن‌شده و تقصیر، ضامن آن نخواهد بود

(نکته) مال رهن‌شده باید در زیر دستان رهن‌گیر باشد و مالك برای بهره‌برداری، آن را از او پس می‌گیرد. و اگر رهن‌دهنده و رهن‌گیر بر این موضوع انفاق داشتند که مال رهن‌شده نزد رهن‌دهنده باشد این عمل صحیح خواهد بود.

﴿وَ إذا قَضىٰ بَعْضَ الْحَقِّ لَمْ يَخْرُجْ شَيْءٌ مِنَ الرَّهْنِ حَتّىٰ يَقْضِيَ جَميعَهُ﴾ هرگاه بدهکار بعضی از حقش را پرداخت کرد مال رهن‌شده از رهن خارج نمی‌شود تا هنگامی که بدهکار تمام حقش را پرداخت می‌نماید.

بدانکه اگر زمان پرداخت بدهی رسید بر بدهکار واجب است یا قرضش را پس بدهد یا با اجازه‌ی صاحب قرض، مال رهن‌شده را بفروشد و از پول آن، قرضش را پرداخت کند.

(خاتمه) قرض‌دادن سنت مؤکد است؛ پیامبرﷺ فرموده است:

«مَنْ نَفَّسَ عَنْ أَخِيهِ كُرْبَةً مِنْ كُرَبِ الدُّنْيا نَفَّسَ اللّٰهُ عَنْهُ كُرْبَةً مِنْ كُرَبِ يَوْمِ الْقِيامَةِ» مسلم روایت کرده است:

«کسی که یکی از رنج‌های دنیوی برادرش را بردارد خداوند یکی از رنج‌های قیامت او را بر می دارد.»

اگر بدهکار توانایی پرداخت بدهی‌اش داشت تأخیر آن حرام است. و اگر فقیر بود و توانایی پرداخت آن را نداشت بر صاحب قرض واجب است منتظر بشود تا بدهکار آن را پیدا می کند و اگر بخشی از بدهی یا تمام آن را به بدهکار بخشید

....

موجب رضایت خدا خواهد بود؛ پیغمبرﷺ فرموده است:

«مَنْ يَسَّرَ عَلىٰ مُعْسِرٍ يَسَّرَ اللّٰهُ عَلَيْهِ فِي الدُّنْيا وَ الْآخِرَةِ» مسلم روایت کرده است:

«کسی که بدهی بدهکاری را پرداخت نماید یا او را حلال کند یا زمان پرداخت را تأخیر نماید خداوند در دنیا و قیامت بر او سهل می‌گیرد.»

هرگاه بدهکار یا ورثه‌ی او قرض را به صاحب قرض برگرداندند بر صاحب قرض واجب است آن را پس بگیرد یا بدهکار را حلال کند؛ به شرطی که با دریافتش متحمل ضرر نشود. و هرگاه بدهکار بدهی را در جلو دستان صاحب قرض نهاد به شیوه‌ای که می‌توانست آن را بردارد این نهادن، دریافت محسوب می‌شود هر چند که صاحب قرض قبول نکند.

فَصْلٌ وَ الْحَجْرُ عَلیٰ سِتَّةٍ: اَلصَّبِيُّ، وَ الْمَجْنُونُ، وَ السَّفِيهُ الْمُبَذِّرُ لِمالِهِ، وَ الْمُفْلِسُ الَّذِي ارْتَكَبَتْهُ الدُّيُونُ

﴿فَصْلٌ﴾ حَجر

«حَجر» به معنای منع کردن از تصرف در اموال و املاک است.

﴿وَ الْحَجْرُ عَلیٰ سِتَّةٍ﴾ حجر بر شش نفر نهاده می‌شود که در بین مذکر و مؤنث تفاوتی وجود ندارد:

اول، ﴿اَلصَّبِيُّ﴾ بچه؛ یعنی نباید بچه قبل از بلوغ در ملک و مالِ خود تصرف کند نه با فروختن نه با بخشیدن و نه با تصرفات دیگر. و باید بعد از بلوغ، دارای عقل باشد و صلاح دین و دنیای خود را بداند؛ خداوند متعال فرموده است:

«وَ ابْتَلُوا الْيَتامىٰ حَتّىٰ إِذا بَلَغُوا النِّكاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْداً فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوالَهُمْ» (نساء/۶):

بچه‌های یتیم را امتحان کنید تا وقتی که به سن بلوغ می‌رسند بعد اگر در آنان صلاح دین و دنیا را یافتید امواشان را به ایشان برگردانید.»

دوم، ﴿وَ الْمَجْنُونُ﴾ دیوانه؛ یعنی دیوانه هم (مانند بچه) نباید تا بعد از بهبودی در مال خود تصرف کند؛ زیرا فکر و هوشش ناقص است.

سوم، ﴿وَ السَّفِيهُ الْمُبَذِّرُ لِمالِهِ﴾ سفیهی که مالش را بیهوده صرف می‌کند، مثلاً مالش را با ضرر زیاد بفروشد یا با ضرر زیادی چیزی را بخرد و یا مالش را پرت کند؛ خداوند متعال فرموده است:

«فَإِنْ كانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهاً أَوْ ضَعِيفاً أَوْ لا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُمِلَّ هُوَ فَلْيُمْلِلْ وَلِيُّهُ» (بقره/۲۸۲):

«اگر کسی که حقی بر او است سفیه یا ناتوان بود مانند بچه یا نمی‌توانست حرف بزند (مانند لال) سرپرستش به جای او حرف بزند و نویسنده آن را بنویسد.»

چهارم، ﴿وَ الْمُفْلِسُ الَّذِي ارْتَكَبَتْهُ الدُّيُونُ﴾ بدهکاری که قرض‌ها تمام اموالش ر

وَ الْمَرِيضُ في ما زادَ عَلَى الثُّلُثِ، وَ العَبْدُ الَّذِي لَمْ يُؤْذَنْ لَهُ في التِّجارَةِ؛ وَ تَصَرُّفُ الصَّبِيِّ وَ الْمَجْنُونِ وَ السَّفِيهِ غَيْرُ صَحِيحٍ،

فراگرفته باشند که قاضی شرع بر تمام مال و ملکش منع می‌نهد بعد خانه‌ی مسکونی، زمین، حیوان و اثانیه‌ی خانه‌اش را می‌فروشد و از آن‌ها قرض‌هایش را پرداخت می‌کند؛

«عَنِ ابْنِ كَعْبٍ عَنْ أَبِيهِ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ حَجَرَ عَلىٰ مُعاذٍ مالَهُ وَ باعَهُ فِي دَيْنٍ كانَ عَلَيْهِ» دار قطنی روایت کرده است:«پیامبرﷺ بر مال معاذ منع نهاد و به خاطر قرضی که بر او مالش را فروخت.»

پنجم، ﴿وَ الْمَرِيضُ فِي ما زادَ عَلَى الثُّلُثِ﴾ بیماری که بیشتر از یک سوم مالش را صدقه می‌کند؛ البته منظور بیماری است که ترس فوتش موجود است؛

«عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي‌وَقّاصٍ ﷺ: قُلْتُ: يا رَسُولَ‌اللّٰهِ ﷺ أَفَأَتَصَدَّقُ بِثُلُثَيْ مالِي؟ قالَ: لا، قُلْتُ: بِشَطْرِهِ؟ قالَ: لا، قُلْتُ: بِثُلُثِهِ؟ قالَ: اَلثُّلُثُ وَ الثُّلُثُ كَثِيرٌ، إِنَّكَ إِنْ تَذَرْ وَرَثَتَكَ أَغْنِياءَ خَيْرٌ مِنْ أَنْ تَذَرَهُمْ عالَةً يَتَكَفَّفُونَ النّاسَ» شیخان روایت کرده‌اند:

«سعد در حین بیماری به پیامبرﷺ عرض کرد: ای پیامبر خدا دو سوم مالم را صدقه کنم؟ فرمود: نه؛ عرض کرد: یک دوم آن؟ فرمود: نه؛ عرض کرد یک سوم آن؟ فرمود: آری و یک سوم زیاد است؛ به درستی اگر ورثه‌ات را بی‌نیاز به جا بگذاری بهتر از آن است که ایشان را فقیر به جا بگذاری که از مردم تکدی بکنند.»

ششم، ﴿وَ الْعَبْدُ الَّذِي لَمْ يُؤْذَنْ لَهُ فِي التِّجارَةِ﴾ برده‌ای که سیدش به او اجازه‌ی خرید و فروش نداده باشد.

﴿وَ تَصَرُّفُ الصَّبِيِّ وَ الْمَجْنُونِ وَ السَّفِيهِ غَيْرُ صَحِيحٍ﴾ تصرف بچه و دیوانه و سفیه در مال خود صحیح نیست. فرقی نیست تصرف صورت گرفته خرید و فروش باشد یا صدقه کردن یا نکاح کردن زن و یا طلاق‌دادن. و اگر سرپرست اجازه بدهد سفیه می‌تواند خرید و فروش بکند.

وَ تَصَرُّفُ الْمُفْلِسِ يَصِحُّ فِي ذِمَّتِهِ دُونَ أَعْيانِ مالِهِ، وَ تَصَرُّفُ الْمَرِيضِ فِي ما زادَ عَلَى الثُّلُثِ مَوْقُوفٌ عَلىٰ إجازَةِ الْوَرَثَةِ مِنْ بَعْدِهِ، وَ تَصَرُّفُ الْعَبْدِ يَكُونُ فِي ذِمَّتِهِ يُتْبَعُ بِهِ إذا عُتِقَ

(نکته) درست نیست سرپرست دیوانه و بچه مال آنان را بفروشد؛ مگر این که در فروش آن سود ظاهر باشد که در این صورت، به میزان نیاز، مالش را می‌فروشد. و نیز سرپرست زکات، مالشان را پرداخت می کند.

﴿وَ تَصَرُّفُ الْمُفْلِسِ يَصِحُّ فِي ذِمَّتِهِ دُونَ أَعْيانِ مالِهِ﴾ تصرف بدهکار در مال خود در صورت قرض درست است؛ نه در خود مالی که بر آن منع نهاده شده است؛ زیرا متعلق به صاحبان قرض است.

﴿وَ تَصَرُّفُ الْمَرِيضِ فِي ما زادَ عَلَى الثُّلُثِ مَوْقُوفٌ عَلىٰ إجازَةِ الْوَرَثَةِ مِنْ بَعْدِهِ﴾ تصرف بیمار در بیشتر از یک سوم مالش بر اجازه‌ی تمام ورثه‌ی بعد از او متوقف است؛ یعنی اگر اجازه دادند هر مقداری را که شخص مرده قرار داده است صدقه خواهد شد و اگر اجازه ندادند تنها یک سوم مال متروک صدقه می‌شود و بیشتر از آن به ورثه داده می‌شود. و ان شاء الله این موضوع را در بحث ارث بیان خواهیم کرد.

(نکته) هر مالی را که انسان در بیماری فوتش صدقه می کند مانند نذر، وقف، حلال کردن، تمام آن‌ها از یک سوم مال پرداخت می‌شوند.

﴿وَ تَصَرُّفُ الْعَبْدِ يَكُونُ فِي ذِمَّتِهِ يُتْبَعُ بِهِ إذا عُتِقَ﴾ تصرف برده (خرید و فروشی که او انجام می‌دهد) در گردنش به صورت قرض باقی خواهد ماند هرگاه آزاد شد آن چیزی را که خریده و از دست داده است از او طلب می‌شود؛ بنابراین فروشنده نمی‌تواند قبل از آزادشدن، از او درخواست چیزی بکند.

(خاتمه) در مورد سرپرستی یتیم و اصلاح مال او و ولی امر یعنی سرپرست بچه و دیوانه ابتدا پدر است بعد پدربزرگ و بالاتر و سپس مردی که ایشان تعیین کرده‌اند بعد قاضی و اگر قاضی نبود یا بی‌دین و ظالم بود واجب است مردان محترم آن‌جا سرپرست بشوند؛ یعنی نفری را به عنوان سرپرست بچه و دیوانه انتخاب کنند؛ هر

....

چند که در برابر پول سرپرست بشود.

بدانکه در فتوایی از امام شافعی، بعد از پدر و پدربزرگ مادر بر افراد دیگر اولویت دارد؛ بنابراین بهتر است مردان محترم، مادر را سرپرست بکنند و مادر بر طبق مصلحت بچه‌ها در اموال ایشان تصرف می کند. و اگر درخواست کرایه کرد مردان محترم از مال موجود کرایه‌ی او را پرداخت می‌نمایند.

برای سرپرست دیوانه و بچه‌ها درست است مال خود را با مال ایشان قاطی کند؛ به شرطی که این کار برای بچه‌ها نافع باشد. و می‌تواند با مال قاطی‌شده از مهمان پذیرایی کند؛ به شرطی که به دیوانه و بچه‌ها ضرری وارد نشود. این قاطی کردن مال در زبان کردی «مال چاک کردنه‌وه» نامیده می‌شود که به معنای اصلاح مال است.

فَصْلٌ، وَ يَصِحُّ الصُّلْحُ مَعَ الْإقْرارِ فِي الْأَمْوالِ وَ ما أَفْضىٰ إِلَيْها، وَ هُوَ نَوْعانِ: إبْراءٌ، وَ مُعاوَضَةٌ، فَالْإبْراءُ اقْتِصارُهُ مِنْ حَقِّهِ عَلىٰ بَعْضِهِ

﴿فَصْلٌ﴾ صلح

صلح به معنای توافق برای رفع نزاع بین دو نفر و بیشتر است.

﴿وَ يَصِحُّ الصُّلْحُ مَعَ الْإقْرارِ فِي الْأَمْوالِ وَ ما أَفْضىٰ إِلَيْها﴾ صلح در میان مدعی و مدعی‌علیه همراه اقرار در اموال و چیزی که منجر به اموال می‌شود درست است. و اقرار این است که مدعی‌علیه بگوید: ادعای مدعی در حق من درست است یا شاهد یا قسم موجود باشد. و مثال چیزی که به مال منجر می‌شود این است که مدعی‌علیه به مدعی می گوید: در قصاص پدرت مرا نکُش این قدر مال به تو می‌دهم که این صلح هم جایز است؛

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قالَ النَّبِيُّ ﷺ: اَلصُّلْحُ جائِزٌ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ إِلَّاصُلْحاً حَرَّمَ حَلالاً أَوْ أَحَلَّ حَراماً» ابن‌حبان روایت کرده است:

«پیامبرﷺ فرمود: همه‌ی صلح‌ها در بین دو مسلمان جایز است جز صلحی که حلالی را احرام یا حرامی را حلال بکند.»

بنابراین اگر صلح صورت گرفته، متعلق به اموال نبود، مثلاً زناکاری بگوید: در حد زنا مرا سنگسار نکنید این قدر مال به شما می‌دهم این صلح درست نیست؛ زیرا مخالف قانون اسلام است.

﴿وَ هُوَ نَوْعانِ﴾ صلح دو نوع است: اول، ﴿إبْراءٌ﴾ صلح ابراء است؛ یعنی بخشیدن و یا حلال کردن. دوم، ﴿وَ مُعاوَضَةٌ﴾ صلح معاوضه است؛ یعنی دریافت چیزی به جای چیز دیگر.

﴿فَالْإبْراءُ اقْتِصارُهُ مِنْ حَقِّهِ عَلىٰ بَعْضِهِ﴾ ابراء این است که مدعی از بخشی از حقش بگذرد و به بعضی راضی شود؛ یعنی مدعی‌علیه بگوید: درست می گویی که این چهار گوسفند متعلق به تو است و مدعی بگوید: دو رأس از آن‌ها را به من

وَ لا يَجُوزُ تَعْلِيقُهُ عَلىٰ شَرْطٍ، وَ الْمُعاوَضَةُ عُدُولُهُ عَنْ حَقِّهِ إلىٰ غَيْرِهِ، وَ يَجْرِي عَلَيْهِ حُكْمُ الْبَيْعِ. وَ يَجُوزُ لِلْإنسانِ أَنْ يُشْرِعَ رَوْشَناً فِي طَرِيقٍ نافِذٍ بِحَيْثُ لا يَتَضَرَّرُ بِهِ الْمارُّ، وَ لايَجُوزُ فِي الدَّرْبِ الْمُشْتَرَكِ إلّا بِإذْنِ الشُّرَكاءِ

برگردان و دو رأس دیگر برای تو. که این، بخشیدن است. یا مدعی‌علیه بگوید: راست می‌گویی به تو صد دینار بدهکار هستم و مدعی بگوید: پنجاه دینار را به من برگردان و از پنجاه دینار دیگر صرف نظر می‌کنم که این هم حلال‌کردن است و می‌تواند او را از تمام پول موجود حلال کند؛ ولی ﴿وَ لا يَجُوزُ تَعْلِيقُهُ عَلىٰ شَرْطٍ﴾ تعلیق آزادکردن به شرط درست نیست، مثلاً صاحب حق بگوید: اول ماه تو را آزاد می‌کنم.

﴿وَ الْمُعاوَضَةُ عُدُولُهُ عَنْ حَقِّهِ إلىٰ غَيْرِهِ﴾ صلح معاوضه این است که مدعی از حقش به چیز دیگری عدول کند، مثلاً بگوید: این باغ متعلق به من است یا بگوید: بدهکار هزار دینار من هستی و مدعی‌علیه بگوید: راست می‌گویی ولی به جای آن باغ و یا آن هزار دینار این خانه را از من بگیر و مدعی هم بگوید: می‌پذیرم ﴿وَ يَجْرِي عَلَيْهِ حُكْمُ الْبَيْعِ﴾ حکم بیع بر صلح معاوضه جاری می‌شود؛ یعنی باید آن چیزها پاک باشند، ملک خود آن‌ها باشد، می‌توانند تا سه روز حق پشیمان‌شدن را شرط بکنند و اگر آن چیز دارای عیب بود حق برگشتن وجود دارد.

﴿وَ يَجُوزُ لِلْإنْسانِ أَنْ يُشْرِعَ رَوْشَناً فِي طَرِيقٍ نافِذٍ بِحَيْثُ لا يَتَضَرَّرُ بِهِ الْمارُّ﴾ برای انسان صاحب خانه درست است که در کوچه‌ی غیر بن بست بالکنی را بسازد به شیوه‌ای که به عابر ضرری وارد نشود؛ یعنی به حدی ارتفاع داشته باشد که وسیله‌ی نقلیه از زیر آن عبور کند. فرقی نیست وسیله‌ی نقلیه ماشین باشد یا حیوان و یا انسان ﴿وَ لايَجُوزُ فِي الدَّرْبِ الْمُشْتَرَكِ إلّا بِإذْنِ الشُّرَكاءِ﴾ درست‌کردن بالکن در کوچه‌ی بن بست جز با اجازه‌ی مالکانی که در کوچه، بالاتر از او قرار گرفته‌اند درست نیست. فرقی نیست در طرف راست کوچه باشند یا در طرف چپ.

وَ يَجُوزُ تَقْدِيمُ الْبابِ فِي الدَّرْبِ الْمُشْتَرَكِ، وَ لا يَجُوزُ تَأْخِيرُهُ إلّا بِإذْنِ الشُّرَكاءِ

﴿وَ يَجُوزُ تَقْدِيمُ الْبابِ فِي الدَّرْبِ الْمُشْتَرَكِ﴾ درست است انسان در کوچه‌ی مشترک بن بست درب ورودی خانه‌اش را در قسمت پایینی کوچه (رو به ابتدای کوچه) قرار دهد ﴿وَ لا يَجُوزُ تَأْخِيرُهُ إلّا بِإذْنِ الشُّرَكاءِ﴾ ولی قراردادن آن در طرف بالایی کوچه (رو به انتهای کوچه) جز با اجازه‌ی مالکانی که خانه‌ی آن‌ها در بالای خانه‌ی او (رو به طرف انتهای کوچه) قرار گرفته‌اند درست نیست. فرقی نیست در طرف راست کوچه باشند یا در طرف چپ.

(خاتمه) اگر شاخه‌های درخت انسانی وارد فضای ملک نفر دیگری شد یا به فضای راهی رفت که به عابر ضرر می‌رساند، واجب است شاخه‌ها را قطع کند یا کنار ببرد. و اگر دیوار یا درختی به سر راهی یا به ملک شخص دیگری خم شد واجب است آن را کنار ببرد. همچنین صحیح نیست انسان مرز ملکش یا دیوارش را وارد راه کند؛ هر چند که آن راه تنگ نباشد؛

«عَنْ سَعِيدِ بْنِ زَيْدٍ رضی الله عنه : قالَ النَّبِيُّ ﷺ: مَنِ اقْتَطَعَ شِبْراً مِنَ الْأَرْضِ ظُلْماً طَوَّقَهُ اللّٰهُ يَوْمَ الْقِيامَةِ إِيّاهُ مِنْ سَبْعِ أَرَضِينَ» شیخان روایت کرده‌اند:

«پیامبر ﷺ فرمود: کسی که از روی ظلم یک وجب از زمین را غصب کند خداوند متعال در روز قیامت، آن را طوق می کند و هفت زمین به گردن او می اندازد.»

فصلٌ وَ شَرائِطُ الْحَوالَةِ أَرْبَعَةُ أَشْياءَ: رَضَا الْمُحِيلِ، وَ قَبُولُ الْمُحْتالِ، لَا الْمُحالِ عَلَيْهِ، وَ كَوْنُ الْحَقِّ مُسْتَقِراً فِي الذِّمَّةِ

﴿فصلٌ﴾ حواله

حواله یعنی نقل کردن قرضی از بدهکاری به بدهکار دیگر، مثلاً شخصی بگوید: آقا محمود من به تو ده دینار بدهکارم و احمد به من ده دینار بدهکار است برو به جای قرضی که بر من داری قرض من را از احمد بگیر.

﴿وَ شَرائِطُ الْحَوالَةِ أَرْبَعَةُ أَشْياءَ﴾ شرایط حواله چهار چیز است:

اول، ﴿رَضَا الْمُحِيلِ﴾ رضایت حواله‌کننده است؛ یعنی بدهکاری که صاحب قرض را روانه می‌کند.

دوم، ﴿وَ قَبُولُ الْمُحْتالِ﴾ قبول کردن شخص حواله‌شده؛ یعنی صاحب قرض فرستاده‌شده قبول بکند ﴿لَا الْمُحالِ عَلَيْهِ﴾ ولی رضایت بدهکاری که صاحب قرض نزد او فرستاده می‌شود لازم نیست؛ زیرا باید قرضش را پس بدهد؛ یعنی فرقی نمی‌کند به این فرستاده‌شده بدهد یا به صاحب قرض؛ بنابراین حواله‌کردن انسانی به پیش مرده هم درست است؛

«**عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قالَ النَّبِيُّ ﷺ: مَطَلُ الْغَنِيِّ ظُلْمٌ، وَ إذا أُتْبِعَ أَحَدُكُمْ عَلىٰ مَلِيءٍ فَلْيُتْبَعْ**» شیخان روایت کرده‌اند:

«تأخیر پرداخت بدهی از جانب بدهکار دارا ظلم است و کسی که به پیش بدهکار دارا حواله شود برود.»

یعنی تا به جای قرض خودش قرضش را از او بگیرد.

سوم، ﴿وَ كَوْنُ الْحَقِّ مُسْتَقِراً فِي الذِّمَّةِ﴾ هر دو قرض بر گردن هر دو بدهکار قرار گرفته باشند؛ یعنی اگر بدهی‌ها ثابت نباشند مثلاً شخصی بگوید: پنج دینار را به صورت قرض به من بده بعد نزد فلان شخصی که به من بدهکار است برو آن را از او بگیر این حواله درست نخواهد بود.

وَ اتِّفاقُ ما في ذِمَّةِ الْمُحِيلِ وَ الْمُحالِعَلَيْهِ فِي الْجِنْسِ وَ النَّوْعِ وَ الْحُلُولِ وَ التَّأْجِيلِ، وَ تَبْرَأُ بِها ذِمَّةُ الْمُحِيلِ

چهارم، ﴿وَ اتِّفاقُ ما في ذِمَّةِ الْمُحِيلِ وَ الْمُحالِعَلَيْهِ فِي الْجِنْسِ وَ النَّوْعِ وَ الْحُلُولِ وَ التَّأْجِيلِ﴾ بدهی حواله‌کننده و بدهی شخصی که نزد او حواله شده است در جنس و نوع متفق باشند؛ یعنی اگر بدهی یکی از آن‌ها گندم باشد باید بدهی نفر دوم هم گندم باشد؛ بنابراین اگر قرض اولی گندم و قرض دومی جو بود حواله‌کردن درست نخواهد بود و نیز باید هر دو قرض موجود در فرارسیدن و فرانرسیدن زمان پرداخت متفق باشند.

﴿وَ تَبْرَأُ بِها ذِمَّةُ الْمُحِيلِ﴾ با حواله‌کردن، گردن حواله‌کننده بری می‌شود و محال‌علیه هم (نفری که نزد او حواله شده است) از قرض حواله‌کننده آزاد و بری می‌گردد؛ زیرا واجب است قرض را به حواله شده بدهد.

فَصْلٌ، وَ يَصِحُّ ضَمانُ الدُّيُونِ الْمُسْتَقِرَّةِ فِي الذِّمَّةِ إذا عُلِمَ قَدْرُها، وَ لِصاحِبِ الْحَقِّ مُطالَبَةُ مَنْ شاءَ مِنَ الضّامِنِ وَ الْمَضْمُونِ‌عَنْهُ إذا كانَ الضَّمانُ عَلىٰ ما بَيَّنّا، وَ إذا غَرِمَ الضّامِنُ رَجَعَ عَلَى الْمَضْمُونِ‌عَنْهُ

﴿فَصْلٌ﴾ ضمانت‌کردن

ضمانت‌کردن این است که نفری قرض نفر دیگری را به عهده بگیرد که اگر بدهکار آن را پس ندهد این شخص آن را پرداخت نماید.

﴿وَ يَصِحُّ ضَمانُ الدُّيُونِ الْمُسْتَقِرَّةِ فِي الذِّمَّةِ﴾ ضمانت‌کردن قرض‌هایی که در گردن شخصی ثابت شده‌اند درست است ﴿إذا عُلِمَ قَدْرُها﴾ به شرطی که مقدار و نوع قرض‌ها معلوم باشند؛

«**عَنِ ابْنِ‌عَبّاسٍ**- رضي الله عنهما- **قالَ لَزِمَ رَجُلٌ غَرِيماً لَهُ بِعَشْرَةِ دَنانِيرَ، فَتَحَمَّلَ بِهَا النَّبِيُّ ﷺ فَقَضاها عَنْهُ**» أبوداود و ابن‌ماجه روایت کرده‌اند:

«مردی مرد دیگری را که بدهکار ده دینار او بود گرفته بود بعد پیامبرﷺ ضامن بدهی او شد و بدهکار نتوانست در مدت معین آن را پرداخت کند پیامبرﷺ به جای او آن را پرداخت نمود.

﴿وَ لِصاحِبِ الْحَقِّ مُطالَبَةُ مَنْ شاءَ مِنَ الضّامِنِ وَ الْمَضْمُونِ‌عَنْهُ﴾ صاحب حق می‌تواند قرضش را هم از ضامن و هم از شخص ضمانت‌شده طلب کند ﴿إذا كانَ الضَّمانُ عَلىٰ ما بَيَّنّا﴾ به شرطی که ضمانت به شیوه‌ای باشد که بیان کردیم؛ یعنی ضامن از مقدار و نوع قرض آگاه و قرض در گردن بدهکار ثابت باشد. و نیز لازم است ضامن، صاحب قرض را هم بشناسد؛

«**عَنْ أَبِي‌أُمامَةَ** رضي الله عنه **قالَ النَّبِيُّ ﷺ: اَلزَّعِيمُ غارِمٌ**» ترمذی روایت کرده است:

«پیامبرﷺ فرمود: ضامن باید غرامت را پرداخت نماید.»

یعنی در صورتی که بدهکار آن را پرداخت نکند.

﴿وَ إذا غَرِمَ الضّامِنُ﴾ هرگاه ضامن غرامت را پرداخت کرد ﴿رَجَعَ عَلَى الْمَضْمُونِ‌عَنْهُ﴾ نزد مضمونٌ‌عنه (بدهکار) می‌رود (شخصی که برای او ضمانت کرده

إذا كانَ الضَّمانُ وَ الْقَضاءُ بِإذْنِهِ، وَ لا يَصِحُّ ضَمانُ الْمَجْهُولِ، وَ لا ما لَمْ يَجِبْ إلّا دَرْكَ الْمَبِيعِ إذا كانَ الضَّمانُ وَ الْقَضاءُ بِإذْنِهِ، وَ لا يَصِحُّ ضَمانُ الْمَجْهُولِ، وَ لا ما لَمْ يَجِبْ إلّا دَرْكَ الْمَبِيعِ

است) تا مقداری را که به جای او پرداخت کرده است از او بگیرد ﴿إذا كانَ الضَّمانُ وَ الْقَضاءُ بِإذْنِهِ﴾ به شرطی که ضمانت‌کردن و پرداخت قرض با اجازه‌ی مضمون‌عنه (بدهکار) بوده باشد. و اگر شخصی بی اجازه‌ی بدهکار ضامن شد و قرض را پرداخت نمود از جیب خودش پرداخت می‌کند و نمی‌تواند آن را از بدهکار بگیرد. و اگر شخصی ضامن نبود و خودسرانه قرض بدهکار زنده یا مرده‌ای را پرداخت کرد از جیب خود پرداخت می‌نماید و نمی‌تواند آن را از بدهکار پس بگیرد.

فتوای اصح این است که اگر شخصی با اجازه‌ی بدهکار ضامن شد و بی اجازه‌ی بدهکار بدهی را پرداخت نموند می‌تواند آن را از بدهکار پس بگیرد.

﴿وَ لا يَصِحُّ ضَمانُ الْمَجْهُولِ وَ لا ما لَمْ يَجِبْ﴾ ضمانت‌کردن قرضی که مقدار و نوع آن معلوم نیست و نیز ضمانت‌کردن چیزی که هنوز بر بدهکار واجب نشده است درست نیست؛ ولی در فتوای قدیم امام شافعی، ضمانت‌کردن مورد دوم درست است ﴿إلّا دَرْكَ الْمَبِيعِ﴾ جز ضمانت ادعای مال فروخته‌شده بعد از دریافت پول آن؛ یعنی ضامن بگوید: اگر این چیز، مال دزدی بود یا در آن فریبی انجام گرفته بود من ضامن پرداخت پولت خواهم شد که این ضمانت درست است.

فَصْلٌ، وَ الْكَفالَةُ بِالْبَدَنِ جائِزَةٌ إذا كانَ عَلَى الْمَكْفُولِ بِهِ حَقٌّ لِآدَمِيٍّ

﴿فَصْلٌ﴾ کفاله

کفاله این است که شخصی احضار انسانی به مکان معینی را به عهده بگیرد.

﴿وَ الْكَفالَةُ بِالْبَدَنِ جائِزَةٌ﴾ کفالت با احضار بدن انسانی درست است؛ زیرا این هم نوعی از ضمانت است ﴿إذا كانَ عَلَى الْمَكْفُولِ بِهِ حَقٌّ لِآدَمِيٍّ﴾ در صورتی که بر مکفولٌبه (کسی که شخص دیگری کفیل او شده است) حق انسانی باشد، مانند قرض، مال دیگر، قصاص قتل، قصاص قطع عضو و یا قصاص زخمی کردن؛ ولی در حدودی که حق خداوند متعال هستند کفالت درست نیست، مانند زنا، دزدی و مرتدشدن.

واجب است کفیل، مکفولٌبه را در زمان و مکان تعیین‌شده احضار کند و با این احضار از کفالت رستگار می‌شود. و اگر مکفول‌به در زمان و مکان معین حاضر نشد و کفیل او را احضار نکرد و حق را پرداخت ننمود باید کفیل زندانی شود تا مکفول‌به در مکان معین آماده می‌شود یا تا وقتی که مرگش معلوم می‌شود و یا تا زمانی که معلوم می‌شود که به محل غیر قابل دسترسی فرار کرده است؛ یعنی اگر یکی از این سه وضعیت پیش آمد کفیل آزاد خواهد شد.

(نکته) صحیح نیست حقی که بر مکفول‌به است از کفیل درخواست شود؛ ولی اگر کفیل با اراده‌ی خود یا از ترس زندان حق را به صاحبش پرداخت نمود نباید زندانی شود و مال پرداخت شده همانند قرض، ملک صاحب حق می‌شود؛ یعنی هرگاه مکفول‌به برگشت یا مرد واجب است آن مال به کفیل داده شود.

فصلٌ، وَ لِلشَّرْكَةِ خَمْسَةُ شَرائِطَ: أَنْ تَكُونَ عَلىٰ ناضٍّ مِنَ الدَّراهِمِ وَ الدَّنانِيرِ، وَ أَنْ يَتَّفِقا فِي الْجِنسِ وَ النَّوْعِ، وَ أَنْ يَخْلِطَا الْمالَيْنِ، وَ أَنْ يَأْذَنَ كُلُّ واحِدٍ مِنْهُما لِصاحِبِهِ فِي التَّصَرُّفِ، وَ أَنْ يَكُونَ الرِّبْحُ وَ الْخُسْرانُ عَلىٰ قَدْرِ الْمالَيْنِ؛

﴿**فَصلٌ**﴾ **شرکت** (مشارکت)

شرکت به معنای مشارکت دو نفر یا بیشتر از دو نفر در یک کار است؛

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قالَ النَّبِيُّ ﷺ: قالَ اللّٰهُ تَعالىٰ أَنَا ثالِثُ الشَّرِيكَيْنِ ما لَمْ يَخُنْ أَحَدُهُما صاحِبَهُ فَإِذا خانَ خَرَجْتُ مِنْ بَيْنِهِما» أبوداود روایت کرده است:

«خداوند متعال در حدیث قدسی فرموده است: من رفیق دو شریکی هستم که به یکدیگر خیانت نمی‌کنند؛ پس هرگاه یکی از آن‌ها به دیگری خیانت کرد من از میان ایشان خارج می شوم.»

﴿وَ لِلشَّرْكَةِ خَمْسَةُ شَرائِطَ﴾ شرکت، دارای پنج شرط است:

اول، ﴿أَنْ تَكُونَ عَلىٰ ناضٍّ مِنَ الدَّراهِمِ وَ الدَّنانِيرِ﴾ شرکت بر پول مسکوک از قبیل درهم و دینار باشد؛ ولی این فتوا ضعیف است و فتوای اصح این است که شرکت در تمام چیزهایی که با تراز و یا حلب توزین و پیمانه می‌شوند درست است.

دوم، ﴿وَ أَنْ يَتَّفِقا فِي الْجِنسِ وَ النَّوْعِ﴾ دو مالِ شریک‌ها، در جنس و نوع متفق باشند و لازم نیست به اندازه‌ی یکدیگر باشند.

سوم، ﴿وَ أَنْ يَخْلِطَا الْمالَيْنِ﴾ شریک‌ها مالشان را به شیوه‌ای مخلوط کنند که از یکدیگر جدا نشوند.

چهارم، ﴿وَ أَنْ يَأْذَنَ كُلُّ واحِدٍ مِنْهُما لِصاحِبِهِ فِي التَّصَرُّفِ﴾ هر یک از دو شریک به شریک دیگر اجازه‌ی تصرف بدهد؛ یعنی قبل از قاطی کردن مال، هر دو به یکدیگر بگویند: شریک تو شدم و در خرید و فروش این مال به تو اجازه دادم.

(نکته) اگر دو شریک با هم به مالی دسترسی پیدا کردند مانند ارث، سود و خرید و بخشیدن، تنها شرط چهارم و پنجم لازم هستند.

پنجم، ﴿وَ أَنْ يَكُونَ الرِّبْحُ وَ الْخُسْرانُ عَلىٰ قَدْرِ الْمالَيْنِ﴾ سود و ضرر بر مقدار دو مال

وَ لِكُلِّ واحِدٍ مِنْهُما فَسْخُها مَتىٰ شاءَ؛ وَ مَتىٰ ماتَ أَحَدُهُما بَطَلَتْ

قاطی‌شده باشد؛ هر چند که یکی از آن‌ها از دیگری بیشتر کار کرده باشد؛ بنابراین اگر بر این شرط توافق کردند که شریکی که بیشتر کار کند سهم او بیشتر باشد این شرکت درست نیست و باید سود و ضرر به میزان مال قاطی‌شده باشد؛ به عنوان مثال اگر سهم یکی از آن‌ها یکصد دینار و سهم شریک دیگر پنجاه دینار بود در سود و ضرر به مالک صد دینار دو سهم تعلق می گیرد و به مالک پنجاه دینار یک سهم.

در مذهب امام حنفی درست است سهم اموال به میزان هم و سهم سود و ضرر متفاوت باشد؛ زیرا یکی از آن‌ها از دیگری خبره‌تر یا قوی‌تر یا فعال‌تر است.

(نکته) هیچ یک از شریک‌ها نمی‌تواند بدون اجازه‌ی شریک دیگر چیزی را به صورت قرض یا با پول کشور دیگر یا با ضرر بفروشد یا مال قاطی‌شده را به شهر دیگر ببرد؛ زیرا غرامت بر او لازم می آید.

﴿وَ لِكُلِّ واحِدٍ مِنْهُما فَسْخُها مَتىٰ شاءَ﴾ هر یک از دو شریک هر وقت اراده کرد می‌تواند عقد شرکت را فسخ کند.

﴿وَ مَتىٰ ماتَ أَحَدُهُما بَطَلَتْ﴾ و هر گاه یکی از ایشان فوت کرد عقد شرکت باطل می‌شود؛ زیرا شرط دو شریک این است که باید بتوانند با خرید و فروش، در مالشان تصرف بکنند.

(نکته) آنچه بیان گردید شرکتِ مالی است؛ یعنی شرکت جسمی درست نیست، مثلاً نفری به نفر دیگری بگوید: بیا با هم این کار را انجام دهیم هر چه را یافتیم به صورت مساوی تقسیم می کنیم؛ ولی امام ابوحنیفه و مالک و احمد این نوع شرکت را هم درست دانسته‌اند؛ به شرطی که آن کار، یک نوع باشد و دلیلشان این حدیث است؛

«عَنْ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ مَسْعُودٍ رضي الله عنه: قالَ: إِشْتَرَكْتُ أَنَا وَ عَمّارٌ وَ سَعْدٌ فِي ما نُصِيبُ يَوْمَ بَدْرٍ، فَجاءَ سَعْدٌ بِأَسِيرَيْنِ وَ لَمْ أَجِئْ أَنَا وَ عَمّارٌ بِشَيْءٍ» نسائی روایت کرده است:

....

«عبدالله بن مسعود فرمود: من و عمار و سعد در آنچه که در روز بدر به دست آوریم شریک شدیم بعد سعد دو اسیر آورد ولی من و عمار چیزی نیاوردیم.»

(خاتمه) اگر شخصی فوت کرد و مقداری مال و بچه‌های بزرگ و کوچک را به جای گذاشت و مال را تقسیم نکردند اینگونه عمل می‌کنند: پسری که با آن مال زن می‌گیرد یا حج می‌کند یا در کار دیگری صرف می‌نماید باید سهم یتیم‌ها را پرداخت کند و نیز اگر بزرگ‌ها به او اجازه نداده بودند یا در صورتی به او اجازه دادند که ایشان هم به مقدار مصرف او مصرف بکنند باید سهم آنان را هم برگرداند. و اگر بدون هیچ شرطی به او اجازه‌ی آن مصرف دادند واجب نیست سهم بزرگ‌ترها را برگرداند. و اگر یکی از آنان چیزی را خرید بررسی می‌شود: اگر تنها برای خود خریداری کرد تنها برای خود او است و اگر با نیت خرید برای تمام بچه‌ها خریداری کرد یا با مال متروک خرید تمام بچه‌ها در آن چیز شریک می‌شوند. و اگر به او باور نداشتند که برای خودش خریده است یا برای تمام بچه‌ها خریدار برای آنان قسم می‌خورد. و نزاع شریک‌های دیگر اینگونه حل و فَصْلٌ می‌شود.

در مورد ضرر و از دست‌رفتن مال شراکتی و دزدیدن آن و ... شریک مدعی‌علیه تصدیق می‌شود؛ به شرطی که قسم بخورد.

فَصْلٌ، وَ كُلُّ ما جازَ لِلْإنْسانِ التَّصَرُّفُ فِيهِ بِنَفْسِهِ جازَ لَهُ أَنْ يُوَكِّلَ فِيهِ أَوْ يَتَوَكَّلَ عَنْ غَيْرِهِ، وَ الْوَكالَةُ عَقْدٌ جائِزٌ،

﴿فَصْلٌ﴾ وكالت

وکالت این است که نفری کار و بارش را به نفری دیگری بسپرد تا آن نفر به جای او آن‌ها را انجام دهند.

﴿وَ كُلُّ ما جازَ لِلْإنْسانِ التَّصَرُّفُ فِيهِ بِنَفْسِهِ جازَ لَهُ أَنْ يُوَكِّلَ فِيهِ أَوْ يَتَوَكَّلَ عَنْ غَيْرِهِ﴾ هر چیزی که خود انسان بتواند در آن تصرف کند می‌تواند برای انجام‌دادن آن وکیل بگیرد یا وکیل نفر دیگری بشود، مانند خرید و فروش و نکاح و طلاق و ...؛

«عَنْ عُرْوَةَ الْبارِقِيِّ رضی الله عنه أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ بَعَثَ مَعَهُ بِدِينارٍ لِيَشْتَرِيَ لَهُ أُضْحِيَةً ...» بخاری روایت کرده است:

«پیامبر ﷺ یک دینار به عروه‌ی بارقی داد و او را فرستاد تا برای پیامبر ﷺ یک گوسفند قربانی را بخرد.»

یعنی عروه وکیل حضرت ﷺ شد؛ بنابراین صحیح نیست بچه و دیوانه وکیل شخص دیگری بشوند یا نفر دیگری را وکیل خود بکنند؛ ولی سرپرستشان می‌تواند برای انجام‌دادن کار ایشان وکیل بگیرد یا وکیل بشود.

(نکته) در عبادتی که تنها با زبان و اعضا انجام می‌شود (عبادت بدنی) وکیل گرفتن درست نیست، مانند نماز و روزه؛ ولی در عبادت مالی و عبادت مالی و بدنی وکیل گرفتن درست است، مانند زکات و حج و قربانی و ...؛

«عَنْ جابِرٍ رضی الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ نَحَرَ ثَلاثاً وَ سِتِّينَ بَدَنَةً وَ أَمَرَ عَلِيّاً أَنْ يَذْبَحَ الْباقِيَ» مسلم روایت کرده است:

«پیامبر ﷺ با دست خود شصت و سه نفر شتر را ذبح کرد و به حضرت علی دستور داد سی و هفت شتر باقی‌مانده را ذبح کند.»

یعنی از مجموع صد شتری که حضرت ﷺ قربانی کرد.

﴿وَ الْوَكالَةُ عَقْدٌ جائِزٌ﴾ وکالت عقدِ جایز است؛ یعنی تمام نکردنش درست است؛

وَ لِكُلٍّ واحِدٍ مِنْهُما فَسْخُها مَتىٰ شاءَ، وَ تَنْفَسِخُ بِمَوْتِ أَحَدِهِما
وَ الْوَكِيلُ أَمِينٌ فِي ما يَقْبِضُهُ وَ فِي ما يَصْرِفُهُ، وَ لا يَضْمَنُ إِلّا بِالتَّفْرِيطِ، وَ لا يَجُوزُ أَنْ يَبِيعَ وَ يَشْتَرِيَ إِلّا بِثَلاثَةِ شَرائِطَ: أَنْ يَبِيعَ بِثَمَنِ الْمِثْلِ، وَ أَنْ يَكُونَ نَقْداً بِنَقْدِ الْبَلَدِ، وَ لا يَجُوزُ أَنْ يَبِيعَ مِنْ نَفْسِهِ

بنابراین ﴿وَ لِكُلٍّ واحِدٍ مِنْهُما فَسْخُها مَتىٰ شاءَ﴾ هر یک از وکیل و موکل هر وقت اراده داشت می‌تواند آن را فسخ کند. فرقی نیست وکیل در برابر وجهی وکالت را پذیرفته باشد یا مجانی ﴿وَ تَنْفَسِخُ بِمَوْتِ أَحَدِهِما﴾ با مردن یکی از آنان، وکالت فسخ می‌شود ﴿وَ الْوَكِيلُ أَمِينٌ فِي ما يَقْبِضُهُ وَ فِي ما يَصْرِفُهُ﴾ وکیل، در آنچه که برای موکل دریافت و از مال او مصرف می‌کند امین است؛ پس ﴿وَ لا يَضْمَنُ إِلّا بِالتَّفْرِيطِ﴾ جز با کم‌کاری ضامن مال از دست‌رفته و ضرر حاصله نمی‌شود. و تقصیر این است که مال را به بچه یا دیوانه بسپرد یا آن را از دزد و درنده محفوظ نکند و ...

﴿وَ لا يَجُوزُ أَنْ يَبِيعَ وَ يَشْتَرِيَ إِلّا بِثَلاثَةِ شَرائِطَ﴾ جز با سه شرط، درست نیست وکیل خرید و فروش بکند:

اول، ﴿أَنْ يَبِيعَ بِثَمَنِ الْمِثْلِ﴾ با قیمت مثل، خرید و فروش بکند؛ یعنی آن چیز معمولاً با چقدر پول خریداری می‌شود نباید با بیشتر از آن آن چیز را بخرد و نباید با کمتر از آن مقدار، آن چیز را بفروشد.

دوم، ﴿وَ أَنْ يَكُونَ نَقْداً﴾ کالای خریداری‌شده یا پول را فی‌الفور دریافت کند و نباید قرض باشند.

سوم، ﴿بِنَقْدِ الْبَلَدِ﴾ با پول آن محل فروش بکند نه با پول کشور دیگر.

﴿وَ لا يَجُوزُ أَنْ يَبِيعَ مِنْ نَفْسِهِ﴾ درست نیست وکیل، مال موکل را به خود بفروشد یا آن را برای خود خریداری کند. و نیز نمی‌تواند از دیوانه و بچه‌ی کوچک خود خریداری کند یا به آن‌ها چیزی بفروشد؛ هر چند که موکل به او اجازه داده باشد؛ ولی می‌تواند از فرزند بزرگش یا پدرش خریداری کند یا به آن‌ها بفروشد.

وَ لا یُقِرُّ عَلیٰ مُوَکِّلِهِ إلّا بِإذْنِهِ

﴿وَ لا یُـقِـرُّ عَلیٰ مُوَکِّلِهِ إلّا بِإذْنِهِ﴾ وکیل جز با اجازه‌ی موکلش علیه او اقرار نمی‌کند، مثلاً موکل به وکیل بگوید: به این که فلانی بر من ده دینار دارد اقرار کن. و در فتوای اصح، این اقرار حتی با اجازه‌ی موکل هم درست نیست.

(خاتمه) صحیح است وکیل در برابر وکالت پول دریافت کند؛ ولی نمی‌تواند بدون اجازه‌ی موکل وکیل بگیرد؛ مگر این که کاری که به وکیل واگزار شده است زیاد باشد یا وکیل به تنهایی نتواند آن را انجام دهد یا نمی‌توانست آن را انجام دهد؛ یعنی در این موارد صحیح است بدون اجازه‌ی موکل وکیل بگیرد.

اگر در وکیل‌بودن شخصی شک داشتیم باید با شهادت دو شاهد او را تصدیق کنیم. و اگر وکیل گفت: مال، دزدیده شد یا از بین رفت یا آن را به مالکش برگرداندم و شاهد نبود با قسم‌خوردن تصدیق می‌شود. و اگر گفت: آن را به نفر دیگری دادم باید شاهد بیاورد.

فَصْلٌ وَ الْمُقَرُّ بِهِ ضَرْبانِ: حَقُّ اللّٰهِ تَعالىٰ، وَ حَقُّ الْآدَمِيِّ، فَحَقُّ اللّٰهِ تَعالىٰ يَصِحُّ الرُّجُوعُ فِيهِ عَنِ الْإِقْرارِ بِهِ، وَ حَقُّ الْآدَمِيِّ لا يَصِحُّ الرُّجُوعُ فِيهِ عَنِ الْإِقْرارِ بِهِ، وَ تَفْتَقِرُ صِحَّةُ الْإِقْرارِ إلىٰ ثَلاثَةِ شَرائِطَ:

﴿فَصْلٌ﴾ اقرار

اقرار این است که شخصی به حق نفر دیگری اقرار کند، مثلاً بگوید فلان کس بر من فلان مقدار پول دارد.

﴿وَ الْمُقَرُّ بِهِ ضَرْبانِ﴾ چیزی که به آن اقرار می‌شود دو نوع است:

اول، ﴿حَقُّ اللّٰهِ تَعالىٰ﴾ حق خداوند متعال است مانند زنا، زکات و ...

دوم، ﴿وَ حَقُّ الْآدَمِيِّ﴾ حق انسان است، مانند قرض، مال مغصوب و ...

انسان به هر یک از آن دو اقرار بکند مسئول خواهد شد؛ یعنی در شریعت اسلام چه حکمی وضع شده است بر او اجرا خواهد شد؛

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قالَ النَّبِيُّ ﷺ: أُغْدُ يا أُنَيسُ إِلَى امْرَأَةِ هٰذا فَإِنِ اعْتَرَفَت فَارْجُمْها» شیخان روایت کرده‌اند:

«پیامبرﷺ به صحابه‌ای که انیس نام داشت فرمود: نزد همسر این مرد برو اگر به زنا اعتراف کرد او را رجم کن.»

﴿فَحَقُّ اللّٰهِ يَصِحُّ الرُّجُوعُ فِيهِ عَنِ الْإِقْرارِ بِهِ﴾ در اقرارکردن به حق خداوند، اقرارکننده حق پشیمان‌شدن خواهد داشت؛ به عنوان مثال شخصی می‌گوید: مرتکب زنا شده‌ام بعد پشیمان شود یا بگوید: دروغ گفتم، این پشیمان‌شدن صحیح است و حد زنا بر او اجرا نخواهد شد ﴿وَ حَقُّ الْآدَمِيِّ لا يَصِحُّ الرُّجُوعُ فِيهِ عَنِ الْإِقْرارِ بِهِ﴾ و در اقرارکردن به حق انسان، اقرارکننده حق پشیمان‌شدن نخواهد داشت؛ به عنوان مثال نفری می‌گوید: به فلان شخص ده دینار بدهکارم بعد بگوید: دروغ گفتم یا بگوید: پشیمان شدم این پشیمان‌شدن صحیح نیست و از او دست برداشته نمی‌شود.

﴿وَ تَفْتَقِرُ صِحَّةُ الْإِقْرارِ إلىٰ ثَلاثَةِ شَرائِطَ﴾ صحت اقرار به سه چیز نیاز دارد:

اَلْبُلُوغِ، وَ الْعَقْلِ، وَ الِاخْتِيارِ؛ وَ إِنْ كانَ بِمالٍ اُعْتُبِرَ فِيهِ شَرْطٌ رابِعٌ وَ هُوَ الرُّشْدُ؛ وَ إذا أَقَرَّ بِمَجْهُولٍ رُجِعَ إِلَيْهِ فِي بَيانِهِ؛ وَ يَصِحُّ الْاِسْتِثْناءُ فِي الْإِقْرارِ إذا وَصَلَهُ بِهِ،

اول و دوم، ﴿اَلْبُلُوغِ وَ الْعَقْلِ﴾ بلوغ و عقل است؛ یعنی اقرار بچه و دیوانه درست نیست؛

«عَنْ عائِشَةَ- رضي الله عنها- قالَ النَّبِيُّ ﷺ: رُفِعَ الْقَلَمُ عَنْ ثَلاثَةٍ: عَنِ النّائِمِ حَتّىٰ يَسْتَيْقِظَ، وَ عَنِ الصَّبِيِّ حَتّىٰ يَكْبُرَ، وَ عَنِ الْمَجْنُونِ حَتّىٰ يُفِيقَ» احمد و غیر او روایت کرده‌اند:

«پیامبرﷺ فرمود: گناه از سه نفر برداشته شده است: از خوابیده تا زمانی که بیدار می‌شود، از بچه تا وقتی که بزرگ می‌شود و از دیوانه تا هنگامی که بهبود می یابد.»

سوم، ﴿وَ الِاخْتِيارِ﴾ اختیار است؛ پس اگر شخصی از روی ترس یا شکنجه به چیزی اقرار کرد اقرارش درست نیست و مسئول نخواهد شد؛ خداوند متعال فرموده است:

«إِلّا مَنْ أُكْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمانِ» (نحل/۱۰۶)

«کفر، تنها بر کسی ثابت نمی‌شود که با زور وارد به کفر کردن می‌شود و قلب او با ایمان اطمینان یافته است.»

﴿وَ إِنْ كانَ بِمالٍ اُعْتُبِرَ فِيهِ شَرْطٌ رابِعٌ وَ هُوَ الرُّشْدُ﴾ و اگر اقرار صورت گرفته به مال بود شرط چهارم هم در آن اعتبار می‌شود و آن عبارت از رشد است؛ یعنی اقرارکننده صلاح دین و دنیای خود را بداند؛ پس اگر سفیهی گفت: فلان نفر بر من ده دینار دارد اقرادش لغو است.

﴿وَ إذا أَقَرَّ بِمَجْهُولٍ﴾ هرگاه نفری به چیز نامعلومی اقرار بکند مثلاً بگوید: فلان شخص چیزی بر من دارد ﴿رُجِعَ إِلَيْهِ فِي بَيانِهِ﴾ برای بیان آن به او مراجعه می‌شود.

﴿وَ يَصِحُّ الْاِسْتِثْناءُ فِي الْإِقْرارِ إذا وَصَلَهُ بِهِ﴾ در اقرار استثنا درست است؛ به شرطی که اقرارکننده استثنا را به کلام اولی وصل کند؛ مثلاً بگوید: فلانی صد دینار بر من دارد جز بیست دینار.

وَ هُوَ فِي حالِ الصِّحَّةِ وَ الْمَرَضِ سَواءٌ

﴿وَ هُوَ فِي حالِ الصِّحَّةِ وَ الْمَرَضِ سَواءٌ﴾ اقرار در حال صحت و بیماری مساوی است هر چند که از بیماری خوف مرگ باشد.

فَصْلٌ، وَ كُلُّ ما يُمْكِنُ الْاِنْتِفاعُ بِهِ مَعَ بَقاءِ عَيْنِهِ جازَتْ إعارَتُهُ إذا كانَتْ مَنافِعُهُ آثاراً، وَ تَجُوزُ الْعارِيَةُ مُطْلَقَةً وَ مُقَيَّدَةً بِمُدَّةٍ

﴿فَصْلٌ﴾ عاریه

عاریه این است که نفری چیزی را از نفر دیگری طلب کند تا از آن چیز بهره‌برداری نماید و سپس آن را به او برگرداند؛

«عَنْ أَنَسٍ: كانَ فَزَعٌ بِالْمَدِينَةِ فَاسْتَعارَ النَّبِيُّ ﷺ فَرَساً مِنْ أَبِي طَلْحَةَ فَرَكِبَهُ» بخاری روایت کرده است:

«در مدینه ترسی پیدا شد پیامبر ﷺ از ابوطلحه اسبی را طلب کرد و با سوارشدن بر آن به محل ترس رفت.»

﴿وَ كُلُّ ما يُمْكِنُ الْاِنْتِفاعُ بِهِ مَعَ بَقاءِ عَيْنِهِ جازَتْ إعارَتُهُ﴾ هر چیزی که بهره‌برداری از آن ممکن و عین آن باقی باشد به عاریت‌دادن آن درست است ﴿إذا كانَتْ مَنافِعُهُ آثاراً﴾ به شرطی که منافع آن چیز تا حین بقای عین آن باقی باشد؛ نه اینکه منافعش به پایان برسد؛ بنابراین به عاریت گرفتن موم برای روشن کردن درست نیست؛ زیرا با استعمال تمام می‌شود.

(نکته) هر چیزی که بهره‌برداری از آن درست باشد به عاریت‌دادنش موجب ثواب است. و هر چیزی که بهره‌برداری از آن حرام باشد به عاریت‌دادنش گناه است؛ خداوند متعال فرموده است:

«وَ تَعاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوىٰ وَ لا تَعاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوانِ» (مائده/۲):

«بر نیکی و تقوا یکدیگر را یاری کنید و بر گناه و دشمنی به یکدیگر کمک نکنید.»

﴿وَ تَجُوزُ الْعارِيَةُ مُطْلَقَةً وَ مُقَيَّدَةً بِمُدَّةٍ﴾ عاریه به صورت مطلق یعنی بدون تعیین مدت و با تعیین مدت درست است، مثلاً مالک بگوید: به مدت یک ماه پیش تو باشد. و در عاریه‌ی مطلق و مقیَّد به وقت، عاریه‌دهنده و عاریه‌خواه حق پشیمان‌شدن

وَ هِيَ مَضْمُونَةٌ عَلَى الْمُسْتَعِيرِ بِقِيمَتِها يَوْمَ تَلَفِها

خواهند داشت.

﴿وَ هِيَ مَضْمُونَةٌ عَلَى الْمُسْتَعِيرِ بِقِيمَتِها يَوْمَ تَلَفِها﴾ عاریت‌خواه ضامن قیمت مال عاریت‌شده در روز تلف‌شدن آن است؛ به شرطی که عاریت‌خواه بچه و دیوانه نباشد. فرقی نیست مال، به صورت طبیعی از بین برود یا دزدیده شود و یا معیوب گردد و غرامت آن بر عاریت‌خواه لازم می‌آید هر چند که در نگهداری آن تقصیر نکرده باشد؛

«عَنْ صَفْوانَ بْنِ أُمَيَّةَ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ إِسْتَعارَ مِنْهُ أَدْرُعاً يَوْمَ حُنَيْنٍ فَقالَ: أَغَصْبٌ يا مُحَمَّدُ ﷺ؟ قالَ: بَلْ عارِيَةٌ مَضْمُونَةٌ» أبوداود روایت کرده است:

«پیامبرﷺ در روز غزوه‌ی حنین چند زره‌ای را از صفوان بن امیه خواست صفوان گفت: آیا این غصب است؟ پیامبرﷺ فرمود: نه؛ بلکه عاریه‌ی ضمانت شده است.»

(نکته) اگر شیء عاریه‌شده به سبب به کارگرفتنی که عاریت‌خواه به انجام‌دادن آن مجاز بود از بین رفت یا معیوب گردید غرامت بر او لازم نمی‌آید؛ به شرطی که به کارگرفتن، از حد معمولی نگذرد و عاریت‌شده را از بچه و دیوانه نگرفته باشد؛ یعنی اگر در حین دروکردن داس شکسته شد یا حیوان در حین حمل بار یا شخم‌زدن تلف شد یا پایش شکست، غرامت بر عاریت‌خواه واجب نمی‌شود؛ ولی اگر دزدیده شد یا گرگ آن را خورد یا سوخته شد یا بیشتر از حد معمولی از آن بهره‌برداری کرد و نیز اگر عاریت‌شده را از بچه یا دیوانه گرفت غرامت بر او لازم می‌آید.

(خاتمه) اگر مالک و عاریت‌خواه بر این امر نزاع داشتند مالک می‌گفت: مالم را با کرایه به تو دادم و عاریت‌خواه می‌گفت نه با عاریه به من دادی یا مالک می‌گفت: مالم را به من برنگردانده‌ای و عاریت‌خواه می‌گفت: برگرداندم و شاهدی وجود نداشت مالک تصدیق می‌شود؛ به شرطی که قسم بخورد.

....

و بدانکه هزینه‌ی برگرداندن مال عاریت‌شده به مالک بر عهده‌ی عاریت‌خواه است.

(نکته) اگر سنگ و خاک و درخت مزرعه‌ی بالایی به مزرعه‌ی پایینی نفر دیگری سرازیر شد همه‌ی آن‌ها متعلق به مالک است؛ ولی بر او واجب است که آن‌ها را کنار ببرد یا با مالک مزرعه‌ی پایینی صلح بکند.

فصلٌ، وَ مَنْ غَصَبَ مالاً لِأَحَدٍ لَزِمَهُ رَدُّهُ وَ أَرْشُ نَقْصِهِ وَ أُجْرَةُ مِثْلِهِ، فَإِنْ تَلِفَ ضَمِنَهُ بِمِثْلِهِ إِنْ كانَ لَهُ مِثْلٌ

﴿فصلٌ﴾ غصب

غصب به معنای دست‌کشیدن بر حق غیر است. غصب از گناهان کبیره است. فرقی نیست آن چیز متعلق به عامه باشد یا به یک نفر؛

«عَنِ ابْنِ‌عَبّاسٍ- رضي الله عنهما-: قالَ النَّبِيُّ ﷺ : إِنَّ دِماءَكُمْ وَ أَمْوالَكُمْ وَأَعْراضَكُمْ عَلَيْكُمْ حَرامٌ» شیخان روایت کرده‌اند:

«پیامبر ﷺ فرمود: خون و مال و ناموستان بر یکدیگر حرام است.»

بنابراین اگر نفری از نفر دیگری چیزی خواست و مالک از ترس یا شرم آن را به او داد یا نفری بدون اجازه بر حیوان یا ماشینی سوار شد یا وارد خانه‌ای شد و صاحب خانه را اخراج کرد یا اجازه نداد مالک از خانه‌اش بهره‌برداری کند، تمام این اعمال غصب به شمار می آیند.

﴿وَ مَنْ غَصَبَ مالاً لِأَحَدٍ لَزِمَهُ رَدُّهُ﴾ کسی که مال نفری را غصب کند بر او واجب است آن را به مالک برگرداند؛

«عَنْ سَمُرَةَ ﷺ: قالَ النَّبِيُّ ﷺ: عَلَى الْيَدِ ما أَخَذَتْ حَتّىٰ تُؤَدِّيَهُ» اصحاب سنن روایت کرده‌اند:

«پیامبر فرمود: دستی که چیزی را اخذ کند باید تا زمان برگرداندن آن چیز به مالکش از آن نگهداری کند.»

هزینه‌ی برگرداندن شيء مغصوب به مالک بر غاصب است هر چند که زیاد باشد ﴿وَ أَرْشُ نَقْصِهِ وَ أُجْرَةُ مِثْلِهِ﴾ و همچنین و غرامت نقص آن و کرایه‌ی نمونه‌ی آن بر غاصب است؛ یعنی باید کرایه‌ی مدت غصب را به مالک بدهد؛ هر چند که از مال مغصوب بهره‌برداری نکرده باشد و نیز باید غرامت ازدست‌رفتن ثمرات دیگر را بپردازد، مانند میوه‌ی درخت و شیر بز و گوسفند.

﴿فَإِنْ تَلِفَ ضَمِنَهُ بِمِثْلِهِ إِنْ كانَ لَهُ مِثْلٌ﴾ اگر شيء مغصوب تلف شد باید غاصب

أَوْ بِقِيمَتِهِ إنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ مِثْلٌ أَكْثَرَ ما كانَتْ مِنْ يَوْمِ الْغَصْبِ إلىٰ يَوْمِ التَّلَفِ

نمونه‌ی آن را با وزن یا با پیمانه‌کردن به مالک بدهد در صورتی که نمونه داشته باشد ﴿أَوْ بِقِيمَتِهِ إنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ مِثْلٌ﴾ و اگر نمونه نداشت یا نمونه‌اش یافت نمی‌شد باید قیمت آن را به مالک بدهد ﴿أَكْثَرَ ما كانَتْ مِنْ يَوْمِ الْغَصْبِ إلىٰ يَوْمِ التَّلَفِ﴾؛ یعنی بیشترین قیمت آن از روز غصب کردن تا روز تلف‌شدن؛ پس اگر در حین غصب کردن پنج دینار و در روز تلف‌شدن شش دینار ارزش داشت باید شش دینار را پرداخت نماید.

(خاتمه) اول، کسی که مال مغصوب را از غاصب بگیرد و تصمیم نداشته باشد آن را به مالک برگرداند او هم غاصب محسوب می‌شود. و اگر شخصی با زور وادار به غصب چیزی شد غاصب به حساب می‌آید؛ ولی بعد از پرداخت غرامت به مالک می‌تواند نزد وادارکننده برود و مقدار غرامت را از او بگیرد.

دوم، اگر غاصب در زمین مغصوب خانه‌ای ساخت یا درختی کاشت یا چاهی را حفر کرد واجب است خانه و درخت را کنار ببرد و محل تخریب‌شده را مسطح نماید و چاه را پر کند؛ هر چند که متحمل ضرر زیاد بشود و نیز باید غرامت ناقص‌شدن را بپردازد؛

«**عَنْ عُرْوَةَ ﷺ قالَ النَّبِيُّ ﷺ: لَيْسَ لِعِرْقٍ ظالِمٍ حَقٌّ**» ابوداود روایت کرده است: «پیامبر ﷺ فرمود: ریشه‌ی ظالم حق ماندن نخواهد داشت.»

سوم، کسی که از راه خلاف به شرع مال شخص دیگری دسترسی پیدا کند مانند مال ربا، شیربها، دزدیده‌شده و مغصوب باید آن‌ها را به مالک برگرداند. و اگر تلف شدند باید غرامتشان را پرداخت کند. و اگر مالک آن‌ها فوت کرده بود باید به ورثه برگرداند و اگر هیچ ورثه‌ای نداشت باید آن را به قاضی واگزار نماید. و اگر قاضی هم نبود یا فاسق بود باید آن را به مرد مقتدر عادل بدهد و اگر چنین مردی هم یافت نشد باید خودش آن را در مصالح مسلمانان صرف کند یا بر فقرا تقسیم نماید. و اگر

....

خودش هم فقیر بود صحیح است از آن مال، به میزان سهم فقیری برای خودش بردارد. و اگر بعد از آن مالکش پیدا شد باید غرامت تمام آن را به او بدهد.

چهارم، اگر با مال ربا یا شیربها یا دزدیده‌شده و یا مغصوب، چیزی را خرید خریدش منعقد نمی‌شود و صحیح نخواهد بود؛ یعنی شیء خریداری‌شده ملک خریدار و ملک مالک هم نمی‌شود؛ بنابراین شیء خریداری‌شده همراه نفعش متعلق به فروشنده است.

فَصْلٌ، وَ الشُّفْعَةُ واجِبَةٌ بِالْخُلْطَةِ دُونَ الْجِوارِ فِي ما يَنْقَسِمُ دُونَ ما لا يَنْقَسِمُ

﴿فَصْلٌ﴾ شفعه

شفعه این است که یکی از شریک‌ها سهم خود را بفروشد بعد شریک دیگر برود با پول خرید، سهم فروخته‌شده را از خریدار پس بگیرد؛ هر چند که خریدار به این کار رضایت نداشته باشد؛

«**عَنْ جابِرٍ** رضی الله عنه **قالَ النَّبِيُّ** ﷺ: **اَلشُّفْعَةُ فِي كُلِّ شِرْكٍ لَمْ يُقْسَمْ: فِي أَرْضٍ أَوْ رَبْعٍ، أَوْ حائِطٍ، لا يَحِلُّ لَهُ أَنْ يَبِيعَ حَتّىٰ يَعْرِضَ عَلىٰ شَرِيكِهِ فَيَأْخُذَ أَوْ يَدَعَ، فَإِذا باعَ وَ لَمْ يُؤْذِنْهُ فَهُوَ أَحَقُّ بِهِ**» مسلم روایت کرده است:

«پیامبر ﷺ فرمود: شفعه در تمام چیزهای مشترکی که تقسیم نشده‌اند جاری است: در زمین، در باغ، در خانه، درست نیست یکی از شریک‌ها قبل از عرضه‌کردن سهم خود به شریک دیگر آن را به شخص دیگری بفروشد. فرقی نیست شریک سهم او را بخواهد یا نه؛ پس اگر شریکی بی اجازه‌ی شریک دیگر سهم خود را فروخت این شریک می‌تواند با حق شفعه آن را از خریدار پس بگیرد.»

﴿وَ الشُّفْعَةُ واجِبَةٌ بِالْخُلْطَةِ دُونَ الْجِوارِ﴾ در شریعت اسلام شفعه با مخلوط‌کردن مال، ثابت است نه با همسایگی؛ یعنی اگر همسایه‌ای خانه یا زمینش را فروخت همسایه‌ی دیگر نمی‌تواند با شفعه آن را از خریدار پس بگیرد؛ ولی در مذهب امام حنفی این حق را خواهد داشت؛

«**عَنْ أَبِي‌رافِعٍ** رضی الله عنه **قالَ النَّبِيُّ** ﷺ: **اَلْجارُ أَحَقُّ بِصَقَبِهِ**» بخاری روایت کرده است:

«حضرت ﷺ فرمود: همسایه به سبب نزدیکی می‌تواند مال فروخته‌شده‌ی همسایه را از خریدار پس بگیرد.»

﴿فِي ما يَنْقَسِمُ دُونَ ما لا يَنْقَسِمُ﴾ شفعه در چیزی جاری است که قابلیت تقسیم‌کردن را داشته باشد نه چیزی که قسمت را نمی‌پذیرد، مانند اتاق کوچک یا قطعه‌ی کوچک زمین؛ یعنی مالی که بعد از تقسیم، قابلیت بهره‌برداری را نداشته

وَ فِي كُلِّ ما لا يُنْقَلُ مِنَ الْأَرْضِ كَالْعَقارِ وَ غَيْرِهِ بِالثَّمَنِ الَّذِي وَقَعَ عَلَيْهِ الْبَيْعُ، وَ هِيَ عَلَى الْفَوْرِ، فَإِنْ أَخَّرَها مَعَ الْقُدْرَةِ عَلَيْها بَطَلَتْ؛ وَ إذا تَزَوَّجَ امْرَأَةً عَلىٰ شِقْصٍ أَخَذَهُ الشَّفِيعُ بِمَهْرِ الْمِثْلِ؛ وَ إنْ كانَ الشُّفَعاءُ جَماعَةً اِسْتَحَقُّوها عَلىٰ قَدْرِ الْأَمْلاكِ

باشد ﴿وَ فِي كُلِّ ما لا يُنْقَلُ مِنَ الْأَرْضِ كَالْعَقارِ وَ غَيْرِهِ بِالثَّمَنِ الَّذِي وَقَعَ عَلَيْهِ الْبَيْعُ﴾ شفعه در اموال غیر منقول زمین، مانند مزرعه و خانه و درخت سبز زمین فروخته‌شده با قیمتی است که بر آن بیع شده است؛ یعنی شفیع با همان مقدار پول، سهم فروخته‌شده را از خریدار پس می‌گیرد؛ بنابراین اگر سهم، فروخته نشده بود بلکه بخشیده یا نذر و یا وقف یا مال موروث شده بود شریک در هیچ یک از این‌ها حق شفعه نخواهد داشت.

﴿وَ هِيَ عَلَى الْفَوْرِ﴾ شفعه فوری است ﴿فَإِنْ أَخَّرَها مَعَ الْقُدْرَةِ عَلَيْها بَطَلَتْ﴾ اگر شفیع با وجود قدرت بر شفعه آن را تأخیر کرد شفعه‌اش باطل و ضایع می‌شود؛ ولی اگر به خاطر یکی از این اسباب بر شفعه قدرت نداشت: در مکان دور یا زندان بود، از فروختن سهم یا حق شفعه بی‌خبر بود یا از ترس آن را طلب نکرد، حق شفعه‌اش باطل و ضایع نمی‌شود؛ بنابراین در این صورت شخصی را وکیل می‌کند تا از حقش دفاع کند یا نزد دو شاهد بگوید: من شفعه را درخواست می‌کنم.

(نکته) اگر شفیع بچه یا دیوانه یا مسجد بود باید سرپرست و متولی، شفعه را طلب کنند. و اگر ایشان طلب نکردند حقشان ضایع نمی‌شود؛ بنابراین بعد از این‌که بچه بزرگ شد و دیوانه بهبود یافت سهم شریک را با شفعه دریافت می‌کنند. و اگر سرپرست به خاطر مصلحت ایشان شفعه را طلب نکرده بود حقشان باطل و ضایع می‌شود.

﴿وَ إذا تَزَوَّجَ امْرَأَةً عَلىٰ شِقْصٍ أَخَذَهُ الشَّفِيعُ بِمَهْرِ الْمِثْلِ﴾ هرگاه نفری زنی را بر سهم خود از مال مشترک نکاح کرد شفیع، آن سهم را با مهر المثل از زن نکاح شده می‌گیرد.

وَ إنْ کانَ الشُّفَعاءُ جَماعَةً اِسْتَحَقُّوها عَلىٰ قَدْرِ الْأَمْلاكِ

﴿وَ إنْ کانَ الشُّفَعاءُ جَماعَةً اِسْتَحَقُّوها عَلىٰ قَدْرِ الْأَمْـلاكِ﴾ اگر شفیع‌ها چند نفر بودند و یکی از آنان سهم خودش را فروخت شفعای دیگر به مقدار ملکشان، آن را از خریدار پس می‌گیرند مثلاً یکی از شفعا یک چهارم داشت یک چهارم سهم فروخته‌شده را پس می‌گیرد و یکی دیگر از آنان یک سوم داشت یک سوم از سهم فروخته‌شده را دریافت می‌کند و شفیعی که یک ششم دارد یک ششم را می‌گیرد.

و اگر یکی از آنان گفت: من سهم خود را پس نمی‌گیرم باید شفیع دیگر تمام سهم فروخته‌شده را پس بگیرد یا از تمام آن دست بکشد.

فَصْلٌ، وَ لِلْقِراضِ أَرْبَعَةُ شَرائِطَ: أَنْ يَكُونَ عَلىٰ ناضٍّ مِنَ الدَّراهِمِ وَ الدَّنانِيرِ، وَ أَنْ يَأْذَنَ رَبُّ الْمالِ لِلْعامِلِ فِي التَّصَرُّفِ مُطْلَقاً أَوْ فِي ما لا يَنْقَطِعُ وُجُودُهُ غالِباً، وَ أَنْ يَشْتَرِطَ لَهُ جُزْءاً مَعْلُوماً مِنَ الرِّبْحِ

﴿فَصْلٌ﴾ قراض (عقد سود شراکتی)

قراض این است که نفری پول را به نفر دیگری بدهد تا با آن تجارت بکنند و سود حاصله برای هر دوی آن‌ها باشد که سرمایه، تنها متعلق به مالک است. و اگر بخشی از سرمایه یا تمام آن تلف شد نباید از تاجر غرامت بگیرد؛

«عن نُفَيْسَةَ بِنْتِ مُنَيَّةَ - رضي الله عنها- : ضارَبَ رَسُولُ اللّٰهِﷺ لِخَدِيجَةَ - رضي الله عنها- بِمالِها إِلَى الشّامِ» ابونعیم و غیر او روایت کرده‌اند:

«پیامبرﷺ برای تجارت، مال حضرت خدیجه را از مکه به شام برد.»

و اصحاب پیامبرﷺ بر صحت قراض اتفاق نظر دارند.

﴿وَ لِلْقِراضِ أَرْبَعَةُ شَرائِطَ﴾ قراض دارای چهار شرط است:

اول، ﴿أَنْ يَكُونَ عَلىٰ ناضٍّ مِنَ الدَّراهِمِ وَ الدَّنانِيرِ﴾ عقد قراض بر پول مسکوک از قبیل درهم و دینار باشد؛ بنابراین صحیح نیست مالک، جز پول چیز دیگری را به عامل بدهد، مثلاً بگوید: این گندم را برایم بفروش که سود آن به صورت مساوی برای من و تو باشد.

دوم، ﴿وَ أَنْ يَأْذَنَ رَبُّ الْمالِ لِلْعامِلِ فِي التَّصَرُّفِ مُطْلَقاً أَوْ فِي ما لا يَنْقَطِعُ وُجُودُهُ غالِباً﴾ صاحب مال به عامل اجازه‌ی تصرف مطلق بدهد؛ یعنی بتواند هر خرید و فروشی را انجام دهد نه اینکه برای او خرید و فروش را تعیین نماید. و اگر برای عامل تعیین کرد باید آن چیز معین در طول سال غالباً قطع نشود، مانند گندم و جو؛ یعنی اگر مالک گفت: پول را به تو می‌دهم که تنها گندم و جو را خرید و فروش بکنی این عقد صحیح خواهد بود.

سوم، ﴿وَ أَنْ يَشْتَرِطَ لَهُ جُزْءاً مَعْلُوماً مِنَ الرِّبْحِ﴾ مالک سهم معلومی از سود را

وَ أَنْ لا يُقَدَّرَ بِمُدَّةٍ؛ وَ لا ضَمانَ عَلَى الْعامِلِ إلّا بِعُدْوانٍ؛ وَ إذا حَصَلَ رِبْحٌ وَ خُسْرانٌ جُبِرَ الْخُسْرانُ بِالرِّبْحِ

برای عامل در نظر بگیرد، مثلاً بگوید: یک دوم یا یک سوم به تو تعلق داشته باشد.

چهارم، ﴿وَ أَنْ لا يُقَدَّرَ بِمُدَّةٍ﴾ نباید این عقد، برای زمان معینی باشد؛ بلکه باید بدون تعیین زمان به توافق برسند. و هر گاه یکی از آن‌ها اراده ی فسخ داشت می‌تواند عقد را فسخ نماید.

(نکته) صحیح است دو مالک، پول را به یک عامل بدهند و هر یکی از آنان سهمی از سود را برای او تعیین کند. و نیز درست است دو عامل برای یک مالک تجارت بکنند؛ به شرطی که سهم سود هر یک از آنان تعیین شود؛ هر چند که سهمشان متفاوت باشد.

درست نیست عامل، پول را به عامل دیگری بدهد و سهمی از سود را برای او تعیین کند؛ هر چند که مالک راضی باشد. و نیز صحیح نیست مالک بگوید: باید پول نزد خودم باشد یا بگوید: باید فلان شخص همراه تو باشد

﴿وَ لا ضَمانَ عَلَى الْعامِلِ إلّا بِعُدْوانٍ﴾ در صورت تلف‌شدن مال، غرامت بر عامل لازم نمی‌آید جز در صورتی که دشمنی و تقصیر بکند، مانند خرید و فروش ممنوع، بی‌اجازه ی مالک، یا عبور کردن از راه مخوف و یا بردن از شهری به شهر دیگر بی‌اجازه ی مالک. و نیز نباید عامل، بی‌اجازه ی مالک با ضرر یا قرض، خرید و فروش بکند.

﴿وَ إذا حَصَلَ رِبْحٌ وَ خُسْرانٌ جُبِرَ الْخُسْرانُ بِالرِّبْحِ﴾ هر گاه سود و ضرر حاصل شود ضرر با سود جبران خواهد شد، مثلاً اگر در معامله‌ای صد دینار سود و درمعامله‌ی دیگری صد دینار ضرر کرد باید صد دینار سود به جای صد دینار ضرر قرار داده شود؛ یعنی نباید آن را تقسیم کنند؛ بنابراین پولی که گمرک از عامل اخذ می‌کند و پولی را که برای بارکردن و نقل کردن و ارزان‌شدن قیمت و چیزی که از او دزدیده

....

می‌شود یا تلف می‌شود تمام این‌ها ضرر محسوب می‌شوند و باید با سود حاصله جبران شوند.

(نکته) فرقی نیست ابتدا سود بکند یا بعد از ضرر؛ یعنی در هر صورت، ضرر با سود جبران می‌شود. صحیح نیست عامل، از پول قراض هزینه‌ی خود و بچه‌هایش را پرداخت کند. و نباید از آن صدقه بدهد؛ ولی بنا بر فتوایی از امام شافعی، کرایه‌ی مسافرخانه و ماشین هم ضرر به حساب می‌آیند؛ بنابراین از سود حاصله جبران خواهند شد.

بدانکه کارهایی را که تجار با دست خود انجام می‌دهند باید خود عامل آن‌ها را انجام دهد؛ یعنی نباید برای انجام‌دادن آن‌ها کارگر بگیرد.

(خاتمه) اگر عامل گفت: هیچ سودی را به دست نیاورده‌ام یا این چیز را برای خودم و یا برای تجارت خریده‌ام یا گفت: فلان مقدار پول به من دادی یا مال قراض دزدیده شد یا از من غصب شد در تمام این ادعاها با قسم‌خوردن تصدیق خواهد شد.

فَصلٌ، وَ الْمُساقاةُ جائِزَةٌ عَلَى النَّخلِ وَ الْكَرْمِ؛ وَ لَها شَرْطانِ: أَحَدُهُما أَنْ يُقَدِّرَها بِمُدَّةٍ مَعْلُومَةٍ؛ وَ الثّاني أَنْ يُعَيِّنَ لِلْعامِلِ جُزْءاً مَعْلُوماً مِنَ الثَّمَرَةِ؛ ثُمَّ الْعَمَلُ فِيها عَلىٰ ضَرْبَيْنِ

﴿فَصلٌ﴾ **مساقات** (باغبانی)

مساقات این است که صاحب باغ، نفری را برای آبیاری و خدمت‌کردن به درخت‌ها در برابر سهمی از میوه‌ی آن‌ها اجاره کند.

﴿وَ الْمُساقاةُ جائِزَةٌ عَلَى النَّخْلِ وَ الْكَرْمِ﴾ مساقات بر درخت خرما و انگور درست است؛

«عَنِ ابْنِ عُمَرَ- رضي الله عنهما-: **أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ عامَلَ أَهْلَ خَيْبَرَ بِشَطْرِ ما يَخْرُجُ مِنْها مِنْ ثَمَرٍ أَوْ زَرْعٍ**» شیخان روایت کرده‌اند:

«پیامبرﷺ با اهل خیبر عقد کرد که درخت‌هایش را آبیاری کرده و دیگر امور آن‌ها را انجام دهند و در برابر آن نصفی از میوه‌ی درخت‌ها یا کشت را دریافت کنند.»

(نکته) در فتوای قدیم امام شافعی، باغبانی در تمام درخت‌های ثمردهنده جایز است.

﴿وَ لَها شَرْطانِ﴾ باغبانی دارای دو شرط است:

اول، ﴿أَحَدُهُما أَنْ يُقَدِّرَها بِمُدَّةٍ مَعْلُومَةٍ﴾ باید مالک، **عقد** باغبانی را به مدت معلومی که در آن مدت میوه می‌رسد ببندد، مثلاً یک سال یا نه ماه؛ یعنی نباید بگوید: تا هنگامی که میوه می‌رسد.

دوم، ﴿وَ الثّاني أَنْ يُعَيِّنَ لِلْعامِلِ جُزْءاً مَعْلُوماً مِنَ الثَّمَرَةِ﴾ مالک برای کارگر جزء معلومی از میوه را تعیین کند، مثلاً بگوید: یک دوم یا یک سوم از میوه‌ی درخت‌ها را به تو می‌دهم. بعد اگر درخت‌ها میوه نداشتند یا میوه تلف شد باید مدت باغبانی‌اش را به پایان برساند و چیزی را طلب نکند.

﴿ثُمَّ الْعَمَلُ فِيها عَلىٰ ضَرْبَيْنِ﴾ کارکردن در باغبانی دو نوع است:

عَمَلٌ یَعُودُ نَفْعُهُ إلَی الثَّمَرَةِ، فَهُوَ عَلَی الْعامِلِ؛ وَ عَمَلٌ یَعُودُ نَفْعُهُ إلَی الْأَرْضِ، فَهُوَ عَلیٰ رَبِّ الْمالِ

اول، ﴿عَمَلٌ یَعُودُ نَفْعُهُ إلَی الثَّمَرَةِ﴾ عملی است که نفع آن به میوه برمی‌گردد ﴿فَهُوَ عَلَی الْعامِلِ﴾ که این کار بر کارگر است، مانند آبیاری و تمیزکردن جوی، ساختن کرد، کنار بردن خس و خاشاک، چیدن و خشک‌کردن میوه، نگهبانی و ...

دوم، ﴿وَ عَمَلٌ یَعُودُ نَفْعُهُ إلَی الْأَرْضِ﴾ کاری است که نفع آن به زمین برمی‌گردد ﴿فَهُوَ عَلیٰ رَبِّ الْمالِ﴾ که این کار بر مالک است، مانند ساختن دیوار، کندن جوی، تهیه‌کردن ابزار وسیله‌ی شخم‌زدن و وسیله‌ی آوردن آب و ...

(نکته) نصفِ باغداری درست نیست، مثلاً مالک به کارگر بگوید: در زمینم درخت بکار که نصفی از آن متعلق به من و نصف دیگرش متعلق به تو باشد یا بگوید: این نهال‌های من را در زمین خود بکار که نصفی از آن برای تو و نصف دیگرش برای من باشد و یا بگوید: این نهال‌های من را در زمینم کاشت کن که نصفی از آن برای تو و نصف دیگرش برای من باشد؛ بنابراین لازم است مالکِ درخت‌ها اجاره‌ی زمین را بپردازد و تمام درخت متعلق به خود او باشد. و اگر درخت و زمین ملک او بودند باید کرایه‌ی خسته‌شدن کارگر را بپردازد.

(خاتمه) اگر کارگر گفت: از این به بعد کار نمی‌کنم یا فرار کرد یا مریض و یا زندانی شد مالک باغ نزدِ قاضی می‌رود تا قاضی بر حساب کارگر، نفر دیگری را کارگر بکند. و اگر قاضی نبود خود مالک نفر دیگری را کارگر می‌کند و یا خودش کارهای کارگر را انجام می‌دهد؛ ولی باید دو شاهد بگیرد تا بتواند کرایه را از کارگر پس بگیرد. اگر کارگر تعیین‌شده فوت کرد عقد باغبانی فسخ خواهد شد.

فصلٌ، وَ كُلُّ ما أَمْكَنَ الْاِنْتِفاعُ بِهِ مَعَ بَقاءِ عَيْنِهِ صَحَّتْ إجارَتُهُ إذا قُدِّرَتْ مَنْفَعَتُهُ بِأَحَدِ أَمْرَيْنِ: بِمُدَّةٍ، أَوْ عَمَلٍ؛ وَ إطْلاقُها يَقْتَضِي تَعْجِيلَ الْأُجْرَةِ

﴿**فصلٌ**﴾ **اجاره** (کرایه‌دادن و کرایه‌کردن)

﴿وَ كُلُّ ما أَمْكَنَ الْاِنْتِفاعُ بِهِ مَعَ بَقاءِ عَيْنِهِ صَحَّتْ إجارَتُهُ﴾ هر چیزی که از آن بهره‌برداری شود و خود آن تا پایان مدت اجاره باقی باشد اجاره‌دادن آن درست است؛ خداوند متعال فرموده است:

«**فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ**» (طلاق/۶):

«اگر زنان به بچه‌های شما شیر دادند کرایه‌ی آن‌ها را بپردازید.»

«**وَ عَنْ عائِشَةَ**- رضي الله عنها-: **أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ اِسْتَأْجَرَ دَلِيلاً فِي الْهِجْرَةِ**» بخاری روایت کرده است:

«پیامبرﷺ در حین هجرت به مدینه راهنمایی را اجاره کرد.»

و اگر بهره‌برداری از آن چیز ممکن نبود مانند اجاره‌دادن شیء گم‌شده یا غصب‌شده یا اجاره‌کردن کور برای نگهبانی این عقد درست نخواهد بود. و اگر با بهره‌برداری از آن چیز، خود آن چیز باقی نمی‌ماند مانند اجاره‌دادن برف برای سردکردن آب یا کرایه‌دادن گلاب برای خوشبوکردن این اجاره هم صحیح نخواهد بود.

﴿إذا قُدِّرَتْ مَنْفَعَتُهُ بِأَحَدِ أَمْرَيْنِ﴾ اجاره‌دادن در صورتی جایز است که مقدار بهره‌برداری با یکی از این دو طریق تعیین شود:

اول، ﴿بِمُدَّةٍ﴾ با مدت، مثلاً اجاره‌دهنده بگوید: این خانه را به مدت یک سال در برابر صد دینار به تو اجاره دادم.

دوم، ﴿أَوْ عَمَلٍ﴾ با عمل، مثلاً شخصی بگوید: با ده دینار این لباسم را بدوز؛ بنابراین اگر اجاره‌دهنده گفت: این خانه را هر ماه با ده دینار به تو اجاره دادم این اجاره درست نخواهد بود؛ زیرا برای آن، مدتی تعیین نشده است.

﴿وَ إطْلاقُها يَقْتَضِي تَعْجِيلَ الْأُجْرَةِ﴾ تعیین‌نکردن زمان پرداخت پول، مقتضی تعجیل

إلّا أَنْ يُشْتَرَطَ التَّأْجِيلُ؛ وَ لا تَبْطُلُ الْإجارَةُ بِمَوْتِ أَحَدِ الْمُتَعاقِدَيْنِ؛ وَ تَبْطُلُ بِتَلَفِ الْعَيْنِ الْمُسْتَأْجَرَةِ؛ وَ لا ضَمانَ عَلَى الْأَجِيرِ إلّا بِعُدْوانٍ

آن است؛ یعنی اگر موجر و مستأجر در مورد پرداخت فوری یا قرضی اجرت چیزی نگفتند، باید بعد از عقد اجاره بدون تأخیر اجرت پرداخت شود ﴿إلّا أَنْ يُشْتَرَطَ التَّأْجِيلُ﴾ مگر این که تأخیر پرداخت اجرت، شرط عقد اجاره باشد؛ یعنی در این صورت پرداخت اجرت تأخیر می‌شود.

(نکته) لازم است کمیت و کیفیت اجرت معلوم باشد؛ پس اگر موجر گفت: فعلاً این چیز را به تو اجاره دادم بعداً به توافق می‌رسیم یا گفت: این دو گوسفند را با قرارداد یک دوم پرورده کن یا یک رأس از آن‌ها برای تو یا گفت: این کار را با قیمت بازار برایم انجام بده، هیچ یک از این عقدها درست نخواهد بود.

﴿وَ لا تَبْطُلُ الْإجارَةُ بِمَوْتِ أَحَدِ الْمُتَعاقِدَيْنِ﴾ با مردن موجر و مستأجر و یا یکی از ایشان، اجاره باطل نمی‌شود؛ بنابراین اگر یکی از آن‌ها فوت بکند وارثش جانشین او خواهد شد ﴿وَ تَبْطُلُ بِتَلَفِ الْعَيْنِ الْمُسْتَأْجَرَةِ﴾ ولی با تلف‌شدن شیء اجاره‌شده اجاره باطل می‌شود؛ یعنی اگر خانه‌ای اجاره‌شده تخریب شد یا مرکب اجاره‌شد و انسان اجاره‌شده مرد اجاره باطل خواهد شد.

(نکته) شروط موجر و مستأجر همانند شروط فروشنده و خریدار است؛ بنابراین نباید هیچ یک از آنان بچه یا دیوانه باشد ﴿وَ لا ضَمانَ عَلَى الْأَجِيرِ إلّا بِعُدْوانٍ﴾ اگر شیء اجار شده از بین رفت یا ناقص شد غرامت آن بر اجاره‌کننده واجب نیست؛ مگر این‌که در حفظ آن دشمنی یا تقصیر کرده باشد، مثلاً بیشتر از حد معمول از آن بهره‌برداری کند یا در جایی که نگهبان ندارد آن را بنهد و دزدیده شود؛ یعنی در این صورت باید غرامت را پرداخت نماید.

اگر برای انجام‌دادن کاری یا نگهداری از چیزی شخصی اجاره شود مانند چوپان و خیاط و نگهبان، آن شخص ضامن نخواهد بود؛ مگر این که خیانت بکند؛ بعد اگر

....

قسم بخورند مرتکب خیانت نشده‌اند تصدیق خواهند شد.

(خاتمه) اگر اجاره‌دهنده و اجاره‌کننده در مدت اجاره یا کمیت و کیفیت اجرت و یا مقدار شیء اجاره‌شده نزاع داشتند اگر شاهد نباشد باید هر دوی آن‌ها قسم بخورند و بعد از آن، عقد اجاره فسخ خواهد شد. و اگر کرایه‌کننده از کرایه‌شده بهره‌برداری کرده بود باید کرایه‌ی مثل آن را پرداخت کند.

اگر کرایه‌کننده گفت: اجاره‌شده را برگرداندم بدون وجود شاهد تصدیق نخواهد شد. و کرایه‌ی برگرداندن شیء اجاره‌شده بر عهده ی مالک است نه بر عهده‌ی اجاره کننده.

فصلٌ وَ هِيَ أَنْ يَشْتَرِطَ فِي رَدِّ ضالَّتِهِ عِوَضاً مَعْلُوماً، فَإذا رَدَّها اسْتَحَقَّ ذٰلِكَ الْعِوَضَ الْمَشْرُوطَ

﴿فصلٌ﴾ جعاله

جعاله این است که نفری بگوید: هر کسی این کار را برایم انجام دهد فلان چیز را به او خواهم داد.

﴿وَ الجَعالَةُ جائِزَةٌ﴾ جعاله درست است؛

«**عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ** ﷺ : **أَنَّ سَيِّدَ حَيٍّ لُدِغَ، فَشَرطَ عَلَيْهِمْ بَعْضُ أَصْحابِ النَّبِيِّ ﷺ ثَلاثِينَ شاةً عَلىٰ أَنْ يَرْقِيَهُ، فَرَقاهُ وَ أَخَذَ الْجُعْلَ، فَقالَ النَّبِيُّ ﷺ: أَصَبْتُمْ اِقْسِمُوا وَ اضْرِبُوا لِي مَعَكُمْ بِسَهْمٍ**» شیخان روایت کرده‌اند:

«عقرب، یکی از بزرگان عرب را نیش زد از اصحاب پیامبرﷺ درخواست دعا کردند؛ یکی از اصحاب گفت: به شرطی که سی گوسفند به ما بدهند؛ بعد برای او دعا کرد و گوسفندها را گرفت؛ پیامبرﷺ فرمود: کار خوبی کردید: آن‌ها را در میان خود تقسیم کنید برای من هم سهمی بگزارید.»

﴿وَ هِيَ أَنْ يَشْتَرِطَ فِي رَدِّ ضالَّتِهِ عِوَضاً مَعْلُوماً﴾ جعاله این است که انسان در برابر برگرداندن گم‌شده‌اش یا در برابر انجام‌دادن کار دیگری چیز معلومی را برای برگرداننده و انجام‌دهنده در نظر بگیرد ﴿فَإذا رَدَّها اسْتَحَقَّ ذٰلِكَ الْعِوَضَ الْمَشْرُوطَ﴾ و هرگاه گم‌شده را برگرداند یا کار را به تمامی انجام داد مستحق آن چیز معلوم در نظر گرفته شده خواهد شد؛ ولی نباید قبل از اتمام کار درخواست آن چیز بکند؛ بنابراین اگر نصفی از کار را انجام داد کرایه‌ی مثل آن کار به او داده می‌شود. و اگر کاری را که انجام داده است هیچ سودی نداشت، مثلاً چیز گم‌شده را پیدا کرد ولی قبل از تسلیم‌کردن آن به مالک مرد یا آن را گم کرد حق دریافت هیچ نوع کرایه‌ای نخواهد داشت.

....

(نکتــه) لازم نیـست طلـب کننـده یـا انجـام‌دهنـده و نیـز مـدت بر گردانـدن و انجام‌دادن تعیین شود؛ بنابراین اگر شخصی گفت: هر کـسی کـه مـرا از زنـدان آزاد کند صد دینار به او می‌دهم یا گفت: هر کسی قرآن را بـه پـسرم بیـاموزد بـه او صـد دینار می‌دهم این عقد صحیح است و بعـد از انجـام‌دادن آن کـار، بایـد کرایـه را بـه انجام دهنده بدهد.

(خاتمه) اگر دو طرف عقد جعاله در کمیت و کیفیت کرایه نـزاع داشـتند هـر دوی آن‌ها قسم می‌خورند و عقد صورت گرفته باطل می گردد و بـه انجـام‌دهنـده‌ی کـار، کرایه‌ی مثل داده می‌شود.

فَصْلٌ، وَ إذا دَفَعَ إلىٰ رَجُلٍ أَرْضاً لِيَزْرَعَها وَ شَرَطَ لَهُ جُزْءاً مَعْلُوماً مِنْ رَيْعِها لَمْ يَجُزْ، وَ إنْ أَكْراهُ إيّاها بِذَهَبٍ أَوْ فِضَّةٍ أَوْ شَرَطَ لَهُ طَعاماً مَعْلُوماً فِي ذِمَّتِهِ جازَ

﴿فَصْلٌ﴾ مزارعه و مخابره

﴿وَ إذا دَفَعَ إلىٰ رَجُلٍ أَرْضاً لِيَزْرَعَها وَ شَرَطَ لَهُ جُزْءاً مَعْلُوماً مِنْ رَيْعِها لَمْ يَجُزْ﴾ هرگاه مالکی مزرعه‌ای را به مردی واگزار کند تا در آن کشت کند و برای او جزء معلومی از محصول را در نظر گرفت مانند یک دوم، یک سوم و یا یک چهارم، این عقد صحیح نخواهد بود. فرقی نیست بذر از مالک باشد یا کشاورز؛ این عقد را مزارعه نامیده‌اند؛

«**عَنْ ثابِتٍ** ﷺ: **نَهىٰ رَسُولُ‌اللّٰهِ ﷺ عَنِ الْمُزارَعَةِ وَ أَمَرَ بِالْمُؤاجَرَةِ**» مسلم روایت کرده است:

«پیامبرﷺ مزارعه را منع کرد و به مؤاجره (کرایه دادن) دستور فرمود.»

(نکته) آنچه گذشت، موافق فتوای بیشتر علمای دین است؛ ولی امام نووی و چند نفر دیگر از علما- خداوند از همه‌ی ایشان راضی باشد- مزارعه را جایز دانسته‌اند. فرقی نیست بذر از مالک باشد یا از کشاورز و سهم کشاورز از محصول، یک دوم باشد یا یک سوم و یا یک چهارم.

﴿وَ إنْ أَكْراهُ إيّاها بِذَهَبٍ أَوْ فِضَّةٍ أَوْ شَرَطَ لَهُ طَعاماً مَعْلُوماً فِي ذِمَّتِهِ جازَ﴾ و اگر مالک مزرعه را با طلا، نقره، پول، و یا چیز دیگری به کشاورز داد یا دانه‌ی معلومی را برای او در نظر گرفت که بر عهده‌ی او باشد، مثلاً گفت: این مزرعه را برایم کشت کن یکصد حلب گندم را به تو می‌دهم این عقدها درست خواهند بود.

(نکته) اگر کشاورز مزرعه را با بذر خود یا بذر مالک کشت کرد نباید قبل از پرداخت زکات هیچ یک از آنان سهم خود را بردارد؛ زیرا دریافت کننده‌گان زکات به میزان سهم زکات، در محصول شریک هستند؛ بنابراین مقدار زکات، ملک کشاورز و مالک نخواهد شد.

فَصْلٌ، وَ إحْياءُ الْمَواتِ جائِزٌ بِشَرْطَيْنِ: أَنْ يَكُونَ الْمُحْيِي مُسْلِماً، وَ أَنْ تَكُونَ الْأَرْضُ حُرَّةً لَمْ يَجْرِ عَلَيْها مِلْكٌ لِمُسْلِمٍ؛ وَ صِفَةُ الْإحْياءِ ما كانَ فِي الْعادَةِ عِمارَةً لِلْمُحْيا

﴿فصلٌ﴾ **إحياء الموات** (زنده‌کردن زمین مرده)

إحیاء الموات در واقع به معنای آبادکردن زمین است

﴿وَ إحْياءُ الْمَواتِ جائِزٌ بِشَرْطَيْنِ﴾ آبادکردن زمین مرده با دو شرط درست است و منظور از زمین مرده، زمینی است که قبلاً آباد نشده و حق هیچ کسی بر آن نباشد؛

«**عَنْ عائِشَةَ**- رضي الله عنها- **قالَ النَّبِيُّ** ﷺ: **مَنْ عَمَّرَ أَرْضاً لَيْسَتْ لِأَحَدٍ فَهُوَ أَحَقُّ بِها**» بخاری روایت کرده است:

«پیامبرﷺ فرمود: کسی که زمینی را که ملک هیچ شخصی نیست آباد کند ملک او خواهد شد.»

شرط اول، ﴿أَنْ يَكُونَ الْمُحْيِي مُسْلِماً﴾ این است که باید احیاکننده مسلمان باشد؛ البته این در صورتی است که آن زمین در دارالاسلام باشد.

دوم، ﴿وَ أَنْ تَكُونَ الْأَرْضُ حُرَّةً لَمْ يَجْرِ عَلَيْها مِلْكٌ لِمُسْلِمٍ﴾ زمین احیاشده آزاد باشد یعنی قبلاً ملک هیچ مسلمانی نبوده باشد؛ زیرا اگر قبلاً ملک نفر دیگری بوده باشد متعلق به او است هر چند که مخروب شده باشد. و اگر معلوم بود که قبلاً آباد بوده است ولی مالکش معلوم نبود همانند مال ضایع، ملک بیت المال خواهد شد.

(نکته) هر مکانی که به عامه‌ی مردم تعلق داشته باشد آبادکردن آن درست نیست، مانند کنار جوی و رودخانه و چاه، اطراف روستا و شهر، زمین مسطح داخل آبادی و شهر، محل بازی‌کردن بچه‌ها، محل تهیه‌کردن چوب، مرتع و معدن سنگ و خاک خانه.

﴿وَ صِفَةُ الْإحْياءِ ما كانَ فِي الْعادَةِ عِمارَةً لِلْمُحْيا﴾ صفت آبادکردن کار و عمارتی است که بر طبق عادت آن محل برای احیاکردن انجام می‌شود؛ یعنی اگر احیاکننده تصمیم ساختن خانه داشته باشد باید مقداری دیوار بسازد. اگر تصمیم درست‌کردن

وَ يَجِبُ بَذْلُ الْماءِ بِثَلاثَةِ شَرائِطَ: أَنْ يَفْضُلَ عَنْ حاجَتِهِ، وَ أَنْ يَحْتاجَ إِلَيْهِ غَيْرُهُ لِنَفْسِهِ أَوْ لِبَهِيمَتِهِ، وَ أَنْ يَكُونَ مِمّا يُسْتَخْلَفُ فِي بِئْرٍ أَوْ عَيْنٍ

باغ داشته باشد باید آن محل را مسطح کرده و به دور آن پرچین بکند و چند نهالی را در آن‌جا بکارد.

﴿وَ يَجِبُ بَذْلُ الْماءِ بِثَلاثَةِ شَرائِطَ﴾ بخشیدن آب به سه شرط واجب است:

اول، ﴿أَنْ يَفْضُلَ عَنْ حاجَتِهِ﴾ بیشتر از نیاز مالک آب باشد؛ یعنی از نوشیدن خود و حیواناتش و آبیاری مزرعه و درختانش.

دوم، ﴿وَ أَنْ يَحْتاجَ إِلَيْهِ غَيْرُهُ لِنَفْسِهِ أَوْ لِبَهِيمَتِهِ﴾ غیر او به آن نیاز داشته باشد؛ یعنی برای خود یا برای حیواناتش؛ پس اگر آن آب را برای آبیاری می‌خواست بر مالک واجب نیست آن را به او بدهد.

سوم، ﴿وَ أَنْ يَكُونَ مِمّا يُسْتَخْلَفُ فِي بِئْرٍ أَوْ عَيْنٍ﴾ به جای آب مصرفی آب دیگر بیاید؛ یعنی از آب چاه یا چشمه و یا رودخانه؛ یعنی اگر چنین نبود مانند آب مشک و تانکر، بخشیدن آن واجب نیست؛ مگر این که نیازمند در شرف مرگ باشد؛ یعنی در این صورت واجب است با بخشیدن آب او را از مرگ نجات دهد.

(نکته) آنچه بیان شد آبی است که متعلق به مالک باشد؛ یعنی آب عمومی متعلق به تمام مردم است، مانند آب رودخانه و چشمه و دره؛ حضرت ﷺ فرموده است:

«اَلنّاسُ شُرَكاءُ فِي الْكَلَأِ وَ الْماءِ وَ النّارِ» احمد و ابوداود در روایت کرده‌اند:
«مردم در گیاه و آب و آتش شریک هستند.»

صحیح نیست انسان سهم آب زمینی را به زمین دیگری که از آن آب سهیم نیست ببرد. فرقی نیست زمین دوم دیمی باشد یا آبی؛ زیرا ممکن است در آینده ادعا بکند که این زمین بی‌سهم هم از آن آب، سهیم است.

(خاتمه) این عادت مالک‌ها و بگ زاده‌ها و ظالمان کردستان که هر رعیتی که حیواناتش را در یک محل مخصوص بچراند یا در یک مزرعه‌ی مخصوص کشت

....

کند پول یا یک رأس گوسفند می‌گیرند و این اخذ را «پووشانه» نامیده‌اند حرام است و پول و گوسفند ملک ایشان نخواهند شد؛ هر چند که آن را با اسم زکات دریافت کنند؛

«عَنِ ابْنِ‌عَبّاسٍ - رضي الله عنهما- قالَ النَّبِيُّ ﷺ: لا حِمىٰ إلّا لِلهِ وَ لِرَسُولِهِ» بخاری روایت کرده است:

«پیامبر ﷺ فرمود: قرغ‌کردن مرتع عمومی و انحصار آن، تنها حق خدا و فرستاده‌ی او است.»

فَصْلٌ، وَ الْوَقْفُ جائِزٌ بِثَلاثَةِ شَرائِطَ: أَنْ يَكُونَ مِمّا يُنْتَفَعُ بِهِ مَعَ بَقاءِ عَيْنِهِ، وَ أَنْ يَكُونَ عَلىٰ أَصْلٍ مَوْجُودٍ وَ فَرْعٍ لا يَنْقَطِعُ، وَ أَنْ لا يَكُونَ فِي مَحْظُورٍ

﴿فَصْلٌ﴾ وقف

وقف به معنای متوقف کردن بهره‌برداری از چیزی بر شیوه‌ی حلال است تا فروخته و بخشیده نشود، مثلاً شخصی بگوید: این خانه‌ام را بر این مسجد وقف کردم ﴿وَ الْوَقْفُ جائِزٌ﴾ وقف درست است؛ به شرطی که موقوف، ملک مالک باشد و مالک بچه و دیوانه نباشد؛

«**عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قالَ النَّبِيُّ ﷺ: إِذا ماتَ ابْنُ آدَمَ انْقَطَعَ عَمَلُهُ إِلّا مِنْ ثَلاثٍ: صَدَقَةٍ جارِيَةٍ، أَوْ عِلْمٍ يُنْتَفَعُ بِهِ، أَوْ وَلَدٍ صالِحٍ يَدْعُو لَهُ**» مسلم روایت کرده است:

«پیامبر ﷺ فرموده است: هرگاه انسان می‌میرد عملش جز از سه راه قطع می‌شود: صدقه‌ی جاریه [مانند وقف]، علمی که از آن بهره‌ی دینی یا دنیوی گرفته شود و بچه‌ی صالحی که برای او دعا کند.»

﴿بِثَلاثَةِ شَرائِطَ﴾ وقف با سه شرط درست است:

اول، ﴿أَنْ يَكُونَ مِمّا يُنْتَفَعُ بِهِ مَعَ بَقاءِ عَيْنِهِ﴾ چیزی که وقف می‌شود از چیزهایی باشد که بهره‌برداری از آن ممکن و خودش باقی است، مانند مزرعه، خانه، حیوان و ماشین؛ بنابراین وقف غذا درست نیست.

دوم، ﴿وَ أَنْ يَكُونَ عَلىٰ أَصْلٍ مَوْجُودٍ﴾ وقف بر اصل موجود باشد؛ یعنی در حین وقف کردن، چیز یا کسی که بری او وقف می‌شود موجود باشد و ممکن باشد که مالک بشود، مثلاً بگوید: بر این فقیر یا این مسجد وقف باشد؛ بنابراین وقف کردن بر حمل شکم یا مسجدی که در آینده ساخته می‌شود درست نیست ﴿وَ فَرْعٍ لا يَنْقَطِعُ﴾ و یا بر فرعی باشد که قطع نمی‌شود، مثلاً واقف بگوید: بر مساجد این شهر وقف کردم؛ پس اگر گفت: به مدت یک سال وقف کردم وقفش درست نخواهد بود.

سوم، ﴿وَ أَنْ لا يَكُونَ فِي مَحْظُورٍ﴾ نباید وقف بر گناه باشد، مانند وقف کردن بر

فَصْلٌ، وَ هُوَ عَلىٰ ما شَرَطَ الْواقِفُ مِنْ تَقْدِيمٍ أَوْ تَأْخِيرٍ أَوْ تَسْوِيَةٍ أَوْ تَفْضِيلٍ

دَیر و مشروب خانه و ...

(نکته) لازم نیست در وقف، جهت عبادت ظاهر باشد؛ بنابراین وقف بر ثروتمند و اولاد ذکور درست است.

﴿وَ هُوَ عَلىٰ ما شَرَطَ الْواقِفُ مِنْ تَقْدِيمٍ أَوْ تَأْخِيرٍ أَوْ تَسْوِيَةٍ أَوْ تَفْضِيلٍ﴾ وقف بر شرط واقف است؛ یعنی در تقدیم و تأخیر و مساوی کردن و برتری دادن، مثلاً بگوید: این چیز را بر اساتید علوم دینی وقف کردم ولی ابتدا به مدرسان حدیث و سپس به مدرسان تفسیر داده شود. یا بگوید: دو سهم آن برای این کار و یک سهم برای آن کار باشد.

(خاتمه) اول، اگر مسجدی تخریب شد یا محله‌ای ویران گردید و مردم از مسجد آن محل دست کشیدند باید وسایل و موقوفاتش نگهداری شوند و منتظر ساختن دوباره‌ی آن شوند؛ بعد اگر معلوم شد که ساخته نمی‌شود باید در مسجد دیگری صرف شوند و اگر مسجد نبود یا بود و نیاز نداشت درست است در مصالح مسلمانان صرف شود.

دوم، درخت قبرستان اگر سبز باشد نباید قطع شود. و اگر خشک باشد قطع کردن و فروختن آن و مصرف کردنش در مصالح قبرستان جایز است.

سوم، متولیِ مال موقوف، باید عادل باشد و قدرت نگهداری داشته و در مصرف کردن بهره‌ی آن آگاه باشد. و وظایف او اجاره‌دادن مال موقوف و جمع کردن بهره‌ی آن و اصلاح مخروب است؛ بنابراین صحیح است در برابر این زحمت به او کرایه داده شود تا موقوف دوام داشته باشد؛ زیرا فروختن موقوف به هیچ طریقی درست نیست.

فصلٌ، وَ کُلُّ ما جازَ بَیْعُهُ جازَ هِبَتُهُ، وَ لا تَلْزَمُ الْهِبَةُ إلّا بِالْقَبْضِ

﴿فصلٌ﴾ هبه

هبه، این است که نفری مجانی چیزی را به نفر دیگری بدهد و اگر این عمل در راه خدا باشد صدقه هم نامیده می‌شود. و اگر چیز بخشیده شده را از جایی به جای دیگر بفرستد هدیه می‌شود.

هبه با هراسم و عنوانی، سنت است؛

«**عَنْ أَبِي هُرَیْرَةَ** ﷺ **عَنِ النَّبِيِّ** ﷺ: **تَهادُوا تَحابُّوا**» أبویعلی روایت کرده است:

«پیامبر ﷺ فرمود: هدیه بدهید محبوب می‌شوید.»

(نکته) اگر شخصی چیزی را به کسی که در رأس کار است بدهد تا در کار خلافی به او کمک بکند یا حق نفر دیگری را به او بدهد این عمل رشوه نامیده می‌شود؛

«**عَنْ أَبِي هُرَیْرَةَ** ﷺ **عَنِ النَّبِيِّ** ﷺ: **لَعَنَ اللّٰهُ الرّاشِيَ وَ الْمُرْتَشِيَ وَ الرّائِشَ**» احمد روایت کرده است:

«لعنت خدا بر رشوه‌دهنده و رشوه گیر و عاملِ اتفاق ایشان باد.»

و اگر کار این بخشنده جایز بود و حق انسان دیگری را ضایع نمی‌کرد ولی آن شخص که در رأس کار است بدون دریافت وجه کار او را انجام نمی‌داد این کار، تنها برای دریافت‌کننده حرام است.

﴿وَ کُلُّ ما جازَ بَیْعُهُ جازَ هِبَتُهُ﴾ هر چیزی که فروش آن درست باشد بخشیدنش جایز است ﴿وَ لا تَلْزَمُ الْهِبَةُ إلّا بِالْقَبْضِ﴾ بخشیده‌شده و صدقه و هدیه جز با دریافت از موهوب‌له (کسی که مال به او داده شده است) ملک او نخواهد شد؛ بنابراین مالک می‌تواند قبل از دریافت او، از بخشیدنش رجوع کند؛

«**عَنْ أُمِّ کُلْثُومٍ** - رضي الله عنها- **بَعَثَ النَّبِيُّ** ﷺ **هَدِیَّةً إِلَی النَّجاشِيِّ، فَماتَ قَبْلَ أَنْ تَصِلَ إِلَیْهِ، فَاسْتَرَدَّها**» حاکم و بیهقی روایت کرده‌اند:

وَ إذا قَبَضَهَا الْمَوْهُوبُ‌لَهُ لَمْ يَكُنْ لِلْواهِبِ أَنْ يَرْجِعَ فِيها، إلّا أَنْ يَكُونَ والِداً؛ وَ إذا أَعْمَرَهُ شَيْئاً أَوْ أَرْقَبَهُ كانَ لِلْمُعْمَرِ أَوْ لِلْمُرْقَبِ وَ لِوَرَثَتِهِ مِنْ بَعْدِهِ

«پیامبرﷺ هدیه‌ای را به نجاشی فرستاد قبل از رسیدن آن به دست او، فوت کرد بعد حضرتﷺ آن را برگرداند.»

﴿وَ إذا قَبَضَهَا الْمَوْهُوبُ‌لَهُ﴾ هرگاه موهوب‌له (شخصی که به او بخشیده شده است) هدیه یا صدقه یا بخشیده‌شده را دریافت نمود ﴿لَمْ يَكُنْ لِلْواهِبِ أَنْ يَرْجِعَ فِيها﴾ بخشنده نمی‌تواند از بخشیده‌شده‌اش پشیمان شود ﴿إلّا أَنْ يَكُونَ والِداً﴾ مگر این که بخشنده پدر، مادر، پدربزرگ و یا مادربزرگ باشد؛

«عَنِ ابْنِ‌عَبّاسٍ - رضي الله عنهما- عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: لا يَحِلُّ لِرَجُلٍ مُسْلِمٍ أَنْ يُعْطِيَ الْعَطِيَّةَ ثُمَّ يَرْجِعَ فِيها إلّا الْوالِدَ فِي ما يُعْطِي وَلَدَهُ» اصحاب سنن روایت کرده‌اند:

«پیامبرﷺ فرمود: نباید مرد چیزی را ببخشد و سپس از آن برگردد جز پدر در چیزی که به فرزندش می‌دهد.»

(نکته) سنت است پدر و مادر به صورت مساوی به بچه‌ها ببخشند و نزد بعضی از علما این عمل واجب است؛

«عَنِ النُّعْمانِ بْنِ بَشِيرٍ - رضي الله عنهما-: قالَ النَّبِيُّ ﷺ: إتَّقُوا اللّٰهَ وَ اعْدِلُوا بَيْنَ أَوْلادِكُمْ» شیخان روایت کرده‌اند:

«پیامبرﷺ فرمود: از خدا بترسید و در بین بچه‌هایتان عدالت را رعایت کنید.»

﴿وَ إذا أَعْمَرَهُ شَيْئاً﴾ هرگاه نفری به درازی عمر انسانی چیزی را به او بخشید؛ یعنی گفت: این چیز را به درازی عمر تو به تو بخشیدم و بعد از مرگت به خودم برگردد ﴿أَوْ أَرْقَبَهُ﴾ یا به صورت انتظار به او بخشید؛ یعنی گفت: این چیز را به تو بخشیدم اگر من قبل از تو مردم برای خودت باشد و اگر تو قبل از من مردی به خودم برگردد ﴿كانَ لِلْمُعْمَرِ أَوْ لِلْمُرْقَبِ وَ لِوَرَثَتِهِ مِنْ بَعْدِهِ﴾ در هر صورت مال برای ایشان و بعد از آنان برای وارثانشان خواهد بود؛ یعنی به هیچ وجه به مالک برنمی‌گردد.

....

(خاتمه) اگر مردی زیورآلات را خرید و آن به زنش داد تا با آن خود را بیاراید ملک زن نخواهد شد تا هنگامی که شوهر به زن می‌گوید: آن را به تو بخشیدم و زن هم قبول می‌کند. بعد اگر زن و شوهر یا ورثه‌ی ایشان در این امر نزاع داشتند شوهر می‌گفت آن را به تو نبخشیدم بلکه تنها به تو دادم تا با آن خود را بیارایی و زن می‌گفت به من بخشیدی و شاهدی وجود نداشت شوهر و ورثه‌ی او تصدیق خواهند شد؛ به شرطی که قسم بخورند

فصلٌ، وَ إذا وَجَدَ لُقْطَةً فِي مَواتٍ أَوْ طَرِيقٍ **فَلَهُ** أَخْذُها وَ تَرْكُها، وَ أَخْذُها أَوْلىٰ مِنْ تَرْكِها إنْ كانَ عَلىٰ ثِقَةٍ مِنَ الْقِيامِ بِها، وَ إذا أَخَذَها وَجَبَ عَلَيْهِ أَنْ يَعْرِفَ سِتَّةَ أَشْياءَ: وِعاءَها وَ عِفاصَها وَ وِكاءَها وَ جِنْسَها وَ عَدَدَها وَ وَزْنَها، وَ يَحْفَظُها فِي حِرْزِ مِثْلِها

﴿**فَصْلٌ**﴾ **لقطه** (برداشتن شیء گم شده)

﴿وَ إذا وَجَدَ لُقْطَةً فِي مَواتٍ أَوْ طَرِيقٍ فَلَهُ أَخْذُها وَ تَرْكُها﴾ هرگاه شخصی در زمین بی مالکی یا در راهی گم‌شده یا فراموش شده‌ای را یافت می‌تواند آن را بردارد و یا به حال خود واگزار نماید ﴿وَ أَخْذُها أَوْلىٰ مِنْ تَرْكِها إنْ كانَ عَلىٰ ثِقَةٍ مِنَ الْقِيامِ بِها﴾ و اگر یابنده به خود اعتماد داشته باشد که آن را نگهداری می‌کند برداشتنش از ترکش بهتر است؛

«**عَنْ زَيْدِ بْنِ خالِدِ الْجُهَنِيِّ** ﷺ **قالَ النَّبِيُّ** ﷺ: **مَنْ آوىٰ ضالَّةً فَهُوَ ضالٌّ ما لَمْ يُعَرِّفْها**» مسلم روایت کرده است:

«پیامبرﷺ فرمود: کسی که گم‌شده‌ای را پیدا کند اگر آن را نشناساند آن شخص گمراه است.»

﴿وَ إذا أَخَذَها وَجَبَ عَلَيْهِ أَنْ يَعْرِفَ سِتَّةَ أَشْياءَ﴾ هرگاه آن را بردارد بر او واجب است شش چیز آن گمشده را بداند: ﴿وِعاءَها وَ عِفاصَها وَ وِكاءَها وَ جِنْسَها وَ عَدَدَها وَ وَزْنَها﴾ ظرف، سرپوش، بندی که درب ظرف به آن بسته شده است، جنس، عدد و وزن آن ﴿وَ يَحْفَظُها فِي حِرْزِ مِثْلِها﴾ واجب است آن را در محل نگهداری نمونه‌ی آن نگهداری کند؛ پس اگر در حفظ آن تقصیر کرد و از بین رفت باید غرامت آن را بپردازد.

(نکته) اگر بچه یا دیوانه چیزی را یافتند بر سرپرستشان واجب است آن را از ایشان بگیرد و معرفی کند؛ پس اگر آن را از ایشان نگرفت و از بین رفت باید خود سرپرست غرامت آن را بپردازد. و اگر مالکش پیدا نشد، صحیح است آن را ملک بچه یا دیوانه بکند؛ به شرطی که این تملیک به نفع ایشان باشد.

ثُمَّ إذا أَرادَ تَمَلُّكَها عَرَّفَها سَنَةً عَلىٰ أَبْوابِ الْمَساجِدِ وَ في الْمَوْضِعِ الَّذي وَجَدَها فيهِ، فَإنْ لَمْ يَجِدْ صاحِبَها كانَ لَهُ أَنْ يَتَمَلَّكَها بِشَرْطِ الضَّمانِ

﴿ثُمَّ إذا أَرادَ تَمَلُّكَها عَرَّفَها سَنَةً عَلىٰ أَبْوابِ الْمَساجِدِ وَ في الْمَوْضِعِ الَّذي وَجَدَها فيهِ﴾ بعد از این که یابنده آن را برداشت اگر اراده داشت آن را ملک خود کند یک سال بر در مساجد در حین خروج مردم از مسجد و در جایی که گمشده را یافته است و نیز در محل تجمع مردم آن را معرفی کرده و بعضی از نشانه‌های آن را بیان می کند.

(نکته) هزینه‌ی معرفی گمشده از بیت المال پرداخت می‌شود. و اگر بیت المال و قاضی نبودند خود یابنده دو شاهد می گیرد و بر حساب خودش آن را معرفی می کند و بعد از پیداشدن مالکش هزینه‌ی معرفی کردن را از او می گیرد یا بعضی از گمشده را می‌فروشد و با پول آن بخش هزینه‌ی معرفی کردن را می‌پردازد. و اگر با این نیت گمشده را برداشت که بعد از یک سال آن را ملک خود کند هزینه‌ی معرفی کردن آن بر خود یابنده است؛ یعنی هر چند که مالکش پیدا شود نمی‌تواند هزینه‌ی معرفی کردن را از او بگیرد.

﴿فَإنْ لَمْ يَجِدْ صاحِبَها كانَ لَهُ أَنْ يَتَمَلَّكَها بِشَرْطِ الضَّمانِ﴾ اگر بعد از معرفی کردن به مدت یکسال، مالکش را نیافت می‌تواند آن را با شرط ضمانت ملک خود بکند؛ یعنی بگوید: این چیز را ملک خود کردم هرگاه مالکش پیدا شد غرامت آن را به او می‌دهم و بعد از آن می‌تواند آن را به کار بگیرد و بخورد. و اگر آن را برای مالکش بردارد نیازی به معرفی کردن نیست؛

«**عَنْ زَيْدِ الْجُهَنِيِّ ﷺ: سُئِلَ النَّبِيُّ ﷺ عَنِ اللُّقَطَةِ فَقالَ: اِعْرِفْ عِفاصَها وَ وِكاءَها، ثُمَّ عَرِّفْها سَنَةً، فَإنْ جاءَ صاحِبُها، وَ إلّا فَشَأْنَكَ بِها**» شیخان روایت کرده‌اند:

«در مورد برداشتن گمشده از پیامبرﷺ سؤال شد فرمود: ظرف و بند آن را بشناس بعد یک سال آن را معرفی کن اگر صاحبش آمد متعلق به او است و اگر پیدا نشد هر چه را که می‌خواهی انجام بده.»

وَ اللُّقْطَةُ عَلىٰ أَرْبَعَةِ أَضْرُبٍ: أَحَدُها ما يَبْقىٰ عَلَى الدَّوامِ فَهٰذا حُكْمُها؛ وَ الثّاني ما لا يَبْقىٰ عَلَى الدَّوامِ كَالطَّعامِ الرَّطْبِ، فَهُوَ مُخَيَّرٌ بَيْنَ أَكْلِهِ وَ غُرْمِهِ أَوْ بَيْعِهِ وَ حِفْظِ ثَمَنِهِ؛ وَ الثّالِثُ ما يَبْقىٰ بِعِلاجٍ كَالرُّطَبِ، فَيَفْعَلُ ما فِيهِ الْمَصْلَحَةُ مِنْ بَيْعِهِ وَ حِفْظِ ثَمَنِهِ،

(نکته) در هفته‌ی اول هر روز دوبار و در هفته‌ی دوم هر روز یک بار و بعد از آن هر هفته یک بار تا هفت هفته و سپس تا پایان سال هر ماه یک بار گمشده را معرفی می‌کند ولی گمشده‌ی کم‌ارزش نیازی به اینگونه تعریف ندارد؛ بلکه یک یا دو و یا سه روز معرفی می‌شود.

اگر در حین پیداشدن مالک، گمشده تلف شده بود بررسی می‌شود: اگر قبل از این‌که یابنده آن را ملک خود بکند تلف شد و در حفظ آن هیچ تقصیری نکرده بود غرامت بر او لازم نمی‌آید؛ ولی اگر بعد از تملک از بین رفت یا در نگهداری از آن تقصیر کرده بود یا آن را فروخته بود در این موارد غرامت بر او واجب می‌شود. و اگر نزد یابنده بود باید آن را به مالکش برگرداند. اگر در حین پیداشدن مالک، یابنده گمشده را تملک نکرده بود هزینه‌ی برگرداندن بر عهده‌ی یابنده می‌باشد.

﴿وَ اللُّقْطَةُ عَلىٰ أَرْبَعَةِ أَضْرُبٍ﴾ گمشده چهار نوع است: ﴿أَحَدُها ما يَبْقىٰ عَلَى الدَّوامِ﴾ یکی از آن‌ها همیشه باقی خواهد ماند، مانند لباس و پول و طلا و نقره ﴿فَهٰذا حُكْمُها﴾ که آن چه بیان شد حکم آن است.

﴿وَ الثّاني ما لا يَبْقىٰ عَلَى الدَّوامِ كَالطَّعامِ الرَّطْبِ﴾ دوم، چیزی است که علی الدوام باقی نمی‌ماند مانند غذای مایع ﴿فَهُوَ مُخَيَّرٌ بَيْنَ أَكْلِهِ وَ غُرْمِهِ أَوْ بَيْعِهِ وَ حِفْظِ ثَمَنِهِ﴾ که یابنده در این دو کار صاحب اختیار است آن را می‌خورد و غرامتش را می‌پردازد یا می‌فروشد و پولش را نگه می‌دارد. و اگر خواست پولش را تملک کند یک سال طعام را معرفی کند و سپس پول را تملک نماید و غرامتش را به مالک بدهد.

﴿وَ الثّالِثُ ما يَبْقىٰ بِعِلاجٍ كَالرُّطَبِ﴾ سوم، چیزی است که با علاج باقی می‌ماند، مانند خرما و انگور ﴿فَيَفْعَلُ ما فِيهِ الْمَصْلَحَةُ مِنْ بَيْعِهِ وَ حِفْظِ ثَمَنِهِ﴾ که یابنده در بین این دو

أَوْ تَجْفِيفِهِ وَ حِفْظِهِ؛ وَ الرّابِعُ ما يَحْتاجُ إلىٰ نَفَقَةٍ كَالْحَيَوانِ، وَ هُوَ ضَرْبانِ: حَيَوانٌ لا يَمْتَنِعُ بِنَفْسِهِ، فَهُوَ مُخَيَّرٌ بَيْنَ أَكْلِهِ وَ غُرْمِ ثَمَنِهِ أَوْ تَرْكِهِ وَ التَّطَوُّعِ بِالْإنْفاقِ عَلَيْهِ أَوْ بَيْعِهِ وَ حِفْظِ ثَمَنِهِ

کار آنچه را که برای گمشده خوب است انجام می‌دهد: آن را می‌فروشد و پولش را نگه می‌دارد ﴿أَوْ تَجْفِيفِهِ وَ حِفْظِهِ﴾ یا خشک می کند و نگه می‌دارد؛ بعد اگر اراده‌ی تملک آن کرد آن را معرفی کند و سپس پول یا طعام خشک‌شده را ملک خود کرده و مصرف کند و غرامت را به مالک بدهد.

﴿وَ الرّابِعُ ما يَحْتاجُ إِلَى نَفَقَةٍ كَالْحَيَوانِ﴾ چهارم، گمشده‌ای است که به نفقه نیاز دارد، مانند حیوان حلال گوشت یا حرام گوشت ﴿وَ هُوَ ضَرْبانِ﴾ که این نوع دو قسم است: اول، ﴿حَيَوانٌ لا يَمْتَنِعُ بِنَفْسِهِ﴾ حیوانی است که نمی‌تواند با قدرتش خود را از درنده بازدارد، مانند گوسفند، بز، گوساله، مرغ و مرغابی ﴿فَهُوَ مُخَيَّرٌ بَيْنَ أَكْلِهِ وَ غُرْمِ ثَمَنِهِ أَوْ تَرْكِهِ وَ التَّطَوُّعِ بِالْإنْفاقِ عَلَيْهِ أَوْ بَيْعِهِ وَ حِفْظِ ثَمَنِهِ﴾ یابنده در بین این چهار امر صاحب اختیار است: اول به محض یافتن، آن را ملک خود کرده و اگر حلال گوشت است آن را بخورد و غرامت پولش را بپردازد.

دوم، آن را نگهداری کند و از مال خود نفقه‌اش را بپردازد. و اگر از مال خود نفقه‌اش را پرداخت نمی کرد با اجازه‌ی قاضی، با قرض بر مالک نفقه‌اش را بپردازد و اگر قاضی نبود دو شاهد بگیرد و سپس نفقه‌اش را از مالک دریافت کند.

سوم، آن را بفروشد و پولش را برای مالک نگهداری کند بعد اگر یک سال آن را معرفی کرد و مالکش پیدا نشد صحیح است پول را تملک کرده و آن را مصرف کند.

چهارم، به محض یافتن، آن را تملک کند و برای شیر و پشم و بچه آن را نگهدارد؛ بعد اگر مالک پیدا شد تنها حیوان را به او می‌دهد و شیر و پشم و بچه‌هایش برای او خواهند بود؛

«عَنْ زَيْدٍ الْجُهَنِيِّ ﷺ قالَ: سُئِلَ النَّبِيُّ ﷺ عَنْ ضالَّةِ الْغَنَمِ، قالَ: هِيَ لَكَ أَوْ لِأَخِيكَ

وَ حَيَوانٌ يَمْتَنِعُ بِنَفْسِهِ، فَإِنْ وَجَدَهُ فِي الصَّحْراءِ تَرَكَهُ

أَوْ لِلذِّئْبِ» شیخان روایت کرده‌اند:

«در مورد گوسفند و بز پیداشده از پیامبرﷺ سؤال شد، فرمود: برای تو یا برادرت و یا گرگ است.»

یعنی اگر ترکش کنی گرگ آن را می‌خورد و اگر آن را برداشتی و مالک نداشت ملک تو می‌شود.

(نکته) این چهار طریق مذکور، در مورد حیوانی است که در صحرا و بیابان یافت می‌شود؛ زیرا اگر در آبادی پیدا شود باید با طریق دوم و سوم در مورد آن رفتار کرد. و در فتوای ضعیفی، رفتارکردن به طریق اول هم جایز است.

نوع دوم، ﴿وَ حَيَوانٌ يَمْتَنِعُ بِنَفْسِهِ﴾ حیوانی است که می‌تواند خود را از درنده‌ی کوچک حفظ کند، مانند شتر، اسب، خر و قاطر ﴿فَإِنْ وَجَدَهُ فِي الصَّحْراءِ تَرَكَهُ﴾ که اگر یابنده آن را در صحرا پیدا کند واجب است ترکش کند و به خانه نیاورد. و با نیت نگهداری می‌تواند آن را به خانه بیاورد بعد یا آن را می‌فروشد و پولش را برای مالک نگه می دارد یا نفقه‌اش را پرداخت می کند؛ یعنی نمی‌تواند آن را ملک خود کند؛

«عَنْ زَيْدٍ الْجُهَنِيِّ ﷺ قالَ: سُئِلَ النَّبِيُّ ﷺ عَنْ ضالَّةِ الْإِبِلِ، قالَ: ما لَكَ وَ لَها؟ مَعَها سِقاؤُها وَ حِذاؤُها، تَرِدُ الْماءَ وَ تَأْكُلُ الشَّجَرَ حَتّىٰ يَلْقاهارَبُّها» شیخان روایت کرده‌اند:

«در مورد شترِ گمشده از پیامبرﷺ سؤال شد، فرمود: چه کارش داری؟ خودش آب می‌نوشد درخت می‌خورد تا وقتی که صاحبش به او می‌رسد.»

(نکته) اگر زمان تاراج و دزدی بود درست است در بیابان و آبادی این نوع حیوان هم، به خانه برده شود و یابنده به شیوه‌ی مذکور، آن را تملک کند.

وَ إنْ وَجَدَهُ فِي الْحَضَرِ فَهُوَ مُخَيَّرٌ بَيْنَ الْأَشْياءِ الثَّلاثَةِ فِيهِ

﴿وَ إنْ وَجَدَهُ في الْحَضَرِ فَهُوَ مُخَيَّرٌ بَيْنَ الْأَشْياءِ الثَّلاثَةِ فِيهِ﴾ و اگر یابنده این نوع حیوان را در آبادی پیدا کرد در بین سه امری که در مورد نوع اول بیان شد صاحب اختیار خواهد بود: یعنی آن را بفروشد یا نفقه‌اش را پرداخت کند و یا آن را تملک کرده و مصرف کند؛ ولی فتوایی که اجازه مصرف آن را داده است ضعیف است.

(خاتمه) هرگاه مالک پیدا شد و ملکش را طلب کرد اگر نشانه‌های آن را بیان کرد و یابنده او را تصدیق کرد یا دو شاهد احضار کرد یا یک شاهد آورد و قسم خورد آن را به او برمی‌گرداند.

فصلٌ، إذا وُجِدَ لَقِيطٌ بِقارِعَةِ الطَّرِيقِ فَأَخْذُهُ وَ تَرْبِيَتُهُ وَ كَفالَتُهُ واجِبَةٌ عَلَى الْكِفايَةِ، وَ لا يُقَرُّ إلّا فِي يَدِ أَمِينٍ، فَإِنْ وُجِدَ مَعَهُ مالٌ أَنْفَقَ عَلَيْهِ الْحاكِمُ مِنْهُ، وَ إِنْ لَمْ يُوجَدْ مَعَهُ مالٌ فَنَفَقَتُهُ فِي بَيْتِ الْمالِ

﴿فصلٌ﴾ لقیط (بچه‌ی سرراهی)

﴿إذا وُجِدَ لَقِيطٌ بِقارِعَةِ الطَّرِيقِ﴾ هرگاه در سر راه یا مکان دیگری بچه‌ی پرت‌شده‌ای یافت شود؛ فرقی نیست از ترس نفقه پرت شده باشد یا به خاطر این‌که بچه‌ی زناست ﴿فَأَخْذُهُ وَ تَرْبِيَتُهُ وَ كَفالَتُهُ واجِبَةٌ عَلَى الْكِفايَةِ﴾ برداشتن، تربیت کردن و کفالتش به صورت فرض کفایه واجب است؛ یعنی اگر یک نفر این سه کار را انجام داد ثواب آن‌ها به او می‌رسد و گناه از افراد دیگر ساقط می‌شود؛ خداوند متعال فرموده است:

«وَ مَنْ أَحْياها فَكَأَنَّما أَحْيَا النّاسَ جَمِيعاً» (مائده/۳۲):

«کسی که یک انسان را از مرگ نجات دهد همانند آن است که تمام مردم را ار مرگ نجات دهد.»

زیرا سبب ساقط‌شدن گناه از افراد دیگر شده است.

﴿وَ لا يُقَرُّ إلّا فِي يَدِ أَمِينٍ﴾ این بچه تنها، به مسلمان امین متدین واگزار می‌شود.

(نکته) واجب است یابنده به دو نفر بگوید: این بچه بچه‌ی من نیست؛ بلکه پیداشده است. و با پرورده‌کردن، بچه بچه‌ی یابنده نمی‌شود و از یکدیگر ارث نمی‌گیرند و نسبت به زن و خواهر و دختر یابنده بیگانه محسوب می‌شود.

﴿فَإِنْ وُجِدَ مَعَهُ مالٌ أَنْفَقَ عَلَيْهِ الْحاكِمُ مِنْهُ﴾ اگر همراه بچه مال هم یافت شد قاضی یا نفر دیگری با اجازه‌ی او از آن مال، نفقه‌ی بچه را می‌پردازد ﴿وَ إِنْ لَمْ يُوجَدْ مَعَهُ مالٌ فَنَفَقَتُهُ فِي بَيْتِ الْمالِ﴾ و اگر همراه او مالی پیدا نشد نفقه‌ی او از بیت المال تهیه می‌شود. و اگر بیت المال نبود نفقه‌اش بر مسلمانان ثروتمند خواهد بود. این بچه مسلمان به حساب می‌آید و با تعالیم اسلامی تربیت می‌شود. و ان شاء الله تعالی این موضوع را در کتاب جهاد توضیح خواهیم داد.

فَصْـلٌ، وَ الْوَدِيعَةُ أَمانَةٌ، وَ يُسْتَحَبُّ قَبُولُها لِمَنْ قامَ بِالْأَمانَةِ فِيها، وَ لا يَضْمَنُ إلّا بِالتَّعَدِّي، وَ قَوْلُ الْمُودَعِ مَقْبُولٌ فِي رَدِّها عَلَى الْمُودِعِ،

﴿فَصْلٌ﴾ **و دیعه** (امانتی)

ودیعه این است که نفری نزد نفر دیگری چیزی را بنهد تا از آن نگهداری کند.

﴿وَ الْوَدِيعَةُ أَمانَةٌ﴾ چیزی که به صورت ودیعه نهاده شدهاست امانت است ﴿وَ يُسْتَحَبُّ قَبُولُها لِمَنْ قامَ بِالْأَمانَةِ فِيها﴾ برای کسی که می‌تواند از آن نگهداری کند و نسبت به آن خیانت نکند قبول کردنش سنت است؛

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قالَ النَّبِيُّ ﷺ: وَ اللّٰهُ فِي عَوْنِ الْعَبْدِ ما دامَ الْعَبْدُ فِي عَوْنِ أَخِيهِ» مسلم روایت کرده است:

«تا زمانی که بنده به برادرش کمک می کند خداوند او را یاوری می‌نماید.»

﴿وَ لا يَضْمَنُ إلّا بِالتَّعَدِّي﴾ در صورت تلف‌شدن شیء امانتی، یا ناقص‌شدن آن غرامت بر شخص امین لازم نمی‌آید؛ مگر این که در حفظ آن دشمنی و تقصیر کرده باشد، مثلاً بدون عذر و بی‌اجازه‌ی مالک، آن را نزد نفر دیگری بنهد، همراه خود، آن را به مسافرت ببرد، آن را به جای دیگری که محل نگهداری چنین چیزی نیست منتقل کند، از آن حراست نکند، نزد دزد و خائن آن را آشکار کند و یا از آن استفاده کند؛ یعنی با هر یک از این کارها غرامت بر او لازم می‌شود.

﴿وَ قوْلُ الْمُودَعِ مَقْبُولٌ فِي رَدِّها عَلَى الْمُودِعِ﴾ اگر شخصی که امانت نزد او نهاده شده است گفت: آن را به امانت‌گزارنده (مالک) برگردانم با قسم‌خوردن تصدیق می‌شود. و نیز اگر گفت: مال امانتی دزدیده شد یا از بین رفت یا از من اخذ شد با قسم‌خوردن تصدیق خواهد شد؛ پس اگر گفت: مال امانتی را به مالکش برگرداندم و شاهد نداشت با قسم‌خوردن، او را تصدیق می کنیم؛ ولی اگر گفت: آن را به ورثه‌ی مالک برگرداندم یا ورثه‌ی امانت‌گیر گفتند: آن را به مالکش برگرداندیم یا امانت‌گیر گفت: آن را به نفر دیگری دادم با قسم‌خوردن تصدیق

وَ عَلَيْهِ أَنْ يَحْفَظَها في حِرْزِ مِثْلِها، وَ إذا طُولِبَ بِها فَلَمْ يُخْرِجْها مَعَ الْقُدْرَةِ عَلَيْها حَتّىٰ تَلِفَتْ ضَمِنَ

نمی‌شوند؛ بلکه باید شاهد بیاورند ﴿وَ عَلَيْهِ أَنْ يَحْفَظَها في حِرْزِ مِثْلِها﴾ بر امانت‌گیر واجب است مال امانتی را در محل نگهداری نمونه‌ی آن نگهداری کند؛ بنابراین اگر امانتی را در جای نامناسبی نهاد و سپس دزدیده یا تلف و یا ناقص شد غرامت بر او لازم می‌آید؛ ولی اگر در جای مناسب نهاد و دزدیده شد یا ظالمی آن را برد غرامت بر او واجب نمی‌شود.

﴿وَ إذا طُولِبَ بِها فَلَمْ يُخْرِجْها مَعَ الْقُدْرَةِ عَلَيْها حَتّىٰ تَلِفَتْ ضَمِنَ﴾ هرگاه از امانت‌گیر درخواست برگرداندن شیء امانتی شود یعنی مالک یا ورثه‌ی او درخواست کنند و با وجود توانایی ردّ آن آن را برنگرداند و سپس تلف شود باید غرامت را بپردازد؛ زیرا بر خلاف این آیه عمل کرده است:

«إِنَّ اللّٰهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمانَاتِ إِلىٰ أَهْلِها» (نساء/۵۸):

«خداوند به شما دستور می‌دهد که امانات را به صاحبشان برگردانید.»

(نکته) هزینه‌ی برگرداندن امانت بر مالک است.

(خاتمه) اگر شیء امانتی مرد یا نفری به نفر دیگری بدهکار بود و صاحب قرض فوت شد یا مالی را از ظالمی پس گرفت یا شخصی در دریا یا سیل چیزی را برداشت اگر مالک این اموال یا ورثه‌ی او پیدا شدند به آنان برگردانده می‌شوند. و اگر یافت نشدند اموال را به قاضی می‌دهد تا به بیت المال واگزار نماید. و اگر قاضی نبود یا فاسق بود آن را به مرد عادل آگاه می‌دهد یا خودش آن را در مصالح مسلمانان صرف می‌کند. و صلی الله علی سیدنا محمد و آله و صحبه و سلم.

کتابُ الْفَرائِضِ وَ الْوَصایا

﴿ کتابُ الْفَرائِضِ وَ الْوَصایا﴾ (تقسیم ارث و وصیت کردن)

علم تقسیم ارث بسیار مهم و فراگیری آن نیازمند تلاش زیاد است؛ پیامبرﷺ فرموده است:

«اَلْعِلْمُ ثَلاثَةٌ وَ ما سِویٰ ذٰلِكَ فَهُوَ فَضْلٌ: آیَةٌ مُحْكَمَةٌ، أَوْ سُنَّةٌ قائِمَةٌ، أَوْ فَرِیضَةٌ عادِلَةٌ» حاکم روایت کرده است:

«علومی که انسان، خیلی به آن‌ها نیازمند است سه علم هستند و علوم دیگر دانش بیشتر است: تفسیر قرآن مجید، توضیح احادیث پیامبرﷺ و تقسیم ارث.»

در این کتاب بحث تقسیم ارث به صورت مجمل آمده است و ما هم آن را طول نمی‌دهیم.

(نکته) باید ابتدا امور متعلق به مرده انجام و سپس دفن شود و بعد از آن قرض‌هایش پرداخت شوند. فرقی نیست قرض‌ها متعلق به انسان باشند یا خداوند، مانند زکات و حج و کفاره؛ یعنی نباید قبل از پرداخت قرض‌ها مال متروک تقسیم و یا به طریق دیگری در آن تصرف شود. و بعد از پرداخت قرض‌ها وصیت مرده تنفیذ خواهد شد و بعد از آن، بقیه‌ی اموال در بین ورثه تقسیم خواهد شد.

فَصْلٌ، وَ الْوارِثُونَ مِنَ الرِّجالِ عَشَرَةٌ: اَلاِبْنُ وَ ابْنُ الاِبْنِ وَ إنْ سَفَلَ، وَ الأَبُ وَ الْجَدُّ وَ إنْ عَلا، وَ الأَخُ وَ ابْنُ الأَخِ وَ إنْ تَراخىٰ، وَ الْعَمُّ وَ ابْنُهُ وَ إنْ تَباعَدا، وَ الزَّوْجُ، وَ الْمَوْلَى الْمُعْتِقُ؛ وَ الْوارِثاتُ مِنَ النِّساءِ سَبْعٌ، اَلْبِنْتُ وَ بِنْتُ الاِبْنِ وَ إنْ سَفَلَ، الأُمُّ وَ الْجَدَّةُ وَ إنْ عَلَتْ، وَ الأُخْتُ، وَ الزَّوْجَةُ، وَ الْمَولاةُ الْمُعْتِقَةُ؛

﴿فَصْلٌ﴾ ورثه

﴿وَ الْوارِثُونَ مِنَ الرِّجالِ عَشَرَةٌ﴾ از میان مردان ده نفر وارث هستند:

اول و دوم، ﴿اَلاِبْنُ وَ ابْنُ الاِبْنِ وَ إنْ سَفَلَ﴾ پسر و پسر پسر هستند؛ هر چند که پایین‌تر باشد.

سوم و چهارم، ﴿وَ الأَبُ وَ الْجَدُّ وَ إنْ عَلا﴾ پدر و پدر پدر؛ هر چند که بالاتر باشد.

پنجم و ششم، ﴿وَ الأَخُ وَ ابْنُ الأَخِ وَ إنْ تَراخىٰ﴾ برادر و پسر برادر. فرقی نیست برادر تنی باشد یا ناتنی و هر چند که پسر برادر پایین‌تر باشد.

هفتم و هشتم، ﴿وَ الْعَمُّ وَ ابْنُهُ وَ إنْ تَباعَدا﴾ عمو و پسر عمو است. فرقی نیست عمو و مرده تنی باشند یا پدری و هر چند که دور باشند.

نهم، ﴿وَ الزَّوْجُ﴾ شوهر.

دهم، ﴿وَ الْمَوْلَى الْمُعْتِقُ﴾ سید آزادکننده.

﴿وَ الْوارِثاتُ مِنَ النِّساءِ سَبْعٌ﴾ و از میان زنان، هفت زن وارث می‌باشند:

اول و دوم، ﴿اَلْبِنْتُ وَ بِنْتُ الاِبْنِ وَ إنْ سَفَلَ﴾ دختر و دختر پسر هستند؛ هر چند که پسر پایین‌تر باشد.

سوم و چهارم، ﴿اَلأُمُّ وَ الْجَدَّةُ وَ إنْ عَلَتْ﴾ مادر و مادر مادر هستند؛ هر چند که بالاتر باشد.

پنجم، ﴿وَ الأُخْتُ﴾ خواهر. فرقی نیست تنی باشد یا ناتنی.

ششم، ﴿وَ الزَّوْجَةُ﴾ زن.

هفتم، ﴿وَ الْمَولاةُ الْمُعْتِقَةُ﴾ سید آزادکننده.

وَ مَنْ لا یَسْقُطُ بِحالٍ خَمْسَةٌ: اَلزَّوْجانِ وَ الْأَبَـوانِ وَ وَلَـدُ الـصُّلْبِ؛ وَ مَـنْ لا یَـرِثُ بِحـالٍ سَـبْـعَـةٌ: اَلْـعَـبْدُ، وَ الْمُدَبَّرُ، وَ أُمُّ الْوَلَدِ، وَ الْمُکاتَبُ، وَ الْقاتِلُ، وَ الْمُرْتَدُّ،وَ أَهْلُ مِلَّتَیْنِ

﴿وَ مَنْ لا یَسْقُطُ بِحالٍ خَمْسَةٌ﴾ ورثه‌ای که با هیچ وارث دیگری ساقط نمی‌شوند پنج نفر هستند: ﴿اَلزَّوْجانِ وَ الْأَبَـوانِ وَ وَلَـدُ الـصُّلْبِ﴾ زن و شوهر، پدر و مادر و فرزند (پسر یا دختر) یعنی این افراد با هیچ وارث دیگری از ارث محروم نمی‌شوند؛ ولی در مواردی سهم آن‌ها کم می‌شود.

(نکته) زن و شوهر به مجرد نکاح از یکدیگر ارث می‌برند؛ بنابراین لازم نیست بالغ باشند یا شوهر با زنش جماع بکند؛ ولی اگر شوهر زنش را به کلی طلاق داده بود از یکدیگر ارث نمی گیرند.

حمل شکم هم وارث است به شرطی که در حین فوت ارث‌گزارنده در شکم باشد و زنده به دنیا بیاید.

﴿وَ مَنْ لا یَرِثُ بِحالٍ سَبْعَةٌ﴾ افرادی که در هیچ صورتی ارث نمی گیرند هفت نفر هستند:

اول، ﴿اَلْعَبْدُ﴾ برده.

دوم، ﴿وَ الْمُدَبَّرُ﴾ برده‌ای که بعد از فوت سیدش آزاد می‌شود.

سوم، ﴿وَ أُمُّ الْوَلَدِ﴾ برده‌ای که از سیدش زاد و ولد کرده است.

چهارم، ﴿وَ الْمُکاتَبُ﴾ برده‌ای که برای او کتابت شده است.

پنجم، ﴿وَ الْقاتِلُ﴾ قاتل؛ یعنی کسی که نفر دیگری را به قتل برساند از مقتول ارث نمی گیرد. فرقی نیست قتل، سهو باشد یا عمد، حق باشد یا ناحق.

ششم، ﴿وَ الْمُرْتَدُّ﴾ مرتد.

هفتم، ﴿وَ أَهْلُ مِلَّتَیْنِ﴾ دو نفری که دینشان جداست، مانند مسلمان و کافر.

(نکته) برای گرفتن ارث لازم است ارث‌گزارنده قبل از وارث فوت بکند؛ یعنی اگر باهم فوت شدند یا معلوم نبود کدام یک از آن‌ها زودتر فوت کرده است مثلاً

وَ أَقْرَبُ الْعَصَباتِ الِابْنُ، ثُمَّ ابْنُهُ، ثُمَّ الْأَبُ، ثُمَّ أَبُوهُ، ثُمَّ الْأَخُ لِلْأَبِ وَ الْأُمِّ، ثُمَّ الْأَخُ لِلْأَبِ، ثُمَّ ابْنُ الْأَخِ لِلْأَبِ وَ الْأُمِّ، ثُمَّ ابْنُ الْأَخِ لِلْأَبِ، ثُمَّ الْعَمُّ عَلىٰ هٰذَا التَّرْتِيبِ، ثُمَّ ابْنُهُ، فَإِنْ عُدِمَتِ الْعَصَباتُ فَالْمَوْلَى الْمُعْتِقُ، ثُمَّ عَصَبَتُهُ.

در حادثه‌ی سیل، آتش سوزی و تصادف ماشین بمیرند هیچ یک از آن‌ها از دیگری ارث نمی گیرد؛ همچنین کسی که زودتر فوت می کند از کسی که به دنبال او می‌میرد ارث نمی گیرد.

﴿وَ أَقْرَبُ الْعَصَباتِ الِابْنُ، ثُمَّ ابْنُهُ، ثُمَّ الْأَبُ، ثُمَّ أَبُوهُ﴾ نزدیک‌ترین عصاب (ورثه‌ای که دارای سهم معین نیستند) پسر بعد پسر پسر است؛ هر چند که پایین‌تر باشد، سپس پدر، بعد پدر پدر ﴿ثُمَّ الْأَخُ لِلْأَبِ وَ الْأُمِّ﴾ سپس برادر پدری و مادری ﴿ثُمَّ الْأَخُ لِلْأَبِ﴾ بعد برادر پدری ﴿ثُمَّ ابْنُ الْأَخِ لِلْأَبِ وَ الْأُمِّ﴾ سپس پسر برادرِ پدری و مادر ﴿ثُمَّ ابْنُ الْأَخِ لِلْأَبِ﴾ بعد پسر برادرِ پدری ﴿ثُمَّ الْعَمُّ عَلىٰ هٰذَا التَّرْتِيبِ﴾ سپس عمو بر این ترتیب؛ یعنی عموی پدری و مادری و بعد از او عموی پدری ﴿ثُمَّ ابْنُهُ﴾ و سپس پسر عمو به ترتیبِ پسر برادر. تمام این افراد عَصَبه نامیده می‌شوند؛ یعنی یا تمام مال موروث را می‌برند یا آنچه که از ورثه باقی می‌ماند (کم یا زیاد)؛

«عَنْ ابْنِ عَبّاسٍ - رضي الله عنهما- قالَ النَّبِيُّ ﷺ: أَلْحِقُوا الْفَرائِضَ بِأَهْلِها، فَما بَقِيَ فَلِأَوْلىٰ رَجُلٍ ذَكَرٍ» شیخان روایت کرده‌اند:

«پیامبر ﷺ فرمود: سهم‌ها را به ورثه‌ی صاحب سهم بدهید بعد آنچه می‌ماند برای نزدیک‌ترین مرد است.»

﴿فَإِنْ عُدِمَتِ الْعَصَباتُ فَالْمَوْلَى الْمُعْتِقُ، ثُمَّ عَصَبَتُهُ﴾ اگر عصبه نبودند سید آزادکننده عصبه است و بعد از ورثه‌ی مذکور سید، عصبه خواهند بود. و اگر هیچ یک از این افراد وجود نداشت مال متروک به بیت المال داده می‌شود. و اگر بیت‌المال هم نبود یا کارکنان آن خائن و ظالم بودند مقدار باقی‌مانده از مال متروک دوباره بر ورثه‌ی صاحب سهم تقسیم می‌شود؛ جز زن و شوهر. و اگر هیچ وارثی نبود مال

وَ الْفُرُوضُ الْمَذْكُورَةُ فِي كِتَابِ اللهِ تَعَالىٰ سِتَّةٌ: اَلنِّصْفُ وَ الرُّبُعُ وَ الثُّمُنُ وَ الثُّلُثَانِ وَ الثُّلُثُ وَ السُّدُسُ؛ فَالنِّصْفُ فَرْضُ خَمْسَةٍ: اَلْبِنْتِ، وَ بِنْتِ الِابْنِ، وَ الْأُخْتِ مِنَ الْأَبِ وَ الْأُمِّ، وَ الْأُخْتِ مِنَ الْأَبِ، وَ الزَّوْجِ إِنْ لَمْ يَكُنْ مَعَهُ وَلَدٌ وَ لا وَلَدُ ابْنٍ؛ وَ الرُّبُعُ فَرْضُ اثْنَيْنِ:

متروک به «ذوی الأرحام» یعنی بستگان رَحِم داده می‌شود، مانند پدر و مادر، مادربزرگ محروم از ارث، دختر و پسر دختر و دختران برادر، دختر و پسرِ خواهر، پسران برادرِ مادری، دخترِ عمو، خاله، عمه و دایی. و اگر «ذوی الأرحام» هم نبودند مال متروک در مصالح مسلمانان صرف خواهد شد؛ پس دو مرد محترم و عادل آن محل، این کار را به عهده می‌گیرند و آن را انجام می‌دهند.

﴿وَ الْفُرُوضُ الْمَذْكُورَةُ فِي كِتَابِ اللهِ تَعَالىٰ سِتَّةٌ﴾ سهم‌ها ی مذکور در سوره‌ی نساء شش سهم است: ﴿اَلنِّصْفُ وَ الرُّبُعُ وَ الثُّمُنُ وَ الثُّلُثَانِ وَ الثُّلُثُ وَ السُّدُسُ﴾ یک دوم، یک چهارم، یک هشتم، دو سوم، یک سوم، و یک ششم.

★ ﴿فَالنِّصْفُ فَرْضُ خَمْسَةٍ﴾ یک دوم، سهم پنج وارث است:

اول، ﴿اَلْبِنْتِ﴾ دختر؛ به شرطی که تنها باشد؛ یعنی خواهر و برادر نداشته باشد.

دوم، ﴿وَ بِنْتِ الِابْنِ﴾ دختر پسر؛ به شرطی که تنها باشد؛ یعنی مرده دختر، دخترِ پسر، برادر و خواهر نداشته باشد.

سوم، ﴿وَ الْأُخْتِ مِنَ الْأَبِ وَ الْأُمِّ﴾ خواهر پدری و مادری؛ به شرطی که مرده دختر و پسر نداشته و خواهر مذکور خواهر و برادر نداشته باشد.

چهارم، ﴿وَ الْأُخْتِ مِنَ الْأَبِ﴾ خواهر پدری با شروطی که در خواهرِ پدری و مادری بیان گردید. و نیز به شرط این که مرده خواهرِ تنی نداشته باشد.

پنجم، ﴿وَ الزَّوْجِ إِنْ لَمْ يَكُنْ مَعَهُ وَلَدٌ وَ لا وَلَدُ ابْنٍ﴾ شوهر؛ به شرطی که زن فوت‌شده فرزند و پسرزاده نداشته باشد. فرقی نیست فرزندها و پسرزاده‌ها مذکر باشند یا مؤنث. و نیز فرقی نیست این بچه‌ها بچه‌های این شوهر باشند یا شوهر دیگر.

★ ﴿وَ الرُّبُعُ فَرْضُ اثْنَيْنِ﴾ یک چهارم سهم دو وارث است:

اَلزَّوْجُ مَعَ الْوَلَدِ أَوْ وَلَدِ الاِبْـنِ، وَ هُوَ فَرْضُ الزَّوْجَةِ وَ الزَّوجاتِ مَعَ عَدَمِ الْوَلَدِ أَوْ وَلَدِ الاِبْنِ؛ وَ الثُّمُنُ فَرْضُ الزَّوْجَةِ وَ الزَّوجاتِ مَعَ الْوَلَدِ أَوْ وَلَدِ الاِبْـنِ؛ وَ الثُّـلُـثانِ فَـرْضُ أَرْبَعَـةٍ: اَلْبِـنْـتَـيْـنِ، وَ بِنْتَـيِ الاِبْنِ، وَ الْأُخْتَيْنِ مِنَ الْأَبِ وَ الْأُمِّ، وَ الْأُخْتَيْـنِ مِنَ الْأَبِ؛ وَ الـثُّـلُـثُ فَرْضُ اثْـنَـيْـنِ:

اول، ﴿اَلزَّوْجُ مَعَ الْوَلَدِ أَوْ وَلَدِ الاِبْـنِ﴾ شوهر، در صورتی که زن فوت‌شده فرزند یا پسرزاده داشته باشد. فرقی نیست فرزندها یا فرزندهای پسر، مذکر باشند یا مؤنث و این افراد از این شوهر باشند یا از شوهر دیگر.

دوم، ﴿وَ هُوَ فَرْضُ الزَّوْجَةِ وَ الزَّوجاتِ مَعَ عَدَمِ الْوَلَدِ أَوْ وَلَدِ الاِبْـنِ﴾ سهم یک زن یا چند زن است در صورتی که مرده فرزند یا پسرزاده داشته باشد. فرقی نیست فرزندها یا فرزندهای پسر، مذکر باشند یا مؤنث. و از این زن یا زنان وارث باشند یا از زن یا زن‌های دیگر.

★ ﴿وَ الثُّمُنُ﴾ یک هشتم ﴿فَرْضُ الزَّوْجَةِ وَ الزَّوجاتِ مَعَ الْوَلَدِ أَوْ وَلَدِ الاِبْـنِ﴾ سهم یک زن یا چند زن است در صورتی که شوهر فرزند یا پسرزاده داشته باشد. با توضیح قبل.

★ ﴿وَ الثُّلُثانِ فَرْضُ أَرْبَعَةٍ﴾ دوسوم سهم چهار وارث است:

اول، ﴿اَلْبِنْتَيْنِ﴾ دو دختر یا بیشتر؛ به شرطی که برادر نداشته باشند.

دوم، ﴿وَ بِنْتَيِ الاِبْنِ﴾ دو دختر پسر یا بیشتر از دو دختر؛ به شرطی که مرده دختر نداشته باشد و خودشان هم برادر نداشته باشند.

سوم، ﴿وَ الْأُخْتَيْـنِ مِـنَ الْأَبِ وَ الْأُمِّ﴾ دو خواهر پدری و مادری یا بیشتر از دو خواهر؛ به شرطی که مرده دختر و دخترِ پسر نداشته و خودشان هم برادر نداشته باشند.

چهارم، ﴿وَ الْأُخْتَيْـنِ مِنَ الْأَبِ﴾ دو خواهرِ پدری یا بیشتر از دو خواهر؛ با شرایط مذکور و نیز به شرطی که همراه آن‌ها خواهر پدری و مادری نباشد.

★ ﴿وَ الثُّلُثُ فَرْضُ اثْنَيْنِ﴾ یک سوم سهم دو وارث است:

اَلْأُمُّ إذا لَمْ تُحْجَبْ، وَ هُوَ لِلِاثْنَيْنِ فَصاعِداً مِنَ الْإخْوَةِ وَ الْأَخَواتِ مِنْ وَلَدِ الْأُمِّ؛ وَ السُّدُسُ فَرْضُ سَبْعَةٍ: اَلْأُمُّ مَعَ الْوَلَدِ أَوْ وَلَدِ الِابْنِ أَوِ اثْنَيْنِ فَصاعِداً مِنَ الْإخْوَةِ وَ الْأَخَواتِ، وَ هُوَ لِلْجَدَّةِ عِنْدَ عَدَمِ الْأُمِّ، وَ لِبِنْتِ الِابْنِ مَعَ بِنْتِ الصُّلْبِ

اول، ﴿اَلْأُمُّ إذا لَمْ تُحْجَبْ﴾ مادر؛ به شرطی که حجب نشود؛ یعنی سهمش کم نگردد؛ یعنی همراه او دختر و پسرِ شخص فوت‌شده و پسرزاده‌ی او (مذکر باشند یا مؤنث) و دو خواهر و دو برادرِ شخص مرده و یا بیشتر از دو، موجود نباشد.

دوم، ﴿وَ هُوَ لِلِاثْنَيْنِ فَصاعِداً مِنَ الْإخْوَةِ وَ الْأَخَواتِ مِنْ وَلَدِ الْأُمِّ﴾ سهم دو برادر و بیشتر و سهم دو خواهر و بیشتر است؛ در صورتی که برادرها و خواهرها مادری باشند؛ یعنی در بین مذکرها و مؤنث‌ها تفاوتی وجود ندارد.

*﴿وَ السُّدُسُ فَرْضُ سَبْعَةٍ﴾ یک ششم سهم هفت وارث است:

اول، ﴿اَلْأُمُّ مَعَ الْوَلَدِ أَوْ وَلَدِ الِابْنِ أَوِ اثْنَيْنِ فَصاعِداً مِنَ الْإخْوَةِ وَ الْأَخَواتِ﴾ مادر؛ در صورتی که همراه او مرده، فرزند یا پسرزاده یا دو خواهر و دو برادر و یا بیشتر از دو خواهر و برادر داشته باشد. فرقی نیست برادرها و خواهرها تنی باشند یا پدری و یا مادری.

دوم، ﴿وَ هُوَ لِلْجَدَّةِ عِنْدَ عَدَمِ الْأُمِّ﴾ سهم مادربزرگ است در صورت نبودن مادر. فرقی نیست مادربزرگ، مادر مادر باشد یا مادر پدر. و اگر هر دو مادربزرگِ مرده در قید حیات بودند تنها یک ششم به آن‌ها تعلق می‌گیرد که آن را در میان خود تقسیم می‌کنند.

سوم، ﴿وَ لِبِنْتِ الِابْنِ مَعَ بِنْتِ الصُّلْبِ﴾ یک دخترِ پسر یا بیشتر؛ در صورتی که همراهِ دختر باشد.

وَ هُوَ لِلْأُخْتِ مِنَ الْأَبِ مَعَ الْأُخْتِ مِنَ الْأَبِ وَ الْأُمِّ، وَ هُوَ فَرْضُ الْأَبِ مَعَ الْوَلَدِ أَوْ وَلَدِ الْاِبْنِ، وَ فَرْضُ الْجَدِّ عِنْدَ عَدَمِ الْأَبِ، وَ هُوَ فَرْضُ الْواحِدِ مِنْ وَلَدِ الْأُمِّ. وَ تَسْقُطُ الْجَدّاتُ بِالْأُمِّ، وَ الْأَجْدادُ بِالْأَبِ؛ وَ يَسْقُطُ وَلَدُ الْأُمِّ مَعَ أَرْبَعَةٍ: اَلْوَلَدِ وَ وَلَدِ الْاِبْنِ وَ الْأَبِ وَ الْجَدِّ؛ وَ يَسْقُطُ الْأَخُ لِلْأَبِ وَ الْأُمِّ مَعَ ثَلاثَةٍ: اَلْاِبْنُ وَ ابْنُ الْاِبْنِ وَ الْأَبِ، وَ يَسْقُطُ وَلَدُ الْأَبِ بِهٰؤُلاءِ الثَّلاثَةِ أَوْ بِالْأَخِ لِلْأَبِ وَ الْأُمِّ

چهارم، ﴿وَ هُوَ لِلْأُخْتِ مِنَ الْأَبِ مَعَ الْأُخْتِ مِنَ الْأَبِ وَ الْأُمِّ﴾ یک خواهرِ پدری یا بیشتر؛ در صورتی که همراه او خواهر پدری و مادری باشد.

پنجم، ﴿وَ هُوَ فَرْضُ الْأَبِ مَعَ الْوَلَدِ أَوْ وَلَدِ الْاِبْنِ﴾ پدر؛ در صورتی که همراه او فرزند یا پسرزاده باشد.

ششم، ﴿وَ فَرْضُ الْجَدِّ عِنْدَ عَدَمِ الْأَبِ﴾ پدربزرگ؛ در صورتی که پدر نباشد و دختر یا پسر باشد.

(نکته) منظور از پدربزرگ، پدر پدر و بالاتر از او است.

هفتم، ﴿وَ هُوَ فَرْضُ الْواحِدِ مِنْ وَلَدِ الْأُمِّ﴾ یک برادر یا یک خواهر مادری.

﴿وَ تَسْقُطُ الْجَدّاتُ بِالْأُمِّ﴾ مادربزرگ‌ها با مادر ساقط می‌شوند. فرقی نیست مادربزرگ، مادر مادر باشد یا مادر پدر. و مادر پدر با پدر هم محروم می‌شود.

﴿وَ الْأَجْدادُ بِالْأَبِ﴾ پدربزرگ‌ها با پدر ساقط می‌شوند؛ زیرا پدر نزدیک‌تر است.

﴿وَ يَسْقُطُ وَلَدُ الْأُمِّ مَعَ أَرْبَعَةٍ: اَلْوَلَدِ وَ وَلَدِ الْاِبْنِ وَ الْأَبِ وَ الْجَدِّ﴾ خواهر و برادر مادری با چهار نفر ساقط می شوند؛ فرزند، پسرزاده، پدر و پدربزرگ.

﴿وَ يَسْقُطُ الْأَخُ لِلْأَبِ وَ الْأُمِّ مَعَ ثَلاثَةٍ﴾ با بودن سه نفر، برادر پدری و مادری ساقط می گردد: ﴿اَلْاِبْنُ وَ ابْنُ الْاِبْنِ وَ الْأَبِ﴾ پسر، پسر پسر و پدر.

﴿وَ يَسْقُطُ وَلَدُ الْأَبِ بِهٰؤُلاءِ الثَّلاثَةِ أَوْ بِالْأَخِ لِلْأَبِ وَ الْأُمِّ﴾ برادر پدری با سه نفر مذکور و با برادر پدری و مادری ساقط می‌شود؛ زیرا تنی نزدیک‌تر است.

(نکته) خواهر همانند برادرش است؛ یعنی در محروم‌شدن مذکور.

وَ أَرْبَعَةٌ يُعَصِّبُونَ أَخَواتِهِمْ: اَلِابْنُ، وَ ابْنُ الِابْنِ، وَ الْأَخُ مِنَ الْأَبِ وَ الْأُمِّ، وَ الْأَخُ مِنَ الْأَبِ، وَ أَرْبَعَةٌ يَرِثُونَ دُونَ أَخَواتِهِمْ، وَ هُمُ الْأَعْمامُ، وَ بَنُو الْأَعْمامِ،

پسر برادرِ تنی، با پدر و پدربزرگ و پسر و پسر پسر و با برادر تنی و برادر پدری محروم می‌شود. و پسر برادر پدری با این شش نفر و با پسر برادر تنی ساقط می‌شود. و عموی تنی با این هفت نفر و با پسر برادر پدری ساقط می‌گردد. و عموی پدری با هشت نفر مذکور و با عموی تنی محروم خواهد شد. و پسر عموی تنی با نه نفر مذکور و با عموی پدری محروم می‌شود. و پسر عموی پدری با ده نفر مذکور و پسر عموی تنی ساقط خواهد شد.

﴿وَ أَرْبَعَةٌ يُعَصِّبُونَ أَخَواتِهِمْ﴾ چهار وارث مذکر خواهرانشان را عصبه خواهند کرد؛ یعنی با وجود ایشان به خواهرها سهم معلوم داده نمی‌شود؛ بلکه همراه برادرانشان ارث می‌گیرند؛ یعنی هر برادری به اندازه‌ی دو خواهر می‌گیرد. و در مواردی خواهرها همراه برادرانشان بی‌بهره خواهند شد و درمواردی هم سهمشان کم می‌شود:

اول، ﴿اَلِابْنُ﴾ پسر؛ یعنی پسر، خواهرانش را عصبه می‌کند و به اندازه‌ی دو خواهر می‌گیرد.

دوم، ﴿وَ ابْنُ الِابْنِ﴾ پسر پسر، یعنی او هم دختران پسر را عصبه خواهد کرد.

سوم، ﴿وَ الْأَخُ مِنَ الْأَبِ وَ الْأُمِّ﴾ برادر تنی.

چهارم، ﴿وَ الْأَخُ مِنَ الْأَبِ﴾ برادر پدری؛ یعنی این دو هم، خواهرانشان را عصبه می‌کنند و هر یک از ایشان به اندازه‌ی دو خواهر ارث می‌برد.

﴿وَ أَرْبَعَةٌ يَرِثُونَ دُونَ أَخَواتِهِمْ﴾ چهار وارث هستند که خواهرانشان ارث نمی‌برند ﴿وَ هُمُ الْأَعْمامُ﴾ و عبارتند از: اول، عموها یعنی خواهرانشان که عمه‌های شخص فوت‌شده هستند ارث نمی‌برند.

دوم، ﴿وَ بَنُو الْأَعْمامِ﴾ پسران عموها؛ یعنی دخترانِ عموها ارث نمی‌گیرند.

وَ بَنُو الْإِخْوَةِ، وَ عَصَباتُ الْمَوْلَى الْمُعْتِقِ

سوم، ﴿وَ بَنُو الْإِخْوَةِ﴾ پسران برادرها؛ یعنی دختران برادرها وارث نیستند.

چهارم، ﴿وَ عَصَباتُ الْمَوْلَى الْمُعْتِقِ﴾ عصبه‌ی سید آزادکننده؛ یعنی به خواهران ایشان ارث تعلق نمی گیرد.

فَصْلٌ، وَ تَجُوزُ الْوَصِيَّةُ بِالْمَعْلُومِ وَ الْمَجْهُولِ وَ الْمَوْجُودِ وَ الْمَعْدُومِ، وَ هِيَ مِنَ الثُّلُثِ، فَإِنْ زادَ وُقِفَ عَلىٰ إجازَةِ الْوَرَثَةِ

﴿فَصْلٌ﴾ وصیت

وصیت به معنای صدقه‌ای است که بعد از مرگ تنفیذ می‌شود. اجر صدقه‌ای که در حال حیات داده می‌شود از پاداش صدقه‌ای که به بعد از مرگ موکول می‌شود بیشتر است. و اگر شخصی در زندگی‌اش صدقه نکرد وصیت بکند بعد از مرگش برای او داده می‌شود؛

«**عَنِ ابْنِ عُمَرَ** - رضي الله عنهما-: **قالَ النَّبِيُّ ﷺ : ما حَقُّ امْرِئٍ مُسْلِمٍ لَهُ شَيْءٌ يُرِيدُ أَنْ يُوصِيَ فِيهِ يَبِيتُ لَيْلَتَيْنِ إلّا وَ وَصِيَّتُهُ مَكْتُوبَةٌ عِنْدَهُ**» شیخان روایت کرده‌اند:

«برای انسان مسلمانی که چیزی دارد و می‌خواهد در مورد آن وصیت بکند خوب نیست بدون وصیت نوشته شده دو شب را سپری کند.»

﴿وَ تَجُوزُ الْوَصِيَّةُ بِالْمَعْلُومِ وَ الْمَجْهُولِ﴾ وصیت‌کردن به چیز معلوم و مجهول درست است، مثلاً بگوید: بعد از فوتم این گوسفند را برایم صدقه کنید و بگوید: بعد از مرگم گوسفندی را برایم صدقه کنید ﴿وَ الْمَوْجُودِ وَ الْمَعْدُومِ﴾ و وصیت‌کردن به چیز موجود و معدوم هم درست است، مثلاً بگوید: بعد از مرگم این خانه‌ی فعلی و خانه‌ای را که بعداً می‌سازم برایم صدقه کنید.

﴿وَ هِيَ مِنَ الثُّلُثِ﴾ وصیت از یک سوم مال موروث پرداخت می‌شود ﴿فَإِنْ زادَ وُقِفَ عَلىٰ إجازَةِ الْوَرَثَةِ﴾ پس اگر وصیت، بیشتر از یک سوم مال موروث بود بر اجازه‌ی ورثه متوقف می‌گردد؛ یعنی اگر راضی بودند تمام وصیت تنفیذ می‌شود و اگر رضایت نداشتند تا یک سوم مال تنفیذ خواهد شد و بیشتر از آن به ورثه داده می‌شود. و اگر بعضی از ورثه راضی بودند و بعض دیگری رضایت نداشتند تنها سهم راضی‌ها وصیت است و سهم ورثه‌ی ناراضی ارث است و متعلق به ایشان می‌باشد؛

«**عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي‌وَقّاصٍ** رضي الله عنه **أَنَّهُ سَأَلَ النَّبِيَّ ﷺ عَنِ التَّصَدُّقِ بِثُلُثَيْ مالِهِ، فَلَمْ يُجِزْهُ**

وَ لا تَجُوزُ الْوَصِيَّةُ لِوارِثٍ إلّا أَنْ يُجِيزَها باقِي الْوَرَثَةِ، وَ تَصِحُّ الْوَصِيَّةُ مِنْ كُلِّ بالِغٍ عاقِلٍ لِكُلِّ مُتَمَلِّكٍ، وَ فِي سَبِيلِ اللهِ تَعالىٰ

وَ بِشَطْرِهِ فَلَمْ يُجِزْهُ، ثُمَّ سَأَلَهُ عَنِ الثُّلُثِ، فَقالَ النَّبِيُّ ﷺ: اَلثُّلُثُ وَ الثُّلُثُ كَثِيرٌ، إنَّكَ إنْ تَذَرْ وَرَثَتَكَ أَغْنِياءَ خَيْرٌ مِنْ أَنْ تَذَرَهُمْ عالَةً يَتَكَفَّفُونَ النّاسَ» شیخان روایت کرده‌اند:

«سعد در حین بیماری در خدمت پیامبر عرض کرد: دو سوم مالم را صدقه کنم؟ فرمود: خیر؛ عرض کرد: نصفی از آن؟ فرمود: نه؛ عرض کرد: یک سوم؟ فرمود: یک سوم، یک سوم هم زیاد است. به درستی اگر تو ورثه‌ات را بی‌نیاز به جای بگزاری بهتر از این است که آن‌ها را فقیر به جای بگزاری که در بین مردم گدایی کنند.»

﴿وَ لا تَجُوزُ الْوَصِيَّةُ لِوارِثٍ إلّا أَنْ يُجِيزَها باقِي الْوَرَثَةِ﴾ نباید انسان بدون اجازه‌ی تمام ورثه برای هیچ وارثی وصیت بکند؛

«عَنْ أَبِي أُمامَةَ رضي الله عنه قالَ النَّبِيُّ ﷺ: لا وَصِيَّةَ لِوارِثٍ إلّا أَنْ يَشاءَ الْوَرَثَةُ» دارقطنی روایت کرده است:

«پیامبر ﷺ فرمود: جز با اجازه‌ی ورثه نباید برای هیچ وارثی وصیت بشود.»

﴿وَ تَصِحُّ الْوَصِيَّةُ مِنْ كُلِّ بالِغٍ عاقِلٍ﴾ وصیت از هر بالغ عاقلی درست است. و لازم نیست وصیت کننده مسلمان باشد ﴿لِكُلِّ مُتَمَلِّكٍ﴾ برای هر چیزی و هر کسی که درست باشد مالک بشود وصیت خواهد شد؛ پس وصیت کردن برای حیوان و مرده و معدوم درست نیست. و لازم است چیزی یا شخصی که برای او وصیت شده است معلوم باشد؛ بنابراین صحیح نیست بگوید: برای یکی از این دو نفر ﴿وَ فِي سَبِيلِ اللهِ تَعالىٰ﴾ و وصیت در راه خدا درست است، مانند ساختن مسجد و تعمیر راه و مصالح فقرا. و وصیت کردن برای جهتی که در آن گناه باشد درست نیست.

وَ تَصِحُّ الْوَصِيَّةُ إلىٰ مَنِ اجْمَتَعَتْ فِيهِ خَمْسُ خِصالٍ، اَلْإِسْلامُ وَ الْبُلُوغُ وَ الْعَقْلُ وَ الْحُرِّيَّةُ وَ الْأَمانَةُ

وصی

وصی کسی است که وصیت‌کننده نزد او وصیت می‌کند تا وصی بعد از مرگ وصیت‌کننده کارهای او را انجام دهد، مانند پرداخت قرض، تنفید وصیت، سرپرستی بچه‌ها. و اگر مادر بچه‌ها دارای شرایط لازم باشد بهتر است او وصی پدر بچه‌ها بشود.

﴿وَ تَصِحُّ الْوَصِيَّةُ إلىٰ مَنِ اجْمَتَعَتْ فِيهِ خَمْسُ خِصالٍ﴾ وصیت‌کردن نزد کسی که دارای پنج خصلت باشد درست است: ﴿اَلْإِسْلامُ وَ الْبُلُوغُ وَ الْعَقْلُ وَ الْحُرِّيَّةُ وَ الْأَمانَةُ﴾ اسلام، بلوغ، عقل، آزادبودن و امانت. و نیز لازم است نسبت به امور زندگی آگاه باشد و عاقل بوده و دشمن بچه‌ها نباشد.

(خاتمه) پشیمان‌شدن از وصیت و تعیین وصی درست است.

كتابُ النِّكاحِ وَ ما يَتَعَلَّقُ بِهِ مِنَ الأحْكامِ وَ الْقَضايا

اَلنِّكاحُ مُسْتَحَبٌّ لِمَنْ يَحْتاجُ إلَيْهِ، وَ يَجُوزُ لِلْحُرِّ أَنْ يَجْمَعَ بَيْنَ أَرْبَعِ حَرائِرَ

﴿كتابُ النِّكاحِ وَ ما يَتَعَلَّقُ بِهِ مِنَ الأحْكامِ وَ الْقَضايا﴾ كتاب نكاح و احكام و قضایایی که به نکاح تعلق دارند.

﴿اَلنِّكاحُ مُسْتَحَبٌّ لِمَنْ يَحْتاجُ إلَيْهِ﴾ ازدواج کردن برای کسی که به آن نیاز دارد سنت است؛ یعنی دختر یا پسری که به جماع میل درونی دارند و پسری که توانایی زن‌گرفتن دارد و دختری که نیازمند نفقه است یا از مردان ناپاک بیم دارد؛

«عَنْ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ مَسْعُودٍ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قالَ: يا مَعْشَرَ الشَّبابِ مَنِ اسْتَطاعَ مِنْكُمُ الْباءَةَ فَلْيَتَزَوَّجْ، فَإنَّهُ أَغَضُّ لِلْبَصَرِ وَ أَحْصَنُ لِلْفَرْجِ» شیخان روایت کرده‌اند:

«پیامبر ﷺ فرمود: ای جوانان هر یک از شما توانایی زن‌گرفتن دارد زن بگیرد؛ زیرا ازدواج باعث بستن چشم و حفظ شرمگاه می‌شود.»

سنت است پسر یا مرد، دختر یا زن متدین بگیرد و زن به مرد متدین شوهر بکند. و سنت است مؤنث تعیین‌شده برای نکاح، دختر و از خانواده‌ای نجیب باشد و مهریه‌اش کم بوده و از فامیل‌های بسیار نزدیک نباشد و از دخترانی باشد که بچه‌ی زیاد به دنیا می‌آورند.

﴿وَ يَجُوزُ لِلْحُرِّ أَنْ يَجْمَعَ بَيْنَ أَرْبَعِ حَرائِرَ﴾ برای مرد آزاد درست است چهار زن آزاد را جمع کند؛ یعنی همزمان چهار زن داشته باشد؛ خداوند متعال فرموده است:

«فَانْكِحُوا ما طابَ لَكُمْ مِنَ النِّساءِ مَثْنىٰ وَ ثُلاثَ وَ رُباعَ فَإنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَواحِدَةً» (نساء/۳):

«از زنان حلال دو و سه و چهار زن بگیرید و اگر از برقرار نکردن عدالت در میان ایشان بیم داشتید یک زن بگیرید.»

وَ لِلْعَبْدِ بَيْنَ الْاِثْنَتَيْنِ، وَ لا يَنْكِحُ الْحُرُّ أَمَـةً إلّا بِشَرْطَيْنِ: عَدَمِ صَداقِ الْحُرَّةِ، وَ خَوْفِ الْعَنَتِ. وَ نَظَرُ الرَّجُلِ إلَى الْمَرْأَةِ عَلىٰ سَبْعَةِ أَضْرُبٍ: أَحَدُها نَظَرُهُ إلىٰ أَجْنَبِيَّةٍ لِغَيْرِ حاجَةٍ فَغَيْرُ جائِزٍ

﴿وَ لِلْعَبْدِ بَيْنَ الْاِثْنَتَيْنِ﴾ برای مرد برده درست است همزمان دو زن داشته باشد؛ زیرا برده نصف آزاد محسوب شده است و اصحاب‌﷢ بر این موضوع اتفاق نظر دارند.

﴿وَ لا يَنْكِحُ الْحُرُّأَمَةً إلّا بِشَرْطَيْنِ﴾ نباید مرد آزاد جز با این دو شرط زن برده بگیرد:

اول، ﴿عَدَمِ صَداقِ الْحُرَّةِ﴾ عدم توانایی در پرداخت مهریه‌ی زن آزاد.

دوم، ﴿وَ خَوْفِ الْعَنَتِ﴾ ترس از ارتکاب زنا. و لازم است جاریه مسلمان باشد و نباید آن مرد زن آزاد داشته باشد.

(نکته) شروط مذکور برای مردی است که می‌خواهد با جاریه‌ی نفر دیگری ازدواج کند؛ ولی اگر مرد خودش جاریه داشت نیازی به شروط مذکور نیست و می‌تواند بدون نکاح‌کردن او با او جماع بکند.

تماشاکردن مرد و زن

﴿وَ نَظَرُ الرَّجُلِ إلَى الْمَرْأَةِ عَلىٰ سَبْعَةِ أَضْرُبٍ﴾ نگاه‌کردن مرد بالغ به زن، هفت نوع است:

﴿أَحَدُها نَظَرُهُ إلىٰ أَجْنَبِيَّةٍ لِغَيْرِ حاجَةٍ فَغَيْرُ جائِزٍ﴾ اول، نگریستن مرد به زن بیگانه بدون نیاز است که این نظر درست نیست؛ هر چند که به او میل باطنی نداشته باشد و یا زن، پیر و زشت باشد؛ خداوند متعال فرموده است:

«**قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصارِهِمْ وَ يَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ**» (نور/۳۰):

«ای پیامبر به مردان مؤمن بگو چشمانشان را ببندید و شرمگاهشان را نگهداری کنند.»

(نکته) نگریستن زن به مرد بیگانه حرام است. و اگر زن بداند مرد نامحرم به او می‌نگرد واجب است تمام اعضایش را ستر بکند؛ پس منظور آن دسته از علما که

وَ الثّانِی نَظَرُهُ إلیٰ زَوْجَتِهِ أَوْ أَمَتِهِ، فَیَجُوزُ أَنْ یَنْظُرَ إلیٰ ما عَدَا الْفَرْجَ؛ وَ الثّالِثُ نَظَرُهُ إلیٰ ذَواتِ مَحارِمِهِ أَوْ أَمَتِهِ الْمُزَوَّجَةِ، فَیَجُوزُ فِي ما عَدا بَیْنَ السُّرَّةِ وَ الرُّکْبَةِ؛

فرموده‌اند: واجب نیست زن صورتش را بپوشاند؛ بلکه سنت این است که برای زن معلوم باشد که مرد بیگانه او را تماشا نمی‌کند؛ زیرا خداوند متعال فرموده است:

«وَ قُلْ لِلْمُؤْمِناتِ یَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصارِهِنَّ وَ یَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ» (نور/۳۱):

«ای پیامبرﷺ به زنان مؤمن بگو: چشمانشان را ببندند و شرمگاهشان را محفوظ کنند.»

و به دنبال آن فرموده است:

«وَ لا یُبْدِینَ زِینَتَهُنَّ إلّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبائِهِنَّ...» (نور/۳۱):

«و زینت خود را جز برای شوهران و پدرانشان و... ظاهر نکنند.»

و بدیهی است که صورت، زیباترین عضو زن است؛ بنابراین باید این زیبایی را از بیگانه ستر کند؛

«عَنْ أَسْماءَ - رضی الله عنها-: کُنّا نُغَطِّي وُجُوهَنا مِنَ الرِّجالِ» حاکم بر شرط بخاری و مسلم روایت کرده است:

«اسماء فرمود: ما در زمان پیامبرﷺ صورتمان را از بیگانه ستر می‌کردیم.»

﴿وَ الثّانِی﴾ دوم، ﴿نَظَرُهُ إلیٰ زَوْجَتِهِ أَوْ أَمَتِهِ﴾ نگاه‌کردن مرد به همسر خود یا جاریه‌ی خودش است ﴿فَیَجُوزُ أَنْ یَنْظُرَ إلیٰ ما عَدَا الْفَرْجَ﴾ که می‌تواند غیر از شرمگاه تمام بدن او را تماشا کند؛ البته تماشاکردن شرمگاه زنِ همسر مکروه است نه حرام.

﴿وَ الثّالِثُ﴾ سوم، ﴿نَظَرُهُ إلیٰ ذَواتِ مَحارِمِهِ أَوْ أَمَتِهِ الْمُزَوَّجَةِ﴾ نگریستن مرد به زنان محرم خود مانند مادر، خواهر، دختر، عمه و خاله یا تماشاکردن جاریه‌ی شوهرکرده‌اش است ﴿فَیَجُوزُ فِي ما عَدا بَیْنَ السُّرَّةِ وَ الرُّکْبَةِ﴾ که می‌تواند به غیر ما بین ناف و زانوی آن‌ها بنگرد. و اگر با تماشاکردن ایشان میل جنسی‌اش تحریک می‌شد حرام است حتی به دست و صورت آنان بنگرد.

وَ الرّابِعُ اَلنَّظَرُ لِأَجْلِ النِّکاحِ، فَيَجُوزُ إِلَى الْوَجْهِ وَ الْكَفَّيْنِ؛ وَ الْخامِسُ اَلنَّظَرُ لِلْمُداواةِ، فَيَجُوزُ إِلَى الْمَواضِعِ الَّتِي يَحْتاجُ إِلَيْها؛ وَ السّادِسُ اَلنَّظَرُ لِلشَّهادَةِ أَوْ لِلْمُعامَلَةِ، فَيَجُوزُ النَّظَرُ إِلَى الْوَجْهِ خاصَّةً؛ وَ السّابِعُ اَلنَّظَرُ إِلَى الْأَمَةِ عِنْدَ ابْتِياعِها، فَيَجُوزُ إِلَى الْمَواضِعِ الَّتِي يَحْتاجُ إِلىٰ تَقْلِيبِها

﴿وَ الرّابِعُ﴾ چهارم، ﴿اَلنَّظَرُ لِأَجْلِ النِّكاحِ﴾ تماشاکردن به قصد ازدواج است ﴿فَيَجُوزُ إِلَى الْوَجْهِ وَ الْكَفَّيْنِ﴾ که می‌تواند و حتی سنت است به صورت و دو دست او بنگرد؛ زیرا از صورتش زیبایی و از دستانش چاقی و لاغری ظاهر می‌شوند؛

«عَنِ الْمُغِيرَةِ ﷺ: أَنَّهُ خَطَبَ امْرَأَةً فَقالَ النَّبِيُّ ﷺ: أُنْظُرْ إِلَيْها فَإِنَّهُ أَحْرىٰ أَنْ يُؤْدَمَ بَيْنَكُما» ترمذی روایت کرده است:

«مغیره زنی را خواستگاری کرد پیامبرﷺ به او فرمود: به او بنگر؛ زیرا این تماشاکردن باعث دوام محبتتان می‌شود.»

صحیح است مرد با نیت ازدواج، دو و سه بار به زن بنگرد. و اگر ممکن نبود خود او زن را بنگرد مادر مرد یا خواهرش و یا یکی دیگر از محارمش را بفرستد تا زن را ببیند و به او خبر دهد.

﴿وَ الْخامِسُ﴾ پنجم، ﴿اَلنَّظَرُ لِلْمُداواةِ﴾ تماشاکردن برای معالجه و معاینه‌کردن است ﴿فَيَجُوزُ إِلَى الْمَواضِعِ الَّتِي يَحْتاجُ إِلَيْها﴾ که معالجه‌کننده (زن یا مرد) می‌تواند به جاهایی که برای معالجه و معاینه نیاز است بنگرد؛ به شرطی که برای این نوع معالجه و معاینه زن یافت نشود و در حین مداوا محرمی یا زن دیگری در محل درمان باشد و تا حین یافتن مسلمان، نباید انسان برای مداوا به کافر مراجعه کند.

﴿وَ السّادِسُ﴾ ششم، ﴿اَلنَّظَرُ لِلشَّهادَةِ أَوْ لِلْمُعامَلَةِ﴾ تماشاکردن برای شهادت‌دادن یا معامله‌کردن است ﴿فَيَجُوزُ النَّظَرُ إِلَى الْوَجْهِ خاصَّةً﴾ که برای زن و مرد درست است تنها به صورت یکدیگر بنگرند؛ زیرا انسان با صورت قابل شناسایی است.

﴿وَ السّابِعُ﴾ هفتم، ﴿اَلنَّظَرُ إِلَى الْأَمَةِ عِنْدَ ابْتِياعِها﴾ تماشاکردن جاریه در حین خریدن آن است ﴿فَيَجُوزُ إِلَى الْمَواضِعِ الَّتِي يَحْتاجُ إِلىٰ تَقْلِيبِها﴾ که برای خریدار درست است

....

جز به میان ناف و زانو به جاهایی که برای پشت و رو و بازرسی کردن به آن نیاز دارد بنگرد.

(خاتمه) تماشاکردن صورت در حین آموزش قراءت یا آموزش حرفه درست است به شرطی که آن نوع از آموزش، لازم باشد و در پشت پرده ممکن نباشد و زن دانش‌آموز محرمی را نیابد که او را تعلیم کند.

حرام است زن مسلمان به زن کافر اجازه بدهد به او بنگرد. و حرام است زن و مرد نامحرم به هر عضوی از اعضا ی یکدیگر دست بزنند و دست در دست هم بکنند. و نیز حرام است دو زن یا دو مرد در کنار هم لخت بخوابند یا با پوشش در صورت تحریک میل جنسی. و نیز حرام است مرد به عورت مرد و زن به عورت زن بنگرد. و در بحث نماز، عورت بیان گردید.

هر گاه بچه به سن ده سالگی رسید واجب است جای خواب دختر از پسر جدا شود. فرقی نیست پدر و دختر باشند یا مادر و پسر و یا خواهر و برادر، همانگونه که در بحث تربیت بچه همراه دلیل بیان شد.

فَصْلٌ، وَ لا يَصِحُّ عَقْدُ النِّكاحِ إلّا بِوَليٍّ وَ شاهِدَيْ عَدْلٍ؛ وَ يَفْتَقِرُ الْوَليُّ وَ الشّاهِدانِ إلىٰ سِتَّةِ شَرائِطَ: اَلْإِسْلامُ وَ الْبُلُوغُ وَ الْعَقْلُ وَ الْحُرِّيَّةُ وَ الذُّكُورَةُ وَ الْعَدالَةُ.

﴿فَصْلٌ﴾ ارکان نکاح

نکاح، دارای پنج رکن است: مرد، زن، ولی زن، دو شاهد و صیغه‌ی نکاح. و برای صحت نکاح لازم است معلوم باشد که نکاح آن زن برای آن مرد درست است و زنی که نکاح می‌شود و مردی که برای او نکاح می‌شود تعیین شوند. و نباید هیچ یک از ایشان در زیر احرام و نکاح، اجباری باشد و نباید زن در زیر نکاح و عده‌ی مرد دیگری باشد

ولی و شاهد

﴿وَ لا يَصِحُّ عَقْدُ النِّكاحِ إلّا بِوَليٍّ وَ شاهِدَيْ عَدْلٍ﴾ نکاح جز با ولی و دو شاهد عادل درست نیست؛

«عَنْ عائِشَةَ - رضي الله عنها- عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: لا نِكاحَ إلّا بِوَلِيٍّ وَ شاهِدَيْ عَدْلٍ» احمد و ابن‌حبان روایت کرده‌اند:

«پیامبرﷺ فرمود: نکاح، تنها با ولی و دو شاهد عادل درست است.»

(نکته) در مذهب امام حنفی: اگر دختر، بالغ و عاقل باشد مستقل است و می‌تواند در حضور دو شاهد، خودش را برای مردی نکاح کند. و نیز می‌تواند نفری را وکیل خود کند تا او را به نکاح مردی درآورد. و در این مسأله در بین دختر باکره و بیوه‌زن تفاوتی وجود ندارد.

﴿وَ يَفْتَقِرُ الْوَليُّ وَ الشّاهِدانِ إلىٰ سِتَّةِ شَرائِطَ﴾ ولی و دو شاهد به شش شرط نیاز دارند: اول و دوم و سوم، ﴿اَلْإِسْلامُ وَ الْبُلُوغُ وَ الْعَقْلُ﴾ اسلام، بلوغ و عقلاست؛ بنابراین کافر و بچه و دیوانه ولی و شاهد نخواهند شد. و بچه و دیوانه نمی‌توانند برای خودشان هم نکاح بکنند. و کسی که به علت پیری هوشش را از دست دادهباشد نباید ولی بشود.

چهارم و پنجم و ششم، ﴿وَ الْحُرِّيَّةُ وَ الذُّكُورَةُ وَ الْعَدالَةُ﴾ آزادبودن، مذکربودن و

إلَّا أنَّهُ لا يَفْتَقِرُ نِكاحُ الذِّمِّيَّةِ إلَى إسْلامِ الْوَلِيِّ وَ لا نِكاحُ الْأَمَةِ إلىٰ عَدالَةِ السَّيِّدِ

عادل‌بودن است؛ بنابراین برده و زن و فاسق، ولی و شاهد نخواهند شد. و عادل کسی است که مرتکب گناه کبیره نشده و بر گناه صغیره دوام نداشته و از اخلاق ناپسند دور باشد ﴿إلَّا أنَّهُ لا يَفْتَقِرُ نِكاحُ الذِّمِّيَّةِ إلَى إسْلامِ الْوَلِيِّ وَ لا نِكاحُ الْأَمَةِ إلىٰ عَدالَةِ السَّيِّدِ﴾ جز این که نکاح کردن زن کافرِ ذمی به مسلمان‌بودن ولی و نکاح جاریه به عدالت سیدش نیازمند نیست.

(نکته) در مذهب امام حنفی درست است با دو شاهد فاسق، زن نکاح شود و بسیاری از علمای مذهب امام شافعی این فتوا داده‌اند؛ بنابراین در این عصر لازم است به این فتوا عمل شود؛ زیرا انسان عادل، کم است؛ پس باید زن و شوهر و ولی و دو شاهد از این فتوا باخبر شوند و بگویند: ما به این فتوا راضی هستیم تا نکاح، صحیح باشد.

لازم است شاهدها صیغه‌ی نکاح را بشنوند و نباید کور باشند. و باید زن و شوهر را بشناسند. و بدانکه درست است پسرِ زن، پسر شوهر، پدربزرگ زن و شوهر، عمو و برادر و دشمن زن و شوهر و پدر شوهرِ بالغ شاهد نکاح بشوند.

صیغه‌ی نکاح

لازم است در مجلس نکاح چهار نفر حاضر شوند: دو شاهد، برای شنیدن صیغه‌ی نکاح، ولی یا وکیل او برای گفتن صیغه و شوهر یا وکیل او برای قبول کردن و جواب‌دادن صیغه‌ی نکاح. سنت است یکی از این چهار نفر یا نفر دیگری قبل از نکاح این خطبه را ایراد کند:

«إنَّ الْحَمْدَ لِلهِ نَحْمَدُهُ وَ نَسْتَعِينُهُ وَ نَسْتَغْفِرُهُ وَ نَعُوذُ بِهِ مِنْ شُرُورِ أنْفُسِنا، مَنْ يَهْدِ اللّٰهُ فَلا مُضِلَّ لَهُ، وَ مَنْ يُضْلِلْ فَلا هادِيَ لَهُ، وَ أشْهَدُ أنْ لا إلٰهَ إلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ، وَ أشْهَدُ أنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ "يا أيُّهَا النّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ واحِدَةٍ وَ خَلَقَ مِنها زَوْجَها، وَ بَثَّ مِنْهُما رِجالاً كَثِيراً وَ نِساءً، وَ اتَّقُوا اللّٰهَ

....

الَّذِي تَساءَلُونَ بِهِ وَ الْأَرْحامَ إِنَّ اللَّهَ كانَ عَلَيْكُمْ رَقِيباً" ، "يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقاتِهِ وَ لا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ"، "يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلاً سَدِيداً يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمالَكُمْ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ، وَ مَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ فازَ فَوْزاً عَظِيماً» اصحاب سنن روایت کرده‌اند:

برای صحت نکاح، لازم است یکی از دو کلمه‌ی تزویج و انکاح که در قرآن مجید آمده‌اند گفته شود؛

«عَنْ جابِرٍ رضي الله عنه قالَ النَّبِيُّ ﷺ: اِتَّقُوا اللَّهَ فِي النِّساءِ فَإِنَّكُمْ أَخَذْتُمُوهُنَّ بِأَمانِ اللَّهِ وَ اسْتَحْلَلْتُمْ فُرُوجَهُنَّ بِكَلِمَةِ اللَّهِ» مسلم روایت کرده است:

«در مورد زنان از خداوند بترسید؛ زیرا با امانت خدا ایشان را گرفته و با کلمه‌ی خداوند شرمگاه ایشان را حلال کرده‌اید.»

ترجمه‌ی این دو کلمه (تزویج و انکاح) به هر زبان دیگری درست است؛ به عنوان مثال احمد (ولی دختر) بگوید: آقا محمود با مهریه‌ی ده مثقال طلا مریم دخترم را زن تو کرده و با تو همجفت کردم بعد محمد در جواب بگوید: مریم دخترت را به عنوان همسر و همجفت خود با مهریه‌ی مذکور قبول کردم. و اگر وکیل دختر را نکاح می‌کرد می‌گوید: با وکالت احمد و ده مثقال طلای مهریه مریم دختر احمد را زن و همجفت تو کردم و شوهر در جواب بگوید: مریم دختر احمد را به عنوان زن و همجفت خودم با مهریه‌ی مذکور قبول کردم. و یا ولی به وکیل شوهر بگوید: مریم دخترم را به زن و همجفت محمد کردم و وکیل محمد در جواب بگوید: با وکالت محمد، مریم دخترت را به عنوان زن و همجفت او در برابر مهریه‌ی تعیین‌شده قبول کردم.

(خاتمه) برای هر انسانی سنت است بعد از نکاح کردن به زن و شوهر تبریک بگوید و برای ایشان این دعا بخواند:

....

«بارَكَ اللّٰهُ لَكَ وَ بارَكَ عَلَيْكَ وَ جَمَعَ بَيْنَكُما فِي خَيْرٍ» ترمذی روایت کرده است:
«خداوند برای تو و بر تو مبارک کند و با خیر و خوشی شما را با هم جمع کند.»

بعد از مراسم عروسی و رفتن داماد به پیش عروس سنت است داماد موهای جلوسر دختر را بگیرد و بگوید: خداوند در میان ما برکت قرار دهد و ما را با خیر و خوشی با هم جمع کند و سپس این دعا بخواند:

«اَللّٰهُمَّ إِنِي أَسْأَلُكَ خَيْرَها وَ خَيْرَ ما جَبَلْتَها عَلَيْهِ، وَ أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّها وَ شَرِّ ما جَبَلْتَها عَلَيْهِ» ابوداود روایت کرده است.

و قبل از هر جماع کم شوخی کرده و بگویند:

«بِسْمِ اللّٰهِ اللّٰهُمَّ جَنِّبْنَا الشَّيْطانَ وَ جَنِّبِ الشَّيْطانَ ما رَزَقْتَنا» شیخان روایت کرده‌اند:

و اگر ابتدا مرد راحت شد عجله نکند و برنخیزد تا هنگامی که زن هم راحت می‌شود.

(نکته) خود ارضائی زن و شوهر با دست یکدیگر یا هر عضو دیگری از اعضای یکدیگر درست است؛ اما خود ارضایی با دست یا عضو دیگر خود یا شخص دیگر درست نیست؛ خداوند متعال فرموده است:

«وَ الَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حافِظُونَ إِلّا عَلىٰ أَزْواجِهِمْ» (مؤمنون/۵ و ۶ – معارج/۲۹ و ۳۰)

مؤمنان کسانی هستند که شرمگاه خود را جز بر زنانشان حفظ می کنند... ایشان در بهشت، محترم خواهند بود.»

و پیامبرﷺ هم می‌فرماید:

«...فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَعَلَيْهِ بِالصَّوْمِ» شیخان روایت کرده‌اند:

«... کسی که توانایی زن گرفتن ندارد روزه بگیرد»

یعنی اگر خود ارضایی جایز می‌بود پیامبر اجازه می‌داد و به گرفتن روزه امر نمی کرد.

فـصـلٌ، وَ أَوْلَى الْوُلاةِ الأَبُ، ثُمَّ الْجَدُّ أَبُ الأَبِ، ثُمَّ الْأَخُ لِـلْأَبِ وَ الْأُمِّ، ثُمَّ الْأَخُ لِـلْأَبِ، ثُـمَّ ابْـنُ الْأَخِ لِلْأَبِ وَ الْأُمِّ، ثُمَّ ابْنُ الْأَخِ لِلْأَبِ، ثُمَّ الْعَمُّ، ثُمَّ ابْنُهُ عَلىٰ هٰذَا التَّرْتِيبِ؛ فَإِذا عُدِمَتِ الْعَصَباتُ فَالْمَوْلَى الْمُعْتِقُ ثُمَّ عَصَباتُهُ ثُمَّ الْحاكِمُ

﴿فصلٌ، بهترین و نزدیک‌ترین ولی نکاح

﴿وَ أَوْلَى الْوُلاةِ الأَبُ ثُمَّ الْجَدُّ أَبُ الأَبِ﴾ بهترین و نزدیک‌ترین ولی برای نکاح، پـدر بعـد پدر پدر ﴿ثُمَّ الْأَخُ لِلْأَبِ وَ الْأُمِّ، ثُمَّ الْأَخُ لِلْأَبِ ثُمَّ ابْنُ الْأَخِ لِلْأَبِ وَ الْأُمِّ ثُمَّ ابْنُ الْأَخِ لِـلْأَبِ﴾ سپس برادر تنی، بعد برادر پدری، سپس پسر برادر تنی، بعد پسر برادر پدری ﴿ثُـمَّ الْعَـمُّ ثُـمَّ ابْنُهُ عَلىٰ هٰذَا التَّرْتِيبِ﴾ سپس عمو بعد پسر عمو بر ایـن ترتیـب؛ یعنـی عمـوی تنـی بـر پدری اولویت دارد.

﴿فَإِذا عُدِمَتِ الْعَصَباتُ فَالْمَوْلَى الْمُعْتِقُ ثُمَّ عَـصَباتُهُ ثُـمَّ الْحـاكِمُ﴾ هرگـاه ایـن فامیـل‌هـا نباشند سید آزادکننده و سپس اقوام او بعد قاضی، ولی نکاح خواهند بود.

(نکته) گرفتن شیربها حرام است و آن این است که ولی به شـوهر بگویـد: تـا فـلان مقدار پول به من ندهی دختر یا خواهرم را برایت نکاح نمی‌کنم هر چند کـه بـا ایـن نیت آن را بگیرد که با آن برای خود یا نفر دیگری زن بگیرد؛

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: قالَ اللّٰهُ تَعالىٰ: ثَلاثَةٌ أَنَا خَصْمُهُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ: رَجُلٌ أَعْطىٰ بِي ثُمَّ غَدَرَ، وَ رَجُلٌ باعَ حُرّاً فَأَكَلَ ثَمَنَهُ، وَ رَجُلٌ اِسْتَأْجَرَ أَجِيراً فَاسْتَوْفىٰ مِنْهُ وَ لَمْ يُعْطِهِ أَجْرَهُ» بخاری روایت کرده است:

«پیامبر ﷺ فرمود: خداوند متعال در حدیث قدسی فرموده است: سه نفر هستند کـه در روز قیامت من دشمن ایشان خواهم بود: مردی که با من پیمانی ببندد بعد خیانـت بکند، مردی که انسان آزادی را بفروشد و پـولش را بخـورد و مـردی کـه کـارگری بگیرد و با او کارش را انجام دهد ولی کرایه‌اش را به او ندهد.»

اگر دو ولی یا بیشتر با هم بودند مانند دو برادر یا عمو، سنت است آن یکـی کـه عالم‌تر و مسن‌تر است نکاح را انجام دهد. و اگر زن یا دختر به یکی از آن‌ها اجازه

وَ لا یَجُوزُ أَنْ یُصَرِّحَ بِخِطْبَةِ مُعْتَدَّةٍ، وَ یَجُوزُ أَنْ یُعَرِّضَ لَها وَ یَنْكِحَها بَعْدَ انْقِضاءِ عِدَّتِها

داد و آن یکی او را به نکاح مرد همطرازی درآورد این نکاح صحیح است و نباید دیگر ولی‌ها اظهار نارضایتی بکنند.

خواستگاری

﴿وَ لا یَجُوزُ أَنْ یُصَرِّحَ بِخِطْبَةِ مُعْتَدَّةٍ﴾ درست نیست مرد با صراحت از زنی که در عده است خواستگاری کند. فرقی نیست درعده‌ی وفات باشد یا طلاق ﴿وَ یَجُوزُ أَنْ یُعَرِّضَ لَها وَ یَنْكِحَها بَعْدَ انْقِضاءِ عِدَّتِها﴾ و صحیح است به صورت اشاره از او خواستگاری کرده و بعد از سپری‌شدن عده‌اش او را نکاح کند، مثلاً بگوید: تو زن زیبایی هستی،بی شوهر نمی مانی.

(نکته) خواستگاری کردن از زن نکاح‌شده حرام است. فرقی نیست به خانه‌ی شوهر رفته باشد یا نه؛

«**عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قالَ النَّبِيُّ ﷺ : لَيْسَ مِنَّا مَنْ خَبَّبَ امْرَأَةً عَلىٰ زَوْجِها**» ابوداود روایت کرده است:

«پیامبر ﷺ فرمود: از ما نیست کسی که زنی را نسبت به شوهرش دلسرد بکند.»

و خواستگاری بر خواستگاری نفر دیگر حرام است؛

«**عَنِ ابْنِ عُمَرَ - رضي الله عنهما- عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: لا يَخْطُبِ الرَّجُلُ عَلىٰ خِطْبَةِ أَخِيهِ حَتّىٰ يَتْرُكَ الْخاطِبُ قَبْلَهُ أَوْ يَأْذَنَ**» شیخان روایت کرده‌اند:

«نباید مرد بر خواستگاری برادرش خواستگاری کند تا وقتی که خواستگار اول از خواستگاری‌اش دست برمی‌دارد یا به او اجازه می‌دهد.»

اگر از نفری سؤال شد که آیا فلان زن یا فلان مرد همسر خوبی خواهد بود یا نه واجب است نواقص و بدی‌های آن زن یا آن مرد را صادقانه بیان کند؛ پیغمبر ﷺ فرموده است:

«**اَلْمُسْتَشارُ مُؤْتَمَنٌ**» اصحاب سنن روایت کرده‌اند:

وَ النِّساءُ عَلىٰ ضَرْبَيْنِ: ثَيِّباتٍ وَ أَبْكارٍ، فَالْبِكْرُ يَجُوزُ لِلْأَبِ وَ الْجَدِّ إجْبارُها عَلَى النِّكاحِ، وَ الثَّيِّبُ لا يَجُوزُ تَزْوِيجُها إلّا بَعْدَ بُلُوغِها وَ إذْنِها

«کسی که به او مشورت می‌شود امین به حساب آمده است.»

پس نباید خیانت بکند.

نکاح کردن دختر و بیوه‌زن

﴿وَ النِّساءُ عَلىٰ ضَرْبَيْنِ: ثَيِّباتٍ وَ أَبْكارٍ﴾ زنان در مورد نکاح دو قسم هستند: بیوه‌ها و دختران باکره. بیوه عبارت از زنی است که حدأقل یک بار با او جماع شده باشد. فرقی نیست جماع صورت‌گرفته حلال بوده باشد یا حرام. و دختر، مؤنثی است که با او جماع نشده است.

﴿فَالْبِكْرُ يَجُوزُ لِلْأَبِ وَ الْجَدِّ إجْبارُها عَلَى النِّكاحِ﴾ دختر باکره، پدر و جدش می‌توانند او را به نکاح وادار کنند؛ یعنی بدون اجازه‌ی او. فرقی نیست بالغ باشد یا نه؛

«عَنْ عائِشَةَ - رضي الله عنها-: **أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ تَزَوَّجَها وَ هِيَ بِنْتُ سِتٍّ سِنِينَ وَ دَخَلَ بِها وَ هِيَ بِنْتُ تِسْعٍ»** شیخان روایت کرده‌اند:

«عائشه فرمود: هنگامی که پیامبرﷺ با من ازدواج کرد شش سال و هنگامی که با من نزدیکی کرد نه سال داشتم.»

پدر و پدربزرگ در صورت تحقق این چهار شرط می‌توانند دختر را وادار به نکاح کنند: اول، مردی که دختر به او داده می‌شود همطراز دختر باشد. دوم، در حین نکاح، باید آن مرد به اندازه‌ی مهریه‌ی مثل آن دختر، مال داشته باشد. سوم، نباید در بین دختر و آن مرد دشمنی باشد. چهارم نباید در بین دختر و پدر یا پدربزرگ دشمنی آشکار باشد؛ ولی اگر دختر اجازه بدهد درست است بدون تحقق این شرایط نکاح بشود.

(نکته) جز پدر و پدربزرگ هیچ ولی دیگری نمی‌تواند دختر را وادار به نکاح بکند.

﴿وَ الثَّيِّبُ لا يَجُوزُ تَزْوِيجُها إلّا بَعْدَ بُلُوغِها وَ إذْنِها﴾ بیوه‌زن جز بعد از بالغ‌شدن و

....

اجازه‌دادن او، وادار به نکاح نخواهد شد؛

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: لا تُنْكَحُ الْأَيِّمُ حَتّىٰ تُسْتَأْمَرَ وَ لَا الْبِكْرُ حَتّىٰ تُسْتَأْذَنَ وَ إِذْنُها سُكُوتُها» شیخان روایت کرده‌اند:

«پیامبرﷺ فرمود: بیوه نکاح نخواهد شد تا وقتی که اجازه می‌دهد و دختر باکره هم نکاح نمی‌شود تا از او اجازه گرفته می‌شود و اجازه‌اش سکوتش است.»

یعنی اگر از او سؤال شد و سکوت کرد دلیل بر رضایت است.

(نکته) برای پدر و پدربزرگ درست است یک زن یا بیشتر را به نکاح پسرِ غیر بالغ درآورند؛ ولی در مذهب امام حنفی برای تمام اولیا درست است برای بچه زن بگیرند و بچه را شوهر دهند؛ به شرطی که همسرش همطراز باشد و مهریه‌ی تعیین‌شده کمتر از مهره‌ی مثل خود نباشد؛ یعنی در غیر این صورت نکاح صورت گرفته صحیح نخواهد بود.

کُفؤ (همطرازی)

منظور از کُفؤ این است که شوهر در پنج صفت همانند زنش باشد:

اول: در نواقصی که باعث پشیمان‌شدن می‌شوند. دوم، آزادبودن. سوم، اصالت خانوادگی. چهارم، دین. پنجم، شغل. این کُفؤ حق زن و ولی او است؛ پس اگر پدر یا پدربزرگ دختر را برای مردی نکاح کردند که آن مرد در یکی از پنج صفت مذکور همسان زن نبود، مثلاً دختر کوچکی را به نکاح مرد بزرگ فاسقی درآورند این نکاح درست نخواهد بود. و اگر زن و ولی از این حق دست برداشتند و هر دو با این نکاح رضایت داشتند نکاح صورت گرفته درست خواهد بود.

فَصْلٌ، وَ الْمُحَرَّماتُ بِالنَّصِّ أَرْبَعَ عَشْرَةَ سَبْعٌ بِالنَّسَبِ وَ هُنَّ اَلْأُمُّ وَ إنْ عَلَتْ، وَ الْبِنْتُ وَ إنْ سَفَلَتْ، وَ الْأُخْتُ، وَ الْخالَةُ، وَ الْعَمَّةُ، وَ بِنْتُ الْأَخِ، وَ بِنْتُ الْأُخِت، وَ اثْنَتانِ بِالرَّضاعِ، وَ هُمَا الْأُمُّ الْمُرْضِعَةُ وَ الْأُخْتُ مِنَ الرِّضاعِ

فَصْلٌ، زنانی که نکاحشان حرام است

﴿وَ الْمُحَرَّماتُ بِالنَّصِّ أَرْبَعَ عَشْرَةَ﴾ زنانی که با نص قرآن نکاحشان حرام است چهارده زن هستند ﴿سَبْعٌ بِالنَّسَبِ وَ هُنَّ﴾ هفت نفر از آن‌ها با نسبت حرام شده‌اند که عبارتند از:

اول، ﴿اَلْأُمُّ وَ إنْ عَلَتْ﴾ مادر هر چند که بالاتر باشد؛ یعنی مادر مادر و مادر پدر.

دوم، ﴿وَ الْبِنْتُ وَ إنْ سَفَلَتْ﴾ دختر هر چند که پایین‌تر باشد مانند دختر پسر و دختر دختر.

سوم، ﴿وَ الْأُخْتُ﴾ خواهر. فرقی نیست تنی باشد یا پدری و یا مادری.

چهارم، ﴿وَ الْخالَةُ﴾ خاله. فرقی نیست خواهرِ مادر باشد یا خواهر مادربزرگ. تنی باشد یا مادری و یا پدری.

پنجم، ﴿وَ الْعَمَّةُ﴾ عمه. فرقی نیست خواهر پدر باشد یا خواهر پدربزرگ. تنی باشد یا مادری و یا پدری.

ششم، ﴿وَ بِنْتُ الْأَخِ﴾ دختر برادر؛ با توضیح سابق.

هفتم، ﴿وَ بِنْتُ الْأُخِت﴾ دخترِ خواهر؛ با تفصیل مذکور؛ خداوند متعال فرموده است:

«حُرِّمَتْ عَلَيْكُم أُمَّهاتُكُمْ وَ بَناتُكُمْ وَ أَخَواتُكُمْ وَ عَمّاتُكُمْ وَ خالاتُكُمْ وَ بَناتُ الْأَخِ وَ بَناتُ الْأُخْتِ» (نساء۲۳) معنایش واضح است.

﴿وَ اثْنَتانِ بِالرَّضاعِ وَ هُمَا الْأُمُّ الْمُرْضِعَةُ وَ الْأُخْتُ مِنَ الرَّضاعِ﴾ دو زن با شیرخوارگی حرام هستند: اول، مادر شیری؛ یعنی زنی که به تو شیر داده است. دوم، خواهر شیری؛ یعنی زنی که شیر مادرش را خورده‌ای یا او شیر مادرت را خورده

وَ أَرْبَعٌ بِالْمُصاهَرَةِ وَ هُنَّ أُمُّ الزَّوْجَـةِ، وَ الرَّبِيبَةُ، إذا دُخِلَ بِـالْأُمِّ، وَ زَوْجَـةُ الْأَبِ،

است یا هر دوی شما شیر زن دیگری را خورده‌اید؛ خداوند متعال فرموده است:

«وَ أُمَّها تُكُمُ اللّاتِي أَرْضَعْنَكُمْ وَ أَخَواتُكُمْ مِنَ الرَّضاعَةِ» (نساء۲۳):

«زنانی که به شما شیر داده‌اند و خواهران شیری‌اتان بر شما حرام شده‌اند.»

﴿وَ أَرْبَعٌ بِالْمُصاهَرَةِ وَ هُنَّ﴾ و چهار زن با خویشاوندی ازدواج حرام می‌باشند که عبارتند از:

اول، ﴿أُمُّ الزَّوْجَةِ﴾ مادرزن؛ هر چند که بالاتر باشد مانند مادر مادرزن یا مادر پدرزن. به مجرد نکاح کردن، مادرزن و مادربزرگ زن حرام می‌شوند؛ یعنی هر چند که با زنش جماع نکند.

دوم، ﴿وَ الرَّبِيبَـةُ﴾ دخترِ زن؛ هر چند که پایین‌تر باشد مانند دخترِ دخترِ زنت یا دختر پسرِ زنت. فرقی نیست این دختر و پسرهای زن از شوهر قبل از این شوهر باشند و یا از شوهر بعد از او ﴿إذا دُخِلَ بِالْأُمِّ﴾ البته این در صورتی است که با مادرِ ایشان جماع کند؛ یعنی به مجرد نکاح مادر، دختر حرام نمی‌شود؛ خداوند متعال فرموده است:

«وَ أُمَّهاتُ نِسائِكُمْ وَ رَبائِبُكُمُ اللّاتِي فِي حُجُورِكُمْ مِنْ نِسائِكُمُ اللّاتِي دَخَلْتُمْ بِهِنَّ» (نساء/۲۳):

«مادران زنانتان و دختران زنانی که با آن‌ها جماع کرده‌اید بر شما حرام شده‌اند.»

سوم، ﴿وَ زَوْجَـةُ الْأَبِ﴾ زنِ پدر؛ هر چند که بالاتر باشد، مانند زن پدرِ پدر و زن پدر مادر؛ خداوند متعال فرموده است:

«وَ لا تَنْكِحُوا ما نَكَحَ آباؤُكُمْ» (نساء/۲۲):

«با زنانی که پدرانتان آن‌ها را نکاح کرده‌اند ازدواج نکنید.»

فرقی نیست پدر و پدربزرگ با زنانشان جماع کرده باشند یا نه؛ یعنی در هر صورت حرام می‌شوند.

وَ زَوْجَةُ الابْنِ، وَ واحِدَةٌ مِنْ جِهَةِ الْجَمْعِ وَ هِيَ أُخْتُ الزَّوْجَـةِ؛ وَ لا يُـجْمَعُ بَيْنَ الْمَـرْأَةِ وَ عَمَّتِها وَ لا بَيْنَ الْمَرْأَةِ وَ خالَتِها

چهارم، ﴿وَ زَوْجَـةُ الاِبْـنِ﴾ زنِ پسر؛ هر چند که پایین‌تر باشد، مانند زن پسر پسرِ یا زن پسرِ دختر. فرقی نیست پسر با زنش جماع کرده باشد یا نه؛ یعنی در هر صورت حرام می‌باشد؛ خداوند متعال فرموده است:

«وَ حَلائِلُ أَبْنائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلابِكُمْ» (نساء/۲۳):

«زن پسرانتان بر شما حرام شده‌اند.»

(نکته) آن‌هایی که بیان شده‌اند تا ابد حرام هستند و تماشاکردنشان درست است و وضو را نقض نمی‌کنند.

بدانکه کسی که با اشتباه با زنی جماع کند؛ یعنی چنان تصور کند زن خودش است آن زن تا ابد بر پدر و پسر این مرد جماع‌کننده حرام می‌شود و مادر و دختر این زن تا ابد بر مرد جماع‌کننده حرام خواهند شد؛ ولی محرم نخواهند شد؛ یعنی تماشاکردنشان حرام است و وضو را نقض می‌کنند.

﴿وَ واحِدَةٌ مِنْ جِهَةِ الْجَمْعِ وَ هِيَ أُخْتُ الزَّوْجَـةِ﴾ و یک زن از جهت جمع کردن حرام است که عبارت از خواهرزن است؛ یعنی تا زمانی که زنت در زیر نکاح تو است حرام است با خواهرش ازدواج بکنی؛ خداوند متعال فرموده است

«وَ أَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ إِلّا ما قَدْ سَلَفَ» (نساء/۲۳):

«حرام است همزمان دو خواهر را به نکاح خود درآورید جز آنچه گذشته است.»

﴿وَ لا يُجْمَعُ بَيْنَ الْمَرْأَةِ وَ عَمَّتِها وَ لا بَيْنَ الْمَرْأَةِ وَ خالَتِها﴾ نباید زن و عمه‌اش و زن و خاله‌اش با هم در نکاحی جمع شوند؛ یعنی همزمان زن یک نفر باشند؛

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: لا يُجْمَعُ بَيْنَ الْمَرْأَةِ وَ عَمَّتِها وَ لا بَيْنَ الْمَرْأَةِ وَ خالَتِها» شیخان روایت کرده‌اند:

«زن و عمه‌اش و زن و خاله‌اش همزمان زن یک مرد نخواهند شد.»

وَ يَحْرُمُ مِنَ الرِّضاعِ ما يَحْرُمُ مِنَ النَّسَبِ. وَ تُرَدُّ الْمَرْأَةُ بِخَمْسَةِ عُيُوبٍ: بِالْجُنُونِ وَ الْجُذامِ وَ الْبَرَصِ وَ الرَّتْقِ وَ الْقَرْنِ؛ وَ يُرَدُّ الرَّجُلُ بِخَمْسَةِ عُيُوبٍ: بِالْجُنُونِ وَ الْجُذامِ وَ الْبَرَصِ وَالْجَبُّ وَ الْعُنَّةِ

(نکته) هرگاه زن مردی فوت کرد یا شوهرش او را طلاق داد صحیح است خواهر یا عمه و یا خاله‌ی زنش را نکاح کند؛ بنابراین تماشاکردن خواهر و عمه و خاله‌ی زن حرام است و لمس پوستشان وضو را نقض می کند.

﴿وَ يَحْرُمُ مِنَ الرِّضاعِ ما يَحْرُمُ مِنَ النَّسَبِ﴾ هر زنی که با نسب حرام باشد با شیرخوارگی هم حرام است؛

«عَنْ عائِشَةَ - رضي الله عنها- **عَنِ النَّبِيِّ ﷺ يَحْرُمُ مِنَ الرَّضاعَةِ ما يَحْرُمُ مِنَ الْوِلادةِ»** شیخان روایت کرده‌اند:

«هر زنی که با نسب حرام باشد با شیرخوارگی هم حرام است.»

انشاء الله تعالی در بحث شیردادن این موضوع را بیشتر توضیح خواهیم داد.

﴿وَ تُرَدُّ الْمَرْأَةُ بِخَمْسَةِ عُيُوبٍ﴾ زن نکاح‌شده با داشتن یکی از این پنج عیب برگردانده می‌شود؛ یعنی شوهر نکاح را فسخ می کند: ﴿بِالْجُنُونِ وَ الْجُذامِ وَ الْبَرَصِ وَ الرَّتْقِ وَ الْقَرْنِ﴾ با دیوانگی، بیماری خوره، پیسی، مسدودشدن شرمگاه با گوشت زائد و استخوان ﴿وَ يُرَدُّ الرَّجُلُ بِخَمْسَةِ عُيُوبٍ﴾ مرد با داشتن یکی از این پنج عیب رد می‌شود؛ یعنی زن نکاح را فسخ می کند: ﴿بِالْجُنُونِ وَ الْجُذامِ وَ الْبَرَصِ وَالْجَبُّ وَ الْعُنَّةِ﴾ با دیوانگی، بیماری خوره، پیسی، قطع ذکر و ناتوانی در جماع کردن به مدت یک سال.

فَصْلٌ، وَ يُسْتَحَبُّ تَسْمِيَةُ الْمَهْرِ فِي النِّكاحِ، فَإِنْ لَمْ يُسَمَّ صَحَّ الْعَقْدُ؛ وَ وَجَبَ الْمَهْرُ بِثَلاثَةِ أَشْياءَ: أَنْ يَفْرِضَهُ الزَّوْجُ عَلىٰ نَفْسِهِ

﴿فَصْلٌ﴾ مهریه‌ی زن

﴿وَ يُسْتَحَبُّ تَسْمِيَةُ الْمَهْرِ فِي النِّكاحِ﴾ سنت است در وقت نکاح مقدار و نوع مهریه بیان شود، مثلاً ولی بگوید: فاطمه‌ی دخترم را بر هزار دینار مهریه زن تو کردم بعد شوهر آن را قبول کند ﴿فَإِنْ لَمْ يُسَمَّ صَحَّ الْعَقْدُ﴾ پس اگر بیان نشود عقد نکاح درست خواهد بود و به مجرد نکاح کردن مهریه‌ی مثل بر شوهر واجب می‌شود؛ یعنی هر چند که با زن جماع نکند؛

«عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ﷢ أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ رَجُلٍ تَزَوَّجَ امْرَأَةً وَ لَمْ يَفْرِضْ لَها صَداقاً، وَ لَمْ يَدْخُلْ بِها حَتّىٰ ماتَ، فَقالَ ابْنُ مَسْعُودٍ: لَها مِثْلُ صَداقِ نِسائِها لا وَكْسَ وَ لا شَطَطَ، وَ عَلَيْهَا الْعِدَّةُ، وَ لَهَا الْمِيراثُ، فَقالَ مَعْقِلٌ الْأَشْجَعِيُّ: قَضىٰ رَسُولُ‌اللّٰهِ مِثْلَ ما قَضَيْتَ» اصحاب سنن روایت کرده‌اند:

«در مورد مردی که زنی را نکاح کرد و برای او مهریه ننهاده بود و تا حین فوت با او جماع نکرده بود ار ابن‌مسعود سؤال شد فرمود: مثل زنان فامیلش مهریه می گیرد و عدّه را سپری می کند و ارث به او تعلق می گیرد معقل اشجعی فرمود همانند پیامبر ﷺ حکم کردی.»

(نکته) مهر المثل مهریه‌ای است برای زنی که نسبش با زنان دیگر یکی است تعیین شده است، مانند خواهر، دختر برادر، دختر عمو و عمه.

آنچه بیان شد در مورد زنی است که به ولی‌اش نگفته باشد بی مهریه مرا برای فلان مرد نکاح بکن؛ پس اگر گفت: بی مهریه مرا شوهر بده با مجرد نکاح مهریه‌ای واجب نمی‌شود. ﴿وَ وَجَبَ الْمَهْرُ بِثَلاثَةِ أَشْياءَ﴾ بلکه با یکی از سه چیز مهریه واجب می گردد:

اول، ﴿أَنْ يَفْرِضَهُ الزَّوْجُ عَلىٰ نَفْسِهِ﴾ شوهر مهریه را بر خودش واجب بکند؛ یعنی

أَوْ يَفْرِضَهُ الْحاكِمُ، أَوْ يَدْخُلَ بِها، فَيَجِبُ مَهْرُ الْمِثْلِ. وَ لَيْسَ لِأَقَلِّ الصَّداقِ وَ لا لِأَكْثَرِهِ حَدٌّ

قبل از جماع بگوید: فلان مقدار طلا یا نقره مهریه‌ات باشد و زن به آن راضی شود.

دوم، ﴿أَوْ يَفْرِضَهُ الْحاكِمُ﴾ قاضی مهریه را واجب کند؛ یعنی در صورتی که زن شکایت بکند.

سوم، ﴿أَوْ يَدْخُلَ بِها، فَيَجِبُ مَهْرُالْمِثْلِ﴾ شوهر با زنش جماع بکند که در این صورت مهر المثل بر شوهر واجب می گردد.

(نکته) اگر قبل از این سه چیز، زن یا شوهر فوت کرد مهرالمثل بر شوهر واجب می‌شود. و دلیل این حکم حدیث سابق است.

اگر اشتباهاً با زنی جماع شد؛ یعنی زن چنان تصور کرد مردی که با او جماع می کند شوهرش است یا زن خوابیده بود باید مرد جماع کننده مهر المثل را به آن زن بدهد؛ ولی اگر زن می دانست آن مرد شوهرش نیست عمل جماع برای او زنا محسوب می‌شود؛ بنابراین مهریه به او تعلق نمی گیرد.

﴿وَ لَيْسَ لِأَقَلِّ الصَّداقِ وَ لا لِأَكْثَرِهِ حَدٌّ﴾ برای مهریه حدأقل و حدأکثری تعیین نشده است؛ پس هر چیزی که خرید و فروشش جایز باشد کم یا زیاد صحیح است مهریه شود؛

«عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قالَ لِرَجُلٍ أَرادَ النِّكاحَ: أُنْظُرْ وَ لَوْ خاتَماً مِنْ حَدِيدٍ...» شیخان روایت کرده‌اند:

«پیامبرﷺ به مردی که اراده‌ی زن گرفتن داشت فرمود: برای مهریه‌ی زنت چیزی را تهیه کن هر چند که یک انگشتر آهنی باشد.»

«وَ عَنْ عائِشَةَ- رضي الله عنها- كانَ صَداقُ أَزْواجِ النَّبِيِّ ﷺ خَمْسَ مِأةِ دِرْهَمٍ »مسلم روایت کرده است:

«مهریه ی زنان پیامبرﷺ پانصد درهم بود.»

وَ يَجُوزُ أَنْ يَتَزَوَّجَها عَلىٰ مَنْفَعَةٍ مَعْلُومَةٍ؛ وَ يَسْقُطُ بِالطَّلَاقِ قَبْلَ الدُّخُولِ نِصْفُ الْمَهْرِ

یعنی سیصد و پنجاه مثقال نقره؛ ولی در هر صورت مهریه‌ی کم خوب است.

﴿وَ يَجُوزُ أَنْ يَتَزَوَّجَها عَلىٰ مَنْفَعَةٍ مَعْلُومَةٍ﴾ صحیح است مرد زن را بر سود معلومی نکاح بکند، مثلاً بگوید: مهریه‌ات تعلیم قرآن مجید یا سوره‌ای باشد؛

«عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ ﷺ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قالَ لِرَجُلٍ: ماذا مَعَكَ مِنَ الْقُرْآنِ؟ قالَ: سُورَةُ كَذا وَ سُورَةُ كَذا، فَقالَ: زَوَّجْتُكَها بِما مَعَكَ مِنَ الْقُرْآنِ» شیخان روایت کرده‌اند:

«پیامبر ﷺ فرمود: چقدر قرآن بلدی؟ عرض کرد: سوره‌ی بقره و آل عمران؛ حضرت ﷺ فرمود: بر آموزش آن دو سوره این زن را به نکاح تو درآوردم.»

﴿وَ يَسْقُطُ بِالطَّلَاقِ قَبْلَ الدُّخُولِ نِصْفُ الْمَهْرِ﴾ اگر شوهر قبل از جماع کردن با زنش او را طلاق دهد نصفی از مهریه ساقط می‌شود؛ خداوند متعال فرموده است:

«وَ إِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمَسُّوهُنَّ وَ قَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ ما فَرَضْتُمْ» (بقره/۲۳۷):

«اگر قبل از جماع زنانتان را طلاق دادید و قبلاً مهریه را برای ایشان تعیین کرده بودید نصفی از مهریه‌ی بیان‌شده به آنان تعلق می گیرد.»

بنابراین با جماع کردن و یا فوت یکی از آنان (زن و شوهر) تمام مهریه، واجب می‌شود.

(نکته) با اتفاق نظر زن و شوهر درست است به جای مهریه‌ی بیان‌شده چیزی دیگری به زن داده شود. و زن می‌تواند شوهرش را از پرداخت تمام مهریه یا بخشی از آن حلال کند؛ به شرطی که در مهریه زکات واجب نشده باشد؛ زیرا از مقدار زکات که حق فقرا است آزاد و حلال نخواهد شد.

اگر شوهر قبل از پرداخت مهریه به زنش فوت کرد باید قبل از تنفیذ وصیت و تقسیم مال موروث مهریه‌ی زن پرداخت شود

....

مُتعه‌ی طلاق

متعه عبارت از مالی است که شوهر بعد از طلاق زنش برای تسلیت و دلدادگی به او می دهد؛ خداوند متعال فرموده است:

«وَ لِلْمُطَلَّقاتِ مَتاعٌ بِالْمَعْرُوفِ» (بقره/۲۴۱):

«واجب است به زنان طلاق داده شده به میزان توانایی شوهر و مناسب شأن ایشان مالی داده شود.»

سنت است متعه‌ی طلاق از سی درهم؛ یعنی بیست و یک مثقال نقره کمتر نباشد. و به زنی که قبل از جماع طلاق داده شده و برای او مهریه تعیین شده است متعه تعلق نمی گیرد.

(خاتمه) اگر زن و شوهر در مقدار و نوع مهریه اختلاف پیدا کردند و شاهد نبود باید هر دوی آنان سوگند بخورند و سپس مهرالمثل به زن داده می‌شود.

اگر شوهر زیورآلات طلا و نقره را خرید و با آن‌ها زنش را آرایش کرد این نوع زیورآلات ملک زن نخواهد شد. و اگر زن مدعی بود که شوهرش آن‌ها را به او داده و ملک او کرده است باید دو شاهد احضار بکند یا یک شاهد بیاورد و سوگند بخورد. به بحث هبه (بخشیدن) مراجعه شود.

فَصْلٌ، وَ الْوَلِيمَةُ عَلَى الْعُرْسِ مُسْتَحَبَّةٌ، وَ الْإجابَةُ إلَيْها واجِبَةٌ، إلّا مِنْ عُذْرٍ

﴿فَصْلٌ﴾ ولیمه (جشن عروسی)

﴿وَ الْوَلِيمَةُ عَلَى الْعُرْسِ مُسْتَحَبَّةٌ﴾ تهیه کردن غذا برای عروسی سنت بزرگ است. زمان ولیمه از حین نکاح کردن شروع می‌شود و چنان بهتر است بعد از بردن عروس به خانه‌ی شوهر تهیه شود و مردم به جشن دعوت شوند؛

«**عَنْ أَنَسٍ** رضی الله عنه **قالَ النَّبِيُّ** ﷺ **لِعَبْدِالرَّحْمٰنِ بْنِ عَوْفٍ: أَوْلِمْ وَ لَوْ بِشاةٍ**» شیخان روایت کرده‌اند:

«پیامبرﷺ به عبدالرحمن بن عوف فرمود: ولیمه بده هر چند که یک گوسفند باشد.»

اصل سنت با هر طعامی که به مردم داده شود حاصل می‌شود؛

«**عَنْ صَفِيَّةَ** - رضي الله عنها-: **أَوْلَمَ النَّبِيُّ** ﷺ **عَلىٰ بَعْضِ نِسائِهِ بِمُدَّيْنِ مِنْ شَعِيرٍ**» بخاری روایت کرده است:

«پیامبرﷺ برای یکی از زنانش با دو مد جو جشن عروسی بر پا کرد.»

﴿وَ الْإجابَةُ إلَيْها واجِبَةٌ﴾ اگر کسی به جشن عروسی دعوت شود واجب است اجابت بکند؛

«**عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ** رضی الله عنه **عَنِ النَّبِيِّ** ﷺ: **مَنْ لَمْ يُجِبِ الدَّعْوَةَ فَقَدْ عَصَى اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ**» شیخان روایت کرده‌اند:

«کسی که دعوت جشن عروسی را اجابت نکند از دستور خدا و پیامبرﷺ سرپیچی کرده است.»

﴿إلّا مِنْ عُذْرٍ﴾ مگر این که عذری داشته باشد، مثلاً بیمار باشد یا بترسد یا در جشن امر خلاف شرعی صورت بگیرد که در این صورت اجابتِ دعوت واجب نیست.

هر ولیمه‌ای که مخصوص ثروتمندان باشد یا زن و مرد قاطی بشوند یا آلات موسیقی حرام نواخته بشود یا در آن شراب نوشیده شود یا تارک نماز در آن‌جا باشد

....

اجابت آن واجب نیست. و اگر کسی دعوت نشود حرام است به جشن عروسی برود.

(خاتمه) تقسیم و توزیـــع شیرینی و پول در هر جشنی مانند عروسی درست است. و برای ختم قرآن و برگشتن از مسافرت و ساختن خانه و ختنه‌کردن پسر بچه و تولد، برپاکردن جشن سنت است. و ان شاء الله تعالی این موضوع را در بحث عقیقه توضیح خواهیم داد.

فَصْلٌ، وَ التَّسْوِيَـةُ فِي الْقَسْمِ بَيْنَ الزَّوْجاتِ واجِبَةٌ، وَ لا يَدْخُلُ عَلىٰ غَيْرِ الْمَقْسُومِ لَها لِغَيْرِ حاجَةٍ

﴿**فَصْلٌ**﴾ **قسم** (نوبت رفتن به خانه‌ی زن‌ها)

﴿وَ التَّسْوِيَةُ فِي الْقَسْمِ بَيْنَ الزَّوْجاتِ واجِبَةٌ﴾ تسویه در نوبتِ میان زن‌ها واجب است. فرقی نیست دو زن باشند یا سه و یا چهار؛

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: مَنْ كانَتْ لَهُ امْرَأَتانِ فَمالَ إِلىٰ إِحْداهُما دُونَ الْأُخْرىٰ جاءَ يَوْمَ الْقِيامَةِ وَ شِقُّهُ مائِلٌ» اصحاب سنن روایت کرده‌اند:

«پیامبرﷺ فرمود: کسی که دو زن داشته باشد و نزد یکی از آن‌ها برود و نزد دیگری نرود در روز قیامت به صورت خمیده به محکمه‌ی الهی خواهد آمد.»

حدأقل نوبت، یک شب و حدأکثر آن سه شب است؛ بنابراین نباید بیشتر از سه شب نزد هیچ یک از زنان ماندگار شود؛ ولی اگر زنان راضی باشند این عمل درست خواهد بود.

﴿وَ لا يَدْخُلُ عَلىٰ غَيْرِ الْمَقْسُومِ لَها لِغَيْرِ حاجَةٍ﴾ در نوبت زنی نباید بدون نیاز نزد زن دیگر برود. و اگر به خاطر نیاز رفت نباید زیاد ماندگار شود، مانند عیادت مریض، نهادن چیزی در خانه و یا خوش‌آمدن گفتن به مهمان. و اگر بدون نیاز رفت و زیاد ماند باید وقت را برای زنی که نوبت داشته است قضا بکند.

(نکته) زن حق نوبت خواهد داشت هر چند که بیمار، پیر و یا حائض باشد یا توانایی جماع نداشته باشد. ولی تسویه در جماع و محبت واجب نیست.

حرام است دو هوو در یک خانه اسکان داده شوند. این حکم در صورت عدم رضایت ایشان است؛ یعنی اگر راضی باشند درست است. و درست است هوویی نوبتش را به هووی دیگر بدهد؛ به شرطی که شوهر راضی باشد؛

«عَنْ عائِشَةَ - رضی الله عنها-: **أَنَّ سَوْدَةَ وَهَبَتْ يَوْمَها لِعائِشَةَ** - رضي الله عنهما-» شیخان روایت کرده‌اند:

«سوده نوبتش را به عائشه داد.»

وَ إذا أَرادَ السَّفَرَ أَقْرَعَ بَيْنَهُنَّ وَ خَرَجَ بِالَّتِي تَخْرُجُ لَهَا الْقُرْعَهُ. وَ إذا تَزَوَّجَ جَدِيدَةً خَصَّها بِسَبْعِ لَيالٍ إنْ كانَتْ بِكْراً، وَ بِثَلاثٍ إنْ كانَتْ ثَيِّباً، وَ إذا خافَ نُشوزَ الْمَرْأَةِ وَعَظَها،

﴿وَ إذا أَرادَ السَّفَرَ أَقْرَعَ بَيْنَهُنَّ وَ خَرَجَ بِالَّتِي تَخْرُجُ لَهَا الْقُرْعَهُ﴾ هرگاه شوهر اراده‌ی سفر کرد و تصمیم داشت یکی از زن‌ها را با خود ببرد در بین آن‌ها قرعه کشی می کند و قرعه به اسم هر زنی آمد او را می‌برد؛ یعنی اسم آن‌ها را می نویسد و در ظرفی می‌اندازد بعد آن‌ها را قاطی می کند و سپس یکی از آن‌ها را بیرون می‌آورد و صاحب آن اسم را با خود می‌برد؛

«عَنْ عائِشَةَ- رضي الله عنها- كانَ النَّبِيُّ ﷺ إذا أَرادَ سَفَراً أَقْرَعَ بَيْنَ نِسائِهِ فَأَيَّتُهُنَّ خَرَجَ سَهْمُها خَرَجَ بِها مَعَهُ» شیخان روایت کرده‌اند:

«پیامبرﷺ هرگاه اراده‌ی سفر داشت در بین زنانش قرعه‌کشی می کرد و قرعه به اسم هر زنی می‌آمد او را با خود به سفر می‌برد.»

(نکته) مردی که نقل مکان بکند باید زنانش را با خود ببرد یا آن‌ها را طلاق دهد؛ مگر این که زنان به این کار او راضی باشند. و در این حکم در بین مردی که یک زن دارد و مردی که بیشتر از یک زن دارد تفاوتی وجود ندارد.

﴿وَ إذا تَزَوَّجَ جَدِيدَةً خَصَّها بِسَبْعِ لَيالٍ إنْ كانَتْ بِكْراً﴾ هرگاه مردی بر زنش زن تازه‌ای بگیرد اگر دختر باشد هفت شب نزد او می‌ماند که این هفت شب نوبت محسوب نمی‌شود ﴿وَ بِثَلاثٍ إنْ كانَتْ ثَيِّباً﴾ و اگر بیوه باشد سه شب را به او اختصاص می‌دهد؛

«عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ- رضي الله عنها- قالَ النَّبِيُّ ﷺ: لِلْبِكْرِ سَبْعٌ وَ لِلثَّيِّبِ ثَلاثٌ» مسلم روایت کرده است:

«پیامبرﷺ فرمود: حق دختر هفت شب و حق بیوه سه شب است.»

نشوز (سرپیچی زن)

﴿وَ إذا خافَ نُشوزَ الْمَرْأَةِ وَعَظَها﴾ هرگاه شوهر از سرپیچی زنش بیم داشته باشد، مثلاً عبوس باشد و به شوهر پشت کند او را نصیحت می کند؛ یعنی به او می گوید: از خدا

فَإنْ أَبَتْ إلَّا النُّشوزَ هَجَرَها، فَإنْ أَقامَتْ عَلَيْهِ هَجَرَها وَ ضَرَبَها، وَ يَسْقُطُ بِالنُّشوزِ قَسْمُها وَ نَفَقَتُها.

بترس مرد بر زن حق زیاد دارد ﴿فَإنْ أَبَتْ إلَّا النُّشوزَ هَجَرَها﴾ و اگر نصیحت را نپذیرفت و سرپیچی‌اش را ادامه داد شوهر جای خواب را از او جدا می‌کند ﴿فَإنْ أَقامَتْ عَلَيْهِ هَجَرَها وَ ضَرَبَها﴾ و اگر بعد از این کار هم سرپیچی‌اش را ادامه داد جای خواب را از او جدا کرده و او را می‌زند؛ ولی نباید به شیوه‌ای او را بزنند عضوش شکسته شود یا خونش بیاید؛ خداوند متعال فرموده است:

«**وَ اللّاتي تَخافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَ اهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضاجِعِ وَ اضْرِبُوهُنَّ فَإنْ أَطَعْنَكُمْ فَلا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلاً**» (نساء/۳۴):

«زنانی که از سرپیچی‌اشان می‌ترسید ایشان را نصیحت کنید و در جای خواب از ایشان دور شوید و آنان را بزنید بعد اگر از شما پیروی کردند در حق آنان بی عدالتی نکنید.»

و اگر بعد از این‌ها هم سرپیچی‌اش را ادامه داد و در بین زن و شوهر نزاع و جدال رخ داد باید محکمه‌ی اصلاح نهاده شود؛ خداوند متعال فرموده است:

«**وَ إنْ خِفْتُمْ شِقاقَ بَيْنِهِما فَابْعَثُوا حَكَماً مِنْ أَهْلِهِ وَ حَكَماً مِنْ أَهْلِها إنْ يُرِيدا إصْلاحاً يُوَفِّقِ اللّٰهُ بَيْنَهُما**» (نساء/۳۵):

«اگر از شکاف میان زن و شوهر بیم داشتید از خانواده‌ی شوهر داوری و از خانواده‌ی زن داوری بفرستید که اگر داورها اراده‌ی اصلاح داشتنه باشند خداوند در میان زن و شوهر توفیق برقرار می‌کند.»

و اگر به توافق نرسیدند داورها آنان را با رضایت دو طرف از همدیگر جدا می‌کنند به شیوه‌ای که در بحث خلع بیان خواهیم کرد إن شاء الله تعالی.

﴿وَ يَسْقُطُ بِالنُّشوزِ قَسْمُها وَ نَفَقَتُها﴾ با سرپیچی زن حق نوبت و نفقه‌ی او ساقط می‌شود؛ یعنی شوهر می‌تواند لباس و غذا و مسکن زن را تهیه نکند و این حکم تا دست کشیدن زن از سرپیچی ادامه خواهد داشت.

....

زنی که بی اجازه‌ی شوهرش از خانه بیرون برود یا نگذارد شوهرش با او جماع کند یا او را بوسه بزند یا با او بخوابد و یا به او پشت بکند تمام این کارها سرپیچی محسوب می شوند؛

«عَنْ أَبِي‌هُرَيْرَةَ ﷺ: عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: إذا دَعَا الرَّجُلُ امْرَأَتَهُ إلىٰ فِراشِهِ فَأَبَتْ لَعَنَتْهَا الْمَلائِكَةُ حَتّىٰ تُصْبِحَ» شیخان روایت کرده‌اند:

«حضرت ﷺ فرمود: هرگاه شوهر زنش را به محل معاشرت فرا خواند و زن نرود تا وقت صبح ملائکه به آن زن لعنت می‌کنند.»

حق زن بر شوهر

خداوند متعال فرموده است:

«وَ لَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَ لِلرِّجالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ» (بقره/۲۲۸):

«زنان بر شوهرانشان حق شرعی دارند، همانگونه که شوهران بر زنان حق شرعی دارند و مردان بر ایشان درجه‌ای دارند.»

و اگر شوهر به زنش ظلم می‌کرد و نفقه‌ی او را پرداخت نمی‌کرد یا از او دست کشیده بود یا به او دشنام می‌داد و یا به ناحق او را می‌زد باید قاضی شوهر را تنبیه کند. و اگر هر دوی آن‌ها مقصر بودند باید محکمه‌ی اصلاح نهاده شود همانگونه که بیان گردید.

فصلٌ، وَ الْخُلْعُ جائِزٌ عَلىٰ عِوَضٍ مَعْلُومٍ، وَ تَمْلِكُ بِهِ الْمَرْأَةُ نَفْسَها، وَ لا رَجْعَةَ لَهُ عَلَيْها إلّا بِنِكاحٍ جَدِيدٍ

﴿فَصلٌ﴾ خلع

خلع به معنای کندن طلاق از شوهر است، مثلاً زن به شوهرش بگوید: فلان چیز را به تو می‌دهم طلاقم بده و شوهر او را طلاق بدهد و آن چیز را از او دریافت کند.

﴿وَ الْخُلْعُ جائِزٌ عَلىٰ عِوَضٍ مَعْلُومٍ﴾ خلع بر عِوَض معلوم درست است؛ خداوند متعال فرموده است:

«**فَإِنْ خِفْتُمْ أَلّايُقِيما حُدُودَ اللّٰهِ فَلا جُناحَ عَلَيْهِما فِي مَا افْتَدَتْ بِهِ**» (بقره/۲۲۹):

«اگر از این بیم داشتند که زن و شوهر حدود خداوند را رعایت نکنند بر ایشان گناه نیست که زن مالی را به شوهر داده و شوهر او را طلاق بدهد.»

﴿وَ تَمْلِكُ بِهِ الْمَرْأَةُ نَفْسَها﴾ با این خلع زن مالک خودش می‌شود؛ یعنی بعد از پایان عده می‌تواند به مرد دیگری شوهر بکند ﴿وَ لا رَجْعَةَ لَهُ عَلَيْها إلّا بِنِكاحٍ جَدِيدٍ﴾ و جز با نکاح تازه شوهر نمی‌تواند زنش را به زیر نکاحش برگرداند؛ یعنی باید همانند نکاح اول، ولی و دو شاهد حاضر شوند و با تعیین مهریه‌ی تازه دوباره زن برای شوهر نکاح شود و رضایت زن هم شرط است.

(نکته) صحیح است زن در برابر مهریه‌اش خلع بکند و برای این که طلاق واقع و شوهر حلال شود لازم است هر دو طرف کامل باشند و از مقدار و نوع مهریه آگاه باشند و زکات به مهریه تعلق نگرفته باشد و در آن مجلس شوهر را حلال کند؛ یعنی شوهر بگوید: در برابر این که از مهریه‌ات مرا حلال می‌کنی تو را طلاق دادم و زن بگوید: تو را از فلان مقدار مهریه‌ام حلال کردم؛

«**عَنِ ابْنِ عَبّاسٍ** - رضي الله عنهما- **أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قالَ لِامْرَأَةِ ثابِتِ بْنِ قَيْسٍ: أَتَرُدِّينَ عَلَيْهِ حَدِيقَتَهُ؟ قالَتْ: نَعَمْ، فَقالَ ﷺ لِثابِتٍ: اِقْبَلِ الْحَدِيقَةَ وَ طَلِّقْها تَطْلِيقَةً**» بخاری روایت کرده است:

وَ يَجُوزُ الْخُلْعُ فِي الطُّهْرِ وَ فِي الْحَيْضِ، وَ لا يَلْحَقُ الْمُخْتَلِعَةَ الطَّلاقُ

«پیامبرﷺ به زن ثابت فرمود: اگر ثابت تو را طلاق بدهد باغچه‌اش را به او برمی‌گردانی؟ عرض کرد: آری: بعد پیامبرﷺ به ثابت فرمود: باغچه را قبول کن و او را یک طلاق بده.»

﴿وَ يَجُوزُ الْخُلْعُ فِي الطُّهْرِ وَ فِي الْحَيْضِ﴾ در وقت پاک‌بودن و حیض، خلع جایز است. ﴿وَ لا يَلْحَقُ الْمُخْتَلِعَةَ الطَّلاقُ﴾ و به زنی که خلع کرده است طلاق لاحق نمی‌شود؛ زیرا با این طلاق خلعی بیگانه شده است؛ هر چند که عده‌اش به پایان نرسیده باشد.

(خاتمه) درست است با اجازه‌ی زن نفر دیگری به جای او خلع را بپذیرد و زن مستقل می‌شود و آن نفر هیچ سلطه‌ای بر او نخواهد داشت و نمی‌تواند پول را از او پس بگیرد؛ ولی اگر زن آن شخص را وکیل کرده بود با این وکالت حق دریافت پول را از زن خواهد داشت.

فَصْلٌ، وَ الطَّـلاقُ ضَرْبانِ: صَرِيحٌ وَ كِنايَةٌ، فَالصَّرِيحُ ثَلاثَةُ أَلْفاظٍ: اَلطَّـلاقُ وَ الْفِراقُ وَ السَّراحُ

﴿فَصْلٌ﴾، طلاق

طلاق به معنای قطع‌شدن ارتباط زن و شوهری است و با طلاق، زن برای شوهر حرام می‌شود و بیگانه خواهد شد.

طلاق مکروه است؛

«عَنِ ابْنِ عُمَرَ - رضي الله عنهما- عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: **أَبْغَضُ الْحَلالِ إِلَى اللّٰهِ الطَّلاقُ**» حاکم روایت کرده است:

«مبغوض‌ترین حلال نزد خداوند طلاق است.»

و در مواردی، طلاق موجب اجر است، مانند شخصی که نمی‌تواند حقوق زن را رعایت کند یا طلاق زن بی‌ناموس و بد رفتار؛

«عَنِ ابْنِ عَبّاسٍ - رضي الله عنهما-: **جاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقالَ: إِنَّ امْرَأَتِي لا تَرُدُّ يَدَ لامِسٍ، قالَ النَّبِيُّ ﷺ غَرِّبْها، قالَ: أَخافُ أَنْ تَتْبَعَها نَفْسِي، قالَ: فَاسْتَمْتِعْ بِها**» نسائی روایت کرده است:

«مردی نزد پیامبرﷺ آمد عرض کرد: زنم دست هیچ کسی را رد نمی‌کند؛ حضرت ﷺ فرمود: طلاقش بده؛ عرض کرد: می‌ترسم به او میل داشته باشم؛ فرمود: بنابراین از او بهره بگیر.»

که مبادا بعد از طلاق به خاطر میلی که به او دارد با او زنا بکند.

﴿وَ الطَّلاقُ ضَرْبانِ: صَرِيحٌ وَ كِنايَةٌ﴾ طلاق دو نوع است صریح و کنایه ﴿فَالصَّرِيحُ ثَلاثَةُ أَلْفاظٍ: اَلطَّلاقُ وَ الْفِراقُ وَ السَّراحُ﴾ طلاق صریح سه لفظ است: طلاق، فراق و سراح، مثلاً شوهر بگوید: تو را طلاق دادم یا زنم را طلاق دادم، یا طلاقم واقع باشد. و بگوید تو را جدا کردم. و سراح به معنای آزادکردن است، مثلاً شوهر بگوید: تو را آزاد کردم.

این سه لفظ در قرآن مجید برای طلاق‌دادن به کار گرفته شده‌اند و تنها برای عرب‌ها صریح هستند و برای مردان دیگر مانند کردها تنها لفظ طلاق صریح است و

وَ لا يَفْتَقِرُ صَرِيحُ الطَّلَاقِ إِلَى النِّيَّةِ، وَ الْكِنايَةُ كُلُّ لَفْظٍ احْتَمَلَ الطَّلاقَ وَ غَيْرَه، وَ يَفْتَقِرُ إِلَى النِّيَّةِ

دو لفظ دیگر کنایه می‌باشند.

﴿وَ لا يَفْتَقِرُ صَرِيحُ الطَّلَاقِ إِلَى النِّيَّةِ﴾ طلاق صریح نیازمند نیت نیست؛ یعنی در صورتی که مرد با زبان بگوید: تو را طلاق دادم طلاق زن واقع می‌شود. همچنین اگر با شوخی زنش را طلاق بدهد طلاقش واقع می‌شود؛

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: ثَلاثٌ جِدُّهُنَّ جِدٌّ وَ هَزْلُهُنَّ جِدٌّ: اَلطَّلاقُ وَ النِّكاحُ وَ الرَّجْعَةُ» ترمذی و حاکم روایت کرده‌اند:

«پیامبر ﷺ فرمود: سه چیز جدی‌بودن و شوخی‌بودنشان جدی است: طلاق، نکاح و برگرداندن زن.»

(نکته) اگر کسی بگوید: به طلاقم قسم این کار را انجام نمی‌دهم عملش گناه است و قسم نخواهد شد؛ یعنی اگر آن کار را انجام دهد طلاقش واقع نمی‌شود.

﴿وَ الْكِنايَةُ كُلُّ لَفْظٍ احْتَمَلَ الطَّلَاقَ وَ غَيْرَهُ﴾ کنایه هر لفظی است که محتمل طلاق و غیر طلاق باشد.

﴿وَ يَفْتَقِرُ إِلَى النِّيَّةِ﴾ و نیازمند نیت است؛ پس اگر کسی بگوید: حلال خود بر من حرام باشد یا به زنش بگوید: تو همانند مادرم بر من حرام باشی، یا تو را بر خود حرام کردم، یا بگوید تو را آزاد کردم، یا بگوید: از من جدا شو، از من دست بردار، خدا حافظت باشد، برو شوهر بکن، تو بی شوهری، تو همانند مادر و خواهرم هستی، همانند سگ و خوک بر من حرام هستی، اگر در حین گفتن این الفاظ نیت طلاق داشته باشد طلاق زن واقع می‌شود و گر نه طلاقش واقع نخواهد شد.

و اگر مردی به زنش بگوید: تو بر من حرام باشی، یا بگوید: تو را بر خود حرام کردم و نیت طلاق نداشت واجب است کفاره‌ی سوگند بدهد.

و اگر مردی به زنش بگوید: تو بر من حرام باشی، یا بگوید: تو را بر خود حرام کردم و نیت طلاق نداشت واجب است کفاره‌ی سوگند بدهد.

وَ النِّساءُ فِيهِ ضَرْبانِ: ضَرْبٌ في طَـلاقِهِنَّ سُنَّةٌ وَ بِدْعَـةٌ، وَ هُـنَّ ذَواتُ الْحَـيْضِ، فَالسَّنَّةُ أَنْ يُوقِـعَ الطَّلاقَ في طُهْرٍ غَيْرِ مُجامِعٍ فِيهِ، وَ الْبِدْعَةُ أَنْ يُوقِعَ الطَّـلاقَ فِي الْحَيْضِ أَوْ في طُهْرٍ جامَعَها فِيهِ

و إن شاء الله تعالى در بحث «ظهار» این مسأله را بیشتر توضیح می‌دهیم.

طلاق سنی و بدعی

﴿وَ النِّساءُ فِيهِ ضَرْبانِ﴾ زنان در مورد طـلاق دو نـوع هـستند: ﴿ضَرْبٌ في طَلاقِهِـنَّ سُـنَّةٌ وَ بِدْعَةٌ﴾ نوعی، در طلاق‌دادنشان سنت (نبودن گناه) و بـدعت (گنـاه) وجـود دارد ﴿وَ هُنَّ ذَواتُ الْحَيْضِ﴾ و آنان زنان حائضی هستند که با ایشان جماع شده است ﴿فَالسَّنَّةُ أَنْ يُوقِعَ الطَّلاقَ فِي طُهْرٍ غَيْرِ مُجامِعٍ فِيهِ﴾ طلاق سنی (طلاق جایز) این است کـه شـوهر در وقت پاک‌بودن زن از حیض او را طلاق داده و در آن پاکی با او جماع نکرده باشد؛

خداوند متعال فرموده است:

«إذا طَلَّقْتُمُ النِّساءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ» (طلاق/۱):

«هرگاه زنان را طلاق دادید در وقتی که عـده را شـروع مـی‌کننـد آنـان را طـلاق بدهید»

یعنی در حین پاک‌شدنشان از حیض.

﴿وَ الْبِدْعَةُ أَنْ يُوقِعَ الطَّلاقَ في الْحَيْضِ﴾ طلاق بدعی آن است که شوهر زنـش را در وقت حیض طلاق بدهد؛ زیرا عده‌اش طولانی می‌شود ﴿أَوْ في طُهْرٍ جامَعَها فِيهِ﴾ یا در وقت پاک‌بودنی که در آن پاکی بـا او جمـاع کـرده باشـد او را طـلاق بدهـد؛ زیـرا ممکن است با آن جماع حامله شده باشد و شوهر از طلاق‌دادنش پشیمان شود؛ این دو نوع طلاق گناه هستند اما واقع می شوند؛

«عَنِ ابْنِ عُمَرَ - رضي الله عنهما- أَنَّهُ طَلَّقَ امْرَأَتَهُ وَ هِيَ حائِضٌ، فَقالَ النَّبِيُّ ﷺ لِعُمَرَ: مُرْهُ فَلْيُراجِعْها ثُمَّ لِيُمْسِكْها حَتّىٰ تَطْهُرَ ثُمَّ تَحِيضَ ثُمَّ تَطْهُرَ، ثُمَّ إنْ شاءَ أَمْسَكَ بَعْدُ، وَ إنْ شاءَ طَلَّقَ قَبْلَ أَنْ يَمُسَّ، فَتِلْكَ الْعِدَّةُ الَّتِي أَمَرَ اللّٰهُ أَنْ تُطَلَّقَ لَهَـا النِّساءُ» شـیخان روایت کرده‌اند:

وَ ضَرْبٌ لَيْسَ فِي طَلاقِهِنَّ سُنَّةٌ وَ لا بِدْعَةٌ، وَ هُنَّ أَرْبَعٌ: اَلصَّغِيرَةُ، وَ الآيِسَةُ، وَ الْحامِلُ، وَ الْمُخْتَلِعَةُ الَّتِى لَمْ يَدْخُلْ بِها

«عبدالله بن عمر زنش را در وقت حیض طلاق داد بعد پیامبرﷺ به حضرت عمر فرمود: به او بگو: زنش را برگرداند بعد او را نگهدارد تا پاک می‌شود بعد دچار حیض می‌شود و سپس پاک می‌گردد و بعد از آن اگر میل داشت او را نگه می‌دارد و اگر اراده کرد قبل از این که با او جماع بکند او را طلاق می‌دهد، این، شیوه‌ای است که خداوند امر کرده با آن شیوه زنان طلاق داده شوند.»

﴿وَ ضَرْبٌ لَيْسَ فِي طَلاقِهِنَّ سُنَّةٌ وَ لا بِدْعَةٌ﴾ و نوعی از زنان هستند که در طلاق ایشان سنت و بدعتی وجود ندارد ﴿وَ هُنَّ أَرْبَعٌ﴾ که این‌ها چهار زن هستند: ﴿اَلصَّغِيرَةُ وَ الْآيِسَةُ﴾ اول و دوم، زن نابالغ و ناامید از حیض است؛ یعنی زنی که حیضش به کلی تمام شده است؛ زیرا عده‌ی هر دوی آن‌ها با سپری‌شدن سه ماه به پایان می‌رسد.

﴿وَ الْحامِلُ﴾ سوم، حامله است؛ زیرا عده‌اش با وضع حمل به پایان می‌رسد.

﴿وَ الْمُخْتَلِعَةُ الَّتِى لَمْ يَدْخُلْ بِها﴾ چهارم، زنی است که خلع را پذیرفته و با او جماع نشده است؛ زیرا عده بر او نیست؛ بنابراین طلاق دادن زنی که شوهر با او جماع نکرده است آن هم نه سنی است و نه بدعی؛ زیرا عده بر او نیست.

فَصْلٌ، وَ يَمْلِكُ الْحُرُّ ثَلاثَ تَطْلِيقاتٍ، وَ الْعَبْدُ تَطْلِيقَتَيْنِ

﴿فَصْلٌ﴾ عدد طلاق و کسانی که طلاقشان واقع نمی‌شود

﴿وَ يَمْلِكُ الْحُرُّ ثَلاثَ تَطْلِيقاتٍ﴾ مرد آزاد از هر زن، دارای سه طلاق است؛

«**عَنْ أَبِي رُزَيْنٍ ﷺ: سُئِلَ النَّبِيُّ ﷺ عَنْ قَوْلِهِ تَعالىٰ " اَلطَّلاقُ مَرَّتانِ" فَأَيْنَ الثَّالِثَةُ؟ قالَ: أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسانٍ**» احمد و ابوداود روایت کرده‌اند:

«در مورد آیه‌ی "الطلاق مرتان" (طلاق دو بار است) از پیامبرﷺ سؤال شد: سومی کدام است؟ فرمود این که خداوند می‌فرماید: و یا به شیوه‌ی خوب زنان را رها کنید.»

﴿وَ الْعَبْدُ تَطْلِيقَتَيْنِ﴾ برده دارای دو طلاق است.

بدانکه سه طلاق، یکی یکی و همچنین با هم واقع می‌شوند؛ یعنی اگر مردی بگوید: هر سه طلاقم واقع باشند یا بگوید: با هر سه طلاقم تو را طلاق دادم هر سه‌ی آن‌ها واقع می‌شوند؛ و چهار مذهب اهل سنت بر این حکم اتفاق نظر دارند؛

«**عَنِ ابْنِ عَبّاسٍ - رضي الله عنهما-: كانَ الطَّلاقُ عَلىٰ عَهْدِ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ وَ أَبِي بَكْرٍ وَ سَنَتَيْنِ مِنْ خِلافَةِ عُمَرَ طَلاقُ الثَّلاثِ واحِدَةً، فَقالَ عُمَرُ: إِنَّ النّاسَ قَدِ اسْتَعْجَلُوا فِي أَمْرٍ كانَ لَهُمْ فِيهِ أَناةٌ، فَلَوْ أَمْضَيْناهُ عَلَيْهِمْ، فَأَمْضاهُ عَلَيْهِمْ**» مسلم روایت کرده است:

«ابن‌عباس فرمود: این سه طلاقی که اکنون با یک لفظ جاری می‌شوند در زمان پیامبرﷺ و خلافت حضرت ابوبکر و دو سال از خلافت حضرت عمر یکی یکی واقع می‌شدند؛ بعد حضرت عمر فرمود: مردم در چیزی که در آن فرصت دارند عجله می‌کنند و فرمود: اگر هر سه طلاق با یک لفظ جاری شوند هر سه ی آن‌ها واقع می‌شوند.»

اگر شوهر بگوید: تو را طلاق دادم یا طلاقم واقع باشد و نیت دو یا سه طلاق نداشته باشد تنها یک طلاقش واقع می‌شود و می‌تواند زنش را برگرداند (رجعت کند)، همانگونه که آن را توضیح خواهیم داد.

وَ يَصِحُّ الْاسْتِثْناءُ فِي الطَّلاقِ إذا وَصَلَهُ بِهِ، وَ يَصِحُّ تَعْلِيقُهُ بِالصِّفَةِ وَ الشَّرْطِ؛ وَ لا يَقَعُ الطَّلاقُ قَبْلَ النِّكاحِ

﴿وَ يَصِحُّ الْاسْتِثْناءُ فِي الطَّلاقِ إذا وَصَلَهُ بِهِ﴾ استثنا در طلاق درست است؛ به شرطی که کلام استثنا را به لفظ طلاق وصل کند، مثلاً بگوید: سه طلاقم واقع باشند جز دو طلاق یا بگوید: هر چهار زنم را طلاق دادم جز آمنه و فاطمه.

﴿وَ يَصِحُّ تَعْلِيقُهُ بِالصِّفَةِ وَ الشَّرْطِ﴾ تعلیق طلاق به صفت و شرط درست است، مثال صفت این است که شوهر بگوید: در ماه رمضان طلاقت واقع باشد و مثال شرط این است که بگوید: اگر خارج شوی طلاقت واقع باشد یا بگوید: هر گاه به خانه‌ی پدرت رفتی طلاقت واقع باشد.

و نیز صحیح است برای انجام‌دادن کاری یا ترک آن، طلاق قسم بشود، مثلاً بگوید: طلاقم واقع باشد خارج می‌شوم یا بگوید: طلاقم واقع باشد چای نمی‌نوشم بعد هر گاه شرط یا قسم تحقق یافتند طلاق واقع می‌شود.

(نکته) هر گاه مردی به هر سه طلاقش قسم خورد یا هر سه طلاقش را به شرطی تعلیق کرد، مثلاً گفت: هر سه طلاقم واقع باشد به خانه‌ی برادرم نمی‌روم یا بگوید: اگر این چیز را به تو بفروشم هر سه طلاقم واقع باشد بعد پشیمان شد راه نجاتش این است که با زنش خلع بکند؛ یعنی زنش در برابر وجهی که به شوهر پرداخت می کند از او طلاق بگیرد [البته با لفظ خلع نه طلاق] بعد دوباره او را همانند بار اول نکاح کند و بعد از این خلع اگر به خانه‌ی برادرش برود یا آن چیز را به مخاطب بفروشد سه طلاقش واقع نمی شوند؛ زیرا زنش را تجدید نکاح کرده است. و قبل از خلع چند طلاق داشته باشد بعد از خلع، با همان آن عدد زنش به او برمی گردد؛ یعنی همانند بار اول دارای سه طلاق نخواهد شد.

﴿وَ لا يَقَعُ الطَّلاقُ قَبْلَ النِّكاحِ﴾ قبل از نکاح طلاق واقع نمی‌شود؛ یعنی اگر نفری بگوید: هر گاه زن گرفتم طلاقم واقع باشد یا بگوید: اگر فلان زن را نکاح

وَ أَرْبَعَةٌ لا يَقَعُ طَلاقُهُمْ: اَلصَّبِيُّ، وَ الْمَجْنُونُ، وَ النَّائِمُ، وَ الْمُكْرَهُ

کردم طلاقم از او واقع باشد؛ زیرا آن زن، بیگانه است و طلاقش واقع نخواهد شد؛

«عَنْ عَمْرِو بْنِ شُعَيْبٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: لا طَلاقَ إِلّا فِي ما تَمْلِكُ» ترمذی روایت کرده است:

«پیامبرﷺ فرمود: تنها طلاقی که ملک تو است واقع می‌شود.»

این حدیث دلیل است بر این که پدر و پدربزرگ و هیچ نفر دیگری نمی‌تواند بدون اجازه، زن پسر یا زن نفر دیگری را طلاق بدهند؛ زیرا ملک ایشان نیست؛ ولی با وکالت می‌توانند زن نفر دیگر یا پسرشان را طلاق دهند.

﴿وَ أَرْبَعَةٌ لا يَقَعُ طَلاقُهُمْ﴾ طلاق چهار نفر واقع نمی‌شود: ﴿اَلصَّبِيُّ وَ الْمَجْنُونُ وَ النَّائِمُ﴾ بچه، دیوانه و خوابیده؛ یعنی اگر این سه نفر زنشان را طلاق بدهند طلاقشان واقع نخواهد شد؛

«عائشة - رضي الله عنها- عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: رُفِعَ الْقَلَمُ عَنْ ثَلاثَةٍ: عَنِ النّائِمِ حَتّىٰ يَسْتَيْقِظَ، وَ عَنِ الصَّغِيرِ حَتّىٰ يَكْبُرَ، وَ عَنِ الْمَجْنُونِ حَتّىٰ يَعْقِلَ» أحمد روایت کرده است:

«گناه از سه نفر برداشته شده است: خوابیده تا وقتی که بیدار می‌شود، بچه تا هنگامی که بزرگ می‌شود و دیوانه تا زمانی که عاقل می‌گردد.»

﴿وَ الْمُكْرَهُ﴾ چهارمین کسی که طلاقش واقع نمی‌شود وادارشده است، مثال وادارکردن این است که نفری به مردی بگوید: اگر زنت را طلاق ندهی تو را به قتل می‌رسانم؛

«عَنْ عائِشَةَ- رضي الله عنها- عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: لا طَلاقَ فِي إِغْلاقٍ» ابوداود روایت کرده است:

«پیغمبرﷺ فرمود: طلاق اجباری واقع نمی‌شود.»

طلاق اجباری با این دو شرط واقع نمی‌شود: وادارکننده چنین قدرتی داشته باشد که

....

فعلی را که به آن تهدید می‌کند در دم عملی کند و وادارشده توانایی دفاع و نجات خود را نداشته باشد.

تهدید کردن به کتک‌زدن و زندانی‌کردن و کشتن نفر دیگر و زناکردن با او اجبار و اکراه به حساب می‌آیند.

فَصْلٌ، وَ إذا طَلَّقَ امْرَأَتَهُ واحِدَةً أَوِ اثْنَتَيْنِ فَلَهُ مُراجَعَتُها ما لَمْ تَنْقَضِ عِدَّتُها، فَإنْ نَقَضَتْ عِدَّتُها حَلَّ لَهُ نِكاحُها بِعَقْدٍ جَدِيدٍ، وَ تَكُونُ مَعَهُ عَلىٰ ما بَقِيَ مِنَ الطَّلاقِ

﴿فَصْلٌ﴾ رجعت (برگرداندن زن)

رجعت به معنای برگرداندن زن طلاق داده شده به زیر نکاح خود است.

﴿وَ إذا طَلَّقَ امْرَأَتَهُ واحِدَةً أَوِ اثْنَتَيْنِ فَلَهُ مُراجَعَتُها﴾ هرگاه شوهر، زنش را یک یا دو طلاق بدهد که چنین زنی را رجعیه می‌گویند با چهار شرط آتی می‌تواند او را به زیر نکاح خود برگرداند؛ هر چند که زن راضی نباشد:

اول، ﴿ما لَمْ تَنْقَضِ عِدَّتُها﴾ عده‌اش سپری نشده باشد.

دوم، سه طلاقه داده نشده باشد.

سوم، در برابر عوض طلاق داده نشده باشد.

چهارم با او جماع کرده باشد؛

«عَنِ ابْنِ عُمَرَ - رضي الله عنهما-: **أَمَّا أَنْتَ طَلَّقْتَها واحِدَةً أَوِ اثْنَتَيْنِ؟ فَإنَّ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ أَمَرَنِي أَنْ أُراجِعَها**» مسلم روایت کرده است:

«مردی در مورد طلاق از ابن‌عمر سؤال کرد، ابن‌عمر فرمود: اگر یک طلاق یا دو طلاقش داده‌ای او را برگردان؛ زیرا پیامبرﷺ اینگونه به من دستور داد.»

لفظ رجعت این است که شوهر بگوید: زنم را به زیر نکاح خود برگرداندم یا بگوید: او را دوباره زن خود کردم. سنت است نزد دو شاهد این لفظ را بگوید.

﴿فَإنْ نَقَضَتْ عِدَّتُها حَلَّ لَهُ نِكاحُها بِعَقْدٍ جَدِيدٍ﴾ اگر بعد از طلاق عده‌اش سپری شد برای شوهر حلال است با عقد تازه او را نکاح کند؛ یعنی با اجازه‌ی زن و حضور ولی و دو شاهد و قراردادن مهریه‌ی دیگر. و چنین زنی را «البائن الصغری» نامیده‌اند ﴿وَ تَكُونُ مَعَهُ عَلىٰ ما بَقِيَ مِنَ الطَّلاقِ﴾ و این زنی که برگردانده یا دوباره نکاح می‌شود بر عدد طلاقی که بعد از طلاق باقی بود نزد شوهرش برمی‌گردد؛ یعنی اگر یک طلاقش باقی بود با همان یک طلاق و اگر دو طلاقش باقی بود با دو طلاق

فَإِنْ طَلَّقَها ثَلاثاً لَمْ تَحِلَّ لَهُ إلّا بَعْدَ وُجُودِ خَمْسَةِ شَرائِطَ: اِنْقِضاءُ عِدَّتِها مِنْهُ، وَ تَزْوِيجُها بِغَيْرِهِ، وَ دُخُولُهُ بِها وَ إصابَتُها، وَ بَيْنُونَتُها مِنْهُ، وَ انْقِضاءُ عِدَّتِها مِنْهُ

نزد شوهرش خواهد ماند؛ زیرا حضرت عمر این گونه فتوا داده است و صحابه بر او اعتراضی نکرده‌اند، همانگونه که «بیهقی» روایت کرده است.

تحلیل

﴿فَإِنْ طَلَّقَها ثَلاثاً﴾ اگر مردی زنش را سه طلاقه داد (فرقی نیست در برابر عوض طلاقش داده باشد یا مجانی) با یک لفظ طلاقش داده باشد یا سه لفظ که چنین زنی را «البائن الکبری» (جداشده‌ی بزرگ) نامیده‌اند ﴿لَمْ تَحِلَّ لَهُ إلّا بَعْدَ وُجُودِ خَمْسَةِ شَرائِطَ﴾ چون هر سه طلاقش واقع شده‌اند جز بعد از تحقق پنج شرط، برای او حلال نخواهد شد:

اول، ﴿اِنْقِضاءُ عِدَّتِها مِنْهُ﴾ سپری‌شدن عده‌ی زن از شوهرش.

دوم، ﴿وَ تَزْوِيجُها بِغَيْرِهِ﴾ شوهر کردن به غیر از این مرد.

سوم، ﴿وَ دُخُولُهُ بِهاوَ إصابَتُها﴾ نزدیک‌شدن شوهر دوم به او و تصرف کردنش.

چهارم، ﴿وَ بَيْنُونَتُها مِنْهُ﴾ طلاق گرفتن از این شوهر دوم.

پنجم، ﴿وَ انْقِضاءُ عِدَّتِها مِنْهُ﴾ سپری‌شدن عده‌اش از این شوهر؛ بنابراین شوهر اول می‌تواند بعد از این پنج امر او را دوباره نکاح کند.

اصلاح این دو نوع طلاق، در کردستان «ماره به جاش» نامیده می‌شود؛ خداوند متعال فرموده است:

«فَإِنْ طَلَّقَها فَلا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتّیٰ تَنْكِحَ زَوْجاً غَيْرَهُ» (بقره/۲۳۰):

«هرگاه شوهر زنش را سه طلاقه داد برای او حلال نمی‌شود تا وقتی که به مرد دیگری شوهر می‌کند.»

«وَ عَنْ عائِشَةَ - رضي الله عنها- : طَلَّقَ رَجُلٌ امْرَأَتَهُ ثَلاثاً فَتَزَوَّجَها رَجُلٌ، ثُمَّ طَلَّقَها قَبْلَ أَنْ يَدْخُلَ بِها، فَأَرادَ زَوْجُها الْأَوَّلُ أَنْ يَتَزَوَّجَها، فَسَأَلَ النَّبِيَّ ﷺ عَنْ ذٰلِكَ، فَقالَ:

....

لا حَتّیٰ یَذُوقَ الْآخَرُ مِنْ عُسَیْلَتِها» شیخان روایت کرده‌اند:

«مردی زنش را سه طلاقه داد بعد مردی او را نکاح کرد و قبل از این که او را تصرف کند طلاق داد، و شوهر اول خواست او را نکاح کند و در این مورد از پیامبرﷺ سؤال کرد، پیامبرﷺ فرمود: برایت حلال نمی‌شود تا وقتی که شوهر دیگرش عسل او را می‌چشد.»

یعنی با او جماع کامل می‌کند.

(توضیح) زن طلاق داده شده سه نوع است:

اول، «رجعیه» یعنی برگردانده‌شده که عبارت از زنی است که با او جماع شده بعد بدون عوض، یک یا دو طلاق داده شده وعده‌اش به پایان نرسیده است. به این نوع زن طلاق داده شده طلاق دیگر هم تعلق می‌گیرد و از شوهرش ارث می‌گیرد و شوهرش هم از او ارث خواهد برد.

دوم، «البائن الصغری»؛ یعنی جداشده‌ی کوچک؛ زنی است که با او جماع نشده و در برابر عوض یا بدون عوض با یک طلاق طلاق داده شده است یا رجعیه است و عده‌اش به پایان رسیده که به این نوع طلاق داده شده طلاق دیگر تعلق نمی‌گیرد و از شوهرش ارث می‌گیرد و شوهرش نیز از او ارث می‌برد و با نکاح جدید حلال خواهد شد.

سوم، «البائن الکبری»؛ یعنی جداشده‌ی بزرگ؛ زنی است که در برابر عوض یا بدون عوض سه طلاقه داده شده است که این نوع طلاق داده شده تنها با تحلیل حلال می‌شود. و از شوهرش ارث نمی‌گیرد و شوهرش هم از او ارث نمی‌برد.

فَصْلٌ، وَ إذا حَلَفَ أَنْ لا یَطَأَ زَوْجَتَهُ مُطْلَقاً أَوْ مُدَّةً تَزِیدُ عَلیٰ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ فَهُوَ مُولٍ، وَ یُؤَجَّلُ لَهُ إنْ سَأَلَتْ ذٰلِكَ أَرْبَعَةُ أَشْهُرٍ، ثُمَّ یُخَیَّرُ بَیْنَ الْفَیْأَةِ وَ التَّكْفِیرِ وَ الطَّلاقِ، فَإِنِ امْتَنَعَ طَلَّقَ عَلَیْهِ الْحاكِمُ

﴿فَصْلٌ﴾ ایلاء

ایلاء به معنای قسم‌خوردن شوهر بر ترک جماع با زنش است.

﴿وَ إذا حَلَفَ أَنْ لا یَطَأَ زَوْجَتَهُ مُطْلَقاً أَوْ مُدَّةً تَزِیدُ عَلیٰ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ﴾ هرگاه شوهر بدون تعیین مدت یا با تعیین‌کردن مدت بیشتر از چهار ماه، قسم خورد که با زنش جماع نکند؛ یعنی گفت با تو جماع نمی‌کنم، یا تا پنج ماه با تو جماع نخواهم کرد ﴿فَهُوَ مُولٍ﴾ این شوهر، ایلاکننده است یعنی قسمش منعقد می‌شود.

﴿وَ یُؤَجَّلُ لَهُ إنْ سَأَلَتْ ذٰلِكَ أَرْبَعَةُ أَشْهُرٍ﴾ و اگر زن آن را درخواست بکند چهار ماه به شوهر فرصت داده می‌شود. و اگر زن درخواست نکند تا پایان چهار ماه با شوهر هیچ رفتاری نخواهد شد. و اگر در این مدت با زنش جماع کرد کفاره را می‌پردازد و قسمش شکسته می‌شود.

﴿ثُمَّ یُخَیَّرُ بَیْنَ الْفَیْأَةِ وَ التَّكْفِیرِ وَ الطَّلاقِ﴾ و بعد از پایان‌یافتن چهار ماه اگر جماع نکرد در بین جماع‌کردن با همسر و پرداخت‌کردن کفاره و طلاق‌دادن او مختار خواهد شد تا این ظلم از زن رفع شود؛ خداوند متعال فرموده است:

«لِلَّذِینَ یُؤْلُونَ مِنْ نِسائِهِمْ تَرَبُّصُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ فَإِنْ فاءُوا فَإِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ، وَ إِنْ عَزَمُوا الطَّلاقَ فَإِنَّ اللّٰهَ سَمِیعٌ عَلِیمٌ» (بقره/۲۲۶ و ۲۲۷):

«کسانی که قسم می‌خورند با زنانشان جماع نکنند تا چهار ماه فرصت دارند و اگر به دوام همسرداری برگشتند [جماع کردند و کفاره دادند] خداوند از ایشان می‌گذرد و به آنان رحم می‌کند و اگر اراده‌ی داشتند زنانشان را طلاق بدهند؛ خداوند شنوا و آگاه است.»

﴿فَإِنِ امْتَنَعَ طَلَّقَ عَلَیْهِ الْحاكِمُ﴾ و اگر شوهر از جماع‌کردن و طلاق‌دادن امتناع ورزید قاضی، زنش را با یک طلاق طلاق می‌دهد؛ یعنی می‌گوید: به جای شوهر این

....

زن او را یک طلاقه دادم.

(خاتمه) اگر مردی به زنش گفت: هر سه طلاقم واقع باشند با تو جماع نخواهم کرد یا گفت: اگر با تو جماع بکنم هر سه طلاقم واقع باشند قسمش منعقد می‌شود و بعد از چهار ماه زن از او درخواست می‌کند او را طلاق بدهد یا با او جماع بکند و بلا فاصله بعد از دخول،آلتش را بیرون بیاورد؛ زیرا با این جماع طلاقش واقع می‌شود؛ ولی بهتر است خلع و تجدید نکاح بکند؛ به شیوه‌ای که در بحث خلع بیان کردیم.

(نکته) زنانی که در دادگاه با قانون وضعی خود را طلاق می‌دهند، طلاقشان واقع نمی‌شود و زن شوهرانشان هستند؛ هر چند که قاضی به ایشان طلاقنامه بدهد؛ زیرا این کار بر خلاف دستور اسلام است.

فَصْلٌ، وَ الظِّهارُ أَنْ يَقُولَ الرَّجُلُ لِزَوْجَتِهِ أَنْتِ عَلَيَّ كَظَهْرِ أُمِّي، فَإذا قالَ لَها ذٰلِكَ وَ لَمْ يُتْبِعْهُ بِالطَّلاقِ صارَ عائِداً وَ لَزِمَتْهُ الْكَفّارَةُ

﴿فَصْلٌ﴾ ظهار

﴿وَ الظِّهارُ أَنْ يَقُولَ الرَّجُلُ لِزَوْجَتِهِ أَنْتِ عَلَيَّ كَظَهْرِ أُمِّي﴾ «ظهار» این است که مرد به زنش بگوید: تو بر من همانند پشت مادرم هستی؛ یا بگوید: تو با من همانند پشت خواهرم هستی؛ یا بگوید: تو نزد من همانند دامن مادر یا خواهرم هستی. این‌ها الفاظ صریح ظهار هستند و نیازمند نیت نیستند.

اگر شوهر به زنش بگوید: تو همانند مادرم یا همانند دخترم هستی در این صورت اگر نیت ظهار نداشته باشد ظهار نخواهد شد. فرقی نیست با نیت احترام گذاشتن به او آن جمله را بگوید یا با نیت دیگری. و اگر قصد ظهار داشته باشد ظهار می‌شود. و اگر نیت یک طلاق داشته باشد یک طلاقش واقع می‌شود و ...

و اگر به زنش بگوید: تو همانند مادر و خواهرم بر من حرام باشی؛ یا بگوید: تو را بر خود حرام کردم؛ یا بگوید: شرمگاهت بر من حرام باشد با گفتن این جمله‌ها اگر قصد ظهار داشته باشد ظهار می‌شوند. و اگر نیت یک طلاق داشته باشد یک طلاقش واقع می‌شود و ... و اگر اراده‌ی حرام‌کردن زنش را داشته باشد حرام نخواهد شد؛ ولی باید کفاره‌ی قسم بدهد به شیوه‌ای که در کتاب قسم‌ها توضیح خواهیم داد؛

«عَنِ ابْنِ‌عَبّاسٍ - رضي الله عنهما- قالَ: إذا حَرَّمَ الرَّجُلُ عَلَيْهِ امْرَأَتَهُ فَهِيَ يَمِينٌ يُكَفِّرُها، وَ قالَ: "لَقَدْ كانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ‌اللّٰهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ"» شیخان روایت کرده‌اند:

«ابن‌عباس فرمود: هرگاه مرد زنش را بر خود حرام کند این قسم است که باید کفاره‌اش را بپردازد و فرمود: به درستی پیامبر الگوی حسنه‌ی شماست.» (سوره ی تحریم را مطالعه کن)

﴿فَإذا قالَ لَها ذٰلِكَ وَ لَمْ يُتْبِعْهُ بِالطَّلاقِ صارَ عائِداً وَ لَزِمَتْهُ الْكَفّارَةُ﴾ هرگاه شوهر لفظ ظهار را به زنش گفت و بلا فاصله او را طلاق نداد با این طلاق ندادن به همسری

وَ الْكَفّارَةُ عِتْقُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ سَلِيمَةٍ مِنَ الْعُيُوبِ الْمُضِرَّةِ بِالْعَمَلِ وَ الْكَسْبِ، فَإِنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيامُ شَهْرَيْنِ مُتَتابِعَيْنِ، فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَإِطْعامُ سِتِّينَ مِسْكِيناً كُلُّ مِسْكِينٍ مُدٌّ؛ وَ لا يَحِلُّ لِلْمُظاهِرِ وَطْؤُها حَتّىٰ يُكَفِّرَ

او برمی‌گردد؛ یعنی ظاهر می‌شود که زنش را می‌خواهد و کفاره بر شوهر واجب می‌شود. خلاصه هرگاه شوهر یکی از سه لفظ ظهار را به زنش بگوید و به دنبال تمام‌شدن جمله‌ی ظهار بلا فاصله زنش را طلاق ندهد چنان ظاهر می‌شود که به همسری زنش رضایت دارد و حرف بدی زده است؛ بنابراین کفاره‌ی ظهار بر شوهر واجب می‌شود. و اگر بعد از جمله‌ی ظهار بلا فاصله او را طلاق بدهد کفاره بر او لازم نمی‌آید.

﴿وَ الْكَفّارَةُ عِتْقُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ سَلِيمَةٍ مِنَ الْعُيُوبِ الْمُضِرَّةِ بِالْعَمَلِ وَ الْكَسْبِ﴾ کفاره‌ی ظهار عبارت است از آزادکردن یک برده‌ی مومنی که از عیب‌های مضر به عمل و کسب سالم باشد ﴿فَإِنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيامُ شَهْرَيْنِ مُتَتابِعَيْنِ﴾ و اگر چنین برده‌ای را نیافت عبارت است از روزه‌ی دو ماه متوالی؛ یعنی نباید در میان آن شصت روز یک روز فاصله بیندازد؛ یعنی اگر یک روز روزه نگرفت روزهای گرفته‌شده لغو می‌شوند و باید به اول برگردد.

﴿فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَإِطْعامُ سِتِّينَ مِسْكِيناً كُلُّ مِسْكِينٍ مُدٌّ﴾ و اگر به علت پیری یا بیماری دائم، توانایی این روزه را نداشت باید به شصت مسکین غذا بدهد به هر یک از آن‌ها «۶۰۵» گرم دانه.

﴿وَ لا يَحِلُّ لِلْمُظاهِرِ وَطْؤُها حَتّىٰ يُكَفِّرَ﴾ برای ظهارکننده درست نیست قبل از پرداخت کفاره با زنش جماع بکند؛ هر چند که توانایی پرداخت کفاره را نداشته باشد؛ زیرا خداوند متعال فرموده است:

«وَ الَّذِينَ يُظاهِرُونَ مِنْ نِسائِهِمْ ثُمَّ يَعُودُونَ لِما قالُوا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَماسّا، ذٰلِكُمْ تُوعَظُونَ بِهِ وَ اللّٰهُ بِما تَعْلَمُونَ خَبِيرٌ، فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيامُ شَهْرَيْنِ مُتَتابِعَيْنِ مِنْ

....

قَبْلِ أَنْ يَتَماسّا، فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَإِطْعامُ سِتِّينَ مِسْكِيناً» (مجادله/۳ و ۴):

«کسانی که از زنانشان ظهار می‌کنند و سپس از گفته‌ی خود پشیمان می‌شوند باید قبل از جماع، برده‌ای را آزاد بکنند با این عمل تنبیه خواهید شد و خداوند از اعمال شما آگاه است و اگر برده را نیافتند باید قبل از جماع، دو ماه پی در پی روزه بگیرند و اگر توانایی آن را نداشتند باید به شصت مسکین طعام بدهند.»

(خاتمه) ظهار برای مدت معین درست است، مثلاً مردی به زنش بگوید: به مدت یک ماه همانند پشت مادرم هستی بعد اگر در این مدت با زنش جماع کرد کفاره بر او واجب می‌شود و اگر تا پایان یک ماه جماع نکرد چیزی بر او واجب نمی‌شود و بعد از یک ماه زنش برای او حلال خواهد شد.

(نکته) اگر زن به شوهرش بگوید: تو همانند پدر و برادر من هستی گناهکار می‌شود؛ ولی شوهرش بر او حرام نمی‌شود و کفاره هم بر او لازم نمی‌آید.

فصلٌ، وَ إذا رَمَى الرَّجُلُ زَوْجَتَهُ بِالزِّنا فَعَلَيْهِ حَدُّ الْقَذْفِ، إلّا أَنْ يُقِيمَ الْبَيِّنَةَ أَوْ يُلاعِنَ، فَيَقُولُ عِنْدَ الْحاكِمِ فِي الْجامِعِ عَلَى الْمِنبَرِ فِي جَماعَةٍ مِنَ النّاسِ: أَشْهَدُ بِاللهِ إنَّنِي لَمِنَ الصّادِقِينَ فِي ما رَمَيْتُ بِهِ زَوْجَتِي وَ إنَّ هٰذَا الْوَلَدَ مِنَ الزِّنا وَ لَيْسَ مِنِّي أَرْبَعَ مَرّاتٍ، وَ يَقُولُ فِي الْمَرَّةِ الْخامِسَةِ بَعْدَ أَنْ يَعِظَهُ الْحاكِمُ: وَ عَلَيَّ لَعْنَةُ اللهِ إنْ كُنْتُ مِنَ الْكاذِبِينَ

﴿فَصلٌ﴾، لعان

لعان عبارت است از لعنت‌کردن شوهر به زنش به شیوه‌ی آتی، به خاطر متهم کردن زن به زنا.

﴿وَ إذا رَمَى الرَّجُلُ زَوْجَتَهُ بِالزِّنا فَعَلَيْهِ حَدُّ الْقَذْفِ﴾ هر گاه شوهر زنش را به زنا متهم کرد حد قذف (تهمت زنا) که هشتاد چوب است بر او واجب می‌شود؛ به شرطی که آن زن در طول زندگی‌اش مرتکب زنا نشده باشد ﴿إلّا أَنْ يُقِيمَ الْبَيِّنَةَ أَوْ يُلاعِنَ﴾ مگر این که چهار شاهد بیاورد یا زن به زنایش اعتراف بکند و یا شوهر لعان بکند؛ یعنی در این سه صورت، حد قذف بر شوهر واجب نمی‌شود ﴿فَيَقُولُ عِنْدَ الْحاكِمِ فِي الْجامِعِ عَلَى الْمِنبَرِ فِي جَماعَةٍ مِنَ النّاسِ﴾ و مرد در لعانش نزد قاضی در مسجد جامع بر منبر با حضور جمعی از مردم می گوید: ﴿أَشْهَدُ بِاللهِ إنَّنِي لَمِنَ الصّادِقِينَ فِي ما رَمَيْتُ بِهِ زَوْجَتِي وَ إنَّ هٰذَا الْوَلَدَ مِنَ الزِّنا وَ لَيْسَ مِنِّي﴾ به خدا شهادت می‌دهم من در این تهمت زنا که به زنم فلانی می‌زنم صادق هستم و اگر بچه یا حمل داشت شوهر می گوید: این بچه از زناست نه از من. حضور قاضی واجب و رفتن به مسجد جامع سنت است؛ بنابراین باید قاضی کلمات لعان را به شوهر و زن بگوید؛ یعنی نباید خودسرانه بگویند و ابتدا جملات را به شوهر می گوید ﴿أَرْبَعَ مَرّاتٍ﴾ شوهر این جملات را چهار بار تکرار می کند ﴿وَ يَقُولُ فِي الْمَرَّةِ الْخامِسَةِ بَعْدَ أَنْ يَعِظَهُ الْحاكِمُ﴾ و بعد از این که قاضی شوهر را با ترس از عذاب قیامت و رعایت تقوای پروردگار و دوری گرفتن از دروغ و شدیدتربودن عذاب جهنم از عذاب دنیا نصیحت کرد شوهر در بار پنجم می گوید: ﴿وَ عَلَيَّ لَعْنَةُ اللهِ إنْ كُنْتُ مِنَ الْكاذِبِينَ﴾ اگر در این تهمت، دروغگو باشم لعنت خداوند بر من باد؛ خداوند متعال فرموده است:

وَ يَتَعَلَّقُ بِلِعانِهِ خَمْسَةُ أَحْكامٍ: سُقُوطُ الْحَدِّ عَنْهُ، وَ وُجُوبُ الْحَدِّ عَلَيْها، وَ زَوالُ الْفِراشِ، وَ نَفْيُ الْوَلَدِ، وَ التَّحْرِيمُ عَلَى الأَبَدِ

«وَ الَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللّٰهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ وَ الْخَامِسَةُ أَنَّ لَعْنَتَ اللّٰهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ» (نور/۷ و ۸)

«مردانی که زنانشان را به زنا متهم می کنند و جز خودشان شاهدی ندارند باید شوهر چهار بار شهادت بدهد که در این اتهام راست می گوید و در بار پنجم بگوید: اگر دروغ می گویم لعنت خدا بر من باد.»

﴿وَ يَتَعَلَّقُ بِلِعانِهِ خَمْسَةُ أَحْكامٍ﴾ پنج حکم به لعان شوهر تعلق می گیرد؛ یعنی بعد از شهادت شوهر پنج حکم صادر می‌شود:

اول؛ ﴿سُقُوطُ الْحَدِّ عَنْهُ﴾ حد تهمت زنا از او ساقط می‌شود.

دوم، ﴿وَ وُجُوبُ الْحَدِّ عَلَيْها﴾ حد زنا (رجم یا صد ضربه) بر زن واجب می‌شود.

سوم، ﴿وَ زَوالُ الْفِراشِ﴾ همبستری کنار می‌رود.

چهارم، ﴿وَ نَفْيُ الْوَلَدِ﴾ بچه از شوهر نفی می‌شود؛ یعنی در صورتی که گفته باشد: متعلق به من نیست.

پنجم، ﴿وَ التَّحْرِيمُ عَلَى الأَبَدِ﴾ تا ابد زن بر شوهرش حرام می‌شود؛ یعنی اگر شوهر دیگر هم بکند برای شوهر اول حلال نخواهد شد؛

«عَنْ عُمَرَ وَ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ- رضي الله عنهما-: مَضَتِ السُّنَّةُ أَنْ يُفَرَّقَ بَيْنَ الْمُتَلاعِنَيْنِ وَ لا يَجْتَمِعانِ أَبَداً» ابوداود و بیهقی روایت کرده‌اند:

«سنت پیامبرﷺ بر این امر قرار گرفته است که در بین زن و شوهر لعان‌کننده جدایی انداخته شود و هیچ گاه همسر یکدیگر نخواهند شد.»

«وَ عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ فَرَّقَ بَيْنَ الْمُتَلاعِنَيْنِ وَ أَلْحَقَ الْوَلَدَ بِالْمَرْأَةِ» شیخان روایت کرده‌اند:

وَ يَسْقُطُ الْحَدُّ عَنْها بِأَنْ تَلْتَعِنَ، فَتَقُولُ: أَشْهَدُ بِاللهِ إنَّ فُلاناً هٰذا لَمِنَ الْكاذِبِينَ في ما رَماني بِهِ مِنَ الزِّنا أَرْبَعَ مَرّاتٍ، وَ تَقُولُ فِي الْمَرَّةِ الْخامِسَةِ بَعْدَ أَنْ يَعِظَهَا الْحاكِمُ: وَ عَلَيَّ غَضَبُ اللهِ إنْ كانَ مِنَ الصّادِقِينَ

«پیامبرﷺ در بین زن و شوهر لعان‌کننده جدایی انداخت و بچه را به زن داد.»

﴿وَ يَسْقُطُ الْحَدُّ عَنْها بِأَنْ تَلْتَعِنَ﴾ با لعان زن، حد از او ساقط می‌شود؛ یعنی بعد از پایان لعان شوهر، قاضی به زن می‌گوید: تو هم لعان بکن ﴿فَتَقُولُ: أَشْهَدُ بِاللهِ إنَّ فُلاناً هٰذا لَمِنَ الْكاذِبِينَ في ما رَماني بِهِ مِنَ الزِّنا﴾ بعد می‌گوید: به خدا شهادت می‌دهم که این شوهر من که فلان است در این تهمت زنایی که به من زد دروغ می‌گوید ﴿أَرْبَعَ مَرّاتٍ﴾ و این جمله را چهار بار می‌گوید ﴿وَ تَقُولُ فِي الْمَرَّةِ الْخامِسَةِ بَعْدَ أَنْ يَعِظَهَا الْحاكِمُ﴾ و در بار پنجم بعد از این که قاضی او را با ترساندن از عذاب دوزخ- همانگونه که بیان شد- نصیحت کرد می‌گوید: ﴿وَ عَلَيَّ غَضَبُ اللهِ إنْ كانَ مِنَ الصّادِقِينَ﴾ غضب خدا بر من باد اگر شوهرم راست می‌گوید؛ خداوند متعال فرموده است:

وَ يَدْرَأُ عَنْهَا الْعَذَابَ أَنْ تَشْهَدَ أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ وَ الْخَامِسَةَ أَنَّ غَضَبَ اللَّهِ عَلَيْهَا إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ (نور/۸ و ۹):

«اگر زن متهم، چهار بار شهادت بدهد که شوهر در این اتهام دروغ می‌گوید و در بار پنجم بگوید: غضب خداوند بر من باد اگر شوهرم راست می‌گوید این شهادت‌ها حد را از زن ساقط می‌کنند.»

(نکته) اگر شوهر اسم مردی را که با زنش زنا کرده است بیان کرد باید در هر چهار بار شهادت اسم او را بیاورد به خاطر این که حد تهمت زنا به آن مرد از شوهر ساقط بشود. بدانکه جاری‌کردن الفاظ لعان با هر زبانی درست است. و إن شاء الله تعالی در کتاب جنایات حد تهمت زنا را بیان خواهیم کرد.

(خاتمه) پیامبرﷺ فرموده است:

«أَيُّمَا امْرَأَةٍ أَدْخَلَتْ عَلىٰ قَوْمٍ مَنْ لَيسَ مِنْهُمْ فَلَيْسَتْ مِنَ اللهِ فِي شَيْءٍ، وَ لَنْ يُدْخِلَ

....

اللّٰهُ جَنَّتَهُ، وَ أَيُّما رَجُلٍ جَحَدَ وَلَدَهُ وَ هُوَ يَنْظُرُ إِلَيْهِ احْتَجَبَ اللّٰهُ عَنْهُ وَ فَضَحَهُ عَلىٰ رُؤُوسِ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ» ابن‌حبان و غیر او روایت کرده‌اند:

«هر زنی که بچه‌ای را به مردی نسبت بدهد و بچه متعلق به آن مرد نباشد این زن به خاطر گناه کبیره‌اش نزد خداوند هیچ احترامی نخواهد داشت و خداوند او را وارد بهشتش نمی‌کند و هر مردی که بچه‌ای را نفی بکند در حالی که بچه به او بنگرد [بداند که بچه متعلق به او است] خداوند در روز قیامت خودش را از او ستر می‌کند و در حضور تمام مردم او را رسوا می‌نماید.»

فَصْلٌ، وَ الْمُعْتَدَّةُ عَلىٰ ضَرْبَيْنِ: مُتَوَفَّىعَنْها، وَ غَيْرِ مُتَوَفَّىعَنْها، فَالْمُتَوَفّىٰعَنْها إنْ كانَتْ حامِلاً فَعِدَّتُها بِوَضْعِ الْحَمْلِ، وَ إنْ كانَتْ حائِلاً فَعِدَّتُها أَرْبَعَةُ أَشْهُرٍ وَ عَشْرٌ

﴿فَصْلٌ﴾ عدّه

عده این است که زنِ شوهر مرده یا طلاق داده شده مدتی منتظر شود؛ یعنی تا پایان این مدت نباید شوهر بکند؛ خداوند متعال فرموده است:

«وَ لا تَعْزِمُوا عُقْدَةَ النِّكاحِ حَتّىٰ يَبْلُغَ الْكِتابُ أَجَلَهُ» (بقره/۲۳۵):

«زنان را تا بعد از پایان عده نکاح نکنید.»

﴿وَ الْمُعْتَدَّةُ عَلىٰ ضَرْبَيْنِ﴾ زن دارای عده دو نوع است:

اول، ﴿مُتَوَفَّىعَنْها﴾ شوهر مرده.

دوم، ﴿وَ غَيْرِ مُتَوَفَّىعَنْها﴾ غیر شوهر مرده.

﴿فَالْمُتَوَفّىٰعَنْها إنْ كانَتْ حامِلاً فَعِدَّتُها بِوَضْعِ الْحَمْلِ﴾ زنِ شوهر مرده اگر حامله باشد عده‌اش با وضع حمل است. فرقی نیست بچه‌اش زنده باشد یا مرده، تصویرش کامل شده باشد یایک قطعه گوشت باشد و تصویرش مخفی. به صورت طبیعی به دنیا بیاید یا به صورت سزارین؛ خداوند متعال فرموده است:

«وَ أُولاتُ الْأَحْمالِ أَجَلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ» (طلاق/۴):

«عده‌ی زنان حامله این است که حملشان را وضع کنند.»

﴿وَ إنْ كانَتْ حائِلاً فَعِدَّتُها أَرْبَعَةُ أَشْهُرٍ وَ عَشْرٌ﴾ و اگر حامله نبود عده‌اش چهار ماه و ده روز است. فرقی نیست شوهرش با او جماع کرده باشد یا نه؛ بزرگ باشد یا کوچک؛ خداوند متعال فرموده است:

«وَ الَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَ يَذَرُونَ أَزْواجاً يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَ عَشْراً» (بقره/۲۳۴):

«مردانی که از میان شما فوت می‌کنند و زنانی را به جا می‌گزارند آن زنان چهار ماه و ده روز منتظر می‌شوند.»

وَ غَيْرُ الْمُتَوَفّىٰعَنْها إنْ كانَتْ حامِلاً فَعِدَّتُها بِوَضْعِ الْحَمْلِ، وَ إنْ كانَتْ حائِلاً وَ هِيَ مِنْ ذَواتِ الْحَيْضِ فَعِدَّتُها ثَلاثَةُ قُرُوءٍ، وَ هِيَ الْأَطْهارُ؛ وَ إنْ كانَتْ صَغيرَةً أَوْ آيِسَةً فَعِدَّتُها ثَلاثَةُ أَشْهُرٍ

﴿وَ غَيْرُ الْمُتَوَفّىٰعَنْها﴾ و زن غیر شوهر مرده؛ یعنی زنی که طلاق داده شده یا نکاحش فسخ شده است ﴿إنْ كانَتْ حامِلاً فَعِدَّتُها بِوَضْعِ الْحَمْلِ﴾ اگر حامله باشد عده اش با وضع حمل است (به شیوه‌ای که بیان گردید.)

﴿وَ إنْ كانَتْ حائِلاً وَ هِيَ مِنْ ذَواتِ الْحَيْضِ﴾ و اگر حامله نبود و از زنانی بود که حیض داشتند ﴿فَعِدَّتُها ثَلاثَةُ قُرُوءٍ﴾ عده‌اش سه قرء است ﴿وَ هِيَ الْأَطْهارُ﴾ و قرءها عبارت از سه پاکی میان دو حیض هستند؛ یعنی هرگاه سه پاکی را به پایان رسانید عده‌اش سپری می‌شود؛ بنابراین اگر زنی در حین پاکی طلاق داده شد این پاکی یکی از سه پاکی عده به حساب می‌آید و وقتی که بعد از پایان پاکی سوم حیض را مشاهده کرد عده‌اش به پایان می‌رسد؛ خداوند متعال فرموده است:

«وَ الْمُطَلَّقاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلاثَةَ قُرُوءٍ» (بقره/۲۲۸):

«زنان طلاق داده شده سه قرء منتظر می‌مانند.»

(نکته) اگر زنی به سبب بیماری یا شیردادن به بچه حیضش قطع شد باید تا حین دیدن حیض یا دوران آیسگی (قطع حیض به کلی) منتظر بماند بعد با سپری کردن سه ماه عده را به پایان می‌رساند. و اگر سبب قطع حیض معلوم نبود در فتوای قدیم امام شافعی و در مذهب امام مالك و امام احمد باید نه ماه منتظر باشد بعد اگر حیض را مشاهده نکرد با سپری کردن سه ماه دیگر عده‌اش به پایان می‌رسد.

﴿وَ إنْ كانَتْ صَغيرَةً أَوْ آيِسَةً﴾ و اگر زن طلاق داده شده کوچك بود و حیض نداشت یا به سن آیسگی رسیده بود ﴿فَعِدَّتُها ثَلاثَةَ أَشْهُرٍ﴾ عده‌اش سه ماه است: خداوند متعال فرموده است:

«وَ اللّائي يَئِسْنَ مِنَ الْمَحيضِ مِنْ نِسائِكُمْ إنِ ارْتَبْتُمْ فَعِدَّتُهُنَّ ثَلاثَةُ أَشْهُرٍ وَ اللّائي لَمْ يَحِضْنَ» (طلاق/۴):

وَ الْمُطَلَّقَةُ قَبْلَ الدُّخُولِ بِها لاعِدَّةَ عَلَيْها

«زنانی که از حیض مأیوس شده‌اند و زنانی که به سن حیض نرسیده‌اند عده‌ی هر دوی آن‌ها سه ماه است.»

(نکته) زنی که اشتباهاً با او جماع شده است یعنی مرد جماع‌کننده چنان تصور کرده که آن زن زن خودش است باید همانند زن طلاق داده شده عده را سپری کند و بچه‌ی متولد از این جماع، محترم است و متعلق به مرد جماع‌کننده می‌باشد؛ یعنی متعلق به شوهر آن زن نیست. و حرام است شوهر با او شوخی و جماع بکند تا وقتی که عده‌اش را از آن مرد جماع‌کننده سپری می‌کند.

﴿وَ الْمُطَلَّقَةُ قَبْلَ الدُّخُولِ بِها لاعِدَّةَ عَلَيْها﴾ بر زنی که قبل از تصرف طلاق داده شده یا نکاحش فسخ شده است عده وجود ندارد؛ خداوند متعال فرموده است:

«**إِذا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِناتِ ثُمَّ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمَسُّوهُنَّ فَما لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُّونَها**» (احزاب/۴۹):

«هرگاه زنان مؤمن را نکاح کردید و سپس قبل از جماع‌کردن با ایشان آنان را طلاق دادید برای شما بر آن‌ها عده نیست.»

بنابراین اگر شوهر یک بار با زنش جماع کرد عده بر زن لازم می‌آید؛ هرچند که قبل از طلاق، از هم بسیار دور بوده باشند و چند سالی با او جماع نکرده باشد؛ زیرا در عده جهت عبادت هم وجود دارد.

(نکته) بر زنی که با او زنا شده است عده وجود ندارد؛ زیرا برای زنا احترامی نهاده نشده است؛ بنابراین اگر از زنای صورت‌گرفته حامله شد درست است در حین حاملگی به مرد زناکننده یا با مرد دیگری شوهر بکند. و بچه‌ی متولد از زنا ولد الزناست؛ یعنی تنها متعلق به زن است و بچه‌ی شوهرش یا مرد زانی نخواهد شد؛ هر چند که مرد زناکننده بعداً او را نکاح کند؛ بنابراین اگر منی مردی با پنبه یا وسیله‌ی دیگری به رحم زنی ریخته شد همانند ولد الزنا محسوب می‌شود و بچه‌ی مردِ

وَ عِدَّةُ الْأَمَةِ بِالْحَمْلِ كَعِدَّةِ الْحُرَّةِ، وَ بِالْأَقْراءِ أَنْ تَعْتَدَّ بِقُرْأَيْنِ، وَ بِالشُّهُورِ عَنِ الْوَفاةِ أَنْ تَعْتَدَّ بِشَهْرَيْنِ وَ خَمْسِ لَيالٍ، وَ عَنِ الطَّلاقِ أَنْ تَعْتَدَّ بِشَهْرٍ وَ نِصْفٍ، فَإِنِ اعْتَدَّتْ بِشَهْرَيْنِ كانَ أَوْلىٰ

صاحب منی و شوهر زن نخواهد شد؛

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قالَ النَّبِيُّ ﷺ: اَلْوَلَدُ لِلْفِراشِ وَ لِلْعاهِرِ الْحَجَرُ» شیخان روایت کرده‌اند:

«پیامبر ﷺ فرمود: بچه متعلق به مردی است که به صورت حلال با زن همبستری کرده است و برای زناکننده بی‌آبرویی است.»

﴿وَ عِدَّةُ الْأَمَةِ بِالْحَمْلِ كَعِدَّةِ الْحُرَّةِ﴾ عده‌ی جاریه با حمل همانند عده‌ی زن آزاد است ﴿وَ بِالْأَقْراءِ أَنْ تَعْتَدَّ بِقُرْأَيْنِ﴾ وگر حامله نبود و حیض را مشاهده نکرد یعنی عده‌اش با قرء بود باید دو قرء را مشاهده کند؛ یعنی دو بار پاک‌شدن را ببیند.

﴿وَ بِالشُّهُورِ عَنِ الْوَفاةِ أَنْ تَعْتَدَّ بِشَهْرَيْنِ وَ خَمْسِ لَيالٍ﴾ و اگر به خاطر ندیدن حیض عده‌اش با ماه بود و شوهر فوت کرده بود این است که دو ماه و پنج شب را سپری کند.

﴿وَ عَنِ الطَّلاقِ أَنْ تَعْتَدَّ بِشَهْرٍ وَ نِصْفٍ﴾ و اگر عده‌ی طلاق بود این است که یک ماه و نیم را سپری نماید ﴿فَإِنِ اعْتَدَّتْ بِشَهْرَيْنِ كانَ أَوْلىٰ﴾ و اگر با دو ماه عده را سپری کند این عمل بهتر خواهد بود.

(خاتمه) اگر شوهر زنی گم شد و هیچ خبری از او نبود درست نیست شوهر بکند تا این که دو مرد بر فوت او شهادت می‌دهند یا به طریق دیگری از فوت او مطمئن می‌شود. و در فتوای قدیم امام شافعی و در مذهب امام مالک و امام احمد – خدا از ایشان خوشنود باشد- چنین زنی نزد قاضی می‌رود و قاضی و به او می گوید: چهار سال منتظر بماند و سپس عده‌ی وفات یعنی چهار ماه و ده روز را سپری می کند و بعد از آن می‌تواند شوهر بکند؛

«عَنْ عُمَرَ ﷺ فِي امْرَأَةِ الْمَفْقُودِ: تَتَرَبَّصُ أَرْبَعَ سِنِينَ ثُمَّ تَعْتَدُّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَ عَشْراً»

....

مالک و شافعی اخراج کرده‌اند:

«حضرت عمر در مورد زنی که شوهرش گم شده است فرمود: چهار سال منتظر می‌ماند و بعد از آن چهار ماه و ده روز را سپری می‌کند.»

و اگر بعد از شوهرکردن، شوهر قدیمش پیدا شد زن شوهر قدیمش می‌شود؛ زیرا ظاهر می‌شود که برای دوم نکاح نشده است و جماعش جماع اشتباهی محسوب می‌گردد. و اگر از جماعش با این مرد دوم بچه‌ای متولد شد متعلق به شوهر تازه است؛ بنابراین نباید شوهر قدیم با زن جماع بکند تا عده‌ی شوهر تازه‌اش به پایان می‌رسد.

فَصْلٌ، وَ يَجِبُ لِلْمُعْتَدَّةِ الرَّجْعِيَّةِ السُّكْنىٰ وَ النَّفَقَةُ، وَ يَجِبُ لِلْبائِنِ السُّكْنىٰ، دُونَ النَّفَقَةِ،إلّا أَنْ تَكُونَ حامِلاً، وَ يَجِبُ عَلَى الْمُتَوَفّىٰعَنْها زَوْجُهَا الْإحْدادُ.

﴿فَصْلٌ﴾ حقوق زنی که در عده است

﴿وَ يَجِبُ لِلْمُعْتَدَّةِ الرَّجْعِيَّةِ السُّكْنىٰ وَ النَّفَقَةُ﴾ برای زنی که در عده‌ی رجعی است (زنی که بدون عوض، یک یا دو طلاق داده شده است) تا پایان عده تهیه کردن مسکن یا هزینه‌ی آن و نفقه‌ی او بر شوهر واجب است. فرقی نیست حامله باشد یا نه ﴿وَ يَجِبُ لِلْبائِنِ السُّكْنىٰ﴾ و برای زنی که در عده‌ی بائن است: (زنی که سه طلاقه داده شده یا در برابر عوض طلاق داده شده است) تا پایان عده تهیه کردن مسکن یا هزینه‌ی آن بر شوهر واجب است. و نباید با هم در یک خانه باشند؛ خداوند متعال فرموده است:

«أَسْكِنُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ سَكَنْتُمْ مِنْ وُجْدِكُمْ» (طلاق/۶):

«زنان طلاق داده شده را در جایی که قبل از طلاق در آن بودند به اندازه‌ی توانایی خودتان اسکان دهید.»

﴿دُونَ النَّفَقَةِ﴾ ولی نفقه‌ی او بر شوهر واجب نیست ﴿إلّا أَنْ تَكُونَ حامِلاً﴾ مگر این که از شوهرش حامله باشد؛ خداوند متعال فرموده است:

«وَ إنْ كُنَّ أُولاتِ حَمْلٍ فَأَنْفِقُوا عَلَيْهِنَّ حَتّىٰ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ» (طلاق/۶):

«اگر زنان طلاق داده شده حامله بودند تا حین وضع حمل نفقه‌ی آنان را بپردازید.»

(نکته) زن شوهر مرده تا پایان عده تنها حق اسکان خواهد داشت؛ یعنی تهیه‌ی نفقه‌ی او واجب نیست؛ هر چند که حامله باشد؛

«عَنْ جابِرٍ ﷺ مَرْفُوعاً: لا نَفَقَةَ لِلْحامِلِ الْمُتَوَفّىٰعَنْها زَوْجُها» بیهقی و دارقطنی اخراج کرده‌اند:

«زن شوهر مرده‌ی حامله حق نفقه نخواهد داشت.»

﴿وَ يَجِبُ عَلَى الْمُتَوَفّىٰعَنْها زَوْجُهَا الْإحْدادُ﴾ تا پایان عده، بر زن شوهر مرده احداد

وَ هُوَ الِامْتِناعُ مِنَ الزِّينَةِ وَ الطِّيبِ، وَ عَلَى الْمُتَوَفّىٰعَنْها زَوْجُها وَ الْمَبْتُوتَةِ مُلازَمَةُ الْبَيْتِ، إلّا لِحاجَةٍ

واجب است ﴿وَ هُوَ الِامْتِناعُ مِنَ الزِّينَةِ وَ الطِّيبِ﴾ و احداد عبارت از امتناع کردن از زینت و خوشبو کردن خود است؛

«عَنْ أُمِّعَطِيَّةَ - رضي الله عنها- **عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: لا تُحِدُّ امْرَأَةٌ عَلىٰ مَيِّتٍ فَوْقَ ثَلاثٍ إلّا عَلىٰ زَوْجٍ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَ عَشْراً، وَ لا تَلْبَسُ ثَوْباً مَصْبُوغاً، وَ لا تَكْتَحِلُ وَ لا تَمُسُّ طِيباً»** شیخان روایت کرده‌اند:

«نباید زن بر هیچ مرده‌ای بیشتر از سه روز احداد بکند جز بر شوهر که زنش برای او چهار ماه و ده روز احداد خواهد کرد و لباس رنگی نمی‌پوشد و به چشمش سرمه نمی‌کشد و خود را خوشبو نمی‌کند.»

﴿وَ عَلَى الْمُتَوَفّىٰعَنْها زَوْجُها وَ الْمَبْتُوتَةِ مُلازَمَةُ الْبَيْتِ﴾ بر زن شوهر مرده و بر زنی که سه طلاقه داده شده است واجب است در خانه بمانند؛ یعنی نباید قبل از سپری‌شدن عده از خانه خارج بشوند نه برای رفتن به خانه‌ی پدر و بستگان و نه برای حج و نه برای بازار و جاهای دیگر ﴿إلّا لِحاجَةٍ﴾ مگر این که نیازمند باشد، مانند رفتن برای خرید غذا یا ترس از دزد و بی‌ناموس؛ خداوند متعال فرموده است:

«لا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَ لا يَخْرُجْنَ إلّا أَنْ يَأْتِينَ بِفاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ» (طلاق/۱):

«تا پایان عده زنان طلاق داده شده را از خانه‌هایشان خارج نکنید و خودشان هم بیرون نروند؛ مگر این که کار فاحشی را انجام بدهند.»

«وَ عَنْ فُرَيْعَةَ - رضي الله عنها- **: أَنَّ زَوْجَها قُتِلَ، فَأَمَرَهَا النَّبِيُّ ﷺ أَنْ تَمْكُثَ فِي بَيْتِها حَتّىٰ يَبْلُغَ الْكِتابُ أَجَلَهُ»** اصحاب سنن روایت کرده‌اند:

«شوهر فریعه کشته شد پیامبرﷺ به او دستور داد تا پایان عده در خانه بماند.»

(نکته) زن ناشزه که شوهرش بمیرد یا طلاق داده شود دارای حقوق مذکور نیست.

فصلٌ، وَ مَنِ اسْتَحْدَثَ مِلْكَ أَمَةٍ حَرُمَ عَلَيْهِ الْاِسْتِمْتاعُ بِها حَتّىٰ يَسْتَبْرِءَها إنْ كانَتْ مِنْ ذَواتِ الْحَيْضِ بِحَيْضَةٍ، وَ إنْ كانَتْ مِنْ ذَواتِ الشُّهُورِ بِشَهْرٍ فَقَطْ، وَ إنْ كانَتْ مِنْ ذَواتِ الْحَمْلِ بِالْوَضْعِ؛ وَ إذا ماتَ سَيِّدُ أُمِّ الْوَلَدِ اِسْتَبْرَأَتْ نَفْسَها كَالْأَمَةِ

﴿فصلٌ﴾ استبراء (مطمئن‌شدن)

استبراء به معنای انتظار سپری‌شدن مدتی بر جاریه برای مطمئن‌شدن از حامله نبودن او است.

﴿وَ مَنِ اسْتَحْدَثَ مِلْكَ أَمَةٍ حَرُمَ عَلَيْهِ الْاِسْتِمْتاعُ بِها حَتّىٰ يَسْتَبْرِءَها﴾ کسی که جاریه‌ای را به دست آورد. فرقی نیست آن را خریداری کند یا به او بخشیده شود یا در جنگ با کفاره بگیرد یا با ارث و یا به طریق دیگری به او برسد حرام است قبل از استبرا کردن او از او لذت بگیرد؛ یعنی با او شوخی یا جماع و ... بکند. فرقی نیست دختر باشد یا بیوه زن ﴿إنْ كانَتْ مِنْ ذَواتِ الْحَيْضِ بِحَيْضَةٍ﴾ این جاریه اگر از زنان دارای حیض بود استبرایش با اتمام یک حیض است ﴿وَ إنْ كانَتْ مِنْ ذَواتِ الشُّهُورِ بِشَهْرٍ فَقَطْ﴾ و اگر به خاطر پیری یا بچه‌بودن حیض را مشاهده نمی‌کرد با سپری کردن یک ماه ﴿وَ إنْ كانَتْ مِنْ ذَواتِ الْحَمْلِ بِالْوَضْعِ﴾ و اگر حامله بود با وضع حمل، استبرایش حاصل می‌شود؛

«عَنْ أَبِي‌سَعِيدٍ ﷺ: قالَ النَّبِيُّ ﷺ فِي سَبايا أَوْطاسٍ: لاتُوطَأُ حامِلٌ حَتّىٰ تَضَعَ وَ لا غَيْرُ ذاتِ حَمْلٍ حَتّىٰ تَحِيضَ حَيْضَةً» ابوداود اخراج کرده است:

«پیامبرﷺ در مورد برده‌های اوطاس که در جنگ حنین از کفاره اسیر شده بودند فرمود: با جاریه‌ی حامله جماع نشود تا وقتی که حملش را می‌نهد و با جاریه‌ی غیر حامله هم جماع نشود تا حیضی را به پایان می رساند.»

﴿وَ إذا ماتَ سَيِّدُ أُمِّ الْوَلَدِ﴾ هر گاه سید جاریه‌ای که از سید بچه را به دنیا آورده است فوت کرد (فرقی نیست بچه در حال حیات باشد یا مرده باشد) ﴿اِسْتَبْرَأَتْ نَفْسَها كَالْأَمَةِ﴾ واجب است همانند جاریه‌ی مذکور خود را استبرا کند و بعد از استبرا می‌تواند شوهر بکند؛ یعنی عده‌ی وفات بر او نیست.

فَصْلٌ، وَ إذا أَرْضَعَتِ الْمَرْأَةُ بَلَبَنِها وَلَداً صارَ الرَّضِيعُ وَلَدَها بِشَرْطَيْنِ: أَحَدُهُما أَنْ يَكُونَ لَهُ دُونَ الْحَوْلَيْنِ، وَ الثّاني أَنْ تُرْضِعَهُ خَمْسَ رَضَعاتٍ مُتَفَرِّقاتٍ

﴿فَصْلٌ﴾ رضاع (شیرخوردن بچه)

منظور از شیرخوردن شیر انسان است نه شیر گیاه و حیوان.

﴿وَ إذا أَرْضَعَتِ الْمَرْأَةُ بَلَبَنِها وَلَداً﴾ هرگاه زنی شیرش را به بچه‌ای داد ﴿صارَ الرَّضِيعُ وَلَدَها بِشَرْطَيْنِ﴾ بچه‌ی شیرخوار با دو شرط فرزند آن زن خواهد شد: ﴿أَحَدُهُما أَنْ يَكُونَ لَهُ دُونَ الْحَوْلَيْنِ﴾ اول، باید بچه کمتر از دو سال سن داشته باشد؛

«**عَنْ أُمِّسَلَمَةَ** - رضي الله عنها- **عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: لا يَحْرُمُ مِنَ الرِّضاعِ إلّا ما فَتَقَ الْأَمْعاءَ وَ كانَ قَبْلَ الْفِطامِ**» ترمذی روایت کرده است:

«پیامبرﷺ هیچ شیرخوردنی موجب حرام‌شدن نیست جز شیری که به رودها می‌رسد و آن‌ها را تقویت می‌کند و قبل از پایان دو سالگی بچه است.»

﴿وَ الثّاني أَنْ تُرْضِعَهُ خَمْسَ رَضَعاتٍ﴾ دوم، باید زن شیر ده پنج بار به بچه شیر بدهد؛ ولی لازم نیست او را سیر کند. فرقی نیست بچه شیر را از پستان زن بمکد یا شیر از پستان چکیده و در دهان بچه ریخته شود ﴿مُتَفَرِّقاتٍ﴾ و باید این پنج بار، متفرق باشند؛ پس اگر بچه از مکیدن دست برمی‌داشت و سپس شروع به مکیدن می‌کرد یا زن بچه را از پستانی به پستان دیگر منتقل کرد یک بار محسوب می‌شود:

«**عَنْ عائِشَةَ** - رضي الله عنها-: **كانَ فِي ما أُنْزِلَ مِنَ الْقُرْآنِ عَشْرُ رَضَعاتٍ مَعْلُوماتٍ يُحَرِّمْنَ ثُمَّ نُسِخْنَ بِخَمْسٍ مَعْلُوماتٍ، فَتُوُفِّيَ رَسُولُ اللّهِ ﷺ وَ هُوَ فِي ما يُتْلىٰ مِنَ الْقُرْآنِ**» مسلم روایت کرده است:

«حضرت عائشه فرمود: قبلاً در قرآن این آیه وجود داشت ده بار شیر خوردن موجب حرام‌شدن است بعد به پنج بار نسخ شد و بعد از وفات پیامبرﷺ به عنوان قرآن تلاوت می‌شد.»

منظور این است که حکم پنج بار باقی است و تلاوت آن نسخ شده است.

وَ يَصِيرُ زَوْجُها أباً لَهُ؛ وَ يَحْرُمُ عَلَى الْمُرْضَعِ التَّزْوِيجُ إلَيْها وَ إلىٰ كُلِّ مَنْ ناسَبَها، وَ يَحْرُمُ عَلَيْهَا التَّزْوِيجُ إلَى الْمُرْضَعِ وَ وَلَدِهِ، دُونَ مَنْ كانَ في دَرَجَتِهِ، أَوْ أَعْلىٰ طَبَقَةً مِنْهُ

﴿وَ يَصِيرُ زَوْجُها أباً لَهُ﴾ شوهر زن شیرده پدر بچه‌ی شیرخوار خواهد شد؛ بنابراین پسر و دختر زن شیرده و پسر و بچه‌ی شوهر او، برادر و خواهر بچه‌ی شیرخوار خواهند شد و در میان بزرگ و کوچک آن‌ها تفاوتی وجود ندارد. و خواهر و برادر زن شیرده و شوهر او خاله و عمه و عموی بچه‌ی شیرخوار و پدر و مادر زن شیرده و شوهرش پدربزرگ و مادربزرگ بچه‌ی شیرخوار و زنان دیگر شوهر، نامادری بچه خواهند شد.

﴿وَ يَحْرُمُ عَلَى الْمُرْضَعِ التَّزْوِيجُ إلَيْها وَ إلىٰ كُلِّ مَنْ ناسَبَها﴾ بر شیرخوار حرام است مادر شیری و تمام زنانی را که با مادر شیری و شوهر او نسبت دارند به نکاح خود در آورد. فرقی نیست نسبت آن زنان با مادر شیری با نسب باشد یا با شیرخوردن ﴿وَ يَحْرُمُ عَلَيْهَا التَّزْوِيجُ إلَى الْمُرْضَعِ وَ وَلَدِهِ﴾ بر زن شیرده حرام است به شیرخوار شوهر بکند. و نیز حرام است با پسرهای شیرخوار و با شوهر شیرخوار ازدواج کند.

حرام است شوهرِ زن شیرده بچه‌ی شیرخوار و دختران او و زنش را به نکاح خود درآورد؛ زیرا دختر و نوه و زن پسرش خواهند شد ﴿دُونَ مَنْ كانَ في دَرَجَتِهِ﴾ ولی کسانی که در درجه‌ی بچه‌ی شیرخوار هستند مانند خواهر و برادر او حرام نخواهند شد. فرقی نیست از شیرخوار، بزرگ‌تر باشند یا کوچک‌تر ﴿أَوْ أَعْلىٰ طَبَقَةً مِنْهُ﴾ و نیز کسانی که درجه‌ی آنان از بچه‌ی شیرخوار بالاتر هستند حرام نمی‌شوند، مانند مادر و پدر و عمو و دایی و خاله و عمه‌ی او.

(نکته) اگر زنی به پسر و دختری که با هم ازدواج کرده‌اند شیر حرام‌کننده داده باشد و سپس این موضوع آشکار شود نکاح آنان فسخ خواهد شد و تا ابد بر همدیگر حرام خواهند شد. و اگر مادرت به یکی از زنان تو شیر داده باشد بعد این موضوع ظاهر شود آن زن خواهرت می‌شود و اگر زن بزرگت به زن کوچکت

....

شیرداده باشد و سپس آشکار شود نکاح هر دوی آن‌ها فسخ می‌شود؛ زیرا زن کوچک دخترت می‌شود و زن بزرگ مادر زنت.

(خاتمه) شیرخوردن بچه با شهادت دو مرد و شهادت یک مرد و دو زن و شهادت یک مرد و دو زن و شهادت چهار زن آشکار می‌شود. و درست است زن شیرده یکی از شاهدها باشد؛ به شرطی که کرایه‌ی شیرش را طلب نکند.

فَصْلٌ، وَ نَفَقَةُ الْعَمُودَيْنِ مِنَ الْأَهْلِ واجِبَةٌ لِلْوالِدَيْنِ وَ الْمَوْلُودَيْنِ، فَأَمَّا الْوالِدانِ فَتَجِبُ نَفَقَتُهُمْ بِشَرْطَيْنِ: اَلْفَقْرِ وَ الزَّمانَةِ، أَوِ الْفَقْرِ وَ الْجُنُونِ؛ وَ أَمَّا الْمَوْلُودُونَ فَتَجِبُ نَفَقَتُهُمْ بِثَلاثَةِ شَرائِطَ: اَلْفَقْرِ وَ الصِّغَرِ

﴿فَصْلٌ﴾ نفقه‌ی فامیل و زن و حیوان

﴿وَ نَفَقَةُ الْعَمُودَيْنِ مِنَ الْأَهْلِ واجِبَةٌ لِلْوالِدَيْنِ وَ الْمَوْلُودَيْنِ﴾ نفقه‌ی هر دو طرف خانواده یعنی طرف بالا و پایین واجب است یعنی بر پدر و مادر نفقه ی اولاد و بر اولاد نفقه‌ی پدر و مادر واجب می‌باشد.

﴿فَأَمَّا الْوالِدانِ فَتَجِبُ نَفَقَتُهُمْ بِشَرْطَيْنِ﴾ با یکی از دو شرط آتی بر اولاد و اولاد اولاد نفقه‌ی پدر و مادر و پدربزرگ و مادربزرگ (کافر باشند یا مسلمان) واجب است:

اول، ﴿اَلْفَقْرِ وَ الزَّمانَةِ﴾ فقر و زمین گیرشدن.

دوم، ﴿أَوِ الْفَقْرِ وَ الْجُنُونِ﴾ فقر و جنون؛ ولی فتوای قوی مذهب امام شافعی این است: اگر پدر و مادر، تنها فقیر باشند نفقه‌ی آن‌ها بر پسر و پدر واجب است: زیرا بسیار ناسپاسی و بی انصافی است که از پدر و مادر درخواست کار بشود؛ خداوند متعال فرموده است:

«وَ إِنْ جاهَداكَ عَلىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي ما لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلا تُطِعْهُما وَ صاحِبْهُما فِي الدُّنْيا مَعْرُوفاً» (لقمان/۱۵):

«اگر پدر و مادرت از تو درخواست شرک کردند از ایشان پیروی مکن و در دنیا به طریق نیک با آنان رفتار کن.»

یعنی هر چند که کافر باشند.

﴿وَ أَمَّا الْمَوْلُودُونَ فَتَجِبُ نَفَقَتُهُمْ بِثَلاثَةِ شَرائِطَ﴾ نفقه‌ی اولاد هر چند که پایین‌تر باشند در سه صورت بر پدر مادر هر چند که بالاتر باشند واجب است:

اول، ﴿اَلْفَقْرِ وَ الصِّغَرِ﴾ فقر و صغیربودن؛ بنابراین نفقه‌ی پسر تا حین بلوغ و نفقه‌ی دختر تا حین شوهرکردن واجب است.

أَوِ الْفَقْرِ وَ الْجُنُونِ، أَوِ الفَقْرِ وَ الزَّمانَةِ؛ وَ نَفَقَهُ الرَّقِيقِ وَ الْبَهائِمِ واجِبَةٌ. وَ لا يُكَلَّفُونَ مِنَ الْعَمَلِ ما لا يُطِيقُونَ

دوم، ﴿أَوِ الْفَقْرِ وَ الْجُنُونِ﴾ فقر و جنون.

سوم، ﴿أَوِ الفَقْرِ وَ الزَّمانَةِ﴾ فقر و زمین‌گیرشدن؛ بنابراین اگر بچه و دیوانه و زمین‌گیر مال داشتند از مال خودشان نفقه‌ی آنان پرداخت خواهد شد. و اگر بچه بالغ شد و شغل نیافت و فقیر بود نفقه‌اش واجب است؛ خداوند متعال فرموده است:

«فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ» (طلاق/۶):

«اگر زنان به بچه‌ها شیر دادند کرایه‌ی آنان را بپردازید.»

زیرا نفقه‌ی بچه‌ها بر شماست.

(نکته) تا وقتی که پدر و پدربزرگ توانایی نفقه‌ی بچه را داشته باشند نفقه بر مادر واجب نخواهد بود؛ ولی پسر و دختر باید با هم بر طبق دریافت ارث، نفقه‌ی پدر و مادر و پدربزرگ و مادربزرگ را بپردازند. و تا وقتی که پسر و دختر و نوه‌ها توانایی نفقه‌ی پدر داشته باشند بر پدر و پدربزرگش واجب نخواهد بود و تا هنگامی که اولاد توانایی نفقه را داشته باشند بر نوه‌ها واجب نخواهد بود.

منظور از نفقه‌ی اصل و فرع این است که نفقه دهنده غذا و لباس و محل اسکان و هزینه‌ی پزشک و دارو را تهیه کند.

(نکته) جز اصل و فرع، نفقه‌ی هیچ فامیل دیگری واجب نیست؛ ولی در مذهب امام حنفی نفقه‌دادن هر فامیل محرمی واجب است.

﴿وَ نَفَقَهُ الرَّقِيقِ وَ الْبَهائِمِ واجِبَةٌ﴾ نفقه‌ی برده به شیوه‌ی مذکور و حیوانات بر مالک آن‌ها واجب است. و اگر مالک نفقه‌ی آن‌ها را نپردازد قاضی به او دستور می‌دهد که برده و حیوانات را بفروشد یا برده را آزاد و حیوان حلال گوشت را ذبح کند.

﴿وَ لا يُكَلَّفُونَ مِنَ الْعَمَلِ ما لا يُطِيقُونَ﴾ صحیح نیست برده و حیوان به انجام‌دادن عملی که توانایی آن را ندارند مکلف شوند؛

وَ نَفَقَةُ الزَّوْجَةِ الْمُمَكِّنَةِ مِنْ نَفْسِها واجِبَةٌ، وَ هِيَ مُقَدَّرَةٌ: فَإِنْ كانَ الزَّوْجُ مُوسِراً فَمُدّانِ مِنْ غالِبِ قُوتِها، وَ يَجِبُ مِنَ الْأُدْمِ وَ الْكِسْوَةِ ما جَرَتْ بِهِ الْعادَةُ

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: لِلْمَمْلُوكِ طَعامُهُ وَ كِسْوَتُهُ، وَ لا يُكَلَّفُ مِنَ الْعَمَلِ إِلّا ما يُطِيقُ» مسلم روایت کرده است:

«پیامبرﷺ فرمود: باید طعام و لباس به برده داده شود و نباید به عملی که توانایی انجام‌دادن آن را ندارد وادار شود.»

نفقه‌ی زن

﴿وَ نَفَقَةُ الزَّوْجَةِ الْمُمَكِّنَةِ مِنْ نَفْسِها واجِبَةٌ﴾ نفقه‌ی زن تمکین کننده بر شوهر واجب است؛ یعنی هرگاه زن به شوهرش گفت: خودم را در اختیار تو می‌گزارم نفقه‌اش بر شوهرش واجب می‌گردد؛ هر چند که شوهر صغیر یا دیوانه باشد یا توانایی انجام‌دادن جماع را نداشته باشد؛

«عَنْ جابِرٍ ﷺ :قالَ النَّبِيُّ ﷺ: وَ لَهُنَّ عَلَيْكُمْ رِزْقُهُنَّ وَ كِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ» مسلم اخراج کرده است:

«به صورت نیکو، رزق و لباس زنانتان بر شما واجب است.»

(نکته) زنی که به خاطر صغیربودن توانایی جماع را ندارد نباید به شوهر واگزار شود.

برای وجوب نفقه‌ی زن لازم است سرپرست بچه و دیوانه زن آنان را تحویل بگیرد. و اگر بچه به بلوغ نزدیک شده بود خودش می‌تواند زنش را تحویل بگیرد.

﴿وَ هِيَ مُقَدَّرَةٌ﴾ مقدار نفقه معین است: ﴿فَإِنْ كانَ الزَّوْجُ مُوسِراً فَمُدّانِ مِنْ غالِبِ قُوتِها﴾ اگر شوهر، توانگر بود نفقه‌ی زنش هر روز دو مد غذایی است که غالباً در آن جا خورده می‌شود ﴿وَ يَجِبُ مِنَ الْأُدْمِ وَ الْكِسْوَةِ ما جَرَتْ بِهِ الْعادَةُ﴾ همچنین واجب است از لوازم پختن غذا مانند روغن، نمک، گوشت، شیر، خرما و ... و لباس بر طبق عادت آن محل و توانایی شوهر، برای زن تهیه شود.

وَ إنْ كانَ مُعْسِراً فَمُدٌّ مِنْ غالِبِ قُوتِ الْبَلَدِ وَ ما يَأْتَدِمُ بِهِ الْمُعْسِرُونَ وَ يَكْسُونَهُ؛ وَ إنْ كانَ مُتَوَسِّطاً فَمُدٌّ وَ نِصْفٌ، وَ مِنَ الْأُدْمِ وَ الْكِسْوَةِ الْوَسَطُ؛ وَ إنْ كانَتْ مِمَّنْ يُخْدَمُ مِثْلُها فَعَلَيْهِ إخْدامُها

﴿وَ إنْ كانَ مُعْسِراً﴾ و اگر شوهر تنگدست بود ﴿فَمُدٌّ مِنْ غالِبِ قُوتِ الْبَلَدِ وَ ما يَأْتَدِمُ بِهِ الْمُعْسِرُونَ وَ يَكْسُونَهُ﴾ نفقه‌ی زن در هر روز یک مد از قوت غالب آن محل و تهیه کردن لوازم غذایی و لباسی است که فقرای آن جا استفاده می کنند؛ خداوند متعال فرموده است:

«لِيُنْفِقْ ذُو سَعَةٍ مِنْ سَعَتِهِ وَ مَنْ قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتاهُ اللّٰهُ» (طلاق/۷):

«کسی که ثروتمند است به مقدار توانایی‌اش نفقه را بپردازد و کسی که تنگدست است به میزان آن چه که خداوند به او داده است نفقه بدهد.»

﴿وَ إنْ كانَ مُتَوَسِّطاً﴾ و اگر شوهر، متوسط بود یعنی نه تنگدست بود و نه توانگر ﴿فَمُدٌّ وَ نِصْفٌ، وَ مِنَ الْأُدْمِ وَ الْكِسْوَةِ الْوَسَطُ﴾ نفقه‌ی زن در هر روز یک مد و نیم از قوت غالب آن محل و تهیه کردن لوازم غذایی و لباس در حد متوسط است.

(نکته) بر شوهر واجب است زنش را در جایی که مناسب آن زن است اسکان دهد. و واجب است وسایل خوابیدن و پختن غذا و نظافت و آب را برایش تهیه کند؛ ولی هزینه‌ی پزشک و دارو بر شوهر واجب نیست. و اگر زن و شوهر با هم غذا می‌خورند- مانند این عصر- این عمل نفقه محسوب می‌شود و بر طبق قانون مذکور عمل نخواهد شد.

﴿وَ إنْ كانَتْ مِمَّنْ يُخْدَمُ مِثْلُها فَعَلَيْهِ إخْدامُها﴾ و اگر زن از زنانی بود که برای آن‌ها خادم گرفته می‌شد یعنی از اشراف بود بر شوهر واجب است برای او زنِ خادم بگیرد؛ هر چند که شوهر فقیر باشد؛ خداوند متعال فرموده است:

«وَ عاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ» (نساء/۱۹):

«به شیوه‌ی نیکو با زنان رفتار کنید.»

وَ إنْ أَعْسَرَ بِنَفَقَتِها فَلَها فَسْخُ النِّكاحِ، وَ كَذٰلِكَ إنْ أَعْسَرَ بِالصَّداقِ قَبْلَ الدُّخُولِ

عدم توانایی تهیه‌ی نفقه‌ی زن

﴿وَ إنْ أَعْسَرَ بِنَفَقَتِها فَلَها فَسْخُ النِّكاحِ﴾ اگر شوهر توانایی پرداخت نفقه‌ی زن را نداشت زن می‌تواند نزد قاضی نکاح را فسح کند. و اگر زن توانایی تهیه‌کردن نفقه‌ی خودش را داشت و آن را پرداخت نمود تمام آن بر شوهر قرض می‌شود؛

«عَنْ أَبِي‌هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ فِي الرَّجُلِ الَّذِي لا يَجِدُ ما يُنْفِقُ عَلىٰ زَوْجَتِهِ قالَ: يُفَرَّقُ بَيْنَهُما» دارقطنی و بیهقی اخراج کرده‌اند:

«پیامبرﷺ در مورد مردی که توانایی نفقه‌ی زنش را نداشت فرمود: از همدیگر جدا کرده می‌شوند.»

(نکته) اگر شوهر، توانایی نفقه‌ی زن را داشت ولی به خاطر نزاعی که در میان آن‌ها بود آن را پرداخت نمی‌کرد زن نمی‌تواند نکاح را فسخ کند؛ بنابراین نفقه‌ی زن بر شوهر قرض می‌شود و قاضی آن را از او اخذ می‌کند؛ ولی بسیاری از علمای دین این فتوا را اختیار کرده‌اند که: اگر شوهر گم شد و ممکن نبود نفقه‌ی زن از او گرفته شود زن می‌تواند نزد قاضی نکاحش را فسخ کند.

﴿وَ كَذٰلِكَ إنْ أَعْسَرَ بِالصَّداقِ قَبْلَ الدُّخُولِ﴾ و نیز اگر قبل از جماع کردن با زن، شوهر توانایی پرداخت مهریه را نداشت زن می‌تواند نکاح را فسخ کند؛ پس اگر زن به شوهر اجازه‌ی جماع با او داده بود نمی‌تواند نکاح را فسخ نماید.

(نکته) تا زمانی که شوهر مهریه را پراخت نکرده است زن می‌تواند تمکین نکند؛ به شرطی که قرض نباشد. و اگر بر این موضوع نزاع کردند باید شوهر مهریه را به مرد عادلی بدهد بعد زن، تمکین بکند و مرد عادل مهریه را به زن بدهد.

فصلٌ، وَ إذا فارَقَ الرَّجُلُ وَ لَهُوَ مِنْها وَلَدٌ زَوْجَتَهُ فَهِيَ أَحَقُّ بِحَضانَتِهِ إلىٰ سَبْعِ سِنِينَ، ثُمَّ يُخَيَّرُ بَيْنَ أَبَوَيْهِ فَأَيَّهُمَا اخْتارَ سُلِّمَ إلَيْهِ

﴿فصلٌ﴾ حضانه

«حضانه» به معنای نگهداری و تربیت بچه است و منظور از آن، شستن بچه و لباسهای او و خواباندن و نگهداری او از هر آسیبی است.

﴿وَ إذا فارَقَ الرَّجُلُ زَوْجَتَهُ وَ لَهُوَ مِنْها وَلَدٌ﴾ هر گاه مرد با مردن یا طلاق یا فسخ از زنش جدا شود و از آن زن بچه‌ای داشته باشد ﴿فَهِيَ أَحَقُّ بِحَضانَتِهِ إلىٰ سَبْعِ سِنِينَ﴾ مادر تا سن هفت سالگی بچه (سن تمیز) برای حضانت او بر پدر اولویت دارد؛ زیرا مادر برای بچه مهربان‌تر است؛

«عَنْ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ عَمْرٍو- رضي الله عنهما- قالَتِ امْرَأَةٌ: يا رَسُولَ‌اللّٰهِ إنَّ ابْنِي هٰذا طَلَّقَنِي أَبُوهُ فَأَرادَ أَنْ يَنْزِعَهُ مِنِّي، فَقالَ لَها رَسُولُ‌اللّٰهِ ﷺ: أَنْتِ أَحَقُّ بِهِ ما لَمْ تَنْكِحِي» احمد روایت کرده است:

«زنی در خدمت پیامبرﷺ عرض کرد: پدر این پسرم مرا طلاق داده و می‌خواهد او را از من بگیرد؛ حضرت ﷺ فرمود: به شرطی که شوهر نکنی تو برای حضانت او بر پدرش اولویت داری.»

(نکته) اگر مادر نبود مادر و بالاتر از او بر پدر اولویت دارند. و بعد از آن حق حضانت برای پدر است بعد برای مادر پدر و بالاتر و سپس پدر پدر و بالاتر و بعد از او مادر پدر پدر، سپس خواهر، بعد خاله، سپس دختر خواهر، بعد دختر برادر و سپس عمه.

﴿ثُمَّ يُخَيَّرُ بَيْنَ أَبَوَيْهِ فَأَيَّهُمَا اخْتارَ سُلِّمَ إلَيْهِ﴾ و بعد از هفت سالگی، در بین انتخاب پدر و مادرش به او اختیار داده می‌شود و هر یک از آنان را اختیار کرد به او واگزار می گردد؛

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ؓ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قالَ لِغُلامٍ: يا غُلامُ هٰذا أَبُوكَ وَ هٰذِهِ أُمُّكَ

وَ شَرائِطُ الْحَضانَةِ سَبْعَةٌ: اَلعَقْلُ وَ الْحُرِّيَّةُ وَ الدِّينُ وَ الْعِفَّةُ وَ الْأَمانَةُ وَ الإقامَةُ وَ الْخُلُوُّ مِنَ الزَّوْجِ،

فَخُذْ بِيَدِ أَيِّهما شِئْتَ، فَأَخَذَ بِيَدِ أُمِّهِ فَانْطَلَقَتْ بِهِ» اصحاب سنن روایت کرده‌اند:

«پیامبرﷺ به پسر بچه‌ای فرمود: این پدر و این مادرت است دست هر یک را که میل داری بگیر بعد دست مادرش را گرفت و مادر او را برد.»

(نکته) مادرِ بچه نفقه‌ی او را از شخصی که نفقه‌ی بچه بر او است می گیرد. واجب است مادر آغوز را به بچه‌اش بدهد بعد اگر با اراده‌ی خود خواست به او شیر بدهد این خوب است و بر دیگران اولویت دارد و می‌تواند کرایه‌ی شیردادن را دریافت کند. و اگر مادر شیر داشت و به بچه‌اش نداد حق حضانت او ساقط می‌شود. و اگر شیر نداشت حقش باقی خواهد بود و شیرش از جای دیگری تهیه می‌شود.

پدر و مادر می‌توانند با اتفاق نظر، قبل از رسیدن بچه به سن دو سالگی او را از شیر خوردن قطع بکنند؛ به شرطی که به بچه ضرری نرسد وگر نه باید دو سال کامل به او شیر داده شود.

﴿وَ شَرائِطُ الْحَضانَةِ سَبْعَةٌ﴾ شرایط حضانت هفت چیز است؛ یعنی کسی که بچه به او سپرده می‌شود باید دارای این هفت چیز باشد:

اول و دوم و سوم ﴿اَلْعَقْلُ وَ الْحُرِّيَّةُ وَ الدِّينُ﴾ عقل و آزادبودن و دین است؛ بنابراین دیوانه و برده و کافر حق حضانت نخواهند داشت؛ خداوند متعال فرموده است:

«وَ لَنْ يَجْعَلَ اللّٰهُ لِلْكافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلاً» (نساء/۱۴۱):

«خداوند متعال برای کفار بر مؤمنان هیچ راهی قرار نداده است.»

یعنی به هیچ وجه حق سرپرستی مؤمنان را ندارند.

چهارم و پنجم وششم،﴿وَ الْعِفَّةُ وَ الْأَمانَةُ وَ الإقامَةُ﴾ عفت و امانت و اقامت در محل بودن بچه می‌باشد؛ بنابراین غیر عفیف و خائن و بد رفتار و غیر مقیم حق حضانت ندارند.

هفتم، ﴿وَ الْخُلُوُّ مِنَ الزَّوْجِ﴾ مادر نباید شوهر داشته باشد؛ ولی اگر به عموی بچه‌اش

فَإِنِ اخْتَلَّ شَرْطٌ مِنْها سَقَطَتْ

یا عموزاده‌ی او شوهر بکند حق حضانتش باقی خواهد بود.

﴿فَإِنِ اخْتَلَّ شَرْطٌ مِنْها سَقَطَتْ﴾ اگر یکی از این هفت شرط مختل شد حضانت ساقط می‌شود.

(خاتمه) بر طبق ترتیب ارث، اقوام مذکر حق حضانت خواهند داشت. و اگر در درجه‌ی این مذکر مؤنثی بود مؤنث بر مذکر اولویت دارد.

کِتابُ الْجِنایاتِ

اَلْقَتْلُ عَلىٰ ثَلاثَةِ أَضْرُبٍ: عَمْدٍ مَحْضٍ وَ خَطَأٍ مَحْضٍ وَ عَمْدٍ خَطَأٍ، فَالْعَمْدُ الْمَحْضُ هُوَ أَنْ يَعْمِدَ إلىٰ ضَرْبِهِ بِما يَقْتُلُ غالِباً

﴿کِتابُ الْجِنایاتِ﴾ کتاب جنایات

جنایات عبارت است از کشتن انسان، قطع عضو او و زخمی کردنش.

بعد از کفر، قتلِ به ناحق از تمام گناهان بزرگ‌تر است. و منظور از قتل به ناحق قتلی است که بر خلاف قانون اسلام است؛ بنابراین کشتن کافر معاهَد (کافری که با او پیمان بسته شده است) همانند کشتن مسلمانان از گناهان کبیره است؛ ولی گناه قتل مسلمان بزرگ‌تر است؛

«عَنْ أَبِي‌هُرَيْرَةَ ﷺ: قالَ النَّبِيُّ ﷺ: اِجْتَنِبُوا السَّبْعَ الْمُوبِقاتِ، قالُوا: وَ ما هُنَّ؟ قالَ: اَلشِّرْكُ بِاللّٰهِ وَ السِّحْرُ وَ قَتْلُ النَّفْسِ الَّتِي حَرَّمَ اللّٰهُ إلّا بِالْحَقِّ وَ أَكْلُ الرِّبا وَ أَكْلُ مالِ الْيَتِيمِ وَ التَّوَلِّي يَوْمَ الزَّحْفِ وَ قَذْفُ الْمُحْصَناتِ الْغافِلاتِ الْمُؤْمِناتِ» شیخان روایت کرده‌اند:

«پیامبرﷺ فرمود: از هفت گناه هلاک‌کننده بپرهیزید؛ عرض کردند: چه گناهانی هستند؟ فرمود: شرک به خداوند، سحر، قتل به ناحق، خوردن ربا، خوردن مال یتیم، فرارکردن در حین روبروشدن با دشمن دین و اتهام زنا به زنان پاک دامن بی خبرِ مؤمن.»

﴿اَلْقَتْلُ عَلىٰ ثَلاثَةِ أَضْرُبٍ﴾ قتل سه نوع است: ﴿عَمْدٍ مَحْضٍ وَ خَطَأٍ مَحْضٍ وَ عَمْدٍ خَطَأٍ﴾ عمد محض، خطای محض و عمد خطا.

۱. ﴿فَالْعَمْدُ الْمَحْضُ هُوَ أَنْ يَعْمِدَ إلىٰ ضَرْبِهِ بِما يَقْتُلُ غالِباً﴾ عمد محض این است

وَ يَقْصِدَ قَتْلَهُ بِذٰلِكَ، فَيَجِبُ الْقَوَدُ عَلَيْهِ، فَإِنْ عَفا عَنْهُ وَجَبَتْ دِيَةٌ مُغَلَّظَةٌ حالَّةٌ في مالِ الْقاتِلِ؛ وَ الْخَطأُ الْمَحْضُ أَنْ يَرْمِيَ إِلىٰ شَيْءٍ فَيُصِيبَ رَجُلاً فَيَقْتُلُهُ، فَلا قَوَدَ عَلَيْهِ، بَلْ تَجِبُ دِيَةٌ مُخَفَّفَةٌ عَلَى الْعاقِلَةِ مُؤَجَّلَةٌ

که شخصی با چیزی که غالباً جاندار را می‌کُشد به قصد زدن نفر دیگری به او ضربه بزند، مانند تفنگ، خنجر، سنگ بزرگ، نوشاندن و خوراندن سم، خفه‌کردن و ... ﴿وَ يَقْصِدَ قَتْلَهُ بِذٰلِكَ﴾ و با این زدن تصمیم کشتن او را داشته باشد ﴿فَيَجِبُ الْقَوَدُ عَلَيْهِ﴾ که در این صورت، بر قاتل قصاص واجب می‌شود؛ خداوند متعال فرموده است:

«كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصاصُ فِي الْقَتْلىٰ» (بقره/۱۷۸):

«در کشته‌شده‌ها بر شما قصاص واجب شده است.»

نباید زن حامله در قصاص کشته شود تا زمانی که وضع حمل می‌کند.

﴿فَإِنْ عَفا عَنْهُ وَجَبَتْ دِيَةٌ مُغَلَّظَةٌ حالَّةٌ في مالِ الْقاتِلِ﴾ اگر اصحاب دم قاتل را بخشیدند واجب است از مال او بدون تأخیر دیه‌ی تغلیظ‌شده‌ای پرداخت شود؛ خداوند متعال فرموده است:

«فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتِّباعٌ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَداءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسانٍ» (بقره/۱۷۸):

«قاتلی که از جانب برادرش عفو شود اصحاب دم بر طبق شرع دیه‌اش را می‌گیرند و پرداخت‌کننده‌ی دیه بدون تأخیر آن را می‌پردازد.»

۲. ﴿وَ الْخَطأُ الْمَحْضُ أَنْ يَرْمِيَ إِلىٰ شَيْءٍ فَيُصِيبَ رَجُلاً فَيَقْتُلُهُ﴾ قتل خطای محض این است که انسانی چیزی را به شیئی پرتاب کند بعد آن چیز به مردی بخورد و او را بکشد؛ به عنوان مثال رو به حیوانی شلیک بکند و تیر به انسانی اصابت بکند یا به قصد کشتن حسن شلیک بکند ولی تیرش به حسین بخورد و او را به قتل برساند یا در حین رانندگی، راننده به نفری که او را مشاهده نکرده بزند و او را بکشد این‌ها همه قتل خطای محض هستند ﴿فَلا قَوَدَ عَلَيْهِ﴾ بنابراین بر قاتل قصاص نیست؛ یعنی نباید این نوع قاتل در قصاص کشته شود ﴿بَلْ تَجِبُ دِيَةٌ مُخَفَّفَةٌ عَلَى الْعاقِلَةِ مُؤَجَّلَةٌ﴾

وَ عَمْدُ الْخَطَإِ أَنْ يَقْصِدَ ضَرْبَهُ بِما لا يَقْتُلُ غالِباً فَيَمُوتُ فَلا قَوَدَ عَلَيْهِ، بَلْ تَجِبُ دِيَةٌ مُغَلَّظَةٌ عَلَى الْعاقِلَةِ مُؤَجَّلَةٌ في ثَلاثِ سِنِينَ

بلکه بر بستگان قاتل دیه‌ی سبک‌شده‌ی دارای مهلت واجب است ﴿في ثَلاثِ سِنِينَ﴾ که در سه سال پرداخت خواهد شد؛ خداوند متعال فرموده است:

«وَ مَنْ قَتَلَ مُؤْمِناً خَطَأً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَ دِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلىٰ أَهْلِهِ» (نساء/۹۲):

«کسی که از روی خطا مؤمنی را به قتل برساند باید برده‌ی مؤمنی را آزاد کرده و به خانواده‌ی مقتول دیه‌ای داده شود.»

۳. ﴿وَ عَمْدُ الْخَطَإِ أَنْ يَقْصِدَ ضَرْبَهُ بِما لا يَقْتُلُ غالِباً﴾ قتل عمد خطا آن است که نفری با چیزی که غالباً انسان را به هلاکت نمی‌رساند عمداً به نفر دیگری ضربه بزند، مانند زدن با عصا و سنگ کوچک و سیلی‌زدن و ... ﴿فَيَمُوتُ﴾ بعد با این ضربه‌ی زده‌شده بمیرد ﴿فَلا قَوَدَ عَلَيْهِ﴾ که در این صورت هم، قاتل قصاص نخواهد شد؛ یعنی نباید در قصاص کشته شود ﴿بَلْ تَجِبُ دِيَةٌ مُغَلَّظَةٌ عَلَى الْعاقِلَةِ﴾ بلکه دیه‌ی تغلیظ‌شده‌ای بر اقوام قاتل واجب می‌شود ﴿مُؤَجَّلَةٌ في ثَلاثِ سِنِينَ﴾ و با تأخیر در مدت سه سال پرداخت خواهد شد؛

«عَنْ عَمْرِو بْنِ شُعَيْبٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: عَقْلُ شِبْهِ الْعَمْدِ مُغَلَّظٌ مِثْلُ عَقْلِ الْعَمْدِ، وَ لا يُقْتَلُ صاحِبُهُ» أحمد و ابوداود روایت کرده‌اند:

«پیامبر ﷺ فرمود: دیه‌ی قتل شبه عمد همانند دیه‌ی قتل عمد تغلیظ‌شده می‌باشد، و قاتل کشته نمی‌شود.»

بنابراین تنها کسی که قتل عمد می‌کند در قصاص کشته می‌شود و دو قاتل دیگر کشته نمی‌شوند؛ بلکه ا ز ایشان دیه گرفته می‌شود.

(خاتمه) زخمی کردن انسان و قطع عضوش، همانند قتل، دارای سه نوع مذکور هستند؛ یعنی عمد، خطا و شبه عمد. و قصاص تنها در نوع عمد درست است و در دو نوع دیگر دیه پرداخت می‌شود.

بدانکه منظور از اقوام قاتل، بستگان مذکر وارث هستند؛ جز پدر و پدربزرگ و

وَ شَرائِطُ وُجُوبِ الْقِصاصِ أَرْبَعَةٌ: أَنْ يَكُونَ الْقاتِلُ بالِغاً وَ عاقِلاً؛ وَ أَنْ لا يَكُونَ والِداً لِلْمَقْتُولِ، وَ أَنْ لا يَكُونَ الْمَقْتُولُ أَنْقَصَ مِنَ الْقاتِلِ بِكُفْرٍ أَوْ رِقٍّ

پسر و نوه؛ به شرطی که فقیر و بچه و دیوانه نباشند. و اگر قاتل فامیل نداشت یا نتوانستند تمام دیه را پرداخت نمایند باید بیت المال دیه را بپردازد. و اگر بیت المال نبود باید خود قاتل تمام دیه را بدهد.

شروط قصاص قتل

﴿وَ شَرائِطُ وُجُوبِ الْقِصاصِ أَرْبَعَةٌ﴾ شرایط وجوب قصاص چهار چیز است:

اول و دوم، ﴿أَنْ يَكُونَ الْقاتِلُ بالِغاً وَ عاقِلاً﴾ قاتل، بالغ و عاقل باشد؛ یعنی بچه یا دیوانه اگر عمداً نفری را به قتل برساند قصاص نخواهند شد؛ بلکه از مالشان دیه داده می‌شود؛

«**عَنْ عائِشَةَ** - رضي الله عنها- **عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: رُفِعَ الْقَلَمُ عَنْ ثَلاثَةٍ: عَنِ النّائِمِ حَتّىٰ يَسْتَيْقِظَ، وَ عَنِ الصَّغِيرِ حَتّىٰ يَكْبُرَ، وَ عَنِ الْمَجْنُونِ حَتّىٰ يَعْقِلَ**» احمد روایت کرده است:

«پیامبر ﷺ فرمود: گناه از سه نفر برداشته شده است: از خوابیده تا وقتی که بیدار می‌شود، از بچه تا هنگامی که بزرگ می‌شود و از دیوانه تا حینی که عاقل می گردد.»

سوم، ﴿وَ أَنْ لا يَكُونَ والِداً لِلْمَقْتُولِ﴾ نباید قاتل پدر یا مادر مقتول باشد؛

«**عَنْ عُمَرَ** ﷺ **عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: لا يُقادُ الْوالِدُ بِالْوَلَدِ**» بیهقی روایت کرده است:

«در برابر کشتن بچه، پدر و مادر و پدربزرگ و مادربزرگ قصاص نخواهند شد.»

بنابراین اگر پدر یا مادر بچه‌ی خود را به قتل برساند باید دیه را به وارث مقتول بدهند. و اگر پسر یا دختر، مادر و یا پدرش یا فامیلی فامیل دیگری را به قتل برساند قصاص خواهد شد

چهارم، ﴿وَ أَنْ لا يَكُونَ الْمَقْتُولُ أَنْقَصَ مِنَ الْقاتِلِ بِكُفْرٍ أَوْ رِقٍّ﴾ نباید مقتول با کفر یا بردگی، از قاتل کمتر باشد؛ بنابراین اگر مسلمانی کافر معاهَدی (کافری که با او

پیمان بسته شده است) یا برده‌ای را به قتل برساند در قصاص کشته نخواهد شد؛ زیرا قاتل و مقتول مساوی نیستند.

و نیز لازم است مقتول، در دین محترم باشد و خونش هدر نباشد؛ بنابراین اگر شخصی راهزنی یا مسلمان مرتدی یا زناکار زن‌گرفته‌ای یا ظالم مهاجمی را به قتل برساند قصاص و دیه بر او نخواهد بود؛

«عَنْ أَبِي جُحَيْفَةَ ﷺ: قالَ النَّبِيُّ ﷺ: لا يُقْتَلُ مُسْلِمٌ بِكافِرٍ» بخاری روایت کرده است:

«پیامبر ﷺ فرمود: در برابر کشتن کافر، مسلمان کشته نمی‌شود.»

(نکته) زن و مرد در قتل مساوی هستند؛ یعنی در برابر کشتن یکدیگر قصاص خواهند شد؛

«عَنْ عَمْرِو بْنِ حَزْمٍ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: إِنَّ الرَّجُلَ يُقْتَلُ بِالْمَرْأَةِ» ابوداود و غیر او اخراج کرده‌اند:

«در برابر کشتن زن، مرد کشته می‌شود.»

﴿وَ تُقْتَلُ الْجَماعَةُ بِالْواحِدِ﴾ با کشتن یک نفر، جماعتی کشته می‌شوند؛ یعنی اگر دسته‌ای با هم شخصی را تا حین مردن بزنند یا با هم او را از جای مرتفعی به پایین پرت کنند یا او را در آتش و یا در دریا بیندازند یا با دروغ بر او شهادت بدهند و به خاطر شهادت ایشان او را بکشند همه‌ی آن‌ها قصاص خواهند شد؛

«عَنِ ابْنِ الْمُسَيِّبِ: أَنَّ عُمَرَ ﷺ قَتَلَ خَمْسَةً أَوْ سَبْعَةً بِرَجُلٍ قَتَلُوهُ غِيلَةً» امام مالک روایت کرده است:

«حضرت عمر پنج یا هفت نفر را در برابر این که مردی را با حیله به قتل رسانیده بودند کشت.»

اگر نفری نفر دیگری را تهدید بکند و او را بزند و بگوید: اگر فلان شخص را

وَ كُلُّ شَخْصَيْنِ جَرَى الْقِصاصُ بَيْنَهُما فِي النَّفْسِ يَجْرِي بَيْنَهُما فِي الْأَطْرافِ؛ وَ شَرائِطُ وُجُوبِ الْقِصاصِ فِي الْأَطْرافِ بَعْدَ الشَّرائِطِ الْمَذْكُورَةِ اثْنانِ: اَلْاِشْتِراكُ فِي الْاِسْمِ الْخاصِّ: اَلْيَمِينُ بِالْيَمِينِ وَ الْيُسْرىٰ بِالْيُسْرىٰ، وَ أَنْ لا يَكُونَ بِأَحَدِ الطَّرَفَيْنِ شَلَلٌ

نکشی هم اکنون تو را خواهم کشت و تهدیدشده آن شخص را به قتل رسانید باید هر دوی آن‌ها یعنی وادارکننده و وادارشده کشته شوند.

(نکته) اگر نفری دسته‌ای از مردم را به قتل برساند در قصاص یکی از آن‌ها کشته می‌شود و دیه ی مقتول‌های دیگر از او گرفته می‌شود. بدانکه جانی به هر شیوه‌ای و با هر وسیله‌ای مقتول را کشته باشد با همان شیوه و با همان وسیله کشته خواهد شد. و اگر نوع قتل او در شرع حرام بود مانند زنا باید با شمشیر کشته شود.

قصاص اعضا

﴿وَ كُلُّ شَخْصَيْنِ جَرَى الْقِصاصُ بَيْنَهُما فِي النَّفْسِ يَجْرِي بَيْنَهُما فِي الْأَطْرافِ﴾ هر دو نفری که در بین آنان قصاص نفس جاری باشد در بینشان قصاص اعضا جاری خواهد بود؛ یعنی هر کسی که صحیح باشد در برابر کشتن نفری کشته شود اگر عضوی از اعضای او را قطع بکند درست است همان عضوش قطع شود.

﴿وَ شَرائِطُ وُجُوبِ الْقِصاصِ فِي الْأَطْرافِ بَعْدَ الشَّرائِطِ الْمَذْكُورَةِ اثْنانِ﴾ شرایط وجوب قصاص اعضا بعد از چهار شرط مذکور در قصاص نفس (بلوغ، عقل، پدرنبودن و مادرنبودن قاتل، و مساوی‌بودن قاتل و مقتول) دو چیز است:

اول، ﴿اَلْاِشْتِراكُ فِي الْاِسْمِ الْخاصِّ﴾ دو عضو جانی و کسی که بر او جنایت شده است در اسم اشتراک داشته باشند؛ یعنی ﴿اَلْيَمِينُ بِالْيَمِينِ وَ الْيُسْرىٰ بِالْيُسْرىٰ﴾ راست در برابر راست و چپ در برابر چپ؛ یعنی عضو راست در برابر عضو راست و عضو چپ در برابر عضو چپ قطع خواهد شد، مثلاً دست راست در برابر دست راست، گوش راست است در برابر گوش راست و ...

دوم، ﴿وَ أَنْ لا يَكُونَ بِأَحَدِ الطَّرَفَيْنِ شَلَلٌ﴾ و نباید یکی از آن دو عضو فلج باشد؛

وَ کُلُّ عُضْوٍ أُخِذَ مِنْ مِفْصَلٍ فَفِيهِ الْقِصاصُ،وَ لا قِصاصَ فِي الْجُرُوحِ إلّا فِي الْمُوَضِّحَةِ

بنابراین درست نیست دست سالمی در قصاص دست فلجی قطع شود؛ ولی بالعکس درست است؛ به شرطی که ترس فوت جانی نباشد.

﴿وَ کُلُّ عُضْوٍ أُخِذَ مِنْ مِفْصَلٍ فَفِيهِ الْقِصاصُ﴾ در هر عضوی که از مفصل قطع شده باشد قصاص جاری است و اگر جانی دست مجنیٌّ‌علیه (کسی که به او جنایت شده است) را از آرنج قطع کرد دستش از آرنج بریده می‌شود. و اگر پای او را در قوزک یا زانو بریده بود پای جانی در قوزک یا زانو قطع خواهد شد.

اگر شخصی که زخمی شده یا عضوش قطع گردیده است بعد از مدتی به سبب آن زخم مرد صحیح است جانی در قصاص کشته شود.

و اگر در قصاص، عضو جانی قطع شد و به سبب آن مرد دیه‌اش هدر خواهد بود.

﴿وَ لا قِصاصَ فِي الْجُرُوحِ إلّا فِي الْمُوَضِّحَةِ﴾ در زخمی کردن‌ها قصاص نیست جز در زخم «موضِّحه» یعنی زخمی که استخوان را ظاهر می‌کند؛ و این زخم موضحه در هر جایی از بدن باشد صحیح است آن جای جانی به آن مقدار زخمی شود. و شکستن اعضا قصاص ندارد؛ بلکه قاضی دیه‌ی آن را تعیین می‌کند.

(خاتمه) حق قصاص نفس متعلق به تمام ورثه است؛ پس در قصاص، فامیل غیر وارث هیچ حقی ندارد؛ پس اگر در میان ورثه بچه یا دیوانه بود یا یکی از آن‌ها حضور نداشت صحیح نیست در آن هنگام قاتل قصاص شود؛ بلکه تا حین بلوغ بچه و بهبود دیوانه و حضور غائب زندان می‌شود و از آنان نظر خواهی می‌شود بعد اگر بر کشتن قاتل متفق شدند یکی از ورثه با نمایندگی ایشان یا شخص دیگری به وکالت ایشان، قاتل را به قتل می‌رساند؛ ولی اگر یکی از ورثه قاتل را عفو کند واجب است دیگر ورثه هم او را ببخشند؛ یعنی نباید کشته شود.

قصاص نفس باید با اجازه‌ی فرد معتبر محل باشد. و اگر در آن جا چنین شخصی نبود یا قاتل را قصاص نمی‌کرد صحیح است یکی از ورثه قاتل را مخفیانه به قتل برساند.

فصلٌ، وَ الدِّيَةُ عَلىٰ ضَرْبَيْنِ: مُغَلَّظَةٍ وَ مُخَفَّفَهٍ، فَالْمُغَلَّظَةُ مِأَةٌ مِنَ الْإبِلِ ثَـلاثُونَ حِقَّةً وَ ثَلاثُونَ جَذَعَةً وَ أَرْبَعُونَ خَلِفَةً في بُطُونِها أَوْلادُها، وَ الْمُخَفَّفَةُ مِأَةٌ مِنَ الْإبِلِ عِشْرُونَ حِقَّةً وَ عِشْرُونَ جَذَعَةً وَ عِشْرُونَ بِنْتَ لَبُونٍ وَ عِشْرُونَ ابْنَ لَبُونٍ وَ عِشْرُونَ بِنْتَ مَخاضٍ

﴿فَصْلٌ﴾ دیه‌ی نفس و عضو

مقدمه، قبلاً گفته شد؛ تنها در قتل عمد درست است قاتل کشته شود و در این صورت، سنت است ورثه‌ی مقتول قاتل را عفو کنند و او را نکشند؛ بلکه از او دیه بگیرند و اگر از او دیه را هم دریافت نکنند بیشتر مأجور خواهند شد؛ خداوند متعال فرموده است:

«فَمَنْ عَفا وَ أَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللّٰهِ» (شوری/۴۰):

«کسی که عفو و اصلاح بکند اجرش بر خداوند خواهد بود.»

بدانکه اگر دیه‌ی مقتول دریافت شد باید در میان ورثه‌ی او به مقدار سهم ارث تقسیم شود؛ یعنی به اقوام غیر وارث هیچ بخشی تعلق نمی‌گیرد.

﴿وَ الدِّيَةُ عَلىٰ ضَرْبَيْنِ﴾ دیه‌ی قتل دو نوع است: ﴿مُغَلَّظَةٍ وَ مُخَفَّفَهٍ﴾ تغلیظ‌شده و تخفیف‌شده.

۱. ﴿فَالْمُغَلَّظَةُ مِأَةٌ مِنَ الْإبِلِ﴾ دیه‌ی تغلیظ‌شده صد نفر شتر این گونه است: ﴿ثَلاثُونَ حِقَّةً وَ ثَلاثُونَ جَذَعَةً وَ أَرْبَعُونَ خَلِفَةً فِي بُطُونِها أَوْلادُها﴾ سی شتر ماده‌ی سه ساله سی شتر ماده‌ی چهار ساله و چهل شتر ماده‌ی حامله. این دیه‌ی قتل عمد است و بر قاتل می‌باشد.

دیه‌ی قتل شبه عمد هم این گونه است؛ ولی بر اقوام قاتل است.

۲. ﴿وَ الْمُخَفَّفَةُ مِأَةٌ مِنَ الْإبِلِ﴾ و دیه‌ی تخفیف‌شده یک صد نفر شتر این گونه است: ﴿عِشْرُونَ حِقَّةً وَ عِشْرُونَ جَذَعَةً وَ عِشْرُونَ بِنْتَ لَبُونٍ وَ عِشْرُونَ ابْنَ لَبُونٍ وَ عِشْرُونَ بِنْتَ مَخاضٍ﴾ بیست شتر ماده‌ی سه ساله، بیست شتر ماده‌ی چهار ساله، بیست شتر ماده‌ی دو ساله، بیست شتر نر دو ساله و بیست شتر ماده‌ی یک ساله. این دیه‌ی قتل خطا است و بر اقوام قاتل است؛

فَإنْ عُدِمَتِ الْأَبِلُ أُنْتُقِلَ إلیٰ قِیمَتِها، وَ قِیلَ یُنْتَقَلُ إلیٰ أَلْفِ دِینارٍ أَوِ اثْنَيْ عَشَرَ أَلْفَ دِرْهَمٍ، وَ إنْ غُلِّظَتْ زِیدَ عَلَیْهَا الثُّلُثُ

«عَنِ ابْنِ حَزْمٍ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: إنَّ فِي النَّفْسِ الدِّیَةَ مِأَةً مِنَ إلْابِلِ» نسائی روایت کرده است:

«پیامبرﷺ فرمود: خون مرد یک صد شتر است.»

﴿فَإنْ عُدِمَتِ الْأَبِلُ أُنْتُقِلَ إلیٰ قِیمَتِها﴾ اگر شترها نبودند به قیمت آن‌ها انتقال می‌شود. این فتوای جدید امام شافعی است.

﴿وَ قِیلَ یُنْتَقَلُ إلیٰ أَلْفِ دِینارٍ﴾ و در فتوای قدیم امام شافعی، به هزار دینار (هزار مثقال طلا) انتقال خواهد شد؛

«عَنِ ابْنِ حَزْمٍ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: وَ عَلیٰ أَهْلِ الذَّهَبِ أَلْفُ دِینارٍ» نسائی روایت کرده است:

«در دیه‌ی یک مرد، بر صاحبان طلا هزار دینار واجب است.»

﴿أَوِ اثْنَيْ عَشَرَ أَلْفَ دِرْهَمٍ﴾ یا دوازده هزار درهم نقره است؛

«عَنِ ابْنِ عَبّاسٍ- رضي الله عنهما-: أَنَّ رَجُلاً قُتِلَ فَجَعَلَ النَّبِيُّ ﷺ دِیَتَهُ اثْنَيْ عَشَرَ أَلْفَ دِرْهَمٍ» اصحاب سنن روایت کرده‌اند:

«در زمان پیامبرﷺ مردی کشته شد؛ حضرت ﷺ دیه‌ی او را دوازده هزار درهم قرار داد.»

(نکته) واجب است سه نوع دیه‌ای را که شرع قرار داده است پرداخت شوند و با وجود آن درست است ورثه‌ی مقتول با قاتل بر این امر منفق شوند که قاتل به جای دیه چیز دیگری را بپردازد و او را حلال کنند؛ هر چند که آن چیز از مقدار دیه کمتر باشد.

﴿وَ إنْ غُلِّظَتْ زِیدَ عَلَیْهَا الثُّلُثُ﴾ اگر دیه تلغیظ شود یک سوم بر آن افزوده می‌شود. این فتوا ضعیف است و فتوای اصح این است که اگر در دیه طلا و نقره

وَ تُغَلَّظُ دِيَةُ الْخَطَأِ فِي ثَلاثَةِ مَواضِعَ: إذا قَتَلَ فِي الْحَرَمِ، أَوْ قَتَلَ فِي الْأَشْهُرِ الْحُرُمِ، أَوْ قَتَلَ ذا رَحِمٍ مَحْرَمٍ. وَ دِيَةُ الْمَرْأَةِ عَلَى النِّصْفِ مِنْ دِيَةِ الرَّجُلِ، وَ دِيَةُ الْيَهُودِيِّ وَ النَّصْرانِيِّ ثُلُثُ دِيَةِ الْمُسْلِمِ، وَ دِيَةُ الْمَجُوسِيِّ ثُلُثا عُشْرِ دِيَةِ الْمُسْلِمِ

پرداخت شوند تغلیظ نخواهد شد؛ یعنی به آن چیزی افزوده نمی‌شود.

﴿وَ تُغَلَّظُ دِيَةُ الْخَطَأِ فِي ثَلاثَةِ مَواضِعَ﴾ دیه‌ی قتل خطأ در سه جا تغلیظ خواهد شد؛ یعنی همانند دیه‌ی قتل عمد سه قسم می‌شود:

اول، ﴿إذا قَتَلَ فِي الْحَرَمِ﴾ قاتل در حرم مکه کسی را به قتل برساند.

دوم، ﴿أَوْ قَتَلَ فِي الْأَشْهُرِ الْحُرُمِ﴾ در ماه‌های حرام قتل بکند که عبارتند از: ذو القعده، ذو الحجه، محرم و رجب.

سوم، ﴿أَوْ قَتَلَ ذا رَحِمٍ مَحْرَمٍ﴾ قاتل فامیل محرمی را به قتل برساند، مانند پدر، مادر، برادر و خواهر.

﴿وَ دِيَةُ الْمَرْأَةِ عَلَى النِّصْفِ مِنْ دِيَةِ الرَّجُلِ﴾ دیه‌ی زن مقتول نصف دیه‌ی مرد است و دیه‌ی اعضایش نصف دیه‌ی اعضای مرد می‌باشد؛

«عَنْ مُعاذٍ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: دِيَةُ الْمَرْأَةِ عَلَى النِّصْفِ مِنْ دِيَةِ الرَّجُلِ» بیهقی روایت کرده است.

﴿وَ دِيَةُ الْيَهُودِيِّ وَ النَّصْرانِيِّ ثُلُثُ دِيَةِ الْمُسْلِمِ﴾ دیه‌ی مرد و زن یهودی و مسیحی یک سوم دیه‌ی مرد و زن مسلمان است.

﴿وَ دِيَةُ الْمَجُوسِيِّ ثُلُثا عُشْرِ دِيَةِ الْمُسْلِمِ﴾ و دیه‌ی مجوسی (آتش پرست) و بت‌پرست دو سوم یک دهم دیه‌ی مسلمان است؛

«عَنِ ابْنِ الْمُسَيِّبِ: أَنَّ عُمَرَ رضي الله عنه قَضىٰ فِي دِيَةِ الْيَهُودِيِّ وَ النَّصْرانِيِّ بِأَرْبَعَةِ آلافٍ وَ فِي دِيَةِ الْمَجُوسِيِّ بِثَمانِ مِأَةٍ» امام شافعی اخراج کرده است:

«حضرت عمر در دیه‌ی یهودی و مسیحی چهار هزار درهم و در دیه‌ی آتش پرست هشتصد درهم قرار داد.»

وَ تَكْمُلُ دِيَةُ النَّفْسِ فِي قَطْعِ الْيَدَيْنِ وَ الرِّجْلَيْنِ وَ الْأَنْفِ وَ الْأُذُنَيْنِ وَ الْعَيْنَيْنِ وَ الْجُفُونِ الْأَرْبَعَةِ وَ اللِّسانِ وَ الشَّفَتَيْنِ وَ ذَهابِ الْكَلامِ وَ ذَهابِ الْبَصَرِ وَ ذَهابِ السَّمْعِ وَ ذَهابِ الشَّمِّ وَ ذَهابِ الْعَقْلِ

(نکته) کفار مذکور در صورتی قتلشان حرام است و دیه‌ی آنان پرداخت می‌شود که از مسلمانی عهد و پیمان گرفته باشند (معاهَد باشند) یا ذمی باشند؛ یعنی پیمان حفاظت با آن‌ها بسته شده باشد.

دیه‌ی اعضا

﴿وَ تَكْمُلُ دِيَةُ النَّفْسِ فِي قَطْعِ الْيَدَيْنِ وَ الرِّجْلَيْنِ﴾ در قطع کردن دو دست و در بریدن دو پا دیه‌ی نفس کامل می‌شود؛ بنابراین اگر جانی هر دو دست و هر دو پای انسانی را قطع کرد باید دو دیه‌ی نفس را به مجنیٌ‌علیه (کسی که به او جنایت شده است) بدهد. و اگر دو دست نفری را از کار انداخت باید دیه‌ی کاملی را به او بدهد؛ هر چند که آن‌ها را قطع نکرده باشد و نیز اگر دو پای نفری را از راه‌رفتن انداخت باید دیه‌ی کاملی را به او پرداخت کند؛

«عَنِ ابْنِ‌حَزْمٍ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: فِي الْيَدِ نِصْفُ الْعَقْلِ وَ فِي الرِّجْلِ نِصْفُ الْعَقْلِ» ابوداود روایت کرده است:

«دیه‌ی یک دست و یک پا نصف دیه‌ی نفس است.»

و دیه‌ی یک انگشت یک دهم دیه‌ی نفس است.

﴿وَ الْأَنْفِ وَ الْأُذُنَيْنِ وَ الْعَيْنَيْنِ وَ الْجُفُونِ الْأَرْبَعَةِ وَ اللِّسانِ وَ الشَّفَتَيْنِ﴾ و در قطع بینی و دو گوش و دو چشم و چهار پلک و زبان و دو لب دیه‌ی نفس کامل خواهد شد؛ بنابراین در قطع کردن یک گوش و یک چشم نصف دیه‌ی نفس واجب می‌شود؛

«عَنِ ابْنِ‌حَزْمٍ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ فِي اللِّسانِ الدِّيَةُ وَ فِي الشَّفَتَيْنِ الدِّيَةُ» نسائی روایت کرده است:

«در قطع زبان و دو لب دیه‌ی نفس واجب است.»

﴿وَ ذَهابِ الْكَلامِ وَ ذَهابِ الْبَصَرِ وَ ذَهابِ السَّمْعِ وَ ذَهابِ الشَّمِّ وَ ذَهابِ الْعَقْلِ﴾ و در

وَ الذَّكَرِ وَ الْأُنْثَيَيْنِ، وَ فِي الْمُوَضَّحَةِ وَ السِّنِّ خَمْسٌ مِنَ الإِبِلِ

کناررفتن کلام و چشم و گوش و بویایی و عقل دیه‌ی نفس کامل می‌شود؛ هر چند که زبان و چشم و گوش و بینی قطع نشوند و در کناربردن عقل، اگر بعد از دریافت دیه دوباره عقلش برگشت باید دیه به جانی برگردانده شود؛

«عَنْ زَيْدِ بْنِ أَسْلَمَ: قالَ مَضَتِ السُّنَّةُ أَنَّ فِي الْعَقْلِ إذا ذَهَبَ الدِّيَةَ» بیهقی روایت کرده است:

«پیامبرﷺ در کناررفتن عقل دیه‌ی نفس قرار داد.»

﴿وَ الذَّكَرِ وَ الْأُنْثَيَيْنِ﴾ و در قطع کردن ذکر و دو بیضه هم دیه‌ی نفس کامل خواهد شد. فرقی نیست کسی که این جنایت بر او انجام شده است بچه باشد یا پیر، توانایی جماع داشته باشد یا نه، و تفاوتی نیست از بیخ قطع شوند یا سر ذکر قطع شود و بیضه‌ها کنده شوند؛

«عَنِ ابْنِ حَزْمٍ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: فِي الذَّكَرِ الدِّيَةُ وَ فِي الْبَيْضَتَيْنِ الدِّيَةُ» نسائی و غیر او روایت کرده‌اند:

«در قطع کردن ذکر، یک دیه‌ی کامل و در قطع کردن دو بیضه یک دیه‌ی کامل واجب می‌شود.»

﴿وَ فِي الْمُوَضِّحَةِ وَ السِّنِّ خَمْسٌ مِنَ الإِبِلِ﴾ در زخمی که استخوان را آشکار کند و در شکستن یک دندان پنج شتر واجب می‌شود؛ یعنی یک بیستم دیه‌ی نفس. فرقی نیست دندان از بیخ کنده شود یا از لثه شکسته شود؛

«عَنِ ابْنِ حَزْمٍ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: فِي السِّنِّ خَمْسٌ مِنَ الْإِبِلِ وَ فِي الْمُوَضِّحَةِ خَمْسٌ مِنَ الْإِبِلِ» نسائی روایت کرده است.

(نکته) پیامبرﷺ فرموده است:

«وَ فِي الْجائِفَةِ ثُلُثُ الدِّيَةِ» نسائی روایت کرده است:

«در زخم سوراخ کننده‌ای که به جوف می‌رسد یک سوم دیه‌ی انسان واجب

وَ فِي كُلِّ عُضْوٍ لا مَنْفَعَةَ فِيهِ حُكُومَةٌ، وَ دِيَةُ الْعَبْدِ قِيمَتُهُ، وَ دِيَةُ الْجَنِينِ الْحُرِّ غُرَّةٌ: عَبْدٌ أَوْ أَمَـةٌ، وَ دِيَةُ الْجَنِينِ الرَّقِيقِ عُشْرُ قِيمَةِ أُمِّهِ

می‌شود.»

کسی که بکارت دختری را کنار ببرد باید دیه را به او بدهد. اگر با زنایی که دختر به آن رضایت نداشت بکارتش را کنار برد باید جز دیه‌ی بکارت مهرالمثل را بـه او بدهد.

﴿وَ فِي كُلِّ عُضْوٍ لا مَنْفَعَةَ فِيهِ حُكُومَةٌ﴾ و دیه‌ی هر عـضوی کـه در آن منفعـت نباشـد مانند دست فلج و دندان و انگشت زائد بر طبق تعیین قاضی است ﴿وَ دِيَةُ الْعَبْدِ قِيمَتُهُ﴾ و دیه‌ی برده‌ی مقتول قیمت او است. فرقی نیست قیمتش زیاد باشد یا کم.

دیه‌ی جنین (حمل شکم)

﴿وَ دِيَةُ الْجَنِينِ الْحُرِّ غُرَّةٌ﴾ دیه‌ی جنین آزادی که به خاطر جنایت بـر مـادرش مـرده بـه دنیا می‌آید یک غره است. فرقی نیست جنین مذکر باشد یا مؤنث، تـصویرش کامـل شده باشد یا یک قطعه گوشت باشد ﴿عَبْدٌ أَوْ أَمَةٌ﴾ و غـره عبـارت از بـرده یـا جاریـه است. و اگر برده و جاریه نبودند پنج شتر است یا قیمت آن‌ها است؛

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَضىٰ فِي دِيَةِ الْجَنِينِ بِعَبْدٍ أَوْ وَلِيدَةٍ» شیخان روایت کرده‌اند:

«پیامبرﷺ در دیه‌ی جنین برده یا جاریه‌ای را قرار داد.»

دیه ی جنین بر اقوام جانی است و به ورثه ی جنین تعلق دارد.

﴿وَ دِيَةُ الْجَنِينِ الرَّقِيقِ عُشْرُ قِيمَةِ أُمِّهِ﴾ دیه‌ی جنین بَرده یک دهم قیمت مادرش است.

(نکته) در این جنایت، در بین پدر جنین و مادر او و نفر دیگر تفاوتی وجود نـدارد. و نیز تفاوتی نیست این سقط به سبب خوردن دارو باشد یا کتک‌زدن، یـا ترسـاندن و یا گرسنه کردن؛ ولی امام زرکشی فرموده است: اگر مادر از فوت خودش بیم داشت می‌تواند داروی سقط را استعمال کند و دیه بر او لازم نمی‌آید.

....

استعمال دارو برای سقط جنین قبل از تصویرِ مخفی او هم حرام است؛ ولی موجب دیه نیست. همچنین استعمال دارو برای جلوگیری همیشگی حرام و برای مدت معین جایز است.

فَصلٌ، وَ إذَا اقْتَرَنَ بِدَعْوَى الدَّمِ لَوْثٌ يَقَعُ بِهِ فِي النَّفْسِ صِدْقُ الْمُدَّعِي حَلَفَ الْمُدَّعِي خَمْسِينَ يَمِيناً، وَ اسْتَحَقَّ الدِّيَةَ، وَ إنْ لَمْ يَكُنْ هُنَاكَ لَوْثٌ

﴿فصلٌ﴾ قسامه

قسامه به معنای قسم‌خوردن ورثه‌ی مقتول و اظهار قتل است.

﴿وَ إذَا اقْتَرَنَ بِدَعْوَى الدَّمِ لَوْثٌ﴾ هر گاه همراه ادعای قتل دلیلی بر قتل وجود داشت؛ یعنی اگر نفری بگوید: فلان کس پسرم را به قتل رسانیده است و چنین نشانه‌ای داشت که ﴿يَقَعُ بِهِ فِي النَّفْسِ صِدْقُ الْمُدَّعِي﴾ به سبب آن، به ذهن انسان صدق مدعی می‌آمد، مثلاً مقتول در بر دروازه‌ی دشمنانش باشد یا جمعی فرار کنند و مقتولی را به جا بگزارند یا مردم بگویند: فلان کس مقتول را کشته است و شاهد نباشد یا یک شاهد وجود داشته باشد این‌ها همه دلیل صدق هستند؛ بنابراین در این موارد﴿حَلَفَ الْمُدَّعِي خَمْسِينَ يَمِيناً﴾ مدعی پنجاه قسم می‌خورد و در قسم‌ها می گوید: فلان کس او را کشته است ﴿وَ اسْتَحَقَّ الدِّيَةَ﴾ و با این کار مستحق دریافت دیه می‌شود و در صورتی که قتل صورت گرفته عمد باشد دیه بر جانی است و در غیر این صورت بر بستگان او است.

اگر مقتول، بیشتر از یک وارث داشت بر طبق ارث، آن پنجاه قسم بر ایشان تقسیم خواهد شد. و اگر یکی از آن‌ها از سهم قسمش امتناع کرد یا بچه و یا غائب بود وارث دیگر پنجاه سوگند را می‌خورد و تنها سهم دیه‌ی خود را برای خود دریافت می کند. و در مذهب امام مالک اگر مقتول قبل از فوتش بگوید: فلان کس مرا کشت این هم دلیل صدق خواهد شد.

(نکته) حق قصاص قتل با شهادت دو مرد عادل یا اعتراف قاتل ثابت می‌شود. و حق دریافت دیه با این دو امر و نیز شهادت یک مرد و دو زن و شهادت یک مرد و پنجاه سوگند ثابت می گردد

﴿وَ إنْ لَمْ يَكُنْ هُنَاكَ لَوْثٌ﴾ و اگر نشانه‌ی صدق وجود نداشت ولی ورثه نفری را

فَالْيَمِينُ عَلَى الْمُدَّعىٰعَلَيْهِ؛ وَ عَلىٰ قاتِلِ النَّفْسِ الْمُحَرَّمَةِ كَفّارَةٌ، وَ هِيَ عِتْقُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ سَلِيمَةٍ مِنَ الْعُيُوبِ الْمُضِرَّةِ بِالْعَمَلِ،

متهم می کردند ﴿ فَالْيَمِينُ عَلَى الْمُدَّعىٰعَلَيْهِ﴾ این پنجاه قسم بر مدعی‌علیه است؛ یعنی پنجاه سوگند می‌خورد و در سوگندها می گوید: من مقتول را نکشته‌ام و بعد از آن باید ورثه از او دست بردارند؛

«عَنْ سَهْلِ بْنِ حَثْمَةَ: أَنَّ عَبْدَاللّٰهِ بْنَ سَهْلٍ قُتِلَ فِي خَيْبَرَ، فَقالَ الْيَهُودُ: وَ اللّٰهِ ما قَتَلْناهُ، فَقالَ النَّبِيُّ ﷺ لِأَقارِبِهِ: يُقْسِمُ خَمْسُونَ مِنْكُمْ؟ قالُوا: لا، قالَ فَتُبْرِؤُكُمْ يَهُودُ بِأَيْمانِ خَمْسِينَ مِنْهُمْ؟ قالُوا: قَوْمٌ كُفّارًا فَوَداهُ النَّبِيُّ ﷺ مِنْ قِبَلِهِ» شیخان روایت کرده‌اند:

«در خیبر یکی از اصحاب به اسم عبدالله بن سهل به قتل رسید، یهودی‌ها گفتند: به خدا قسم ما او را نکشته‌ایم؛ بعد پیامبرﷺ به اقوام مقتول فرمود: آیا برای دریافت دیه‌ی او پنجاه قسم می‌خورید؟ گفتند: نه؛ فرمود: یهودی‌ها برایتان پنجاه سوگند بخورند؟ عرض کردند: ایشان کافراند ما به قسمشان باور نمی کنیم؛ سپس پیامبر از طرف خود دیه‌ی او را پرداخت نمود [تا نزاع به پایان برسد و خونش هدر نشود].»

کفاره‌ی قتل

﴿وَ عَلىٰ قاتِلِ النَّفْسِ الْمُحَرَّمَةِ كَفّارَةٌ﴾ بر کسی که به ناحق انسانی را به قتل رسانیده است کفاره واجب است؛ هر چند که قاتل بچه یا دیوانه باشد. و فرقی نیست قتل صورت‌گرفته خطا باشد یا عمد. قاتل خود را کشته باشد یا نفر دیگری را. و تفاوتی نیست مقتول بزرگ باشد یا بچه، مرد ساشد یا زن، دیوانه باشد یا عاقل، مریض باشد یا سالم، آزاد باشد یا برده، مسلمان باشد یا کافر مُعاهَد (کافری که با او پیمان بسته شده است) و یا حمل شکم باشد.

﴿وَ هِيَ عِتْقُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ سَلِيمَةٍ مِنَ الْعُيُوبِ الْمُضِرَّةِ بِالْعَمَلِ﴾ و کفاره‌ی قتل عبارت است از آزادکردن برده‌ی مؤمنی که از عیب‌های آسیب رسان به کار و کسب سالم

باشد ﴿فَإِنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيامُ شَهْرَيْنِ مُتَتابِعَيْنِ﴾ و اگر برده را نیافت باید دو ماه پی در پی با نیت کفاره‌ی قتل روزه بگیرد؛ یعنی نباید در میان آن دو ماه یک روز فاصله بیندازد. و اگر زن قاتل در اثنای این روزه‌ها دچار حیض شد ایام حیضش فاصله محسوب نمی‌شوند و بعد از پاک‌شدن روزه‌ها را ادامه می‌دهد.

در کفاره‌ی قتل نباید طعام به فقرا داده شود. و اگر قاتل قبل از پرداخت کفاره مرد باید از مال متروکش به جای هر روز یک مد طعام به فقرا داده شود یا نفری به جای او روزه‌ها را بگیرد.

اگر گروهی یک نفر را به قتل برسانند یا عامل کشتن او بشوند، مثلاً بر او شهادت دروغ بدهند بر هر یک از آن‌ها یک کفاره‌ی قتل واجب می‌شود؛ خداوند متعال فرموده است:

«وَ مَنْ قَتَلَ مُؤْمِناً خَطَأً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَ دِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلىٰ أَهْلِهِ إِلّا أَنْ يَصَّدَّقُوا، فَإِنْ كانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَكُمْ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ، وَ إِنْ كانَ مِنْ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ مِيثاقٌ فَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلىٰ أَهْلِهِ وَ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيامُ شَهْرَيْنِ مُتَتابِعَيْنِ تَوْبَةً مِنَ اللّٰهِ، وَ كانَ اللّٰهُ عَلِيماً حَكِيماً» (نساء/۹۲):

«کسی که از روی خطا مؤمنی را به قتل برساند باید برده‌ی مؤمنی را آزاد بکند و دیه‌ای به اقوام مقتول داده شود؛ مگر این که با او نیکی کرده و او را عفو بکنند. و اگر اقوام مسلمانِ مقتول، کافر بودند و با مسلمانان می جنگیدند تنها کفاره واجب است. و اگر اقوام مقتول کافر ذمی بودند فرقی نیست مقتول کافر باشد یا مسلمان باید دیه و کفاره را بپردازد و اگر برده را نیافت باید دو ماه پی در پی روزه بگیرد؛ این توبه‌ای از جانب خداوند است و خداوند علیم و حکیم است.»

بر قاتل سه حق لازم می‌آید: اول، حق خداوند که با توبه کردن ادا می‌شود؛ به شرطی که خود را تسلیم اقوام مقتول بکند تا او را قصاص کرده و یا از او دیه

....

دریافت کنند یا او را ببخشند.

دوم، حق بستگان مقتول که این حق با قصاص یا عفو و یا دریافت دیه ادا خواهد شد.

سوم، حق مقتول که این حق ادا نخواهد شد. و اگر در دنیا دو حق دیگر را ادا کند خداوند در بین او و مقتول توفیق ایجاد می کند و به جای او مقتول را راضی می‌نماید و از او هم در می گزرد. و اگر دو حق اول را ادا نکرد هر سه حق بر او خواهند ماند. و اگر خداوند اراده داشته باشد با آتش دوزخ تعذیب خواهد شد.

كِتابُ الْحُدُودِ

﴿كِتابُ الْحُدُودِ﴾ کتاب حدود تعذیب گناهان

خداوند متعال برای حفظ دین و جان و نسب و مال و عقل و آبرو در برابر انجام‌دادن بعضی از گناهان حدی را قرار داده است، مانند قتل، زنا، بهتان، نوشیدن مست‌کننده، دزدی، راهزنی، ظلم، رده، جنگ‌کردن با امیر مسلمان و ترک نماز.

اگر زن حامله‌ای یکی از گناهان را انجام داد نباید قبل از وضع حمل تعذیب بشود؛ هر چند که حملش از زنا باشد. و هر کسی که در دنیا حد بر او اجرا شود در روز قیامت در برابر ارتکاب این گناه تعذیب نخواهد شد؛ به شرطی که گناهش کفر نبوده باشد؛

«عَنْ عُبادَةَ بْنِ الصّامِتِ رضي الله عنه: قالَ النَّبِيُّ ﷺ: مَنْ أَصابَ شَيْئاً مِنْ ذٰلِكَ فَعُوقِبَ بِهِ فِي الدُّنْيا فَهُوَ كَفّارَةٌ لَهُ، وَ مَنْ أَصابَ شَيْئاً مِنْ ذٰلِكَ فَسَتَرَهُ اللّٰهُ عَلَيْهِ فَأَمْرُهُ إِلَى اللّٰهِ إِنْ شاءَ عَفا عَنْهُ وَ إِنْ شاءَ عَذَّبَهُ» شیخان روایت کرده‌اند:

«کسی که مرتکب یکی از این گناهان بشود بعد در دنیا در برابر آن گناه تعذیب شود آن تعذیب کفاره‌ی او خواهد شد. و کسی که یکی از این گناهان را انجام دهد و خداوند آن را ستر کند کارش به خدا موکول است اگر خواست او را عفو می‌کند و اگر خواست او را عذاب می‌دهد.»

یعنی در بین خود و خداوند توبه بکند و آن را اظهار نکند؛ به شرطی که حق الناس نباشد؛ زیرا اگر گناه صورت گرفته حق الناس باشد باید طرف را راضی کند بعد خداوند متعال او را عفو خواهد کرد، همانطوری که در بحث غصب و ودیعه بیان کردیم.

وَ الزّاني عَلىٰ ضَرْبَيْنِ: مُحْصَنٍ وَ غَيْرِ مُحْصَنٍ، فَالْمُحْصَنُ حَدُّهُ الرَّجْمُ، وَ غَيْرُ الْمُحْصَنِ حَدُّهُ مِأَةُ جَلْدَةٍ وَ تَغْرِيبُ عامٍ إلىٰ مَسافَةِ الْقَصْرِ

حد زنا

زنا این است که مذکری آلت تناسلی‌اش را در شرمگاه حرامی یا مقعد قرار دهد.

﴿وَ الزّاني عَلىٰ ضَرْبَيْنِ: مُحْصَنٍ وَ غَيْرِ مُحْصَنٍ﴾ زناکار دو نوع است محصَن و غیر محصن؛ محصن شخصی است که در زندگی‌اش حدأقل یک جماع حلال کرده است. و غیر محصن کسی است که در زندگی یک بار جماع حلال نکرده است.

﴿فَالْمُحْصَنُ حَدُّهُ الرَّجْمُ﴾ حد زناکار محصن رجم است؛ یعنی سنگسارکردن تا مردن. فرقی نیست مرد باشد یا زن؛

«**عَنْ عُمَرَ** ؓ:**قالَ: رَجَمَ رَسُولُاللّٰهِ ﷺ وَ رَجَمْنا بَعْدَهُ، فَأَخْشىٰ أَنْ يَقُولَ قائِلٌ: ما نَجِدُ الرَّجْمَ فِي كِتابِ اللّٰهِ، فَيَضِلَّ بِتَرْكِ فَرِيضَةٍ أَنْزَلَهَا اللّٰهُ، وَ إنَّ الرَّجْمَ حَقٌّ فِي كِتابِ اللّٰهِ تَعالىٰ عَلىٰ مَنْ زَنىٰ إذا أَحْصَنَ مِنَ الرِّجالِ وَ النِّساءِ**» شیخان روایت کرده‌اند:

«حضرت عمر فرمود: پیامبرﷺ رجم کرد و ما هم بعد از او رجم کردیم از این می‌ترسم که گوینده‌ای بگوید: ما رجم را در کتاب خداوند نمی یابیم بعد با ترک فریضه‌ای که خداوند نازل کرده است گمراه شود و به درستی رجم در کتاب خداوند برای مردان و زنان محصن حق است.»

سنت است سنگ‌های رجم پر کف دست باشند.

﴿وَ غَيْرُ الْمُحْصَنِ حَدُّهُ مِأَةُ جَلْدَةٍ وَ تَغْرِيبُ عامٍ إلىٰ مَسافَةِ الْقَصْرِ﴾ و حد زناکار غیر محصن یکصد ضربه‌ی چوب دراز و تبعید به مدت یکسال به مسافت قصر است؛ یعنی باید حدأقل از محل سکونتش هشتاد کیلومتر دور شود؛ خداوند متعال فرموده است:

«**اَلزّانِيَةُ وَ الزّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ واحِدٍ مِنْهُما مِأَةَ جَلْدَةٍ**» (نور/۲):

«به دختر و پسر زناکار صد چوب بزنید.»

وَ شَرائِطُ الْإحْصانِ أَرْبَعَةٌ: اَلْبُلُوغُ وَ الْعَقْلُ وَ الْحُرِّيَّةُ وَ وُجُودُ الْوَطْءِ فِي نِكاحٍ صَحِيحٍ؛ وَ الْعَبْدُ وَ الْأَمَةُ حَدُّهُما نِصْفُ حَدِّ الْحُرِّ؛ وَ حُكْمُ اللِّواطِ وَ إتْيانُ الْبَهائِمِ كَحُكْمِ الزِّنا

وَ مَنْ وَطِئَ فِي ما دُونَ الْفَرْجِ عُزِّرَ

﴿وَ شَرائِطُ الْإحْصانِ أَرْبَعَةٌ﴾ شرط محصن‌بودن زن و مرد چهار چیز است: ﴿اَلْبُلُوغُ وَ الْعَقْلُ وَ الْحُرِّيَّةُ وَ وُجُودُ الْوَطْءِ فِي نِكاحٍ صَحِيحٍ﴾ بلوغ، عقل، آزادبودن و وجود جماع در نکاح صحیح؛ یعنی اگر مرد یا زن زناکار در نکاح غیر صحیح یک بار جماع کرده بودند یا ازدواج کرده بودند اما با هم جماع نکرده بودند یا بچه یا دیوانه و یا برده بودند محصن محسوب نمی‌شوند؛ یعنی سنگسار نخواهند شد.

(نکته) کسی که با زور وادار به زنا بشود حد زنا بر او نیست؛ ولی اگر در حین مستی زنا بکند حد زنا بر او جاری می‌شود. فرقی نیست رجم باشد یا ضربه‌زدن.

﴿وَ الْعَبْدُ وَ الْأَمَةُ حَدُّهُما نِصْفُ حَدِّ الْحُرِّ﴾ حد برده و جاریه‌ی زناکار نصف حد انسان آزاد است؛ یعنی پنجاه ضربه است؛ خداوند متعال فرموده است:

«فَإِنْ أَتَيْنَ بِفاحِشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ ما عَلَى الْمُحْصَناتِ مِنَ الْعَذابِ» (نساء۲۵):

«اگر جاریه‌ها مرتکب زنا شدند نصف عذابی که بر زنان آزاد محصن است بر ایشان خواهد بود.»

بنابراین برده در هیچ صورتی سنگسار نخواهد شد.

﴿وَ حُكْمُ اللِّواطِ وَ إتْيانُ الْبَهائِمِ كَحُكْمِ الزِّنا﴾ حکم لواط و نزدیکی به حیوانات همانند حکم زناست؛ یعنی اگر فاعل لواط محصن بود رجم خواهد شد. و گر نه صد ضربه چوب به او زده می‌شود؛ ولی حد مفعول لواط در هر صورت یک صد ضربه است.

تعزیر

﴿وَ مَنْ وَطِئَ فِي ما دُونَ الْفَرْجِ عُزِّرَ﴾ کسی که غیر از زنا شوخی‌های حرام دیگر را انجام دهد مانند بوسه‌زدن و سینه‌گرفتن و دست در گردن کردن و ... تعریز خواهد شد. و نیز اگر مردی در مقعد زنش جماع بکند یا در حین حیض و نفاس با زنش

جماع بکند واجب است تعریز شود.

(نکته) منظور از تعریز این است که جانی کتک و اردنگی زده شود، سرش تراشیده، صورتش سیاه کرده و زندانی شود.

هر جنایتی که در شرع حد برای آن نباشد تعریز، حد آن خواهد شد.

﴿وَ لا يَبْلُغُ بِالتَّعْزِيرِ أَدْنَى الْحُدُودِ﴾ نباید تعریز به کمترین درجه‌ی حد برسد؛ یعنی اگر چوب کاری شود نباید به برده بیست ضربه و به آزاد چهل ضربه زده شود.

(خاتمه) اول، کسی که با زن محرمی ازدواج و سپس زنا بکند حد آن زنا همانند زنا با نامحرم است؛ ولی در مذهب امام احمد باید کشته شود؛

«عَنِ الْبَراءِ: لَقِيتُ عَمِّي فَقُلْتُ: أَيْنَ تُرِيدُ؟ قالَ: بَعَثَنِي رَسُولُاللهِ ﷺ إِلىٰ رَجُلٍ نَكَحَ امْرَأَةَ أَبِيهِ فَأَمَرَنِي أَنْ أَضْرِبَ عُنُقَهُ وَ آخُذَ مالَهُ» اصحاب سنن روایت کرده‌اند:

«براء فرمود: به عمویم رسیدم گفتم: کجا می‌روی؟ گفت: پیامبرﷺ مرا نزد مردی که با زن پدرش ازدواج کرده است فرستاده تا گردن او را بزنم و مالش را اخذ کنم.»

دوم، اجرای حد و تعریز، تنها حق حاکم یا نائب او است و نباید کسی که قدرت به او واگزار نشده است حد و تعریز را انجام دهد؛ زیرا این این کار موجب فتنه می‌شود و حد بی تأثیر خواهد شد.

سوم، زنا با شهادت چهار مرد عادل ثابت می‌شود؛ یعنی اگر کمتر از چهار مرد شهادت زنا دادند باید همه‌ی آن‌ها چوب کاری شوند؛ زیرا شهادتشان بهتان محسوب می‌شود. همچنین با اعتراف زناکار زنا ثابت می‌شود و حق پشیمان‌شدن خواهد داشت.

فصلٌ، وَ إذا قَذَفَ غَيْرَهُ بِالزِّنا فَعَلَيْهِ حَدُّ الْقَذْفِ بِثَمانِيَةِ شَرائِطَ: ثَلاثَةٌ مِنْها فِي الْقاذِفِ، وَ هُوَ أَنْ يَكُونَ بالِغاً عاقِلاً وَ أَنْ لا يَكُونَ والِداً لِلْمَقْذُوفِ، وَ خَمْسَةٌ فِي الْمَقْذُوفِ، وَ هُوَ أَنْ يَكُونَ مُسْلِماً بالِغاً عاقِلاً حُرّاً عَفِيفاً

﴿فصلٌ﴾ حد قذف (تهمت زنا)

﴿وَ إذا قَذَفَ غَيْرَهُ بِالزِّنا﴾ هرگاه نفری غیر خودش را به زنا متهم کند یعنی به او بگوید زنا کرده‌ای یا بگوید: بچه‌باز، کونی، جنده، مردی به تو تعرض کرد، جماع داده‌ای، تو از پدرت نیستی و این جملات را با قصد هتک حرمت بگوید نه شهادت ﴿فَعَلَيْهِ حَدُّ الْقَذْفِ﴾ حد تهمت زنا بر او لازم می‌آید. و در این حکم در بین زن و مرد تفاوتی وجود ندارد؛ خداوند متعال فرموده است:

«وَ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَناتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَداءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمانِينَ جَلْدَةً» (نور/۴):

«کسانی که زنان محصن را متهم به زنا می‌کنند بعد چهار شاهد نمی‌آورند به آن‌ها هشتاد ضربه چوب بزنید.»

﴿بِثَمانِيَةِ شَرائِطَ﴾ حد تهمت زنا با هشت شرط واجب می‌شود ﴿ثَلاثَةٌ مِنْها فِي الْقاذِفِ﴾ سه شرط آن‌ها در تهمت‌زننده است ﴿وَ هُوَ أَنْ يَكُونَ بالِغاً عاقِلاً وَ أَنْ لا يَكُونَ والِداً لِلْمَقْذُوفِ﴾ و عبارتند از این که تهمت‌زننده بالغ و عاقل باشد و نباید پدر و پدربزرگ متهم باشد؛ پس بر بچه و دیوانه حد تهمت زنا نیست؛ زیرا سخنشان اعتبار ندارد؛ بنابراین تغریز خواهند شد. و نیز لازم است تهمت‌زننده با زور وادار به آن اتهام نشده باشد.

﴿وَ خَمْسَةٌ فِي الْمَقْذُوفِ﴾ و پنج شرط دیگر متعلق به متهم به زناست ﴿وَ هُوَ أَنْ يَكُونَ مُسْلِماً بالِغاً عاقِلاً حُرّاً عَفِيفاً﴾ که عبارتند از این که مسلمان، بالغ، عاقل، آزاد و پاکدامن باشد؛ بنابراین اگر متهم کافر، بچه، دیوانه، برده و یا غیر عفیف بود یعنی قبلاً مرتکب زنا شده بود بر تهمت‌زننده ی او حد اجرا نخواهد شد.

وَ یُحَدُّ الْحُرُّ ثَمانِینَ وَ الْعَبْدُ أَرْبَعِینَ؛ وَ یَسْقُطُ حَدُّ الْقَذْفِ بِثَلاثَةِ أَشْیاءَ: إقامَةِ الْبَیِّنَةِ، أَوْ عَفْوِ الْمَقْذُوفِ، أَوِ اللِّعانِ فِي حَقِّ الزَّوْجَةِ

﴿وَ یُحَدُّ الْحُرُّ ثَمانِینَ وَ الْعَبْدُ أَرْبَعِینَ﴾ به تهمت‌زننده ی آزاد هشتاد چوب دراز و به تهمت‌زننده ی برده چهل چوب دراز زده می‌شود. و باید قاضی این عمل را انجام دهد نه متهم.

﴿وَ یَسْقُطُ حَدُّ الْقَذْفِ بِثَلاثَةِ أَشْیاءَ﴾ حد قذف با یکی از این سه چیز ساقط می‌شود:

اول، ﴿إقامَةِ الْبَیِّنَةِ﴾ اقامه‌ی چهار شاهد که بر زنای مرد یا زن متهم شهادت بدهند.

دوم، ﴿أَوْ عَفْوِ الْمَقْذُوفِ﴾ عفو از جانب متهم یعنی متهم یا وارث او (در صورت مردن متهم) تهمت‌زننده را ببخشد؛ یعنی بگوید: نمی خواهم حد بر او اجرا شود.

سوم، ﴿أَوِ اللِّعانِ فِي حَقِّ الزَّوْجَةِ﴾ لعان‌کردن در حق زن، به شیوه‌ای که بیان گردید. و اگر متهم، به زنایش اعتراف بکند حد قذف از تهمت‌زننده ساقط می‌گردد.

(خاتمه) اگر دو نفر یکدیگر را متهم کردند این مقابله‌کردن، قصاص نمی‌شود و مشمول حد نخواهد شد؛ یعنی باید هر دوی آن‌ها چوب کاری بشوند. و اگر کسی به نفر دیگری دشنام بدهد این شخص هم می‌تواند به او دشنام بگوید؛ به شرطی که بیشتر از دشنام او نگوید و به پدر و مادرش دشنام ندهد.

فصلٌ، وَ مَنْ شَرِبَ خَمْراً أَوْ شَراباً مُسْكِراً يُحَدُّ أَرْبَعِينَ، وَ يَجُوزُ أَنْ يَبْلُغَ بِهِ ثَمانِينَ عَلىٰ وَجْهِ التَّعْزِيرِ

﴿فَصلٌ﴾ حد شرابخوار

مقدمه، منظور از شراب مایع حرامی است که موجب حد است (شراب مست‌کننده)؛

«**عَنْ عُمَرَ ﷺ قالَ: نَزَلَ تَحْرِيمُ الْخَمْرِ وَ هِيَ مِنْ خَمْسَةٍ: مِنَ الْعِنَبِ وَ التَّمْرِ وَ الْعَسَلِ وَ الْحِنْطَةِ وَ الشَّعِيرِ، وَ الْخَمْرُ ما خامَرَ الْعَقْلَ**» شیخان روایت کرده‌اند:

«حضرت عمر فرمود: حرام‌کردن خمر نازل شد و خمر از پنج چیز گرفته می‌شود: خرما، انگور، عسل، گندم، و جو و خمر چیزی است که عقل را می‌پوشاند و بر آن چیره می‌شود.»

در بین کم و زیاد شراب تفاوتی وجود ندارد؛

«**عَنْ جابِرٍ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ ما أَسْكَرَ كَثِيرُهُ فَقَلِيلُهُ حَرامٌ**» اصحاب سنن روایت کرده‌اند:

«پیامبر ﷺ فرمود: چیزی که زیادش مست بکند کمش هم حرام است.»

یعنی هر چند که کمِ آن، مست نکند؛ بنابراین صحیح نیست با اعتماد به حرف هر انسانی هیچ گونه شراب برای مداوا مصرف شود؛

«**عَنْ طارِقٍ الْجُعَفِيِّ ﷺ: أَنَّهُ سَأَلَ النَّبِيَّ ﷺ عَنِ الْخَمْرِ يَصْنَعُها لِلدَّواءِ، فَقالَ: إِنَّها لَيْسَتْ بِدَواءٍ وَ لٰكِنَّها داءٌ**» مسلم روایت کرده است:

«طارق جعفی در مورد شرابی که برای درمان به کار می‌گرفت از پیامبر ﷺ سؤال کرد؛ پیامبر ﷺ فرمود: درمان نیست بلکه درد است.»

﴿وَ مَنْ شَرِبَ خَمْراً أَوْ شَراباً مُسْكِراً﴾ هر مسلمانی که شراب گرفته‌شده از انگور یا هر شراب مسکر دیگری را بنوشد ﴿يُحَدُّ أَرْبَعِينَ﴾ چهل ضربه چوب دراز به او زده می‌شود ﴿وَ يَجُوزُ أَنْ يَبْلُغَ بِهِ ثَمانِينَ عَلىٰ وَجْهِ التَّعْزِيرِ﴾ و حاکم می‌تواند بر وجه تعزیر این ضربه‌ها را به هشتاد ضربه برساند؛ یعنی چهل ضربه‌ی آن‌ها حد و چهل ضربه‌ی دیگر تعزیر است؛

وَ يَجِبُ عَلَيْهِ الْحَدُّ بِأَحَدِ الْأَمْرَيْنِ: بِالْبَيِّنَةِ، أَوْ بِالْإِقْرارِ؛ وَ لا يُحَدُّ بِالْقَيْءِ أَوِ الْاِسْتِنْكاهِ

«عَنْ عَلِيٍّ رضي الله عنه فِي شارِبِ الْخَمْرِ: جَلَدَ النَّبِيُّ ﷺ أَرْبَعِينَ، وَ جَلَدَ أَبُوبَكْرٍ أَرْبَعِينَ، وَ جَلَدَ عُمَرُ ثَمانِينَ، وَ كُلٌّ سُنَّةٌ، وَ هٰذا أَحَبُّ إِلَيَّ» مسلم روایت کرده است:

«حضرت علی فرمود: پیامبر و حضرت ابوبکر به شرابخوار چهل ضربه زدند و حضرت عمر هشتاد ضربه زد هر دو سنت هستند و نزد من و این هشتاد ضربه محبوب‌تر است.»

﴿وَ يَجِبُ عَلَيْهِ الْحَدُّ بِأَحَدِ الْأَمْرَيْنِ﴾ حد شراب‌خوردن با یکی از این دو امر بر شرابخوار واجب می‌شود:

اول، ﴿بِالْبَيِّنَةِ﴾ با شهادت دو مرد.

دوم، ﴿أَوْ بِالْإِقْرارِ﴾ با اقرار شرابخوار ﴿وَ لا يُحَدُّ بِالْقَيْءِ أَوِ الْاِسْتِنْكاهِ﴾ با استفراغ کردن شراب یا آمدن بوی آن، حد اجرا نمی‌شود.

(نکته) بر بچه و دیوانه و کافر و وادار شده و جاهل به شراب حد اجرا نمی‌شود.

(خاتمه) کسی که حد زنا یا حد قذف یا حد نوشیدن شراب بر او اجرا می‌شود نباید چوب‌ها به سر و صورت و جاهای کشنده‌ی او زده شوند؛

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: إِذا ضَرَبَ أَحَدُكُمْ فَلْيَتَّقِ الْوَجْهَ» شیخان روایت کرده‌اند:

«پیغمبر ﷺ فرمود: هرگاه یکی از شما ضربه زد از صورت بپرهیزد.»

فصلٌ، وَ تُقْطَعُ يَدُ السّارِقِ بِسِتَّةِ شَرائِطَ: أَنْ يَكُونَ بالِغاً، عاقِلاً، وَ أَنْ يَسْرِقَ نِصاباً قِيمَتُهُ رُبُعُ دِينارٍ، مِنْ حِرْزِ مِثْلِهِ، لا مِلْكَ لَهُ فِيهِ، وَ لا شُبْهَةَ فِي مالِ الْمَسْرُوقِ مِنْهُ

﴿فصلٌ﴾ حد دزدی

﴿وَ تُقْطَعُ يَدُ السّارِقِ بِسِتَّةِ شَرائِطَ﴾ دست دزد با شش شرط قطع می‌شود. فرقی نیست دزد، مذکر باشد یا مؤنث، مسلمان باشد یا کافر؛ خداوند متعال فرموده است:

«وَ السّارِقُ وَ السّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُما» (مائده/۳۸):

«دست مرد و زن دزد را ببرید.»

و شرط اول و دوم و سوم این‌هاست: ﴿أَنْ يَكُونَ بالِغاً عاقِلاً وَ أَنْ يَسْرِقَ نِصاباً قِيمَتُهُ رُبُعُ دِينارٍ﴾ دزد، بالغ و عاقل باشد و به مقدار یک چهارم دینار دزدی کند؛ یعنی یک چهارم یک مثقال طلا و یا بیشتر را به سرقت ببرد؛

«عَنْ عائِشَةَ - رضي الله عنها- عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: لا تُقْطَعُ يَدُ السّارِقِ إلّا فِي رُبُعِ دِينارٍ فَصاعِداً» شیخان روایت کرده‌اند:

«جز در دزدیدن یک چهارم یک مثقال طلا و بالاتر دست دزد قطع نخواهد شد.»

چهارم، ﴿مِنْ حِرْزِ مِثْلِهِ﴾ از جایی دزدیده شود که آن جا محل نگهداری نمونه‌ی آن چیز باشد؛ مانند دزدیدن حیوان در طویله یا در مرتع، لباس و وسایل سفره و پول در اتاق خانه؛ بنابراین اگر شیء دزدیده‌شده در محلی نهاده نشده بود که آن محل مناسب آن شیء باشد مانند دزدیدن حیوانِ بی چوپان در بیابان یا دزدیدن پول در خارج خانه در برابر دزدیدن این چیزها دست دزد قطع نخواهد شد؛ بلکه تعزیر و مال از او پس گرفته می‌شود.

پنجم، ﴿لا مِلْكَ لَهُ فِيهِ﴾ دزد در مال دزدیده‌شده ملکی نداشته باشد؛ بنابراین اگر نفری مال خودش را از نفر دیگر بدزدد یا مالی را که بخشی از آن متعلق به اوست به سرقت ببرد دستش قطع نخواهد شد.

ششم، ﴿وَ لا شُبْهَةَ فِي مالِ الْمَسْرُوقِ مِنْهُ﴾ در مال شخصی که از او دزدیده شده

وَ تُقْطَعُ يَدُهُ الْيُمْنيٰ مِنْ مِفْصَلِ الْكُوعِ، فَإِنْ سَرَقَ ثانياً قُطِعَتْ رِجْلُهُ الْيُسْرىٰ، فَإِنْ سَرَقَ ثالِثاً قُطِعَتْ يَدُهُ الْيُسْرىٰ، فَإِنْ سَرَقَ رابِعاً قُطِعَتْ رِجْلُهُ الْيُمْنىٰ، فَإِنْ سَرَقَ بَعْدَ ذٰلِكَ عُزِّرَ، وَ قِيلَ يُقْتَلُ صَبْراً

است شبهه‌ی حق دزد موجود نباشد؛ بنابراین اگر پدر و مادر از پسر و دخترشان یا پسر و دختر از پدر و مادرشان دزدی بکنند دستشان قطع نخواهد شد؛ زیرا بر یکدیگر حق نفقه دارند.

و اگر کسی به خاطر گرسنگی و قحطی طعام را به سرقت ببرد دستش قطع نخواهد شد؛ زیرا بر ثروتمندان حق نفقه دارد ﴿وَ تُقْطَعُ يَدُهُ الْيُمْنيٰ مِنْ مِفْصَلِ الْكُوعِ﴾ اگر دزدی ثابت شد دست راست دزد از مچ قطع می‌شود و تا مدتی دستش در گردنش آویزان خواهد شد ﴿فَإِنْ سَرَقَ ثانِياً﴾ بعد اگر بار دوم دزدی کرد ﴿قُطِعَتْ رِجْلُهُ الْيُسْرىٰ﴾ پای چپش از قوزک بریده می‌شود ﴿فَإِنْ سَرَقَ ثالِثاً قُطِعَتْ يَدُهُ الْيُسْرىٰ﴾ و سپس اگر بار سوم دزدی کرد دست راستش از مچ قطع می‌گردد ﴿فَإِنْ سَرَقَ رابِعاً قُطِعَتْ رِجْلُهُ الْيُمْنىٰ﴾ و اگر چهارمین بار سرقت کرد پای چپش بریده می‌شود؛

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: قالَ النَّبِيُّ ﷺ فِي السّارِقِ: إِنْ سَرَقَ فَاقْطَعُوا يَدَهُ، ثُمَّ إِنْ سَرَقَ فَاقْطَعُوا رِجْلَهُ، ثُمَّ إِنْ سَرَقَ فَاقْطَعُوا يَدَهُ، ثُمَّ إِنْ سَرَقَ فَاقْطَعُوا رِجْلَهُ» شافعی و دارقطنی روایت کرده‌اند. معنایش عبارت قبل است.

(نکته) باید زخم حاصل از قطع کردن با روغن سرخ‌شده داغ شود تا خون آن متوقف شود و دزد فوت نکند و هزینه‌ی روغن معالجه بر دزد است.

﴿فَإِنْ سَرَقَ بَعْدَ ذٰلِكَ عُزِّرَ﴾ اگر بعد از بار چهارم دزدی کرد با زندان کردن تعزیر خواهد شد ﴿وَ قِيلَ يُقْتَلُ صَبْراً﴾ و در فتوای ضعیفی کشته می‌شود. و چون این فتوا ضعیف است بر طبق آن رفتار نخواهد شد.

(خاتمه) برای قطع دست دزد سه چیز لازم است:

اول، باید صاحب مال، مال دزدیده‌شده را طلب کند.

....

دوم، دزدی صورت گرفته، با شهادت دو مرد یا اقرار دزد ثابت شود. و اگر دستش قطع شود یانه باید در هر صورت، مال دزدیده‌شده را به مالکش برگرداند. و اگر یک مرد و دو زن بر دزدی شهادت دادند و یا یک شاهد وجود داشت و صاحب مال قسم خورد یا هیچ شاهدی نبود و صاحب مال به متهم گفت: باید قسم بخوری و متهم گفت: تو قسم بخور بعد مالک با اجازه‌ی او قسم خورد با این اعمال، تنها برگرداندن شیء دزدیده‌شده بر متهم واجب می‌شود؛ یعنی نباید دستش قطع شود.

سوم، باید با دستور حاکم دست دزد بریده شود.

فَصْلٌ، وَ قُطّاعُ الطَّرِيقِ عَلىٰ أَرْبَعَةِ أَقْسامٍ: إنْ قَتَلُوا وَ لَمْ يَأْخُذُوا الْمالَ قُتِلُوا، فَإنْ قَتَلُوا وَ أَخَذُوا الْمالَ قُتِلُوا وَ صُلِبوا، وَ إنْ أَخَذُوا الْمالَ وَ لَمْ يَقْتُلُوا تُقْطَعُ أَيْدِيهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلافٍ،

﴿فَصْلٌ﴾ حد راهزن

تعریف، راهزنی این است که یک مسلمان یا بیشتر از یک مسلمان به جان یا ناموس و یا مال مردم حمله بکند و آن را در خطر بیندازند. فرقی نیست در بیابان حمله بکند یا در آبادی، مسلح باشد یا بی اسلحه. و نیز عبارت از این است که راهزن یا راهزن‌ها به دسته‌ای از مردم حمله بکنند که توانایی مقابله با راهزن‌ها را نداشته باشند یا راهزن‌ها وارد خانه‌ای بشوند و اجازه ندهند ساکنان خانه فریاد بزنند و یا در راه از مسافران مال را غصب کنند که تمام این‌ها قاطع الطریق یعنی راهزن محسوب می‌شوند.

﴿وَ قُطّاعُ الطَّرِيقِ عَلىٰ أَرْبَعَةِ أَقْسامٍ﴾ راهزنان چهار قسم هستند:

اول، ﴿إنْ قَتَلُوا وَ لَمْ يَأْخُذُوا الْمالَ قُتِلُوا﴾ اگر می‌کشتند و مال را اخذ نمی‌کردند کشته خواهند شد.

دوم، ﴿فَإنْ قَتَلُوا وَ أَخَذُوا الْمالَ قُتِلُوا وَ صُلِبوا﴾ و اگر می‌کشتند و مال را اخذ می‌کردند کشته می‌شوند و سپس جسدشان در جایی که مردم آن‌ها را ببینند به مدت سه روز آویزان خواهند شد.

(نکته) اگر راهزنی نفری را گرفت و این نفر راهزن را به قتل رسانید قصاص نخواهد شد و کفاره هم بر او لازم نیست. و بدانکه باید بعد از کشتن، راهزن‌ها شسته و کفن شوند و بر آن‌ها نماز خوانده شود و سپس آویزان گردند.

سوم، ﴿وَ إنْ أَخَذُوا الْمالَ وَ لَمْ يَقْتُلُوا تُقْطَعُ أَيْدِيهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلافٍ﴾ و اگر مال را اخذ می‌کردند و مال گرفته‌شده به یک چهارم یک مثقال طلا می رسید و کسی را نمی‌کشتند دست‌ها و پاهایشان از راست و چپ قطع خواهند شد؛ یعنی دست راست و پای چپ‌شان با هم قطع می‌شوند.

فَإِنْ أَخافُوا السَّبِيلَ وَ لَمْ يَأْخُذُوا مالاً وَ لَمْ يَقْتُلُوا حُبِسُوا وَ عُزِّرُوا، وَ مَنْ تابَ مِنْهُمْ قَبْلَ الْقُدْرَةِ عَلَيْهِ سَقَطَ عَنْهُ الْحُدُودُ وَ أُخِذَ بِالْحُقُوقِ

(نکته) در این جا هم (مانند مال دزدیده‌شده) لازم است مالك مدعی مالش بشود و سپس راهزنان تعذیب بشوند.

چهارم، ﴿فَإِنْ أَخافُوا السَّبِيلَ وَ لَمْ يَأْخُذُوا مالاً وَ لَمْ يَقْتُلُوا حُبِسُوا وَ عُزِّرُوا﴾ و اگر در راه مسافران را می‌ترسانیدند و مال را نمی‌گرفتند و کسی را نمی‌کشتند زندان و با کتك زدن تعزیر خواهند شد؛ خداوند متعال فرموده است:

إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ يَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ (مائده/۳۳):

«جزای کسانی که با خدا و فرستاده‌ی او جنگ می‌کنند و برای فساد در زمین تلاش می‌کنند این است که کشته یا آویزان شوند یا دست و پایشان از راست و چپ قطع شود یا زندان شوند این، رسوایی ایشان در دنیاست و در آخرت عذاب سخت خواهند شد.»

﴿وَ مَنْ تابَ مِنْهُمْ قَبْلَ الْقُدْرَةِ عَلَيْهِ سَقَطَ عَنْهُ الْحُدُودُ وَ أُخِذَ بِالْحُقُوقِ﴾ راهزنی که قبل از دستگیری توبه کند حدود مذکور از او ساقط می‌شوند؛ زیرا آن حدود حق خداوند هستند و حقوق انسان‌ها از او گرفته می‌شود، مانند قصاص کشتن در برابر فرد یا افرادی که راهزن ایشان را به قتل رسانیده است و مانند پس دادن مالی که اخذ کرده است؛ خداوند متعال فرموده است:

«**إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ**» (مائده/۳۴):

«جز کسانی که قبل از این که بر آن‌ها چیره شوید و دستگیر کنید توبه می‌کنند که بدانید خداوند بسیار آمرزنده و مهربان است.»

فَصْلٌ، وَ مَنْ قُصِدَ بِأَذىً فِي نَفْسِهِ أَوْ مالِهِ أَوْ حَرِيمِهِ فَقاتَلَ عَنْ ذٰلِكَ وَ قَتَلَ فَلا ضَمانَ عَلَيْهِ

﴿فَصْلٌ﴾ صائل (ظالم حمله‌ور)

﴿وَ مَنْ قُصِدَ بِأَذىً فِي نَفْسِهِ أَوْ مالِهِ أَوْ حَرِيمِهِ فَقاتَلَ عَنْ ذٰلِكَ وَ قَتَلَ فَلا ضَمانَ عَلَيْهِ﴾ کسی که به قصد کشتن یا فلج و قطع کردن عضو یا اخذ مال و تخریب خانه یا تعرض به ناموس مورد اذیت و هجوم قرار گیرد بعد بر سر این امر با شخص حمله‌ور بجنگد و او را بکُشد هیچ ضمانتی بر او نخواهد بود؛ یعنی نه قصاص می‌شود و نه دیه و کفاره‌ای بر او لازم می‌آید. و اگر ظالم او را به قتل رسانید در درجه‌ی شهید خواهد بود.

«عَنْ سَعِيدِ بْنِ زَيْدٍ ﷺ: قالَ النَّبِيُّ ﷺ: مَنْ قُتِلَ دُونَ دِينِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ، وَ مَنْ قُتِلَ دُونَ دَمِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ، وَ مَنْ قُتِلَ دُونَ مالِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ، وَ مَنْ قُتِلَ دُونَ أَهْلِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ» ترمذی روایت کرده است:

«پیامبر ﷺ فرمود: کسی که در دفاع از دین و جان و مال و اهلش کشته شود شهید است.»

دفاع از ناموس واجب است. فرقی نیست ناموسی که مورد حمله قرار گرفته است ناموس شخص مدافع باشد یا ناموس نفر دیگر و کافر باشد یا مسلمان یا حیوان؛ زیرا هجوم به ناموس در هیچ صورتی حلال نخواهد شد. و اگر زن بی‌شوهر با اراده‌ی خود به دنبال مردی رفت و خود را به نکاح آن مرد درآورد درست نیست هیچ یک از آن‌ها کشته شوند.

(نکته) اول، باید ظالم حمله‌ور با ساده‌ترین روش دستگیر شود؛ یعنی اگر با التماس دست برمی‌داشت نباید کتک‌کاری شود و اگر با کتک‌کاری دست برمی‌داشت نباید کشته شود. و اگر شخصی که به او حمله شده است می‌دانست التماس و زدن سودمند نیستند درست است بلا فاصله حمله‌ور را به قتل برساند.

دوم، در هنگامی که گربه به جوجه و پرنده حمله می‌کند و آن‌ها را می‌خورد

وَ عَلىٰ راكِبِ الدّابَّةِ ضَمانُ ما أَتْلَفَتْهُ دابَّتُهُ

کشتنش درست است.

﴿وَ عَلىٰ راكِبِ الدّابَّةِ ضَمانُ ما أَتْلَفَتْهُ دابَّتُهُ﴾ بر سوارکار مرکب غرامت آن چه را که مرکبش تلف کرده است واجب است. فرقی نیست مرکب ملك او باشد یا ملك نفر دیگر؛ یعنی اگر مرکبی نفری را کشت یا عضوی از اعضای نفری را شکست یا چیزی را تلف کرد باید اقوام شخص سواره دیه‌ی مقتول را بپردازند و خود او غرامت چیزهای تلف‌شده را پرداخت نماید.

(نکته) اگر شخصی حیوانش را محکم بسته بود و حیوان خود را رها کرد یا حیوانات چوپانی از ترس گرگ یا صدای ابر متفرق شدند و چیزی را تلف کردند غرامت بر آن شخص و چوپان نیست. و اگر چوپان خوابیده بود یا تقصیر کرد باید غرامت را پرداخت کند؛ هر چند که حیوانات، ملك خودش نباشند. و اگر نفری در راه باریکی مرکبش را بسته بود و چیزی را تلف کرد باید غرامت آن را بپردازد.

اگر راننده‌ی ماشین با ماشینش غیر عمد نفری را بکُشد یا چیزی را از بین ببرد دیه‌ی مقتول بر بستگانش و غرامت چیز تلف‌شده بر خود او است. فرقی نیست ماشین، متعلق به راننده باشد یا ملك نفر دیگری باشد.

اگر شخصی حیوانش را رها کند و حیوان وارد مزرعه‌ی نفر دیگری بشود و مقداری سبزه بخورد غرامت آن بر مالك حیوان است؛ به شرطی که تمام مردم آن محل، حیواناتشان را رها نکنند؛ یعنی اگر چنان می کردند غرامت بر مالك آن حیوان واجب نخواهد شد.

فصلٌ، وَ يُقاتَلُ أَهْلُ الْبَغْيِ بِثَلاثَةِ شَرائِطَ: أَنْ يَكُونُوا فِي مَنْعَةٍ، وَ أَنْ يَخْرُجُوا عَنْ قَبْضَةِ الْإِمامِ، وَ أَنْ يَكُونَ لَهُمْ تَأْوِيلٌ سائغٌ

﴿فَصْلٌ﴾ بغاة (نافرمان‌ها)

بغاة (نافرمان‌ها) دسته‌ای از مسلمانان هستند که شریعت اسلام را قبول دارند ولی از فرمان و دستور امیر مسلمانان سرپیچی کرده و بر علیه او جنگ می‌کنند.

﴿وَ يُقاتَلُ أَهْلُ الْبَغْيِ بِثَلاثَةِ شَرائِطَ﴾ با سه شرط با اهل بغی (نافرمان‌ها) جنگ خواهد شد:

اول، ﴿أَنْ يَكُونُوا فِي مَنْعَةٍ﴾ به حدی توانایی داشته باشند که بتوانند با امیر جنگ کنند و امیر نتواند به آسانی آنان را اسیر کند.

دوم، ﴿وَ أَنْ يَخْرُجُوا عَنْ قَبْضَةِ الْإِمامِ﴾ از زیر سلطه‌ی امام خارج شوند و در جایی تجمع کنند.

سوم، ﴿وَ أَنْ يَكُونَ لَهُمْ تَأْوِيلٌ سائغٌ﴾ برای قیامشان تأویل ممکنی داشته باشند؛ یعنی با قرآن و حدیث تأویلشان را تأیید کنند.

لازم است قبل از جنگ با آنان، امیر مسلمانان نفر خبره‌ای را نزد آنان بفرستد تا دلیل مخالفتشان را جویا شود. بعد اگر از ظلم امیر بحث کردند باید از ظلمش دست بردارد و اگر تغییر دین را بیان کردند باید امیر این تغییر را برطرف کند.

و اگر هیچ دلیل معتبری نداشتند و بر نافرمانی اصرار داشتند باید به آنان اعلام جنگ بکند؛ خداوند متعال فرموده است:

«وَ إِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَىٰ فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ» (حجرات/۹):

«اگر دو طائفه از مؤمنان با هم جنگ کردند در میان ایشان اصلاح بکنید و اگر یکی از آنان به دیگری تعدی کرد و از حد بیرون رفت تا برگشتن به زیر فرمان خداوند با آن دسته جنگ بکنید.»

وَ لا يُقْتَلُ أَسِيرُهُمْ، وَ لا يُغْنَمُ مالُهُمْ، وَ لا يُذَفَّفُ عَلىٰ جَرِيحِهِمْ

(نکته) اول، هر گروهی که برای قیام اسلحه به دست بگیرد راهزن محسوب می‌شود.

دوم، هر دسته‌ای که برای اجرای حکم اسلام اسلحه به دست بگیرد مجاهد هستند نه بغاة همانطوری که در «کتاب جهاد» توضیح خواهیم داد.

سوم، هر گروهی که اسلحه به دست بگیرد و از دین برگردد و بگوید: حکم اسلام را نمی‌خواهیم زیرا مناسب نیست مرتد به حساب می‌آید، همانگونه که از این به بعد بیان خواهیم کرد.

﴿وَ لا يُقْتَلُ أَسِيرُهُمْ، وَ لا يُغْنَمُ مالُهُمْ، وَ لا يُذَفَّفُ عَلىٰ جَرِيحِهِمْ﴾ اگر با نافرمایان جنگ شد اسیرشان کشته نمی‌شود، مالشان به غنیمت گرفته نخواهد شد و مجروحشان کشته نمی‌شود. و به دنبال فرار کننده‌ها نمی‌رویم؛ بنابراین هرگاه جنگ به پایان رسید و بیمی نماند یا نافرمان‌ها به زیر امر امیر برگشتند باید مال و سلاح و اسیرانشان به آن‌ها برگردانده شوند، بیهقی از حضرت علی اینگونه روایت کرده است.

(نکته) باید کشته‌شده‌های هر دو طرف شسته شوند و بر آن‌ها نماز خوانده شود. و اگر نافرمان‌ها از مردم زکات می‌گرفتند و حدود گناهان را و احکام شریعت اسلام را اجرا می‌کردند تمام آن‌ها صحیح و مناسب محسوب می‌شوند و نباید نسخ بشوند.

فَصْلٌ، وَ مَنِ ارْتَدَّ عَنِ الْإِسْلامِ اسْتُتِيبَ ثَلاثاً، فَإِنْ تابَ، وَ إِلّا قُتِلَ

﴿**فَصْلٌ**﴾ **رده** (برگشتن از دین)

مرتد کسی است که از اسلام به کفر برگردد. هر کسی که به یکی از شش اصل ایمان مؤمن نباشد یا به وجوب یکی از پنج رکن اسلام ایمان نداشته باشد یا به خدا و پیامبرشﷺ دشنام بدهد یا حرامی را حلال و حلالی را حرام بکند یا با رفتار و یا گفتار مرتکب کفری بشود (فرقی نیست این کفر از روی انکار باشد یا استهزا یا از روی اعتقاد به آن، مانند استهزاکردن به خداوند یا به یکی از پیامبران یا به اسلام) یا برای مخلوقی سجده بکند یا قرآن را پرت کند یا به آن آب دهان پرتاب نماید یا بگوید: کفار از مسلمانان بهتر هستند، یا بگوید: قانون قرآن مناسب نیست یا بگوید: تمام اصحاب پیامبر راهزن بوده‌اند یا با عقیده با گروهای مخالف دین باشد یا بگوید: کاش کافر می‌بودم، با این اعمال و اقوال از اسلام خارج و کافر می‌شود.

﴿وَ مَنِ ارْتَدَّ عَنِ الْإِسْلامِ اسْتُتِيبَ ثَلاثاً﴾ کسی که از اسلام به کفر برگردد واجب است سه روز از او درخواست توبه بشود؛ یعنی به او گفته شود: به اسلام برگرد و شهادتین بگو. این فتوای ضعیف است و فتوای اصح این است که به محض ثبوت رده از او درخواست توبه می‌شود نه سه روز ﴿فَإِنْ تابَ﴾ بعد اگر توبه کرد و به اسلام برگشت و شهادتین (أشهد أن لا إله إلا الله و أشهد أن محمداً رسول‌اللّه) گفت از او دست برداشته می‌شود ﴿وَ إِلّا قُتِلَ﴾ و اگر بر کفرش اصرار داشت و توبه نکرد واجب است بلا فاصله کشته شود. فرقی نیست مرد باشد یا زن؛ به شرطی که بچه و دیوانه و وادارشده به کفر نباشد؛

«**عَنْ جابِرٍ**رضي الله عنه: **أَنَّ امْرَأَةً ارْتَدَّتْ فَأَمَرَ النَّبِيُّ ﷺ أَنْ يُعْرَضَ عَلَيْهَا الْإِسْلامُ فَإِنْ تابَتْ وَ إِلّا قُتِلَتْ**» دارقطنی روایت کرده است:

«زنی از اسلام برگشت و مرتد شد پیامبرﷺ دستور داد اسلام به او عرضه شود اگر توبه کرد از او دست برداشته و گر نه کشته می‌شود.»

وَ لَمْ يُغَسَّلْ، وَ لَمْ يُصَلَّ عَلَيْهِ وَ لَمْ يُدْفَنْ فِي مَقابِرِ الْمُسْلِمِينَ

اگر مرتد با مسلمانان جنگ کرد لازم نیست از او درخواست توبه بشود.

(نکته) اول، کشتن مرتد از وظایف حکام است؛ بنابراین اگر کسی بدون اجازه‌ی حاکم مرتدی را به قتل رساند تعزیر خواهد شد؛ یعنی قصاص و کفاره بر او لازم نمی‌آید. و اگر مرتد بر علیه مسلمانان می‌جنگید برای هر مسلمانی درست است به هر شیوه‌ی ممکن او را بکشد.

دوم، چند تن از علما این فتوا را اختیار کرده‌اند که دشنام‌دهنده به پیامبرﷺ باید کشته شود. فرقی نیست توبه بکند یا نه؛

«عَنِ ابْنِ‌عَبّاسٍ- رضي الله عنهما- أَنَّ امْرَأَةً كانَتْ تَشْتُمُ النَّبِيَّ ﷺ فَقَتَلَها رَجُلٌ أَعْمىٰ فَأَهْدَرَ النَّبِيُّ دَمَها» ابوداود روایت کرده است:

«زنی به پیامبرﷺ دشنام می‌داد مرد کوری او را به قتل رساند و پیامبرﷺ خون آن زن را هدر داد.»

﴿وَ لَمْ يُغَسَّلْ، وَ لَمْ يُصَلَّ عَلَيْهِ وَ لَمْ يُدْفَنْ فِي مَقابِرِ الْمُسْلِمِينَ﴾ مرتد وقتی بمیرد و یا کشته شود شسته نمی‌شود و بر او نماز خوانده نمی‌شود و در مقابر مسلمانان دفن نمی‌گردد. و مال متروکش ارث نخواهد شد؛ بلکه به بیت المال مسلمانان داده می‌شود.

(نکته) کسی که مرتکب کفری بشود بلا فاصله نکاح زنش فسخ می‌شود به شرطی که با او جماع نکرده باشد. و اگر با او جماع کرده بود تا پایان عده انتظار کرده می‌شود بعد اگر به اسلام برنگشت نکاحش فسخ خواهد شد.

(خاتمه) اگر گروهی مرتد شدند واجب است مسلمان تا وقت قلع و قمع کردن فرماندهی و سنگرهایشان با ایشان جنگ بکنند، همانطوری که حضرت ابوبکر و اصحاب ﷺ این گونه کردند. و اگر خود آن‌ها و اموال و بچه‌ها و زنانشان اسیر مسلمانان شدند به شیوه‌ی ذیل با ایشان رفتار می‌شود.

....

اول، به علت این که پیامبرﷺ می‌فرماید:

«مَنْ بَدَّلَ دِينَهُ فَاقْتُلُوهُ» بخاری روایت کرده است:

«کسی که دین خود را عوض کند او را بکشید.»

و به همین خاطر از زن و مرد مرتد درخواست برگشتن به اسلام می‌شود و اگر برنگشت باید کشته شود. و اگر مرتد، مسلمان را به قتل رسانیده بود درست است در قصاص کشته شود؛ هر چند که به اسلام برگردد.

دوم، اولاد غیر بالغ مرتدین، مسلمان محسوب می‌شوند؛ یعنی با رده‌ی پدر و مادرشان مرتد نمی‌شوند؛ بنابراین باید با تربیت اسلامی تربیت بشوند و برده نخواهند شد و همه آزاد هستند.

سوم، املاک و اموال مرتد متوقف خواهند شد اگر به اسلام برگردد اموال و املاک و سلاح‌هایش به او برگردانده می‌شود. و اگر برنگشت و مرد یا کشته شد به بیت المال تحویل داده می‌شوند.

(نکته) صلح کردن با مرتدین درست نیست؛ ولی با کافر اصلی جایز است، همانگونه که در اواخر بحث جهاد توضیح خواهیم داد.

فَصْلٌ، وَ تارِكُ الصَّلاةِ عَلىٰ ضَرْبَيْنِ: أَحَدُهُما أَنْ يَتْرُكَها غَيْرَ مُعْتَقِدٍ لِوُجُوبِها، فَحُكْمُهُ حُكْمُ الْمُرْتَدِّ؛ وَ الثّاني أَنْ يَتْرُكَها كَسَلاً مُعْتَقِداً لِوُجُوبِها، فَيُسْتَتابُ فَإِنْ تابَ وَ صَلّىٰ وَ إِلّا قُتِلَ حَدّاً، وَ كانَ حُكْمُهُ حُكْمُ الْمُسْلِمِينَ

﴿فَصْلٌ﴾ حد تارک نماز و زکات

﴿وَ تارِكُ الصَّلاةِ عَلىٰ ضَرْبَيْنِ﴾ ترک‌کننده ی نماز دو نوع است:

﴿أَحَدُهُما أَنْ يَتْرُكَها غَيْرَ مُعْتَقِدٍ لِوُجُوبِها﴾ اول، تارکی است که به وجوب نماز اعتقاد ندارد ﴿فَحُكْمُهُ حُكْمُ الْمُرْتَدِّ﴾ و حکم او حکم مرتد است؛ یعنی از او درخواست توبه می‌شود بعد اگر توبه نکرد باید کشته شود. و نباید شسته و بر او نماز خوانده شود. و نباید در مقبره‌ی مسلمانان دفن گردد. و مالش به بیت المال تحویل داده می‌شود.

﴿وَ الثّاني أَنْ يَتْرُكَها كَسَلاً مُعْتَقِداً لِوُجُوبِها﴾ دوم، تارکی است کسی که از روی تنبلی نماز را ترک می‌کند و به وجوب آن اعتقاد دارد ﴿فَيُسْتَتابُ فَإِنْ تابَ وَ صَلّىٰ وَ إِلّا قُتِلَ حَدّاً﴾ که سنت است از او درخواست توبه شود اگر توبه کرد و نماز خواند از او دست برداشته می‌شود و اگر توبه نکرد به حکم حد کشته می‌شود نه به حکم رده؛

«عَنِ ابْنِ‌عُمَرَ- رضي الله عنهما- عَنِ النَّبِيِّ ﷺ :أُمِرْتُ أَنْ أُقاتِلَ النّاسَ حَتّىٰ يَشْهَدُوا أَنْ لا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ‌اللّٰهِ، وَ يُقِيمُوا الصَّلاةَ؛ وَ يُؤْتُوا الزَّكاةَ فَإِذا فَعَلُوا ذٰلِكَ عَصَمُوا مِنِّي دِماءَهُمْ وَ أَمْوالَهُمْ إِلّا بِحَقِّ الْإِسْلامِ، وَ حِسابُهُمْ عَلَى اللّٰهِ تَعالىٰ» شیخان روایت کرده‌اند:

«پیامبرﷺ فرمود: به من امر شده است با مردم جنگ بکنم تا وقتی که شهادت می‌دهند هیچ پروردگاری جز الله وجود ندارد و محمد فرستاده‌ی اوست و تا وقتی که نماز می‌خوانند و زکات می‌دهند؛ پس هرگاه این‌ها را انجام دهند خون و مالشان را از من محفوظ می‌کنند جز با حق اسلام و حساب ایشان بر خداوند متعال است.»

﴿وَ كانَ حُكْمُهُ حُكْمُ الْمُسْلِمِينَ﴾ و حکم این نوع تارک حکم مسلمانان است؛ یعنی واجب است شسته و کفن شود و بر او نماز خوانده و همانند دیگر مسلمانان گناهکار

....

صحیح است در مقبره‌ی مسلمانان دفن شود.

(خاتمه) این حدیث دلیل است بر این که اگر جمعی بر ترک یکی از واجبات متفق شوند واجب است تا حین توبه با آنان جنگ شود؛ به عنوان مثال: اگر گروهی بر ترک نماز یا ترک جمعه یا ترک زکات و ... متفق شوند باید تا حین توبه با آنان جنگ شود، همانطوری که حضرت ابوبکر با تارکان زکات جنگ کرد. لازم است این حدود با دستور امام مسلمانان یا نائب او اجرا شوند. و اگر کسی بسیار گناهکار و مضر یا بسیار بی‌ناموس باشد و یا مردم را دچار ترس و خوف بکند واجب است تا حین مردن زندانی شود.

هرگاه خبر ارتکاب گناهی به مجری قانون رسید حرام است از او برای مرتکب گناه درخواست عفو بشود؛ یعنی این درخواست گناه کبیره است.

«عَنِ ابْنِ عُمَرَ- رضي الله عنهما- عَنِ النَّبِيِّ ﷺ :مَنْ حالَتْ شَفاعَتُهُ دُونَ حَدٍّ مِنْ حُدُودِ اللّٰهِ فَقَدْ ضادَّ اللّٰهَ فِي أَمْرِهِ» ابوداود روایت کرده است:

«کسی که سعی بکند یکی از حدود خداوند را از مجرمی بردارد به درستی با دستور خداوند مخالفت کرده است.»

كِتابُ الْجِهادِ

﴿كِتابُ الْجِهادِ﴾ کتاب جهاد

جهاد به معنای سعی کردن با جان و مال و زبان، برای اعتلای اسلام و اجرای احکام خدا و پیامبر و از بین بردن قدرت کفر است؛

«عَنْ أَنَسٍ رضي الله عنه قالَ النَّبِيُّ ﷺ: جاهِدُوا الْمُشْرِكِينَ بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ وَ أَلْسِنَتِكُمْ» احمد روایت کرده است:

«پیامبرﷺ فرمود: با مال و جان و زبانتان بر علیه مشرکان بجنگید.»

بنابراین جهاد کردن با اسلحه که غزا نامیده می‌شود بخشی از جهاد است و از دو بخش دیگر آن مهم‌تر است؛ زیرا چنان مجاهدی جان خود را به پروردگار می‌فروشد.

جهاد با چهار مرحله حاصل شد:

اول، دعوت مخفیانه بدون جنگ؛ این مرحله با نزول سوره‌ی «مدثر» شروع شد و به مدت سه سال ادامه داشت.

دوم، دعوت آشکار بدون جنگ؛ این مرحله با آمدن آیه‌ی «فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ» (حجر/۹۴) شروع شد و تا هجرت پیامبرﷺ دوام داشت. این دو مرحله، مکی نامیده شده‌اند.

سوم، دعوت آشکار همراه جنگ کردن با کسانی که بر علیه مسلمانان جنگ می‌کنند و به اسلام تعرض می‌نمایند. این مرحله بعد از هجرت پیغمبرﷺ با نزول آیه‌ی «وَ قاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ الَّذِينَ يُقاتِلُونَكُمْ» (بقره/۱۹۰): «در راه خدا با کسانی که با شما جنگ می‌کنند جنگ بکنید.» این مرحله تا فتح مکه ادامه داشت.

....

چهارم، مرحله‌ی آخر که خداوند در این مرحله امر کرد هر کسی که به خدا ایمان ندارد و مانع ترویج اسلام می‌شود با او جنگ شود. این مرحله بعد از فتح مکه با آیه‌ی شمشیر یعنی «وَ قاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كافَّةً» (توبه/۳۶): «با تمام مشرکین جنگ کنید» شروع شد. و همچنین خداوند فرمود: «اِنْفِرُوا خِفافاً وَ ثِقالاً وَ جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ» (توبه/۴۱): «در حالت سبکی و سنگینی بیرون بروید با مال و جانتان در راه خدا جهاد کنید.»

در این مرحله جهاد ثابت گردید. و نباید تا روز قیامت هیچ تغییری بر آن جاری شود؛

«عَنْ أَنَسٍ رضي الله عنه: قالَ النَّبِيُّ ﷺ: اَلْجِهادُ ماضٍ مُنْذُ بَعَثَنِي اللّٰهُ إِلىٰ أَنْ يُقاتِلَ آخِرُ هٰذِهِ الْأُمَّةِ الدَّجّالَ، لا يُبْطِلُهُ جَوْرُ جائِرٍ وَ لا عَدْلُ عادِلٍ» ابوداود روایت کرده است:

«پیامبر ﷺ فرمود: از روزی که خداوند مرا مبعوث کرد جهاد جاری است تا هنگامی که آخر این امت با دجال جنگ می‌کند؛ ظلم هیچ ظالمی و عدل هیچ عادلی آن را باطل نخواهد کرد.»

وجوب غزا دو نوع است:

اول، فرض کفایه؛ این در حالی است که کفار در منطقه‌ی خودشان بوده و بر ممالک اسلامی سلطه نداشت باشند. این جهاد هر سال یک بار واجب است و بیشتر از آن سنت می‌باشد؛ یعنی گروهی از مسلمانان در برابر آنان قیام کرده و با ایشان جنگ بکنند. و اگر این گروه کفایت کرد ثواب جهاد برای ایشان است و گناه ترک این فریضه از مسلمانان دیگر ساقط می‌شود. و اگر آن گروه برای مقابله کافی نبود واجب است تقویت شوند.

دوم، فرض عین؛ یعنی جهاد بر تمام افراد واجب است. این در وقتی است که کفار وارد ممالک اسلامی شوند یا مأمورین اجرایی به دستور قرآن حکم نکنند، همانگونه

وَ شَرائِطُ وُجُوبِ الْجِهادِ سَبْعُ خِصالٍ: اَلْإِسْلامُ وَ الْبُلُوغُ وَ الْعَقْلُ وَ الْحُرِّيَّةُ وَ الذُّكُورِيَّةُ وَ الصِّحَّةُ وَ الطّاقَةُ عَلَى الْقِتالِ

که امام نواوی فرموده است: «قاضی عیاض می‌فرماید: علمای اسلام بر این امر اتفاق نظر دارند که نباید کافر، امیر مسلمانان بشود.» و اگر امیر مسلمانان مرتد شد یا نماز نمی‌خواند و به خواندن نماز دستور نمی‌داد و یا شریعت اسلام را تغییر داد یا بدعت را ترویج کرد از امیربودن کنار می‌رود و واجب است مسلمانان بر علیه او قیام کرده و در صورت امکان شخص عادلی را جایگزین او بکنند. و اگر این کار ممکن نبود واجب است هر مسلمانی از آن منطقه به منطقه‌ی خوب کوچ کند. «شرح مسلم» را مطالعه کن!

«قالَ النَّبِيُّ ﷺ : ما تَرَكَ قَوْمٌ الْجِهادَ إِلّا عَمَّهُمُ اللّٰهُ بِعَذابٍ» طبرانی در اوسط روایت کرده است:

«هر قومی جهاد را ترک کنند خداوند تمام آنان را مشمول عذاب می کند.»

﴿وَ شَرائِطُ وُجُوبِ الْجِهادِ سَبْعُ خِصالٍ﴾ شرایط وجوب جهاد مسلحانه هفت چیز است:

اول، ﴿اَلْإِسْلامُ﴾ اسلام؛ بنابراین از کافر درخواست جهاد نخواهد شد.

دوم و سوم، ﴿وَ الْبُلُوغُ وَ الْعَقْلُ﴾ بلوغ و عقل؛ بنابراین از بچه و دیوانه درخواست جهاد نمی‌شود.

چهارم و پنجم و ششم و هفتم، ﴿وَ الْحُرِّيَّةُ وَ الذُّكُورِيَّةُ وَ الصِّحَّةُ وَ وَ الطّاقَةُ عَلَى الْقِتالِ﴾ آزادبودن، مذکربودن، تندرستی و توانایی جنگیدن با مال و جان است؛ بنابراین غزا بر برده و زن و بیمار و لنگ انسان بی‌دست و کسی که سلاح و غذا ندارد واجب نیست؛ خداوند متعال فرموده است:

«لَيْسَ عَلَى الضُّعَفاءِ وَ لَا عَلَى الْمَرْضىٰ وَ لَا عَلَى الَّذِينَ لا يَجِدُونَ ما يُنْفِقُونَ حَرَجٌ إِذا نَصَحُوا لِلهِ وَ رَسُولِهِ» (توبه/۹۱):

«بر ضعفا [مانند بچه‌ها و زن‌ها] و بیماران و کسانی که هزینه‌ی جنگ [مانند سلاح

....

و غذا] ندارند جهاد واجب نیست؛ به شرطی که مردم را به سوی خدا و پیامبرش دعوت بکنند.»

(نکته) کسی که توانایی جهاد نداشته باشد واجب است در دل میل جهادکردن داشته باشد؛

«**عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: مَنْ ماتَ وَ لَمْ يَغْزُ وَ لَمْ يُحَدِّثْ نَفْسَهُ بِهِ ماتَ عَلىٰ شُعْبَةٍ مِنْ نِفاقٍ**» مسلم روایت کرده است:

«کسی که بمیرد و در زندگی جهاد نکند و در دل تصمیم جهادکردن نداشته باشد بر شعبه‌ای از نفاق می‌میرد.»

رفتن به غزا

اول، در وقتی که جهاد فرض کفایه است حرام است بدهکار بی اجازه‌ی صاحب قرض به جهاد برود؛ به شرطی که زمان پس‌دادن قرض فرا رسیده باشد؛

«**عَنْ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ عَمْرٍو** - رضي الله عنهما- **عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: يُغْفَرُ لِلشَّهِيدِ كُلُّ ذَنْبٍ إِلَّا الدَّيْنُ**» مسلم روایت کرده است:

«خداوند جز قرض، تمام گناهان شهید را عفو می‌کند.»

رفتن به جهاد بی اجازه‌ی پدر و مادر حرام است؛ به شرطی که مسلمان باشند؛

«**عَنْ أَبِي سَعِيدٍ ﷺ: جاءَ رَجُلٌ لِيُجاهِدَ، فَقالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ: اِرْجِعْ إِلىٰ والِدَيْكَ فَإِنْ أَذِنا لَكَ فَجاهِدْ وَ إِلّا فَبِرَّهُما**» احمد و ابوداود روایت کرده‌اند:

«مردی آمد که به جهاد برود پیامبرﷺ به او فرمود: نزد پدر و مادرت برگرد اگر به تو اجازه دادند به جهاد برو و گر نه به ایشان خدمت کن.»

دوم، در هنگامی که جهاد فرض عین است اجازه‌گرفتن از پدر و مادر و صاحب قرض لازم نیست.

سوم، هرگاه جنگ شروع شد فرارکردن و ترک جنگ حرام است؛ به شرطی که

وَ مَنْ أُسِرَ مِنَ الْكُفّارِ فَعَلىٰ ضَرْبَيْنِ: ضَرْبٍ يَكُونُ رَقِيقاً بِنَفْسِ السَّبْيِ وَ هُمُ الصِّبْيانُ وَ النِّساءُ

افراد دشمن بیشتر از دو برابر افراد مسلمانان باشند؛ خداوند متعال فرموده است:

وَمَنْ يُوَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلّا مُتَحَرِّفاً لِقِتالٍ أَوْ مُتَحَيِّزاً إِلىٰ فِئَةٍ فَقَدْ باءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللّٰهِ وَ مَأْواهُ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمَصِيرُ» (انفال/۱۶):

«کسی که در روز جنگ پشت کرده و جایش را ترک کند و با این عمل قصد اجرای تاکتیک یا کمک‌کردن به گروه دیگری را نداشته باشد خداوند بر او خشمگین می‌شود و جایش دوزخ خواهد بود.»

چهارم، درست است زنان و بچه‌ها با اجازه‌ی شوهر و پدر و مادر به غزا بروند.

پنجم، رِباط؛ یعنی آماده‌سازی برای غزا و تمرین و نگهبانی و ماندن در سنگرهای مجاهدان، بخشی از جهاد و دارای پاداش زیاد است؛

«عَنْ سَلْمانَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ : رِباطُ يَوْمٍ وَ لَيْلَةٍ خَيْرٌ مِنْ صِيامِ شَهْرٍ وَ قِيامِهِ، وَ إِنْ ماتَ فِيهِ أُجْرِيَ عَلَيْهِ عَمَلُهُ الَّذِي كانَ يَعْمَلُ وَ أُجْرِيَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ وَ أَمِنَ الْفُتّانَ» مسلم روایت کرده است:

«پیامبرﷺ فرمود: آماده‌شدن یک روز در سنگر مجاهدان از یک ماه روزه داری و قیام شب‌های آن بهتر است و اگر در آن روز فوت کند ثواب اعمال نیکی را که قبلاً انجام می‌داد و رزقش به او می‌رسد و از سؤال نکیر و منکر قبر امین خواهد بود.»

اسرای کافر

﴿وَ مَنْ أُسِرَ مِنَ الْكُفّارِ فَعَلىٰ ضَرْبَيْنِ﴾ کسی که از کفار اسیر می‌شود دو نوع است:

اول، ﴿ضَرْبٍ يَكُونُ رَقِيقاً بِنَفْسِ السَّبْيِ وَ هُمُ الصِّبْيانُ وَ النِّساءُ﴾ نوعی به مجرد اسیرشدن برده خواهد شد که عبارت از بچه‌ها و زنان هستند. و در این حکم، در بین یهودی و مسیحی و بت‌پرست تفاوتی وجود ندارد؛

«عَنِ ابْنِ عُمَرَ - رضي الله عنهما- قال: حارَبَتْ قُرَيْظَةُ فَقُتِلَ رِجالُهُمْ وَ قُسِّمَ نِساؤُهُمْ وَ أَوْلادُهُمْ وَ أَمْوالُهُمْ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ» بخاری روایت کرده است:

وَ ضَرْبٍ لا یَرِقُّ بِنَفْسِ السَّبْيِ وَ هُمُ الرِّجالُ الْبالِغُونَ. وَ الإمامُ مُخَیَّرٌ فِیهِمْ بَیْنَ أَرْبَعَةِ أَشْیاءَ: اَلْقَتْلِ وَ الْاِسْتِرْقاقِ وَ الْمَنِّ وَ الْفِدْیَةِ بِالْمالِ أَوْ بِالرِّجالِ، یَفْعَلُ مِنْ ذٰلِکَ ما فِیهِ الْمَصْلَحَةُ؛ وَ مَنْ أَسْلَمَ قَبْلَ الْأَسْرِ أَحْرَزَ مالَهُ وَ دَمَهُ وَ صِغارَ أَوْلادِهِ،

«بنی قریظه با پیامبرﷺ جنگ کردند مردانشان کشته و زنان و اولاد و اموالشان در بین مسلمانان تقسیم شد.»

(نکته) این حدیث دلیل بر این است که کشتن زن و بچه‌های کفار حرام است.

دوم، ﴿وَ ضَرْبٍ لا یَرِقُّ بِنَفْسِ السَّبْيِ وَ هُمُ الرِّجالُ الْبالِغُونَ﴾ و قسم دیگر با مجرد اسیرشدن برده نخواهند شد و این‌ها عبارت از مردان بالغ و آزاد هستند ﴿وَ الإمامُ مُخَیَّرٌ فِیهِمْ بَیْنَ أَرْبَعَةِ أَشْیاءَ﴾ و امام مسلمانان در مورد آنان در بین چهار امر صاحب اختیار است: ﴿اَلْقَتْلِ وَ الْاِسْتِرْقاقِ وَ الْمَنِّ وَ الْفِدْیَةِ بِالْمالِ أَوْ بِالرِّجالِ﴾ کشتن، برده کردن (همانند زنان و بچه‌ها) آزاد کردن بدون اخذ هیچ وجهی و فروختن آن‌ها به خودشان در برابر مال یا در برابر دریافت اسرای مسلمان. دلیل کشتن آن‌ها حدیث سابق است؛ ولی اگر اسلام را پذیرفتند نباید کشته بشوند ﴿یَفْعَلُ مِنْ ذٰلِکَ ما فِیهِ الْمَصْلَحَةُ﴾ امام مسلمانان، در بین این چهار امر، امری را که در آن مصلحت وجود دارد انجام می دهد؛ خداوند متعال فرموده است:

«فَشُدُّوا الْوَثاقَ فَإمّا مَنّاً بَعْدُ وَ إمّا فِداءً» (محمد/۴):

«دستان کفار را ببندید بعد مجانی و یا در برابر مال و اسیر، ایشان را آزاد کنید.»

(نکته) آنچه بیان گردید در مورد اسراری کفار اصلی است؛ زیرا حکم اسراری مرتدین جداست، همانطوری که در بحث رده گذشت. و نیز مسلمان‌هایی که بر ضداسلام، نوکر کفار می‌شوند یا بر علیه امام مسلمین جنگ می کنند حکم اسرای ایشان هم جدا است؛ یعنی بعد از پایان جنگ باید خود و زن و بچه‌هایشان آزاد گردند.

﴿وَ مَنْ أَسْلَمَ قَبْلَ الْأَسْرِ أَحْرَزَ مالَهُ وَ دَمَهُ وَ صِغارَ أَوْلادِهِ﴾ کافری که قبل از

وَ يُحْكَمُ لِلصَّبِيِّ بِالْإِسْلامِ عِنْدَ وُجُودِ ثَلاثَةِ أَسْبابٍ: أَنْ يُسْلِمَ أَحَدُ أَبَوَيْهِ، أَوْ يَسْبِيَهُ مُسْلِمٌ مُنْفَرِداً عَنْ أَبَوَيْهِ، أَوْ يُوجَدَ لَقِيطاً فِي دارِ الْإِسْلامِ

اسیرشدن مسلمان شود مال و خون و اولاد صغیرش را محفوظ خواهدکرد؛ یعنی نه مالش غنیمت می‌شود و نه خود او کشته و نه بچه‌هایش اسیر می شوند؛

«عَنْ صَخْرٍ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: إِنَّ الْقَوْمَ إِذا أَسْلَمُوا أَحْرَزُوا دِماءَهُمْ وَ أَمْوالَهُمْ» ابوداود روایت کرده است:

«پیامبرﷺ فرمود: هرگاه کفار مسلمان شوند خون و مالشان را محفوظ خواهند کرد.»

بنابراین با مسلمان‌شدن کافر، زن و بچه‌های بزرگش محفوظ نخواهند شد؛ یعنی اگر قبل از اسیرشدن، مسلمان نشوند برده خواهند شد و نکاح زن فسخ می‌شود. و در فتوای ضعیفی، زنش هم محفوظ می گردد؛ یعنی به او داده می‌شود.

اسلام بچه و دارالإسلام

اگر بچه کافر بشود حکم کفر بر او اجرا نمی‌شود. و اگر بچه‌های کفار مسلمان بشوند حکم اسلام بر آنان اجرا نخواهد شد؛ ولی امام حنفی می‌فرماید: اگر اسلام را درک می کردند حکم اسلام بر آن‌ها اجرا می گردد.

﴿وَ يُحْكَمُ لِلصَّبِيِّ بِالْإِسْلامِ عِنْدَ وُجُودِ ثَلاثَةِ أَسْبابٍ﴾ با وجود یکی از این سه سبب، به اسلام بچه حکم خواهد شد:

اول، ﴿أَنْ يُسْلِمَ أَحَدُ أَبَوَيْهِ﴾ پدر و مادر یا پدربزرگ و یا مادربزرگش مسلمان باشد؛ یعنی در صورتی که تنها یکی از آنان مسلمان باشد بچه هم مسلمان محسوب می‌شود.

دوم، ﴿أَوْ يَسْبِيَهُ مُسْلِمٌ مُنْفَرِداً عَنْ أَبَوَيْهِ﴾ مسلمانی بچه را جدا از پدر و مادرش اسیر کند؛ یعنی این بچه همانند مسلمان اسیرکننده‌ی او مسلمان محسوب می گردد.

سوم، ﴿أَوْ يُوجَدَ لَقِيطاً فِي دارِ الْإِسْلامِ﴾ در دارالإسلام (منطقه ی اسلام) پرت شده

....

باشد و مسلمانی او را بردارد. و منظور از دارالاسلام منطقه‌ای است که اسلام آن را فتح کرده باشد. فرقی نیست ساکنانش مسلمان شده یا بر دین خودشان باقی مانده باشند و سرانه پرداخت کنند. بعد اگر کفار آن را به تصرف خودشان درآورند اسم دار الاسلام از آن ساقط نمی‌شود؛ بنابراین اندلس و فلسطین دارالاسلام مغصوب به حساب می آیند و آزاد کردنشان واجب است.

دارالحرب (منطقه ی جنگ) یا دار الکفر منطقه‌ای است که اسلام آن را فتح نکرده باشد. و اگر ساکنانش بر علیه مسلمانان جنگ بکنند حربی یعنی کافر جنگجو و اگر در پیمان صلح به سر ببرند کفار مُعاهَد نامیده می‌شوند؛ یعنی کفاری که با ایشان عهد و پیمان بسته شده است، همچنانکه از این به بعد توضیح خواهیم داد.

(خاتمه) حکم بچه‌های کفاری که قبل از بلوغ می‌میرند در دنیا حکم کفار بالغ است؛ ولی بنا بر فتوای اصح، در قیامت وارد بهشت خواهند شد؛ و الله أعلم.

فصل، وَ مَنْ قَتَلَ قَتِيلاً أُعْطِيَ سَلَبَهُ؛ وَ تُقَسَّمُ الْغَنِيمَةُ بَعْدَ ذٰلِكَ عَلىٰ خَمْسَةِ أَخْماسٍ: فَيُعْطىٰ أَرْبَعَةُ أَخْماسِها لِمَنْ شَهِدَ الْوَقْعَةَ، وَ يُعْطىٰ لِلْفارِسِ ثَلاثَةُ أَسْهُمٍ وَ لِلرّاجِلِ سَهْمٌ

﴿فصلٌ﴾ غنیمت

ابتدا بدانکه منظور از غنیمت، اموال و املاک کفار اصلی است که در حین جنگ‌کردن از ایشان گرفته می‌شود؛ زیرا گفتیم اموال و املاک مرتدین به بیت‌المال داده می‌شود و اموال و املاک راهزنان و مسلمانان مذکرِ کفار بعد از پایان جنگ به آنان برگردانده می‌شود؛ به شرطی که متعلق به ایشان بوده باشد. و اگر متعلق به بیت‌المال بود در بیت المال ابقا می گردد؛ یعنی بر مجاهدان تقسیم نخواهد شد.

﴿وَ مَنْ قَتَلَ قَتِيلاً أُعْطِيَ سَلَبَهُ﴾ کسی که در میدان جنگ کافری را به قتل برساند ساز و برگش به او داده می‌شود؛ یعنی اسلحه و طعام و پول و مرکب و لباس؛

«**عَنْ أَبِي‌قَتادَةَ ﷺ قالَ النَّبِيُّ ﷺ: مَنْ قَتَلَ قَتِيلاً لَهُ عَلَيْهِ بَيِّنَةٌ فَلَهُ سَلَبُهُ**» شیخان روایت کرده‌اند:

«کسی که در میدان جنگ کافری را بکُشد و بر این کشتن او دلیلی وجود داشته باشد ساز و برگش متعلق به او است.»

و در غیر میدان جنگ، او را به قتل برساند مثلاً از دور به او شلیک کند ساز و برگش به او داده نمی‌شود؛ بلکه غنیمت خواهد شد.

﴿وَ تُقَسَّمُ الْغَنِيمَةُ بَعْدَ ذٰلِكَ عَلىٰ خَمْسَةِ أَخْماسٍ﴾ بعد از تحویل دادن ساز و برگ به مجاهد قاتل، غنیمت پنج قسم خواهد شد: ﴿فَيُعْطىٰ أَرْبَعَةُ أَخْماسِها لِمَنْ شَهِدَ الْوَقْعَةَ﴾ چهار پنجم آن به اشخاصی که در آن واقعه به نیت جنگ حاضر شده‌اند - هر چند که جنگ نکرده باشند- داده می‌شود ﴿وَ يُعْطىٰ لِلْفارِسِ ثَلاثَةُ أَسْهُمٍ وَ لِلرّاجِلِ سَهْمٌ﴾ به اسب‌سوار سه سهم (یک سهم برای مجاهد و دو سهم برای اسب) و به پیاده یک سهم اعطا می گردد؛

«**عَنِ ابْنِ‌عُمَرَ**- رضي الله عنهما-: **أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَسَمَ يَوْمَ خَيْبَرَ لِلْفَرَسِ سَهْمَيْنِ وَ**

وَ لا يُسْهَمُ إلّا لِمَنِ اسْتَكْمَلَتْ فِيهِ خَمْسَةُ شَرائِطَ: اَلْإِسْلامُ وَ الْبُلُوغُ وَ الْعَقْلُ وَ الْحُرِّيَّةُ وَ الذُّكُورِيَّةُ، فَإِنِ اخْتَلَّ شَرْطٌ مِنْ ذٰلِكَ رُضِخَ لَهُ وَ لَمْ يُسْهَمْ. وَ يُقْسَمُ الْخُمُسُ عَلىٰ خَمْسَةِ أَسْهُمٍ: سَهْمٌ لِرَسُولِاللّٰهِ ﷺ يُصْرَفُ بَعْدَهُ لِلْمَصالِحِ؛ وَ سَهْمٌ لِذَوِي الْقُرْبىٰ، وَ هُمْ بَنُو هاشِمٍ وَ بَنُو الْمُطَّلِبِ؛ وَ سَهْمٌ لِلْيَتامىٰ؛ وَ سَهْمٌ لِلْمَساكِينِ؛

لِلرّاجِلِ سَهْماً» شیخان روایت کرده‌اند:

«پیامبرﷺ در جمگ خیبر برای اسب دو سهم و برای پیاده یک سهم قرار داد.»

﴿وَ لا يُسْهَمُ إلّا لِمَنِ اسْتَكْمَلَتْ فِيهِ خَمْسَةُ شَرائِطَ﴾ جز به کسی که دارای این پنج شرط است به هیچ کسی سهم داده نمی‌شود: ﴿اَلْإِسْلامُ وَ الْبُلُوغُ وَ الْعَقْلُ وَ الْحُرِّيَّةُ وَ الذُّكُورِيَّةُ﴾ اسلام، بلوغ، عقل، آزادبودن و مذکربودن ﴿فَإِنِ اخْتَلَّ شَرْطٌ مِنْ ذٰلِكَ﴾ و اگر یکی از این پنج شرط وجود نداشت؛ یعنی مجاهد، کافر، یا بچه، یا دیوانه یا برده و یا مؤنث بود ﴿رُضِخَ لَهُ وَ لَمْ يُسْهَمْ﴾ به او هدیه‌ای داده می‌شود و برای او سهمی قرار داده نمی‌شود؛ بنابراین باید این هدیه از یک سهم کمتر باشد؛

«عَنِ ابْنِ‌عَبّاسٍ- رضي الله عنهما-: كانَتِ النِّساءُ يُحْذَيْنَ مِنَ الْغَنِيمَةِ وَ أَمّا بِسَهْمٍ فَلا» مسلم روایت کرده است:

«در زمان پیامبرﷺ از غنیمت، به زنان کمتر از سهم مردان اعطا می‌شد.»

﴿وَ يُقْسَمُ الْخُمُسُ عَلىٰ خَمْسَةِ أَسْهُمٍ﴾ و یک پنجم باقی‌مانده پنج سهم می‌شود: ﴿سَهْمٌ لِرَسُولِاللّٰهِ ﷺ يُصْرَفُ بَعْدَهُ لِلْمَصالِحِ﴾ سهمی برای پیامبرﷺ که بعد از او برای مصالح مسلمانان صرف خواهد شد، مانند کتابخانه، حقوق علما، اسلحه، طعام مجاهدین، بیمارستان، راه، مسجد و ...

﴿وَ سَهْمٌ لِذَوِي الْقُرْبىٰ وَ هُمْ بَنُو هاشِمٍ وَ بَنُو الْمُطَّلِبِ﴾ و سهم دیگری برای بستگان پیامبرﷺ است که عبارتند از اولاد هاشم و مطلب که هم اکنون سید نامیده می‌شوند.

﴿وَ سَهْمٌ لِلْيَتامىٰ﴾ سهم دیگری برای ایتام.

﴿وَ سَهْمٌ لِلْمَساكِينِ﴾ سهمی برای مساکین و فقرا.

﴿وَ سَهْمٌ لِأَبْناءِ السَّبِیلِ﴾ و سهمی برای مسافران به شیوه‌ای که در بحث زکات بیان گردید؛ خداوند متعال فرموده است:

«وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبىٰ وَ الْيَتامىٰ وَ الْمَساكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ» (انفال/۴۱):

«بدانید چیزی را که غنیمت می کنید یک پنجم آن برای پیامبرﷺ و بستگان او و ایتام و مساکین و مسافران است»؛ چهار پنجم دیگر آن متعلق به مجاهدین است.

(خاتمه) اول، هر مجاهدی که در اثنای جنگ شهید شود هیچ سهمی از غنیمت نخواهد داشت و اگر بعد از پایان جنگ بمیرد سهمش به ورثه‌ی او داده می‌شود.

دوم، مخفی کردن غنیمت حرام است؛ یعنی باید یک سوزن و یک بند هم به فرمانده‌ی لشکر تحویل گردد؛

«عَنْ عُبادَةَ بْنِ الصّامِتِ رضی الله عنه قالَ النَّبِيُّ ﷺ: لا تَغُلُّوا فَإِنَّ الْغُلُولَ نارٌ وَ عارٌ عَلىٰ أَصْحابِهِ فِي الدُّنْيا وَ الْآخِرَةِ» احمد روایت کرده است:

«پیامبرﷺ فرمود: هیچ بخشی از غنیمت را مخفی نکنید و به سرقت نبرید؛ زیرا این عمل آتش و ننگ دنیا و قیامت است.»

سوم، درست است مجاهدین قبل از تقسیم غنیمت انواع طعام‌های غنیمت را بخورند و حیوان غنیمت را ذبح کرده و گوشتش را بخورند؛

«عَنْ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ أَبِي‌أَوْفىٰ رضی الله عنه قالَ: أَصَبْنا طَعاماً يَوْمَ خَيْبَرَ فَكانَ الرَّجُلُ يَجِيءُ فَيَأْخُذُ مِنْهُ قَدْرَ ما يَكْفِيهِ» ابوداود اخراج کرده است:

«عبدالله فرمود در غزای خیبر طعامی را به غنیمت گرفتیم مجاهدی می‌آمد و به اندازه‌ی کفایت خود از آن برمی‌داشت.»

چهارم، صحیح است فرمانده‌ی لشکر به شخصی که در برابر دشمن کار زیرکانه‌ای را انجام دهد جز سهم خودش سهمی بدهد و باید این سهم از یک پنجم

....

که برای مصالح نهاده شده اشت پرداخت گردد؛

«عَنِ ابْنِ عُمَرَ- رضي الله عنهما-: كانَ النَّبِيُّ ﷺ يُنَفِّلُ بَعْضَ مَنْ يَبْعَثُ مِنَ السَّرايا لِأَنْفُسِهِمْ خاصَّةً سِوىٰ قِسْمَةِ عامَّةِ الْجَيْشِ» شیخان روایت کرده‌اند:

«پیامبرﷺ به بعضی از اشخاصی که به جهاد می‌فرستاد جز سهم خودشان سهم دیگری می‌داد.»

فصلٌ، وَ يُقْسَمُ مالُ الْفَيْءِ عَلىٰ خَمْسِ فِرَقٍ: يُصْرَفُ خُمُسُهُ عَلىٰ مَنْ يُصْرَفُ عَلَيْهِمْ خُمُسُ الْغَنيمَةِ، وَ يُعْطىٰ أَرْبَعَةُ أَخْماسِها لِلْمُقاتِلَةِ

﴿فَصلٌ﴾ تقسیم فیء

«فَیء» عبارت از مالی است که بدون جنگ از کفار گرفته می‌شود و به بیت‌المال می‌رسد، مانند سرانه‌ی یهودی‌ها و مسیحی‌ها و اموال و املاک کفاری که وارث ندارند و اموال و املاک کفاری که در حین کوچ‌کردن به جا می‌گزارند و اموال و املاک مرتدی که بر رده مرده یا در جنگ کشته شده است و ...

﴿وَ يُقْسَمُ مالُ الْفَيْءِ عَلىٰ خَمْسِ فِرَقٍ﴾ مال فیء پنج قسم می‌شود ﴿يُصْرَفُ خُمُسُهُ عَلىٰ مَنْ يُصْرَفُ عَلَيْهِمْ خُمُسُ الْغَنيمَةِ﴾ یک پنجم آن برای پنج صنفی که یک پنجم غنیمت برای ایشان مصرف می‌شود مصرف خواهد شد؛ خداوند متعال فرموده است:

«ما أَفاءَ اللّٰهُ عَلىٰ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرىٰ فَلِلهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبىٰ وَ الْيَتَامىٰ وَ الْمَساكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ» (حشر/۷): «هر اموال و املاکی که از ساکنان آن روستاها به دست پیامبر می‌رسد برای خدا و پیامبر و بستگان او و ایتام و مساکین و مسافران است.»

و سهم پیامبر برای مصالح عمومی مسلمانان صرف خواهد شد.

﴿وَ يُعْطىٰ أَرْبَعَةُ أَخْماسِها لِلْمُقاتِلَةِ﴾ و چهار سهم دیگر برای مجاهدانی است که اسمشان در لیست جهاد نوشته شده است؛ بنابراین به مقدار نیاز و تعداد افراد خانواده به ایشان حقوق داده می‌شود؛

«قالَ عَوْفُ بْنُ مالِكٍ ﷺ: كانَ النَّبِيُّ ﷺ إذا أَتاهُ الْفَيْءُ قَسَمَهُ فِي يَوْمِهِ: فَأَعْطىٰ الْآهِلَ حَظَّيْنِ وَ أَعْطَى الْعَزَبَ حَظّاً» ابوداود روایت کرده است:

«هرگاه فیء به دست پیامبر می‌رسید در همان روز آن را تقسیم می‌کرد: به متأهل دو سهم و به مجرد یک سهم می‌داد.»

اگر یکی از مجاهدان فوت کرد باید به مقدار نیاز، به بچه‌هایش حقوق داده شود

وَ فِي مَصالِحِ الْمُسْلِمِينَ

تا وقتی که بی نیاز می‌شوند و به زنش تا هنگامی که شوهر می کند.

﴿وَ فِي مَصالِحِ الْمُسْلِمِينَ﴾ و اگر این چهار قسم بیشتر از نیاز مجاهدان بود در مصالح مسلمانان صرف خواهد شد و قبل از هر چیز با آن، سلاح خریداری می‌شود.

و در زمان پیامبرﷺ این چهار سهم و یک پنجم سهم دیگر هم متعلق به پیامبرﷺ بودند؛ ولی بعد از وفات پیامبرﷺ به شیوه‌ی مذکور تقسیم شده است. این، مذهب امام شافعی است؛ ولی سه امام دیگر فرموده‌اند: بعد از پیامبرﷺ تمام فیء، در مصالح مسلمانان صرف خواهد شد.

فَصْلٌ، وَ شَرائِطُ وُجُوبِ الْجِزْيَةِ خَمْسُ خِصالٍ: اَلْبُلُوغُ وَ الْعَقْلُ وَ الْحُرِّيَّةُ وَ الذُّكُورِيَّةُ، وَ أَنْ يَكُونَ مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ أَوْ مِمَّنْ لَهُ شُبْهَةُ كِتابٍ

﴿فَصْلٌ﴾ جزیه

«جزیه» به معنای سرانه‌ای است که از کفار دریافت و به بیت المال تحویل می‌شود. و کفاری که سرانه می‌دهند ذمی نامیده می‌شوند یعنی پیمان کننده‌ها و به خاطر این جزیه، حفظشان بر مسلمانان لازم می‌شود؛

«عَنِ الْعِرْباضِ بْنِ سارِيَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: إِنَّ اللّٰهَ لَمْ يُحِلَّ لَكُمْ أَنْ تَدْخُلُوا بُيُوتَ أَهْلِ الْكِتابِ إِلّا بِإِذْنٍ وَ لا ضَرْبَ نِسائِهِمْ وَ لا أَكْلَ ثِمارِهِمْ إِذا أَعْطَوْكُمُ الَّذِي عَلَيْهِمْ» ابوداود روایت کرده است:

«پیغمبر ﷺ فرمود: خداوند به شما اجازه نداده است بی اجازه وارد خانه‌های یهودی‌ها و مسیحی‌ها بشوید و اجازه نداده است زنانشان را بزنید و در صورت پرداخت جزیه میوه‌هایشان را بخورید.»

﴿وَ شَرائِطُ وُجُوبِ الْجِزْيَةِ خَمْسُ خِصالٍ﴾ شرایط وجوب جزیه پنج خصلت است:

اول تا چهارم، ﴿اَلْبُلُوغُ وَ الْعَقْلُ وَ الْحُرِّيَّةُ وَ الذُّكُورِيَّةُ﴾ بلوغ و عقل و آزادبودن و مذکربودن است؛ یعنی بر بچه و دیوانه و برده و مؤنث جزیه نیست و نباید از ایشان اخذ شود؛

«عَنْ مُعاذٍ ﷺ : بَعَثَنِي النَّبِيُّ ﷺ إِلَى الْيَمَنِ وَ أَمَرَنِي أَنْ آخُذَ مِنْ كُلِّ حالِمٍ دِيناراً أَوْ عِدْلَهُ مَعافِرِيّاً» ترمذی و غیر او روایت کرده‌اند:

«معاذ فرمود: پیامبر ﷺ مرا به یمن فرستاد و به من امر کرد که از هر مذکر بالغی یک مثقال طلا یا معادل آن لباس بگیرم.»

پنجم، ﴿وَ أَنْ يَكُونَ مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ أَوْ مِمَّنْ لَهُ شُبْهَةُ كِتابٍ﴾ از اهل کتاب آسمانی باشد، مانند یهودی و مسیحی یا از کسانی که شبهه‌ی کتاب آسمانی دارند، مانند مجوسی؛

وَ أَقَلُّ الْجِزْيَةِ دِينارٌ فِي كُلِّ حَوْلٍ، وَ يُؤْخَذُ مِنَ الْمُتَوَسِّطِ دِينارانِ وَ مِنَ الْمُوسِرِ أَرْبَعَةُ دَنانِيرَ، وَ يَجُوزُ أَنْ يَشْتَرِطَ عَلَيْهِمُ الضِّيافَةَ فَضْلاً عَنْ مِقْدارِ الْجِزْيَةِ، وَ يَتَضَمَّنُ عَقْدُ الْجِزْيَةِ أَرْبَعَةَ أَشْياءَ: أَنْ يُؤَدُّوا الْجِزْيَةَ،

«عَنْ مُسْلِمٍ الْحَضْرَمِيِّ رضي الله عنه عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: قالَ: سُنُّوا بِالْمَجُوسِ سُنَّةَ أَهْلِ الْكِتابِ»
طبرانی روایت کرده است:

«پیامبر ﷺ فرمود: همانند برخورد با اهل کتاب با مجوسی‌ها برخورد کنید.»

ساکنان هر منطقه‌ای جزیه بپردازند آن منطقه دارالاسلام خواهدشد. و در مذهب امام مالک درست است از هر نوع کافری جزیه گرفته شود؛ یعنی هر چند که اهل کتاب نباشد؛ به شرطی که مرتد نباشد.

﴿وَ أَقَلُّ الْجِزْيَةِ دِينارٌ فِي كُلِّ حَوْلٍ﴾ حدأقل جزیه در هر سال یک مثقال طلا ست. و دریافت قیمت آن هم درست است، همانطوری که در حدیث معاذ بیان شده است.

﴿وَ يُؤْخَذُ مِنَ الْمُتَوَسِّطِ دِينارانِ وَ مِنَ الْمُوسِرِ أَرْبَعَةُ دَنانِيرَ﴾ درست است از مرد متوسط، دو مثقال و از ثروتمند چهار مثقال طلا گرفته شود؛ به شرطی که حاکم در ابتدای سال، بر این مقدار با ایشان به توافق رسیده باشد. و گر نه نباید بیشتر از یک مثقال را اخذ کند.

(نکته) لازم است حاکم مسلمانان یا نائب او عهد سرانه را امضا بکند و در پیمان‌نامه می‌گوید: به شما اجازه می‌دهم در دارالاسلام اقامه کنید؛ به شرطی که هر سال یک دفعه این مقدار سرانه را پرداخت کنید و در برابر احکام اسلام تسلیم شوید.

﴿وَ يَجُوزُ أَنْ يَشْتَرِطَ عَلَيْهِمُ الضِّيافَةَ فَضْلاً عَنْ مِقْدارِ الْجِزْيَةِ﴾ حاکم یا نائب او می‌تواند علاوه بر جزیه‌ی مقرر برای ایشان شرط بکند که از مسافران مسلمان پذیرایی بکنند. و در این صورت، این ضیافت، وظیفه‌ی کفار متوسط و ثروتمند خواهد بود نه کفار فقیر.

﴿وَ يَتَضَمَّنُ عَقْدُ الْجِزْيَةِ أَرْبَعَةَ أَشْياءَ﴾ عقد جزیه متضمن چهار چیز خواهد بود:
اول، ﴿أَنْ يُؤَدُّوا الْجِزْيَةَ﴾ هر سال جزیه را بپردازند.

وَ أَنْ تُجْرىٰ عَلَيْهِمْ أَحْكامُ الْإِسْلامِ، وَ أَنْ لا يَذْكُرُوا دِينَ الْإِسْلامِ إلّابِخَيْرٍ، وَ أَلّا يَفْعَلُوا ما فِيهِ ضَرَرٌ عَلَى الْمُسْلِمِينَ؛ وَ يُعْرَفُونَ بِلُبْسِ الْغِيارِ وَ شَدِّ الزُّنّارِ، وَ يُمْنَعُونَ مِنْ رُكُوبِ الْخَيْلِ، وَ يُلْجَؤُونَ إلىٰ أَضْيَقِ الطُّرُقِ

دوم، ﴿وَ أَنْ تُجْرىٰ عَلَيْهِمْ أَحْكامُ الْإِسْلامِ﴾ احکام اسلام (حدود گناهان) بر ایشان اجرا شود؛ اما مکلف به ارکان اسلام و ترک شرابخوری نخواهند شد؛ البته نباید آشکارا شراب بخورند و بفروشند.

سوم، ﴿وَ أَنْ لا يَذْكُرُوا دِينَ الْإِسْلامِ إلّابِخَيْرٍ﴾ نباید جز با خیر از اسلام بحث بکنند؛ بنابراین اگر به اسلام یا قرآن یا مسجد دشنام بدهند تعزیر خواهند شد.

چهارم، ﴿وَ أَلّا يَفْعَلُوا ما فِيهِ ضَرَرٌ عَلَى الْمُسْلِمِينَ﴾ نباید کاری بکنند که به مسلمانان ضرر برساند؛ یعنی نباید از جاسوس پذیرائی و استقبال بکنند و اخبار مسلمانان را به کفار برسانند و نباید در اماکنی که ساکنانش مسلمان بوده‌اند یا هستند دیر و کلیسا بسازند؛

«**عَنْ عُمَرَ ﷺ: قالَ النَّبِيُّ ﷺ: لا تُبْنىٰ كَنِيسَةٌ فِي الْإِسْلامِ**» ابن‌عدی روایت کرده است:

«نباید در خاک اسلام کلیسا ساخته شود.»

﴿وَ يُعْرَفُونَ بِلُبْسِ الْغِيارِ وَ شَدِّ الزُّنّارِ﴾ با لباس مخصوص و بستن کمربند مخصوص بر لباس‌ها شناخته می‌شوند؛ یعنی واجب است آن‌ها را بپوشند ﴿وَ يُمْنَعُونَ مِنْ رُكُوبِ الْخَيْلِ﴾ و از سوارشدن بر اسب منع می‌شوند ﴿وَ يُلْجَؤُونَ إلىٰ أَضْيَقِ الطُّرُقِ﴾ و به تنگ‌ترین راه سوق داده می‌شوند؛ یعنی در حین برخورد به مسلمانان باید به راه تنگ هول داده شوند؛

«**عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: لا تَبْدَؤُوا الْيَهُودَ وَ النَّصارىٰ بِالسَّلامِ، وَ إذا لَقِيتُمُوهُمْ فِي طَرِيقٍ فَاضْطَرُّوهُ إلىٰ أَضْيَقِهِ**» مسلم روایت کرده است:

«ابتدا شما به یهودی و نصاری سلام نکنید و هر گاه در راه به ایشان رسیدید ایشان

....

را مجبور بکنید که به راه تنگ بروند.»

گمرک

با اتفاق نظر علما حرام است از مسلمانان گمرگ اخذ شود؛ ولی صحیح است یک دهم درآمد از کفاری که برای تجارت به دارالاسلام می‌آیند اخذ شود؛ به شرطی که مجاز به ورود باشند. همچنین درست است از کفار مقیم در دارالاسلام گرفته شود؛ یعنی در صورتی که در حین پیمان سرانه این امر هم بر ایشان لازم شده باشد؛

«عَنْ حَرْبِ بْنِ عُبَيْدِاللّٰهِ ﷺ قالَ النَّبِيُّ ﷺ: إِنَّمَا الْعُشُورُ عَلَى الْيَهُودِ وَ النَّصارىٰ وَ لَيْسَ عَلَى الْمُسْلِمِينَ عُشُورٌ» ابوداود روایت کرده است:

«پیامبر ﷺ فرمود: یک دهم درآمد از یهود و نصاری گرفته می‌شود نه از مسلمانان.»

این یک دهمی که از یهود و نصاری گرفته می‌شود تحویل بیت المال می‌گردد و همانند فَیء صرف خواهد شد.

هدنه (توقف جنگ)

صحیح است حاکم مسلمانان با کفار اصلی پیمان صلح ببندد؛ بنابراین با مرتدین این پیمان بسته نخواهد شد. بعد اگر مسلمانان قوی شدند و مصلحت مسلمانان در غیر صلح بود این پیمان صلح، تنها به مدت چهار ماه درست است. و دلیل این حکم، صلح حدیبیه است. و بدانکه کفاری که با ایشان پیمان صلح بسته شده است مُعاهَد نامیده می‌شوند؛ بنابراین واجب است تا پایان مدت صلح یا نقض آن از جانب ایشان به ایشان آسیبی نرسانیم. و برای هر مسلمانی درست است کافر جنگجو را امان دهد؛ به شرطی که این امان بیشتر از چهار ماه طول نکشد و به مسلمانان ضرر وارد نکند. و این نوع از کفار «مُستأمَن» (امان داده شده) نامیده می‌شوند؛ بنابراین برای هیچ مسلمانی درست نیست به او آسیبی برساند.

....

هجرت

اگر مسلمان نمی‌توانست در دارالکفر دینش را آشکار کند واجب است به دارالاسلام کوچ کند. و اگر در منطقه‌ای از دارالاسلام آشکار گناه انجام می‌شد و نمی‌توانست آن را منع کند واجب است به جای خوبی هجرت بکند. و اگر ماندش در دارالکفر یا دارالاسلام به نفع مسلمانان بود صحیح است در آن جا بماند.

ثواب هجرت کردن از دارالاسلام یا از دارالکفر برای جهاد از ثواب دو قسم سابق بیشتر است؛ زیرا هجرت برای جهاد یا فرض عین است و یا فرض کفایه.

كِتابُ الصَّيْدِ وَ الذَّبائِح

وَ ما قُدِرَ عَلىٰ ذَكاتِهِ فَذَكاتُهُ في حَلْقِهِ وَ لَبَّتِهِ، وَ ما لَمْ يُقْدَرْ عَلىٰ ذَكاتِهِ فَذَكاتُهُ عَقْرُهُ حَيْثُ قُدِرَ عَلَيْهِ، وَ يُسْتَحَبُّ فِي الذَّكاةِ أَرْبَعَةُ أَشْياءَ: قَطْعُ الْحُلْقُومِ وَ الْمَريءِ وَ الْوَدَجَيْنِ

﴿كِتابُ الصَّيْدِ وَ الذَّبائِح﴾ کتاب شکار و حیوانات و پرنده‌های ذبح‌شده

﴿وَ ما قُدِرَ عَلىٰ ذَكاتِهِ فَذَكاتُهُ فِي حَلْقِهِ وَ لَبَّتِهِ﴾ حیوان و پرنده‌ای که انسان قادر به ذبح آن باشد ذبحش در حلق (قسمت بالایی گردن) یا در زیر گردن است.

﴿وَ ما لَمْ يُقْدَرْ عَلىٰ ذَكاتِهِ﴾ اگر به خاطر وحشی‌بودن و عدم دسترسی به حیوان یا پرنده‌ای یا فرارکردن حیوان و پرنده‌ی اهلی یا افتادن در چاه یا گود کوه، انسان قادر به ذبح آن نبود ﴿فَذَكاتُهُ عَقْرُهُ حَيْثُ قُدِرَ عَلَيْهِ﴾ ذبح آن عبارت است از زخمی کردنی که موجب نزع روح بشود، در هر جایی از بدنش که انسان بر آن قادر شود؛ یعنی با این کشتن حلال خواهد شد؛

«عَنْ رافِعِ بْنِ خُدَيْجٍ رضي الله عنه قال: نَدَّ بَعِيرٌ فَرَماهُ رَجُلٌ بِسَهْمٍ فَحَبَسَهُ فَقالَ النَّبِيُّ ﷺ: إذا غَلَبَكُمْ شَيْءٌ مِنْها فَاصْنَعُوا بِهِ هٰكَذا» شیخان روایت کرده‌اند:

«رافع فرمود: شتری فرار کرد و قادر به گرفتن آن نشدیم؛ بعد مردی تیری را به آن زد و کشت؛ سپس پیامبر ﷺ فرمود: هرگاه یکی از حیوانات شما رمید و قادر به گرفتن آن نبودید این گونه آن را بکشید.»

یعنی با این کار حلال می‌شود.

﴿وَ يُسْتَحَبُّ فِي الذَّكاةِ أَرْبَعَةُ أَشْياءَ﴾ در ذبح چهار چیز سنت است: ﴿قَطْعُ الْحُلْقُومِ وَ الْمَريءِ وَ الْوَدَجَيْنِ﴾ بریدن نای و مری و دو رگ دو طرف گردن.

وَ الْمُجْزِئُ مِنْها شَيْئانِ: قَطْعُ الْحُلْقُومِ وَ الْمَرِيءِ. وَ يَجُوزُ الْاِصْطِيادُ بِكُلِّ جارِحَةٍ مُعَلَّمَةٍ مِنَ السِّباعِ وَ مِنْ جَوارِحِ الطَّيْرِ

﴿وَ الْمُجْزِئُ مِنْها شَيْئانِ: قَطْعُ الْحُلْقُومِ وَ الْمَرِيءِ﴾ آن چه که موجب حلال‌شدن حیوان سربریده است دو چیز است: قطع نای و مری؛ یعنی با بریدن این دو چیز حیوان ذبح‌شده حلال می‌شود. و إن شاء الله تعالی در آینده این موضوع را به تفصیل بیان خواهیم کرد.

(نکته) اول، برای حلال‌شدن ذبح‌شده واجب است گره‌ی کوچکی که به نای متصل است تمام آن یا بخشی از آن همراه سر باشد؛ زیرا اگر همه‌ی آن همراه بدن باشد مردار می‌شود.

دوم، قطع‌کردن کامل نای و مری لازم است؛ یعنی اگر به تمامی قطع نشدند مردار خواهد شد.

سوم، اگر گرگ بخشی از نای و مری را برید بعد مسلمانی حیوان را از گرگ گرفت و بقیه را به تمامی قطع کرد آن حیوان حلال خواهد شد. و اگر گرگ نای و مری را به کلی بریده بود مردار است و حلال نخواهد شد.

چهارم، اگر پرنده یا حیوانی مریض یا گرسنه بود و معلوم بود بی شک مردار می‌شود بعد ذبح گردید با این ذبح حلال خواهد شد.

پنجم، اگر پرنده یا حیوانی از جای مرتفعی به پایین افتاد یا دیواری بر او خراب شد یا گرگ و گربه آن را زخمی کرد یا شکمش را پاره کرد و روده‌اش را بیرون آورد لازم است در حین ذبح حیات مستقّر داشته باشد تا حلال شود و نشانه‌ی حیات مستقر این است که یا خون از گردنش جاری شود یا با حرکت تند حرکت کند؛ پس اگر هیچ یکی از این دو چیز را نداشت مردار است و حلال نیست.

شکارکردن

﴿وَ يَجُوزُ الْاِصْطِيادُ بِكُلِّ جارِحَةٍ مُعَلَّمَةٍ مِنَ السِّباعِ وَ مِنْ جَوارِحِ الطَّيْرِ﴾ شکارکردن با هر

وَ شَرائِطُ تَعْلِيمِها أَرْبَعَةٌ: أَنْ تَكُونَ إذا أُرسِلَتْ اِسْتَرْسَلَتْ، وَ إذا زُجِرَتْ اِنْزَجَرَتْ، وَ إذا قَتَلَتْ شَيْئاً لَمْ تَأْكُلْ مِنْهُ شَيْئاً، وَ أَنْ يَتَكَرَّرَ ذٰلِكَ مِنها، فَإِنْ عُدِمَتْ إحْدَى الشَّرائِطِ لَمْ يَحِلَّ ما أَخَذَتْهُ إلّا أَنْ يُدْرَكَ حَيّاً فَيُذَكّىٰ

درنده و پرنده‌ی زخمی کننده‌ی تعلیم‌شده درست است، مانند سگ و تازی و ... و باز و شاهین و ...

﴿وَ شَرائِطُ تَعْلِيمِها أَرْبَعَةٌ﴾ شرائط تعلیم درنده و پرنده چهار چیز است:

اول، ﴿أَنْ تَكُونَ إذا أُرسِلَتْ اِسْتَرْسَلَتْ﴾ هر گاه ارسال شود برود.

دوم، ﴿وَ إذا زُجِرَتْ اِنْزَجَرَتْ﴾ هر گاه باز داشته و منع شود بایستد.

سوم، ﴿وَ إذا قَتَلَتْ شَيْئاً لَمْ تَأْكُلْ مِنْهُ شَيْئاً﴾ هر گاه شکاری را کشت از آن هیچ بخشی را نخورد؛ بلکه تا حین رسیدن صاحبش شکار را نگهداری کند.

چهارم، ﴿وَ أَنْ يَتَكَرَّرَ ذٰلِكَ مِنْها﴾ سه شرط سابق از آن تکرار شود تا صاحبش از تعلیم آن مطمئن شود؛ یعنی اگر این چهار شرط، درنده یا پرنده‌ای تحقق یافتند و شکاری را کشتند آن شکار حلال خواهد بود؛ یعنی هر چند که صاحب درنده یا پرنده وقتی به شکار می‌رسد مرده باشد؛ خداوند متعال فرموده است:

«أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّباتُ وَ ما عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوارِحِ مُكَلِّبِينَ» (مائده/۴):

«چیزهای پاک و شکار درنده‌های تعلیم‌شده، برای شما حلال شده‌اند.»

﴿فَإِنْ عُدِمَتْ إحْدَى الشَّرائِطِ لَمْ يَحِلَّ ما أَخَذَتْهُ إلّا أَنْ يُدْرَكَ حَيّاً فَيُذَكّىٰ﴾ اگر یکی از چهار شرط مذکور تحقق نیافت شکاری را که درنده و پرنده گرفته‌اند حلال نیست؛ مگر این که در حین زنده‌بودن شکار، نفری به آن برسد و آن را ذبح بکند.

(نکته) شکاری را که درنده‌ی تعلیم‌شده گرفته است اگر صاحب درنده در حال زنده‌بودن شکار به آن برسد و آن را ذبح نکند حلال نخواهد بود؛

«عَنْ عَدِيِّ بْنِ حاتِمٍ رضي الله عنه: عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: إذا أَرْسَلْتَ كَلْبَكَ فَاذْكُرِ اسْمَ اللّٰهِ عَلَيْهِ،

فَإِنْ أَمْسَكَ عَلَيْكَ فَأَدْرَكْتَهُ حَيّاً فَاذْبَحْهُ، وَ إِنْ أَدْرَكْتَهُ قَدْ قَتَلَ وَ لَمْ يَأْكُلْ مِنْهُ فَكُلْهُ» شیخان روایت کرده‌اند:

«پیامبر ﷺ فرمود: هر گاه سگت را به شکاری فرستادی اسم خداوند بگو؛ بعد اگر شکار را برایت گرفت و تو زنده به شکار رسیدی آن را ذبح کن و اگر در حین رسیدن به آن، سگت آن را کشته بود و هیچ بخشی از آن را نخورده بود آن را بخور.»

هر شکاری با چیز برنده‌ای مانند شمشیر، خنجر و نیزه زخمی شود و پرتاب‌کننده، تا به آن برسد مرده باشد حلال است. و اگر در حین زنده‌بودن به آن شکار رسید بدون ذبح حلال نخواهد بود.

هر شکاری در تله بمیرد یا از جای بلندی به پایین بیفتد یا خفه شود یا با چوب و سنگ و فشنگ اسلحه‌ی گرم زده شود حلال نخواهد بود؛ مگر این که در حین زنده‌بودن به آن برسد و آن را ذبح کند.

علت حلال‌نبودن شکاری که با فشنگ اسلحه‌ی گرم می‌میرد این است که فشنگ با قدرت آتش باروت پرتاب می‌شود و سرخ خواهد شد؛ یعنی قدرت و گرمی آتش شکار را می‌کُشد ولی تیر کمان و خنجر با تیزبودنشان و قدرت شکارچی شکار را از پای در می‌آورد؛ بنابراین اسلحه‌ی گرم با اسلحه‌ی سرد بسیار متفاوت است که لازم است انسان از آن آگاه باشد.

ذبح

﴿وَ تَجُوزُ الذَّكاةُ بِكُلِّ ما يَجْرَحُ إلّا بِالسِّنِّ وَ الظُّفْرِ﴾ ذبح کردن حیوان و پرنده با هر چیز برنده‌ای جز ناخن و دندان درست است، مانند چوب، سنگ، آهن و شیشه؛

«عَنْ رافِعِ بْنِ خَدِيجٍ رضي الله عنه عَنِ النَّبِيِّ ﷺ ما أَنْهَرَ الدَّمَ وَ ذُكِرَ اسْمُ اللّٰهِ عَلَيْهِ فَكُلْ لَيْسَ السِّنَّ وَ الظُّفْرَ» شیخان روایت کرده‌اند:

«جز ناخن و دندان هر چیزی که خون را بریزد و بسم الله بر آن گفته شود آن را

وَ تَحِلُّ ذَكاةُ كُلِّ مُسْلِمٍ وَ كِتابِيٍّ، وَ لا تَحِلُّ ذَبِيحَةُ مَجُوسِيٍّ وَ لا وَثَنِيٍّ. وَ ذَكاةُ الْجَنِينِ بِذَكاةِ أُمِّهِ

بخور.»

بنابراین اگر نفری با دست سر حیوان یا پرنده‌ای را کشید و از بدنش جدا کرد یا با فشنگ اسلحه و یا چاقوی کند سرش را جدا کرد مردار خواهد شد و حلال نخواهد بود.

(نکته) گفتن بسم الله در حین ذبح سنت است و واجب نیست؛ بنابراین اگر در حین ذبح بسم الله گفته نشود ذبح‌شده حلال خواهد بود. و سنت است جانداری که ذبح می‌شود رو به قبله و بر پهلوی چپ دراز کرده شود و ذبح‌کننده با دست چپش سر آن را بگیرد و با دست راست ذبح کند. و سنت است چاقویش بسیار تیز و برنده باشد و بعد از بریدن کامل نای و مری از آن دست بردارد و تا بعد از نزع روح سرش را جدا نکند.

﴿وَ تَحِلُّ ذَكاةُ كُلِّ مُسْلِمٍ وَ كِتابِيٍّ﴾ ذبح‌شده‌ی هر مسلمان و هر یهودی و مسیحی‌ای درست است. فرقی نیست ذبح‌کننده مرد باشد یا زن کوچک باشد یا بزرگ؛ خداوند متعال فرموده است:

«وَ طَعامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتابَ حِلٌّ لَكُمْ» (مائده/۵):

«ذبح‌شده‌ی اهل کتاب برای شما حلال است.»

و البته این در صورتی است که معلوم باشد جد بزرگشان قبل از تحریف و نسخ دین یهود و مسیح به آن گرویده باشد.

﴿وَ لا تَحِلُّ ذَبِيحَةُ مَجُوسِيٍّ وَ لا وَثَنِيٍّ﴾ ذبح‌شده‌ی مجوسی (آتش‌پرست) و بت‌پرست و دیگر کفار و مرتد حلال نیست.

﴿وَ ذَكاةُ الْجَنِينِ بِذَكاةِ أُمِّهِ﴾ ذبح جنین شکم حیوان با ذبح مادرش است؛ یعنی اگر حیوان ذبح شد و جنینش بلا فاصله مرد جنین حلال خواهد بود؛

إلا أَنْ يُوجَدَ حَيّاً فَيُذَكّىٰ. وَ ما قُطِعَ مِنْ حَيٍّ فَهُوَ مَيِّتٌ إلَّا الشَّعَرَ

«عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ قالَ النَّبِيُّ ﷺ: ذَكاةُ الْجَنِينِ ذَكاةُ أُمِّهِ» احمد روایت کرده است.

﴿إلا أَنْ يُوجَدَ حَيّاً فَيُذَكّىٰ﴾ مگر این که بعد از ذبح مادرش زنده باشد که در این صورت واجب است ذبح شود؛ پس اگر بعد از ذبح مادرش در شکم آن حرکت می‌کرد باید در اسرع وقت بیرون آورده و ذبح شود و گر نه حلال نخواهد بود.

﴿وَ ما قُطِعَ مِنْ حَيٍّ فَهُوَ مَيِّتٌ إلَّا الشَّعَرَ﴾ هر عضوی از حیوان یا پرنده‌ی زنده جدا شود مردار محسوب می‌شود؛ زیرا حیوان یا پرنده ذبح نشده است؛ جز مو و پشم و پر؛

«عَنْ أَبِي واقِدٍ اللَّيْثِيِّ ﷺ: لَمّا قَدِمَ النَّبِيُّ ﷺ الْمَدِينَةَ وَ هُمْ يَجُبُّونَ أَسْنِمَةَ الْإِبِلِ وَ يَقْطَعُونَ أَلْياتِ الْغَنَمِ، فَقالَ: ما قُطِعَ مِنَ الْبَهِيمَةِ وَ هِيَ حَيَّةٌ فَهِيَ مَيْتَةٌ» ابوداود روایت کرده است:

«پیامبر ﷺ به مدینه تشریف برد اهل مدینه کوهان شتر و دنبه‌ی گوسفند را می‌بریدند و می‌خوردند پیغمبر ﷺ فرمود: آن چه در حال زنده‌بودن حیوان، از حیوان بریده می‌شود مردار محسوب می‌شود.»

(نکته) هر بخشی از ماهی زنده قطع شود حلال است؛ زیرا، ماهی نیازمند ذبح نیست.

فَصْلٌ، وَ كُلُّ حَيَوانٍ اسْتَطابَتْهُ الْعَرَبُ فَهُوَ حَلالٌ، إلّا ما وَرَدَ الشَّرْعُ بِتَحْرِيمِهِ؛ وَ كُلُّ حَيَوانٍ اسْتَخْبَثَتْهُ الْعَرَبُ فَهُوَ حَرامٌ، إلّا ما وَرَدَ الشَّرْعُ بِإباحَتِهِ. وَ يَحْرُمُ مِنَ السِّباعِ ما لَهُ نابٌ قَوِيٌّ يَعْدُو بِهِ، وَ يَحْرُمُ مِنَ الطُّيُورِ ما لَهُ مِخْلَبٌ قَوِيٌّ يَجْرَحُ بِهِ. وَ يَحِلُّ لِلْمُضْطَرِّ فِي الْمَخْمَصَةِ أَنْ يَأْكُلَ مِنَ الْمَيْتَةِ الْمُحَرَّمَةِ ما يَسُدُّ بِهِ رَمَقَهُ

﴿فَصْلٌ﴾ خوراک حلال و حرام

﴿وَ كُلُّ حَيَوانٍ اسْتَطابَتْهُ الْعَرَبُ فَهُوَ حَلالٌ﴾ هر حیوان و پرنده‌ای که عرب‌های ثروتمند و شهر و روستانشین و دارای طبع سالم، آن را پاک بدانند و میل خوردن آن را داشته باشند حلال است ﴿إلّا ما وَرَدَ الشَّرْعُ بِتَحْرِيمِهِ﴾ جز حیوان و پرنده‌ای که شرع آن را حرام کرده باشد ﴿وَ كُلُّ حَيَوانٍ اسْتَخْبَثَتْهُ الْعَرَبُ فَهُوَ حَرامٌ﴾ و هر حیوان و پرنده‌ای که عرب آن را کثیف بدانند و میل خوردن آن را نداشته باشند حرام است ﴿إلّا ما وَرَدَ الشَّرْعُ بِإباحَتِهِ﴾ جز حیوان و پرنده‌ای که شرع آن را حلال کرده باشد.

﴿وَ يَحْرُمُ مِنَ السِّباعِ ما لَهُ نابٌ قَوِيٌّ يَعْدُو بِهِ﴾ در میان حیوانات حیوانی که دارای دندان تیز باشد که با آن بر حیوانات دیگر چیره شود، مانند شیر، پلنگ، خرس، سگ، گربه، فیل، خوک و ... حرام است ﴿وَ يَحْرُمُ مِنَ الطُّيُورِ ما لَهُ مِخْلَبٌ قَوِيٌّ يَجْرَحُ بِهِ﴾ و در میان پرندگان پرنده‌ای که دارای چنگ نیرومندی باشد که بتواند با آن، زخمی بکند، مانند باز، شاهین، جوجه‌ربا، کرکس و ... حرام می باشد؛

«عَنِ ابْنِ عَبّاسٍ- رضي الله عنهما-: نَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنْ كُلِّ ذِي نابٍ مِنَ السِّباعِ وَ كُلِّ ذِي مِخْلَبٍ مِنَ الطَّيْرِ» مسلم روایت کرده است:

«پیامبر ﷺ خوردن هر درنده‌ای که دارای دندان نیش باشد و هر پرنده‌ای را که دارای چنگ باشد منع فرمود.»

در شرع بسیاری از چیزها حرام و بسیاری حلال شده است که در این جا مجال ذکر آن‌ها نیست.

خوردن مردار

﴿وَ يَحِلُّ لِلْمُضْطَرِّ فِي الْمَخْمَصَةِ أَنْ يَأْكُلَ مِنَ الْمَيْتَةِ الْمُحَرَّمَةِ ما يَسُدُّ بِهِ رَمَقَهُ﴾ کسی

وَ لَنا مَيْتَتانِ حَلالانِ: اَلسَّمَكُ وَ الْجَرادُ، وَ دَمانِ حَلالانِ: اَلْكَبِدُ وَ الطِّحالُ

که در شدت گرسنگی است حلال و حتی واجب است برای نجات خود از مرگ از مردار حرام‌شده چند لقمه بخورد؛ یعنی مقداری که خود را از مرگ نجات بدهد نه بیشتر از آن؛ به شرطی که در سفرِ گناه نباشد و به سبب انجام‌دادن گناه دچار گرسنگی نشده باشد؛ خداوند متعال فرموده است:

«فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ باغٍ وَ لا عادٍ فَلا إِثْمَ عَلَيْهِ» (بقره/۱۷۳):

«کسی که در حال اضطرار قرار گیرد می‌تواند از مردار بخورد؛ به شرطی که به سبب گناه دچار گرسنگی نشده باشد و با این کار با اسلام دشمنی نکند.»

در این حلال‌بودن، فرقی نیست مردار، خر باشد یا استر و یا گوسفند و بز و گرگ. و اگر یکی از این‌ها را یافت نباید سگ و خوک بخورد. و اگر سگ را یافت نباید انسان مرده را بخورد. و اگر هیچ مرداری را نیافت صحیح است غذای نفر دیگری را بخورد؛ به شرطی که صاحب آن غذا همانند این انسان دچار گرسنگی شدید نشده باشد و غرامت غذا را به او بپردازد.

﴿وَ لَنا مَيْتَتانِ حَلالانِ: اَلسَّمَكُ﴾ ما مسلمانان دو حیوان مرده‌ی حلال داریم: اول ماهی. فرقی نیست خودش بمیرد یا کسی آن را بکشد و کُشنده کافر باشد یا مسلمان.

و بدانکه هر حیوان آبی یک زیست همانند ماهی حلال است؛ ولی حیوان دوزیست مانند قورباغه، خرچنگ و مار حرام هستند.

دوم، ﴿وَ الْجَرادُ﴾ ملخ است.

﴿وَ دَمانِ حَلالانِ: اَلْكَبِدُ وَ الطِّحالُ﴾ دو خون حلال هم داریم: کبد و طحال (=اسپرز)؛

«عَنِ ابْنِ عُمَرَ- رضي الله عنهما- عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: أُحِلَّتْ لَنا مَيْتَتانِ وَ دَمانِ: اَلسَّمَكُ وَ الْجَرادُ وَ الْكَبِدُ وَ الطِّحالُ» احمد و ابن ماجه روایت کرده‌اند:

«دو حیوان مرده و دو خون برای ما حلال شده‌اند: ماهی و ملخ، کبد و اسپرز.»

فصلٌ، وَ الْأُضْحِيَةُ سُنَّةٌ مُؤَكَّدَةٌ، وَ يُجْزِئُ فِيها اَلْجَذَعُ مِنَ الضَّأْنِ، وَ الثَّنِيُّ مِنَ الْمَعْزِ، وَ الثَّنِيُّ مِنَ الْإِبِلِ، وَ الثَّنِيُّ مِنَ الْبَقَرِ؛ وَ تُجْزِئُ الْبَدَنَةُ عَنْ سَبْعَةٍ وَ الْبَقَرَةُ عَنْ سَبْعَةٍ

﴿فَصلٌ﴾ اضحیه (قربانی)

قربانی این است که انسان در عید قربان حیوانی را با نیت عبادت ذبح و صدقه کند.

﴿وَ الْأُضْحِيَةُ سُنَّةٌ مُؤَكَّدَةٌ﴾ قربانی کردن برای مرد و زن بالغ سنت است؛

«**عَنْ عائِشَةَ- رضي الله عنها- عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: ما عَمِلَ آدَمِيٌّ مِنْ عَمَلٍ يَوْمَ النَّحْرِ أَحَبَّ إِلَى اللّٰهِ مِنْ إهْراقِ الدَّمِ إنَّها لَتَأْتِي يَوْمَ الْقِيامَةِ بِقُرُونِها وَ أَشْعارِها وَ أَظْلافِها، وَ إِنَّ الدَّمَ لَيَقَعُ مِنَ اللّٰهِ بِمَكانٍ قَبْلَ أَنْ يَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ**» ترمذی روایت کرده است:

«در روز عید قربان، انسان هیچ عملی را انجام نمی‌دهد که نزد خداوند از ریختن خونی محبوب‌تر باشد بی شک در روز قیامت آن حیوان با شاخ و موها و سم‌هایش بر ترازوی اعمال آن انسان سوار می‌شود و خون آن قبل از ریختن بر زمین نزد خداوند در جای خودش قرار می‌گیرد.»

﴿وَ يُجْزِئُ فِيها﴾ چهار حیوان (نر و ماده) برای قربانی درست است:

اول، ﴿اَلْجَذَعُ مِنَ الضَّأْنِ﴾ گوسفند یک ساله و بزرگ‌تر.

دوم، ﴿وَ الثَّنِيُّ مِنَ الْمَعْزِ﴾ بز دو ساله و بزرگ‌تر.

سوم، ﴿وَ الثَّنِيُّ مِنَ الْإِبِلِ﴾ شتر پنج ساله و بالاتر.

چهارم، ﴿وَ الثَّنِيُّ مِنَ الْبَقَرِ﴾ گاو دو ساله و بالاتر.

جز این چهار حیوان هیچ حیوانی دیگری برای قربانی جایز نیست. و نیز اگر حیوانات مذکور سنشان کمتر از آن چه معلوم شده است باشد برای قربانی صحیح نخواهد بود.

﴿وَ تُجْزِئُ الْبَدَنَةُ عَنْ سَبْعَةٍ وَ الْبَقَرَةُ عَنْ سَبْعَةٍ﴾ یک شتر برای قربانی هفت نفر و یک گاو هم برای هفت نفر درست است و کفایت می‌کند؛

«**عَنْ جابِرٍ ﷺ: نَحَرْنا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ بِالْحُدَيْبِيَّةِ الْبَدَنَةَ عَنْ سَبْعَةٍ وَ الْبَقَرَةَ عَنْ سَبْعَةٍ**»

وَ الشّاةُ عَنْ واحِدٍ؛ وَ أَرْبَعٌ لا تُجْزِئُ فِي الضَّحايا: اَلْعَوْراءُ الْبَيِّنُ عَوَرُها، وَ الْعَرْجاءُ الْبَيِّنُ عَرَجُها، وَ الْمَرِيضَةُ الْبَيِّنُ مَرَضُها، وَ الْعَجْفاءُ الَّتِي ذَهَبَ مُخُّها مِنَ الْهُزالِ

مسلم روایت کرده است:

«جابر فرمود: در حدیبیه همراه پیامبرﷺ یک شتر را برای هفت نفر و یک گاو را برای هفت نفر قربانی کردیم.»

﴿وَ الشّاةُ عَنْ واحِدٍ﴾ گوسفند و همچنین بز برای یک نفر کفایت می کنند؛

«عَنْ عائِشَةَ- رضي الله عنها- أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ أُوتِيَ بِكَبْشٍ أَقْرَنَ ثُمَّ ضَحّىٰ بِهِ» مسلم روایت کرده است:

«حضرت عائشه فرمود: گوسفند نر شاخداری را برای پیامبرﷺ آوردند و ایشان آن را قربانی کرد.»

﴿وَ أَرْبَعٌ لا تُجْزِئُ فِي الضَّحايا﴾ چهار حیوان هستند که برای قربانی درست نیستند:

اول، ﴿اَلْعَوْراءُ الْبَيِّنُ عَوَرُها﴾ کور آشکار؛ یعنی حیوانی که به صورت واضح، یک چشمش کور باشد.

دوم، ﴿وَ الْعَرْجاءُ الْبَيِّنُ عَرَجُها﴾ حیوانی که به صورت آشکار لنگ باشد.

سوم، ﴿وَ الْمَرِيضَةُ الْبَيِّنُ مَرَضُها﴾ حیوان مریضی که بیماری‌اش واضح باشد.

چهارم، ﴿وَ الْعَجْفاءُ الَّتِي ذَهَبَ مُخُّها مِنَ الْهُزالِ﴾ حیوانی که به خاطر لاغری مخش رفته و نمانده باشد؛ بنابراین حیوان گیج هم برای قربانی صحیح نیست؛

«عَنِ الْبَراءِ رضي الله عنه عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَرْبَعٌ لا تَجُوزُ فِي الْأَضاحِي: اَلْعَوْراءُ الْبَيِّنُ عَوَرُها، وَ الْمَرِيضَةُ الْبَيِّنُ مَرَضُها، وَ الْعَرْجاءُ الْبَيِّنُ عَرَجُها، وَ الْعَجْفاءُ الَّتِي لا تُنْقِي» اصحاب سنن روایت کرده‌اند. معنایش واضح است.

(نکته) حیوانی که قربانی می‌شود نباید چنین نقصی داشته باشد که باعث کم‌شدن گوشت شود؛ بنابراین حیوان حامله و حیوان دارای گری برای قربانی درست نیستند؛ ولی نزد چند تن از علما درست است حیوان حامله قربانی شود؛ به شرطی که

وَ يُجْزِئُ الْخَصِيُّ وَ الْمَكْسُورُ الْقَرْنِ، وَ لا تُجْزِئُ الْمَقْطُوعَةُ الْأُذُنِ وَ الذَّنَبِ. وَ يَدْخُلُ وَقْتُ الذَّبْحِ مِنْ وَقْتِ صَلاةِ الْعِيدِ إِلىٰ غُرُوبِ الشَّمْسِ مِنْ آخِرِ أَيّامِ التَّشْرِيقِ؛ وَ يُسْتَحَبُّ عِنْدَ الذَّبْحِ خَمْسَةُ أَشْياءَ: اَلتَّسْمِيَةُ، وَ الصَّلاةُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ، وَ اسْتِقْبالُ الْقِبْلَةِ، وَ التَّكْبِيرُ، وَ الدُّعاءُ بِالْقَبُولِ

حامله‌بودنش باعث لاغری نشده باشد.

﴿وَ يُجْزِئُ الْخَصِيُّ وَ الْمَكْسُورُ الْقَرْنِ﴾ حیوان اخته و شاخ‌شکسته برای قربانی درست هستند ﴿وَ لا تُجْزِئُ الْمَقْطُوعَةُ الْأُذُنِ﴾ حیوان گوش‌بریده درست نیست؛ هر چند که بخش کمی از گوشش قطع شده باشد؛ ولی امام ابوحنیفه فرموده است: اگر کمتر از یک سوم گوشش بریده شده بود درست است قربانی شود. و اگر در اصل، گوشش کوچک بود یا شکافته شده بود ولی هیچ بخشی از آن جدا نشده بود برای قربانی صحیح خواهد بود.

﴿وَ الذَّنَبِ﴾ حیوان دم‌بریده،دنبه‌بریده و پستان‌بریده برای قربانی جایز نیست؛ هر چند که بریده‌شده کم باشد و اگر بخش بیشتر دندان‌هایش افتاده باشند برای قربانی درست است؛ یعنی هر چند که دندان‌های افتاده بیشتر از دندان‌های مانده باشند.

﴿وَ يَدْخُلُ وَقْتُ الذَّبْحِ مِنْ وَقْتِ صَلاةِ الْعِيدِ﴾ وقت ذبح قربانی از زمان نمازعید فرامی‌رسد؛ یعنی از هنگامی که آفتاب به اندازه‌ی نیزه‌ای بلند می‌شود ﴿إِلىٰ غُرُوبِ الشَّمْسِ مِنْ آخِرِ أَيّامِ التَّشْرِيقِ﴾ و تا غروب آفتاب آخرین روز ایام التشریق ادامه خواهد داشت؛ یعنی روز سوم بعد از عید؛ بنابراین مدت قربانی چهار روز است؛

«عَنْ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: فِي كُلِّ أَيّامِ التَّشْرِيقِ ذَبْحٌ» ابن حبان روایت کرده است:

«پیامبر ﷺ فرمود: در هر سه روز بعد از عید، قربانی کردن درست است.»

﴿وَ يُسْتَحَبُّ عِنْدَ الذَّبْحِ خَمْسَةُ أَشْياءَ﴾ در وقت ذبح، پنج چیز سنت است: ﴿اَلتَّسْمِيَةُ، وَ الصَّلاةُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ، وَ اسْتِقْبالُ الْقِبْلَةِ، وَ التَّكْبِيرُ، وَ الدُّعاءُ بِالْقَبُولِ﴾ گفتن بسم الله، فرستادن صلوات بر پیامبر ﷺ، روکردن حیوان به جهت قبله، گفتن الله اکبر و

وَ لا يَأْكُلُ الْمُضَحِّي شَيْئاً مِنَ الْأُضْحِيَّةِ الْمَنْذُورَةِ، وَ يَأْكُلُ مِنَ الْأُضْحِيَّةِ الْمُتَطَوَّعِ بِها، وَ لا يَبِيعُ مِنَ الْأُضْحِيَّةِ شَيْئاً، وَ يُطْعِمُ الْفُقَراءَ وَ الْمَساكِينَ

دعاکردن برای قبول‌شدن.

﴿وَ لا يَأْكُلُ الْمُضَحِّي شَيْئاً مِنَ الْأُضْحِيَّةِ الْمَنْذُورَةِ﴾ نباید قربانی کننده و بچه‌هایش از قربانی نذرشده هیچ چیزی بخورند؛ و نذرشده آن است که گفته باشد: نذر باشد قربانی بکنم، یا گفته باشد: بر من واجب باشد که این حیوان را قربانی کنم؛ بنابراین باید پوست و کله و پاهایش را نیز صدقه کند.

﴿وَ يَأْكُلُ مِنَ الْأُضْحِيَّةِ الْمُتَطَوَّعِ بِها﴾ درست است قربانی کننده و بچه‌هایش از قربانی سنت بخورند. و بهتر است از جگر آن بخورد و بقیه را به مردم بدهد. و می‌تواند بیشتر هم بخورد؛ ولی سنت است بیشتر از یک سوم آن را نخورد.

﴿وَ لا يَبِيعُ مِنَ الْأُضْحِيَّةِ شَيْئاً﴾ نباید هیچ بخشی از قربانی را بفروشد. و نیز نباید هیچ بخشی از آن را به عنوان کرایه به ذبح کننده بدهد؛ پس باید بچه‌ی حیوان قربانی‌شده و پوست و پشم و سر و پاهایش را صدقه کند و یا برای خودش بردارد.

﴿وَ يُطْعِمُ الْفُقَراءَ وَ الْمَساكِينَ﴾ لازم است قربانی را به صورت خام به فقرا و مساکین مسلمان بدهد. و صحیح است قربانی سنت به ثروتمندان داده شود؛ یعنی قربانی نذرشده به آنان داده نمی‌شود.

(خاتمه) نیت قربانی واجب است؛ بنابراین صحیح نیست نفری بدون اجازه برای نفر دیگری قربانی بکند. و اگر مرده وصیت نکرده باشد قربانی کردن برای او درست نخواهد بود. و اگر وصیت کرده بود برایش قربانی شود شخصی که برای او قربانی می‌کند باید به جای مرده نیت بکند و نباید از آن بخورد و به ثروتمندان بدهد.

فصلٌ، وَ الْعَقِيقَةُ مُسْتَحَبَّةٌ وَ هِيَ الذَّبِيحَةُ عَنِ الْمَوْلُودِ يَوْمَ سابِعِهِ، وَ يُذْبَحُ عَنِ الْغُـلامِ شاتانِ وَ عَنِ الْجارِيَةِ شاةٌ، وَ يُطْعِمُ الْفُقَراءَ وَ الْمَساكِينَ

﴿فَصلٌ﴾ عقیقه

﴿وَ الْعَقِيقَةُ مُسْتَحَبَّةٌ وَ هِيَ الذَّبِيحَةُ عَنِ الْمَوْلُودِ يَـوْمَ سابِعِهِ﴾ عقیقـه سنت اسـت و عقیقـه عبارت است از حیوانی که در روز هفتم ولادت بچه ذبح می‌شود؛

«عَنْ سَمُرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: كُلُّ غُلامٍ مُرْتَهَنٌ بِعَقِيقَتِهِ تُذْبَحُ عَنْهُ يَوْمَ سابِعِهِ، وَ يُحْلَقُ، وَ يُسَمّىٰ» اصحاب سنن روایت کرده‌اند:

«پیامبرﷺ فرمود: هر بچه‌ای که به دنیا می‌آید در گرو عقیقه‌اش است کـه در روز هفتم ولادتش ذبح می‌شود و در همان روز سرش تراشیده و اسـم‌گـزاری مـی‌شـود.» یعنی اگر برای او عقیقه ذبح نشود به او اجـازه‌ی شـفاعت بـرای پـدر و مـادرش داده نمی‌شود

﴿وَ يُذْبَحُ عَنِ الْغُـلامِ شاتانِ وَ عَنِ الْجارِيَةِ شاةٌ﴾ سنت است برای پسر بچه دو گوسفند یا دو بز (همانند گوسفند و بز قربانی) و برای دختر بچه یک گوسفند یـا یـک بـز ذبـح شود. و برای پسر بچه یک گوسفند یا یک بز هم درست است. و صحیح است بـرای هفت بچه یک گاو ذبح شود.

﴿وَ يُطْعِمُ الْفُقَراءَ وَ الْمَساكِينَ﴾ سنت است عقیقـه را بـه فقـرا و مـساکین بدهـد و نیـز سنت به صورت پخته به آنان داده شود؛ و به صورت خام هـم درسـت اسـت. و بهتـر است ران راست عقیقه را به ماما بدهد. و در حین ذبح بگوید: بسم الله بعد نیت بکنـد و بگوید: این حیوان، عقیقه‌ی فلان بچه است.

کسی که نفقه‌ی بچه را پرداخت می‌کند برای او عقیقه آماده می‌کند، ماننـد پـدر، پدربزرگ، مادر و ...؛ بنابراین صحیح نیست بیگانه‌ای برای بچه عقیقـه ذبـح بکنـد. و اگر بچه قبل از روز هفتم یا بعد از آن بمیرد عقیقه‌کردن برایش سـنت اسـت. و اگـر کسی که می‌خواهد عقیقه را ذبح بکند توانایی آن را داشت ولی انجام نداد می‌تواند

....

تا حین بلوغ بچه ذبح عقیقه را تأخیر نماید؛

تراشیدن موی سر این است که سرپرست بچه بعد از ذبح عقیقه سر بچه را بتراشد و به میزان وزن موی سر، طلا یا نقره را صدقه کند. و در این حکم در بین پسر و دختر تفاوتی وجود ندارد. و اسم گزاری این است که در روز هفتم برای بچه اسم مناسبی قرار داده شود؛

«عَنْ أَبِي‌هُرَيْرَةَ ﷺ قالَ النَّبِيُّ ﷺ: تَسَمُّوا بِأَسْماءِ الْأَنْبِياءِ وَ أَحَبُّ الْأَسْماءِ إِلَى اللّٰهِ عَبْدُاللّٰهِ وَ عَبْدُالرَّحْمٰنِ» ابوداود روایت کرده است:

«با اسماء پیامبران بچه‌هایتان را اسم گزاری کنید و محبوب‌ترین اسم نزد خداوند عبدالله و عبدالرحمن است.»

سنت است انسانی متقی با خرما یا چیز دیگری دهان بچه را شیرین کند و گفتن اذان به گوش او سنت می باشد؛

«عَنْ أَبِي‌رافِعٍ ﷺ رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ أَذَّنَ فِي أُذُنِ الْحَسَنِ حِينَ وَلَدَتْهُ فاطِمَةُ» ترمذی روایت کرده است:

«پیامبرﷺ در وقت ولادت حضرت حسن، در گوش او اذان گفت.»

بعضی از علما فرموده‌اند: سنت است در گوش راست اذان و در گوش چپ اقامه گفته شود.

ختنه‌کردن بچه

بعد از این که بچه مقداری قوی شد سنت است نفقه‌ی دهنده‌ی او او را ختنه کند. و اگر این کار را انجام نداد بعد از بلوغ بر خود بچه واجب است خودش را ختنه کند. ختنه کردن پسر عبارت است از بریدن کامل پوستی که سر ذکر او را پوشانده است و ختنه کردن دختر عبارت است از بریدن کمی از گوشتی که در بالای شرمگاه او واقع شده است. و در فتوای دیگری، ختنه کردن دختر واجب نیست؛ بلکه سنت است.

(خاتمه) ذبح عقیقه برای حیوان هم درست است؛ یعنی در هنگامی که گوسفند و بز و گاو شروع به زاییدن کردند اولین بچه‌ی آن‌ها با نیت عبادت، ذبح و صدقه شود تا این که خداوند متعال در حیوانات برکت قرار دهد.

كِتابُ السَّبْقِ وَ الرَّمْي

وَ تَصِحُّ الْمُسابَقَةُ عَلَى الدَّوابِّ، وَ الْمُناضَلَةُ بِالسِّهامِ إذا كانَتِ الْمَسافَةُ مَعْلُومَةً، وَ صِفَةُ الْمُناضَلَةِ مَعْلُومَةً

﴿كِتابُ السَّبْقِ وَ الرَّمْي﴾ کتاب مسابقه و تیراندازی

﴿وَ تَصِحُّ الْمُسابَقَةُ عَلَى الدَّوابِّ﴾ مسابقه‌ی سوارکاری اسب واستر صحیح و سنت است. تعیین‌کردن محل دوانیدن و توقف‌کردن، مشخص‌کردن حیوان‌ها و مالی که بر آن مسابقه داده می‌شود واجب است؛

«عَنْ أبي هُرَيْرَةَ ﷺ: قالَ النَّبِيُّ ﷺ: لا سَبْقَ إلّا في خُفٍّ أَوْ نَصْلٍ أَوْ حافِرٍ» اصحاب سنن روایت کرده‌اند:

«پیامبر ﷺ فرمود: مسابقه تنها در سوارکاری و تیراندازی درست است.»

﴿وَ الْمُناضَلَةُ بِالسِّهامِ﴾ و مسابقه‌ی تیراندازی هم درست است؛ یعنی پرتاب‌کردن شلیک‌کردن به هدف مشخص با سلاح جنگی؛

«عَنْ عُقْبَةَ ﷺ: قالَ النَّبِيُّ ﷺ في تَفْسِيرِ قَوْلِهِ تَعالىٰ "وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِباطِ الْخَيْلِ" : أَلا إنَّ الْقُوَّةَ الرَّمْيُ، ثَلاثَ مَرّاتٍ» مسلم روایت کرده است:

«پیامبر ﷺ در تفسیر این آیه که می‌فرماید "در مقابل دشمن آنچه که توانایی دارید از نیرو و مرکب، آماده کنید" سه بار فرمود: بدانید نیرو عبارت از تیراندازی است.»

با استناد به این حدیث یادگیری امور جنگ و رانندگی بر مسلمانان واجب است.

﴿إذا كانَتِ الْمَسافَةُ مَعْلُومَةً﴾ و مسابقه‌ی سوارکاری به شرط معلوم‌بودن مسافت و محل دوانیدن ﴿وَ صِفَةُ الْمُناضَلَةِ مَعْلُومَةً﴾ و مسابقه‌ی تیراندازی به شرط معلوم‌بودن و

وَ يُخْرِجُ الْعِوَضَ أَحَدُ الْمُتَسابِقَيْنِ حَتّىٰ إنَّهُ إذا سَبَقَ اسْتَرَدَّهُ وَ إن سُبِقَ أَخَذَهُ صاحِبُهُ، وَ إن أَخْرَجاهُ مَعاً لَمْ يَجُزْ، إلّا أَنْ يُدْخِلا بَيْنَهُما مُحَلِّلاً، فَإنْ سَبَقَ أَخَذَ الْعِوَضَ، وَ إنْ سُبِقَ لَمْ يَغْرَمْ

کیفیت زدنِ هدف درست است، مثلاً تیراندازها بگویند: باید در هر شش تیر سه تیر به هدف بخورد. و نیز لازم است شروع کننده مشخص گردد.

تعیین کردن هر جایزه‌ای برای مسابقه‌ی سوارکاری و تیراندازی درست است. و اگر نفر بیگانه‌ای جایزه را به عهده بگیرد و بگوید: هر یک از شما برنده شد فلان مقدار مال را به او می‌دهم این کار درست است و باید جایزه‌ی بیان شده را بپردازد. و نیز صحیح است یکی از مسابقه‌دهندگان به این شیوه جایزه را به عهده بگیرد:

﴿وَ يُخْرِجُ الْعِوَضَ أَحَدُ الْمُتَسابِقَيْنِ﴾ یکی از دو مسابقه‌دهنده جایزه را قرار می‌دهد﴿حَتّىٰ إنَّهُ إذا سَبَقَ اسْتَرَدَّهُ وَ إن سُبِقَ أَخَذَهُ صاحِبُهُ﴾ تا این که اگر برنده شد آن را برگرداند و اگر بازنده شد مسابقه دهنده‌ی دیگر آن را بردارد و ببرد.

﴿وَ إن أَخْرَجاهُ مَعاً﴾ و اگر با هم جایزه نهادند؛ یعنی هر یک از آن‌ها بخشی از جایزه را به عهده گرفت و به رفیقش گفت: اگر تو برنده شدی سهم من را بردار﴿لَمْ يَجُزْ﴾ این کار صحیح نخواهد بود؛ زیرا قمار می‌شود و قمار حرام است﴿إلّا أَنْ يُدْخِلا بَيْنَهُما مُحَلِّلاً﴾ مگر این که به شیوه‌ی ذیل نفر دیگری را در مسابقه شرکت بدهند تا آن را برایشان حلال کند﴿فَإنْ سَبَقَ﴾ اگر این نفر سوم بر هر دوی آن‌ها برنده شد ﴿أَخَذَ الْعِوَضَ﴾ جایزه‌ی هر دوی آن‌ها را می گیرد و اگر بر یکی برنده شد و با نفر دیگر مساوی کرد جایزه‌ی او را در میان خود تقسیم می کنند ﴿وَ إنْ سُبِقَ لَمْ يَغْرَمْ﴾ و اگر این نفر سوم بازنده شد یعنی هر دوی آن‌ها بر او غالب شدند غرامتی را پرداخت نخواهد کرد. و اگر دو نفر اول مساوی کردند هر یک مال خود را می گیرد. و اگر یکی بر دیگری غالب شد مال خود و رفیقش را دریافت می کند.

کِتابُ الأیْمانِ وَ النُّذُور

لا یَنْعَقِدُ الْیَمِینُ إلّا بِاللهِ تَعالىٰ أَوْ بِاسْمٍ مِنْ أَسْمائِهِ أَوْ صِفَةٍ مِنْ صِفاتِ ذاتِهِ؛ وَ مَنْ حَلَفَ بِصَدَقَةِ مالِهِ فَهُوَ مُخَیَّرٌ بَیْنَ الصَّدَقَةِ وَ كَفَّارَةِ الْیَمِینِ

﴿کِتابُ الأیْمانِ وَ النُّذُور﴾ کتاب قسم‌ها و نذرها

﴿لا یَنْعَقِدُ الْیَمِینُ إلّا بِاللهِ تَعالىٰ أَوْ بِاسْمٍ مِنْ أَسْمائِهِ أَوْ صِفَةٍ مِنْ صِفاتِ ذاتِهِ﴾ قسم، تنها با ذات خداوند و اسمی از اسماء و صفتی از صفات او منعقد می‌شود؛ یعنی در شرع تنها این قسم‌ها قسم محسوب می‌شوند؛ مثلاً قسم‌خورنده بگوید: به ذات خداوند یا بگوید: به رب العالمین، به کسی که جان من در دست اوست و یا بگوید: به بزرگی خداوند، به قرآن قسم این کار را انجام می‌دهم؛ بنابراین قسم‌خوردن به پیامبرﷺ و به مسجد و به سر پدر و به قبر فلان شخص، منعقد نخواهد شد و مکروه است. و نزد امام شافعی حرام می باشد؛

«عَنِ ابْنِ عُمَرَ- رضي الله عنهما-: قالَ النَّبِيُّ ﷺ: **ألا إنَّ اللّٰهَ یَنْهاكُمْ أَنْ تَحْلِفُوا بِآبائِكُمْ فَمَنْ كانَ حالِفاً فَلْیَحْلِفْ بِاللّٰهِ**» شیخان روایت کرده‌اند:

«آگاه باشید خداوند شما را از قسم‌خوردن به پدرانتان منع کرده است؛ پس کسی که قسم می‌خورد به خدا قسم بخورد.»

﴿وَ مَنْ حَلَفَ بِصَدَقَةِ مالِهِ﴾ کسی که به صدقه‌ی مالش یا به عبارت دیگری قسم بخورد، مثلاً در حین عصبانیت بگوید: اگر این کار را انجام دهم بر من واجب باشد که این گوسفند را در راه خدا صدقه کنم یا بگوید: اگر بار دیگری نزد تو بیایم روزه بر من واجب باشد ﴿فَهُوَ مُخَیَّرٌ بَیْنَ الصَّدَقَةِ وَ كَفَّارَةِ الْیَمِینِ﴾ این قسم‌خورنده در بین صدقه‌کردن یا عبادت دیگر و پرداخت کفاره‌ی قسم صاحب اختیار خواهد بود؛

وَ لا شَيْءَ فِي لَغْوِ الْيَمِينِ، وَ مَنْ حَلَفَ أَنْ لا يَفْعَلَ شَيْئاً فَأَمَرَ غَيْرَهُ فَفَعَلَهُ لَمْ يَنْحَثْ

یعنی یا گوسفند را صدقه کند یا کفاره‌ی قسم را پرداخت نماید؛

«عَنْ عُقْبَةَ رضي الله عنه عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: كَفَّارَةُ نَذْرٍ كَفَّارَةُ يَمِينٍ» مسلم روایت کرده است: «پیامبر ﷺ فرمود: کفاره‌ی نذر کفاره‌ی قسم است.»

﴿وَ لا شَيْءَ فِي لَغْوِ الْيَمِينِ﴾ در قسم لغو چیزی واجب نیست و موجب گناه هم نیست؛ یعنی قسمی که از روی اراده‌ی قلبی نباشد، مثلاً شخصی در حین جر و بحث یا عصبانیت بگوید: آری به خدا، یا نه به خدا؛ خداوند متعال فرموده است:

«لا يُؤاخِذُكُمُ اللّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَ لكِنْ يُؤاخِذُكُمْ بِما عَقَّدْتُمُ الْأَيْمانَ» (مائده/۸۹): «خداوند در برابر قسم‌هایی که بر زبانتان جاری می‌شود شما را مؤاخذه نمی‌کند؛ بلکه در برابر قسمی که همراه اراده‌ی قلبی بر زبان جاری می‌کنید شما را مؤاخذه می‌کند.»

(نکته) اگر کسی گفت: اگر فلان کار را انجام دهم یهودی یا مسیحی هستم یا بگوید: بی‌ایمان بمیرم این کار را انجام نمی‌دهم، یا بگوید: با مادرم زنا کرده باشم این کار را انجام نداده‌ام، این الفاظ قسم نیستند و موجب کفاره نخواهد بود. و اگر در گفتن این الفاظ قصدش تبرئه‌ی خود باشد کافر نخواهد شد؛ ولی گناهکار خواهد شد؛ بنابراین اگر این الفاظ را بر زبان جاری کرد بعد از آن استغفار بکند. و اگر منظورش رضایت به این‌ها باشد کافر می‌شود و باید بعد از گفتن آن‌ها بلا فاصله به اسلام برگردد.

﴿وَ مَنْ حَلَفَ أَنْ لا يَفْعَلَ شَيْئاً فَأَمَرَ غَيْرَهُ فَفَعَلَهُ لَمْ يَنْحَثْ﴾ کسی سوگند بخورد کاری را انجام نمی‌دهد، مثلاً بگوید: به خدا سوگند این خانه را به تو نمی فروشم یا به تو درس نمی‌گویم بعد به نفری دستور بدهد آن را انجام دهد قسمش شکسته نمی‌شود و کفاره‌ای بر او واجب نخواهد شد؛ ولی اگر در قسمش منظورش این باشد که نه خودش و نه نفر دیگری آن را کار را انجام ندهد اگر نفر دیگری آن را انجام دهد

وَ مَنْ حَلَفَ عَلىٰ فِعْلِ أَمْرَيْنِ فَفَعَلَ أَحَدَهِما لَمْ يَحْنَثْ. وَ كَفّارَةُ الْيَمِينِ هُوَ مُخَيَّرٌ فِيها بَيْنَ ثَلاثَةِ أَشْياءَ: عِتْقِ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ، أَوْ إطْعامِ عَشْرَةِ مَساكِينَ كُلُّ مِسْكِينٍ مُدٌّ، أَوْكِسْوَتِهِمْ ثَوْباً ثَوْباً، فَإنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيامُ ثَلاثَةِ أيّامٍ

قسمتش شکسته می‌شود.

﴿وَ مَنْ حَلَفَ عَلىٰ فِعْلِ أَمْرَيْنِ فَفَعَلَ أَحَدَهِما لَمْ يَحْنَثْ﴾ کسی سوگند بخورد کاری را انجام نمی‌دهد، مثلاً بگوید: خدا سوگند این دو پیراهن را به تو می فروشم بعد یکی از آن‌ها را انجام دهد یعنی یک پیراهن را به او بفروشد قسمش شکسنه نخواهد شد؛ ولی اگر مقصودش این باشد که هیچ یک از آن دو کار را انجام نمی‌دهد نه به تنهایی و نه با هم، قسمش شکسته می‌شود.

کفاره‌ی قسم

﴿وَ كَفّارَةُ الْيَمِينِ هُوَ مُخَيَّرٌ فِيها بَيْنَ ثَلاثَةِ أَشْياءَ﴾ اگر قسم قسم‌خورنده‌ای شکست کفاره‌ی آن این است که در بین سه فعل ذیل یکی از آن‌ها را انجام دهد؛ یعنی در انتخاب یکی از آن‌ها مختار است:

اول، ﴿عِتْقِ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ﴾ آزادکردن برده‌ای مؤمن.

دوم، ﴿أَوْ إطْعامِ عَشْرَةِ مَساكِينَ كُلُّ مِسْكِينٍ مُدٌّ﴾ طعام‌دادن به ده مسکین و فقیر، به هر یک از آنان یک مد دانه یعنی «۶۰۵» گرم. لازم است دانه‌ها سالم باشند؛ یعنی نباید پخته به آنان داده شود.

سوم، ﴿أَوْكِسْوَتِهِمْ ثَوْباً ثَوْباً﴾ دادن ده لباس به ده مسکین و فقیر. فرقی نیست آن لباس، پیراهن باشد یا شلوار و یا زیر پیراهن؛ ولی دادن جوراب و کفش درست نیست.

﴿فَإنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيامُ ثَلاثَةِ أيّامٍ﴾ بعد اگر هیچ یک از آن سر چیز را نیافت باید با نیت کفاره‌ی قسم سه روز روزه بگیرد، همانگونه که خداوند متعال فرموده است:

«فَكَفَّارَتُهُ إِطْعَامُ عَشَرَةِ مَسَاكِينَ مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعِمُونَ أَهْلِيكُمْ أَوْ كِسْوَتُهُمْ أَوْ تَحْرِيرُ

....

رَقَبَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيامُ ثَلاثَةِ أَيَّامٍ ذٰلِكَ كَفَّارَةُ أَيْمانِكُمْ إِذا حَلَفْتُمْ» (مائده/۸۹): معنایش واضح است.

(نکته) نزد امام ابوحنیفه درست است قیمت دانه یا قیمت لباس‌ها به ده مسکین داده شود؛ ولی کفاره‌ی قسم نزد ایشان تقریباً برای هر مسکین دو کیلو دانه است.

(خاتمه) قسم بچه و دیوانه و وادارشده منعقد نخواهد شد. و کسی که فراموش کرده باشد بر انجام‌ندادن کاری قسم خورده است و آن را انجام دهد یا نمی دانست بر آن کار قسم خورده است یا می دانست ولی وادار به انجام‌دادن آن شد در این سه مورد، قسمش شکسته نمی‌شود و موجب کفاره نیست؛ پس قسمش باقی است و ساقط نمی‌شود.

فَصلٌ، وَ النَّذْرُ یَلْزَمُ فِي الْمُجازاةِ عَلیٰ مُباحٍ وَ طاعَةٍ کَقَوْلِهِ إنْ شَفَی اللهُ مَرِیضی فَلِلّهِ عَلَيَّ أَنْ أُصَلِّيَ أَوْ أَصُومَ أَوْ أَتَصَدَّقَ،

﴿فَصلٌ﴾ نذر

نذر عبارت است از این که انسان، عبادت غیر واجبی را بر خود واجب کند. نذر دو نوع است:

اول، «نذر اللجاج» یعنی نذر عصبانیت و لجاجت، مثلاً بگوید: اگر با تو حرف بزنم بر من روزه واجب باشد که در این صورت یا باید روزه بگیرد و کفاره‌ی قسم را بپردازد، همانطوری که در کتاب قسم بیان کردیم. این نوع نذر مکروه است؛ زیرا همانند قسم است؛

«عَنِ ابْنِ عُمَرَ- رضي الله عنهما- أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ نَهیٰ عَنِ النَّذْرِ، وَ قالَ: إِنَّهُ لا یَأْتِي بِخَیْرٍ وَ إِنَّما یُسْتَخْرَجُ بِهِ مِنَ الْبَخِیلِ» شیخان روایت کرده‌اند:

«پیامبرﷺ نذر را منع کرد و فرمود: خیری به دنبال ندارد و تنها مال را از بخیل می‌گیرد.» (۱)

دوم، «نذر التبرّ» (احسان کردن) است. این قسم دارای اجر است؛ خداوند متعال فرموده است:

«وَلْیُوفُوا نُذُورَهُمْ» (حج/۲۹):

«به نذرهایشان وفا بکنند»

﴿وَ النَّذْرُ یَلْزَمُ فِي الْمُجازاةِ عَلیٰ مُباحٍ وَ طاعَةٍ﴾ نذر در جزای به دست‌آمدن چیزی خوب یا کناررفتن چیزی بد، واجب می‌شود؛ به شرطی که بر اصل نذر، مباح باشد و نذرشده عبادت باشد ﴿کَقَوْلِهِ إنْ شَفَی اللهُ مَرِیضی فَلِلّهِ عَلَيَّ أَنْ أُصَلِّيَ أَوْ أَصُومَ أَوْ أَتَصَدَّقَ﴾ مثلاً بگوید: اگر خدا بیمارم را شفا دهد یا به من پسری بدهد بر من واجب

---

(۱) و تنها بخیل آن را انجام می‌دهد. (مترجم)

وَ يَلْزَمُهُ مِنْ ذٰلِكَ ما يَقَعُ عَلَيْهِ الِاسْمُ. وَ لا نَذْرَ فِي مَعْصِيَةٍ كَقَوْلِهِ إنْ قَتَلْتُ فُلاناً فَلِلّٰهِ عَلَيَّ كَذا، وَ لا يَلْزَمُ النَّذْرُ عَلىٰ تَرْكِ مُباحٍ كَقَوْلِهِ لا آكُلُ لَحْماً وَ لا أَشْرَبُ لَبَناً، وَ ما أَشْبَهَ ذٰلِكَ

باشد نماز بخوانم یا روزه بگیرم یا صدقه دهم ﴿وَ يَلْزَمُهُ مِنْ ذٰلِكَ ما يَقَعُ عَلَيْهِ الِاسْمُ﴾ بعد اگر مرادش حاصل شد آن چه اسم نذر بر آن واقع شود بر نذرکننده واجب می‌شود؛ یعنی باید حدأقل دو رکعت نماز بخواند یا یک روز روزه بگیرد و یا چیز کمی را صدقه کند.

(نکته) اگر در حین نذرکردن، مقداری را تعیین کرد، مثلاً گفت: بر من باشد این گوسفند یا ده دینار را صدقه کنم یا یک ماه روزه بگیرم آن چه را بیان کرده است بر او واجب می‌شود.

﴿وَ لا نَذْرَ فِي مَعْصِيَةٍ﴾ در گناه، نذر وجود ندارد ﴿كَقَوْلِهِ إنْ قَتَلْتُ فُلاناً فَلِلّٰهِ عَلَيَّ كَذا﴾ مثلاً بدون این که حق داشته باشد بگوید: اگر فلان کس را کشتم بر من برای خدا فلان چیز باشد، یا بگوید: بر من نذر باشد فلان شخص را بکشم یا زنا بکنم؛

«عَنْ عِمْرانَ بْنِ حُصَيْنٍ رضي الله عنه: قالَ النَّبِيُّ ﷺ: لا وَفاءَ لِنَذْرٍ فِي مَعْصِيَةٍ وَ لا فِي ما لا يَمْلِكُ الْعَبْدُ» شیخان روایت کرده‌اند:

«پیامبر ﷺ فرمود: در گناه و چیزی که ملک انسان نیست وفا به نذر وجود ندارد.»

(نکته) نذر احسان و عبادت منعقد و واجب می‌شود؛ هر چند که به چیزی تعلیق نشود، مثلاً بگوید: بر من نذر باشد روزه بگیرم یا قربانی بکنم.

﴿وَ لا يَلْزَمُ النَّذْرُ عَلىٰ تَرْكِ مُباحٍ﴾ بر ترک و انجام‌دادن کار مباح و حلالی که به عبادت ربطی ندارد نذر واجب نمی‌شود ﴿كَقَوْلِهِ لا آكُلُ لَحْماً وَ لا أَشْرَبُ لَبَناً وَ ما أَشْبَهَ ذٰلِكَ﴾ مثلاً بگوید: بر من نذر باشد: گوشت نخورم، شیر ننوشم و چیزی که شبیه این است، مانند بر من نذر باشد بخوابم یا این انگور را بخورم؛

«عَنِ ابْنِ عَبّاسٍ- رضي الله عنهما-: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ رَأىٰ رَجُلاً قائِماً فِي الشَّمْسِ فَقالُوا: إِنَّهُ نَذَرَ أَنْ يَقُومَ وَ لا يَقْعُدَ وَ لا يَسْتَظِلَّ وَ لا يَتَكَلَّمَ وَ يَصُومَ، فَقالَ: مُرْهُ فَلْيَتَكَلَّمْ وَ

....

لِيَسْتَظِلَّ وَ لْيَقْعُدْ وَ لْيُتِمَّ صَوْمَهُ» شیخان روایت کرده‌اند:

«پیامبرﷺ مرد ایستاده‌ای را در آفتاب دید گفتند: نذر کرده است بایستد و ننشیند و به سایه نرود و تکلم نکند و روزه بگیرد؛ پیغمبرﷺ فرمود: حرف بزند، به سایه برود، بنشیند و روزه‌اش را به پایان برساند.»

(خاتمه) نذرکردن مال برای فرد مشخص شده درست است؛ به شرطی که معصیت نباشد، مثلاً نذرکننده بگوید: این خانه‌ام را نذر فلان کس کردم یا بگوید: نذر این مسجد باشد؛ بنابراین خانه ملک آن مرد یا آن مسجد می‌شود و پشیمان‌شدن درست نیست؛ ولی نذر عبادت، تنها برای خداوند درست است.

اگر نذرکننده فوت کرد واجب است قبل از تقسیم مال متروک، نذرش تنفیذ شود و اگر نذرش تنها عبادت بود ورثه‌اش آن را برای او انجام می‌دهند؛

«عَنِ ابْنِ عَبّاسٍ- رضي الله عنهما-: اِسْتَفْتىٰ سَعْدُ بْنُ عُبادَةَ النَّبِيَّ ﷺ فِي نَذْرٍ كانَ عَلىٰ أُمِّهِ تُوُفِّيَتْ قَبْلَ أَنْ تَقْضِيَهُ، فَقالَ: اِقْضِهِ عَنْها» شیخان روایت کرده‌اند:

«سعد در مورد نذری که بر مادرش قرار گرفته بود و قبل از این که مادرش آن را انجام دهد فوت کرده بود از پیامبرﷺ سؤال کرد؛ پیامبرﷺ فرمود: به جای او آن را انجام بده.»

هر صدقه‌ای را که انسان نذر کرده باشد نباید به ثروتمندان بدهد و در بین نذر زنده‌ها و مرده‌ها تفاوتی وجود ندارد. و صحیح نیست نذرکننده و کسانی که نفقه‌ی آنان بر او است از نذرشده بخورند.

كِتابُ الأقضِيَةِ وَ الشَّهاداتِ

وَ لا يَجُوزُ أَنْ يَلِيَ الْقَضاءَ إلّا مَنِ اسْتَكْمَلَتْ فِيهِ خَمْسَ‌عَشْرَةَ خَصْلَةً: اَلْإسْلامُ

﴿كِتابُ الأقضِيَةِ وَ الشَّهاداتِ﴾ قضاوت‌ها و شهادت‌ها

قاضی کسی است نزاع میان دو نفر یا بیشتر را حل کرده و بر طبق شریعت اسلام حکم می‌کند؛ خداوند متعال فرموده است:

«وَ أَنِ احْكُمْ بَيْنَهُمْ بِما أَنْزَلَ اللّٰهُ» (مائده/۴۹):

«در میان مردم بر طبق قانونی که خداوند نازل کرده است [قرآن و حدیث] حکم بکن.»

بودن قاضی فرض کفایه است. و باید به او چنان قدرتی واگزار شود که بتواند حق را برای صاحب حق بگیرد و مجرم را تعذیب کند؛ بنابراین اگر در جایی قاضی نبود واجب است ساکنان آن جا برای خودشان مرد عالم و عادلی را قاضی خود بکنند و احکام او را اجرا نمایند؛

«عَنْ جابِرٍ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: كَيْفَ تُقَدَّسُ أُمَّةٌ لا يُؤْخَذُ مِنْ شَدِيدِهِمْ لِضَعِيفِهِمْ» ابن‌حبان روایت کرده است:

«پیامبر ﷺ فرمود: چگونه پاک می‌شود امتی که حق ضعفای ایشان از صاحبان قدرت گرفته نمی‌شود.»

﴿وَ لا يَجُوزُ أَنْ يَلِيَ الْقَضاءَ إلّا مَنِ اسْتَكْمَلَتْ فِيهِ خَمْسَ‌عَشْرَةَ خَصْلَةً﴾ درست نیست جز کسی که دارای پانزده خصلت است قضاوت را به عهده بگیرد:

اول، ﴿اَلْإسْلامُ﴾ اسلام؛ خداوندمتعال فرموده است:

«وَ لَنْ يَجْعَلَ اللّٰهُ لِلْكافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلاً» (نساء/۱۴۱):

وَ الْبُلُوغُ وَ الْعَقْلُ وَ الْحُرِّيَّةُ وَ الذُّكُورَةُ وَ الْعَدالَةُ وَ مَعْرِفَةُ أَحْكامِ الْكِتابِ وَ السُّنَّةِ وَ مَعْرِفَةُ الْإِجْماعِ وَ مَعْرِفَةُ الْاِخْتِلافِ وَ مَعْرِفَةُ طُرُقِ الْاِجْتِهادِ وَ مَعْرِفَةُ طَرَفٍ مِنْ لِسانِ الْعَرَبِ وَ مَعْرِفَةُ تَفْسِيرِ كِتابِ اللّٰهِ تَعالىٰ وَ أَنْ يَكُونَ سَمِيعاً

«خداوند متعال برای کافران هیچ راهی را بر مؤمنان قرار نداده است.»

امام حنفی فرموده است: صحیح است کافر برای کفار قاضی شود.

دوم، سوم، چهارم و پنجم، ﴿وَ الْبُلُوغُ وَ الْعَقْلُ وَ الْحُرِّيَّةُ وَ الذُّكُورَةُ﴾ بلوغ، عقل، آزادبودن و مذکربودن است؛

«عَنْ أَبِي بَكْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: لَنْ يُفْلِحَ قَوْمٌ وَلَّوْا أَمْرَهُمُ امْرَأَةً» بخاری روایت کرده است:

«قومی که کارشان را به زن واگزار می‌کنند هیچوقت رستگار نخواهد شد.»

ششم، ﴿وَ الْعَدالَةُ﴾ عدالت؛ بنابراین نباید فاسق قاضی شود؛ زیرا متهم است.

هفتم، ﴿وَ مَعْرِفَةُ أَحْكامِ الْكِتابِ وَ السُّنَّةِ﴾ آگاهی از احکام قرآن و سنت؛ یعنی از عام و خاص‌بودن آیات و احادیث احکام و نسخ شده‌ها و آن‌هایی که حکمشان باقی است و نیز از احادیث صحیح و حسَن و ضعیف مطلع باشد.

هشتم، ﴿وَ مَعْرِفَةُ الْإِجْماعِ وَ مَعْرِفَةُ الْاِخْتِلافِ﴾ آگاهی از اجماع علمای فقه و اختلاف ایشان.

نهم، ﴿وَ مَعْرِفَةُ طُرُقِ الْاِجْتِهادِ﴾ آگاهی از راه‌های اجتهاد؛ و اجتهاد به معنای استنباط احکام خدا و پیامبرﷺ از قرآن و حدیث است. و این راه‌های اجتهاد با اصول فقه یافت می‌شوند.

دهم، ﴿وَ مَعْرِفَةُ طَرَفٍ مِنْ لِسانِ الْعَرَبِ﴾ دانستن زبان عربی به مقدار نیاز، مانند صرف، نحو و بلاغه. و نیز لازم است زبان عربی را بفهمد.

یازدهم، ﴿وَ مَعْرِفَةُ تَفْسِيرِ كِتابِ اللّٰهِ تَعالىٰ﴾ دانستن تفسیر قرآن کریم به میزان نیاز.

دوازدهم، ﴿وَ أَنْ يَكُونَ سَمِيعاً﴾ شنوابودن؛ یعنی نباید کر باشد.

وَ أَنْ يَكُونَ بَصِيراً، وَ أَنْ يَكُونَ كاتِباً، وَ أَنْ يَكُونَ مُسْتَيْقِظاً؛ وَ يُسْتَحَبُّ أَنْ يَجْلِسَ فِي وَسَطِ الْبَلَدِ فِي مَوْضِعٍ بارِزٍ لِلنّاسِ وَ لا حاجِبَ لَهُ

سیزدهم، ﴿وَ أَنْ يَكُونَ بَصِيراً﴾ بینابودن؛ یعنی نباید کور باشد.

چهاردهم، ﴿وَ أَنْ يَكُونَ كاتِباً﴾ نوسینده‌بودن؛ یعنی نوشتن بلد باشد.

پانزدهم، ﴿وَ أَنْ يَكُونَ مُسْتَيْقِظاً﴾ بیدار و هوشیار باشد؛ تا به او حیله نشود.

(نکته) اگر این شرایط در قاضی تحقق یافتند باید با اجتهاد خودش احکام شرعی را از قرآن و حدیث استنباط کرده و در میان قضاوت بکند و کسی که به درجه‌ی اجتهاد نرسیده است (قاضی یا غیر قاضی) باید بر طبق یکی از چهار مذهب حنفی، مالکی، شافعی و حنبلی رفتار بکند؛ زیرا علمای این چهار مذهب، احکام شرع را به خوبی از قرآن و حدیث گرفته و آن‌ها را در کتاب‌هایشان ثبت کرده‌اند؛ خداوند متعال فرموده است:

«فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ» (نحل/۴۳):

«اگر نمی‌دانید از آگاهان بپرسید.»

بنابراین نباید هر کسی که قرآن را ختم کرد و از چند حدیثی آگاه بود وارد میدان فتوا بشود و احکام شرع را مستقیم از قرآن و حدیث بگیرد؛ بلکه باید از آن چهار مذهب کمک بگیرد.

بدانکه جز این چهار مذهب، مذاهب دیگری هم هستند؛ ولی علمای اسلام با اتفاق نظر، تنها نسبت به این چهار مذهب اطمینان داشته‌اند؛ زیرا محل اعتماد هستند و برای جلوگیری از تفرق، این کار عمل خوبی محسوب می‌شود؛ عبدالله بن مسعود فرموده است:

«ما رَءاهُ الْمُسْلِمُونَ حَسَناً فَهُوَ عِنْدَ اللّٰهِ حَسَنٌ» امام مالك روایت کرده است:

«هر چیزی را که مسلمانان، نیکو دانستند نزد خداوند نیکو است.»

﴿وَ يُسْتَحَبُّ أَنْ يَجْلِسَ فِي وَسَطِ الْبَلَدِ فِي مَوْضِعٍ بارِزٍ لِلنّاسِ وَ لا حاجِبَ لَهُ﴾ سنت است

وَ لا يَقْعُدُ لِلْقَضاءِ فِي الْمَسْجِدِ، وَ يُسَوِّي بَيْنَ الْخَصْمَيْنِ فِي ثَلاثَةِ أَشْياءَ: فِي الْمَجْلِسِ وَ اللَّفْظِ وَ اللَّحْظِ؛ وَ لا يَجُوزُ أَنْ يَقْبَلَ الْهَدِيَّةَ مِنْ أَهْلِ عَمَلِهِ

قاضی در وسط شهر در جایی که مردم او را ببینند بنشیند و نباید در بر دروازه نگهبانی را قرار بدهد که مردم را از رفتن به نزد او منع بکند؛

«**عَنْ مُعاذٍ رضي الله عنه عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: مَنْ وُلِّيَ مِنْ أُمُورِ الْمُسْلِمِينَ شَيْئاً فَاحْتَجَبَ عَنْ أُولِي الضَّعْفِ وَ الْحاجَةِ احْتَجَبَ اللّٰهُ تَعالىٰ عَنْهُ يَوْمَ الْقِيامَةِ**» امام احمد روایت کرده است:

«پیامبر ﷺ فرمود: کسی که چیزی از امور مسلمانان به او واگزار شود بعد خود را از ضعفا و نیازمندان ستر بکند خداوند متعال در روز قیامت خودش را از او ستر می‌نماید.»

ولی نهادن نگهبانی که مردم را راهنمایی کرده و فرابخواند سنت است.

﴿وَ لا يَقْعُدُ لِلْقَضاءِ فِي الْمَسْجِدِ﴾ نباید قاضی برای قضاوت در مسجد بنشیند ﴿وَ يُسَوِّي بَيْنَ الْخَصْمَيْنِ فِي ثَلاثَةِ أَشْياءَ﴾ و باید در سه چیز در میان دو طرف منازع تسویه بیندازد:

اول، ﴿فِي الْمَجْلِسِ﴾ در محل نشیمن؛ یعنی هر دوی آن‌ها را همانند یکدیگر بنشاند نه این که یکی از آنان بنشیند و دیگری بر پا بایستد یا یکی از آن‌ها در کنار قاضی و دیگری بر زمین بنشیند.

دوم، ﴿وَ اللَّفْظِ﴾ در حرف‌زدن؛ یعنی همانند یکدیگر به آن‌ها گوش بدهد.

سوم، ﴿وَ اللَّحْظِ﴾ در تماشاکردن؛ به هر دوی آنان بنگرید. و نیز با هم وارد محل قضاوت بشوند و سلام هر دوی آنان را پاسخ بدهد و عصبانیت و روخوشی قاضی نسبت به ایشان مساوی باشد.

﴿وَ لا يَجُوزُ أَنْ يَقْبَلَ الْهَدِيَّةَ مِنْ أَهْلِ عَمَلِهِ﴾ درست نیست (حرام است) از ارباب رجوعش هدیه را قبول کند. فرقی نیست هدیه به این هدف باشد که حکم به ناحق صادر بکند یا از صدور حکم حق امتناع نماید و یا هیچ یک از این دو هدف نباشد؛ بلکه شخص هدیه‌دهنده قبل از این که قاضی بشود به او هدیه نداده باشد؛

وَ يَجْتَنِبُ الْقَضاءَ فِي عَشْرَةَ مَواضِعَ: عِنْدَ الْغَضَبِ وَ الْجُوعِ وَ الْعَطَشِ وَ شِدَّةِ الشَّهْوَةِ وَ الْحُزْنِ وَ الْفَرَحِ الْمُفْرِطِ وَ عِنْدَ الْمَرَضِ وَ مُدافَعَةِ الْأَخْبَثَيْنِ وَ عِنْدَ النُّعاسِ وَ شِدَّةِ الْحَرِّ وَ الْبَرْدِ؛ وَ لا يَسْأَلُ الْمُدَّعىٰعَلَيْهِ إِلّا بَعْدَ كَمالِ الدَّعْوىٰ

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: لَعَنَ النَّبِيُّ ﷺ اَلرّاشِيَ وَ الْمُرْتَشِيَ» اصحاب سنن روایت کرده‌اند:

«پیامبر ﷺ بر رشوه‌دهنده و رشوه گیرنده لعنت فرستاد.»

و دعوت کردن قاضی به مهمانی و کارکردن برای او نیز همانند رشوه حرام هستند.

﴿وَ يَجْتَنِبُ الْقَضاءَ فِي عَشْرَةَ مَواضِعَ﴾ لازم است قاضی در ده موضع از قضاوت اجتناب کند: ﴿عِنْدَ الْغَضَبِ وَ الْجُوعِ وَ الْعَطَشِ وَ شِدَّةِ الشَّهْوَةِ وَ الْحُزْنِ وَ الْفَرَحِ الْمُفْرِطِ وَ عِنْدَ الْمَرَضِ وَ مُدافَعَةِ الْأَخْبَثَيْنِ وَ عِنْدَ النُّعاسِ وَ شِدَّةِ الْحَرِّ وَ الْبَرْدِ﴾ در وقت خشمگینی، گرسنگی، تشنگی، شدت شهوت جنسی، اندوه، شادی زیاد، بیماری، دفع ادرار و مدفوع، چرت‌زدن و شدت گرما و سرما. و نیز باید در حین خستگی و ترس قضاوت نکند؛ یعنی در هیچ وقتی از این اوقات هیچ حکمی را صادر نکند.

﴿وَ لا يَسْأَلُ الْمُدَّعىٰعَلَيْهِ إِلّا بَعْدَ كَمالِ الدَّعْوىٰ﴾ نباید قاضی قبل از کامل‌شدن دعوی، از مدعی‌علیه سؤال بکند؛ یعنی درست نیست تا بعد از این که مدعی ادعایش را کامل نکرده است از مدعی‌علیه چیزی بپرسد و بعد از آن، به مدعی‌علیه می‌گوید: این ادعا را رد کن. و سپس اگر مدعی‌علیه به حق مدعی اقرار کرد حق ثابت می‌شود و باید آن را به مدعی برگرداند و پشیمان‌شدن نفعی نخواهد داشت؛

«عَنْ عَلِيٍّ -كرم الله وجهه- قالَ النَّبِيُّ ﷺ: إِذا تَقاضىٰ إِلَيْكَ رَجُلانِ فَلا تَقْضِ لِلْأَوَّلِ حَتّىٰ تَسْمَعَ كَلامَ الْآخَرِ» ترمذی روایت کرده است:

«پیامبر ﷺ به حضرت علی فرمود: هرگاه دو نفر برای قضاوت به تو مراجعه کردند تا بعد از کلام نفر دوم برای اول حکمی صادر نکن.»

وَ لا يُحَلِّفُهُ إلّا بَعْدَ سُؤالِ الْمُدَّعِي، وَ لا يُلَقِّنُ خَصْماً حُجَّةً وَ لا يُفْهِمُهُ كَلاماً، وَ لا يَتَعَنَّتُ بِالشُّهداءِ، وَ لا يَقْبَلُ الشَّهادَةَ إلّا مِمَّنْ ثَبَتَتْ عَدالَتُهُ، وَ لا تُقْبَلُ شَهادَةُ عَدُوٍّ عَلىٰ عَدُوِّهِ

و اگر مدعی‌علیه به حکم مدعی اقرار نکرد قاضی می‌تواند به مدعی بگوید: شاهد داری؟ اگر مدعی گفت: شاهد دارم ولی می‌خواهم برای من قسم بخورد این عمل درست است؛ بنابراین ﴿وَ لا يُحَلِّفُهُ إلّا بَعْدَ سُؤالِ الْمُدَّعِي﴾ نباید قاضی بعد از درخواست مدعی، مدعی‌علیه را قسم بدهد و بعد از این، قاضی مدعی‌علیه را قسم می‌دهد. و إن شاء الله از این به بعد حل و فصل نزاع میان مدعی و مدعی‌علیه را بیان خواهیم کرد.

﴿وَ لا يُلَقِّنُ خَصْماً حُجَّةً وَ لا يُفْهِمُهُ كَلاماً﴾ نباید قاضی به یکی از دو طرف نزاع حجت و دلیلی را القا کرده و به او کلامی را بیاموزد؛ بلکه باید ساکت شود. و اگر سخن ایشان را درک نکرد به آنان می گوید: سخنانشان را تکرار کنند.

شهادت

﴿وَ لا يَتَعَنَّتُ بِالشُّهداءِ﴾ نباید قاضی دل شاهدها را بشکند، مثلاً بگوید: چرا شهادت می‌دهی؟ یا بگوید: از این شهادت نمی‌ترسی؟ ﴿وَ لا يَقْبَلُ الشَّهادَةَ إلّا مِمَّنْ ثَبَتَتْ عَدالَتُهُ﴾ و جز از کسی که عدالتش نزد قاضی ثابت شده است شهادت کسی را نمی‌پذیرد، همانگونه که توضیح آن خواهد آمد.

﴿وَ لا تُقْبَلُ شَهادَةُ عَدُوٍّ عَلىٰ عَدُوِّهِ﴾ شهادت دشمن بر دشمنش پذیرفته نخواهد شد. و منظور از دشمن کسی است که از نفری بدش بیاید و دوست داشته باشد همواره دچار مصیبت بشود و دوست نداشته باشد به او سودی برسد؛

«عَنِ ابْنِ عُمَرَ- رضي الله عنهما- قالَ النَّبِيُّ ﷺ: **لا تُقْبَلُ شَهادَةُ ذِي غَمَرٍ عَلىٰ أَخِيهِ**»

«پیامبر ﷺ فرمود: شهادت کینه‌توز بر علیه برادرش قبول نیست.»

ولی شهادت دشمن به نفع دشمنش پذیرفته می‌شود؛ زیرا هیچ اتهامی به او وارد نمی‌شود؛ و اگر دشمنیِ موجود به سبب دین باشد، مانند شهادت مسلمان بر علیه

وَ لا شَهادَةُ والِدٍ لِوَلَدِهِ وَ لا وَلَدٍ لِوالِدِهِ

ابوداود روایت کرده است:

کافر این شهادت هم مقبول خواهد بود.

﴿وَ لا شَهادَةُ والِدٍ لِوَلَدِهِ وَ لا وَلَدٍ لِوالِدِهِ﴾ شهادت پدر و مادر و پدربزرگ و مادربزرگ برای بچه (پسر و دختر و نوه) و نیز شهادت بچه و نوه برای پدر و مادر و پدربزرگ و مادربزرگ پذیرفته نخواهد بود؛ زیرا اتهام سود رساندن وارد است؛ بنابراین شهادت ایشان بر علیه یکدیگر مقبول خواهد بود؛

«عَنْ عَلِيٍّ -کرم الله و جهه- أَنَّهُ خاصَمَ يَهُودِيّاً فِي دِرْعٍ لَهُ فَأَتيٰ بِابْنِهِ الْحَسَنِ وَ بِمَولاهُ قَنْبَرٍ إِلَى الْقاضِي شُرَيْحٍ لِيَشْهَدا لَهُ، فَرَدَّ الْقاضِي شَهادَةَ الْحَسَنِ لِأَجْلِ الْبُنُوَّةِ، وَ قَضيٰ بِالدِّرْعِ لِلْيَهُودِيِّ» ابونعیم روایت کرده است:

«حضرت علی بر زره‌ای با مردی یهودی نزاع داشت بعد پسرش حسن و برده اش قنبر را نزد قاضی شریح آورد تا برای او شهادت بدهند قاضی به سبب پسربودن، شهادت حسن را رد کرد و زره را به یهودی داد.»

بعد مرد یهودی گفت: به خدا قسم حضرت علی راست می گوید و این زره متعلق به اوست و من آن را دزدیده‌ام و به علت این عدالت شما مسلمان می‌شوم.

جز پدر و مادر و بالاتر از ایشان و پسر و دختر و پایین‌تر از آنان، شهادت اقوام دیگر برای یکدیگر پذیرفته می‌شود.

(نکته) لازم است بعد از درخواست شهادت، شاهد شهادت بدهد؛ ولی اگر حق نفری ضایع می‌شد و نمی‌دانست چه کسی شاهدش است واجب است شاهد او را از این موضوع آگاه بکند و بگوید: من شاهد ادعای تو هستم تا مدعی از او درخواست شهادت بکند. و نیز در اموری که حق خداوند هستند، مانند نماز، زکات، و ... یا حق خداوند در آن‌ها وجود دارد، مانند طلاق و حدود شرعی، بر شاهد واجب است در حین نیاز، خود را آشکار کرده و بدون درخواست شهادت از او، شهادت بدهد.

وَ لا يُقْبَلُ كِتابُ قاضٍ إلىٰ قاضٍ آخَرَ في الْأَحْكامِ إلّا بَعْدَ شَهادَةِ شاهِدَيْنِ يَشْهَدانِ بِما فِيهِ

صحیح است شاهد از کسی که برای او شهادت می‌دهد هزینه‌ی ایاب و ذهاب را دریافت کند.

﴿وَ لا يُقْبَلُ كِتابُ قاضٍ إلىٰ قاضٍ آخَرَ في الْأَحْكامِ﴾ نوشته‌ی قاضی به قاضی دیگر در مورد احکام، قبول نمی‌شود ﴿إلّا بَعْدَ شَهادَةِ شاهِدَيْنِ يَشْهَدانِ بِما فِيهِ﴾ مگر این که دو شاهد، به محتوای نامه‌ی او شهادت بدهند. و لازم است این دو شاهد از طرف قاضی نویسنده آمده باشند.

فصلٌ، وَ يَفْتَقِرُ الْقاسِمُ إلىٰ سَبْعَةِ شَرائِطَ: اَلْإِسْلامُ وَ الْبُلُوغُ وَ الْعَقْلُ وَ الْحُرِّيَّةُ وَ الذُّكُورَةُ وَ الْعَدالَةُ وَ الْحِسابُ؛ فَإنْ تَراضَى الشَّرِيكانِ بِمَنْ يَقْسِمُ بَيْنَهُما لَمْ يَفْتَقِرْ إلىٰ ذٰلِكَ، وَ إنْ كانَ فِي الْقِسْمَةِ تَقْوِيمٌ لَمْ يَقْتَصِرْ فِيهِ عَلىٰ أَقَلَّ مِنَ اثْنَيْنِ؛ وَ إذا دَعا أَحَدُ الشَّرِيكَيْنِ شَرِيكَهُ إلىٰ قِسْمَةِ ما لا ضَرَرَ فِيهِ لَزِمَ الْآخَرَ إجابَتُهُ

﴿فصلٌ﴾، تقسیم مال مشترک

﴿وَ يَفْتَقِرُ الْقاسِمُ إلىٰ سَبْعَةِ شَرائِطَ﴾ تقسیم‌کننده، یعنی نفری که از جانب قاضی برای تقسیم‌کردن معین شده است به هفت شرط نیاز دارد: ﴿اَلْإِسْلامُ وَ الْبُلُوغُ وَ الْعَقْلُ وَ الْحُرِّيَّةُ وَ الذُّكُورَةُ وَ الْعَدالَةُ وَ الْحِسابُ﴾ اسلام، بلوغ، عقل، آزادبودن، مذکربودن، عدالت و حساب.

﴿فَإنْ تَراضَى الشَّرِيكانِ بِمَنْ يَقْسِمُ بَيْنَهُما لَمْ يَفْتَقِرْ إلىٰ ذٰلِكَ﴾ اگر دو شریک، به کسی که مال مشترک را در بین ایشان تقسیم بکند راضی شدند یعنی نمی‌خواستند نزد قاضی بروند آن شخص، به تمام این شرائط نیاز نخواهد داشت؛ بلکه تنها به عقل و بلوغ نیاز دارد؛ یعنی نباید دیوانه و بچه باشد؛ ولی اگر یکی از دو شریک، یتیم یا دیوانه بود باید تقسیم‌کننده دارای هفت شرط بیان شده باشد؛ هر چند که به قاضی مراجعه نکنند.

﴿وَ إنْ كانَ فِي الْقِسْمَةِ تَقْوِيمٌ﴾ اگر در تقسیم‌کردن، برآوردن قیمت وجود داشت ﴿لَمْ يَقْتَصِرْ فِيهِ عَلىٰ أَقَلَّ مِنَ اثْنَيْنِ﴾ نباید به کمتر از دو نفر اقتصار بکند. قیمت‌گزاری همانند شهادت است. و اگر چنان نبود، یک تقسیم‌کننده کافی است.

﴿وَ إذا دَعا أَحَدُ الشَّرِيكَيْنِ شَرِيكَهُ إلىٰ قِسْمَةِ ما لا ضَرَرَ فِيهِ﴾ هرگاه یکی از دو شریک، شریکش را به تقسیم‌کردن چیزی که در تقسیم آن ضرری نیست فراخواند؛ یعنی با تقسیم‌کردن، از بهره‌برداری ساقط نمی‌شد؛ مثلاً بگوید: بیا این زمین یا این گندم را تقسیم بکنیم ﴿لَزِمَ الْآخَرَ إجابَتُهُ﴾ بر شریک دیگر واجب است دعوت او را بپذیرد.

....

چیزی که قابلیت تقسیم ندارد مانند یک ماشین یا یک اسلحه یا یک اسب، واجب است هر دو شریک، نوبتی از آن بهره‌برداری بکنند یا آن را به اجاره بدهند و پول اجاره‌اش را تقسیم کنند و یا آن را بفروشند.

لازم است بعد از تقسیم، در میان دو شریک قرعه‌کشی شود؛ یعنی اسم ایشان نوشته و در ظرفی نهاده شود بعد شخص بی‌طرفی یکی از آن‌ها را برای سهم اول و دیگری را برای سهم دیگر بردارد و سپس هر دو شریک بگویند: به این تقسیم راضی هستیم.

اگر یکی از ورثه سهم ارث مشترکی را از نفری پس گرفت، تمام ورثه شریک او خواهند شد؛ یعنی مال پس‌گرفته‌شده، تنها ملک او نخواهد شد. و اگر این شراکت، به سبب ارث‌گرفتن نبود هر یک از شریک‌ها می‌تواند سهم خودش را از آن نفر پس بگیرد و شریک‌های دیگر در این مال پس‌گرفته‌شده، شریکش نخواهند شد.

نباید قبل از تقسیم مال مشترک یا اجازه‌ی شریک‌ها، هیچ یک از شرکا سهم خود را بردارد. و نیز در صورتی که شریکی تقسیم‌کردن را قبول نکند شریک دیگر می‌تواند سهم خودش را ببرد. و در این سه مورد لازم است سهم‌ها مساوی باشند.

فَصْلٌ، وَ إذا كانَ مَعَ الْمُدَّعِي بَيِّنَةٌ سَمِعَهَا الْحاكِمُ وَ حَكَمَ لَهُ بِها، وَ إنْ لَمْ تَكُنْ بَيِّنَةٌ فَالْقَوْلُ قَوْلُ الْمُدَّعىٰعَلَيْهِ بِيَمِينِهِ

﴿فَصْلٌ﴾ ادعاکردن و حل نزاع میان مدعی و مدعی‌علیه

(تعریف) مدعی کسی است که چنان به نظر می‌رسد ادعایش درست نیست و اگر ساکت شود کسی از او مطالبه‌ای نخواهد داشت. و مدعی‌علیه کسی است چنان به نظر می‌رسد سخنش درست است ولی اگر ساکت شود از او دست برداشته نخواهد شد، مثلاً اگر حسن به علی بگوید: من بر تو ده دینار دارم حسن مدعی است؛ زیرا چنان به نظر می‌رسد که ادعایش درست نیست و اگر چیزی نگوید به حال خود واگزار می‌شود.

﴿وَ إذا كانَ مَعَ الْمُدَّعِي بَيِّنَةٌ سَمِعَهَا الْحاكِمُ وَ حَكَمَ لَهُ بِها﴾ هرگاه مدعی شاهد داشته باشد قاضی به شاهد گوش می‌دهد و به خاطر وجود او به نفع مدعی حکم می‌کند. در شهادت مالی، فرقی نیست مدعی دو شاهد داشته باشد یا یک شاهد داشته و قسم بخورد؛

«عَنِ ابْنِ‌عَبّاسٍ- رضي الله عنهما- **أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَضىٰ بِيَمِينٍ وَ شاهِدٍ**» مسلم روایت کرده است:

«پیامبر ﷺ با قسم و یک شاهد حکم کرد که مال ادعاشده به مدعی داده شود.»

واجب است بعد از شهادت شاهد، مدعی در قسمش بگوید: شاهد من درست می‌گوید و این چیز حق من است.

﴿وَ إنْ لَمْ تَكُنْ بَيِّنَةٌ فَالْقَوْلُ قَوْلُ الْمُدَّعىٰعَلَيْهِ بِيَمِينِهِ﴾ و اگر مدعی شاهد نداشت سخن مدعی‌علیه با قسم‌خوردنش پذیرفته می‌شود؛ یعنی مدعی‌علیه قسم می‌خورد که این چیز حق مدعی نیست؛ یعنی بر طبق کلامش قسم می‌خورد؛

«عَنِ ابْنِ‌عَبّاسٍ- رضي الله عنهما- **قالَ النَّبِيُّ ﷺ: اَلْبَيِّنَةُ عَلَى الْمُدَّعِي وَ الْيَمِينُ عَلىٰ مَنْ أَنْكَرَ**» بیهقی روایت کرده است:

فَإِنْ نَكَلَ عَنِ الْيَمِينِ رُدَّتْ عَلَى الْمُدَّعِي، فَيَحْلِفُ فَيَسْتَحِقُّ

«پیامبرﷺ فرمود: شاهد بر مدعی و قسم بر منکر است.»

قسم مدعی‌علیه، نزاع را تنها در حین قضاوت به پایان می‌رساند؛ یعنی اگر دروغ باشد آن مال برای او حلال نخواهد شد؛ بنابراین اگر بعد از قسم او، مدعی شاهد آورد مال به او داده می‌شود.

﴿فَإِنْ نَكَلَ عَنِ الْيَمِينِ رُدَّتْ عَلَى الْمُدَّعِي﴾ اگر مدعی‌علیه قسم نخورد این قسم به مدعی برگردانده می‌شود؛ یعنی قاضی به او می‌گوید: تو قسم بخور که این چیز حق تواست؛

«عَنِ ابْنِ عُمَرَ- رضي الله عنهما- أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ رَدَّ الْيَمِينَ عَلىٰ طالِبِ الْحَقِّ» دار قطنی روایت کرده و حاکم صحیح دانسته است:

«پیامبرﷺ قسم را به مدعی برگرداند.»

﴿فَيَحْلِفُ فَيَسْتَحِقُّ﴾ بنابراین مدعی قسم می‌خورد و مستحق مال ادعاشده خواهد شد.

(نکته) اول، قسم برگردانده‌شده‌ای که مدعی می‌خورد همانند اقرار مدعی‌علیه است؛ بنابراین اگر مدعی قسم ردشده را خورد مال ادعاشده به او داده می‌شود. و اگر بعد از آن، مدعی‌علیه شاهد بیاورد نفعی نخواهد داشت و پذیرفته نخواهد شد. و اگر مدعی قسم ردشده را نخورد حقش ضایع می‌شود و نباید بار دیگری درخواست آن حق بکند؛ مگر این که شاهد پیدا کند که در این صورت می‌تواند ادعای دیگری را ثبت بکند.

دوم، کسی که حق مالی بر نفر دیگری داشته باشد مانند قرض و اجرت کارگری و مال مغصوب و ... و نتوانست از طریق دادگاه مالش را اخذ بکند می‌تواند مخفیانه یا از طریق دیگری که موجب آشوب نگردد از ملك آن نفر به مقدار مالش اخذ بکند. و اگر بیشتر از حق خود را گرفت باید به هر طریق ممکنی آن را به مالکش

برگرداند؛

«عَنْ عائِشَةَ- رضي الله عنها- إنَّ امْرَأَةَ أَبِي‌سُفْيانَ قالَتْ: يا رَسُولَ‌اللّٰهِ ﷺ إنَّ أَباسُفْيانَ لا يُعْطِينِي ما يَكْفِينِي وَ وَلَدِي إلّا ما أَخَذْتُ مِنْ مالِهِ بِغَيْرِ عِلْمِهِ، فَقالَ النَّبِيُّ ﷺ: خُذِي ما يَكْفِيكِ وَ وَلَدَكِ بِالْمَعْرُوفِ» شیخان روایت کرده‌اند:

«زن ابوسفیان به پیامبرﷺ گفت: ابوسفیان هزینه‌ای را که برای من و بچه‌ام کافی باشد نمی‌دهد مگر این که بی آن که ابوسفیان خبر داشته باشد از مال او بگیرم؛ پیامبرﷺ فرمود: به شیوه‌ی درست، به میزان نفقه‌ی خود و بچه‌ات از مال او بگیر.»

سوم، مال مورد نزاع اگر ملک مدعی شد باید مدعی‌علیه هزینه‌ی احضار آن را پرداخت نماید و اگر ملک او نشد باید مدعی هزینه‌ی آوردن و برگرداندن آن را بپردازد.

ساقط‌شدن شاهد

﴿إذا تَداعَيا شَيْئاً فِي يَدِ أَحَدِهِما فَالْقَوْلُ قَوْلُ صاحِبِ الْيَدي بِيَمِينِهِ﴾ هرگاه دو نفر مدعی چیزی شدند که در دست یکی از ایشان بود و هیچ یک از آنان شاهد نداشت قول نفری که آن چیز را در دست دارد پذیرفته می‌شود؛ به شرطی که سوگند بخورد ملک او است؛ زیرا در دست‌داشتن دلیل قوی برای مالک‌بودن است. و اگر یکی از ایشان شاهد داشت به او داده می‌شود. و اگر هر دوی آنان شاهد داشتند شاهد نفری که مال را در دست دارد مقبول خواهد بود؛ هر چند که یک نفر باشد و در این صورت مدعی قسم می‌خورد و شاهد یا شاهدهای مدعی دیگر ساقط می‌شوند؛

«عَنْ جابِرٍ ﷺ اِخْتَصَمَ رَجُلانِ فِي ناقَةٍ وَ أَقاما بَيِّنَةً فَقَضىٰ بِهَا النَّبِيُّ ﷺ لِلَّذِي هِيَ فِي يَدِهِ» شافعی و بیهقی روایت کرده‌اند:

«دو مرد در شتری نزاع داشتند و هر دوی آن‌ها شاهد را احضار کردند پیامبرﷺ به نفع مردی که شتر را در دست داشت حکم کرد.»

وَ إنْ كانَ فِي يَدَيْهِما تَحالَفا وَ جُعِلَ بَيْنَهُما

﴿وَ إنْ كانَ فِي يَدَيْهِما تَحالَفا وَ جُعِلَ بَيْنَهُما﴾ و اگر مال مورد نزاع در دست هر دوی آنان بود یا در دست هیچ یک از ایشان نبود ولی هر دوی آنان مدعی آن بودند و شاهد وجود نداشت هر دو قسم می‌خورند که متعلق به او است و مال به صورت مساوی در میان آنان تقسیم خواهد شد؛

«**عَنْ أَبِي مُوسىٰ رضی الله عنه أَنَّ رَجُلَيْنِ اخْتَصَما فِي دابَّةٍ وَ لَيْسَ لِواحِدٍ مِنْهُما بَيِّنَةٌ فَقَضىٰ بِهَا النَّبِيُّ ﷺ بَيْنَهُما نِصْفَيْنِ**» نسائی روایت کرده است:

«دو مرد در مورد حیوانی نزاع داشتند و هیچ یک از آنان شاهد نداشت بعد پیامبر ﷺ آن را در میان ایشان به دو قسم مساوی تقسیم کرد.»

و اگر هر دوی آنان شاهد داشته باشند در این صورت هم به دو قسم مساوی تقسیم خواهد شد.

اگر دو نفر مدعی چیزی شدند که در دست نفر دیگری بود و هر دو مدعی شاهد داشتند شاهد هر دوی آنان ساقط می‌شود؛ بنابراین نفری که مال را در دست دارد برای هر یک از دو مدعی یک قسم می‌خورد که هیچ حقی بر این چیز ندارد. و اگر برای یکی از ایشان اقرار بکند ملک او خواهد شد.

(نکته) در دست‌داشتن در صورتی دلیل محسوب می‌شود که معلوم نباشد آن شخص به طریقی غیر شرعی آن چیز را به دست گرفته است و گر نه مالک قبلی، دردست‌دارنده محسوب می گردد.

در شهادت، دو مرد یا یک مرد و دو زن بر یک مرد و قسم مقدم هستند و اولویت دارند؛ ولی صورتِ در دست‌داشتن بر خلاف این است؛ یعنی یک مرد و دردست‌داشتن بر دو مرد مقدم هستند. و شاهدی که معلومات بیشتری دارد بر شاهد دیگر مقدم است، مثلاً بگوید: من خبر دارم امروز این گوسفند را از تو به قیمت یکصد دینار خرید.

وَ مَنْ حَلَفَ عَلىٰ فِعْلِ نَفْسِهِ حَلَفَ عَلَى الْبَتِّ وَ الْقَطْعِ، وَ مَنْ حَلَفَ عَلىٰ فِعْلِ غَيْرِهِ فَإِنْ كانَ إِثْباتاً حَلَفَ عَلَى الْبَتِّ وَ الْقَطْعِ، وَ إِنْ كانَ نَفْياً حَلَفَ عَلىٰ نَفْيِ الْعِلْمِ

قسم‌خوردن

﴿وَ مَنْ حَلَفَ عَلىٰ فِعْلِ نَفْسِهِ حَلَفَ عَلَى الْبَتِّ وَ الْقَطْعِ﴾ کسی که بر فعل خودش قسم بخورد بر جزم و قطع قسم خواهد خورد. فرقی نیست اثبات باشد مثلاً بگوید: به خدا سوگند این کار را انجام دادم یا نفی باشد، مثلاً بگوید: به خدا قسم این کار را انجام ندادم.

(نکته) فعل حیوانات انسان همانند فعل خود انسان است؛ بنابراین باید بگوید: به خدا سوگند حیوانم این کار را انجام نداده است.

﴿وَ مَنْ حَلَفَ عَلىٰ فِعْلِ غَيْرِهِ فَإِنْ كانَ إِثْباتاً حَلَفَ عَلَى الْبَتِّ وَ الْقَطْعِ﴾ کسی که بر فعل غیر خود قسم بخورد اگر آن فعل اثبات باشد بر جزم و قطع قسم می‌خورد؛ یعنی می گوید: به خدا قسم فلان شخص فلان کار را انجام داد ﴿وَ إِنْ كانَ نَفْياً حَلَفَ عَلىٰ نَفْيِ الْعِلْمِ﴾ و اگر نفی باشد بر نفی علم قسم می‌خورد؛ یعنی می گوید: به خدا سوگند از این که فلان شخص فلان کار را انجام داده باشد بی‌خبر هستم.

(خاتمه) قسمِ کنایه و قسم دروغ در دادگاه به یک میزان گناه هستند؛

«عَنْ أَبِي أُمامَةَ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: مَنِ اقْتَطَعَ حَقَّ امْرِئٍ مُسْلِمٍ بِيَمِينِهِ فَقَدْ أَوْجَبَ اللّٰهُ لَهُ النّارَ وَ حَرَّمَ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَ إِنْ كانَ قَضِيباً مِنْ أَراكٍ» مسلم روایت کرده است:

«کسی که با سوگندش حق مسلمانی را قطع بکند خداوند آتش را برای او واجب و بهشت را بر او حرام می کند؛ هر چند که آن حق، چوبی از درخت اراک باشد.»

حکم قاضی، تنها نزاع دنیا را به پایان می‌رساند و نسبت به قیامت، حرام را حلال و حلال را حرام نخواهد کرد؛

«عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ- رضي الله عنها- قالَ النَّبِيُّ ﷺ: إِنَّما أَنَا بَشَرٌ وَ إِنَّكُمْ تَخْتَصِمُونَ إِلَيَّ فَلَعَلَّ بَعْضَكُمْ أَنْ يَكُونَ أَلْحَنَ مِنْ بَعْضٍ بِحُجَّتِهِ فَأَقْضِيَ لَهُ عَلىٰ نَحْوِ ما أَسْمَعُ، فَمَنْ

....

قَطَعْتُ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْئاً فَلا يَأْخُذْهُ فَإِنَّما أَقْطَعُ لَهُ قَطْعَةً مِنَ النّارِ» شیخان روایت کرده‌اند:

«پیامبرﷺ فرمود: من انسانی هستم و شما حل نزاع‌هایتان را به من واگزار می کنید ممکن است یکی از شما بهتر دلیلش را بیان بکند و من بر طبق آنچه که می‌شنوم به نفع او قضاوت بکنم؛ پس کسی که حق برادرش را به او بدهم آن را دریافت نکند؛ زیرا یک قطعه از آتش را به او می‌دهم.»

یعنی با این حکم من، برای او حلال نخواهد شد.

اگر مدعی یا مدعی‌علیه بچه یا دیوانه بود صحیح نیست قسم داده شود؛ زیرا قسم آنان منعقد نخواهد شد.

فصلٌ، وَ لا تُقْبَلُ الشَّهادَةُ إلّا مِمَّنِ اجْتَمَعَتْ فِيهِ خَمْسُ خِصالٍ: اَلْإِسْلامُ وَ الْبُلُوغُ

﴿فَصلٌ﴾ شهادت دادن

شهادت به معنای اظهار خبری است که نزد انسان است برای این که صاحب حق به حقش برسد؛ خداوند متعال فرموده است:

«وَ أَقِيمُوا الشَّهادَةَ لِلّٰهِ» (طلاق/۲):

«برای رضایت خداوند شهادت بدهید.»

بنابراین کتمان و سترکردن شهادت گناه است؛ خداوند متعال فرموده است:

«وَ لا تَكْتُمُوا الشَّهادَةَ» (بقره/۲۸۳):

«شهادت را کتمان نکنید.»

شهادت دروغ گناه است؛

«عَنْ خُرَيْمٍ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال: عُدِلَتْ شَهادَةُ الزُّورِ بِالْإِشْراكِ بِاللّٰهِ ثَلاثَ مَرّاتٍ» ترمذی روایت کرده است:

«پیامبرﷺ سه بار فرمود: شهادت دروغ همسان و همسنگ شریک قراردادن برای خداوند قرار داده شده است.»

﴿وَ لا تُقْبَلُ الشَّهادَةُ إلّا مِمَّنِ اجْتَمَعَتْ فِيهِ خَمْسُ خِصالٍ﴾ شهادت جز از انسانی که دارای پنج خصلت است درست نیست:

اول، ﴿اَلْإِسْلامُ﴾ اسلام؛ خداوند متعال فرموده است:

«وَ أَشْهِدُوا ذَوَيْ عَدْلٍ مِنْكُمْ» (طلاق/۲):

«دو نفر عادل از خودتان را شاهد بکنید.»

بنابراین شهادت کافر پذیرفته نمی‌شود؛ ولی امام حنفی فرموده است: شهادت کافر بر علیه کافر مقبول است.

دوم، ﴿وَ الْبُلُوغُ﴾ بلوغ، خداوند متعال می‌فرماید:

«وَ اسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجالِكُمْ» (بقره/۲۸۲):

وَ الْعَقْلُ وَ الْحُرِّيَّةُ وَ الْعَدالَةُ؛ وَ لِلْعَدالَةِ خَمْسَةُ شَرائِطَ: أَنْ يَكُونَ مُجْتَنِباً لِلْكَبائِرِ، غَيْرَ مُصِرٍّ عَلَى الْقَلِيلِ مِنَ الصَّغائِرِ، سَلِيمَ السَّرِيرَةِ،

«دو مرد از مردان خود را شاهد بکنید.»

امام مالک فرموده است: شهادت بچه‌ها بر علیه یکدیگر در جنگ و جدالی که در میان ایشان رخ می‌دهد قبل از جداشدنشان از هم، پذیرفته می‌شود.

سوم، چهارم و پنجم، ﴿وَ الْعَقْلُ وَ الْحُرِّيَّةُ وَ الْعَدالَةُ﴾ عقل و آزادبودن و عدالت است؛ زیرا خداوند متعال فرموده است:

«ذَوَيْ عَدْلٍ مِنْكُمْ» (طلاق/۲):

بنابراین از فاسق شهادت پذیرفته نمی‌شود؛ ولی چند نفر از علما این فتوا را اختیار کرده‌اند: اگر عدالت کنار رفت و فسق شیوع یافت به خاطر ضرورت از فاسقی که کمتر گناه کرده است شهادت پذیرفته می‌شود.

﴿وَ لِلْعَدالَةِ خَمْسَةُ شَرائِطَ﴾ عدالت دارای پنج شرط است:

اول، ﴿أَنْ يَكُونَ مُجْتَنِباً لِلْكَبائِرِ﴾ از گناهان کبیره اجتناب بکند.

دوم، ﴿غَيْرَ مُصِرٍّ عَلَى الْقَلِيلِ مِنَ الصَّغائِرِ﴾ بر گناه کم صغیره اصرار نداشته باشد.

(تعریف) هر گناهی که موجب توهین به اسلام باشد - فرقی نیست دارای حد دنیوی باشد یا تهدید عذاب قیامت و یا در مورد آن لعنت یا غضب وارد شده باشد - گناه کبیره محسوب می‌شود. ابن عباس فرموده است: گناهان کبیره تقریباً هفتاد گناه هستند؛ بنابراین کسی که مرتکب گناه بزرگی شده باشد شهادتش مقبول نیست تا وقتی که توبه می‌کند و از زمان توبه یک سال سپری می‌شود.

و اگر شخصی گناه صغیره داشت و عبادتش بر گناهش غالب نبود نمی‌تواند شاهد بشود.

سوم، ﴿سَلِيمَ السَّرِيرَةِ﴾ اعتقادش صحیح و سالم باشد و دین اسلام را برنامه‌ی زندگی بداند. و به صحابه ی پیامبرﷺ دشنام ندهد و به حزب مخالف اسلام دعوت

مَأْمُونَ الْغَضَبِ، مُحافِظاً عَلىٰ مَرُوءَةِ مِثْلِهِ.

نکند.

چهارم، ﴿مَأْمُونَ الْغَضَبِ﴾ ثابت باشد که در حین خشمگین‌شدن دروغ نمی‌گوید و شهادت دروغ نمی‌دهد.

پنجم، ﴿مُحافِظاً عَلىٰ مَرُوءَةِ مِثْلِهِ﴾ نگهدار مروت نمونه‌ی خودش باشد؛ یعنی در حضور مردم زنش را بوسه نزند و همیشه حرف شوخی و بی‌هوده نزند و ترانه نگوید و رقص نکند.

فصلٌ، وَ الْحُقُوقُ ضَرْبانِ: حَقُّ اللهِ تَعالىٰ وَ حَقُّ الْآدَمِـيِّ، فَأَمّـا حُقُـوقُ الْآدَمِـيِّينَ فَثَلاثَـةُ أَضْـرُبٍ: ضَرْبٌ لا يُـقْـبَـلُ فِـيهِ إلّا شاهِدانِ ذَكَـرانِ، وَ هُوَ ما لا يُقْصَدُ مِنْهُ الْمالُ، وَ ما يَطَّلِعُ عَلَيْهِ الرِّجالُ؛ وَ ضَرْبٌ يُقْبَلُ فِيهِ شاهِدانِ أَوْ رَجُلٌ وَ امْرَأَتانِ أَوْ شاهِدٌ وَ يَمِينُ الْمُدَّعِي، وَ هُوَ مـا كـانَ الْقَـصْدُ مِنْـهُ الْمالَ؛

﴿فصلٌ﴾ تعداد لازم شهود برای شهادت

﴿وَ الْحُقُوقُ ضَرْبانِ: حَقُّ اللهِ تَعالىٰ وَ حَقُّ الْآدَمِيِّ﴾ حقوق دو نوع است: حق خداوند متعال و حق انسان ﴿فَأَمّا حُقُوقُ الْآدَمِيِّينَ فَثَلاثَةُ أَضْرُبٍ﴾ حقوق انسان‌ها سه قسم هستند:

اول، ﴿ضَرْبٌ لا يُـقْـبَلُ فِيهِ إلّا شاهِدانِ ذَكَرانِ﴾ قسمی است که تنهـا دو شـاهد مـذکر، در آن قبول می‌شود؛ یعنی در این قسم، شهادت زن و قسم‌خـوردن پذیرفتـه نخواهـد شد ﴿وَ هُوَ ما لا يُقْصَدُ مِنْهُ الْـمالُ﴾ و این قسم چیزی است که مقـصود از آن، مـال دنیـا نیست، مانند قتل عمد، بهتان و ... ﴿وَ ما يَطَّلِعُ عَلَيْهِ الرِّجالُ﴾ و چیزی است که مردان از آن آگاه هستند، مانند مسلمان‌شدن و نکاح و طلاق و مردن و وکالت و وصی‌شدن و کفالت و شراکت و ...؛

«قالَ الزُّهْرِيُّ: مَضَتِ السُّنَّةُ مِنْ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ: أَنَّهُ لا تَجُوزُ شَهادَةُ النِّساءِ فِي الْحُدُودِ وَ لا فِي النِّكاحِ وَ لا فِي الطَّلاقِ» امام مالک روایت کرده است:

«حکم پیامبرﷺ این گونه صادر شده است که در حدود و نکاح و طلاق شـهادت زنان پذیرفته نخواهد شد.»

دوم، ﴿وَ ضَرْبٌ يُقْبَلُ فِيهِ شـاهِدانِ أَوْ رَجُـلٌ وَ امْرَأَتـانِ أَوْ شـاهِدٌ وَ يَمِـينُ الْمُـدَّعِي﴾ قـسمی است در آن، دو مرد یا یک مرد و دو زن و یا یک مرد و قسم مدعی پذیرفته می‌شود ﴿وَ هُوَ ما كانَ الْقَصْدُ مِنْهُ الْمالَ﴾ و آن، چیزی است که مقصود از آن، مال است، ماننـد قتل خطأ، قرض، خرید و فروش، اجاره، وقف، صلح، وصیت، غـصب، حـلال کـردن و...؛

خداوند متعال فرموده است:

«وَ اسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَ امْرَأَتانِ»

وَ ضَرْبٌ يُقْبَلُ فِيهِ رَجُلٌ وَ امْرَأَتانِ أَوْ أَرْبَعُ نِسْوَةٍ، وَ هُوَ ما لا يَطَّلِعُ عَلَيْهِ الرِّجالُ؛ وَ أَمّا حُقُوقُ اللهِ تَعالىٰ فَلا تُقْبَلُ فِيهَا النِّساءُ: وَ هِيَ ثَلاثَةُ أَضْرُبٍ: ضَرْبٌ لا يُقْبَلُ فِيهِ أَقَلُّ مِنْ أَرْبَعَةٍ، وَ هُوَ الزِّنا، وَ ضَرْبٌ يُقْبَلُ فِيهِ اثْنانِ وَ هُوَ ما سِوَى الزِّنا مِنَ الْحُدُودِ؛

(بقره/۲۸۲):

«دو مرد از مردان خود را شاهد کنید و اگر دو مرد نبودند یک مرد و دو زن را شاهد بکنید.»

سوم، ﴿وَ ضَرْبٌ يُقْبَلُ فِيهِ رَجُلٌ وَ امْرَأَتانِ أَوْ أَرْبَعُ نِسْوَةٍ﴾ قسمی است که در آن یک مرد و دو زن یا چهار زن پذیرفته می‌شود؛ یعنی در این قسم، قسم‌خوردن اعتبار ندارد ﴿وَ هُوَ ما لا يَطَّلِعُ عَلَيْهِ الرِّجالُ﴾ و این، قسمی است که غالباً مردان از آن آگاه نیستند، مانند حیض، دختربودن، وضع حمل، شیردادن، حامله‌بودن، و ....؛

«قالَ الزُّهْرِيُّ: مَضَتِ السُّنَّةُ بِأَنَّهُ تَجُوزُ شَهادَةُ النِّساءِ فِي ما لا يَطَّلِعُ عَلَيْهِ غَيْرُهُنَّ مِنْ وِلادَةِ النِّساءِ وَ عُيُوبِهِنَّ» ابن‌ابی‌شبیه روایت کرده است:

«حکم پیامبرﷺ بر این قرار گرفته است: در اموری که جز زنان از آن‌ها آگاه نیستند شهادت زنان پذیرفته می‌شود، مانند وضع حمل و عیوب زنان.»

﴿وَ أَمّا حُقُوقُ اللهِ تَعالىٰ فَلا تُقْبَلُ فِيهَا النِّساءُ﴾ و أما در حقوق خداوند متعال، شهادت زنان و قسم‌خوردن پذیرفته نخواهد شد ﴿وَ هِيَ ثَلاثَةُ أَضْرُبٍ﴾ و این حقوق، سه قسم هستند:

اول، ﴿ضَرْبٌ لا يُقْبَلُ فِيهِ أَقَلُّ مِنْ أَرْبَعَةٍ﴾ قسمی است که در آن، کمتر از چهار مرد پذیرفته نخواهد شد ﴿وَ هُوَ الزِّنا﴾ و این قسم عبارت از زناست. و چهار مرد شاهد می‌گویند: به خدا سوگند مشاهده کردیم آلتش را در شرمگاه زن وارد کرده بود.

دوم، ﴿وَ ضَرْبٌ يُقْبَلُ فِيهِ اثْنانِ وَ هُوَ ما سِوَى الزِّنا مِنَ الْحُدُودِ﴾ قسمی است که در آن، دو مرد قبول می‌شوند، و این قسم عبارت از حدود دیگر غیر زناست، مانند نوشیدن شراب، مرتدشدن، راهزنی، دزدی و ...

وَ ضَرْبٌ يُقْبَلُ فِيهِ واحِدٌ، وَ هُوَ هِلالُ رَمَضانَ؛ وَ لا تُقْبَلُ شَهادَةُ الْأَعْمىٰ إلّا فِي خَمْسَةِ مَواضِعَ: اَلْمَوْتِ، وَ النَّسَبِ، وَ الْمِلْكِ الْمُطْلَقِ، وَ التَّرْجَمَةِ، وَ ما شَهِدَ بِهِ قَبْلَ الْعَمىٰ، وَ عَلَى الْمَضْبُوطِ، وَ لا تُقْبَلُ شَهادَةُ جارٍّ لِنَفْسِهِ نَفْعاً وَ لا دافِعٍ عَنْها ضَرَراً

سوم، ﴿وَ ضَرْبٌ يُقْبَلُ فِيهِ واحِدٌ﴾ قسمی است که در آن، یک مرد قبول می‌شود ﴿وَ هُوَ هِلالُ رَمَضانَ﴾ و این، عبارت از دیدن هلال رمضان است.

شهادت یک مرد برای ثبوت ماه، تنها در روزه گرفتن پذیرفته می‌شود؛ نه در مورد چیز دیگر و به همین دلیل، بسیاری از علما این فتوا را تقویت کرده‌اند که شهادت یک مرد برای ماه رجب، شعبان، شوال و ذی‌الحجه در مورد روزه و احرام و عرفه و ایستادن عرفه پذیرفته می‌شود.

﴿وَ لا تُقْبَلُ شَهادَةُ الْأَعْمىٰ إلّا فِي خَمْسَةِ مَواضِعَ﴾ شهادت کور تنها در پنج مورد پذیرفته می‌شود:

اول و دوم وسوم، ﴿اَلْمَوْتِ وَ النَّسَبِ وَ الْمِلْكِ الْمُطْلَقِ﴾ مردن، نسب و ملک مطلق است؛ یعنی بگوید: فلان کس مرد، فلان کس پسر فلان شخص است و آن چیز ملک آن شخص است؛ بی آن که کیفیت آن را بیان کند؛ زیرا این سه چیز با شیوع و شهرت معلوم می‌شوند و به دیدن ارتباطی ندارند.

﴿وَ التَّرْجَمَةِ﴾ و در ترجمه هم به کور اعتبار می‌شود؛ زیرا به چشم ارتباط ندارد.

چهارم، ﴿وَ ما شَهِدَ بِهِ قَبْلَ الْعَمىٰ﴾ چیزی که قبل از کوری‌اش مشاهده کرده است؛ یعنی بعد از کوری می‌تواند بر آن شهادت بدهد.

پنجم، ﴿وَ عَلَى الْمَضْبُوطِ﴾ شهادت‌دادن بر کسی که کور او را با دستش گرفته است؛ یعنی بگوید: این شخص فلان سخن را گفت.

﴿وَ لا تُقْبَلُ شَهادَةُ جارٍّ لِنَفْسِهِ نَفْعاً وَ لا دافِعٍ عَنْها ضَرَراً﴾ شهادت کسی که با شهادتش برای خود نفعی را جلب بکند و یا از خود، ضرری را دفع بکند پذیرفته نخواهد شد؛ پیامبر ﷺ فرموده است:

....

«لا تَجُوزُ شَهادَةُ ذِي الظِّنَةِ وَ لا ذِي الْحِنَّةِ» حاکم بر شرط مسلم روایت کرده است:

«شهادت متهم و دشمن درست نیست.»

و نیز شهادت کسی که زیاد اشتباه و فراموش می‌کند پذیرفته نخواهد شد.

شهادت بر شهادت

این شهادت با شرایط ذیل درست است:

اول: شهادت‌دهنده شهادت را به این شیوه دریافت بکند: «شاهد اصلی به او بگوید: تو شاهد باش که من شاهد فلان چیز هستم» یا بگوید: «بر شهادت من شهادت بده» یا بشنود که شاهد نزد قاضی شهادت می‌دهد. یا سبب را بشنود مثلاً بشنود که شاهد می‌گوید: «من شاهد هستم که این چیز متعلق به فلان شخص است که از فلان کس خریداری کرده است.»

دوم، شهادت‌دهنده اسم شاهد اصلی و چگونگی دریافت را بیان بکند.

سوم، شهادت‌دهندگان حدأقل دو مرد باشند؛ بعد اگر دو مرد، شاهد شهادت دو مرد یا شاهد شهادت یک زن و دو مرد دیگر بشنوند شهادتشان درست خواهد بود.

چهارم، نباید شهادت بر شهادت، در حدودی باشد که حق خداوند متعال است؛ ولی در حدودی که حق مردم هستند درست است.

پنجم، به خاطر مردن یا بیماری و یا دوری احضار شاهد اصلی ممکن نباشد و اگر به علتی شهادت مقبول نباشد شهادت بر شهادت هم قبول نخواهد شد.

کِتابُ الْعِتْق

وَ يَصِحُّ الْعِتْقُ مِنْ كُلِّ مالِكٍ جائِزِ التَّصَرُّفِ في مِلْكِهِ، وَ يَقَعُ بِصَرِيحِ الْعِتْقِ وَ الْكِنايَةِ مَعَ النِّيَّةِ، وَ إذا أَعْتَقَ بَعْضَ عَبْدٍ عَتَقَ عَلَيْهِ جَمِيعُهُ

﴿كِتابُ الْعِتْقِ﴾ کتاب آزادکردن برده

برده، انسانی است که ملک انسان دیگری است؛ هیچ استقلالی ندارد. و قبلاً بیان گردید زنان و بچه‌هایی که در جهاد با کفار اسیر می‌شوند برده خواهند شد و زنان، جاریه نامیده می‌شوند و کشتن آن‌ها حرام است. فرقی نیست اسلام را بپذیرند یا نه. و آزادکردن برده دارای پاداش زیاد است، بالأخص اگر مسلمان باشد؛

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَة ﷺ قال رَسُولُ‌اللّهِ ﷺ: أَيُّمَا امْرِئٍ مُسْلِمٍ أَعْتَقَ امْرَءاً مُسْلِماً اِسْتَنْقَذَ اللّهُ بِكُلِّ عُضْوٍ مِنْهُ عُضْواً مِنْهُ مِنَ النّار» شیخان روایت کرده‌اند:

«هر شخصی که برده‌ی مسلمانی را آزاد کند در برابر هر عضوی از اعضای آن برده خداوند متعال عضوی از اعضای آزادکننده را از آتش جهنم رستگار می‌کند.»

﴿وَ يَصِحُّ الْعِتْقُ مِنْ كُلِّ مالِكٍ جائِزِ التَّصَرُّفِ فِي مِلْكِهِ﴾ آزادکردن برده از جانب هر مالکی که بتواند در ملک خودش تصرف کند درست است؛ یعنی هیچ کسی نمی‌تواند برده‌ی نفر دیگری را بی اجازه آزاد بکند. و نیز بچه و دیوانه و کسی که بر او حجر نهاده شده است و وادارشده‌ی به ناحق نمی‌توانند برده را آزاد بکنند.

﴿وَ يَقَعُ بِصَرِيحِ الْعِتْقِ وَ الْكِنايَةِ مَعَ النِّيَّةِ﴾ آزادکردن، با الفاظ صریح عتق، مانند او را یا تو را آزاد کردم و الفاظ کنایه همراه نیت مانند: من دیگر سید تو نیستم یا از تو دست بر داشتم واقع می‌شود.

﴿وَ إذا أَعْتَقَ بَعْضَ عَبْدٍ عَتَقَ عَلَيْهِ جَمِيعُهُ﴾ هرگاه نفری بعضی از برده‌ای را آزاد

وَ إنْ أَعْتَقَ شِرْكاً لَهُ في عَبْدٍ وَ هُوَ مُوسِرٌ سَرَى الْعِتْقُ إلىٰ باقِيهِ، وَ كانَ عَلَيْهِ قِيمَةُ نَصِيبِ شَرِيكِهِ، وَ مَنْ مَلَكَ واحِداً مِنْ والِدَيْهِ أَوْ مَوْلُودِيهِ عَتَقَ عَلَيْهِ

کند، مثلاً بگوید: یک دستت یا نصفی از تو را آزاد کردم تمام برده آزاد می‌شود، نه دست و نصفش؛

«عَنْ سَمُرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ رَجُلاً أَعْتَقَ شِقْصاً فِي مَمْلُوكٍ فَقالَ النَّبِيُّ ﷺ: هُوَ كُلُّهُ فَلَيْسَ لِلّٰهِ شَرِيكٌ» احمد روایت کرده است:

«مردی بخشی از برده‌اش را آزاد کرد پیامبر ﷺ فرمود: همه‌ی او آزاد است خداوند در این برده شریک ندارد.»

﴿وَ إنْ أَعْتَقَ شِرْكاً لَهُ في عَبْدٍ﴾ اگر شخصی در برده‌ی مشترکی سهم خودش را آزاد بکند ﴿وَ هُوَ مُوسِرٌ سَرَى الْعِتْقُ إلىٰ باقِيهِ﴾ و آزادکننده می‌توانست قیمت شریکش را بپردازد این آزادکردن به بقیه‌ی برده سرایت می‌کند؛ یعنی به تمامی آزاد می‌شود ﴿وَ كانَ عَلَيْهِ قِيمَةُ نَصِيبِ شَرِيكِهِ﴾ و بر آزادکننده لازم می‌آید که قیمت روز سهم شریکش را به او بدهد؛ ولی اگر آزادکننده تنگدست بود یعنی نمی‌توانست قیمت سهم شریکش را پرداخت کند تنها سهم خودش آزاد می‌شود و سهم دیگر بر برده‌بودن دوام خواهد داشت. این نوع برده مُبَعَّض نامیده می‌شود؛ یعنی تقسیم‌شده؛

«عَنِ ابْنِ عُمَرَ- رضي الله عنهما- عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: مَنْ أَعْتَقَ شِرْكاً لَهُ فِي عَبْدٍ فَكانَ لَهُ مالٌ يَبْلُغُ ثَمَنَ الْعَبْدِ قُوِّمَ عَلَيْهِ قِيمَةُ عَدْلٍ فَأُعْطِيَ شُرَكاؤُهُ حِصَصَهُمْ وَ عَتَقَ عَلَيْهِ الْعَبْدُ وَ إلّا فَقَدْ عَتَقَ مِنْهُ ما عَتَقَ» شیخان روایت کرده‌اند:

«پیامبر ﷺ فرمود: کسی که سهم خودش از برده‌ی مشترکی را آزاد کند و به میزان قیمت برده مال داشته باشد با عدالت، قیمت برده بر او حساب می‌شود و به هر یک از شریکانش سهم خودشان داده می‌شود و تمام برده بر حساب آزادکننده آزاد می‌شود و اگر این قدر مال نداشته باشد تنها سهم خودش آزاد می‌شود.»

﴿وَ مَنْ مَلَكَ واحِداً مِنْ والِدَيْهِ أَوْ مَوْلُودِيهِ﴾ کسی که با خریدن یا از راه ارث، مالک

....

پدر، مادر، پدربزرگ و یا مادربزرگش بشود و یا با دو طریق مذکور، مالک پسر، دختر و یا نوه‌اش بشود ﴿عَتَقَ عَلَيْهِ﴾ بر حساب او آزاد می‌شود؛ هر چند که او را آزاد نکند؛ بنابراین ممکن نیست پدر و مادر و پدربزرگ و مادربزرگ و پسر و دختر و نوه برده بشوند؛ ولی خواهر و برادر و عمو و دایی و برادرزاده و عموزاده برده خواهندشد.

فَصْلٌ، وَ الْوَلاءُ مِنْ حُقُوقِ الْعِتْقِ، وَ حُكْمُهُ حُكْمُ التَّعْصِيبِ عِنْدَ عَدَمِهِ، وَ يَنْتَقِلُ الْوَلاءُ عَنِ الْمُعْتِقِ إِلَى الذُّكُورِ مِنْ عَصَبَتِهِ، وَ تَرْتِيبُ الْعَصَباتِ فِي الْوَلاءِ كَتَرْتِيبِهِمْ فِي الْإِرْثِ، وَ لا يَجُوزُ بَيْعُ الْوَلاءِ وَ لا هِبَتُهُ

﴿**فَصْلٌ**﴾ **ولاء** (خویشاوندی آزادکردن)

«وَلاء» به معنای خویشاوندی‌ای است که به سبب آزادکردن برده حاصل می‌شود.

﴿وَ الْوَلاءُ مِنْ حُقُوقِ الْعِتْقِ﴾ ولاء یکی از حقوق آزادکردن برده است؛ زیرا به سبب آزادکردن حاصل می‌شود ﴿وَ حُكْمُهُ حُكْمُ التَّعْصِيبِ عِنْدَ عَدَمِهِ﴾ و در صورتی که خویشاوندیِ نسبی موجود نباشد حکم آن حکم تعصیب (خویشاوندی نسبی) است؛ یعنی با این خویشاوندی، ارث گرفته و زن نکاح و دیه‌ی مقتول گرفته می‌شود، همانطوری که بیان کردیم.

﴿وَ يَنْتَقِلُ الْوَلاءُ عَنِ الْمُعْتِقِ إِلَى الذُّكُورِ مِنْ عَصَبَتِهِ﴾ ولاء از آزادکننده (مرد باشد یا زن) بعد از فوتش به افراد مذکر از عصبه‌ی او منتقل می‌شود؛ یعنی بعد از فوت آزادکننده حق این خویشاوندی به صورت ارث به اقوام مذکرش منتقل می‌گردد ﴿وَ تَرْتِيبُ الْعَصَباتِ فِي الْوَلاءِ كَتَرْتِيبِهِمْ فِي الْإِرْثِ﴾ تربیت عصبه در ولاء همانند تربیت ایشان در ارث است.

﴿وَ لا يَجُوزُ بَيْعُ الْوَلاءِ وَ لا هِبَتُهُ﴾ فروختن ولاء (خویشاوندی آزادکردن) و بخشیدن آن درست نیست؛

«عَنِ ابْنِ عُمَرَ- رضي الله عنهما- قالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: **اَلْوَلاءُ لُحْمَةٌ كَلُحْمَةِ النَّسَبِ لا يُباعُ وَ لا يُوهَبُ**» شافعی و غیر او روایت کرده‌اند:

«پیامبر ﷺ فرمود: ولاء اختلاطی است همانند اختلاط نسب، فروخته و بخشیده نمی‌شود.»

فصلٌ، وَ مَنْ قالَ لِعَبْدِهِ إذا مِتُّ فَأَنْتَ حُرٌّ فَهُوَ مُدَبَّرٌ، يَعْتِقُ بَعْدَ وَفاتِهِ مِنْ ثُلُثِ مالِهِ، وَ يَجُوزُ لَهُ أَنْ يَبِيعَهُ فِي حالِ حَياتِهِ وَ يَبْطُلُ تَدْبِيرُهُ، وَ حُكْمُ الْمُدَبَّرِ فِي حالِ حَياةِ السَّيِّدِ حُكْمُ الْعَبْدِ الْقِنِّ

﴿فَصْلٌ﴾ برده‌ی مدبّر

﴿وَ مَنْ قالَ لِعَبْدِهِ إذا مِتُّ فَأَنْتَ حُرٌّ فَهُوَ مُدَبَّرٌ﴾ کسی که به برده‌اش بگوید: هرگاه مردم تو آزاد هستی این، برده‌ی مُدبَّر است؛ یعنی برده‌ای که به آزادشدنش امیدوار است ﴿يَعْتِقُ بَعْدَ وَفاتِهِ مِنْ ثُلُثِ مالِهِ﴾ این برده بعد از وفات سیدش از یک سوم مال او آزاد می‌شود. و این در صورتی است که تا حین وفات سید ملک او بوده باشد؛ بنابراین اگر سید جز این برده چیز دیگری نداشت که به صاحبان قرض داده شود قرض‌ها از این برده پرداخت می‌شوند.

﴿وَ يَجُوزُ لَهُ أَنْ يَبِيعَهُ فِي حالِ حَياتِهِ وَ يَبْطُلُ تَدْبِيرُهُ﴾ صحیح است سید در حال حیاتش برده‌ی مدبر را بفروشد و تدبیر او باطل می‌شود و با مردن سید آزاد نخواهد شد؛

«عَنْ جابِرٍ رضي الله عنه: **أَنَّ رَجُلاً أَعْتَقَ غُلاماً لَهُ عَنْ دُبُرٍ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ مالٌ غَيْرُهُ فَباعَهُ النَّبِيُّ** ﷺ» شیخان روایت کرده‌اند:

«مردی برده‌اش را به صورت تدبیر آزاد کرد و جز آن برده مال دیگری نداشت پیامبر ﷺ برده‌اش را فروخت.»

﴿وَ حُكْمُ الْمُدَبَّرِ فِي حالِ حَياةِ السَّيِّدِ حُكْمُ الْعَبْدِ الْقِنِّ﴾ حکم برده‌ی مدبر در حال حیات سیدش حکم برده‌ای است که بحث آزادکردن او به میان نیامده است.

فَصْلٌ، وَ الْكِتابَةُ مُسْتَحَبَّةٌ إذا سَأَلَهَا الْعَبْدُ وَ كانَ مَأْمُوناً مُكْتَسِباً، وَ لا تَصِحُّ إلّا بِمالٍ مَعْلُومٍ، وَ يَكُونُ مُؤَجَّلاً إلىٰ أَجَلٍ مَعْلُومٍ، أَقَلُّهُ نَجْمانِ، وَ هِيَ مِنْ جِهَةِ السَّيِّدِ لازِمَةٌ وَ مِنْ جِهَةِ الْمُكاتَبِ جائِزَةٌ، فَلَهُ تَعْجِيزُ نَفْسِهِ، وَ لَهُ فَسْخُها مَتىٰ شاءَ

﴿فَصْلٌ﴾ کتابت

«کتابت» این است که سید به برده بگوید: اگر در مدت دو ماه مثلاً فلان مقدار پول را برای من بیاوری آزاد هستی. این نوع برده مُکاتَب نامیده می‌شود؛ یعنی برده‌ای که برای او کتابت شده است.

﴿وَ الْكِتابَةُ مُسْتَحَبَّةٌ إذا سَأَلَهَا الْعَبْدُ﴾ هر گاه برده درخواست کتابت بکند کتابت سنت خواهد بود ﴿وَ كانَ مَأْمُوناً مُكْتَسِباً﴾ به شرطی که مورد اطمینان باشد و مال را ضایع نکند و توانایی کسب را داشته باشد؛ خداوند متعال فرموده است:

«وَ الَّذِينَ يَبْتَغُونَ الْكِتابَ مِمّا مَلَكَتْ أَيْمانُكُمْ فَكاتِبُوهُمْ إنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْراً» (نور/۳۳):

«برده‌هایی که از شما درخواست کتابت می‌کنند برای ایشان کتابت بکنید؛ به شرطی که بدانید توانایی کارکردن دارند.»

﴿وَ لا تَصِحُّ إلّا بِمالٍ مَعْلُومٍ﴾ کتابت، تنها با مال معلوم درست است؛ یعنی باید سید و برده از مقدار و چگونگی و نوع مال آگاه باشند ﴿وَ يَكُونُ مُؤَجَّلاً إلىٰ أَجَلٍ مَعْلُومٍ﴾ و باید زمان آوردن مال تأخیر و معلوم گردد؛ یعنی نباید سید بعد از کتابت بگوید: هم اکنون مال را به من بده ﴿أَقَلُّهُ نَجْمانِ﴾ حدأقل مدت آوردن مال دو وعده است؛ یعنی نباید تمام مال را در یک زمان دریافت بکند ﴿وَ هِيَ مِنْ جِهَةِ السَّيِّدِ لازِمَةٌ وَ مِنْ جِهَةِ الْمُكاتَبِ جائِزَةٌ﴾ کتابت از جهت سید، لازم و از جهت برده‌ی مکاتب جایز است؛ یعنی سید حق پشیمان‌شدن نخواهد داشت؛ پس هر گاه برده مال را آورد آزاد می‌شود ﴿فَلَهُ تَعْجِيزُ نَفْسِهِ﴾ پس برده می‌تواند ناتوانایی را به خود نسبت دهد ﴿وَ لَهُ فَسْخُها مَتىٰ شاءَ﴾ و هر گاه اراده کرد می‌تواند کتابت را فسخ بکند.

وَ لِلْمُكاتَبِ التَّصَرُّفُ في ما فِي يَدِهِ مِنَ الْمالِ، وَ يَجِبُ عَلَى السَّيِّدِ أَنْ يَضَعَ عَنْهُ مِنْ مالِ الْكِتابَةِ ما يَسْتَعِينُ بِهِ عَلىٰ أَداءِ نُجُومِ الْكِتابَةِ، وَ لا يَعْتِقُ إلّا بِأَداءِ جَمِيعِ الْمالِ

(نکته) اگر برده‌ی مکاتب نتوانست در مدت تعیین‌شده مال را تهیه کند سید هم می‌تواند کتابت را فسخ نماید.

﴿وَ لِلْمُكاتَبِ التَّصَرُّفُ في ما فِي يَدِهِ مِنَ الْمالِ﴾ مکاتب می‌تواند در مالی که در دست دارد (مالی که خودش کسب کرده است) تصرف بکند.

﴿وَ يَجِبُ عَلَى السَّيِّدِ أَنْ يَضَعَ عَنْهُ مِنْ مالِ الْكِتابَةِ ما يَسْتَعِينُ بِهِ عَلىٰ أَداءِ نُجُومِ الْكِتابَةِ﴾ بر سید واجب است از مال کتابت، آن قدر را از مکاتب بردارد که مکاتب بتواند با کمک آن، اقساط دیگر کتابت را پرداخت بکند؛ یعنی از مالی که بر آن توافق کرده‌اند یا بخشی از آن را به او ببخشد یا سید مقدار کمی از مالش را به او بدهد تا این که زود بتواند مال تعیین‌شده را به اتمام برساند؛ خداوند متعال فرموده است:

«وَ آتُوهُمْ مِنْ مالِ اللّٰهِ الَّذِي آتاكُمْ» (نور/۳۳):

«از مالی که خداوند به شما داده است به برده‌های مکاتب بدهید.»

﴿وَ لا يَعْتِقُ إلّا بِأَداءِ جَمِيعِ الْمالِ﴾ برده‌ی مکاتب آزاد نمی‌شود تا وقتی که تمام مال مورد توافق را پرداخت می‌کند؛

«عَنْ عَمْرِو بْنِ شُعَيْبٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: اَلْمُكاتَبُ عَبْدٌ ما بَقِيَ عَلَيْهِ مِنْ مُكاتَبَتِهِ دِرْهَمٌ» ابوداود روایت کرده است:

«مکاتب تا وقتی که یک درهم بر او باقی است برده است.»

(نکته) اگر سید در مدت کتابت فوت شد مکاتب، مال را به ورثه‌ی سید می‌دهد و آزاد می‌شود.

فصل، وَ إذا أَصابَ السَّيِّدُ أَمَتَهُ فَوَضَعَتْ ما تَبَيَّنَ فِيهِ شَيْءٌ مِنْ خَلْقِ آدَمِيٍّ حَرُمَ عَلَيْهِ بَيْعُها وَ رَهْنُها وَ هِبَتُها، وَ جازَ لَهُ التَّصَرُّفُ فِيها بِالْاِسْتِخْدامِ وَ الْوَطْءِ، وَ إذا ماتَ السَّيِّدُ عَتَقَتْ مِنْ رَأْسِ مالِهِ قَبْلَ الدُّيُونِ وَ الْوَصايا، وَ وَلَدُها مِنْ غَيْرِهِ بِمَنْزِلَتِها

﴿فصلٌ﴾ ام‌الولد (مادر بچه)

برده‌ی مؤنثی که «ام‌الوالد» نامیده می‌شود این است: ﴿وَ إذا أَصابَ السَّيِّدُ أَمَتَهُ فَوَضَعَتْ ما تَبَيَّنَ فِيهِ شَيْءٌ مِنْ خَلْقِ آدَمِيٍّ حَرُمَ عَلَيْهِ بَيْعُها وَ رَهْنُها وَ هِبَتُها﴾ هرگاه سید با جاریه‌اش جماع بکند و حامله شود سپس قطعه گوشتی را که در آن تصویر انسان مشاهده گردد یا بچه‌ای را وضع کند «ام‌لولد» می‌شود و بر سید فروختن آن جاریه و رهن و بخشیدنش حرام می‌گردد.

﴿وَ جازَ لَهُ التَّصَرُّفُ فِيها بِالْاِسْتِخْدامِ وَ الْوَطْءِ﴾ و سید می‌تواند با استخدام و جماع از او بهره‌برداری بکند.

﴿وَ إذا ماتَ السَّيِّدُ عَتَقَتْ مِنْ رَأْسِ مالِهِ قَبْلَ الدُّيُونِ وَ الْوَصايا﴾ و هرگاه سید فوت کند قبل از پرداخت قرض‌ها و وصیت‌ها از اصل مالش آزاد می‌شود؛ پیامبرﷺ فرمود:

«أَيُّمَا امْرَأَةٍ وَلَدَتْ مِنْ سَيِّدِها فَهِيَ مُعْتَقَةٌ عَنْ دُبُرٍ مِنْهُ» احمد روایت کرده است و حاکم صحیح دانسته است:

«هر جاریه‌ای که از سیدش وضع حمل بکند بعد از فوت سید آزاد است.»

بچه‌ی زن جاریه‌ای که از سید جاریه متولد می‌شود آزاد به دنیا می‌آید نه برده؛ زیرا به سبب آزادی این بچه مادرش آزاد می‌شود.

﴿وَ وَلَدُها مِنْ غَيْرِهِ بِمَنْزِلَتِها﴾ و بچه‌ی دیگر جاریه‌ی ام الولد از غیر سیدش همانند مادرشان هستند؛ یعنی آنان هم برده هستند؛ ولی نباید فروخته و بخشیده شوند و هرگاه سید فوت کرد آنان هم همانند مادرشان آزاد خواهند شد؛ به شرطی که این بچه بعد از ام‌الولدشدن مادرش به دنیا آمده باشد. فرقی نیست از طریق شرعی به دنیا آمده باشند یا از راه حرام.

وَ مَنْ أَصابَ أَمَةَ غَيْرِهِ بِنِكاحٍ، فَالْوَلَدُ مِنها مَمْلُوكٌ لِسَيِّدِها، وَ إنْ أَصابَها بِشُبْهَةٍ فَوَلَدُهُ مِنها حُرٌّ نَسِيبٌ، وَ عَلَيْهِ قِيمَتُهُ لِلسَّيِّدِ، وَ إنْ مَلَكَ الْأَمَةَ الْمُطَلَّقَةَ بَعْدَ ذٰلِكَ لَمْ تَصِرْ أُمَّ وَلَدٍ لَهُ بِالْوَطْءِ فِي النِّكاحِ، وَ صارَتْ أُمَّ وَلَدٍ بِالْوَطْءِ بِالشُّبْهَةِ في أَحَدِ الْقَوْلَيْنِ

﴿وَ مَنْ أَصابَ أَمَةَ غَيْرِهِ بِنِكاحٍ﴾ کسی که با نکاح، با جاریه‌ی غیر خودش جماع بکند؛ یعنی جاریه‌ی نفر دیگری را برای خود نکاح و او را حامله کند ﴿فَالْوَلَدُ مِنْها مَمْلُوكٌ لِسَيِّدِها﴾ بچه‌ی این جاریه، مملوک سید جاریه خواهد شد؛ یعنی آزاد به دنیا نمی‌آید و برده‌ی پدرش هم نخواهد شد.

﴿وَ إنْ أَصابَها بِشُبْهَةٍ﴾ و اگر با شبهه با او جماع بکند یعنی چنان تصور کند زن خودش است ﴿فَوَلَدُهُ مِنْها حُرٌّ﴾ بچه‌ی این مرد که از جاریه به دنیا آمده است آزاد است؛ زیرا با شبهه مادرش حامله شده است ﴿نَسِيبٌ﴾ پسر پدرش خواهد شد؛ یعنی پسر مردی است که با اشتباه با مادرش جماع کرده است ﴿وَ عَلَيْهِ قِيمَتُهُ لِلسَّيِّدِ﴾ و بر این مرد واجب است قیمت آن بچه را به سید جاریه بدهد؛ زیرا باعث از دست دادن برده‌ی سید شده است.

﴿وَ إنْ مَلَكَ الْأَمَةَ الْمُطَلَّقَةَ بَعْدَ ذٰلِكَ﴾ اگر جاریه‌ی طلاق داده شده‌ی شخصی بعد از ولادت با نکاح ملک او شد؛ یعنی نفری جاریه‌ی نفر دیگری را به نکاح خود در آورد و با او جماع و او را حامله کرد و بچه‌ی برده‌ای به دنیا آورد بعد او را طلاق داد و سپس او را خرید ﴿لَمْ تَصِرْ أُمَّ وَلَدٍ لَهُ بِالْوَطْءِ فِي النِّكاحِ﴾ این جاریه با جماعی که موجب تولد بچه شده و در نکاح بوده است ام‌الولد آن مرد نخواهد شد؛ زیرا در حین جماع، سید جاریه نبوده؛ بلکه شوهرش بوده است و بچه برده به دنیا آمده است ﴿وَ صارَتْ أُمَّ وَلَدٍ بِالْوَطْءِ بِالشُّبْهَةِ فِي أَحَدِ الْقَوْلَيْنِ﴾ و بنا بر یکی از دو قول امام شافعی، این جاریه با جماع شبهه ام‌الولد خواهد شد؛ زیرا اشتباهاً با اوجماع کرده و متعلق به او نبوده است.

در شب شنبه «۲۷» ماه رمضان سال «۱۴۱۳» هجری به آرزویم نایل شدم و کتاب غایة الاختصار را به زبان شیرین کردی ترجمه و شرح کردم. خداوندا از تو می‌خواهم که من گناهکار و فقیر «عبدالله عبدالعزیز هرتلی» بنده‌ی اسیرشده با دام گناه را همانند کسانی که در ماه رمضان آزاد می کنی آزاد کنی.

وصلی الله وسلم علی سیدنا و مولانا محمد وآله وصحبه أجمعین و الحمد لله رب العالمین و لا حول ولا قوة إلا بالله العلی العظیم.

هولیر-کردستان، «۲۷» رمضان «۱۴۱۳» هجری، مطابق با «۲۹» ره‌شه‌مه‌ی «۲۶۹۲» کردی و«۲۰» آذر «۱۹۹۳» میلادی.

الحمدلله بنده‌ی ناچیز هم محمد مهدی چوری در تاریخ «۱۳۸۷/۶/۲۹» ه. ش. مطابق با «۱۹» رمضان «۱۴۲۹» ه. ق. در شهرستان مریوان از ترجمه‌ی این کتاب ارزشمند فارغ شدم.

فالحمد لله رب العالمین و صلی الله وسلم علی سید الأولین و الآخرین و علی آله و أصحابه و أتباعه أجمعین آمین.

فهرست

فضیلت فقه

۱. خداوند متعال می‌فرماید:

«فَلَوْ لا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ» (توبه/۱۲۲) :

«باید از هر قومي دسته‌ای به جهاد و دسته‌ای برای یادگیری دین قیام بکنند.»

۲. پیامبر محبوبﷺ فرموده است:

«مَنْ يُرِدِ اللّٰهُ بِهِ خَيْراً يُفَقِّهْهُ فِي الدِّينِ» بخاری و مسلم روایت کرده‌اند:

«کسی که خداوند به او اراده‌ی خیر داشته باشد به او دین می‌آموزد.»

۳. حضرت عمر بن خطاب می‌فرماید:

«تَفَقَّهُوا قَبْلَ أَنْ تُسَوَّدُوا، فَمَنْ سَوَّدَهُ قَوْمُهُ عَلىٰ فِقْهٍ كانَ حياةً لَهُ وَ لَهُمْ» دارمی روایت کرده است:

«قبل از این که سید و آقا گردید فقه را بیاموزید؛ زیرا کسی که از فقه آگاه باشد و قومش او را سید خود بکنند برای او و قومش عامل زندگی خوب خواهد شد.»

۴. امام اعمش فرموده است:

«يا مَعْشَرَ الْفُقَهاءِ أَنْتُمُ الْأَطِبّاءُ وَ نَحْنُ الصَّيادِلَةُ» صمیری روایت کرده است:

«ای فقها شما دکتر و ما (محدثین) داروخانه هستیم.

۵. امام شافعی می‌فرماید:

«مَنْ حَفِظَ الْفِقْهَ عَظُمَتْ قِيمَتُهُ، وَ مَنْ تَعَلَّمَ الْحَدِيثَ قَوِيَتْ حُجَّتُهُ» ابن‌حجر هیتمی روایت کرده است:

«کسی که فقه را بیاموزد ارزشمند می‌شود و کسی که حدیث را فرابگیرد دلیلش قوی خواهد شد.»

۶. امام بخاری فرموده است:

«هُوَ- أيِ الْفِقْهُ- ثَمَرَةُ الْحَدِيثِ، وَ لَيْسَ ثَوابُ الْفَقِيهِ دُونَ ثَوابِ الْمُحَدِّثِ» قسطلانی روایت کرده است: فقه ثمره‌ی حدیث است و ثواب فقیه کمتر از ثواب محدث نیست.»